





# روضات الجنات



فی احوال العلماء ولسادوا

بکامتشیا و نشندان سلامی از صدر اسلام زمان موعود

تألیف علامه محقق آیت الله العظمی میر سید محمد باقر خوانساری الی ب

المستوفی: ۱۳۱۳ هجری قمری

ترجمه، مقدمه، اضافات، قلم: دانشمند محقق

آقای حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی

حق چاپ محفوظ

از انتشارات:

## کتابفروشی اسلامیة

تهران - خیابان بوذرجمهری - تلفن ۵۲۱۹۶۶

۲۵۳۵ شاهنشاهی - ۱۳۹۷ قمری

چاپ اسلامیة

129176

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

و بعد جزء دوم از ترجمه‌ی مجلد اول روضات  
الجنات است که اینجانب بترجمه‌ی آن موفق گردیده و از  
خدای متعال آرزو مندم این نا قابل را به اتمام کلیه‌ی  
مجلدات آن موفق بدارد .

و انا الحقیر محمد باقر ساعدی خراسانی

مشهد مقدس رضوی

## اللهم سهل و تيسر (نجم الدين كبرى)

همچنان با خرقة فقر آماده رزم با کافران شده نیزه بدست گرفته و سنگها در دامن نموده بكمك عدة از مریدان پابمیدان جدال گذارد پس از اندك کارزاری تیری بسینه اش آمده و سینه ايرا که سالها بچراغ طور صدر منور بود بصورت ظاهر ناراحت ساخت و بمجردیکه آن تیر را از سینه اش خارج ساختند مرغ روح از کالبد بدنش بمقام معینی که باید نائل آید پرواز کرد (۱).

در مجالس المؤمنین مینویسد: نظر باینکه مرشدان نجم الدین بیش از دوازده نفر نبودند حاکی از آنستکه مرشدان واقعی او نیز دوازده نفر بودند که ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین اند بدین قیاس ویرا میتوان شیعه امامی دانست علاوه بر اینکه آنها که بر استی بدست او تربیت شده و بدستگیری و مقام ارشاد نائل آمده اند بیش از دوازده نفر نبوده اند از قبیل:

شیخ مجد الدین بغدادی، شیخ سعد الدین حموئی، شیخ رضی الدین علی بن سعد جوینی معروف به لالا، شیخ نجم الدین دایه، سیف الدین باخرزی، جمال الدین کیلی، ملا جلال الدین و امثال ایشان که در تاریخ حمدالله مستوفی آمده.

(۱) نفعات مینویسد نجم الدین پیش از آنکه بدست تاتار کشته شود از شهادت خود اطلاع داد و یاران خود را بجهنگ با آنها دعوت نمود و موقعیکه شهادت یافت پرچم کافرانرا گرفت هرچه کردند نتوانستند از دست او بیرون آورند تا بالاخره پرچم را بریدند مولوی بدان اشاره کرده.

نه از آن مفلسگان کان بز لاغر گیرند  
بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند  
بیکی دست می خالص ایمان نوشند

مؤلف گوید: نجم الدین کبری غیر از شہاب الدین یحییٰ بن حبش است کہ  
ویرا عارفان شہاب الدین مقتول مینامند و ما ذیل ترجمہ شہاب الدین سہروردی  
در باب شین بنام او اشارہ خواہیم کرد.

در کتاب تلخیص الآثار بمناسبت کلمہ خیوق مینویسد: خیوق یکی از دیہات  
خوارزم است و شیخ امام پیشوای مشایخ، ابو جناب احمد بن عمر بن محمد خیوقی  
معروف بہ نجم کبری از مردم آن قریہ است.

نجم کبری استاد وقت و شیخ طائفہ بودہ و رسالہ بنام الخائف الہائم من  
لومة اللائم، کہ در اساس طریقت بی نظیر است از آثار تالیفی اوست.

نجم کبری نزدیک بسال ۶۱۸ وفات یافته انتہی.

در شرح دیوان میبیدی از نجم الدین نقل کردہ جلسہ بمن دست داد در آنحال  
حضور اقدس حضرت خاتم انبیاء صلی اللہ علیہ وآلہ مشرف شدہ حضرت علی رضی اللہ عنہ را در خدمت  
آنحضرت زیارت کردم بی اختیار پیش رفتہ دست مبارک علی رضی اللہ عنہ را گرفته مصافحہ  
کردم هماندم ملہم شدہ کہ گویا از اخبار نبوی شنیدہ ام کہ رسول مختار فرمودہ  
«من صافح علیاً دخل الجنة» کسیکہ با علی رضی اللہ عنہ مصافحہ نماید وارد بہشت میشود.  
ہمین حدیث را بعرض مبارک علی رضی اللہ عنہ رسانیدہ کہ آیا چنین حدیثی کہ  
شنیدہ ام صحیح است یا درست نیست؟

فرمود: آری راست فرمودہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ کسیکہ با من مصافحہ نماید  
بہ بہشت وارد خواہد شد.

شیخ ابوالقاسم کازرونی رباعی ذیل را از او نقل میکند:

در گوی تو میدہند جانی بجوی جانرا چہ محل کہ کاروانی بجوی

از تو صنما جوی، جهانی ارز: زینجنس کہ مائیم جهانی بجوی

مترجم گوید در ریحانہ چہارم اشعار ذیل را از او نقل کردہ:

این لالہ رخان کہ اصلشان از چگل است یارب کہ سرشت پا کشان از چہ گل است

دل را بہ برند و قصد جان نیز کنند اینست بلا و گر نہ زایشان چہ گلہ است

گر جهودی قراضه‌ی دارد  
وانکه دین دارد و ندارد مال  
حاکمان در زمان معزولی  
باز چون بر سر عمل آیند  
خواجه نامدار و فرزانه است  
گر همه بوعلی است دیوانه است  
همه شبلی و بایزید شوند  
همه چون شمر و چون یزید شوند  
مؤلف گوید: از جمله نعمتهائیکه اخیراً خدا مرا بدان پیروزی داد رساله  
قشیری بود، این رساله را ابوالقاسم قشیری بمنظور خطاب بصوفیه گرد  
آورده این رساله در جرجانیه خوارزم نوشته شده و چندین مرتبه از آغاز تا انجام  
آن از مطالعه نجم الدین کبری گذشته و نتیجه نظرات خود را در حواشی آن  
نوشته و تاریخ کتابت رساله مزبور ۵۸۲ هجری بوده.

نجم الدین بخط خود در پشت رساله مینویسد: همین رساله را بدون کم و زیاد  
شیخ امام ادیب ابوالفضل محمد بن سلیمان بن یوسف همدانی سال ۵۶۸ هجری شفاها  
بمن اجازه داد و سند خود را بدین طریق بمؤلف اتصال داد که خبر داد ماراشیخ  
ابونصر عبدالرحیم بن عبدالکریم بن هوازن قشیری اظهار داشت و خبر داد پدرم  
استاد امام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری.

در پایان مینویسد جملات مزبور را ابو عبدالله احمد بن عمر صوفی بخط خود  
نگاشته انتهی و یکی از اعظم تصوف و عرفان ذیل کلمات مزبوره در وصف کتاب  
و خط چنین مینویسد: بمطالعه این کتاب تشریف حاصل کردم و آنرا دریائی مملو  
از جواهرات معانی و لؤلؤهای الفاظ یافتیم.

معانی سخنش در مضیق هر حرفی چنانکه در شکم ماهیست ذوالنوی  
و افزوده رساله مزبور بدستخط شیخ شهید قدوة الاوتاد مجد الدین شرف بن  
مؤید بغدادی تهیه گردیده.

و خطهای فوق سطرهای مزبور خط شیخ شهید قطب المحققین و قره عین  
الواصلین صفوة الله فی ارضه مرشد الخلائق الی حقیقة الحقائق احمد بن عمر صوفی  
معروف به نجم الدین کبری خیوقی است که او را رسول خدا ﷺ در یکی از رؤیاهای

به کنیه ابو جناب نامیده .

در پایان مینویسد این سطرها بدست کوچکترین و ناقابلترین فقرا معین ابن محمد غیاث شهرستانی فراهم آمده انتهى .

شکفت از مجالس المؤمنین است که چگونه نام نجم الدین را محمد نقل کرده . هر چند امثال این گونه اشتباه در کلام صاحب مجالس بسیار است زیرا ترجمه اعلام را بی نهایت بمسامحه بر گذار میکنند .

مترجم گوید : مؤلف « فده » ذیل ترجمه نجم الدین بنام عده از مشایخ و باریافتگان وی اشاره کرده مناسب است بشرح اجمالی آنهائیکه بترجمه شان دست پیدا میکنیم اشاره نمائیم .

روزبهان : این عارف معروف است به روزبهان کبیر در مقابل روزبهان بقلی که او را بعنوان صغیر میستایند . (۱)

نفحات مینویسد: روزبهان کبیر اصلاً از مردم گازرون بوده لیکن در مصر میزیسته و از مریدان شیخ ابو نجیب سهروردی است .

روزبهان اکثر اوقات را به استغراق میگذرانید .

شیخ نجم الدین کبری بصحبت وی رسید و در محضر او بر ریاضت پرداخت و بخلوت نشست و شیخ روزبهان ویرا بدامادی قبول کرده و از دختر شیخ دو پسر روزی او شده (۲) .

(۱) ابو محمد روزبهان بن ابی نصر بقلی از مردم فسای شیراز بوده و به شیخ شطاح معروف است سال ۵۲۲ هجری متولد شده و سنه ۶۰۶ وفات یافته آثاری در آئین شریعت و طریقت از وی بجا مانده و کتبی در احوال او نکارش داده اند از رباعیات اوست:

دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی      در دیده توئی و گرنه بردوختمی  
جان منزل تست ورنه روزی صدبار      در پیش تو چون سپند برسوختمی

(۲) ریحانه دوم مینویسد: شیخ روزبهان ، عاقبت بدامادی شیخ نجم الدین کبری مفتخر

آمد . مسلماً این موضوع اشتباه است و سهو القلمی بوجود آمده .



غلام سرور در خزینة الاصفیاء مینویسد: شیخ روزبهان سال ۵۸۴ (نفد) وفات یافت و ماده تاریخش را چنین سروده .

جناب روزبهان آنشاه مصری      چو حق بگشاد بروی جنتی باب  
وصالش (هادی دین متین) است      دوباره (زیب دین فتاح ابواب

قصری : شیخ اسماعیل از عارفان قرن ششم هجری بوده.

نفحات مینویسد : نامبرده از اصحاب ابوالنجیب سهروردی است و نجم الدین کبری بصحبت وی رسیده و از دست او خرقة پوشیده .  
نامبرده از سلسله کمیلیه است و بسند متصل از محمد بن مالکیل به کمیل میرسد غلام سرور نوشته سال پانصد و هشتاد و نه هجری وفات یافته.

شیخ عمار یاسر: از اصحاب ابوالنجیب سهروردی بوده و در تکمیل ناقصان و کشف واقعات آنان قدرتی بکمال داشته .

نجم الدین کبری بصحبت او رسیده و بدستور او بخلاوت نشسته .

غلام سرور سال وفات او را ۵۸۲ هجری نوشته .

شیخ مجدالدین بغدادی : از عرفاء قرن هفتم هجری بوده .

نفحات مینویسد : کنیه اش ابوسعید و اصلش از بغداد و پدرش مؤید از اطباء روزگار خود بوده ، بصحبت شیخ نجم الدین رسیده .

مجدالدین شبی در عالم رؤیا حضور مبارک رسول خدا ﷺ شرفیاب شده پس از سئوالات چندی که در نفحات آورده شده برهنمائی شخصی که نزدیکش بود از رسول خدا ﷺ تمنای دعائی کرد رسول خدا ﷺ ایندعا را بوی تعلیم داد « اللهم تب علي حتى اتوب واعصمني حتى لااعود وحبب إلي الطاعات وكره إلي الخطيئات » پروردگارا نعمت توبه را بمن روزی کن تا بوسیله آن توبه کنم و نگهداری کن تا بگناه باز نگردم و فرمابرداری از خودت را مورد علاقه من قرار بده و بزهکاریها را مورد بی توجهی من قرار ده .

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری از مریدان مجدالدین بوده.

شیخ مجدالدین در فتنہ تاتار سال ۶۱۶ (خیو) کشتہ شد .  
 شیخ سعدالدین حموی: محمد بن مؤید از عرفاء بزرگ قرن ہفتم ہجری بودہ  
 نفحات مینویسد : نامبرده از اصحاب شیخ نجم الدین کبری و از مر تاضان  
 و صاحب حالان عصر خود بشمار میرفته و مریدان بسیاری داشته و در کوه قاسیون  
 دمشق مدتی بر ریاضت اشتغال داشته سپس بخراسان برگشته و همانجا بودہ تا وفات  
 یافته .

صدر الدین قونوی بصحبت او رسیدہ .

سعدالدین مدت سیزدہ روز خلع روح کردہ بود .  
 آثار نظم و نثر بسیاری دارد از جمله کتاب محبوب و سجنجل الارواح و  
 امثال اینها .

سعدالدین بیارسی و تازی شعر میگفتہ و کلماتی مر موز داشته از اوست :  
 یاراحۃ مہجتی و نور البصر - استمیقظ قلبی بک وقت السحر  
 ناجیت ضمیر خاطری یا قمری انی انا فیک انت لی فی نظری  
 ای راحت دل من وای نور چشم من ، قلب من در هنگام سحر گاہ بعشق  
 تو بیدار است و خاطرہ من ترا کہ چون ماہ شب چہارده منی میخواند وجود من در  
 ظرف علم تو قرار گرفته و تو همواره در نظر من هستی، از اوست :

بی تو نظری نیست مرا در کاری بی روی تو خوش نیایدم گلزاری  
 در باغ رضای چون تو زیبا یاری پیدا و نہان روی تو بینم باری  
 ایضاً از آثار عشقی عربی اوست :

انت قلبی و انت فیه حبیب و لسقم القلوب انت طیب  
 لیس فی قلب من یحبک صدقا غیر ذکراک حالہ یستطیب  
 انت سقمی و صحتی و شفائی و بک الموت والحیاء یطیب  
 و اذا ما نظرت فی بلطف عن فؤادی و اعینی لاتغیب  
 لک سرّی و مہجتی و ضمیری ساجد شاہد و مالی نصیب

تو دل منی و تو دوست قلب منی و تو طبیب دردهای دل عاشقانی در دل دوست واقعی تو بغیر از یاد تو حالت دیگری که مایه آرامش او باشد وجود ندارد تو درد منی و تندرستی و شفای منی مرک من بتو است و زندگی آرامش دهنده من توئی هر گاه از روی مهربانی بمن نگاه کنی از دل و دیده من دور نخواهی بود راز نهان من توئی و دل و ضمیر در پیشگاه تو ساجداند و حقیقت ترا بیچشم باطن خویش مشاهده میکنند و جز این سهم دیگری ندارم.

پیش از این ذیل ابراهیم حموئی فرزند نامبرده بنام وی اشاره کردیم و نوشتیم که غازان خان مغول بدست وی اسلام اختیار کرد. سعدالدین در سن شصت و سه سالگی در روز عید اضحی سال ۶۵۰ (هجری) وفات یافت و در بحر آباد مدفون شد.

نجم الدین رازی: معروف به دایه از عرفاء معروف قرن هفتم هجری است. نفحات مینویسد: نامبرده از اصحاب نجم الدین کبری بوده لیکن نجم الدین تربیت او را بعهدۀ مجدالدین بغدادی گذارده. نجم الدین آثاری دارد از جمله تفسیر بحر الحقایق دیگری مرصاد العباد که معروف و مطبوعست.

نجم الدین در کشف حقایق قدرتی بکمال داشت. در واقعه چنگیز بروم رفت بامولوی رومی و صدرالدین قونوی ملاقات کرد از رباعیات اوست:

شمع ارچه چو من داغ جدائی دارد      باگریه و سوز آشنائی دارد  
سر رشته شمع به که سر رشته من      کان رشته سری بر و شنائی دارد

نجم الدین سال ۶۵۴ (خند) در بغداد وفات یافت و در شونیزیه مدفون شد. شیخ رضی الدین علی لالا: از مردم غزنین و پدرش شیخ سعید غزنوی پسر عموی حکیم سنائی و از اصحاب شیخ ابویعقوب یوسف همدانی است. رضی الدین طبق واقعات چندی که دیده بود که نجم الدین کبری از وی

دستگیری نموده آخر الامر پس از تفحص چندی در خوارزم دست بدامن  
نجم الدین زده رضی الدین علاوه بر نجم الدین با صد و بیست و چهار کامل دیگر  
ملاقات کرده از اوست :

هم جان بهزار دل گرفتار تو است      هم دل بهزار جان خریدار تو است  
اندر طلبت نه خواب دارد نه قرار      هر کس که در آرزوی دیدار تو است

رضی الدین در سوم ربیع الاول سال ۶۴۲ (خمس) وفات یافت .

شیخ سیف الدین باخرزی : سعید بن مظفر از خلفاء شیخ نجم الدین کبری  
بوده و تحت نظر او بر ریاضت و مجاهده پرداخته تا بمقامی رسید که سلطان وقت  
رکاب او را گرفت و در رکاب او پیاده حرکت کرد . از اشعار اوست :

هر شب بمثال پاسبان کویت      میگردم گرد آستان کویت  
باشد که بر آید ای صنم روز حساب      نامم ز جریده سگان کویت  
هر چند گهی ز عشق بیگانه شوم      با عافیت آشنا و همخانه شوم  
ناگاه پری رخی بمن برگذرد      بر کردم از آن حدیث و دیوانه شوم

باخرزی سال ۶۵۸ (خنج) وفات یافت قبرش در بخارا است .

مؤلف در حاشیه روضات مینویسد: خواجه نصیر الدین طوسی این رباعی را  
درباره مشارالیه گفته :

مفخر دهر شیخ باخرزی      بالله ارتو بأرزی ارزی  
باخردمند کی توانی زیست      چون ترا گفته اند باخرزی

عین الزمان جمال الدین گیلی: از عرفاء قرن هفتم و از خلفاء نجم الدین  
کبری است .

نقحات نوشته نامبرده بسیار دانشمند و فاضل بوده ،

موقعیکه در دطاب دامن گیر او شد وارد کتابخانه اش شد مجموعه از لطائف  
علوم عقلی و نقلی که سرگرمی راهش باشد ترتیب داد عزیمت دیار عشق نمود در  
نزدیکی خوارزم شبی نجم الدین را در خواب دید فرموده ای گیلک پشته را بینداز

وبیاء تاسه شب چنین خواب را دید و چون گمان میکرد از مالیه دنیا چیزی ندارد مقصود شیخ را نفهمید تا شب آخر از شیخ پرسید مراد از پشته چیست ؟ فرمود : مجموعه ای که گرد آورده، جمال الدین آن مجموعه را برد در جیحون افکند بادت خالی بحضور شیخ رسید ، فرمود : اگر آنرا در آب نینداخته بودی بجائی نمیرسیدی آنگاه خرقة فقر بر اندام وی پوشانید و ویرا در اربعین نشانید پس از اربعین او را به عین الزمان ملقب ساخت و بقزوین مأموریت پیدا کرد .

غلام سرور نوشته عین الزمان سال ۶۵۶ (نخو) وفات یافت .

وامثال ایشان از مشایخ و عرفای دیگر .

(۹۳) ابوطاهر احمد فرزند محمد بن ابراهیم بن سلفه انماری ملقب به صدرالدین سلفی یکی از حفاظ و محدثین بود که احادیث بسیاری حفظ داشت ، ابن خلکان گوید : نامبرده برای بدست آوردن فنون حدیث از وطن خود هجرت کرد و با اعیان مشایخ ملاقات نمود .

سلفی شافعی مذهب بود در سفر خود به بغداد وارد شد و در آنجا بمدرس کیا ابوالحسن علی هراسی حاضر شد و از مقام فقاہت او استفاده نمود و در همان وقت بدرس خطیب ابوزکریا یحیی بن علی معروف بخطیب تبریزی حضور مییافت و از فنون لغت بهره مند میشد .

سلفی از ابو محمد جعفر بن سراج و امثال او از پیشوایان دیگر روایت میکرد سلفی شهرها گشته و به بلاد دنیا در آمده و سال ۵۱۱ هجری از راه دریا از شهر صور به نجر اسکندریه وارد شده و در آنجا اقامت نموده و مردم از راههای دور به منظور بهره مندی از کمالات وی بجانب او توجه میکردند و از او احادیث می شنیدند و از اطلاعات او استفاده میکردند و در آخرین سالهای عمرش هیچیک از حفاظ و محدثان بیایه او نمیرسیدند ،

سال ۵۴۶ هجری ابوالحسن علی بن سلاّر وزیر الظافر عبدی ، مدرسه در شهر نجر بنیان نمود و آنرا در اختیار مشار الیه گذارد و آن مدرسه هم اکنون

بنام وی باقی است .

ابن خلکان گوید : من باعدہ از اصحاب او در شام و مصر ملاقات کرده و از آنها احادیث شنیده و به اجازاتی موفق آمدم .

سلفی کتب بسیاری نوشته و من از خط او فوائد زیادی یادداشت کرده ام و امالی و تعلیقات او فراوانست بهتر آنست باختصار کوشیم .

سلفی حدود ۴۷۲ (تعب) در اصفهان متولد شد و در ظهر روز جمعه یازم جمعه پنجم ماه ربیع الاول سال ۵۷۶ (ثعو) در نجر اسکنندریه وفات یافت و در و علا در مقبره ای که داخل سور بوده در کنار باب الاخضر مدفون شده در این مقبره گروهی از نیکو کاران از قبیل طرطوسی و امثال او مدفونند .

سلفی نسبت به جدش سلفه دارد .

سلفه بکسر سین و فتح لام و فاء و در آخر آن هاء لفظ عجمی است و بکسی میگویند که یکی از دولتش شکافته شده باشد و سه لبه نمایش دهد انتهى .

در بغیة ذیل ترجمه ابوالعباس ابراهیم بن عمر بن ابراهیم بن خلیل خلیلی مینویسد: نامبرده مشهور به جعبری بوده و در بغداد تقی الدین و در غیر بغداد برهان الدین خوانده میشده و او را علاوه بر شهرتهای نامبرده ابن سراج هم میگفتند . نامبرده بخط خود سلفی را بفتح سین ضبط کرده و افزوده این کلمه منسوب به طریقه سلف است یعنی کسیکه از رویه سالفان پیروی کند او را سلفی میگویند . سپس از ذهبی نقل کرده ابن سراج ، شیخی جلیل بوده و تصانیفی در قرآانات و حدیث و اصول و عربیت و تاریخ داشته .

از جمله آثار او شرح شاطبیه و شرح رائیه و شرح تعجیز و امثال اینها . ابن سراج شاگرد محمد بن سالم مینجی و ابراهیم بن خلیل و ابن بخاری و امثال ایشان بوده از موطن خود به بغداد رفته یوسف بن خلیل باو اجازه داده و از جوهری و مولف تعجیز استفاده کرده و مدتی در دمشق اقامت داشته سپس مقام شیخوخت الخلیل را بمعده گرفته .

ابن سراج پیری زنده دل و با وقار و هوشیار و صاحب معلومات بود و در ماه رمضان در سن هشتاد سالگی ۷۳۳ (جلد) وفات یافت .  
 مؤلف گوید: ظاهراً ابن سراج از نوادگان سلفی فوق الذکر است و تحقیق دربارهٔ نسب نامبرده ثابت میکند جهت نامیدن او را بسلفی همانست که ابن خلکان متعرض شده زیرا بسیاری از کودکان دیده شده اند که بر اثر پیش آمدن راحت کننده که برای مادر اتفاق افتاده موقعیکه کودک از مادر متولد شده لبش دارای شکافی بوده .

و میتوان گفت شخصی را که بدین لقب سیوطی در طبقات النحاة مکرر از وی نقل کرده سلفی نامبرده است که جامعی متبحر بوده زیرا جز او عالمی را باین لقب نمی شناسیم .

آری از آنجا که مشار الیه قدرت فوق العاده در فن عربیت ولغت نداشته سیوطی در طبقات عنوان علیحده برای او قرار نداده .

(۹۴) احمد فرزند علی بن هبة الله بن حسن بن علی الزوال ( این کلمه را که در اصل زولی بمعنی مرد دلاور بوده بعد ها بشکل زوال تغییر داده اند ) ابن محمد بن یعقوب بن حسین بن عبدالله مأمون بن رشید معروف به ابن مأمون . صاحب بغیه از یاقوت نقل کرده علم نحو و لغت را از ابو منصور جوالیقی استفاده کرده و خط را در کمال زیبایی و تمکینی مینوشته و داوری موطن خودش را بعهد داشته .

هنگامیکه المستنجد بخلافت رسید داوران عصر خود را زندانی کرد از جمله نامبرده مدت یازده سال محبوس بود و در این مدت هشتاد مجلد کتاب تألیف کرد .

از آثار او شرح الفصیح و کتابی در اسرار الحروف بوده .  
 و موقعیکه المستضیی بخلافت رسید محبوسین را رهائی داد و هر يك را بمقامی که داشت بر قرار نمود .

ابن مأمون سال ۵۰۹ ( طٹ ) متولد شد و سال ۵۸۶ ( نفو ) وفات یافت .  
مقصود از ابو منصور جو الیقی موهوب بن احمد است کہ ذیل نام فرزندش  
اسماعیل اشارہ خواہیم کرد  
(۹۵) ابوالعباس احمد فرزند عبد العزیز بن ہشام بن خلف بن غزوان فہری  
شنتمری یا بیری نحوی .

صاحب طبقات گوید : ابن عبدالمک کہتہ نامبرده از جملہ دانشمندان  
فن قرائت و بزرگان اساتید نحو و شاعری خوش بیان و کاتبی بلیغ و پیشوائی در  
علم عروض و حل معمی بودہ .

ابوالعباس از خلف بن ابرش و ابوعلی غسانی و محمد بن سلیمان ابن اخت غانم  
و از او فرزندش عبدالعزیز و ابن زرقالہ روایت میکرده .  
از آثار اوست شرح شواہد الايضاح وارجوزہ در نحو و شرح آن وارجوزہ  
در غریب و ارجوزہ در قرائات و ارجوزہ در خط و امثال آن .

ابوالعباس سال ۵۵۳ ( ثنج ) زنده بودہ  
مؤلف گوید : خیال میکنم دو نفر دانشمندی کہ سیوطی پیش از مترجم  
بنام آنها اشارہ کردہ همان ابوالعباس فوق الذکر باشند . ذیلا مؤلف بنام ہر دو  
اشارہ میکند از آثار نظمی اوست :

الحمد لله على ما أرى      كأنني في زماني حال

يسود اقوام على جهلهم      ولا يسود الما جد العالم

ستایش میکنم خدا را دربارہ آنچه می بینم و گوئیا در روزگاری قرار  
گرفته ام کہ آنچه را مشاهده می نمایم در عالم ریاست نمونہ اش آنکہ مردم نادانی  
بر دیگران ریاست و آقائی می نمایند لیکن دانشمند توانا هیچگونه عظمتی ندارد .  
احمد فرزند عبدالعزیز بن احمد بن غزوان قرشی فہری اندلسی کنیہ ابو  
العباس است .

این مرد یکی از دو نفریست کہ پیش از ابوالعباس مذکور شدہ اند .



سیوطی از ابن زبیر نقل کرده نامبرده استادی نحوی لغوی ادیب بوده و روایاتی بسیار داشته از ابوعلی غسانی روایت میکرده و ابوعلی بن زرقاله از او روایت می نموده و تألیفاتی در نحو و ادب داشته و اشعاری بسیار می سروده .  
احمد بن عبدالعزیز بن فرج مکنسی به ابوعلی قرطبی نحوی صاحب القالی و مؤدب الملك المظفر ابی عامر بوده. (۱)

ابوالعباس احمد بن عبدالعزیز بن فضل بن خلیع انصاری شریوقی قیسی دومین نفریست که قبل از ابوالعباس نحوی در بغیه ذکر شده است .  
وی در آن کتاب مینویسد: نامبرده در بلنسیه که از شهرهای بزرگ اندلس سابق الذکر است ساکن بوده .

مؤلف پیش از این اظهار داشته فرزند ابوالعباس بنام عبدالعزیز از وی روایت میکرده ذیلاً بنام دو نفر که ممکن است یکی از آنها فرزند نامبرده باشد اشاره نموده .

ابو محمد عبدالعزیز بن احمد بن احمد بن السید (بن) مقلس اندلسی بلنسی (۲)  
ابن خلکان گفته نامبرده یکی از دانشمندان فن عربی و لغت بوده و در این دورشته میان اقران مشارالیه بالبنان است از اندلس بمصر رفته و در آنجا فن لغت را از صاعد بغدادی و یوسف نجیر می استفاده کرده به بغداد رفته به افاده و استفاده پرداخته و سال ۴۲۷ (نکر) وفات یافته .

ابوالاصبع عبدالعزیز بن احمد النحوی معروف به اخفش اندلسی و او هفتمین اخفشی است که در آغاز این باب بنامشان اشاره کردیم.  
(۹۶) ابوالعباس احمد فرزند عبدالرحمن بن محمد بن سعید بن حریت بن عاصم معروف به ابن مضاء لخمی و ابو جعفر جیانی قرطبی.

(۱) سیوطی مینویسد - ابوعلی ذهنی نقاد داشته و حافظی بینای، فن عربیت بود و سال ۴۰۰ هجری در گذشته .

(۲) پیش از این ذیل احمد مرسی از وی نام برده و ما هم اضافه از بغیه بشرح حال او افزودیم.

صاحب بغیه مینویسد : ابن زبیر اظهار داشته نامبرده یکی از دانشمندان معروف سنه ششم هجری است که مقامات علمی آن عصر بوی پایان یافته .  
 ابو جعفر الکتاب سیبویه را از ابن زیات (۱) آموخته و از او و دیگران کتب نحو و لغت و ادبیه را بی نهایت فرا گرفته و بهمین مناسبت در این رشته از اقران خود پیشقدمتر بوده و از آراء و سبکهای مختلف دانشمندان نحو کاملاً برخوردار بوده .  
 ابو جعفر از عبدالحق بن عطیه و قاضی عیاض و گروه دیگر روایت میکرده و دو فرزند حوط الله و ابوالحسن غافقی از او روایت می نموده اند .  
 ابو جعفر داوری فاس و امثال آنرا بعهدہ گرفت و با مراجعان بخوبی رفتار میکرد و رعایت عدل و داد از هر جهت می نمود بهمین مناسبت مردم از سیرت شایسته او قدردانی می نمودند و محصلان روایت و درایت از هر طرف بجانب او کوچ میکردند .

ابن عبدالمملک گفته ابو جعفر دانشمندی مقرر و مطلع از فن تجوید و محدث کثیر الروایه و سابقه اش در سماع حدیث از معاصرینش زیادتر بوده و از فن اصول، کلام، طب، حساب، هندسه باخبر بوده و ذهنی ثاقب و هوشی سرشار داشته و شاعری بارع و کاتبی مصنف بوده .  
 از آثار اوست المشرق در نحو والرّد علی النحویین و تنزیه القرآن عمالایلیق

بالبیان .

همین کتاب (یا کتاب الرّد) را ابن خردوف مورد مطالعه قرار داده و کتابی در رد آن بنام « تنزیه أئمة النحو عما نسب اليهم من الخطاء والسهو » تألیف کرده هنگامیکه ابو جعفر از ردّ وی اطلاع پیدا کرد گفت : ما از قوچان شاخ زن با کوه نداریم تا چه رسد به برّه گوسفندان .

(۱) مؤلف در حاشیه مینویسد منظور از ابن الزیات اسحاق بن حسن قرطبی آتی الذکر است که ذیل ابن راهویه ذکر خواهد شد و در آنجا نوشته سال ۴۴۰ وفات یافته و در بنیه الوعار مطبوع نوشته ابن الرماک و باید این نسخه صحیحتر باشد زیرا فاصله بین وفات ابو جعفر و ابن زیات ۱۳۲ سال بوده و ۷۳ سال بعد از درگذشت ابن الزیات ابو جعفر متولد شده .

ابو جعفر سال ۵۱۳ ( نیج ) در قرطبه متولد شد و سال ۵۹۲ ( صبت ) در اشبیلیه وفات یافته . در پایان ترجمه سیوطی مینویسد در جمع الجوامع نامبرده شده انتھی . مؤلف بمناسبت از نامبردگان ذیل یاد میکند .

ابن خروف : نظام الدین ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن محمد بن خروف  
حضرمی اندلسی شبلی نحوی . ( ۱ )

ابن خروف الکتاب سیبویه والجمال زجاجی را شرح کرده و امامی در عربیت و محقق مدقق و استاد بود در رشته اصول باقران خود مشارکت داشت و علم نحو را از ابن طاهر معروف به جذب فرا گرفته .

ابن خروف عالمی بد اخلاق بود و تا آخر عمر همسری اختیار نکرد و در بیغوله‌ها و محل مسکینان سکونت داشت .

ابن خروف علم نحورا در شهرهای مختلفی فرا گرفته و چندی هم در حلب زیست داشته و در آخر عمر اختلال هواس پیدا کرده دیوانه وار در بازارها در حالتیکه مکشوف العوره بوده از اینطرف به آنطرف میرفته تا سرانجام سال ۶۱۰ ( یخ ) وفات یافت .

ابن خروف از مردم حضرموت بود و بطوریکه نقل شده وادی برهوت آنجا است ابن خروف با عبدالرحمن بن عبدالله ملقب به سهیلی آتی الترجمه مناظرانی داشته .

شهاب الدین احمد بن تقی الدین عبدالرحمن بن العلامة جمال الدین عبدالله بن هشام نحوی معروف به حفید نحوی .

حفید در فرا گرفتن علوم ادبی بسیار کوشش کرد و شاگرد عز بن جماعه و شیخ یحیی سیرافی و پسر عمه اش عجیمی بود و در رشته ادبی و امثال آن بر دیگران تفوق یافت حفید از علاء بخاری نیز استفاده میکرد .

( ۱ ) مؤلف در حرف عین از او نام میبرد و اشعاری از وی نقل میکند و وفات او را سال

۶۰۹ یا ۶۰۵ مینویسد .

صاحب بغیہ مینویسد : ابن زبیر اظہار داشته نامبرده یکی از دانشمندان معروف سنۃ ششم ہجری است کہ مقامات علمی آنعصر بوی پایان یافته . ابو جعفر الکتاب سیبویہ را از ابن زیات (۱) آموخته و از او و دیگران کتب نحو و لغت و ادبیہ را بی نہایت فرا گرفته و بہمین مناسبت در این رشتہ از اقران خود پیشقدمتر بودہ و از آراء و سبکهای مختلف دانشمندان نحو کاملاً برخوردار بودہ . ابو جعفر از عبدالحق بن عطیہ و قاضی عیاض و گروه دیگر روایت میکرده و دو فرزند حوطاللہ و ابو الحسن غافقی از او روایت می نموده اند .

ابو جعفر داوری فاس و امثال آنرا بعہدہ گرفت و با مراجعان بخوبی رفتار می کرد و رعایت عدل و داد از ہر جهت می نمود بہمین مناسبت مردم از سیرت شایستہ او قدردانی می نمودند و محصلان روایت و درایت از ہر طرف بجانب او کوچ می کردند .

ابن عبدالمطلب گفتہ ابو جعفر دانشمندی مقرر و مطلع از فن تجوید و محدث کثیر الروایہ و سابقہ اش در سماع حدیث از معاصرینش زیادتر بودہ و از فن اصول ، کلام ، طب ، حساب ، ہندسہ باخبر بودہ و ذہنی ثاقب و ہوشی سرشار داشتہ و شاعری بارع و کاتبی مصنف بودہ .

از آثار اوست المشرق در نحو والرّد علی النحو بین و تنزیہ القرآن عمالایلیق بالبیان .

ہمین کتاب (یا کتاب الرّد) را ابن خرفوف مورد مطالعہ قرار دادہ و کتابی در ردّ آن بنام « تنزیہ أئمة النحو عما نسب الیہم من الخطاء والسهو » تألیف کردہ ہنگامیکہ ابو جعفر از ردّ وی اطلاع پیدا کرد گفت : ما از قوچان شاخ زن با کہ نداریم تا چہ رسد بہ برّہ گوسفندان .

(۱) مؤلف در حاشیہ مینویسد منظور از ابن الزیات اسحاق بن حسن قرطبی آتی الذکر است کہ ذیل ابن راہویہ ذکر خواہد شد و در آنجا نوشتہ سال ۴۴۰ وفات یافتہ و در بغیہ الوعار مطبوع نوشتہ ابن الرماک و باید این نسخہ صحیحتر باشد زیرا فاصلہ بین وفات ابو جعفر و ابن زیات ۱۳۲ سال بودہ و ۷۳ سال بعد از درگذشت ابن الزیات ابو جعفر متولد شدہ .

ابو جعفر سال ۵۱۳ ( نیج ) در قرطبه متولد شد و سال ۵۹۲ ( صبت ) در اشبیلیه وفات یافته . در پایان ترجمه سیوطی مینویسد در جمع الجوامع نامبرده شده انتهی . مؤلف بمناسبت از نامبردگان ذیل یاد میکند .

ابن خروف : نظام الدین ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن محمد بن خروف  
حضرمی اندلسی شبلی نحوی . ( ۱ )

ابن خروف الکتاب سیبویه والجمال زجاجی را شرح کرده و امامی در عربیت و محقق مدقق و استاد بود در رشته اصول باقران خود مشارکت داشت و علم نحو را از ابن طاهر معروف به جذب فرا گرفته .

ابن خروف عالمی بد اخلاق بود و تا آخر عمر همسری اختیار نکرد و در بیغوله‌ها و محل مسکینان سکونت داشت .

ابن خروف علم نحورا در شهرهای مختلفی فرا گرفته و چندی هم در حلب زیست داشته و در آخر عمر اختلال هواس پیدا کرده دیوانه‌وار در بازارها در حالتیکه مکشوف العوره بوده از اینطرف به آنطرف میرفته تا سرانجام سال ۶۱۰ ( یخ ) وفات یافت .

ابن خروف از مردم حضرموت بود و بطوریکه نقل شده وادی برهوت آنجا است ابن خروف با عبدالرحمن بن عبدالله ملقب به سهیلی آتی الترجمه مناظرانی داشته .

شهاب الدین احمد بن تقی الدین عبدالرحمن بن العلامة جمال الدین عبدالله بن هشام نحوی معروف به حفید نحوی .

حفید در فرا گرفتن علوم ادبی بسیار کوشش کرد و شاگرد عز بن جماعه و شیخ یحیی سیرافی و پسر عمه اش عجیمی بود و در رشته ادبی و امثال آن بر دیگران تفوق یافت حفید از علاء بخاری نیز استفاده میکرد .

( ۱ ) مؤلف در حرف عین از او نام میبرد و اشعاری از وی نقل میکند و وفات او را سال

۶۰۹ یا ۶۰۵ مینویسد .

روزی پسر عمه اش عجیمی بوی گفت معلومات تو بدرجات بیشتر از علاء بخاری است بنا بر این مناسب نیست وقت خود را ضایع کنی و بدرس او حاضر شوی! وی پاسخ داد مگر نه اینست که ما بایقین کامل بحضور او رفته ایم! یعنی چون او را صاحب کمال میشناخته اینک هیچگونه اعتراضی بما نیست. از آثار اوست حاشیه بر توضیح جدش ابن هشام حنفید در چهارم جمادی الاخره سال ۷۸۵ ( ذوه ) وفات یافت .

(۹۷) موفق الدین احمد بن یوسف بن حسن بن رافع کواشی موصلی مفسر فقیه شافعی .

صاحب طبقات نوشته ذهبی گفته کواشی در عربیت و قرائت و تفسیر برتری بر اقران خود پیدا کرد و از پدرش یوسف و سخاوی استفاده نمود . کواشی در پارسائی و نیکو کاری و توجه بحق و راستی بی نظیر بود و سلطان عصر و درباریان او بزبارتش می آمدند در عین حال او بهیچیک از آنها توجهی نمیکرد و پیش پاشان محض احترام از مقامات آنها حرکت نمیکرد و هدیه از آنها نمی پذیرفت و صاحب کشف و کرامات بود . کواشی ده سال پیش از مرگش نابینا شد .

تفسیر بزرگ و کوچکی از آثار او بجا ماند در این تفسیر انواع اعراب و وقوف را بطرز ماهرانه تعیین کرده و نسخه از آنرا بمدینه و مکه و بیت المقدس فرستاده . صاحب طبقات اظهار داشته شیخ جلال الدین محلی در تفسیر بکه برای قرآن کریم ترتیب داده بکتاب وی توجه داشته و منهم در تکمله ای که برای تفسیر وی نگاشته بدان کتاب و تفسیر و جیز و بیضاوی و ابن کثیر اعتماد نموده ام کواشی در ماه جمادی الاخره سال ۶۸۰ (خف) وفات یافت انتهى .

موصل شهرستان مشهور و یکی از دوشهرستان دیاربکر است بطوریکه از تلخیص الآثار استفاده میشود دیاربکر ناحیه وسیعی است

واقع بین شام و عراق دیهات و شهرهای بسیاری را داراست و شهر معروف دیگر آن حران است و ثابت بن قره صابی از آنجاست.

موصل دارای بناهایی عالی و محل رفت و آمد قافله هاست .  
 موصل را راوین بن یوزاسف از دهان در طرف غربی دجله احداث نمود .  
 موصل دارای حصاری محکم و خندق گود و دروازه قدیمی است و در اطراف آن باغهای سبز و خرم بسیاری است و هوای آن در بهار بسیار خوبست لیکن در تابستان بسیار گرم و گویا دری از جهنم بروی آن گشوده شده زیرا دیوارها و پایه های منازل و عمارت آن شهر از سنگ ساخته شده بدیهی است در موقع تابستان مخصوصاً فصل تموز آفتاب بدانها میتابد و شدت گرما به آخرین درجه میرسد و پائیز آن تب فراوانست چنانچه یکسال مردم آن سالم و سال دیگر از شدت تب از پای در می آید و زمستان آن در کمال سردی که گویا نمونه کاملی از زمهریر است .

باری بناهایی نیکو و کاخهایی زیبا در طرف دجله بنا کرده اند و در وسط شهر مشهد جرجیس پیغمبر مزار عامه است و در طرف شرقی آن تل توبه است .  
 یعنی همان محلی که مردم یونس پس از مشاهده آثار بلا بدان جا متوجه شده و از خدا درخواست کردند تا بر اثر توبه و اثابه بسیار از آنها درگذرد در تلخیص الآثار ذیل کلمه جزیره مینویسد جزیره مشتمل بر دیار بکر و ربیعہ میباشد و آنجا را بدینجهت جزیره گفته اند که بین دجله و فرات واقع شده .

بدیهی است دجله و فرات از شهر های روم سر چشمه میگردد و ازدو طرف جریان دارند تا به دریای فارس ( خلیج فارس ) میریزد .

شهرهای آن : موصل ، حران ، الجزیره .

الجزیره بالای موصل واقع شده و اطراف آن را دجله مانند هلالی فرا

گرفته و از مختصات شهرهای مزبور بیرون آمدن دملهای زیادی است از بدن افراد .

(۹۸) ابوالعباس احمد بن محمد بن منصور بن ابی القاسم بن مختار بن ابی بکر جذامی اسکندری مالکی معروف به ابن منیر .

صاحب بغیه گفته نامبرده پیشوائی در نحو و ادب و اصول و تفسیر بود و ید طولائی در علم بیان و انشاء داشت .

ابن منیر فن حدیث را از پدرش و ابن رواج استفاده کرد و ابوحنیان و دیگران از او بهره مند شدند .

ابن منیر در اسکندریه خطبه میخواند و در جامع جیوشی و امثال آن تدریس می نمود و نیابت حکومت آنجا را بعهده داشت پس از آن بدآوری پرداخت و بعد از چندی از این شغل اعراض کرد بار دیگر بانجام آن دعوت شد .

از ابن دقیق الممید پرسیدند ابن منیر چگونه شخصیتی است ؟ پاسخ داد پایه علمی او تا آنجا است که هیچگاه در موضوعات بحثی توقف نمی نماید .

هنگامی ابن دقیق برای عمل اهل مدینه دلیلی خواست ابن منیر پاسخ داد آیا غیر از این دلیل هست سپس گفتار طولانی را مورد عنایت قرار داد و ابن دقیق همچنان ساکت بود پس از آنکه از نزد ابن منیر خارج شد پرسیدند چرا ساکت بودی ؟! پاسخ داد دیدم که هر گاه بخوام در برابر او سخنی بگویم برآستی خالی از سوء ادبی نسبت بوی نخواهد بود .

ابن حاجب در حق او ابیاتی سروده از جمله این بیت است .

لقد سئمت حیاتی البحث لولا مباحث ساکن الاسکندریه

در طول زندگی از بحث و جدل بیزار بودم هر گاه مباحث ساکن اسکندریه

یعنی ابن منیر در کار نبود .

آثار او: التفسیر ، الانتصاف من الکشاف ، مناسبات تراجم البخاری و امثال



آنها ابن منیر میخواست کتابی در رد احیاء العلوم غزالی بنویسد مادرش او را از این اراده باز داشت و اظهار کرد از زد و خورد بازندگان آسوده شده که میخواهی با مردگان نورد کنی ! ابن منیر باشنیدن اینسخن از تألیف آن منصرف شد، ابن منیر در سوم ذی قعدة سال ۶۲۰ (کنج) متولد شد و در روز جمعه غرة ربیع الاول سال ۶۸۳ (خفج) مسموم و مقتول شد .

مؤلف بمناسبت نام مترجم باجمالی از شرح حال اشمونی نحوی اشاره کرده .

احمد بن محمد بن منصور اشمونی حنفی نحوی .

سیوطی از ابن حجر نقل کرده اشمونی از فضلاء فن عربیت بوده و در فنون دیگر نیز مهارت داشته قصیده لامیه در نحو سروده که حاکی از علو مقام او در این فن است و خود همان قصیده را شرح مفیدی نموده و نیز شرحی بر کلمه «لا اله الا الله» تألیف نموده اشمونی در هیجدهم شوال سال ۸۰۹ (عض) وفات یافت (۹۹) ابو جعفر احمد بن یوسف بن علی بن یوسف فهری لبلی بفتح لام و سکون باء موحده .

استاد نحوی لغوی و یکی از مشاهیر اصحاب شلو بین بوده .

ابو جعفر شاگرد شلو بین و دجاج و ابواسحاق بطلیوسی و اعلم بوده و فن حدیث را از ابن خروف و منذری و گروهی از دانشمندان مصر و دمشق و مغرب استفاده کرده و فن معقول را از شمس خسرو شاهی بهره مند شده و بمسافرتهای شهرها پرداخته و وادیاشی و ابو حیان و ابن رشید از وی روایت میکرده اند . ابو جعفر دو شرح بر فصیح نوشته و آثار دیگر او عبارتند از البغیة فی اللغة و مستقبلات الافعال و کتابی در تصریف در این کتاب با الممتع همکاری کرده . ابو جعفر سال ۶۲۳ (خکج) در لبله متولد شده و در ماه محرم سال ۶۹۱ (خصا) در تونس وفات یافت .

دجاج بفتح دال و تشدید باء لقب امام ابوالحسن علی بن جابر بن علی لخمی

اشبیلی نحوی است (۱)

شلوبین در باب شین بنام او اشاره خواہیم کرد و بنام بطلیوسی و اعلم در ذیل اعلام گذشتہ اشارہ کردیم .

(۱۰۰) ابوالعباس احمد بن عبدالؤمن بن موسی بن عیسی بن عبدالؤمن قیسی شریسی نحوی شارح مقامات .

صاحب بغیہ مینویسد : ابن عبدالملک گفتہ شریسی در علم نجومہارت خاصی داشتہ و از فنون لغت و آداب باخبر بودہ و درنامہ نگاری با بلاغت و فضل و وثوق ویژه وارد میشدہ .

شریسی برای تحصیل علم بشہرہای اطراف ہجرت میکرد و از ابوالحسن ابن نخبہ و مصعب بن ابی ركب و ابن خروف و جمعی دیگر روایت میکرد و ابن ایاز و ابن فرثون و ابوالحسن رعینی از او روایت می نمودند .

شریسی پس از اخذ کمالات بہ تدریس لغت و ادب و عربیت و عروض پرداخت آثار او سہ شرح بر مقامات حریری، شرح الايضاح، شرح عروض الشعر، علل القوافی، شرح الجمل، مختصر نوادر القالی و امثال اینها .

شریسی در ماہ ذیحجہ سال ۶۱۹ (خیط) در شریس وفات یافتہ .

سیوطی در بخش کنی والقاب گوید: شریسی لقب عدہ از ادباست . مشہورترین ایشان شارح مقامات احمد بن عبدالؤمن و شارح الفیہ بن المعط، جمال الدین (الجمال) محمد بن عبداللہ بن سہمان و فرزندش کمال الدین (الکمال) احمد بودہ .

(۱) سیوطی مینویسد نامبردہ ادیب نحوی و قاری فاضلی بود شاگرد ابن خروف بود مدت

پنجاہ سال بہ تدریس نحو و قرائت قرآن پرداخت نامبردہ بہ روم رفت صدای ناقوس ویرا کہ از صدای اذان باز داشتہ سخت ناراحت کرد از اشعار اوست :

رضیت کفا فی رتبه و معیشة

فلست اسامی موسراً و وجیہا

ومن جراثوب الزمان طویلة

فلا بد يوماً ان سیمثرفیہا

نامبردہ در ۲۱ شعبان سال ۶۴۶ وفات یافت

129176

(۱۰۱) ابوالعباس احمد بن مبارک بن نوفل نصیبی خرفی بضم خاء و سکون راء صاحب بغیه گفته ذهبی اظهار داشته پیشوائی دانشمند و عادل بود بموصل رفت و در آنجا از عمر بن احمد سفنی استفاده کرد و فن حدیث را از محمد بن محمد بن مرایا از ابو الوقت بهره مند گردید و در فنون علم مهارت یافت و فن قرائت را از ابن حرمیه بواربجی فرا گرفت و در سنجر ساکن شد و موافق با مذهب شافعی به تدریس پرداخت و مظفر و صالح دو فرزند حاکم موصل از محضروی استفاده میکردند ، سپس از آنجا به الجزیره انتقال کرد و به حج مشرف شد و بازگشت آثار او در احکام و کتابی در عروض و دیگری در خطب و منظوماتی در فرائض و منظومه در مسائل سؤال شده و شرح در بدیه و شرح ملحه و امثال اینها است نامبرده مورد قبول عموم مردم بود و در ماه رجب سال ۶۶۴ (خسب) در گذشت مؤلف زیلا از چند نفر نام برده .

شهاب الدین احمد بن موسی بن علی معروف به ابن و کیل نامبرده در طبقه کرمانی و ضیاء قرمی بوده و از آن دو هم استفاده کرده و بدرس دیگران نیز حاضر شده و علم نحو را از عبدالمعطی فرا گرفته و کمالات بسیاری آموخته و هر گاه اجل او را مهلت داده بود فضائل و کمالات او عالم گیر میشد زیرا نبوغ فکری او با اندازه بود که از هوشمندی مانند آتشی شعله ور میشد. نامبرده ملحه را شرح کرده و همانرا اختصار نموده و در مسجد الحرام حلقه درسی تشکیل داده و در ماه صفر سال ۷۹۱ (نصا) وفات یافت .

موفق الدین ابوالقاسم عیسی بن عبدالعزیز بن عیسی بن عبدالواحد بن سلیمان لخمی اسکندرانی نحوی صاحب کتاب الملحة المغنیه و اللامحة المغنیه که نامبردگان فوق آنرا شرح و اختصار کرده اند .

صاحب طبقات مینویسد مشهور است نامبرده از هزار و پانصد شیخ استدعای سماع حدیث نموده و نامبرده متجاوز از چهل کتاب در فنون مختلفه علاوه بر غایه الامنیه فی علم العربیه و دیوان شعر کبیر از وی نامبرده و متعرض است موفق الدین

در چهارم ماه رمضان سال ۵۵۰ ( ثن ) متولد شده (۱).

(۱۰۲) ابوالعباس احمد بن سعد بن محمد عسکری اندرشی صوفی صاحب بغیه از صفدی نقل کرده نامبرده در روزگار خودش استاد فن عربیت بوده و از ابو حیان و ابو جعفر بن زیات استفاده کرده و از مردم برکنار بوده . روزی پیش شیخ تقی الدین سبکی وارد شد و تا آنوقت مدت پنجسال بود که امیر تنکز از عنایت بوی خود داری کرده از بی توجهی امیر بوی شکایت کرد، شیخ گفت بر استی امیر از عنایت بتو خود داری کرد پاسخ داده شد آری در همین حال دو نفر یا چهار نفر از نواب امیر وارد شدند شیخ اظهار داشت از این موضوع بکلی بی خبر بودم حاضران از ورود اتفاقی نواب امیر و انزوا و گرفتگی او از مردم بشکفت آمدند .

عسکری در علم نحو مهارت بسزائی داشت و در فضائل دیگر همردیف با اعلام وقت خود بود .

تهذیب الکمال را اختصار نموده و بتالیف تفسیر کبیری شروع کرده بود عسکری پس از ششصد و نود متولد شد و در ماه ذیقعد سال ۷۵۰ ( ذن ) به بیماری اسهال در گذشت .

ابوالعباس احمد بن سعید بن شاهین بن علی بن ربیعہ بصری لغوی از ادبا و مصنفان عصر خود بود .

از آثار او کتاب مآقالته العرب است و اینکتاب معروف عامه است .

(۱۰۳) ابو محمد احمد بن عبد القادر بن احمد بن مکتوم بن احمد بن محمد بن سلیم بن محمد القیسی حنفی ملقب بتاج الدین و معروف به ابن مکتوم . ابن مکتوم فقیهی لغوی و نحوی بود و مادر این کتاب ، مکرر از طبقات

(۱) نامبرده در طبقات از وجیه الدین نقل کرده موفق الدین سال ۶۰۴ هجری باو اجازه داده . ذهبی در تذکره الحفاظ مینویسد موفق الدین در سن ۷۹ سالگی سال ۶۲۹ وفات یافته .

او نقل کرده ایم .

علامه سیوطی در طبقات صغیر خود از درر نقل کرده: ابن مکتوم در آخر ذیحجه سال ۶۸۲ ( خفب ) متولد شده ، علم نحو را از بهاء بن نحاس فرا گرفته و روزگاری دراز ملازم ابو حیان بوده و از سروجی و دیگران استفاده کرده و در فقه و نحو ولغت مقدم بر دیگران بوده .

ابن مکتوم نیابت حکومت را داشته و پیش از آنکه از دمیاطی تقاضای سماع حدیث کند خود او بطور اتفاقی ویرا به سماع حدیث مفتخر داشت همین موضوع مشوق نامبرده شده بسماع حدیث و نوشتن اجزاء مربوط بدان پرداخت و بمحضر اصحاب نجیب و ابن علا بمنظور سماع حدیث حضور مییافت در اینخصوص گفته :

وعاب سماعی للحدیث بعید ما	کبرت ، اناس هم الی العیب اقرب
وقالوا امام فی العلوم کثیرة	یروح ویغدو سامعا یتطلب
فقلت مجیبا عن مقالتهم وقد	غدوت لجهل منهم أتعجب
اذا استدرك الانسان ما فات من علا	فللحزم یعزى لالی الجهل ینسب

پس از آنکه عمر من تقریبا از حد معمولی گذشته بود و بفرا گرفتن حدیث پرداختم برخی از کسانی که خود شایسته عیبند از من عیب جوئی کردند و اظهار داشتند پیشوای دانشهای فراوانی اینک برای سماع حدیث در رفت و آمد است در پاسخ آنها اظهار داشتم آری چون از سماع حدیث بی اطلاع دست بدینکار زده و من از این گروه که ایراد میکنند در شکستم بدیهی است کسی که از آغاز حقیقتی را از دست داده باشد پس از آن در اندیشه آموختن آن برآید او را به احتیاط باید نسبت داد نه بجهل و نادانی.

گروه بسیاری از او روایت کرده و ابن رافع از او سماع حدیث کرده و از وی در کتاب معجمش نام برده .

ابن مکتوم آثار ارزندہ دارد از جمله الجمع بین العیاب والمحکم در لغت. شرح الہدایۃ فی الفقہ ، الجمع المثنیۃ فی اخبار اللغویین والنحاة در ده مجلد. سیوطی مینویسد ممکن است نسخہ اصلی آن از بین رفتہ باشد و ہمین موضوع ایجاب کردہ تاطبقات کبرای خود را بہ اختصار بر گذار کنم زیرا اگر میخواستم بکلیہ غرائب و مناظرات و سندهای احادیث و اخبار اقدام کنیم روزگار درازی وقت لازم داشت ہر چند بحمد خدا بہ بسیاری از آنہا دست پیدا کردیم لیکن باید گفت ہر روزی بہ فائدہ تازہ و اطلاعی جدیدی کہ قبلا از آن بی خبر بودہ ایم موفق میشویم و ہمین مناسبت باید با سرعت ہر چہ بیشتر بہ استنساخ آنہا اقدام کرد تا از بین نروند، و از آثار او شرح کافیہ ابن حاجب و شرح شافیہ و شرح الفصیح والدّر اللقیط من البحر المحیط در چندین مجلد در این کتاب اکتفا کردہ بہ مباحث ابو حیان با ابن عطیہ و زہد بخشری والتذکرہ در سہ مجلد کہ آنرا قید الاوائد نامیدہ نسخہ آنرا کہ بخط مؤلف بودہ در محمودیہ دیدہ و آرزو مندم خدای تعالی بار دیگر انتفاع از آنرا روزی ما گرداند چنانچہ بدین نزدیکی در آرزوی آن ہستیم بحمد و آلہ .

ابن مکتوم در ماہ رمضان بہ بیماری طاعون عمومی اعاننا اللہ و جمیع المسلمین سال ۷۴۹ (ذمط) وفات یافت .

از آثار نظمی او اشعار ذیل است کہ بمنظور تعیین مواضعیکہ ابتداء بنکرہ صحیح است سرودہ :

بتعریفہ الا مواضع نکرا	اذا ما جعلت الاسم مبتداء فقل
ثلاثتها عد امریء قد تمہرا	بہا وہی ان عدت ثلاثون بعدها
خصوص و تعمیم افادا و اثرا	ومرجعہا الاثنین منها فقل ہما
عن النفی و استفہامہ قد تأخرا	فاولہا الموصوف والوصف والذی
اضیف وما قد عم او جا منکرا	کذاک اسم الاستفہام والشرط والذی
أعندک دینار فکن متبصرا	کقولک دینار لدی لقائل

لان و کذا ما کان فی الحصر قد جراً	کذا کم لاخبار و ماليس قائلاً
له سوغ التفضیل ان یتنکراً	وما جا دعاء اوغدا عاملاً و ما
ولولا و ما کالفعل او جا مصغراً	وما بعد و از الحال جاء و فاء الجزا
وما کان معطوفاً علی ما تنکراً	وما ان تتلو فی جواب الذی نفی
سؤال بأم و الهمز فاخبر لتخبراً	وساغ و مخصوصاً غدا و جواب ذی
وما نحو ما اسخاه فی القر بالقر	وما قدمت اخباره و هی جمله
عن الظرف و المجرور ایضاً مؤخراً	کذا ما ولی لام ابتداء و ما غدا
اذا الفجأة فاحوها نحو جوهر	وما کان فی معنی التعجب او تلا

موقعیکه اسمی را مبتدا قرار میدهی باید متوجه باشی باستثناء مواضع ذیل  
باید معرفه باشد و مواضع استثنا شده سی و سه موضع اند که استادان نحو تعیین  
کرده اند و مرجع آنها به عموم و خصوص است اولی آنها موصوف و صفت و اسمیکه  
مؤخر از نفی و استفهام باشد همین طور اسم استفهام و شرط و مضاف الیه و عموم یا  
نکره چنانچه در پاسخ کسیکه می پرسد عندک دینار میگوئی دینار لدی همچنین  
کم خبری و کلمه ما که با آن و آنجا که محصور باشد و آنجا که دعا بکار رود  
یا عامل باشد و یا تنکیرش بهتر از تعریف باشد و بعد از و او حال و فاء جزا و لولا باشد  
و یا شبه فعل و یا مصغر باشد و ما که در جواب نفی در آید و آنچه که معطوف بر نکره  
باشد و شیوع داشته باشد و مخصوص باشد و جواب سؤال بأم و همزه باشد و جمله ای که  
خبر آن مقدم باشد و آنچه مانند ما اسخاه فی القر و القر باشد و آنچه بعد از لام  
ابتدا در آید و آنچه مؤخر از ظرف و مجرور باشد و آنچه معنی تعجب داشته باشد  
یا بعد از اذای فجائییه در آید .

(۱۰۴) ابو العباس احمد بن عثمان بن ابی بکر بن بصیب ملقب به شهاب الدین  
زبیدی، صاحب بغیة در ترجمه اش از خزر جی نقل کرده او گفت : شهاب الدین در علم  
نحو و لغت و عروض در روزگار خودش بی مثل بود و دانشمندی کامل و ذوفنون  
وتیز رأی و روشن فکر و نیکو سیرت و خوش اخلاق بود و محضری بابر کت داشت

علم نحو را از عده از اعلام فرا گرفت و معاصرانش از او اخذ علم میگردند و ریاست نحو در آن اوقات منحصر باو بود و طالبان نحو از اطراف یمن بدرس او حضور مییافتند .

شهاب الدین مقدمه ابن بابشاذ را شرح کرد لیکن باتمام آن موفق نشد و منظومه در قوافی و عروض و امثال آنها داشت .  
زیبیدی دریائی بی پایان بود و در روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سال ۷۶۸ (ذیح) وفات یافت .

مؤلف گوید در باب محمد بن باخواست خدا مفصلاً درباره زیبیدی بحث خواهیم کرد .

ابن بابشاذ : مؤلف ذیل نامبرده مینویسد : بابشاذ بمعنی فرح و سرور است (۱) و این کنیه نام مشهوری ابوالحسن طاهر بن احمد بن بابشاذ بن داود بن سلیمان بن داود بن سلیمان بن ابراهیم است .

صاحب بغیه مینویسد : ابن بابشاذ از مردم مصر و یکی از پیشوایان نحو و مشهوران فنون عربیت و فصیحای عصر خود بوده .

ابن بابشاذ که بازرگانی گوهر فروش بود وارد عراق شد و همانوقت بحضور علماء آن سرزمین رسیده به اخذ علم پرداخت پس از آن بمصر مراجعت کرد و در دیوان الرسائل مستخدم گردید و وظیفه وی آن بود بنامهها و رسائلی که از مراجع دیوانی صادر میشد با دقتی کامل مورد توجه قرار میداد و اشتباهات لغوی، نحوی، املائی آنها را تصحیح میکرد و در جامع مصر حلقه درسی تشکیل میداد عده بدرس او حضور مییافتند فاصله نشد پارسائی اختیار کرد و از مردم کناره گرفت .

سبب انزوای او را چنین نوشته اند : روزی ابن بابشاذ کناره سفره غذا نشسته بود گربه آمد ابن بابشاذ لقمه نانی پیش آن حیوان انداخت . گربه نانرا

(۱) یعنی کلمه مرکب است از باب بمعنی پدر و شاد بادال بمعنی سرور بنا بر این معنی کلی

کلمه اینست پسر شاد پدر .



بدندان گرفته رفت و چند مرتبه این عمل از آن حیوان دیده شد روزی ابن بابشاذ که کار آن حیوان را برخلاف انتظار دیده از وی تعقیب کرد تا به بیند آن حیوان نا را در کجا میخورد یا بچه حیوانی میخورد.

نتیجه تعقیب او بدینجا رسید دید گربه وارد محل تاریکی شد و در آنجا گربه کوری بود این حیوان نا را پیش او افکند و او بخورد.

ابن بابشاذ از کار آن حیوان بشکفت آمد و گفت: آن خدائیکه این حیوان را مأمور آن حیوان قرار داده تا خوراک او را در موقع معین آماده سازد میتواند مرا هم از این عالم بی نیاز گرداند بهمین مناسبت در مناره مسجد جامع مصر محلی را برای خود انتخاب کرد و بعبادت پرداخت، تصادفا یکی از شبها که شب ماهتابی بود نامبرده با چشم خواب آلوده ازجا حرکت کرده از روی مناره به سطح مسجد افتاد و جان تسلیم کرد واقعه مرگ او در اول شب سوم رجب سال ۴۵۴ هجری (تند) یا ۴۶۹ (نسط) بوده (۱)،

از آثار اوست شرح جمل زجاجی و المحتسب در نحو و شرح النخبه و تعلیقی در نحو که نزدیک به پانزده مجلد است و شاگردانش آنرا پس از وی بنام تعلیق الفرقه نامیده اند.

(۱۰۵) شهاب الدین احمد بن یوسف بن عبدالدائم بن محمد حلبی از قاریها و نحا قاهره بوده و به همین شهرت داشته.

صاحب طبقات از الدرر الکامنه نقل کرده: شهاب الدین به آموختن علم نحو پرداخت و در اندک وقتی از مهره آنفن بشمار آمد و مدتی ملازمت ابو حیان را بعهده گرفت تا از اقران خود برتر و بالاتر گردید.

شهاب الدین فن قرائت را از تقی صایغ فرا گرفت و در آن رشته مهارت پیدا کرد و علم الحدیث را از یونس دبوشی آموخت و در جامع ابن طولون به تدریس فن قرائت میپرداخت و همانجا بر دیده شافعی بازگشت نمود و نظارت اوقاف و نیابت را

(۱) مؤلف در باب طاء عنوان خاصی برای مشارالیه با مختصر تفاوتی ایراد خواهد کرد.

بعهدہ داشت .

از آثار او تفسیری برای قرآن کریم و کتابی در اعراب بوده این کتاب را در روزگار حیات استادش ابوحنیفان نوشته و ایرادات بسیاری علیه او در آن کتاب نموده و از جمله کتاب التسهیل والشاطبیه را نیز شرح نموده و امثال اینها .  
و از طبقات الشافعیه اسنوی نقل کرده شهاب الدین فقیهی بارع بود که در فن نحو و قرائت مهارتی کامل داشت و در عین حالیکه استادی در ادبیات بود در رشته اصول هم مباحثی عالمانه داشت .

شهاب الدین در جمادی الاخره سال ۷۵۶ (ذو) وفات یافت .  
ابوجعفر احمد بن یوسف بن مالک غرناطی اندلسی رفیق محمد بن جابر اعمی شارح الفیه ایندو رفیق به اعمی و بصیر مشهور بودند .

بطوریکه از دررالکامنه نقل شده ابوجعفر از علم نحو کاملاً برخوردار بوده و فنون ادبی را بخوبی فرا گرفته بود و نظم و نثر را در کمال توانائی میگفته و مینوشته و مردی دیندار و خوش اخلاق بوده و در فن عربی و امثال آن تألیفات زیادی داشته از آثار او شرح بدیعیه رفیقش جابر اعمی است .  
ابوجعفر به ابوحامد بن ظهیره اجازه داده .

بوجعفر پس از سنه هفتصد هجری متولد شده و در نیمه رمضان سال ۷۷۹ (ذعط) وفات یافت از اشعار اوست .

لا تعداد الناس فی أوطانهم  
قل ما یرعی غریب الوطن  
وإذا ما عشت عیسا بینهم  
خالق الناس بخلق حسن

با مردمان در وطنهای خودشان که خانه و زندگیشان در اختیارشان هست و از همه گونه قدرت بهره مند اند مخالفت و دشمنی مکن زیرا که اتفاق می افتد مرد غریبی در محل غربت مورد توجه واقع شود و از هر جهت راحت باشد آری هر گاه در شهر غربتی واقع شدی بهتر آنست با اخلاق خوش با آنها مدارا نمائی .  
شهاب الدین احمد بن محمد بن جبار از علماء فن قرائت و از نحات بوده

نامبرده در اصول نیز مهارت داشته و از شاگردان نبیه راشدی و بهاء نحاس بوده و از شهاب الدین احمد سمین فوق الذکر فن حدیث را آموخته و دانشمندی پارسا بوده و شرح شاطبیه و رائیه از آثار او بوده .

ابن جبارة سال ۶۴۹ (خمت) متولد شده و سال ۸۲۸ (ذکح) وفات یافته از آثار نظمی اوست .

ترك السلام عليهم تسليم  
لا تخدعك زخارف من ودهم  
مال الفقير مع الغنى مودة  
فانهب فانت من الملام سليم  
فلان سئلتهم بدا المكتوم  
أني تصاحب واجد و عديم

سلام نکردن بر آنها دلیل بر تسلیم بودن برای آنهاست اینک براه خود ادامه بده که از هر گونه سرزنشی درامانی زروزیور دنیا ترا از ابراز دوستی با آنها باز ندارد و فریب ندهد زیرا اگر دست سؤال بجانب آنها دراز کردی آنچه پوشیده شده آشکار میگردد بینوا و پولدار بایکدیگر آمیزشی ندارند و کجا ممکن است دارا و نادارا برابر باشند .

(۱۰۶) ابوالعباس احمد بن ابوالقاسم بن خلیفه مشهور به ابن ابی اصیبعه خزرچی و ملقب به موفق الدین .

ابن ابی اصیبعه حکیمی عالم و کامل و طبیبی فاضل و معروفست .

کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء از آثار مشهور اوست .

نسخه های متعددی را از آن کتاب دیده و در مواضع چندی از آن در این کتاب نقل کرده ایم ، کتاب مزبور در حد خود جامع و در مجلدات چندی گرد آمده مؤلف در این کتاب احوال کلیه اطباء را که در قرون مختلفه میزیسته گرد آورده علاوه بر آنها به شرح احوال عده از دانشمندان که از فن طب بی اطلاع بوده اشاره کرده است از قبیل شهاب الدین سهروردی و آمدی و فارابی و امثال ایشان .

مجملاً کتاب مزبور مشتمل بر فوائد بسیاری است و در اثناء تراجم دانشمندان

و اطباء به آثار خود اشاره میکنند .

از آثار اوست اصابة المنجمين ، حکایات الاطباء فی علاجات الادواء، معالم الامم واخبار ذوی المحکم در این کتاب حکایات اصحاب تعالیم و ارباب نظر وامثال ایشان را متعرض شده .

ابن ابی اصیبعه معاصر با آمدی متکلم صاحب ابکار الانکار و امثال آنها بلکه از شاگردان او بشمار میرود، زیرا کتاب رموز الکنوز او را بطوریکه خود در عیون الانباء ذیل احوال نامبرده اشاره کرده نزد او خوانده (۱) .

و همچنین با مؤید الدین عرضی رصدی که معاصر با خواجه نصیر الدین طوسی بوده معاصر بود و میتوان گفت به استفادہ از وی نیز موفق آمده .  
و بطوریکه از ریاض العلماء استفادہ میشود نامبرده از شیخ محیی الدین

اعرابی روایت میکرده .

مترجم گوید : کتاب عیون را مؤلف آن بنام امین الدوله وزیر ملک صالح نوشته و آنرا به پانزده باب ترتیب داده و طبقات اطباء یونان، عرب، هند، ایران، مغرب زمین، شام، مصر، عراق را در آنها ایراد نموده مخصوصاً در باب اول آن از آغاز پیدایش علم طب بحث نموده .

در مقدمه این کتاب که سال ۱۳۷۷ در بیروت بطبع رسیده مینویسد : این کتاب عیون نظر دانشمندان اروپارا بخود جلب کرده بود در نتیجه مستشرق المانی بنام مولر بطبع آن از روی دو نسخه خطی که در دست اختیارش بود اقدام کرد پس از آن در مصر بطبع رسید و بعد از آن در بیروت چاپ شد اینک مجملی از آنچه را در احوال مؤلف طبع اخیر ایراد کرده می نگاریم .

(۱) در کتاب عیون پس از تمجید از آمدی مینویسد بمحضر او حضور یافتم و کتاب رموز الکنوز را از وی فرا گرفتم و او با پدر من دوستی قدیمی داشت و در دمشق ساکن بود و در مرتبه اول که با پدرم حضور او رسیدم از من بسیار تمجید کرد و درباره من گفت تا بحال فرزندی که از هر جهت به پدرش شباهت داشته باشد مانند شما پدر و پسر ندیده ام .

ابن ابی اصیبعه در شهر دمشق سال ۶۰۰ ( تر ) متولد شد و درخاندان علم و ادب پرورش پیدا کرد .

پدرش از پزشکان معروف چشم بود و او را در آنروزگار کاحل چشم پزشک میگفتند .

ابن ابی اصیبعه از آنروز که وارد اجتماع شده مواره منزل پدرش را از مراجعان که بمنظور مداوای چشمان خود حضور مییافتند پر میدید و در آنروزگار بر اثر بی احتیاطی مردم بدرد چشم بسیار دچار میشدند .

ابن ابی اصیبعه پس از آنکه علوم معموله عصری را بسرحد کمال رسانید بفرآ گرفتن علوم طب پرداخت در آغاز از حضور پدرش استفاده میکرد و از آنجا که اطلاعات پدرش محدود بود و آتش درونی او را خاموش نمیکرد و میخواست از کلیه اطلاعات چشم پزشکی برخوردار شود ناچار بقاهره که در آنروزگار مرجع کلی دانشمندان بود هجرت کرد و به بیمارستان ناصری که آنجا را ملک الناصر صلاح الدین بنیان کرده بود وارد شد و شب و روز با جدیت کامل بفرآ گرفتن امور طبی پرداخت و ضمناً مداوای درد چشم میپرداخت تا حسن عمل او کرسی خاصی را در اختیارش گذارد .

مدتی نگذشت آوازه او بگوش عزالدین که در صرخد یکی از شهرهای جبل حوران رسید ویرا بدانجا طلبیده نامبرده بصرخد رفته و از آنجا که آب هوای صرخد راموافق بامزاج خود یافت مدتی در آنجا زیست کرد تا سال ۶۶۸ ( خسخ ) وفات یافت .

مؤید الدین بن برمک بن مبارک عرضی که پیش ازاین بنامش اشاره شد مناسب است در پایان ترجمه فوق باجمالی از زندگی او اشاره کنیم

ریحانه چهارم مینویسد: نامبرده از اکابر دانشمندان قرن هفتم دمشق بوده در حکمت و فلسفه و هندسه و آلات رصدی سرآمد ابنای زمان خود بوده و یک آلت رصدی برای ملک منصور حکمران حمص تعبیه کرد و بمنظور کمک

بخواجه نصیرالدین طوسی بامر هولا کو از دمشق بمرآغه احضار شد .  
 مؤید الدین رساله در کیفیت ساختن کره کامل و کتابی در شرح آلات رصدی مرآغه  
 مینگارد و در آغاز آن از ملکات فاضلانہ خواجه ستایش بسیار میکند چنانچه  
 خواجه هم در آغاز کتاب «بقاء النفس بعد فناء الجسد» که بخواست مؤید الدین ترتیب  
 داده از وی تمجید میکند .

مؤید الدین سال ۶۶۴ (خسد) در مرآغه وفات یافت .

(۱۰۷) احمد ابوالفضل بن ابی بکر بن ابی محمد خاورانی ملقب به مجد از  
 ادبا و نحویها بوده سیوطی گوید : مجد جوانی فاضل و بارع و از نحاہ عصر بود .  
 در هوشمندی و ذکاوت بیایه بود که گوئیا از بسیاری آن چون آتشی بود شعله ور  
 میشد، مجد کتاب المفضل را شرح کرده و دو کتاب کوچک دیگر در فن نحو  
 نگارش داده و آثار دیگر نیز پرداخته لیکن با تمام آنها توفیق پیدا نکرده  
 مجد در سن سی سالگی سنه ۶۲۰ (خک) در گذشت .

ابن المجدی : شهاب الدین احمد بن رجب بن طیبغاشافعی .

مؤلف نامبرده را بحناسبتی اسم برده و از سیوطی نقل میکند نامبرده علامه  
 در فقه و نحو و فرائض و حساب و هندسه و هیئت و قرائت بوده و تصانیفی از خود باقی  
 گذارده و از فنون علمی که داشته مردم از او منتفع میشدند

ابن مجدی سال ۷۶۷ (نسر) متولد شده و در شب شنبه دهم ذیقعده سال  
 ۸۵۰ (ضن) وفات یافته .

(۱۰۸) شمش الدین احمد بن حسین بن احمد بن معالی بن منصور بن  
 علی معروف به ابن خباز موصلی .

نامبرده اصلا از مردم اربل بوده و از نحات ضریر بوده .

ابن خباز استادی بارع و در نحو و لغت و عروض و فرائض علامه زمان خود بود  
 ابن خباز آثار مفیدی داشته از قبیل النهایه در نحو و شرح الفیه ابن معط، ابن  
 خباز سال ۶۳۷ (خلز) در موصل وفات یافت .

سیوطی اقوال او را در جمع الجوامع ایراد کرده .  
 ناصبی : ابونصر احمد بن حسین بن احمد بن عبید ضبئی نیشابوری .  
 نام او در اسانید عیون الاخبار آمده و از صدوق نقل شده در باره او اظهار  
 داشته هیچیک از علماء سنت را ناصبی تر از او ندیده و در عداوت و بدبختی بیایه  
 رسیده بوده که میگفته اللهم صل علی محمد و کلمه آله را بزبان عداوت بار خود  
 جاری نمیساخته و او از متقدمین ناصبیان اهل سنت بوده

اللهم العنه والعن من نصب محمداً و آل محمد

مؤلف مینویسد ناصبی مذکور غیر از نامبرده ذیل است .

احمد بن محمد بن عامر بن فرقد قرشی اندلسی .

از شاگردان شلوبین بوده و فصول ابن معط را شرح کرده و او در فن نحو  
 توانا تر از بهاء الدین نحاسی بوده .

وی آدمی بداخلاق و کمروزی بود .

نامبرده چندی در مصر و مدتی در شام و هنگامی در حلب و اخیراً برای  
 دومین بار بقاهره مصر هجرت کرد و آنجا به تدریس پرداخت و سال ۶۸۹ (فخط)  
 در گذشت

(۱۰۹) ابوبکر احمد بن عبدالله بن حسن بن احمد بن یحیی بن عبد الله

انصاری معروف به مالقی و حمید (مصفر)

صاحب بغیه گفته : ابن عبدالمک اظهار داشته نامبرده نحوی ماهر بوده  
 و در قرائت و تجوید و فقه و حدیث بصیر و در حفظ و ادب و کتابت و شعر بینا و خبیر  
 بوده .

مالقی مردی متدین بود و چشم عبرت بین و کثیرالبکاء داشت به پیش  
 آمدها و وقایع با چشم عبرت مینگریست و بسر انجام خود بسیار میگریست از دنیا  
 بر کنار بود و به زر و زیور و متعلقات آن توجهی نداشت .

مالقی نمیخندید و خنده او منحصر به لبخند بود آنهم در نهایت کمی و هر گاه لبخندی میزد بلافاصله بمنظور رفع ناراحتی از آن گریه میکرد و استغفار می نمود .

مالقی در خوراک و پوشاک نهایت اقتصاد را بکار میبرد و پایه پرهیزکاری او بجائی رسیده بود که کسی هم پایه او نبود .

مالقی از شلووبین و ابن عطیه و دو فرزند حوط الله روایت میکرده و ابن صلاح مشرقی و گروهی دیگر بوی اجازه داده اند و ابن زبیر و ابن ضایر از وی روایت کرده اند .

مالقی در شهر خود قرآن و فقه و عربیت را فرا گرفته و همانجا به سماع حدیث موفق گردیده و سال ۶۴۹ (خمت) بحج بیت الله مشرف شده و هنگامی که وارد مصر شده آواز او شهر مصر را بخود متوجه ساخته و مردم آن نامبرده را به فضل و دانش شناختند .

مالقی در مصر بیمار شده سلطان بعیادت او آمده وی پذیرفته پس از اصرار زیاد نامبرده را بحضور طلبیده و صله از طرف سلطان بوی تقدیم شده لیکن او از پذیرفتن آن خود داری کرده

مالقی بار دیگر عزیمت مکه نموده لیکن پیش از تشریف به بیت الله روز سه شنبه هشت روز مانده از ماه ربیع الاول سال ۶۵۲ (خنب) در مصروقات یافته سلطان وعده از درباریان بجزازه او حضور یافتند .

مالقی سال ۶۰۷ (خز) متولد شده .

مالقی معاصر بازاهد عصرش محیی الدین نووی (بروزن فدوی) بوده و شگفت اینجاست نامبرده هم با اندازه او عمر کرده یعنی چهل و پنج سال .

از آثار مالقی است :

فاقصد فلامطلب یبقی ولاناس

مطالب الناس فی دنیاك اجناس



و ان علتك رؤس و از درتك فقی  
 وارض القناعة مالا والتقی حسباً  
 بطن الثری یتساوی الرجل والراس  
 فما علی ذی تقی من دهره باس  
 درخواستهای مردم دستجات مختلف و جنسهای متعددی است اینک تو میانه  
 روی را در نظر داشته باش زیرا نه خواهند گان برقرار میمانند و نه خواسته آنها ،  
 و هر گاه سرهای مردم بجهانب تو بالارفت و ترا ناچیز شمردند هیچگونه ناراحتی  
 بخود روا مدار زیرا زیر خاک سر و پایکسانند، بنابر این قناعت را ثروت  
 و پرهیز کاری را حسب و نسب خود بدان که در اینصورت هیچگونه زیانی برای  
 آدم پرهیز کار نمیباشد

مؤلف ذیلاً بنام چند نفر اشاره کرده .

مالقی : ابوالعباس احمد بن حسن بن سید جراوی .

صاحب بغیه مینویسد : نامبرده از بزرگان نحویها و ادیبان اندلس بوده .

مالقی فن نحو و ادب را بی اندازه تدریس میکرده و سراینده کاتب

و بلیغ و از ابوطراوه و محمد بن سایمان ابن اخت غانم روایت میکرده و ابو عبدالله

ابن فخار و دیگران از او روایت می نمودند .

مالقی از قاضی ابو محمد وحیدی شدت وحشت داشت چندی فاصله نشد که

سازشی میان آنها بر قرار گردید « شکر الله که میان من و او صلح افتاد » در نتیجه

قاضی ویرا بحضور خوانده و او را بوطن خودش مراجعت داد، مالقی بحکم قاضی و با احترام

تمامی بشهر خود باز گشت تا اینکه نوبت داوری به ابوالحکم بن حسون رسید مالقی باوی

خصوصیت تامی پیدا کرد پس از چندی بمرا کش رفت و در آنجا فرزند ان عبدالمؤمن را

بشاگردی پذیرفت و از این راه موقعیت خاصی پیدا کرد و آوازه او محافل

ادبی را بخود جلب کرد .

مالقی پس از اندکی از سال پانصد و شصت وفات یافت .

لص : ابوالعباس احمد بن علی بن محمد بن عبدالملك بن سلیمان بن سیده

کنانی اشبیلی بطوریکه ملاحظه میکنید نامبرده با مذکور آنفا در اسم و کنیه و نسب شریک است لیکن چنانچه ابن ایار متعرض است نام برده پیش از او وفات یافته .

نامبرده بر اثر سرقات شعری که داشته و اشعار دیگران را بنام خود انتشار میداد به عنوان لصل ( دزد ) شهرت یافته .

لصل قاری محدث و محقق در نحو و لغت و ادب بود و از فنون تاریخی کاملاً با خبر و نیکو بزم و شاعری خوش زبان بود .

لصل لغت و عربیت را در مدنی طولانی تحصیل کرد و از شریح و ابوبحر اسدی روایت میکرده و شلو بین از او روایت داشته و اشعارش را تدوین نموده . و از سرقتهای شعری و مشهور او اینست .

استانداری وارد اشبیلیه شد ادیبان و سرایندگان آنسر زمین بمنظور بزرگداشت وی قصائدی در مدح او سرودند، لصل میگوید منمم آرزومند شدم ایکاش میتوانستم قصیده در ستایش او سرایم لیکن بر خلاف انتظار مطلبی بخاطرم نیامد .

در معلقاتی که حاضر داشتم ، قصیده ابوالعباس اعمی جلب توجهم کرده دیدم بالای آن نوشته شده این قصیده در محلی خوانده نشده و محافل ادبی از وجود آن بی اطلاعند من از فرصت استفاده کرده نام استاندار رادر آن گنجانیدم ، بامداد که سرایندگان بحضور استاندار معرفی شدند و قصاید خود را خواندند منمم که در آنجلسه شرکت داشته از جای برخاسته قصیده را خواندم . در همان موقع شخص دیگری بیای خواست و همان قصیده را انشاد کرده و مانند من نام والی را در آن گنجانیده بود ، استاندار از این سرقت بیسابقه خندید و مردم از تواردی که بر خلاف انتظار واقع گردید بشگفت آمدند .

مترجم گوید اینجملات را سیوطی افزوده .

لصل همیشه اوقات لغمه نانی با خود داشت و میگفت در خواب بمن گفتند

تو تشنه خواهی مرد من از این سخن بسیار وحشت داشتم بهمین مناسبت بمجردیکه تشنه میشدم خود را به آب میرسانیدم و از سقائی استمداد میکردم ، اتفاقاً بحکم « چون قضا آید طبیب ابله شود » در خانه خود یکه و تنها مرد و دور نیست تشنه مرده باشد .

وفات لص سال ۵۷۸ ( ثعج ) یا ۵۷۷ ( ثعز ) اتفاق افتاد و تولد او در ماه صفر سال ۵۳۲ ( ثلب ) بوده از اشعار اوست .

مولای انی ما انیت جریمه  
لولا الرجاء و نیتہ لی نطتها  
الآ و قلت تندمی یمحوها  
بکر یم عفوک لم اکن آتیهها

پروردگارا هیچ گناهی را مرتکب نشدم جز اینکه یقین داشتم پشیمانی آنها را نابود میسازد، و هرگاه آرزو و نیت به بخشش تو در میان نبود مسلماً آنها را انجام نمیدادم ابن وجیه نامبرده را چنین ستوده: شیخ فقیه ما استاد لغوی نحوی از بلغا و سراینندگان بود و در نظم و نثر بر همه مقدم بوده کتاب سیبویه را دوبار نزد ابوالقاسم بن رماک خوانده .

سال وفاتش را ۵۷۶ و سال میلادش را ۵۰۷ یاد کرده و بمن و برادرم اجازه داده .

ابو جعفر احمد بن حسن بن علی کلاعی بلشی مالقی زیبات .

زیبات ید طولائی در علم نحو داشت و فن نحو را از ابوعلی بن ابی الاحوص و ابو جعفر بن طباع و ابن صائغ و ابن ابی الربیع فرا گرفت .  
از آثار اوست « وصف نفائس اللالی و وصف عرائس المعالی » در علم نحو و « قاعدة البیان و ضابطة اللسان » در علم عربیت و « لذة السمع فی القراءات السبع » و « شرف المهارق فی اختصار المشارق » و امثال اینها .

بو جعفر سال ۶۵۰ ( نخ ) در بلش متولد شده و در روز چهارشنبه هفدهم شوال سال ۷۲۸ ( ذکح ) وفات یافته از اشعار اوست .

یقال خصال اهل العلم ألفا  
ومن جمع الخصال الألف سادا

ويجمعها الصلاح فمن تعدى مذاهبه فقد جمع الفساد  
مردم میگویند دانشمندان دارای هزار خصلت اند و کسیکه خصال هزار گانه را  
داشته باشد بزرگ مردم است، آری صلاح و درستکاری صفتی است که همه صفات  
هزار گانه در آن بوجود آمده بنا بر این اگر کسی از طریق درستکاری تجاوز  
نماید همه گونه فساد و بیچارگی را بدست آورده

ابوجعفر احمد بن علی بن محمد بن علی انصاری مالقی معروف به فحام .  
صاحب بغیه مینویسد : ابن زبیر گفته نامبرده نحوی قاری و فاضل بود فن  
قرائت و نحو و آداب و لغت را از ابو عبدالله نوح فرا گرفته و ابوبکر بن صاف و ابن  
رزقون بوی اجازه داده اند و قرآن و عربیت را در مالقه فرا گرفته .  
فحام هنگامی که نماز میخواند میگریست و زاری میکرد و در سجده هایش  
میگفت : اللهم يسر علي الموت و ما بعد الموت ، پروردگارا مرگ و پس از مرگ را  
بر من آسان کن .

فحام در ماه جمادی الاولی سال ۶۴۵ ( خمه ) وفات یافت .  
ابن عبدالملك مرگ او را در ماه رجب سال ۶۴۴ ( خمد ) نگاشته .  
فحام احادیث بسیاری روایت کرده وثقهٔ عدل و بارع و منزوی بود و از ابن  
ابی الاحوص و ابن طباع و گروهی دیگر روایت میکرده .  
ابو عبدالله محمد بن معمر معروف به ابن اخت غانم لغوی بطوریکه از صاحب  
مغرب نقل شده نامبرده از علماء قرن ششم هجری مالقه بوده و در علوم عدیده  
دست داشته لیکن فن غالبی او علم لغت بوده و اکثر تألیفاتش نیز در این  
رشته بوده .

ابوجعفر احمد بن عبدالنور بن احمد بن راشد مالقی نحوی .  
نامبرده پایهٔ اساسی علم نحو در عصر خود بود و آن فن را از ابوالمفرج  
مالقی استفاده کرد و از شاگردان ابوالحجاج بن ریحانه نیز بود .  
آثار او شرح الجزولیه ، شرح مقرب ابن هشام فهری این کتاب را تاباب

همزه وصل شرح کرده، وصف المبانی فی حروف المعانی اینکتاب از بزرگترین کتابی است که در این رشته تألیف شده و حاکی از کمال تقدم اوست در علم عربیت و نیز حاشیه بر الجمل و امثال آنها دارد.

بوجعفر روز سه شنبه بیست و هفت ربیع الاخر سال ۷۲۰ (ذک) وفات یافت ابو العباس احمد بن ابی الربیع مالقی نحوی.

از محدثان و روات و فقهاء عصر خود بوده نامبرده در حدود ۴۹۰ در گذشته ابوعلی حسن بن محمد انصاری مالقی موری معروف به ابن کسری - از افاحم دانشمندان عربیت و لغات بوده، از ابوبکر کیتذی روایت میکرده و ابو عمرو بن سالم و دیگران از او روایت میکرده اند (۱) بطوریکه در طبقات النحاة مینویسد نامبرده پس از ششصد هجری وفات یافته.

مؤلف گوید: صاحب طبقات در خاتمه ابواب آن کتاب شخصی را بعنوان یحیی بن مغلی مالقی نام میبرد و چنانچه معلومست این شخص غیر از کلیه مالقیهائی است که پیش از این نام برده ایم و تا بحال تحقیقی برای احوال مشار الیه از جهت ما بحصول نییوسته.

(علی) ابو العباس احمد بن محمد بن احمد از دی اشبیلی.

صاحب بغیه گفته: نامبرده معروف به ابن الحاج و از شاگردان ابوعلی شلوبین است نامبرده از قاریان و اصولیان و ادیبان و محدثان بشمار می آید و در

(۱) سیوطی مینویسد نامبرده معروف به ابن کسری است و ممکن است نسخه چاپی روضات باشتباه کسری آمده باشد و نوشته نامبرده در حفظ لغات و آداب و شعر و حسن خلق از شیوخ اهل علم بوده و بیشتر اوقات را به انزوا گذرانیده و از ابوبکر کتسندی روایت میکرده در نسخه روضات کتذی آمده از اوست:

فلم یزلنی عن مجدی و علیائی  
للنجم تبصره فی لجة الماء

لئن لزمتم خمولی یا ابا حسن  
الست تحکم بالعلیاء توجبها

اصحاب شلو بین شخصی بدانشهت که پایه علمی او را داشته باشد سراغ نداریم . آثار او املائی بر کتاب سیبویه، تصنیفی در امامت، کتابی در علوم قوافی، مختصر خصائص ابن جنی، تصنیفی در حکم سماع، مختصر المستصفی، حواشی بر مشکلات آن، حواشی بر سر الصناعات، حواشی بر ایضاح، ایراداتی بر صحاح، ایراداتی بر مقرب . بو عباس میگفت هنگامیکه من بمیرم ابن عصفور باخاطر آسوده هر گونه تصرفات نابجائی نخواهد نسبت به الکتاب سیبویه بانجام میرساند . تا آنجا که از عبدالمک نقل کرده نامبرده فن عربی را محققانه آموخته و لغات عربی را بطوریکه لازم یک نفر ادیب فاضلی است فرا گرفته و در علم عروض مقدم بر همگان بوده .

بو عباس از دیاج روایت میکرده و سال ۵۰۱ ( ا ث ) وفات یافته ( ۱ ) در بدر سافر گفته نامبرده در زبان عرب ماهر بوده و در آنروزگار عالمی برتر از او یا همپایه با او نبوده و در جوامع الجامع نامبرده شده انتهی سیوطی در باب کنی و القاب مینویسد : ابن الحاج شهرت عده از ادب است و مشهور ترین آنها ابو العباس احمد بن محمد بن احمد اشبیلی صاحب نقد بر المقرب است . شلو بین نامبرده عمر بن محمد اشبیلی است .

و نامبرده غیر از ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد مالقی معروف به شلو بین صغیر است اشبیلیه شهرستان بزرگی است از شهرهای اندلس که پیش از این ذیل احمد ابن ابان بن سید متعرض شدیم

مؤلف بمناسبت ابن الحاج به نام شریشی ذیل ترجمه اشاره کرده و مینویسد : ابو العباس احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن خلف شریشی نحوی صوفی امام عارف علامه .

آثار او توجیه الرساله، رساله التوجیه در اصول الدین . اسرار اصول الدین دو کتاب در اسرار و امثال آن ، اسنی المواهب ، شرح المفصل در نحو ، صحبه

( ۱ ) سیوطی از بلغه شیخ مجدالدین نقل کرده نامبرده سال ۶۴۷ وفات یافته .

المشايع، انوار السرايه، سرايه الانوار، نظم كتاب عوارف الهدى، هدى العوارف السماع. از اشعار اوست :

لولم تكن سبل الهدى ببعيدة      لا تنتحى الأبعزمة ما جد  
لتوارد الضدان ارباب العلا      والأرذلون علي محل واحد

هر گاه راههای هدایت دور نبود در عین حال جز بایک آهنگی که بزرگواری مینمود پیموده نمیشد زیرا مردان عالی مقام و پست فطرتان مانند دو ضدی هستند که در یکجا اجتماع نمیکنند نامبرده حدود ششصد و چهل و اندی وفات یافته .

(۱۱۱) ابو جعفر احمد بن محمد بن محمد بن محمد قیسی قرطبی نحوی مقری

زاهد معروف به ابن حجه، صاحب طبقات از ابن عبدالملك نقل میکند: ابن حجه از بزرگان اسانید قرائت و از متقدمین در نحو و از محققین و محدثین و حفاظ مشهور به فضل و زهد و پرهیز کاری و فروتنی بوده .

ابن حجه از نظم اشعار و لالی آبداری بهره نبوده و فن قرائت را از ابوالقاسم سراطوری فرا گرفته و از ابو محمد حوط الله و ابن مضا و ابوالحسن بن نجبه به سماع روایت داشته و از هیچیک باخذ اجازه نائل نیامده .

ابن حجه فن قرائت و نحو و سماع حدیث را در قرطبه آموخته و پس از آنکه دشمنان بدان شهر چیره شدند به اشبیلیه رفت و در آنجا بمنصب داوری مفتخر آمد و کرسی خطابه را بعهده گرفت و کتاب تسدید اللسان در علم نحو والجمع بین الصحیحین و امثال آنها را تألیف کرد .

ابن حجه از راه دریا عزیمت سبته نمود در راه او و اهلس را اسیر کردند و بطرف منورقه (بانون) گسیل داشتند مردم آنجا که آوازه ویرا شنیده بودند ویرا با پرداخت فدا آزاد کردند . لیکن عمر او وفا نکرد و پس از سه روز در گذشت بعضی گویند پیش از آنکه بمنورقه برسد در میان کشتی در گذشت .

ابن حجه سال ۶۴۳ (خمج) هجری وفات یافت و سنه ۵۶۲ (ئبس) متولد شد

مؤلف مینویسد نامبردگان ذیل غیر از مترجم فوق اند .

قاضی ناصرالدین احمد بن محمد بن محمد بن عطاءالله بن عوض اسکندرانی زبیری، سیوطی از ابن حجر نقل میکند : نامبرده در فن عربیت مهارتی کامل داشت و بر اقران خود تفوق یافته و داوری اسکندریه را بعهدہ داشت پس از آن وارد قاهره گردیده و فضائل او زبانه زد خاص و عام بود و در آنجا به قضاوت فرقه مالکیه نامزد شد و این مأموریت را با فراست و پا کدامنی مخصوصی بانجام آورد بدرالدین دمامینی که نیابت حکومتی او را داشت درباره اش گفته .

و اجاد فکرک فی بحار علومه      سبحا لآ نک من بنی العوام  
اندیشه ترا در دریا های دانشهای او مانند دریا نوردی بحر کت می آورم زیرا  
تو از مردم بنی عوامی .

زبیری دانشمندی خردمند و دوست و ثروتمند و سلیم الصدر و پا کدامن بود و کمتر سخن میگفت و بیشتر اوقات را بسکوت بر گذار می نمود و هیچگاه بگفتار و کردار موجبات آزار افراد را ایجاد نمی نمود و با بهترین طرزی با مردم آمیزش میکرد بهمین مناسبت او را بسیار دوست میداشتند .

آثار او شرح تسهیل و مختصر ابن حاجب بوده .

زبیری در غره رمضان ۸۱۰ وفات یافته ( یض )

احمد بن محمد قمولی مصری از اصولیها و نحویهای عصر خود بوده .

آثار او بحر المحيط در شرح الوسیط و شرح کافیة ابن حاجب والجواهر

و شرح اسماء الحسنی و امثال اینها است .

نامبرده در ماه رجب سال ۷۲۷ ( ذ کز ) وفات یافت .

(۱۱۲) ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان هکاری

اربلی بر مکی شافعی اشعری مورخ مشهور و معروف به ابن خلکان و ملقب به

شمس الدین پیشوای عالم و دانشمند وقاضی القضاة و زینت حاکمان عصر خود بود .

کلمه خلکان را چنین ضبط کرده اند: بفتح خاء و تشدید لام مکسوره و یا



بضم خاء و تشدید لام مفتوحه چنانچه مشهور معتقد اند و یا بکسر خاء و لام چنانچه در برخی از کتابها بنظر رسیده .

اثر معروف او کتاب وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمانست و مادر این کتاب از آن بسیار نقل کرده ایم.

وفیات از بهترین و جامعترین و مطمئن ترین تاریخهای است که در فن تاریخ نویسی بوجود آمده . این کتاب در عین حالیکه بیشتر از چهار هزار بیت تخمین زده نمیشود مشتمل بر فوائد بسیاری است .

ابن خلکان در این اثر ارزنده خود از مشاهیر تابعین تا عصر خود یاد کرده و نام هیچیک از صحابه را در آن نگارش نداده بهمین مناسبت از احوال امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام نام نمیبرد و از سائر ائمه طاهرین که عنوان تابعیت را داشته اند یاد میکند .

کتاب مزبور را صلاح الدین صفدی شارح لامیه العجم مورد توجه قرار داده و چندین مجلد تزییل برای آن نگاشته و اعلامیکه از وی فوت شده بدان افزوده و آنرا بنام الوافی بالوفیات نامیده و من خود یک مجلد بزرگی از آن را که مربوط با اعلام علی نام بوده که در حرف عین آمده دیده و در این مجلد طرائف احوال امیر المؤمنین علی علیه السلام را مفصلاً یاد کرده .

و همچنین تزییل نامبرده مورد عنایت شیخ تغری بن برذی واقع شده و تزییلی بنام المنهل الصافی و الوافی بالوفی نوشته .

و پیش از ایندو ابن اثیر جزری صاحب الکامل منتخبی از کتاب الوفيات را فراهم آورده و فوائد بسیار دیگری بآن افزوده پس از او جلال الدین حافظ سیوطی کتاب منتخب او را مورد دقت و انتخاب قرار داده و فوائد دیگر و اسامی بسیاری که در اصل و انتخاب نیامده بدان اضافه کرده .

در وجه نام گذاری جد او به خلکان مشروط بر آنکه به فتح خاء و کسر لام مشدد ضبط شده باشد مینویسند : هنگامی در یکی از محافل حضور پیدا کرد

و بمنظور اینکه از آل برامکه است و آنها هم وزیرانی مشهور بوده بر بعضی از  
همپایگان خود مباحثات میکرد در اینموقع بوی گفتند «خل کان» یعنی سخن  
کوتاه کن و مگویدرم چنین و نیایم چنان بودند از آنچه اکنون در دست اختیار  
داری صحبت کن و این شعر را در این خصوص شاهد آوردند .

لیس الفتی من یقول کان اُبی      ان الفتی من یقول ها انا ذا

جو انمرد کسی است که بگوید خودم نه بگوید پدرم .

گیرم پدر تو بود فاضل      از فضل پدر ترا چه حاصل

هکاری تصحیف ها کری و منسوب به ها کریه با تشدید ناحیه ایست بالای  
موصل موطن اصلی ابن خلکان و نیاکان او شهر اربل نزدیک بموصل بوده و ما  
پس از این بخواست خدا ذیل احوال صاحب کشف الغمه که از اجلاء محدثین  
شیعه است به برخی از مطالب مربوط به اربل اشاره خواهیم کرد

ابن خلکان در ذیل ترجمه ام المؤید زینب دختر ابوالقاسم شعری مینویسد  
ما از او اجازه داشتیم و تاریخ آن ۶۱۰ بوده .

و مولد خود من روز پنجشنبه پس از نماز عصر یازدهم ربیع الآخر سال ۶۰۸  
(حج) در شهر اربل در مدرسه سلطان مظفر الدین بن زین الدین اتفاق افتاد بر مکی  
منسوب به برامکه وزیران نامی بنی عباس است و نسب او به شش واسطه به یحیی  
ابن خالد برمکی و زین هارون الرشید میرسد .

ابن خلکان در فروع از شافعی پیروی میکرد و در اصول بقانون اشعریها  
قدم بر میداشت و تعصب شدیدی نسبت به اهل سنت و جماعت از خود نشان میداد  
ابن خلکان در قاهره مصر متوطن شد و در همانجا اثر معروفش را حدود  
سال ۶۵۴ (خند) تصنیف کرد (۱) .

(۱) خود او در پایان کتاب مزبور مینویسد پس از آنکه در آغاز کتاب مطابق با تاریخ فوق  
به تألیف آن پرداختم به ادامه آن موفق گردیده تا به شرح حال یحیی برمکی رسیدم سفر  
شام باتفاق سلطان رکن الدین اتفاق افتاد و بامراومت ده سال قاضی آنجا بوده و در این مدت از

ابن خلکان از داوران بزرگی بود که از طرف سلطان ظاهری مصری تعیین شده بود و بطوریکه پیش از این ذیل احوال احمد حنبل نقل کردیم مأمور بود تا داوریهایش را موافق با مذاهب چهارگانه اهل سنت به انجام آورد  
ابن خلکان از علماء بسیار متعصب اهل سنت بود و عداوت مخصوص و کینه تیزی عجیبی با اهل بیت عصمت و طهارت داشت، بدیهی است عداوت خود را عملاً ظاهر نمیکرد و میترسید هر گاه دشمنی خود را آشکار کند مفتضح و رسوا شود و در نتیجه اقدام بچنین عمل ناپسندی از دین اسلام بیرون رود و مردم بچشم کفر باو بنگرند .

دلیل بر گفته ما اظهاریه خود اوست بنقل مجالس المؤمنین نامبرده ذیل ترجمه علی بن جهم قرشی ناصبی ملعون گفته « محبت علی بن ابیطالب با تسمن قابل اجتماع نیست » دلیل ادهم بر چنین اظهاریه آنست که پیشینیان از علماء سنت متفقاً میگویند سنی در آن موقع بسرحد کمال از تسمن میرسد که در دلش دشمنی از علی وجود داشته باشد .

اینک باید فهمید عداوت آنحضرت تا چه مقدار باید در دل او باشد و ضروری آن که انفکاک ناپذیر است تا چه اندازه است .

علماء سنت زادالله فی عذابهم در اینخصوص باختلاف اقوال پرداخته اند بدیهی است این سخن را ما بمنظور تعصب نمیگوئیم بلکه رویه آنان حاکی از پیدایش چنان عمل شنیع است و هیچگونه استدلالی هم بر وقوع آن لازم نیست و اینک که مناسبتی ایجاب کرد شایسته است حقیقت مطلب را ابراز نمائیم برخی از اجله اصحاب ما اظهار میدارد لقب تسمن از آن هنگام خاصه سنیان شد که

نوشتن و اتمام کتاب باز ماندم و بلکه در نظر داشتم علاوه بر آن اگر موفق شوم کتاب کاملتری بنگارم تا اینکه مدت مأموریت بسر آمد و سال ۶۶۹ بقاهره باز گشتم و کتبی که مدرک کارم بود و آرزو داشتم بدست آوردم و اینکتاب را سال ۶۷۲ در قاهره بپایان آورده و اینک به تألیف کتابی که در نظر داشتم پرداخته ام .

کارزار معاویہ باعلیؑ بوقوع پیوست، در همان موقع بود کہ زنازادگان از ناخوردان معاویہ لعن علیؑ را واجب دانستند و فتوا بوجوب آن دادند و معاویہ بهمین اندازه اکتفا نکردہ بلکہ آنحضرت را در قنوت نمازها کہ بجماعت میخواند لعنت میکرد و اظهار میداشت پیش از اینہم رسولخدا ﷺ آنحضرت را در دعای دست لعنت میفرمود. گویند پس از شہادت امیر المؤمنینؑ ابن عباس بر معاویہ ولد الزنا وارد شد و او را با ادلہ و سخنان دلنشین از چنین عملی باز داشت لیکن آن ملعون موهون از پذیرش گفتہ پسر عباس خود داری کرد و اظهار داشت سوگند بخدا از این عمل دست برنمیدارم تا پیر مردان بمیرند و جوانها روی کار آیند، یعنی کار بجائی برسد کہ نامی بہ نیکی از علیؑ بجا نماند.

وہمان وقت معتقد بودند ہر گاہ لعن علیؑ از میان برود سنت از بین خواهد رفت و بدعت جایگزین آن خواهد گردید و همچنان موافق با ارادہ آن ملعون لعن بر آنحضرت ادامہ داشت تا نوبت خلافت بہ عمر ثانی عمر بن عبدالعزیز رسید نامبرده بالطائف الحیل این عمل شنیع را از بین برد.

درہمان وقت برخی از بدبختان بار دیگر موضوع لعن را تجدید کردند و مردم را بدان وادار نمودند عامہ مردم کہ عداوت علیؑ در رک و پوستشان جای گرفته بود تحریک شدند تا کار بجائی رسید کہ میخواستند برای تجدید آن عمر بن عبدالعزیز را از پای در آورند لیکن بقتل اودست پیدا نکردند.

پس از آن ہر گاہ یکی از افراد با دیگری ملاقات میکرد بطور مخفیانہ از او میپرسید «هل انت سنی؟» آیا تو سنی هستی؟ یعنی بہ سنت سیئہ معاویہ باقی هستی و علیؑ را لعن میکنی یا نہ! و اینموضوع کم کم شہرت یافت تا مسلمانان مقابل شیعہ را سنی نامیدند انتہی.

بنا بر این باید گفت سنی حقیقی همان کسی است کہ رویہ معاویہ را پیشہ خود کردہ باشد و در عداوت با اہل بیت عصمت قدم جای قدم معاویہ گذارد و بدوستی شیطان در اینموضوع افتخار نماید.

ذیلاً باین نکته میرسیم هر گاه سنیان متعصب یعنی آنها که علی عليه السلام را لعن میکردند علی را ملعون میدانند چرا معاویه را خلیفه بحق نمیدانند و نمیگویند او خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله است بلکه علی عليه السلام را خلیفه رسول خدا میدانند! خواهیم گفت هر گاه آنان بزبان اظهار این معنی نمیکنند لیکن کینه باطنی و دشمنی درونی بآنان اجازه نمیدهد دست از این عمل شنیع بردارند.

والا اگر حقیقت سنت عبارت از عمل به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد شیعه هم که به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل میکنند و دستورات آنحضرت را بکار می بندند چنانچه خود علماء متعصب اهل سنت روایت کرده اند رسول صادق مصدق امین فرموده: «ألا من مات علی حب آل محمد صلی الله علیه و آله مات علی السنة والجماعة» کسیکه بدوستی آل محمد و خاندان آنحضرت مرده باشد به آئین سنت و جماعت مرده، بدیهی است موافق با این حدیث میفهمیم کدام يك از دو دسته شیعه و سنی بمحبت آل پیغمبر میمیرند و در راه دوستی آنان بدست ستمگران از دشمنان اینخاندان از پای درمی آیند و ثابت میشود کدام يك از این دو دسته به مابقی از سنتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل میکنند و از آنها پیروی می نمایند و کدامیکشان متمرد و ستمکار و بدعت گذارند.

شیعه که در مقابل سنی گفته میشود دستجات مخصوصی از امت مر حومه اند که در کلیه امور از علی عليه السلام پیروی میکنند و او را بدیگران نمیفروشند در قاموس مینویسد: واژه شیعه علم بالغلبه است برای کلیه افرادیکه علی عليه السلام و خاندان او را دوست میدارند این کلمه بعدها اسم خاص و علم مخصوص آنان بوده و کلمه ایست که بالفظ واحد بر مفرد، تشنیه، جمع، مذکر، مؤنث. اطلاق میشود. در مجمع البحرین از النهایه نقل کرده نامبرده پس از مطالب قاموس مینویسد شیعه علم بالغلبه است برای کسانی که بگمان خود دوستار علی عليه السلام اند.

در تعریفات العلوم مینویسد: شیعه مردمی هستند که از علی عليه السلام پیروی میکنند و معتقداند حضرت معظم له پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله امام مسلمانانست و پیشوائی بحق منحصر بآنجناب و فرزندان و الامقام آنحضرتست.

در کنز اللغه مینویسد: شیعه همان عدلیه اند یعنی آنها هستند که عدل را یکی از اصول دین اسلام میدانند بخلاف اهل سنت که عدل را مانند سایر صفات کمالی میدانند و میگویند عدل از صفاتی نیست که پایه اساسی اسلام بر آن بر قرار باشد. و امثال عبارات مزبور از لغوی ها و مفسران در باره شیعه بسیار است. نخستین کسیکه باین اسم نامیده شد سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر بودند این جماعت در روزگار رسول خدا ﷺ ب لقب شیعه مفتخر شدند زیرا نامبرده گان همواره ملازم خدمت امیر المؤمنین بودند و حق ولایت او را بتمام معنی ادا میکردند پس از این هر کسیکه قدم جای قدم نام بردگان گذارد بدین لقب ملقب گردید بلکه بر هر کسی که علی عليه السلام را دوست میداشت و او را خلیفه بلا فصل پس از رسول خدا ﷺ میدانست اطلاق می شد هر چند هم بامامت کلیه ائمه اثنی عشر قائل نبود در عین حال آنها را امامی یا از اثنی عشریه بحساب می آوردند.

نامبرده فوق الذکر که از بزرگان اصحاب ماست از جزء سوم از کتاب الزینه فی تفسیر الفاظ المتداوله بین ارباب العلوم تألیف شیخ ابو حاتم رازی که قول بر جهت و امثال آنرا منکر است نقل کرده: نخستین نامیکه در آغاز اسلام در روزگار رسول خدا ﷺ شهرت پیدا کرد لفظ شیعه بود این لفظ در ابتداء لقب سلمان، ابوذر، مقداد، عمار بود و تنها چهار نفر مزبور بدین لقب مفتخر بودند تا کارزار صفین بوجود آمد پس از آن هر کسی که دوستار علی عليه السلام بود بدان نام خوانده میشد و هر کسیکه جزء لشکریان علی عليه السلام بود او را شیعه میگفتند و آنها که در لشکر گاه معاویه بودند سنی نامیده میشدند بعدها نام سنی تا آن حد اشتهار پیدا کرد که بمخالفان و موافقان اهل بیت سنی میگفتند.

ابن خلکان در کتاب وفيات ذیل ترجمه ابو عبدالله بن حسین بن احمد بن محمد بن زکریا معروف به شیعی که مردم را بخلافت عبیدالله مهدی جد پادشاهان مصر

میخوانده مینویسد: کلمه شیعی بکسی اطلاق میشود که شیعه علی علیه السلام را دوست داشته باشد. بنابر این شیعی منسوب به شیعه است که پیش از این منظور از آن دانسته شد نه آنکه حسب اطلاع و اظهار نظر بعضی کلمه خاصی باشد مخصوصاً لغوی ها هم اظهار داشتند اینکلمه اختصاص بدسته معینی ندارد.

خلاصه آنچه از بیانات قبل استفاده شد و تعریفاتیکه لغوی ها در باره شیعه و سنی نمودند باین نتیجه میرسیم کدامیک از این دو دسته بردیگری برتری دارد و کدامیک بر خود لازم میدانند با ولایت آل محمد مخالفت نمایند.

و پیش از این نیز اشاره کردیم سنی واقعی همان کسی است که سنت پیغمبر را بموقع خود انجام دهد و خاندان او را از دل و جان دوست بدارد.

همین معنی ایجاب کرده متعصبین از اهل سنت کلمه شیعه و سنی را به افراد معینی اختصاص ندهند و بدین منظور کلمه رافضه را نام گروهی میدانند که پیروان علی و اولاد او هستند.

عوام آنها این کلمه را ویژه کسانی میدانند که از پیروی اهل حق یا پیروی خلفاء ثلاثه دست برداشته باشند و مطلعین آنان این نام را بکسانی از مردم کوفه اطلاق میکنند که از پیروی زید بن علی بن الحسین علیه السلام دست برداشتند آن موقع که نامبرده مردم را از طعنه زدن به صحابه باز میداشت و آنها از وی بمنظور اینکه از صحابه یا بخصوص شیخین تبری نجسته و در این خصوص از پیروی پدران صالح خود دست برداشت دوری کردند، زید آن دو را وزیر جد خود میدانست و بالاخره تبری مردم از زید ایجاب کرد آنان بنام رافضه شهرت پیدا کنند.

مجمع البحرین اظهار میدارد کلمه رافضه بعد ها شهرت بی نهایتی پیدا کرد و بکسی اطلاق میشد که در مذهب شیعه بسرحد غلو رسیده باشد و طعن بر صحابه را تجویز نماید.

در پایان باید بگوئیم این لفظ هم دلیل بر نادرستی شیعیان نمی باشد بلکه مایه شرافت و مزید موقعیت آنانست زیرا آنان در این اسم با بهترین اصحاب موسی

ہم قدمی کردہ اندزیرا یاران ہفتاد گانہ موسیٰ پس از آنکہ بموقعیت موسیٰ پی بردند دست از پیروی فرعون برداشته و اورا رفض کردند و در لشکر گاہ موسیٰ بنام رافضہ خواندہ شدند و در آنروز گار در میان لشکریان موسیٰ کسی بہ اندازہ آنان بہ بندگی خدا نمیپرداخت و موسیٰ را دوست نمیداشت و بہ اندازہ آنها بخاندان موسیٰ و ہارون احترام نمیگذاشت .

و بطوریکہ از حدیث معنعن روضہ کافی از حضرت صادق علیہ السلام نقل شدہ معلوم میشود رافضہ از الفاظ بسیار سابقہ داراست و اختصاص بزمان زید ندارد

مؤید دیگر آنکہ در بعضی از کتب ثقات اصحاب ما نقل شدہ زن شیعہ نزد عایشہ دختر ابوبکر آمد گفت چہ میگوئی در بارہ زنیکہ فرزندش را عمداً بکشد؟ پاسخ داد بدیہی است نامبرده از مخلصان در آتش خواهد بود چنانچہ خدا فرمودہ «ومن یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤہ جہنم خالدافیہا» زن گفت موقعیکہ سرانجام کار مادریکہ فرزندش را عمداً بکشد بدین پایہ باشد کہ در روز رستاخیز مخلص در آتش باشد پس چہ باید گفت در بارہ مادریکہ بیست ہزار نفر از فرزندان خودش را در روز بصرہ بکشتن بدهد، منظورش جنک جمل بود .

عایشہ فہمید نظر آن زن چہ بودہ دستور داد و گفت «نحوہا عنی فانہا رافضیۃ خبیثۃ» این زن را کہ رافضی بدفرجامست از پیش من دور کنید .

از این تعبیر ہم بر می آید کہ کلمہ رفض پیش از قصہ زید سابقہ داشتہ و ما بنخواست خدا در آتیہ ذیل ترجمہ محمد بن ابی لیلی قاضی توضیح دیگری برای نام گذاری رافضی خواهیم نوشت .

پیش از این نوشتیم ابن خلکان بی نہایت باخاندان پیغمبر اظہار عداوت میکرده مؤید اینمعنی آنستکہ اصل نامبرده از موصل بودہ و از زمان قدیم وجدید مردم آنجا و برخی از شہرہای شام بدشمنی باخاندان عصمت معروف شدند و ہمچنین قسمتی از یمن و عمان بہ نصب اہل بیت شہرت داشتند .

اخبار البشر تاریخ مرگ ابن خلکان را از پشت کتاب الوفیات کہ برخی نوشته



مینویسد روز شنبه بیست و ششم ماه رجب سال ۶۸۱ (خفا) در دمشق بوده و در روز یکشنبه بیست و هفتم آنماه در دامنه شرقی کوه قاسیون نزدیک به عقبه دمو دفن شد

پیش از این سال میلاد او را ذکر کردیم (۶۰۸) بنا بر این موقع مرگ هفتاد و سه ساله بوده .

ابن خلکان در عصر پس از رحلت محقق حلی و علامه حلی «ره» میزیسته مترجم گوید در پایان و فیات الاعیان از ابن کثیر و دیگران نقل شده ابن خلکان نخستین داوری بود که مستقلاً بر اریکه قضاوت برقرار شد و خود موافق با مذاهب اربعه فتوا میداد، پس از چندی با تعیین ابن صایغ از منصب قضاوت مستعفی شد و پس از هفت سال که عزل ابن صایغ اعلام شد دو باره بمنصب قضاوت رسید و سراینندگان در تهنیت او اشعاری گفتند .

ابن خلکان در کلیه مدارس تدریس میکرد و تا آنوقت سابقه نداشت مدرسی در تمام مدارس بتدریس پردازد و فرزندش کمال الدین موسی در مدرسه تحبیبیه تدریس میکرد و خود ابن خلکان هم در آن مدرسه درگذشت .

ابن خلکان سال ۶۲۱ صحیح بخاری را در شهرستان اربل نزد شیخ صالح ابن هبة الله خوانده

و پدرش ابراهیم تدریس مدرسه ملك مظفر الدین را بعهدہ داشته و سال ۶۱۰ وفات یافته .

ابن خلکان تمایلی به یکی از فرزندان پادشاه پیدا کرد روز اولیکه نامبرده حضور ابن خلکان رسید وی از جا برخاست و عبای خود را زیر پای او انداخت و اظهار داشت از این عبا فرش بهتری که مورد علاقه من باشد ندارم کم کم موضوع عشق بازی او بجائی رسید که نقل محافل و مجالس شد کسان او شاهزاده را از حضور نزد ابن خلکان جلوگیری کردند .

ابن خلیکان کہ وضع را بدینحال دید این اشعار را خطاب بحاسدان سرود:

یا سادتی انی قنعت و حقکم  
ان لم تجودوا بالوصال تعطفوا  
لا تمنعوا عینی الفریحة ان تری  
لو کنت تعلم یا حبیبی ما الذی  
لرحمتنی ورثیت لی من حالة  
ومن البلیة والرزیة اننی  
قسمک بوجهک و هو بدر طالع  
و بقامة لک کالقضیب رکبت من  
وبطیب مسمک الشهی البارد الـ  
لولم اکن فی رتبة ارعی لها الـ  
لهتک سری فی هواک و لذلی  
لکن خشیت بأن تقول عواذلی  
فارحم فدیتمک حرقة قد قاربت  
لا تفضحن بحبک الصب الذی

فی حبکم منکم، بأیسر مطلب  
و رأیتم هجری و فرط تجنبی  
یوم الخمیس جمالکم فی الموکب  
القاه من کمد اذا لم ترکب  
لولاک لم یک حملها من مذهبی  
اقضی و ما تدری الذی قد حل بی  
و بلیل طرتک التی کالغیهب  
اخطارها فی الحب اعظم مرکب  
عذب النمیر اللؤلؤی الاشنب  
عهد القدیم صیانة للمنصب  
خلع العذار ولو أبح مؤنسی  
قد جن هذا الشیخ فی هذا الصبی  
کشف القناع بحق ذبک النبسی  
جرعته فی الحب أکدر مشرب

ای آقایان من بحق خودتان سو گند در محبت و علاقه بشما به سادہ ترین  
مطلبی پرداختہ ہر گاہ مرا مورد عطوفت قرار میدادید و بوصال میرسانید و دوری  
مرا نمی پسندید چشم رمد دیدہ مرا از دیدار محبوبم کہ روزهای پنجشنبه آنرا  
بجمال دل آرای خود بہبودی میداد جلو گیری نمی کردید، ای دوست من اگر  
متوجه میشدی تاجہ اندازہ در راه عشق بتوبہ بیچارگی افتادہ از من دوری نمی کردی  
و مرا مورد رحمت قرار میدادی تو بودی کہ مرا باین روز نشانیدی، منکہ در کلیہ  
پیش آمدہای ناگوار بدآوری می پردازم در کار خود بسختی باز مانده ام، سو گند  
بچہرہ زیبایت کہ مانند ماہ شب چہارہ است و بطرہ شہلایت کہ چون شب تاریکست  
و بقامت رسایت کہ چون مرکبان رہوار بر آن برقرار شدہ و از کلیہ خطرات

در گذشته و بدنندان خوشبویت که مانند لؤلؤتری آتش درونی مرا خاموش میسازد هر گاه در این مرتبه قضاوت که ناچار باید حفظ مقام آنرا نمایم نبودم پرده عشق و علاقه خود مرا نسبت بتو بدست از خود گذشتگی میدریدم لیکن میترسم سخن چینان من بگویند این پیر مرد در عشق چنان پسر کی مجذوب و دیوانه گردیده اینک رحمتی کن و آتش درونی مرا که نزدیکست شعله ور شود و پرده آبروی مرا بسوزاند فرو نشان و مرا در عشق خود که هم اکنون آب خوشگوار از گلویم فرو نمیرود و آب زلالم به آب گل آلود مبدل گردید مفتضح و رسوا ساز.

قاضی عبدالقاهر تبریزی گفته جوانی که ابن خلکان پیر بدان دل بسته بود و در هوای او چون هیزمی میسوخت ملک مسعود فرزند ملک مظفر پادشاه حماة بود. و من دریکی از شهادت عادلیه پیش او بودم و از هر در سخن میگفتیم تا مردم رفتند، ابن خلکان از من درخواست کرد تا شب را پهلوئی او بمانم من پذیرفتم ابن خلکان پوستین خود را بروی من انداخت و خود از جابر خاسته اطراف بر که آب عادلیه میچرخید و تا بامداد که ما برای نماز بر خاستیم ایندو شعر را میخواند:

أنا والله هالك آیس من سلامتی  
أواری القامة التي قد أقامت قیامتی

سو کند بخدا از بین روندهام و سلامتی خویش را از دست داده و از آن مایوسم مگر اینکه آن قیامت که این آتش قیامت را در من بوجود آورد به بینم گویند ابن خلکان از یکی از یاراناش درخواست کرد تا عقیده مردم را شام در باره او بعرضش برساند.

او اظهار داشت خوبست مرا از این موضوع معاف دارید ابن خلکان اصرار کرد وی گفت مردم میگویند تو بستگی با آل برمک نداری و خودت را بآنها می بندی و حشیش میخوری (دوغ وحدت) و شاهدان و پسر بچگانرا دوست میداری، ابن خلکان گفت اگر لازم باشد که من خود را بشخصی منتسب بدارم به عباس یا علی بن ابیطالب یا یکی از صحابه انتساب میدهم چرا بدروغ خود را بمردمی نسبت دهم که کسی از آنها باقی نیست و اصلشان هم از مجوسیان بوده، و اما خوردن بنک، حرامست و من هر گاه بخوام چیز مست کننده بخورم که مرا از حال عادی

خارج کند شراب میخورم که لذیذ تر و خوشمزه تر از آنست، و اما علاقه به مغیجگان را  
فردا پاسخ خواهم داد .

یعنی فردا موقعیکه جمال دل آرای آنها آشکار میشود اگر توهم فریفته  
نشدی کاری کرده‌ای . از اشعار توسلیه اوست :

یارب ان العبد یخفی عیبہ      فاستر بحلمک ما بدامن عیبہ  
ولقد أتاک وماله من شافع      لذنوبه فاقبل شفاعه شیبہ

پروردگارا بنده تو عیب خودش پوشیده میدارد و توهم به بردباری و ستاری  
خودت آنچه از عیب او با خبری بپوشان پروردگارا بنده نزد تو آمده که شفاعت  
کننده ندارد تا از گناهانش در نزد تو شفاعت کند اینک شفاعت و وساطت ریش  
سپید او را در حق او بپذیر .

پیش از این در پاورقی نوشتیم ابن خلیکان تصمیم گرفت پس از پایان و فیات  
به تالیف کتابی بزرگتر و بهتر از آن اقدام نماید بطوریکه خود نوشته به تالیف  
آن پرداخت لیکن از آن نشانی نیست .

ابن خلیکان علاقه تام و تمامی بشعر یزید بن معاویه داشت بهمین مناسبت کتابی  
ترتیب داد اشعار اصلی یزید را که خود او گفته از اشعار دیگران مجزا نموده  
و اینعمل را مایه مباحث خود میدانسته و میگفته شعر یزید در عین حالیکه بیش  
از اندکی نیست در نهایت حسن و زیبایی است و من بر اثر توجه خاصی که به اشعار  
او داشتم سروده‌های او را سال ۶۳۳ در دمشق حفظ کردم و توانستم گوینده اشعار  
دیگر را که بدو نسبت داده شده باجدیت کاملی تعیین نمایم .

(۱۱۳) مظفرالدین احمد بن علی بن تغلب بن ابی الضیاء بعلبکی .

نامبرده ملقب به ابن ساعاتی و اصلاً از مردم بغداد بوده و در همانجا نشو و نما  
یافته و از رجال حنفی مذهب است .

پدرش علی از دانشمندان ستاره شناس بوده و ساعتهای باب مستنصریه بهمت  
او ساخته شده بهمین جهت به ساعاتی مشهور و فرزند او به ابن ساعاتی شهرت یافته (۱)

(۱) نورالدین علی پدر نامبرده بنوشته ریحانه در نجوم و هیئت ماهر بوده سال ۶۸۳ در گذشته .

ابن ساعاتی از بزرگان فقهاء حنفیه و از اجلاء اصولیین و عربیت آن فرقه بوده از فیروز آبادی در طبقات الحنفیه نقل شده که: شیخ شمس الدین اصفهانی او را برتر از شیخ جمال الدین ابن حاجب میدانست و از وی بسیار تمجید میکرد و میگفت ابن ساعاتی هوشمندتر از پسر حاجب است.

آثار او کتاب مجمع البحرین این کتاب را در فقه تألیف کرده و در آن جمع بین مختصر قدوری و منظومه او نموده و از خود نیز فوائد دقیقی بر آنها افزوده و کتاب دیگری در شرح مجمع مذکور در دو مجلد تدوین نموده. کتاب البدیع در علم اصول در این کتاب جمع بین اصول فخر الاسلام بزوری و احکام آمدی نموده و در سر آغاز آن بدین خلاصه مینویسد: این کتاب را بمنظور اینکه طالب آن به آخرین پایه از علم اصول برسد تدوین نموده کتاب حاضر که مانند اسمش بدیع است از کتاب الاحکام تلخیص شده و از گوهرهای ارزنده اصول فخر الاسلام بدست آمده هر دو کتاب مانند دو دریائی هستند که دارای جوامع الاصول بوده و قواعد معقول و منقول را در بردارند آن یک مشتمل بر قواعد کلیه اصولیه است و آن دیگر دارای شواهد جزویه فرعیه الخ چنانچه در ریاض العلماء متعرض است ابن ساعاتی بنوشته اخبار البشر سال ۶۹۴ (خصد) وفات یافت.

مؤلف بمناسبت از چند نفر ذیل نامبرده.

**بهاء الدین ابوالحسن علی بن محمد بن رستم دمشقی** معروف به ابن ساعاتی از سرایندگان خوش طبع عصر خود بوده دیوان بزرگی در سه مجلد و کتابی بنام مقطعات النیل و امثال آنها از آثار اوست.

ابن ساعاتی حدود ۶۰۴ (خد) یعنی نودسال پیش از نامبرده فوق وفات یافت حافظ صفدی در ذیل تاریخ ابن خلکان مینویسد: پدرش محمد ساعتی دمشقی را میساخت و فرزندش را بدین مناسبت ابن ساعاتی گفتند.

ابن ساعاتی در شعر مهارتی کامل داشت.

نامبرده برادر طبیب علامه فخر الدین رضوان طبیب ملک معظم است (۱).

(۱) ریحانه ۵ مینویسد: فخر الدین در طب، منطق، حکمت، موسیقی، بربط نوازی

فخرالدین پدر علی بن رضوانست کہ در ذیل احوال علی بن خلیفہ انصاری طبیب بنام او اشارہ خواہیم کرد .

ابن ساعاتی سراینندہ زیبا چہرہ و ظریف بود و زیبائی چہرہ او ایجاد کردہ بود چہل نفر سراینندہ فریفتہ اوشدہ و در آتش عشق او میسوختند .

ابن ساعاتی ہر گاہ قصیدہ میسرود آنرا در دست اختیار سراینندگان قرار میداد و آنان مطابق با ذوق سرشار بخصوص با علاقہ کاملی کہ باو داشتند قصائد او را کاملاً مورد بررسی قرار میدادند و اشتباہات و نادرستی آنها را بر طرف میساختند بہمین مناسبت سرودہهای او در کمال رونق واقع شدہ بود ( آفرین بر عشق و بر روی نکو) .

حافظ صفدی گوید عقیدہ عمومی مردم بر آنست کہ نامبردہ سراینندہ بزرگست لیکن من نمیتوانم او را ہمپایہ با ابن النبیہ بدانم و در عین حالیکہ ابن ساعاتی اشعار بسیار گفتہ و در این رشتہ تازہ نفس و پر کار و توانا است باز ہم مضامین بکر در اشعار او آنچنانکہ در سرودہهای ابن نبیہ است نمیباشد .

گویند هنگامی ابن نبیہ کہ جوان نوری بود بہ ابن ساعاتی گفت «ابن منقذ اخی واحد شکم» ابن منقذ برادر منست و از شما جوانتر است ، ابن ساعاتی گفت : مرویک آری روایت شدہ تو چنین است و ہر دو از این گفتار تصحیفش را ارادہ کردہ بودند یعنی ابن منقذ اخی واحد بکم یعنی پسر منقذ خواہم آورد یکی بچند پاسخ داد مرویک باندازہ جوانمردیت و سخن لطیفی گفت :

وعدہ وصل را بجای آرم      ہر یکی را بچند خواہی داد

گفت تا چون کند مرویت و      این من و این تو ہر چہ بادا باد

صفدی گوید : از خط قوسی نقل کردہ ام نامبردہ در معجم خود اشعار ذیل را

ید طولائی داشت و قریحہ شعرش نیز صاف و از ادبای اطباء پادشاہان ایوبی بشمار می آمد آثاری دارد از جملہ حاشیہ قانون ابن سینا و المختار در ادبیات از اشعار اوست :

وروضہ زاد بالاترج بہجتہا      فی صفرۃ اللون یحکی لون مسکین

عجبت منہ فما ادری اصفرتہ      من فرقة الغصن ام من خوف سکین

و سالوفات او را ۶۱۸ ہجری نوشتہ و در کتب دیگر نیز احوال او ذکر شدہ منظور از ملک معظم عیسی بن ابی بکر بن ایوب است .

که ابن ساعاتی از خود دانسته بنام او ایراد کرده :

قم یانندیم الی مباشرة الوغی  
واللیل قداودی و فقهه عندنا  
ولئن زعمت بأنّ ذلك باطل  
القطر نیل والغدیر سوابغ  
ای ندیم از جای برخیز و بکارزار پرداز زیرا ما خوابیم و جدال برپاست  
شب میل سورمه دان خویش راست کرده و لوله ابرق بقیقه ریزش در آمده و عود  
مشغول نواختن است، و اگر بگمان خود این سخن ما را نادرست می انگاری مادلایها  
و گواهان بسیاری داریم، قطر مایکه میریزد چون رود نیل و گودال مانند چاههای  
فراخ و بیضه چون برق و ابرها که عبارة اخرای شر و است بر طرف شده .

حافظ صفدی گوید : اشعار ذیل را نیز از منشآت خود برای من نقل کرد .

و مواقف بالنیرین شهدتها  
خمد المدام بهنّ فهو فوا که  
مخطوبة جنیت فنقطها الحیا  
والدوح یرقص والبروق بحوتها  
سفرت فترجسها المضاعف اعین  
والعیش غضّ والزمان غلام  
تجنی و ذاب التبر فهو مدام  
بمقود درّ خافهنّ نظام  
مثل الصوارم فی الرقاب تشام  
والورد خدّ والقضیب قوام

به دیدار محبوبی رسیدم که از زینبائی باماه و خورشید بر ابری میگردود در آن هنگام  
عیشی آماده داشتم و روزگار مانند غلام زر خریدی از هر جهت در اختیار ما بود  
باران میبارید و میوه های سبز و خرم و شیرین چیده میشد و انگور آن لعل فام که  
چون طلای احمری ذوب شده بودند آماده شراب ساختن بودند آن یار برگزیده  
که نقطه های حیا و عفت مانند مر و اریدهای غلطان سراپای او را فرا گرفته بودند  
در کنار بود، درخت میرقصید و بر قهادر جو آسمان مانند شمشیرهای برانی که  
بگردنها اصابت میکنند همچنان میدرخشیدند، آنکه ما دلبسته او بودیم نقاب بر رخ  
افکنده و گل تر گس دو چشمان شهلای او دم بدم پلک زنان بود گل او گونه و شاخه اش  
اندام بلند بالای او بود .

حافظ نامبرده اظهار میدارد اشعار ذیل را در باره کنیزك سیاه چهره سروده .  
 زعموا انی بجهلی تعشقتك س----- و داء دون بیض الغوانی  
 لیس معنی الجمال فیک یخال انما انت خال خد الزمان  
 مردم خیال میکنند من با نادانی که دارم فریفته زن سیاه چهره شده و از زنان  
 زیبای سفید رو دست برداشته، آنها از حقیقت جمال و زیبایی که در تو وجود دارد  
 بی اطلاعند و جمال را چیز دیگری می پندارند و نمیدانند که تو مانند خالی هستی  
 که بر چهره زیبای روزگار افزوده .

تابه آنجا که گوید ابن ساعاتی درباره امیر المؤمنین علی علیه السلام خطاب  
 بمخالفان سروده .

أمجاد لی فیمن رویت صفاته عن هل اتی و شرفن من اوصافی  
 أنظن تأخیر الامام نقیصه والنقص للاطراف لا الاشراف  
 زوج البتول و والدا السبطین وال----- غازی النبی و نجل عبد مناف  
 أوماتری ان الكواكب سبعة والشمس رابعة بغير خلاف

ایکسیکه بامن از در جدال در آمده و متعرضی چرا من دم از صفات چنان  
 بزرگواری میزنم که هل اتی درباره او نازل شده و حال آنکه او بالاتر از آنست که  
 به توصیف من بمقامی برسد، تو پنداشته چون مقام امامت ظاهری را پس از دیگران  
 بدست آورده از موقعیت او کاسته و حال آنکه چنین نیست او از بزرگترین  
 شرافتمندان روی زمین بلکه عالم وجود است و شکی نیست هر گونه نقیصه باشد  
 مربوط به اطرافیان است نه آنها که از اشراف و بزرگانند او همسر فاطمه زهرا  
 و پدر حسن و حسین و سپهسالار عظیم الشأن پیغمبر اکرم و نواده عبد منافست مگر  
 نمیدانی که ستارگان سیاره آسمان هفت اند و خورشید هم که باتفاق همگانی  
 چهارمی آنهاست باینکه هر گاه خورشید طلوع میکند تمام شش ستاره در محاق  
 نورانیت او قرار میگیرند .

ابن نبیه: پیش از این بمناسبتی از وی نامبرده شد اکنون باید بگوئیم



ابن نبیه همنام با ابن ساعاتی بوده و بدین شرح نامبرده میشود (۱) .  
 کمال الدین علی بن محمد بن حسن بن یوسف مصری نصیبی در جمادی الاولی  
 سال ۶۱۹ ( خیط ) وفات یافته دیوان شعر مشهوری دارد از جمله اشعار ارزنده  
 او بنقل حافظ صفدی اشعار ذیل است که در برابر پسر بچه‌ایکه مشغول فرا  
 گرفتن علم هندسه بوده گفته :

شاهد زیبا چهره بادیده هندسی شکل خود در حالیکه خال لب گونه شفافش  
 بر نگ یا قوت آراسته شده بود مرا مورد دقت کاملی قرار داد، و دانستم از آغازیکه  
 پرگار جمال صفحه رخسار او را بدائره نمکین خویش مدور ساخته مانند کمائی  
 است و خال رخسارش در درون آن مانند مرکز آن دایره یافتیم .

و بی هندسی الشكل یسبک لحظه و خال و خد بالعدار مطرز  
 و مذخبط بر کار الجمال عذاره کفوس علمنا انما الخال مرکز  
 و نیز در باره سبزه زاری که بطرز زیبایی بوجود آمده بود گفته :

مبقلة اعجبنی شکلها یسرح منها الطرف فی مرج  
 کانما قسمة ابیاتها لما بدت رقعة شطرنج

شکل زیبا و طرز آراسته سبزه زار آنچنان مرا بشگفت آورده بود که گویا  
 آهوی چشمم در مرتع و چراگاه طبیعی میچرد و بدانجا رسیدم موقعیکه تقسیم  
 بندی پلهای آنرا بنظر در آوردم گوئی ارقعه شطرنجی است که شاه دل که بر فیل  
 مراد سوار شده در آن مات گردیده واسب همت او از پای در آمده از مضامین  
 بکر اوست :

تعلمت علم الکیمیا محبة غزال لجسمی ما بعینیه من سقم  
 فصعدت انفاسی و قطرت ادعی فصحت بذات التدبیر تصفرة الجسم

بر اثر فریفتگی که به آهوشی داشتم که آرزو مندم چشمانش بلا نه بیند  
 علم کیمیا آموخته و انفاس خودم را در راه او تصعید کرده و اشک دیدگانم را در

(۱) در حرف عین مؤلف از او بتفصیل نام میبرد .

راہ وصال او تقطیر نمودم تا بدین وسیلہ زردی جسم را مبدل بہ صحت نمودم۔  
از اشعار اوست در بارہ بچہ یہودی کہ در دمشق دیدہ و بدو دلہستگی  
داستہ گفتہ :

من آل اسرائیل علقته اسقمنی بالصد والتیہ

قد انزل السلوی علی قلبہ و انزل المن علی فیہ

بار فریفتگی خود را بدرخانہ یکی از مردم اسرائیل افکندم او برخلاف  
انتظار چون مرا از وصال خود جلو گیری کرد و بحال سرگردانی انداخت بیمار  
گردیدم۔ او مرغ پرندہ سلوی را برہام دل خود فرو آورد و آنرا پرانید و ترنجبین  
فراق بر کنار لبان من ریخت و تنہا بیاد خودش شیرین کرد۔  
از آثار اوست :

لاح علی و جنتہ عارض کالعرض القائم بالجوہر

یا شعر لا تکذب علی خدہ ما ذاک الا صدأ المغفر

بر بالای گوئہ او چیزی مانند عرضیکہ قائم بجوہر است ظاہر شد آری  
آن موئی بود کہ گوئہ او را فرا گرفت، ایمو خود را بدروغ بر روی گوئہ او نمایش  
دہدہ زیرا تو مانند زرہی هستی کہ اندام ظریفی را پوشانیدہ باشی۔

از قوصی حکایت کردہ اند او گفتہ من و ابن نبیہ بر وزیر صفی الدین بن  
یشکر وارد شدیم در همان موقع وزیر بر اثر بیماری چندی کہ داشت از زیادی  
تب مو بر بدنش راست شدہ بود ابن نبیہ گفت:

تیباً لحماک التی أضنت فؤادی ولہا هل سئلک حاجۃ فانت تہتز لہا

وای بر آن نبی کہ ترا اگر رفتہ دل من متوجہ بدان و آرزومند آنست آیا  
در خواستی از تو کردم کہ اینگونہ بدنت بحر کت در آمدہ۔  
پاداشی کہ وزیر در برابر این دو بیت بدو داد اورا مستخدم دیوان اوقاف  
جامع قرار و از ہمہ گونه مزایای آن برخوردار ساخت۔

(۱۱۴) ابوالفضل احمد بن هبة الله بن احمد بن محمد بن حسن معروف به ابن عسا کر از مردم شام و از دانشمندان شافعی مذهب بود و بعضی کنیه او را ابوالیمن گفته اند نامبرده شیخی فاضل و حافظی بارع بود.

تا بحال بشرح حال مخصوصی برای او در هیچ یک از کتابها دست پیدا نکرده و حتی ابن خلکان هم در تاریخ خود عنوان خاصی برای او تشکیل نداده و نیز در طبقات النحاة از وی نام نبرده و میتوان گفت علت عدم تعرض احوال او برای آن بوده که وی در علوم ادب و عربیت مهارتی نداشته.

آری در ذیل ترجمه محمد بن محمد بن عبدالرحمن جعفری شارح دیوان متنبی سابق الذکر مینویسد: نامبرده سماع حدیث را از ابن القواس و ابوالفضل بن عسا کر نموده و تاریخ وفات جعفری را در بیست و هفتم ذیحجه سال ۷۳۸ (ذیح) در قرافه نوشته (۱) و نیز در ترجمه حسین بن محمد دباس مینویسد ابن عسا کر و ابن جوزی از او روایت کرده اند.

از بعضی قرائن استفاده میشود ابن عسا کر کتاب بزرگی مشتمل بر جوامع احادیث داشته و در کتب حدیث از آن بسیار نقل میکنند.

مناسب است ذیلاً قصه امیر المؤمنین علی علیه السلام را با برادرش عقیل که صاحب صواعق المحرقة از نامبرده نقل کرده ایراد نمائیم.

او مینویسد: ابن عسا کر بسند خود نقل کرده موقعی عقیل حضوراً نور علی صلی الله علیه و آله

(۱) مؤلف سال تاریخ ابن عسا کر را ذکر نکرده و از تاریخی که برای فوت جعفری ایراد نموده ثابت کرده ابن عسا کر از دانشمندان اول قرن هشتم هجری است و شگفت از صاحب ریحانه است که سال فوت جعفری را بنحیال آنکه صاحب روایات سال فوت ابن عسا کر دانسته سال فوت او تعیین کرده و حال آنکه بطوریکه نوشتیم و در طبقات النحاة آورده شده سال فوت جعفری است و سال فوت او را ذهبی در تذکرة الحفاظ ۶۹۹ هجری در سن ۸۵ سالگی نوشته بنا بر این ابن عسا کر است که در ترجمه حسین دباس از کتاب طبقات نقل کرده ابن عسا کر مزبور نمیباشد بلکه ابن عسا کر صاحب تاریخ دمشق است که پس از این نقل میکند.

شرقیاب شد بعرض رسانید همانا مردی نیازمند و بینوایم مقداری بیشتر از آنچه در سهم منست بمن اعطا فرمائید .

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود صبر کن تا آنچه حق منست که بزودی در ردیف حق مسلمانان خواهم گرفت بتو خواهم داد .

عقیل اصرار کرد. امیر المؤمنین علیه السلام بیکی از حاضران گفت دست عقیل را بگیر و او را بیازار برده، درب یکی از دکانها که بسته است بگوفلش را بکشاید و آنچه در آن دکانست بردارد !

عقیل گفت میخواهی مرا بدینوسیله بعنوان دزدی دستگیر نمائی !

فرمود: تو هم میخواهی تا با گرفتن سهمیه بیشتری مرا سارق قلمداد نمائی زیرا نظر تو از این تقاضا اینست که تا من مالهای مسلمانان را بگیرم و آنها را از حقشان محروم بسازم و بتو بدهم .

عقیل گفت حال که چنین است منم بجانب معاویه خواهم رفت! فرمود: اختیار بانست بهر کجا که خواهی برو !

عقیل نزد معاویه آمد از او تقاضائی کرد معاویه صد هزار درهم باو داد سپس باو گفت بمنبر برو رفتار علی و مرا نسبت بنخودت اعلام کن .

عقیل بمنبر رفته پس از حمد خدا اظهار داشت ای مردم با اطلاع شما برسانم آن هنگام که در کوفه بودم خواستم تا کاری کنم که علی مرا بر دینش برتری دهد و مرا بجای آن بر گریزند برخلاف انتظار او دینش را بر من برتری داد، و اینک که خواستم معاویه مرا بر دینش برتری دهد او هم خواسته مرا اجابت کرد و دینش را بنفع من از دست داد .

مؤلف گوید : در روایتی گویند معاویه پس از آنکه خدمت قابل بوی کرد از وی تقاضا کرد تا بمنبر برود و برادش علی را لعن کند او هم بمنبر رفت اظهار داشت ای مردم معاویه از من تقاضا کرده تا بمنبر بروم و علی علیه السلام را لعن کنم و الا

فالعنوه ، جمله گفت که دو معنی از آن اراده شده و مسلماً نظر اولی او بمعنای  
بوده .

مؤلف بمناسبت با افراد ذیل اشاره کرده :

احمد بن عسا کر جذامی اشبیلی غیر از نامبرده فوق الذکر است و او  
جد عبدالجبار بن عسا کر بن عبدالجبار بن احمد است که از ابن ابی العافیه روایت  
کرده .

ابن عسا کر : ابوالقاسم معروف به ابن عسا کر از دانشمندی است که در  
کتب معاجم و امثال آن زیاد از او نامبرده شده و او صاحب کتاب تاریخ دمشق  
است که هم معروفست و هم بزرگ و همان کتاب را شیخ بدرالدین عینی آنی  
الترجمه مختصر و منتخب نموده اینک ترجمه احوال او :

علی بن حسین بن هبة الله بن عبدالله بن حسین مشهور به ابن عسا کر از مردم  
دمشق و از اعلام شافعی مذهب است .

کتاب تاریخ سابق الذکر او در نهایت بزرگی و مشتمل بر پنجاه و هفت  
مجلد است، صاحب طبقات این کتاب را داشته و بسیاری از شرح احوال را از آن  
نقل کرده .

صاحب الوافی بالوفیات نخست او را به حافظ کبیر توصیف کرده و مینویسد :  
نامبرده یکی از اعلام حدیث است و سال ۴۹۹ ( تصط ) متولد شده و در ماه رجب  
سال ۵۷۱ ( عثا ) در گذشته .

ابن عسا کر از هزار و سیصد نفر از رجال حدیث و هشتاد نفر از زنان محدثه  
روایت کرده .

و در خراسان و اصفهان بمسند حدیث برقرار میشده و بزرگانیکه از او  
مسن تر بوده با حدیث وی توجه میکردند .

ابوسعبد سمعانی از او بسیار روایت میکرده و او نیز از وی روایت داشته و از  
جدش ابوالفضل علم نحورا فرا گرفته و از مصاحبت وی انتفاع زیاد برده ابن عسا کر

اقوال دانشمندان را گرد آورده و تصانیفی از خود بیادگار گذارده از جمله آثار معروف او تاریخ دمشق و جغرافیا دمشق و واردین در آن است اینکتاب را از نسخه اصل به هفتاد و پنج جزء تشکیل داده و نسخه جدید آن هشتاد جزء میباشد .

ابن خلیکان گوید : شیخ علامه مازکی الدین ابو محمد عبدالعظیم منذری حافظ مصر روزی از تاریخ مزبور سخن بمیان آورد و مجلدی از آنرا از قفسه کتب خود خارج کرده و اظهارات مفصلی درباره آن نموده و آنرا از جمله کتاب های گرانبها و با ارزش تعریف کرده تا باینجا که گفت : خیال میکنم ابن عساکر از روزی که خود را شناخته شروع بجمع آوری اینکتاب نموده و الا عمر آدمی آن اندازه وفاندارد که با توجه بوظائف دیگر و اشتغالات فراوان انسانی بتواند این همه فوائد را در این همه مجلدات بوجود آورد ، آری حق همان بود که شیخ ما گفت انتهى .

ما هم بزودی ذیل ترجمه عبدالله بن عقیل بمانند چنین تألیفی اشاره خواهیم کرد .

ابن عساکر علاوه بر تاریخ مزبور آثار دیگری که متجاوز از شصت کتاب بوده که حد اکثر آن در حدیث و تاریخ است بنگارش در آورده .

از جمله اربعین است که در اینکتاب چهل حدیث را از چهل شیخ از چهل شهر شنیده جمع آوری نموده و در دو جزء تدوین کرده .

از فرزندش ابو محمد قاسم بن علی نقل شده نامبرده در چهارصد و هشت مجلس درباره یکی از فنون حدیث گفتگو کرد .

از آثار نظمی او اشعار ذیل است :

و اشرفه الاحادیث العوالی	الا ان الحدیث اجل علم
و احسنه الفوائد والا مالی	و انفع کل نوع منه عندی
بحققه کافواه الرجال	و انک لن تری للعلم شیئا
و خذه من الرجال بلا ملال	فکن یاصاح ذا حرص علیه

ولا تأخذ من صحف فترمی من التصحیف فی الداء العضال

علم حدیث از بهترین علمهاست و برترین احادیث حدیث هائی هستند که با سندهای عالییه روایت شده باشند و فوائد و امالی از نافعترین کتب حدیث و بهترین آنهاست و تو در مقام دانش جوئی هیچ علمی را بتحقیق نزدیکتر از افواه رجال نخواهی یافت بنابراین ای دوست با حرص تمامی از علم حدیث استفاده کن و آنرا بدون هیچ ناتوانی از دانشمندان بیاموز و متوجه باش مبادا دانش خود را از کتابها بدست آوری که در نتیجه تصحیف به درد بی درمانی مبتلا خواهی شد.

ذیلا باید بگوئیم: کنیه ابن عسا کر در صورتیکه خالی از هر گونه قیودی باشد منصرف بنامبرده که مهتری شریف و دانشمندی معروفست. و محتمل است حدیثی را که پیش از این از صواعق ابن حجر نقل گردید از جمله مرویات همین شخص بوده باشد.

چنانچه بنقل مجلسی در دعاء بحار و دیگران از تاریخ کبیر او چنین یاد کرده اند:

هنگامیکه معاویه از وصول وجوه مربوط بحضرت امام حسن مجتبی علیه السلام جلوگیری کرد و اجازه نداد آنحضرت در وجوه شخصی خود تصرف فرماید زندگی حضرت رو بسختی گذارد چنانچه حضرت مجتبی مستأصل شد شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیده دعاء ذیل را به آنجناب تعلیم دادند حضرت بقرائت آن پرداخته تا یک هفته وسیله آسایش فراهم شد:

« اللهم اقذف فی قلبی رجاك و اقطع رجائی عن سواك حتی لأرجوا احدا الا ایاك اللهم ما ضعفته عنه قوتی و قصر عنه املی ولم تمنه الیه رغبتی و لم تبلغه امنیتی ولم یجر علی لسانی مما اعطیت الاولین و الاخرین فاحصنی یا رب العالمین »  
 مترجم گوید: کنی و القاب اول و ریحانه ششم مینویسند: ابن عسا کر تمامی اوقات خود را به تألیف و عبادت و تعلیم و تعلم میگذرانیده و نورالدین محمود زنگی مدرسه نوریه را بخاطر او احداث کرد و نامبرده تاموقعیکه حیات

داشت در آنجا بتدریس حدیث اشتغال داشت و از آنجا که بزرگی قانع بود  
به اکابر و اغنیا و اموردنیوی توجہی نمی‌کرد .

از تألیفات اوست «تبیین کذب المفتری فی ما نسب الی ابی الحسن الاشعری»  
از ابن سبکی نقل شده اظهارداشته اینکتاب از کتابهای پرفائده اوست و ہر فقیہی  
کہ آنرا نداشته باشد شافعی حقیقی نیست و ہر سنی کہ آنرا در اختیار نیاورد آدم  
نا بینائی است و مشایخ ہر عصری مخصوصاً شاگردان خود را بمطالعه آن وادار  
می‌کردند از اشعار اوست :

أیبا نفس و یحک جاء المشـــــــــــــیب فما ذالتصابی و ما ذالغزل  
تولئی شبابی کان لم یکن و جاء المشیب کان لم یزل  
کانئی بنفسی علی غرۃ و خطب المنون بها قد نزل  
فیالیت شعری ممن اکوـــــــــــــــــــــن و ما قدراللہ لی فی الازل

ای وای نفس بر تو « پیری رسید و نوبت بخت جوان گذشت » دیگر اینگونه  
معاشقه و غزلسرائی از چیست جوانی آنچنان پشت کرد و رفت کہ گویا وجود نداشته  
و پیری فرا رسید کہ گویا ہرگز نخواهد رفت من خود مرا ہم اکنون در آغاز زندگی  
مشاہدہ می‌کنم و حال آنکہ پیش آمدها یکی بعد از دیگری مرا ہدف ناراحتی  
ہای خود قرار میدهند ایکاش میدانستم اینک من از کدام دستہ مردم و خدا در  
آغاز برای من چه تقدیر کردہ .

بطوریکہ پیش از این نوشتیم ابن عساکر سال ۵۷۱ یا ۷۲ در دمشق وفات  
یافت و شیخ قطب الدین نیشابوری با حضور ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب  
بر جنازہ او نماز گذارد و ویرا در مقبرہ خانوادگی در باب الصغیر در جوار معاویہ  
دفن کردند .

مؤلف گوید : اکنون کہ نامی از تاریخ دمشق ابن عساکر بمیان آمد مناسب  
است نام عدہ از کتب تراجم مؤلفین پارسی و تازی را کہ سیوطی در آغاز کتاب  
طبقات نام بردہ ایراد نمائیم .



- تاریخ بغداد تألیف ابوبکر خطیب در ده مجلد .
- تذییل بر آن تألیف حافظ محب الدین بن نجار در ده مجلد و اندی .
- تذییل دیگر تألیف حافظ ابوسعید عبدالکریم سمعانی در یک مجلد .
- تذییل دیگر تألیف حافظ تقی الدین بن رافع در یک مجلد .
- تاریخ حلب تألیف کمال الدین بن عدیم در ده مجلد .
- تاریخ نیشابور تألیف حافظ ابو عبدالله حاکم در شش مجلد .
- تذییل بر هان موسوم بسیاق تألیف عبدالغافر شیرازی در یک مجلد .
- تاریخ اصفهان تألیف حافظ ابو نعیم در یک مجلد .
- تاریخ بلخ در یک مجلد .
- تاریخ اربل تألیف ابوالبرکات مستوفی در چهار مجلد .
- تاریخ قزوین تألیف رافعی در یک مجلد .
- تاریخ علماء اندلس تألیف ابوالولید بن فرضی در یک مجلد .
- تذییل بر آن تألیف ابوالقیاسم بن بشکوال در یک مجلد .
- تذییل بر تذییل تألیف ابو جعفر بن زبیر در دو مجلد .
- تذییل و تکمله بر اصل و فرع تألیف ابن عبدالملک در نه مجلد .
- تاریخ اندلس تألیف ابو عبدالله محمد بن ابونصر حمیدی در یک مجلد .
- ریحانة التنفس فی علماء الاندلس تألیف ابن ساعات در یک مجلد .
- المغرب فی حلی المغرب تألیف علی بن سعید اندلسی در شش مجلد .
- الاحاطه فی تاریخ غرناطه تألیف لسان الدین بن خطیب در هشت مجلد .
- تاریخ مصر تألیف ابوسعید بن یونس در یک مجلد .
- تاریخ الیمن تألیف جنیدی در یک مجلد .
- تاریخ الیمن تألیف خزرچی در دو مجلد .
- تاریخ مکه تألیف حافظ تقی الدین شیرازی در سه مجلد .
- الطالع السعید فی تاریخ الصعید تألیف کمال ادفوی در یک مجلد .

البدور والسافره في ادباء المائة السادسة در يك مجلد .  
 الرحله لابی القاسم النجیبی در سه مجلد .  
 الانتصار لابی حیان در يك مجلد .  
 الرحله تألیف حافظ محب الدین بن رشید در شش مجلد .  
 تاریخ من دخل مصر تألیف حافظ زکی الدین منذری در يك مجلد .  
 صلة التكملة لوفیات النقلة تألیف حافظ عزالدین احمد حسینی در يك مجلد .  
 الاغانی تألیف ابوالفرج اصفهانی در بیست مجلد .  
 تاریخ کبیر تألیف حافظ ابو عبدالله ذهبی در بیست مجلد .  
 سیر النبلاء تألیف حافظ ذهبی در چهارده مجلد .  
 العبر تألیف حافظ ذهبی در يك مجلد .  
 طبقات القراء تألیف حافظ ذهبی در يك مجلد .  
 تاریخ کبیر تألیف صلاح الدین صفدی متجاوز از پنجاه مجلد بخط مؤلف .  
 اعیان العصر تألیف نامبرده در هفت مجلد .  
 السالك تألیف ابن فضل الله در سه مجلد .  
 تاریخ العماد بن کثیر در شش مجلد .  
 الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة تألیف حافظ ابوالفضل بن حجر در دو مجلد .

انباء الغمر بابناء العمر تألیف ابن حجر در دو مجلد .  
 معجم السفر تألیف سلفی در يك مجلد .  
 تذكرة الجمال تألیف یوسف بن احمد بن محمود اسدی دمشقی معروف به یغموری در شش مجلد .

تذكرة الشيخ تاج الدین بن مکتوم در پنج مجلد .  
 و امثال کتب مزبوره از معجمهای محدثان و مشایخ ایشان و کتب آداب و اخبار و امالیها و مجموعه های ادبی که سیوطی از آنها نامبرده و مینویسد کتاب

طبقات خود را از آنها بوجود آورده (۱)

اکنون شایسته است معترف با اهمیت کتابی باشیم که از آن همه کتب مهم بدست آمده و پس از آن مناسب است برای این کتاب که بمنزله بابی از ابواب آنست و لب لباب آن با عالیترین طرزى انتخاب شده نیز ارزش و اهمیت مخصوصی قائل بود .

علی بن عساکر فرزند مرجب بن عوام بن ابوالحسن نحوی مقری معروف به بطایحی ضریر بغدادی .

نامبرده از کسانی است که با بن عساکر موسوم است و ابن الاخضر از وی روایت میکند و خود او از احمد بن حسن بن بناء و احمد بن عبد الجبار صیرفی و امثال ایشان روایت داشته .

نامبرده در فن قرائت پیشوائی بزرگ بوده و در فنون مربوط بقرآن کریم چندین فقره اثر باقی گذارده و سال ۵۷۲ ( عبت ) در گذشته (۲)

مترجم گوید : برخی دیگر از اعلام معروف به ابن عساکر است مناسب ذیلا ذکر کنیم .

(۱) سیوطی در آغاز بغیة الوعات می نویسد کتاب طبقاتم را از کتب نامبرده در ضمن هفت مجلد تدوین کردم و آثار و احوال نحویها را از معروفین و غیر معروفین از آنها شرح دادم و سال ۸۹۹ که زیارت بیت الله مشرف شدم بانجم الدین بن فهد ملاقات کردم به پیشنهاد وی مجلدات هفتگانه را در مجلد واحدی گرد آوردم . منظورش همان بغیة الوعات مزبور است که مطبوع شده و مؤلف احوال بسیاری از نحویها را از آن نقل کرده بنام طبقات یا بغیة .

(۲) سیوطی مینویسد : نامبرده سال ۴۰۹ متولد شده و در بغداد میزیسته و از بارع و ابوالعز قلانسی و دیگران نحو و قرائت را استفاده کرده و مردی راستگو و نیکو رویه بوده سال ۵۷۲ وفات یافته بنا بر این باید گفت مدت عمر او ۱۶۳ بوده و این مدت عمر برخلاف ظاهر است و محتاج به تحقیق .

ابومنصور فخرالدین عبدالرحمن بن محمد بن حسن برادرزادہ ابن عسا کر سابق الذکر و از فقہاء شافعی بودہ .

فخرالدین از معاصرین ابن حاجب و امتثال او بودہ و مدتی در مدرسہ جاروحیہ و تقویہ دمشق و صلاحیہ بیت المقدس تدریس میکرده و مرجع استفادہ اکابر بودہ و در دہم رجب سال ۶۲۰ ( کنخ ) در ہفتاد سالگی در دمشق وفات یافته و در مقابر صوفیہ مدفون شدہ .

خشاب : ابوالحسن علی بن عسا کر بن مسرور دمشقی از دانشمندان قرن ششم ہجری بودہ و مسند آن سرزمین بشمار میآمده .

ذہبی مینویسد نامبرده سال ۵۵۳ ( نجت ) وفات یافته .

فخرالدین عبداللہ بن عسا کر دمشقی از علماء قرن ہفتم ہجری بودہ .

ابوبکر مصنف در طبقات الشافعیہ مینویسد : نامبرده امامی در فقہ و عارفی در تواریخ و پارسائی در دین بود سال ۶۴۸ ہجری ( خمخ ) وفات یافت .

( ۱۱۵ ) احمد بن محمد بن علی فیومی مصری حموی شیخی ضابط و ادیبی

کامل و مقری بود .

صاحب بغیہ از ابوالفضل بن حجر نقل کردہ نامبرده در الدرر الکامنه مینویسد : فیومی از شاگردان ابو حیان بودہ و از محضرا و بنہایت مہارت و استادی در عربیت رسیدہ سپس در حماة ساکن گردیدہ و در جامع دہشت بمنصب خطابہ نامزد بودہ .

فیومی دانشمندی فاضل و از فقہ ولغت بہرہ کامل داشتہ .

فیومی کتاب المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر را تالیف کرد و در

سال ہفتصد و اندی وفات یافت . انتہی

مؤلف گوید : بطوریکہ بعضی اظهار داشتہ نظر فیومی از تالیف کتاب مزبور

آن بود تا غرائب کتاب العزیز فی شرح الوجیز را توضیح دہد و حقایق آنہا را

بیان کند .

و کتاب مزبور تألیف امام رافعی است که آنرا بمنظور شرح الوجیز غزالی نوشته زیرا رافعی کتاب مزبور را بدو فقره شرح کبیر و صغیر شرح داده و شرح کبیرش مورد توجه فیومی قرار گرفته و المصباح المنیر را بدان منظور بنگارش آورده و توجه باین نکته نیز بمناسبت لازمست امام واحدی برای تفسیر کلام الله المجید سه مجلد کتاب بنام البسیط والوسیط والوجیز تألیف نموده امام غزالی پس از وی به پیروی از واحدی سه فقره کتاب بهمان نام تألیف کرده که فیومی الوجیز او را با شرح مفصلی توضیح داده .

صاحب ریاض گفته مصباح المنیر کتابیست بی نهایت بزرگی و شرح مزجی بر شرح کبیر است و من نسخه کهنی از آنرا در اصفهان دیده و آن مفید ترین کتاب شافعی مذهبهاست که کلیه مذاهب اربعه را با ادله لازمه ایراد نموده .  
و علامه حلی «قدمه» کتاب التذکره را به پیروی از او بوجود آورده لیکن اجل مهلت نداده تا این اثر گرانبها را با تمام رساند .

فیومی کتاب المصباح را سال ۷۳۴ پایان آورده و از خود آن کتاب استفاده میشود کتاب مزبور مختصری از کتاب دیگر است که در لغت نگارش داده تلخیص الاثار مینویسد : فیوم بر وزن قیوم نام ناحیه ایست واقع در جانب غربی مصر و آن محل پائین تر از رود نیل قرار گرفته و نیل مشرف بدانست و سالیان قبل از این بالا واقع شده بود و فاصل آب صعید در آنجا جمع میشد حضرت یوسف صدیق علیه السلام دستور داد آنجا را بنیان کرده و سیصد و شصت آبادی در آنجا ساختمان کردند چنانچه هر آبادی میتواندست خوراک یکروزه مصر را اداره نماید و هر گاه رود نیل رو بافزایش نمیکذاشت اهل قراء مذکور میتوانند بزراعتی که میکارند اکتفا نمایند و بهمین قانون هر ساله کار میکردند و نخلستانها و سایر درختان را بوجود آوردند و بوستانهای بسیاری در آنجا احداث شد و مردم از فکر بکر یوسف علیه السلام بشگفت آمدند .

حموی بفتح حاء و میم بر وزن هر وی منسوب به محروسه حماست که برابر

حمص و حلب قرار گرفته و آن از شهرهای شام است و مردم آن بمناسبت آب و هوای مشهور آن در کمال و جاهت و زیبایی هستند .

و پیش از این ذیل ابراهیم حموئی نوشتیم اینکلمه بفتح حاء و میم مضمومه مشدد است .

قاموس مینویسد : فیوم نام شهریست در مصر و بطوری که عادت اوست بر خلاف انتظار هیچیک از اعلام را بدانجا نسبت نداده .

آری در تاریخ البشر مینویسد : شیخ صدرالدین محمد بن اسحاق فیومی یکی از مشایخ عارفانست که سال ۶۷۱ هجری ( خما ) وفات یافته .

مترجم گوید : از جمله فیومیها خلیل شافعی مصری است .

ریحانه سوم مینویسد نامبرده نزیل حمص و عالمی فاضل و ادیبی صالح بوده سال ۱۱۰۷ در فیوم مصر متولد شد در جامع ازهر به تحصیلات پرداخت از آثار اوست: دوامالراحات فی اتخاذ الخلووات در تصوف، السطوة العدلیه در رد مذهب اسماعیلیه .

نامبرده سال ۱۱۶۰ و اندی در گذشته .

(۱۱۶) فخرالدین احمد بن امام سعید حسن جاربردی شافعی تبریز از بلاد آذربایجان جاربردی برهان محققان و از فضلا واعیان و ارکان ادباء وقت خود بوده جاربردی بعلم و دانش و افاده مواظبت تامی داشته و آثار بسیاری دارد .

جاربردی معاصر با وزیر اسعدالدین ابوالمکارم محمد بن تاج الدین علی ساوی بوده و شرح شافیه را که از کتب مشهور اوست بنام وی تصنیف نموده . شرح شافیه وی که در علم صرف است از بهترین شروحنی است که بر شافیه ابن حاجب نوشته شده .

جاربردی در این شرح دقت نظر کاملی بکار برده و با کمال اتقان با تمام آن پرداخته و فوائد بسیاری بدان افزوده و تحقیقات لازم را ایراد نموده و تقسیمات بدیعه و تردیدات رفیعه را که کتابهای دیگر کمتر متعرض آنها شده اند یادآوری

نموده . بهمین مناسبت دانشجویان ادب و فنون عربیت رغبت تمامی بدان نموده و در هر دوره آنرا تلقی بقبول کرده و بر سایر از شروح برتری داده اند .  
ذیلا مناسب است بگوئیم پیش از همه شارحان ، خود ابن حاجب که مؤلف اصلی شافیه است آنرا شرح کرده و فتح البابی برای دیگران نموده مخصوصاً که رساله او مورد توجه اعلام قرار گرفته که اینک بنام عدة اشاره میشود .  
احمد بن مکتوم حنفی نحوی آئی الترجمه ، سید رکن الدین استرآبادی صاحب متوسط ، ابوالمعالی محمد بن علی بن احمد اربلی موصلی خطیب شافعی نحوی که کتاب کافیہ ابن حاجب را نیز شرح کرده و بر تسهیل و حاوی و امثال اینها حاشیه نوشته و خود از دانشمندان آغاز قرن هشتم و از مشایخ ابن رافع نحوی بوده . و ایندو شعر را سیوطی باو نسبت داده .

ومذشاع عنی حب لیلی واننی      کلفت بها شوقاً و همت بها و جدا

ووالله ما حبی لها جاز حدّه      ولکنها فی حسنھا جازت الحدا

از آن هنگام که فریفتگی من نسبت به لیلی شهرت پیدا کرد و شوق و وجد من نسبت باو روز افزون شد در پاسخ معترضین اظهار داشتم، سوگند بخدا محبت من نسبت باو از حدش تجاوز نکرده بلکه حسن او روز افزون گردیده نامبرده سال ۶۸۶ متولد شده .

از جمله شراح شافیه سید عبدالله عجمی جمال الدین نقره کار است که پیش از این در اواخر باب ابراهیم از او نامبردیم، دیگری محقق رضی الدین استرآبادی است دیگری میرزا کمال الدین محمد فسائی شیرازی است دیگری آقا هادی مترجم مازندرانی و گروهی دیگر از دانشمندان امامیه اند (۱) .

از آثار جار بردی است کتاب سراج الوهاج این کتاب در شرح منهاج - استادش علامه قاضی ناصر الدین بیضاوی که در اصولت نوشته و شرح نا تمام دیگر بر الحاوی او که در فقه بوده نوشته و تعلیقاتی بر کشاف داشته و رساله در نحو بنام

(۱) از دانشمندان معروف که کتاب مزبور را شرح کرده نظام الدین حسن نیشابوریست که کتاب او معروف به شرح نظام و اینک از کتب درسی طلاب ادبیاتست .

المغنی نوشته .

شاگردش ملا محمد بن عبدالرحیم بن محمد عمری میلانی آنرا شرح کرده و در آغاز آن جار بردی را چنین ستوده : «استادی العلامة فرید دهره و وحید عصره العالم بالاصول والفروع والجماع بین المعقول والمشروع عمان المعانی لقمان الثانی قدوة السالکین فخر الملة والدین احمد بن الحسین الجار بردی تغمدہ اللہ بغفرانہ واسکنہ ببحبوحة جنانه» .

از تعریف نامبرده استفاده میشود جار بردی از بزرگان اصحاب طریقت و عرفان و از نامداران حقیقت و وجدان بوده و هم از معرفی وی بدست آمد نام پدرش حسین بوده چنانچه در مواضع دیگر نیز بدان معرفی شده و نیز از بعضی از مواضع بدست آمده جار بردی خود را بمحمد موسوم داشته لیکن تحقیق حال چنان تقاضا میکند که نامش احمد و نام پدرش حسن باشد چنانچه در صدر عنوان بهمین دو عنوان معرفی شد.

ریاض العلماء مینویسد : شیخ جار بردی باقاضی عضد ایجی شارح مختصر مشاجرات و گفتگوهای زیادی در بسیاری از مقامات علمی داشتند تا بجائیکه رسالهائی علیه یکدیگر بنگارش در آوردند و پس از آنکه جار بردی وفات یافت این وظیفه بمعهده فرزندان فاضل محقق ابراهیم بن احمد قرار گرفت و نامبرده علیه قاضی عضد رساله درحل بعضی از معضلات کشاف بنام «السيف الصارم علی عنق العضد الظالم» نوشته نام بسیار مناسبی است .

سیوطی در طبقات النجاة گفته سبکی در طبقات الشافعیه مینویسد جار بردی ساکن تبریز و پیشوائی فاضل دیندار نیکو کار باوقار و مواظب به علم و تدریس برای محصلان بود از قاضی ناصرالدین استفاده کرده و شرح منهاج او را تألیف نموده و شرح ناامامی هم بر الحارثی او نگارش داده و شافیه ابن حاجب را شرح داده و شرحی بر کشاف نیز نوشته و در رمضان سال ۷۴۲ (هجری) در گذشته ،

تلخیص الآثار مینویسد: تبریز از بهترین شهرهای آذربایجانست مردم آنجا



از شهرهای دیگر آذربایجان زیادترو هوای آن در کمال خوبی و خاک آن در کمال پاکیزگی و آب آن در نهایت گوارائی است . تبریز حصارهائی محکم و بنیانهای شگفت آور دارد . تبریز حاکم نشین آستان آذربایجانست و نهرها و باغات بسیاری اطراف آنرا احاطه کرده سال ۴۳۴ برای سومین بار آنرا امیر و میسودان بن محمد روازی بنیان نمود .

ستاره شناسان معتقدند تبریز محلی است که مردم ترك آن به آفتی مبتلا میشوند زیرا در اولین بار که بساختن آن پرداختند طالع آن عقرب و صاحب طالع مریخ و در برج جدی بوده .

در تبریز خیرات بسیار و ثمرات فراوان و مردم آن ثروتمند و هنرمندان در نزدیکی آن چشمه های معدنی بسیاری است که بیماران و زمین گیران از آنها بهره های بسیاری مییابند مخصوصاً در هشت فرسخی آن قریه ارجان است که این قبیل چشمه ها در آن بسیار دیده میشود و در چهار فرسخی آن چشمه ساری است که هر گاه آب آنرا گرم کنند و بیاشامند حالت اسهالی در انسان بوجود می آورد و مردمیکه مبتلا بیبوستند بمنظور مداوا بدانجا میروند و در آنجا کوه نمکی است که نمك سنك را از آنجا باطراف حمل میکنند .

از منسوبان به تبریز ادیب ابو زکریا است، اینمرد فاضلی کثیر التصانیف است دیگری قاضی امام علامه محیی الدین ابوالحسن بن ابوالفضائل فنون علوم شرعی و عقلیه را دارا بود .

از منسوبان بآن علامه شمس الدین عبدالکافی عبیدی است دابای فنونی از علوم بوده .

(۱۱۷) ابوالعباس احمد بن ادریس بن عبدالرحمن صفهاجی مصری ملقب بشهاب الدین از مردم مصر بوده و همانجا متولد شده و زیست داشته .

نامبرده عالمی فقیه و از فرقه مالکیه و مشهور به قرافی بوده .

قرافی از شاگردان شیخ عز الدین بن عبدالسلام و امثال او بوده و عده از

فضلاً از شاگردان او بوده اند و ریاست فقہ مالکیہ در روزگار او منحصر و منتهی بوی بوده تا بجائیکہ در بارہ او گفته اند: افضل روزگار در دیار مصریہ قرافی و در اسکندریہ ناصر الدین بن منیر و در قاہرہ شیخ تقی الدین بن دقیق العید بوده اند . ابو عبد اللہ بن رشید گفتہ یکی از شاگردان وی برای من نقل کرد علت اینکہ نامبرده بقرافی شہرت یافتہ این بودہ موقعیکہ کاتب میخواست نام او را در پر وندہ شاگردان ثبت کند حاضر نبود ، چون از نام او بی خبر بود . اتفاقاً موقعیکہ بدرس حضور یافت از ناحیہ قرافہ وارد شد او را قرافی نوشت و بعدہا بہمین عنوان شناختہ شد . بعضی گویند اصل او از مردم بہینا بودہ و در دیر الطین در ماہ جمادی الآخرہ سال ۶۸۴ (خفد) وفات یافتہ و در قرافہ دفن شدہ .

(۱۱۸) ابو العباس احمد فرزند امام علامہ کمال الدین محمد بن امام علامہ ابو عبد اللہ محمد بن حسن بن علی بن یحیی بن محمد بن خلف اللہ بن خلیفہ از مردم قسطنطنیہ و از فرقہ حنفی مذهببان و ملقب بہ تقی الدین و معروف بہ شمنی است . شمنی حاشیہ بر مغنی اللیب تدوین کردہ و آن حاشیہ مشہور و مورد استفادہ طالبان نحو است ، این حاشیہ در برابر حاشیہ بدر الدین محمد بن ابوبکر بن عمر بن ابوبکر قرشی دمامینی آتی الترجمہ موقعیتی بدست آوردہ و شرح مزبور روزگار درازی نزد من بود و نزدیک بہ ثلث یا تمام کتاب مغنی شرح او خواهد بود . شمنی در این حاشیہ فوائد و نوادر بسیاری از احوال علما و امثال آنها را بمناسبت ایراد کردہ و ماہم کتاب حاضر خود را بسبب آن گرد آوردہ و فوائد بسیاری در ذیل احوال دانشمندان ایراد نمودہ ایم .

شمنی در آن کتاب تبصر فوق العادہ بخرج دادہ و حسن سلیقہ بکار بردہ و جودہ ذہن و نمکینی آنرا در تصنیف و آخرین درجہ صنعتگری را در تالیف ابراز داشتہ ، در عین حال آنطوریکہ باید و شاید تصرف و تحقیقی خاصی بوجود نیاورده و آن اندازہ کہ خود من توانستم در بارہ حاشیہ مزبور بدقت بدست آورم آنستکہ حاشیہ وی مانند تصریح خالد ازہری آتی الترجمہ است .

شمئى يکى از اساتيد عبدالرحمن بن ابوبکر سيوطى مشهور است .  
 سيوطى در کتاب طبقات از وي بى نهايت تمجيد کرده چنانچه از آغاز تا  
 انجام کتاب دربارهٔ هيچيك از اعلام باندازهٔ وي ثنا جوئى ننموده .  
 سيوطى دربارهٔ وي مينويسد : شمئى بضم شين و ميم و تشديد نون از مردم  
 قسطنطنيه و از فرقه حنفى بوده و پدر و جدش از دستهٔ مالکى ها بوده اند .  
 شمئى فقيهى مفسر اصولى متکلم نحوى ، بيانى ، محقق پيشواى نحويها  
 در روزگار خود و شيخ دانشمندان در اوان خویش بوده ، حاضر و غايب از علوم او  
 بهره مند ميگرديده و تشنه و سيراب از درياهاى علوم او سيراب ميشدند .  
 شمئى در تفسير درياى محيطى است که دقائق آنرا با اندیشه خویش کشف  
 ميکند و بالفظ موجز که قليل اللفظ و کثير المعنى است بر وسيط و بسيط فائق  
 مى آيد و در حديث رحلهٔ در روايت و راحلهٔ در درايت است نیازمندان در حل  
 مشکلات خود باو متكى و محتاجان قفل مشکلات خود را بدست او ميگشايند  
 پايه فقه او باندازه اوست که اگر بوحنيفه او را ميديد چشم فقه خود را بمراتب فقهى  
 او روشن ميساخت ، و هر گاه کسى محضر محاضرات و مناظرات او را در ميبافت از  
 هر گونه اظهار نظرى در برابر نظرات او درمانده ميشد . در کلام بسرحدى بود  
 اگر اشعري او را ديده بود از مقربان خود قرار ميداد و چشم خود بجمال او  
 منور ميساخت و يقين ميکرد او با ادله ايکه اقامه ميکند دين را يارى ميکند و با  
 حجتهاييکه مى آورد آئين حق را تهذيب و تنقيح مى نمايد ، در اصول برهاني است که  
 حجتى پايپاي او نميرسد و صاحب منهاج تاب ادله او را ندارد ، در نحو بمرتبه اوست  
 که خليل او را دوست خود ميداند و يونس از درس او لب تشنه خود را سيراب  
 ميسازد و با او ما نوس ميشود ، و در معانى بمقامى است که چراغ بيان در برابر انورى  
 ندارد و کلیدی واحد با آنها همه کليدهاى حل مشکلات که دست تواناي او يك يك  
 آنها را در حيطه تصرف دارد کجا قدرت عرض اندام خواهد کرد . و امثال اينها از  
 علوم معدوده و فضائل مأثوره .

هو البحر لابل دون ما علمه البحر  
هو النجم لابل دونه النجم رتبة  
هو العالم المشهور في العصر والذي  
هو الكامل الاوصاف في العلم والتقوى  
محاسنه جلّت عن الحصر وازدهى

هو البدر لابل دون طلعت البدر  
هو الدر لابل دون منطقه الدر  
به بين ارباب النهى افتخر العصر  
فطاب به في كل ما قطر الذكر  
باوصافه نظم القصائد والنثر

او درياست نه چنين است بلکه دريا در برابر دانش او ناچيز است او ماه  
شب چهارده است نه چنين است بلکه ماه شب چهارده در برابر طلعت نوراني او  
بي ارزش است، او ستاره است نه چنين است بلکه مقام او بالاتر از رتبه ستاره است  
او گوهر گرانبهاست نه چنين است بلکه گوهر در هنگام سخن گوئی او بی بهاست  
او دانشمند مشهور روزگار است و آنکسی است که در میان خردمندان مایه مباحثات  
روزگار است، او در دانش و پرهیزکاری بسرحد کمال رسیده و اوصاف شایسته را  
داراست و هر آنچه را ذکر حکیم داراست به نیکی در بردارد و کویهای او بیرون از  
اندازه است و قصائد سراینندگان و عبارات نویسندگان به اوصاف او افتخار میکنند.

شمعی در ماه رمضان سال ۸۱۰ (یض<sup>ع</sup>) در اسکندریه متولد شده و باتفاق  
پدرش که از دانشمندان فرقه مالکیه بوده وارد قاهره شده و برزراینی وارد شده  
و از شمس شنطونی استفاده کرده و بملازمت قاضی شمس الدین بساطی پیوسته  
و اصول فقه و کلام و معانی و بیان را از او استفاده کرده و از محضر شیخ یحیی سیرانی  
بهره مند شده و فقه را از او فرا گرفته و نیز مراتب فقهی را از علماء بخاری بهره مند  
شده و فن حدیث را از شیخ ولی الدین عراقی آموخته و در فنون معموله مهارت تامی  
بدست آورده و در خوردن مالی مورد توجه پدر خود فرار گرفته بهمین مناسبت پدرش  
او را بمحضر تقی زبیری و جمال حنبلی و صدر ابشیطی و شیخ ولی الدین و امثال  
ایشان هدایت کرد و بدینوسیله کمالات بسیاری از آنها کسب کرده و سراج  
الدین بلقینی وزین عراقی و جمال بن ظهیرة و هیثمی و کمال دمیری و حلاوی  
و جوهری و مراغی و عده دیگر با او اجازه داده اند.

رفیق ما شیخ شمس الدین سخاوی مشیخه از او در دست داشت و از آن و غیر آن حدیث میکرد و نیز جزئی از او داشتم که حدیث مسلسلی از نجات رادر آن ایراد نموده بود .

آری شمنی پیشوای بسیار دانا و ذوفنون و بی نظیر و زود فهم بود و من خود مراتب قرائت تفسیر و حدیث و فقه و عربیت و معانی و بیان و امثال آنها را از او استفادہ کرده و نیز گروه بسیاری از وی بهر مند میشدند و در حضور بدرس او از دحام میکردند و به آموزش نزد او مباحث می نمودند شمنی دانشمندی نیکو کار و فقیه و فروتن و با شہامت و خوش هیكل و با ابہت و از مردم دنیا بر کنار بود.

شمنی مدتی در جمالیہ اقامت داشت سپس بمقام شیخ الاسلامی و خطابہ تربت قاتیبای جر کسی نزدیک بکوه نامزد گردید و به مدرسہ مدرسہ لالا بر قرار شد و سال ۸۶۸ هجری او را بقضاوت فرقه حنفیہ قاہرہ دعوت کردند لیکن وی از پذیرش آن خود داری کرد .

شمنی آثاری دارد از جمله شرح المغنی تألیف ابن ہشام ، حاشیہ بر شفا شرح مختصر الوقایہ در فقه ، شرح نظم النخبہ در حدیث کہ تألیف پدرش بوده مؤلف گوید : شرح المغنی از موسوم بہ المنصف من الکلام علی مغنی ابن ہشام سیوطی گفته : شمنی اشعاری نیکو میسروده از جمله آثار نظمی او دو شعر ذیل است نامبرده اظهار میداشت موقعیکہ ظاہر اوضاع را در اختیار گرفته بود میگفت ہر گاہ او از میان برود کار تر کھا بوخامت خواهد گذارد ، شمنی بدین موضوع اشارہ کردہ و گفته .

يقول خليلي العدا اضرمت اذا مات ذلك يسوء الوري

فقلت سل الله ابقائه ويكفيننا الظاهر المضمرا

دوست من میگفت هنگامیکہ ظاہر بمیرد دشمنان باطنی ظاہر خواهند شد و کار مردم رو بوخامت خواهد گذارد پاسخ دادم از خدا بخواہ تا او را باقی بگذارد و ظاہر از مضمرا ما کفایت نماید .

خود من قسمت مهمی از مطول شیخ سعد الدین تفتازانی و بخشی از توضیح ابن هشام را نزد او خوانده و محققانه از عهده بر آمده و نیز چندین جزء حدیث را نزد او قرائت نمودم و فرزندم ضیاء الدین محمد در مرتبه اولی نزد او حضور مییافت و فوایدی را از او بهره برده که در معجم خود ذکر کرده ام و تقریظی بر شرح الفیه و جمع الجوامع که از تألیفات منست نوشته و من در مدح او ستوده ام.

لذ بمن كان للفضائل اهلا

من قدیم و منذ قد کان طفلا

و بمن حاز سودداً و ارتفاعا

و مکانا علی السماء و اعلا

عالم العصر من علافی حدیث

وز کی فی القدیم فرعا و اصلا

پس از نوزده بیت دیگر میگوید:

جمع الله فیک کل جمیل و بک الله ضم - للعلم شملا

پناهنده بدانشمندی باش که از زمان قدیم و هنگام خورد سالی اهلیت همه گونه فضائل را داشته و بکسی پناهنده شود که آقائی و رفعت مقام را کاملاً بدست آورده و مقام عالی از سمک به سماک رسیده دانشمند روزگار یعنی آن عالمیکه در فن حدیث عالترین مقام را حائز و اصل و فرع را از آغاز کار دارا بوده خدای متعال همه گونه زیبائیهها را در تو بوجود آورده و پوشاک دانش را بر اندام تو راست آورده.

سراینده عصر شهاب منصوری در باره او گفته:

شیخ الشیوخ تقی الدین یاسندی  
انت الذی اختاره الباری فزینه  
کم معشر کابدوا الجهل القبیح الی  
وقیتهم بالتقی و العلم ما جهلوا  
یا معدن العلم بل یا مفتی الفرق  
بالحسن فی الخلق و الاحسان فی الخلق  
ان علموا منک علما واضح الطرق  
فانت یا سیدی فی الحالین تقی  
ای بزرگ دانشمندان و ای تقی الدین که تو سند دانش منی و ای کان دانش  
بلکه ای مفتی فرقه های اسلامی تو همان بزرگی هستی که آفریدگار جهان

ترا برگزیده و بخوش اخلاقی و احسان به بیچارگان آرایش داده، گروه بسیاری بودند که نادانی زشت را از خود بظهور می آوردند تا آنکه بمقام تو دست یافته و دانشی که راه را بر آنها آشکار میگردانید از تو فرا گرفتند آنها را در موقعی که در راه نادانی افتاده بودند با علم و پرهیزکاری خاصی که داشت از آنها نگهداری کرد و تو ای آقای من در هر دو حال کافی هستی. و نیز نامبرده فوق در باره او گفته :

غیر شیخ الشیوخ فی الناس فضله	فلذا لانزال نشکر فضله
لاثری غیر ما یسرک منه	جمع الله بالمسرات شمله
التقی النقی دینا و عرضا	الجلیل الجمیل قدرا و خصله
فکثیر فی الناس فیض نداء	و قلیل ان تنظر العین مثله
کل حبر عین لکل زمان	یتلقاه و هو للعین مقله

بجز از شیخ الشیوخ دیگران بی ارزش اند بهمین مناسبت ما همیشه از مقام فضیلت او سپاسگزاری می نمائیم بجز از اوصافی که مایه خرمی تو باشد چیز دیگری از او نمی بینی خدای متعال پراکندگی ها را بشادمانیهای او گرد می آورد، پارسا و پاکیزه باطنی است که دین و دنیا را دارا بوده و با جلالت و بزرگواری که دارد خصال نیکورا بظهور میرساند بخشش او در میان مردمان فراوان و دیدگان مانند او را کمتر دیده اند.

هر دانشمندی که چشم بینای هر روزگار است ناچار باید از او بهره مند شود زیرا او مردمک دیده تمام دیدگانست.

سیوطی گوید: همواره شیخ شمنی مرا دوست میداشت و نسبت بمن محبت میکرد و از من احترام میگذاشت و در محافل و مجالس از من ستایش می نمود تا در نزدیک عشاء شب یکشنبه هفدهم ذیحجه سال ۸۷۲ (بعض) وفات یافت و در روزیکشنبه بخاک سپرده شد و خلق بسیاری که بر او اندوهناک بودند بروی نماز گذاردند. من درسوک او گفته ام و از جمله قصائد بی نظیر است:

وحادث جلّ فيه الخطب والعبر  
 و قلبهم منه مكلوم و منكسر  
 انه دام ركن عظيم ليس ينعمر  
 لما قضى مهلا يا ايها البشر  
 وما العيان كمن قد جائه الخبر  
 بانه فاق من يأتي و من غبروا  
 اجماع كل الوري والنص والنظر  
 كل المحاسن والاحسان ما فجروا  
 ولا عفاك ربع زانه الخفر  
 ما العالمون بأموات و ان قبروا  
 او نافعا لفتى قدمسه الضرر  
 محرم و هم من فهمه صفر  
 سوى الذى لك عند الله مدخر  
 و رحمة و صفاء ماله كدر  
 ان الثناء على هذا لمعتبر  
 كمثل موت تقى الدين مدكر  
 والله اعظم من يرجى و ينتظر  
 و ما به للهدى عون ولا وزر  
 و للأشرة فيه النار تستعر  
 يرى لهم خلف كلا ولا نظر  
 ضل الورى فلهم فى عينهم سكر  
 لاشمسها و ابو اسحاق و القمر  
 ترى فعمّا قليل يذهب الاثر

رزء عظيم به تستنزل العبر  
 رزء مصاب جميع المسلمين به  
 ما فقد شيخ شيوخ المسلمين سوى  
 كل العلوم تناعيه و ينشده  
 ان كان فى كل علم آية ظهرت  
 النقل والمقل حقا شاهدان رضا  
 له فصاحة سبحان و شاهد ها  
 لو يحلف الخلق بالرحمن ان له  
 شيخ الشيوخ ولا او حشت من سكن  
 حياتك الحق فى الدارين ثابتة  
 قطعت عمرا فاما ناشرا لهدى  
 على سواك ربيع العلم رونقه  
 حزت العلى فى الورى علما و منقبة  
 ابشر بروح و ريحان و داررضى  
 يثنى عليك جميع الخلق قاطبة  
 يذكّر الموت قرب الانتقال وما  
 فالله يخلفه فى نسله كرما  
 دهر عجيب لطيم السمع منكروه  
 و كل وقت يرى الاخير قد ذهبوا  
 حبر فحبر امام بعد آخر لا  
 اذا نجوم الهدى والرشد قد افلت  
 هم الا ولى تشرف الدنيا بيهجتها  
 و ان تكن اعين الانسان ذاهبة

مصیبت بزرگی کہ اشک دیدگان را جاری میسازد و حادثہای کہ از



بزرگترین پیش آمدهای روزگار است مصیبتی که همه مسلمانان را سوگوار ساخت و دلهاشان را ناراحت و شکسته گردانید مرگ شیخ الشیوخ رکن بزرگ مسلمانان را که دیگر ترمیم نمییابد منهدم ساخت تمام دانشها در رحلت او سوگوارند و مردم را به آرامش میخوانند زیرا او از هر علمی نشانی داشت و بدیهی است : « شنیدن کی بود مانند دیدن » عقل و نقل دو گواه عادلند که وی از حاضران و رفتگان برتر بود اودارای فصاحت سبحان بود و همه مردم با اتفاق نص و نظر شاهد این مدعایند اگر مردم بخدای بخشنده سوگند یاد کنند که تمام نیکیها را دارا بوده سوگند بدروغ یاد نکرده اند در دو دنیا زنده و دانشمندان اگر چه در گور مدفون شوند نمی میرند عمری را پی سیر شدی و بنشر هدایت پرداختی و از هر گونه زیانی که دامن مردم را آلوده میکرد جلو گیری نمودی رونق بهار دانش نصیب دیگران نشود و از آن جز زردی بهره نبرند علاوه بر آنچه در نزد خدا ذخیره داری در میان مردم هم به علم و منقبت شهرت داری مژده باد ترا بخانه ای که از هر گونه آلودگی پاک و تمام آنرا صفا و راحتی فرا گرفته همه مردم ترا ستایش میکنند و ستایش بر چنین شخصیتی شایسته است مرگ تقی الدین مردم را بیاد مرگ انداخت خدا بهترین خلیفه هاست در میان خاندانش و خدا بهترین کسی است که باید چشم امید و انتظار بدرخانه او داشت روزگار عجیبی است که میان دوستان جدائی می افکند و گوش تاب شنیدن ناراحتیهای آنرا ندارد و او بهیچ وجه مردم را هدایت و راهنمایی نمیکند همیشه می بینی مردم نیکو کار از جهان میروند و مردم شرور که جز آتش دوزخ بهره دیگری ندارند برقرار اند دانشمندی پس از دانشمند دیگر آنچنانکه برای هیچیک از آنها نظیر و جانشینی نمیبینی موقعی که ستارگان راهنما غروب کنند مردم گمراه و دیدگانشان را مست خواب غفلت خواهی یافت دانشمندانند که پیش از خورشید و ماه جهان را بنورانیت دانش خود منور گردانیدند اگر دانشمندان که چشم بینای مردم عالم اند هر گاه از میان بروند

خواہی دید کہ اثری از این عالم باقی نخواهد ماند .

مؤلف گوید : از قصیدہ مزبور ما به نیمی از آن اکتفا کردیم و در این انتخاب مقید بودیم تا ابیاتی که مشتمل بر فصاحت و بلاغت کلام باشد ایراد نمائیم (۱۱۹) سیف الدین احمد بن یحیی بن سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی هروی مشهور به شیخ الاسلام و احمد حفید زیرا از نوادگان محقق تفتازانی است . حفید در اکثر علوم بخصوص فقه و حدیث و تفسیر و حید زمان و مزید عصر و دوران خود بود و از بزرگان قضاة و شیخ الاسلامهای عامه بشمار می آمد . حفید مدت سی سال بمسند داوری هرات برقرار بود و در دولت سلطان حسین میرزا بایغرا این وظیفه را کاملاً از عهده برمی آمد و همچنان بر این مقام مستقر بود تا سال ۹۱۸ که هرات بدست شاه اسماعیل صفوی نخستین شهریار صفوی فتح شد .

در آن سال فرمان شاه اسماعیل حفید بانفاق عدۀ از دانشمندان متعصب اهل سنت کشته شد .

با آنکه حفید از جمله شش نفر عالمی بودند که در انتظار موکب شاه اسماعیل بودند زیرا نامبردگان موقعیکه شنیدند شاه اسماعیل هرات را فتح کرده و شاه بیک خان حاکم اوزبکی را که مروراً بعهدہ داشت هلاک ساخته و شهرهای ماوراءالنهر را تصرف کرده در دارالاماره جلوس کردند و در انتظار مقدم او بودند که بمجرد ورود از وی استقبال نمایند و منزل مخصوصی جهت ورود او تعیین کنند .

و از جمله مقتولان امیر نظام الدین عبدالقادر مشهدی و سید غیاث الدین محمد بن یوسف رازی و قاضی صدرالدین محمد امامی و قاضی اختیار الدین حسین تربتی و امیر جمال الدین محدث دشتکی آتی ترجمه بودند .

امیر جمال الدین پیش از ورود شاه بمنبر رفت خطاب بیعضی از وزراء که حضور داشتند تا اینکه مردم را امر به آرامش کند و مخصوصاً آنانرا باطیب خاطر بمتابعت از اهل بیت و ادار کند و آنها را از دشمنان نشان بیزاری دهد و ضمناً به

بیاناتی در باره مناقب اهل بیت و شخصیت شاه اسماعیل پرداخت و خطبه غرائی بدین منظور ایراد کرد .

بطوریکه از اخبارالبشر و امثال آن استفاده میشود حفید در ماه مبارک رمضان سال ۹۱۸ بدست پیش قلاوران شاه اسماعیل کشته شد و همان سال شیخ برهان الدین ساغوری عالم مصری در گذشت .

و پس از قتل شش نفر مزبور امیرغیاث الدین رازی که مدتی در زندان امیرخان لاهور باشی شاه طهماسب صفوی که حکومت هرات را داشت بود کشته شد. در یکی از کتابهای تاریخ نوشته اند موقعیکه محقق علی بن عبدالعالی کرکی باتفاق شاه طهماسب وارد هرات شد نسبت بکشندگان شیخ الاسلام حفید ایراد کرد که چرا او را کشتید ممکن بود هر گاه زنده می ماند در چنین موقعیت حساسی مردم را با اقامه ادله قاطعه و براهین ساطعه بحقایق مذهب امامیه بخواند و بطلان مذهب دیگر را گوشزد آنان کند، در نتیجه سایر از شهرها هم باین حقیقت پی ببرند و از این راه به هدایت کامل نائل شوند. لکن تقدیر الهی چنان تقاضا کرد که باید او کشته شود بالاخره قتل او برای همیشه مورد اندوه محقق مذکور بود. حفید آثاری دارد از جمله «الفوائد المتفرقه» در این کتاب بحل مشکلات پرداخته و منافاتی که بین احادیث و آیات خیال می شده برطرف کرده و نوادر بسیاری از حکایات نمکین و اموری که بیشتر مردم از آن بی اطلاعند ذکر کرده و کتاب مزبور را که مشتمل بر سیصد فائده بوده و هر فائده تحت عنوان فصل علیحدّه قرار گرفته بانجام آورده و آنها را مانند انواع غذاها که گرداگرد سفره میچینند تشکیل داده و از آثار اوست حاشیه بر مختصر شرح تلخیص المفتاح و شرحی بر تهذیب جدش تفتازانی در سال ۸۸۲ پایان آورده و تعلیقه بر عقائد نسفیه در کلام و امثال اینها داشته .

(۱۲۰) احمد بن محمد بن علی بن احمد مشهور به ابن ملا .

شیخی فاضل و ادیب و خاتمة النحاة و در علوم عربیت و نحو از اعظم اهل نظر بشمار می آمده و از معاصران شیخ بهائی و فرزندان شهید ثانی «قده» از اعلام دیار شام و حلب بوده .

ابن ملا دقت نظر و تحقیق و مهارت کاملی در توضیح مشکلات دانشمندان سلف داشت و با فکر عمیق و استدلال صحیح مطالب آنان را تشریح میکرد و ایرادات بجا و بموقع نسبت بلغزش های آنان وارد می آورد .

ابن ملا از شاگردان رضی الدین ابوالبقا محمد بن ابراهیم حنفی معروف به ابن حنبلی و ملقب به صاحب القطعه بوده و در رشته های مختلف از علوم تصانیفی از نظم و نثر بوجود آورده .

ابن ملا ، کتاب بزرگی در شرح مغنی ابن هشام تألیف کرده این کتاب را بطور شرح مزجی بر آن کتاب گرد آورده و مطالب شارحین متقدم بر خود مخصوصاً فوایدی را که از شواهد سیوطی که بر آن کتاب نوشته بدست آورده و نوادر و اتفاقات دیگر را ضمیمه کرده و آنرا بنام منتهی امل الادیب من الکلام علی مغنی اللیب نامیده و بمناسبتی بشرح احوال ابن هشام مؤلف مغنی و دمامینی شارح مغنی و شمنی سابق الذکر محشی آن و حافظ سیوطی آنی الترجمه در اوائل باب عین پرداخته و از مطالب اصلی و فرعی چیزی فرو گذار ننموده و میتوان گفت بالآخر از این کتاب شرح دیگری برای مغنی اللیب تصور نمی شود .

و من خود نسخه از مجلدات اولی آن که بخط مصنف بوده دیده و چنانچه خطوط اغلب مصنفان نشان میدهد خط مؤلف مزبور هم خالی از ردائتی نبوده . و حواشی بسیاری بخط استاد ما سید صدرالدین عاملی که ترجمه اش در حرف صاد خواهد آمد دیده شده .

و تا کنون بتاریخ وفات و موطن مخصوص و زاد گاه او دست نیافته ام .

آری او بمناسبتی در کتاب مزبور مینویسد : استادش ابن حنبلی سابق الذکر پسر از ۶۴ سال زندگی سنه ۹۷۱ ( عطا ) وفات یافته .

مترجم گوید: نامه دانشوران شرح مفصلی از مترجم نوشته که ذیلاً بمختصری از آن اکتفا میشود.

نخست مینویسد: فرزندان احمد بن یوسف که جد اعلائی نامبرده است قاضی القضاة تبریز بوده و آنها را بنی المنلا و نامبرده را حاجی منلا میگفتند و از خود تصنیفاتی داشته از قبیل شرح محرر رافعی، شرح عقائد تفتازانی، شرح طوابع، شرح شاطبیه و شرح فصوص محیی الدین عربی و حاشیه شرح چغمینی و امثال اینها.

و از نژاد او سه کس درمائه یازدهم در شام شهرت داشتند از جمله مترجم است. ابن ملا سال ۹۳۷ ( ظلز ) متولد شده.

ابن ملا چنانچه قبلاً هم ذکر شد اکثر فنونش را از ابن حنبلی فرا گرفته از جمله شرح المقلتین و مخائل الملاحه که هر دو تألیف ابن حنبلی بوده نزد وی خوانده و در سال ۹۵۴ در حلب بصحبت شیخ کامل و مرشد و اصل علوان بن محمد حموی رسیده و یک نکت از صحیح بخاری را نزد او خوانده و از برهان الدین عمادی فن حدیث را فرا گرفته و به اخذ اجازه نائل آمده و سال ۹۵۸ باتفاق پدرش به قسطنطنیه رفته در آنجا رساله اصطرباب را از شیخ غرس الدین حلبی استفاده کرده و از سید عبدالرحیم عباسی اجازه گرفته و قصیده بدین مطلع در ستایش او گفته:

لك الشرف العالی علی قادة الناس ولم لا وانت الصدر من آل عباس

و سفرنامه در این مسافرت بنام روضة الوردیه تدوین کرد، در حلب فن تجوید را از شیخ ابراهیم ضریر استفاده کرد و به اخذ اجازه نائل گردید و در دمشق بدرس بدرالدین غزنی حضور مییافت و از نورالدین نسفی اجازه داشت و پس از چندی منصب تدریس بلاطیه حلب بعهدة او برقرار شد و همان اوقات به تألیف شرح مغنی پرداخت.

ابن ملا علاوه بر کتاب مزبور آثار دیگری از قبیل رساله طالبة الوصال و شکوی الدمع و عقود الجمان دارد.

ابن ملا آثار نظمی نیز داشته از جمله درپوزش از هدیه ای که برای کسی فرستاده گفته :

اقبل هدیة مخلص      فی ودّه و ثنائہ  
واجبر بذالك كسره      واغنم جمیل دعائہ

ارمغان دوستت را که در دوستی و ثناگستری کمال اخلاص در رعایت میکنند به پذیر و ناچیزی آنرا از این راه جبران فرما و دعاء شایسته او را مغتنم شمار .  
ابن ملا حدود سال ۱۰۰۳ (جغ) بدست فلاحان دهکده باتشا از اعمال معره نسرین کشته شد .

(۱۲۹) ابوالفضل احمد بن علی بن حجر هیثمی شافعی عسقلانی ملقب به شهاب الدین .

نامبرده از مردم عسقلان بوده و آن شهر است کنار دریای شام از اعمال فلسطین که آنجا را عروس شام میگویند و مشهد رأس الحسین علیه السلام آنجا است .  
ابن حجر سالها در مصر زیست داشت و اواخر زندگی بمکه معظمه هجرت کرده .

ابن حجر فاضلی بارع و ادیبی کامل و جامع و از بزرگان مجتهدان مذهب شافعی و اعظام متأخران فقهاء و محدثان آنان بشمار می آمد .

ابن حجر از پدرش از بعضی شاگردان تفتازانی روایت میکرده و نیز از شیخ ابوالخیر احمد بن ابی سعید علائی و شیخ ابویحیی زکریا انصاری آنی ترجمه که با اعتقاد وی شیخ الاسلام و خانمہ المتأخرین بوده روایت داشته .

بعضی در معرفی ابن حجر گفته اند نامبرده دانشمند معروفی بوده که دانشمندان از اطراف بمنظور بهره مندی از وی بجانب او کوچ میکرده و او قاضی القضاة مصر بوده .

صاحب بغیة گفته : نامبرده یکی از پنج نفر قاضی بوده که در امور داوری از قاضی شمس الدین بساطی مالکی پیروی میکرده و با مرافقت وی امور داوری را

با انجام می آورده و آنان عبارتند از جلال بلقینی و ولی بن عراقی و علم الدین بلقینی و هروی و ابن حجر .

ابن حجر آثاری در اصول و فروع و اسماء الرجال و علوم ادب و امثال اینها نگارش داده از جمله تقریب التهذیب که در کتب رجال ماہم از آن بسیار نقل شده ، الدرر الكامنه فی اعیان المائة الثامنة ، المذاهب اللدنیه ، نزہة الالباب ، فتح الباری بالسیح الفسیح الجاری فی شرح صحیح البخاری نام کتاب را بنوشته سیوطی از شرح صحیح بخاری فیروز آبادی اقتباس کرده التبصرة ، سیوطی این کتاب را ذیل احوال حسین بن نصر ضرب بر شفائی بغدادی نام برده و مینویسد: نامبرده کتبی چند در فن عربی داشته و پیش از ۶۵۰ هجری در بغداد بوده. دیگری شرح قصیده برده مشهور چنانچه در ریاض العلماء گفته . دیگری شرح بر قصیده مردف بهمزہ از صاحب برده این شرح بنام منح المکیه و کتاب مبسوط و کبیری است و مشتمل بر فوائد زیادی است نسخه از آن نزد ما موجود بوده و میتوان گفت هر دو شرح از آثار ابن حجر متأخر باشد زیرا در شرح قصیده دوم مطلبی را بصواعق محرقه حواله کرده . دیگر لسان المیزان ، شرح رساله نخبة الفکر در بیان مصطلحات ، رساله دیگر در علم درایة الحدیث .

بطوریکه گفته اند نخستین کسی که در علم درایه ، تألیفی بوجود آورده نامبرده بوده

دیگری الاصابه فی معرفة الصحابه ، حاشیة الايضاح و امثال اینها.

کتاب الصواعق المحرقة که اصولا بمنظور عداوت و دشمنی با شیعه تألیف شده و صاحب مجالس المؤمنین قاضی شهید قدس ، الصوارم المحرقة را در رد آن تألیف کرده از آثار ابن حجر مکی متأخر ناصبی است که اشعار مشتمل بر نصب و لعن از آثار نکبت افزای او است و پس از این برخی از آنها را ذکر خواهیم کرد و او از نوادگان ابن حجر مذکور است .

بطوریکه صاحب مجالس المؤمنین در کتاب مصائب النواصب اظهار داشته

ابن حجر کنیه دو عالم سنی بوده و صاحب صواعق غیر از اولی است .

و دلیل بر دوئیت آنها و توجه باینکه اولی افضل از دومی و دومی عداوتش نسبت به شیعه بی نهایت بوده آنستکه سیوطی در طبقات خود از اولی بسیار نقل میکند و او را بنام شیخ الاسلام حافظ عصر میستاید و دو کتاب الدرر الکامنه و انباء الغمر که هر دو در احوال علما بوده و جمعاً در چهار مجلد قرار گرفته اند از او میداند و احوال عده ای را که از او نام برده دلیل بر آنستکه ابن حجر در دهه پنجم از سال ۸۰۰ هجری زنده بوده.

و اما ابن حجر صاحب صواعق از دانشمندان است که بواسطه پدرش و دیگری از حافظ سیوطی روایت میکرده و معلوم است کسیکه بواسطه از عالمی روایت میکند معمول نیست آن دیگر هم بواسطه از او روایت کند و یا با دو واسطه از تفتازانی روایت کند و شاهد بر این مطلب روایة صاحب نواقض الروافض است که از ابن حجر روایت میکرده و بطوریکه در محل خود نوشته شده نامبرده از علماء پس از نهصد هجری بوده و ثابت میکند منظور از ابن حجر صاحب صواعق است نه صاحب درر الکامنه .

و صاحب نواقض الروافض حسن بن معین الدین حسینی جرجانی معروف به میرزا مخدوم شریفی است و از نوادگان میرسید شریف جرجانی میباشد و این موجود از ناصبیهای بدعمل روزگار خود بود و بهمین مناسبت هنگام تسلط شاه اسماعیل صفوی موسوی فرار کرد و دست بدامن سلطان مرادخان عثمانی ترکستانی شد بنابراین باید گفت عالمیکه بواسطه پدرش از یکی از شاگردان تفتازانی روایت کرده ابن حجر نخستین است که مانعوان حاضر را بنام او منعقد کرده ایم و دو کتاب تاریخ درر الکامنه و انباء الغمر از تألیفات اوست و هم شرح صحیح بخاری از نگارشات او میباشد و مسلماً مؤلف کتب مزبوره متقدم بر سیوطی است بلکه او قرائن ظاهریه پیدا است که کتب مذکوره باستثنای صواعق محرقه از ابن حجر نخستین است که عداوتی نسبت به شیعه و پیشوای بزرگوار آن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نداشته بلکه از شرح قصیده او که پس از این نقل میشود خلاف آن



ثابت است .

لیکن کتاب صواعق مانند سایر از سروده های عداوت آمیز او از جمله سخنان بی اساس ابن حجر متأخر است که ناصبی ملعون بوده که در روزگار شیخ بهائی و پدر او میزیسته و با واسطه از سیوطی روایت میکرده .

و مؤید تحقیق فوق اینست که صاحب مجالس المؤمنین از مؤلف صواعق همه جا بعنوان ابن حجر متأخر نام میبرد و او را ابن حجر مطلق نمیگوید و بطوریکه از مواضع معتبره بدست می آید ابن حجر صواعق در ماه رجب سال ۹۹۴ (ظصد) جهانرا از لوٹ وجود خود پاک کرده .

و در اواخر تاریخ البشر ذیل وقایع سال ۹۷۴ مرک شهاب الدین احمد بن حجر مکی را نام میبرد .

و ممکن است بگوئیم اصولاً بین ابن حجر اولی و دومی مانند اولی و دومی خویشاوندی و قرابتی نبوده بلکه اولی عسقلانی و دومی مکی بوده در عین حال مطلب را بهمین جا خاتمه میدهیم تا پس از این بخواست خدا به تحقیقات بیشتری دست پیدا کنیم . از کتاب صواعق استفاده میشود مؤلف آن آثار دیگری از قبیل الدر المنثور در حدیث و شرحی بر شمائل ترمذی و کتاب شرح العباب در فقه و شرح الارشاد در فقه و الاحکام فی قواطع الاسلام داشته .

ابن حجر مکی شافعی مذهب و مجاور در مکه معظمه و از جمله اشاعره بوده مؤید این موضوع آنستکه نامبرده ذیل مسئله وجوب نصب امام بر امت : اظهار میدارد ماسنی مذہبان و گروه بسیاری از معتزلیها معتقدیم وجوب مزبور از جهت نواتر و اجماع است و عده دیگر آنرا از راه عقل واجب میدانند .

و در صواعق نیز از ابن حجر نخستین نقل میکند چنانچه او ذیل این حدیث گفته کسیکه با دوستی آل محمد بمیرد شهید مرده و گناهایش بخشیده شده و با توبه از دنیا رفته و مؤمنی است که شرائط ایمانرا بتمام معنی بسرحد کمال رسانیده و فرشته مرگ و نکیر و منکر او را به بهشت مرده میدهند و او را مانند عروس که بخانه

داماد می‌رود همچنان به بهشت هدایت میکنند و دودر از بهشت بر روی او گشاده میشود و این شخص به آئین سنت و جماعت مرده است، و کسیکه با کینه تیزی از آل محمد از دنیا برود روز قیامت در حالی وارد محشر میشود که میان دو دیدگانش نوشته باشد این آدمی از رحمت خدا مأیوس است.

این حدیث را ثعلبی با کمال بسط در تفسیر خود روایت نموده.  
حافظ سخاوی اظهار داشته بطوریکه استادما حافظ ابن حجر اظهار داشته آثار وضع و ساختگی از این حدیث آشکار است.  
در جای دیگر گوید و آن آشکار تر از تصویب شیخ الاسلام ابن حجر است.  
در جای دیگر گفته شیخ الاسلام در فتح الباری گفته و در باب صلوات بر محمد و آل محمد نیز گفته از کلیه مذکورات استفاده میشود شافعی در موقع تشهد صلوات بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را واجب میدانند و چنانچه معلوم شده امر به صلوات در چنان موقعی از وی شایسته است و همچنین از ابن مسعود که محل آنرا بین تشهد و دعا تعیین کرده مناسب است و قول شافعی بوجوب آن عنوان حقی است که موافق با صریح سنت و قواعد اصولی است و احادیث بسیاری مؤید آنها هستند و ما همه آنها را در دو شرح ارشاد و عباب ایراد نموده و ضمناً کسانی که شافعی را بدینوسیله مورد حمله قرار داده اند رد کرده ایم و ثابت کرده نه تنها شافعی بدین قول معتقد است بلکه پیش از او گروهی از صحابه و تابعان و امثال ایشان از قبیل اسحاق بن راهویه و احمد بدان معتقد بوده بلکه مالک هم در یکی از اقوالش با شافعی موافقت کرده و جمعی از اصحابش آنرا حجت دانسته اند بلکه شیخ الاسلام و خانمة الحفاظ ابن حجر اظهار داشته هیچیک از صحابه و تابعین را سراغ ندارم که تصریح به عدم وجوب آن کرده باشند. آری تنها بطوریکه از ابراهیم نخعی نقل شده او تصریح به عدم وجوب نموده در عین حالیکه اظهار میدارد دیگران فائل بوجوبند. انتهى.  
از موضوعاتی را که شایسته میدانم در این کتاب از صواعق ایراد کنم تا هم نفعی عاید مطالعه کنندگان شود و هم موجبات سرور قلبی آنرا فراهم آورد و هم

حقانیت مذهب شیعه هویدا گردد اینستکه نامبرده پس از خطبه اظهار میدارد: پیش از این از من در خواست شد تا کتابی تالیف نمایم و در آن حقانیت خلافت ابوبکر و امارت پسر خطاب را اثبات نمایم، مسئولیت ویرا اجابت کردم و بیاری خدا مختصر لطیفی که راه مناسبی را پیموده بود در دست مطالعه قرار گرفت سپس در ماه مبارک رمضان سال ۹۵۰ هجری مأمور شدم تا آن مختصر را در مکه مکرمه انتشار دهم در آن مکان مقدس که بهترین شهرهای اسلام است شیعه و رافضه و امثال ایشان بی نهایت رسوخ کرده بودند و خواستم بدین وسیله عده ای که از راه حق منحرف شده اند بجاده هدایت رهبری نمایم۔ پس از پاره قلم پردازیهها گفته۔ این مختصر را بر چند مقدمه و ده باب و یک خاتمه تدوین نمودم.

مقدمه اولی، علت اصلی و سبب اولی که مرا بنگارش آن وادار نمود حدیثی است که خطیب بغدادی در جامع و امثال آن از رسول خدا ﷺ نقل کرده هنگامی که فتنه ها و بدعتها رو بافزونی گذاردند و یاران من مورد سب و لعن دیگران قرار گرفتند بر دانشمند لازمست دانشی را که فرا گرفته آشکار سازد و پرده از روی حقیقت بردارد و هر گاه دانشمندی که از عهده بر آید مطابق با دانشی که فرا گرفته انجام وظیفه نماید خدا و فرشتگان و همه مردمان او را لعنت کنند.

محماملی و طبرانی و حاکم از عویمر بن ساعده نقل کرده اند رسول خدا ﷺ فرمود خدا بمتعال مرا برگزید و برای من یارانی انتخاب کرد و از آنها وزیران و یاران و دامادانی قرار داد اکنون اگر کسی از آنها بدگویی کند خدا او را لعنت کند، تا آنجا که از ابراهیم بن حسن بن حسین بن علی از پدرش از جدش روایت کرده علی بن ابیطالب رضی الله عنه فرموده رسول خدا ﷺ فرمود در آخر الزمان در میان امت من دسته بنام رافضه پیدا می شوند که دین اسلام را وا میگذارند در روایتی فرموده هر گاه آنها را درک کردی و بآنها دست رسی پیدا کردی آنها را از پای در آور زیرا آنها مشرکند.

و در باب برتری ابوبکر بر مابقی امت اظهار داشته کسی حق ندارد ذیل عنوان نامبرده اظهار بدارد علی داناتر از ابوبکر بود برای وجود خبریکه ذیلا ذکر میشود و با توجه بنضائلی که آنحضرت دارا بوده از قبیل انامدینة العلم وعلی بابها . زیرا بزودی خواهیم گفت حدیث مزبور پذیرفته نشده و بر فرضیکه روایتی صحیح یا حسن باشد ابوبکر محراب آن مدینه است و روایت فمن اراد العلم فلیات الباب کسیکه در صدد آموختن علم بر آید باید از در آن وارد شود این حدیث مقضی اعلامیت نبوده زیرا گاهی اوقات ممکن است غیر اعلم هم بجهاتی مورد توجه و عنایت واقع شود . علاوه بر این ، خبر مزبور معارض است با خبریکه در فردوس روایت شده انا مدینة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها ، برخی از این حدیث پاسخ داده علی بابها بسبک هذا صراط علی مستقیم در آمده و بطوریکه از یعقوب نقل کرده اند کلمه علی را بارفعل و تنوین خوانده .

و باز در ذیل موضوعاتی که امامت را به ثبوت میرساند مینویسد : اشتراط عصمت در امام و هاشمی بودن او و ظهور معجزات بوسیله او که موجبات راستی و درستی او را فراهم آورد از جمله خرافات و مطالب بی اساس شیعه است زیرا بطوری که پس از این هویدا خواهد شد خلافت ثلثه معلقه و حقانیت آنها بشبوب رسیده با آنکه همه آنها شرائط مزبور را بتمام معنی فاقد بودند ، و از مطالب خرافی و جاهلانه شیعه آنستکه پیشوای غیر معصوم را ظالم و مشمول و مصداق این آیه میدانند که « لاینال عهدی الظالمین » با آنکه چنین نیست زیرا ظالم از نظر لغت بکسی میگویند که شیء را در غیر محل بکار برد و آنرا بدینوسیله نابود سازد و در اصطلاح شرع کلمه ظالم بکسی اطلاق میشود که معصیت کار باشد با آنکه غیر معصوم ممکن است گاهی اوقات آنچنان در چهار دیواری حفاظت قرار بگیرد که گناهی از وی بظهور نیاید و هرگاه مرتکب تبهکاری شود توبه کند بنا بر این چنین غیر معصومی مصداق آیه شریفه نخواهد بود و شامل معصیت کاری است که در پرده حفاظت در نیامده و توبه نکرده باشد ، علاوه بر این میتوان گفت منظور از

آیه امامت عظمی و نبوت یا امامت در دین و امثال اینها از مراتب کمالیه باشد (بنابراین ثلثه نامبرده نه ولایت کلیه داشتند و نه بمرتبه نبوت رسیده بودند و نه پیشوای دینی مردم بودند بلکه خواستند چندی بینوایان را بتازند که تا بحال هم میتازند).

و در گفتارش ذیل حدیث غدیر خم مینویسد: هر خردمندی میداند حدیث من کنت مولا فعلی مولا صریح در امامت علی علیه السلام نیست و الا بطوریکه از صحیح بخاری استفاده میشود علی و عباس بعنوان محاجه نزد پیغمبر نمیرفتند تا امامت علی و خود را تعیین کنند تا با آنجا که گوید: اینان حق ندارند بچنین عمومی دست بیندازند و حال آنکه بیهقی از بوحنیفه نقل کرده وی اظهار میداشته ریشه عقیده شیعه مشعر بر گمراهی صحابه است انتهی و در اینجمله از آن نظر تعبیر به شیعه کرده زیرا آنان شیعه را از رافضه برتر میدانند و میگویند رافضی صحابه را تکفیر میکند و با ترک نص بر امامت علی علیه السلام معانندت مینماید و ابو کامل که از سران آنهاست علی علیه السلام را تکفیر نموده و پنداشته علی به کافران کمک کرد زیرا هیچگاه او در نص بر امامت خود با آنها احتجاج نه نمود تا به آنجا که گوید برخی از پیشوایان در صدور حدیث گفتار ملاحدانان که از کلام رافضیها استفاده کرده بر آمده اند زیرا رافضیها در ذیل این آیه «کنتم خیر امة اخرجت للناس» میگویند چگونه شما بهترین امت باشید و حال آنکه پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجز از شش نفر مابقی مرتد شدند و اینعده زیر بار ابوبکر نرفتند و او را بر علی که وصی حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود برتری ندادند و ملاحدیکه این سخن را اظهار داشته دلیلش غیر از دلیل رافضیه است بهتر آنکه اینگونه افراد نابود شوند زیرا زبانشان بمبادی اسلامی بالاتر از یهود و نصاری و سایر فرق است چنانچه علی علیه السلام فرموده امت اسلامی به هفتاد و سه فرقه منقسم میشوند بدترین آنها کسی است که بزبان اظهار دوستی ما میکند و در باطن از فرمان ما سرپیچی می نماید.

و در ذیل حدیث «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»

اظهار داشته شیعه معتقد است این حدیث دلیل بر آنستکه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بتمام معنی موقعیت  
 رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دارا بوده تنها مقامی که از او سلب شده موقعیت نبوت است  
 بنا بر این کسیکه دارای چنین منزلتی باشد اطاعتش بر تمام امت پس از رحلت  
 رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لازم خواهد بود ، پاسخ اینست نخست باید بگوئیم چنانچه ترمذی  
 معترف است حدیث منزلت صحیح نیست و بر فرض صحت چنانچه ائمه حدیث  
 معتقداند و مورد توجه واقع شده و در صحیحین از آن یاد کرده اند حدیث واحد  
 است و حجیت ندارد و بر فرضیکه مماشاة کنیم خواهیم گفت دلیل بر عموم  
 منزلت نبوده بلکه حاکی از آنستکه علی تاموقعیکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غزوة  
 تبوک بود بخلاف از آنحضرت برقرار بوده و امور مدینه را بعهدده داشته چنانچه  
 هارون در مدت غیبت موسی خلیفه او بوده و جمله «اخلفنی» هم دلیل بر عموم  
 نبوده و ثابت نمیکند هارون در حیات و ممات موسی جانشین او بوده و در ذیل  
 این احادیث گفته حدیثی که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده خطاب بعلی عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 فرمود «انت اخی ووصی و خلیفتی و قاضی دینی» تو برادر من و وصی و جانشین من و ادا  
 کننده قرض منی و این حدیث خطاب به آنحضرت «انت سید المسلمین و امام  
 المتقین و قائد الغر المحجلین» تو آقای مسلمانان و پیشوای پارسایان و جلودار  
 روسپیدانی و فرموده آنحضرت «سلموا علی علی بامرة الناس» بعلی بعنوان امیر  
 مردمان سلام کنید پاسخ همه این احادیث مبسوطاً داده شده و احادیث مزبور  
 همگی دروغ و ساخته شده دست افترا کنندگان بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است .  
 و در ذیل این آیه «وانی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدی»  
 من گناهان مردمی را می بخشایم که توبه کرده و ایمان آورده و کارهای  
 پسندیده انجام داده سپس به پذیرش هدایت موفق شده اند اظهار داشته منظور  
 کسانی هستند که براه ولایت اهل بیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هدایت یافته اند و حضرت  
 ابو جعفر باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز معنی مزبور را ذیل آیه شریفه ایراد نموده .  
 دیلمی بسند مرفوع روایت کرده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود دختر مرا بدانجهت

فاطمه گفته‌اند که او و شیعیانش را خدا بمتعال از آتش دوزخ دور ساخته.  
 احمد حنبل روایت کرده رسول خدا ﷺ دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را  
 گرفت و فرمود: کسیکه مرا و ایندو نواده مرا و پدر و مادرشانرا دوست بدارد  
 روز قیامت در درجه من خواهد بود.

ترمذی ذیل این حدیث اظهار داشته حدیثی است حسن و غریب.

از ابن سعد نقل کرده علی رضی الله عنه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن اطلاع داد من  
 نخستین کسی هستم که وارد بهشت میشوم.  
 و نظیر همین حدیث هم در فضائل عمر آمده و اجمال حدیث از جمع بینهما هویدا  
 میشود شیعه و رافضه امثال احادیث مزبور را برای خود وسیله قرار داده و خود را بدان  
 مناسبت پیرو آل محمد میدانند و حال آنکه علاقه مندان بدانها نیستند زیرا با اندازه  
 علاقه بدانها نشان میدهند که صحابه را تکفیر کرده و امت را گمراه می نمایند  
 علی رضی الله عنه فرموده دوستی که بی نهایت اظهار علاقه مندی بمن میکند و محبتش را  
 به سرحد افراط میرساند بهلاکت افتاده زیرا در حق من طوری معتقد است و مرا  
 به صفتی میستاید که دارای آن نیستم.

و پیش از این در «اصل کتاب» گفتیم خبری رسیده که حب علی و بغض به  
 ابوبکر و عمر در دل مؤمنی برقرار نمیشود با آنکه شیعیان گمراه درباره علی  
 و خاندان او افراط کرده‌اند و اظهار محبت که درباره آنان می نمایند موجبات  
 ناراحتی آنان را فراهم آورده.

طبرانی بسند ضعیفی نقل کرده روز جنگ بصره زر و سیم را بدست گرفته  
 خطاب با آنها فرمود ای سپید و زردو ای سیم و زر دیگری را فریب دهید شامیان را  
 فریب دهید که فردا شما را پشتیبان خود میدانند، این سخن بر مردم گران آمد  
 علی رضی الله عنه متوجه شده مردم را اذن عام داده بحضور آنحضرت شرفیاب شدند  
 فرمود: دوست من رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب بمن فرمود فردا تو و شیعیانت باخشنودی  
 تمام که هیچگونه ناراحتی نداشته باشید وارد صحرای قیامت خواهید شد و دشمنان

تو به پیشگاه خدا معرفی میشوند درحالتیکه خشمگین و دستها بگردنهایشان مغلولست سپس آنحضرت دست بگردن خود درآورده و آنحالت را عملاً بدانها نشان داد. شیعیان علی علیه السلام در آنروز اهل سنت بودند زیرا آنان در آنروز علی علیه السلام را به همان طریقی دوست میداشتند که خدا و رسول او فرمان داده بودند ولیکن دیگران دشمنان حقیقی علی علیه السلام اند زیرا محبتی که بیرون از شرع محمدی و خارج از آئین الهی باشد دشمنی بزرگی است بهمین مناسبت و مطابق با حدیث پیشین موجبات هلاکت آنانرا فراهم می آورد.

آری دشمنان علی علیه السلام خوارج نهروان و مردم شام که پیر و نام بردگان بوده نه معاویه و یاران او زیرا آنان در باطن اظهار محبت بآنحضرت می نمودند. بنابراین برای معاویه و یاران او يك اجر و برای علی و شیعیان علی دواجر است.

و مؤید اینکه رافضه و شیعه، شیعه علی و خاندان او علیه السلام نمیباشند بلکه از دشمنان اویند حدیثی است که صاحب مطالب عالیّه از علی علیه السلام روایت کرده ذیل آن حدیث آمده روزی علی علیه السلام بعد از رسید باعجله در برابر آنحضرت از جای برخاستند پرسید شما کیستید؟ گفتند: یا امیر المؤمنین ما از شیعیان توایم فرمود: خیر است سپس فرمود: ای مردم چگونه است نشان شیعیان و اثری از دوستان خود را در شما نمی بینم؟! حاضران از شرمساری سخنی نگفتند.

آنکه آنها که همراه آنجناب بودند بعضی رسانیدند بحق آنخدائیکه شمارا بر همگان برتری داده و دوست خود گردانیده صفت شیعیان خود را برای ما بیان فرمائید؟ فرمود: شیعیان ما مردمی هستند که خدا میشناسند و فرمان خدا را بکار می بندند و از همه گونه فضائل برخوردارند و سخن بصواب میگویند خورا کشان قوت لایموتست و لباسشان مقتصدانه و راه رفتنشان در کمال فروتنی است و بالاخره هفتاد صفت از صفات شیعه را بیان کرد انتهى.

ما بزودی تفصیل این قضیه را ذیل زندگی ربیع بن خثیم کوفی ایراد خواهیم کرد.



تا بدینجا تاویلی را که این ملعون یعنی ابن حجر بخیال خود توجیه کرد کافی است و باید گفت : تاویل ابن حجر مانند فضله مذبوحی است که بر اثر فشار ازدهانش بیرون آمده باشد .

و در ذیل وقایع عثمان که در یوم الدار اتفاق افتاده و توجیهی را که بمناسبت وقوع قتل بدست مهاجران و انصار نموده مینویسد : جای بسطی برای آن در این مختصر نیست و اظهار داشته هنگامیکه سخن از اصحاب من بمیان آید از سخنان نابجا خودداری کنید ، رسول خدا بدین جمله اشاره بچنگ جمل و صفین و قتال عایشه و زبیر با علی علیه السلام نموده .

حاکم حدیث ذیل را نقل کرده و بیهقی صحت آنرا امضا نموده که ام سلمه گفت رسول خدا از بیرون رفتن زنان خود سخن میگفت عایشه خندید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب با او فرمود : متوجه باش تو از آنها نباشی سپس بعلی علیه السلام توجه کرده فرمود اگر از او ناراحتی احساس کردی باوی مهر بانی کن .

بز از و ابو نعیم بسند مرفوع از ابن عباس نقل کرده کدام يك از شما صاحب شتر قرمز موهستید که خروج میکنید و سگان حوٲب بر او پارس میکنند و اطراف او عده بقتل میرسند و خود او جان سلامت در میبرد .

حاکم و بیهقی بسند صحیح از ابوالاسود نقل کرده اند بیاد دارم موقعیکه زبیر علیه علی علیه السلام خروج کرده بود علی علیه السلام با او فرمود : سوگند بخدا آیا شنیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب بتو فرمودند تو با علی نبرد میکنی و توستمگر بر او هستی ، زبیر از شنیدن این جمله منصرف شد ، ابو یعلی و بیهقی حدیث مزبور را روایت کرده و افزوده اند .

زبیر گفت آری شنیده و لیکن فراموش کرده ام .

و در ذیل استدلال برای خلافت ابوبکر گفته ابن عبدی از ابوبکر عیاش روایت کرده رشید بمن گفت : ای ابوبکر مردم بچه مناسبتی ابوبکر صدیق را خلیفه خود قرار دادند؟! پاسخ دادم خدا و رسول و مؤمنان از ابراز حقیت آن

ساکتند! رشید گفت این پاسخ تو بیشتر مرا اندوہناک ساخت!  
 ابوبکر پس از این اظہار داشت ای امیر بیماری پیغمبر اکرم ﷺ مدت  
 ہشت روز بطول انجامید در اینموقع بلال بحضور رسول خدا ﷺ شرفیاب شد بعرض  
 رسانید یا رسول اللہ! چه کسی بامر دم نماز بخواند! فرمود بہ ابوبکر دستور بدہ تا با  
 مردم نماز بخواند، ابوبکر حسب الامر بامر دم نماز جماعت خواند و بہ تأیید او ہم  
 وحی از آسمان نازل شد بمجرد نزول وحی رسول خدا ساکت ماند چون خدا ساکت  
 ماندہ بود مردم ہم بمناسبت سکوت رسول خدا ﷺ ساکت ماندند، رشید از  
 شنیدن این حدیث بشگفت آمد و بہ ابوبکر عیاش آفرین گفت.

ذیلا باید بہ اظہارات پسر حجر توجہ کرد این ملعون کور دل با آنہمہ عداوت  
 و کینہ تیزی کہ داشتہ کہ خدا دل و چشم او را مہرزدہ و پردہ تاریک بردیدہ دل  
 او قرار دادہ از عبارات پیشین خود خاطر کردہ کہ اظہار داشتہ نامبردگان  
 هیچگونہ موقعیت و مقام ظاہری و باطنی نداشتند. در عین حال اخباری را از  
 فرمایش رسول خدا ﷺ ایراد کردہ کہ بسیاری از آنہا در روایات اصحاب ما  
 ایراد نشدہ با آنکہ روایات دیگر را کہ متذکر شدہ بہترین دلیل بر منظور اصلی  
 امامیہ است ہر چند او خود نقل کردہ و انکار نمودہ.

و بزودی دستہ از اخبار کہ حاکی از مقام ولایت مولا علیؑ اند ذکر  
 خواہیم کرد و اثبات خواہیم نمود «الفضل ماشہدت بہ الاعداء».  
 و در بیچارگی ابن حجر ہمین بس ادلہ ایرا کہ دربارہ خلافت ثلاثہ نامبردہ  
 ایراد کردہ و در کتب ساختگی خود متذکر شدہ اند حد اکثر آنہائی ہستند کہ  
 سندشان بہ انس بن مالک و عایشہ و عبداللہ بن عمر و ابوہریرہ و سایر از سازندگان  
 منتهی میشوند و ضمناً خرافی بودن و بی اعتباری خود سازندگان آنہا را در بر  
 خواہد داشت.

مؤید آنہا روایتی است کہ از رسول خدا ﷺ نقل کردہ اند «ابوبکر و عمر  
 سیدا کھول اهل الجنة» ابوبکر و عمر دوسید پیر مردان اهل بہشت اند با آنکہ

اهل بهشت همه جوآنند و به حدیث معروف «انا مدینه العلم و علی بابها» افزوده اند  
«و عثمان سقفها» با آنکه شهر سقف ندارد .

اینجاست که باید کاملا از خدایمتعال سپاسگزاری نمود که با چه وسائل  
ساده دشمنان علی علیه السلام و خاندان او را رسوا میفرماید شگفت اینجاست این عده  
که ادعای فضل و کمال میکنند از نقل چنین خرافاتی خجالت نمیکشند و حیا  
نمیکنند و آنرا در کتابهای خود یکی بعد از دیگری برای اثبات حقانیت بزرگان  
خود می آورند و درست استدلالی که آنها برای اثبات حقانیت خویش از کتب خود  
می آورند برابر با آنستکه ما علیه آنان از کتب خود مانند کافی و فقیه و تهذیب  
و استبصار برای حقانیت مذهب خویش ایراد کنیم با اینکه بین کتب ما و ایشان  
تفاوت از زمین تا آسمانست و حقیقت این موضوع را جز انسان پاک باطن که از رحم  
مادر نیکبخت بد دنیا آمده باشد نداند .

آری ما آسوده ایم و نیازمند بامثال چنان خرافاتی در باره موالیان خود  
نداریم زیرا بکوری چشم دشمنان آنان را خدا بزرگ کرده و پاک و پاکیزه قرار داده  
و هر گاه کسی باندازه ذره عقل و بقدر خردلی رحم در دلش باشد هیچگاه راضی نمیشود  
دوستار کسانی باشد که تبهکاری و بی اعتباری آنها بسرحد وضوح رسیده  
و مسئول خدایمتعالند با آنکه خبائث و پستی طینت بزرگان آنها بدون شك و شبهه  
هویدا گردیده و حال آنکه موالیان ما آنها هستند که همگان علاوه بر مقام امامت  
و خلافت به ربوبت آنها معتقد اند و حقانیت و خلوص نیت و افضلیتشان با نفاق دوست  
و دشمن آشکار گردیده و دشمنان آنان مصداق این آیه اند «و جحدوا بها و استیقنتها  
انفسهم ظلما و علوا» حقیقت مقام آنها را با آنکه برای آنها بسرحد یقین رسیده  
بر اثر ستمگری و خود خواهی انکار کرده اند با آنکه موالیان ما مصداق این آیه اند  
«الذین یستمعون الفول فیتبعون احسنه» بندگان خاص آنها هستند که سخن را می شنوند  
و بهترین آنرا پیروی می نمایند و از آن طرف ابن حجر با آن همه باد و بروتی که  
دارد بمضامین آیات ذیل توجه نمیکند که میفرماید «افمن ینهدی الی الحق احق

ان يتبع ام من لا يهدى الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون» آیا آنکسی که مردم را بسوی حق دلالت میکند شایسته تر است مورد پیروی واقع شود یا آنکسی که اصولاً بهدایت نرسیده مگر آنکه بر راه هدایت درآید شما در باره آنچه که گفتیم چگونه قضاوت خواهید کرد و فرموده «هل يستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون» آیا دانایان و نادانان برابرند و فرمود «انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم را کعون» دوست حقیقی و اولی به تصرف شما خدا و رسول و مؤمنانی هستند که نماز میخوانند و در حال رکوع زکاة میدهند و به بینوا کمک میکنند.

و امثال آیات مذکور که در باره خاندان عصمت نازل شده و مخالفین در کتب مشهور خود ایراد کرده اند و بسندهای صحیح و حسن از رسول خدا ﷺ نقل نموده اند بدیهی است ایراد اینگونه احادیث بیشتر جلب عدم رضایت حق متعال و رسول او و فرشتگان خدا را فراهم میسازند زیرا بطور یقین آنان از افرادیرا که بعنوان خلافت برای خود تعیین کرده اند خرسند نمیباشند.

از جمله فضائلی را که پسر حجر ناصبی در باره امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده:

احمد حنبل گفته برای هیچیک از صحابه احادیثی که در فضائل علی علیه السلام وارد شده نقل نشده،

اسماعیل قاضی و نسائی و ابویعلی نیشابوری گفته اند فضائلی که با حدیثهای حسن در باره علی علیه السلام وارد شده در حق هیچیک از صحابه نرسیده.

تا آنجا که گوید پس از این احادیث بسیاری در باره اهل بیت ایراد خواهیم کرد و اینک بچهل حدیث از بهترین احادیث در فضائل آنحضرت اشاره مینمایم نخستین حدیثی را که نقل کرده حدیث منزلت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب بعلی مرتضی علیه السلام فرموده: «انت منی بمنزلة هارون من موسی» و این حدیث را با سندهای بسیار نقل کرده.

پس از آن بنقل عدّه از محدثین حدیث رایت را ایراد کرده رسول خدا ﷺ خطاب فرمود فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول هم او را دوست میدارند . آنشب را مردم بدان آرزو بسر بردند تا فردا از ناحیه رسول خدا پرچم بدست چه کسی اعطا شود !

فردا شد ! رسول خدا ﷺ فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه که جاست ؟ پاسخ دادند بدرد چشم مبتلا گردیده فرمود او را حاضر کنید هنگامیکه حضور یافت رسول خدا ﷺ آب دهان مبارک در میان دیدگان رمد دیده آنحضرت ریخت و دعا کرد بلافاصله چنان التیام یافت که گویا هیچگاه آزاری نداشته سپس پرچم فتح و ظفر را بدست آنحضرت داد .

حدیث دیگری از ترمذی نقل کرده عایشه گفت : رسول خدا ﷺ فاطمه را از همه زنان بیشتر دوست میداشت و همسر آنحضرت نیز از همه مردان نزد او عزیز تر بود .

از صحیح مسلم روایت کرده هنگامیکه آیه مباهله نازل شد رسول خدا ﷺ علی رضی الله عنه و فاطمه و حسن و حسین را طلبیده بمقام کبریائی عرضه داشت پروردگار اینان خاندان منند .

و حدیث چهارم بمناسبت اینکه از احادیث مسلم و قطعی نزد او بوده بدین صورت ایراد کرده : «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» رسول خدا درود و سلام خدا بر او در روز غدیر خم فرمود :

هر که را باشم منش مولای دوست

کردگارا یار او را یار باش

و اظهار داشته حدیث غدیر را ذیل پاره از شبه های شیعه ایراد کردیم

و دانستیم که حدیث مزبور را سی نفر صحابی از رسول خدا ﷺ روایت کرده و طرق

بسیاری از آن صحیح یا حسن است .

تا آنجا که گوید: بیهقی روایت کرده هنگامی علی رضی الله عنه از دور پدیدار شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : این شخص سید عرب است عایشه که حضور داشت بعرض رسانید مگر شما سید عرب نیستید ؟ فرمود : من سید جهانیانم و علی سید عربست .

حاکم در صحیح خود از ابن عباس و پس از او از ترمذی و ایضاً حاکم بسند صحیح از بریده نقل کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : همانا خدای تعالی مرا بدوستی چهار نفر مأمور داشته و اطلاع داده او هم آنها را دوست میدارد ! کسی بعرض رسانید نامبردگان را اسم ببرید رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود : علی از آنهاست بعد از آن بوذر و مقداد و سلمان را نام برد .

از احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از حبشی بن جناده روایت کرده : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : علی از من است و من از علیسم و جز از علی دیگری حق مرا ادا نمیکند .

از صحیح مسلم نقل کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی رضی الله عنه فرمود : تو در دنیا و آخرت برادر منی و این حدیث را نقل کرده بجز از مؤمن دیگری مرا دوست نمیدارد و بغیر از منافق دیگری مرا دشمن نمیدارد .

ابوسعید خدری گفته ما منافقان را به کینه تیزی با علی رضی الله عنه میشناختیم بزاز و طبرانی و حاکم و عقیلی و ابن عدی و ترمذی از علی رضی الله عنه روایت کرده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «انا مدینه العلم و علی بابها» و در روایتی فرمود : « فمن اراد العلم فلیأت الباب » کسیکه طالب علم دین و دیانت است از در آن وارد گردد و در روایتی فرموده «انا دار الحکمة و علی بابها من خانه حکمت و علی در آنست و در روایت دیگر فرموده «علی باب علمی» علی در دانش منست .

و در روایت دوازدهم نوشته طبرانی در کتاب الاوسط از جابر بن عبدالله نقل کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : مردم از درختهای مختلف بوجود آمده اند و من و علی از یک درختیم .

طبرانی و حاکم از ابن مسعود نقل کرده اند رسول خدا ﷺ فرمود: نظر کردن به علی رضی الله عنه عبادت است .

ابویعلی و بزاز از سعد بن ابی وقاص نقل کرده اند رسول خدا ﷺ فرمود کسیکه علی را بیازارد مرا آزرده است .

ابویعلی و بزاز و حاکم از علی رضی الله عنه روایت کرده اند رسول خدا ﷺ مرا طلبید و فرمود همانا در تو نشانی از عیسی رضی الله عنه است و آن نشان اینست : یهودیان آنقدر با او دشمنی داشتند که مادرش را بزنا دادن نسبت دادند و مسیحیان آن اندازه او را پست کردند که شایسته مقام او نبود آنگاه علی رضی الله عنه فرمود: در باره من دو دسته بسرحد هلاکت میرسند محب مفرط ، شیعه روایت مزبور را نقل کرده و افزوده فرمود دوستی که در حق غلو کند و دشمنی که کینه توزی با من نماید احمد و حاکم بسند صحیح خود از عمار بن یاسر روایت کرده رسول خدا ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: بدبختترین مردم دو مرد اند یکی احیمر از مردم ثمود که ناقه صالح را پی کرد و دیگری کسی است که تیغ بر فرق تو میزند و محاسنت را از آن خونین میسازد .

علی و صهیب و جابر بن سمره و دیگران و همچنین ابویعلی از عایشه روایت کرده اند گفت دیدم رسول خدا ﷺ در التزام علی رضی الله عنه که رخسار علی را بوسید و فرمود: پدرم فدای وحید شهید پدرم فدای وحید شهید .

احمد و ضیا از زید بن ارقم روایت کرده اند رسول خدا ﷺ فرمود مأمورم همه درهائیکه به مسجد گشوده میشود به بندم مگر در خانه علی رضی الله عنه را . بزاز از سعد روایت کرده رسول خدا ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: بجز از من و تو دیگری حق ندارد در این مسجد بحالت جنابت درآید .

ترمذی و حاکم از عمران بن حصین روایت کرده اند رسول خدا ﷺ خطاب بمردم فرمود: از علی سه چیز را میخواهید همانا علی از من است و من از اویم و او پس از من ولی همه مؤمنانست .

طبرانی از جابر و خطیب از ابن عباس روایت کرده اند رسول خدا ﷺ فرمود: خدای متعال بازماندگان هر پیغمبری را در پشت خود آن پیغمبر قرار داده و خاندان مرا از پشت علی رضی اللہ عنہ بوجود می آورد.

دیلمی از عایشه روایت کرده رسول خدا ﷺ فرمود: بهترین برادرانم علی و بهترین عموهایم حمزه است و یاد علی بندگی خداست.

بخاری از ابن عباس روایت کرده رسول خدا ﷺ فرمود: صدیقان سه نفرند: حبیب نجار مؤمن آل یسن همان بزرگی که خدا از قول او خطاب بمردم خود گفته «یا قوم اتبعوا المرسلین» دیگری حزقیل مؤمن آل فرعون که گفت:

مردی را میکشید که میگوید: پروردگار من خداست دیگری علی بن ابیطالب. مؤلف گوید: اکنون به سنیان میگویم این چند نفر که از صدیقان بودند

پس چرا از صدیق اکبر خودشان که این اسم روشنتر از خورشید را که ویژه علی رضی اللہ عنہ بوده نابجا لقب پیشوای خود قرار داده و با آنکه چنین خطائی مرتکب شده نتوانستند او را در ردیف صدیقان روزگار قرار دهند و نام او را در دیوان نامبردگان بگنجانند و حیثیتی که خدای متعال خاصه دیگران قرار داده مربوط بدو سازند.

آری اینموضوع اولین قدم برخلافی نبوده که آنان برداشته اند نظیر آن بسیار دارند از آنجمله لقب امیر المؤمنین است که ویژه علی رضی اللہ عنہ بوده و آنها لقب ددان خود قرار داده اند.

خطیب از انس روایت کرده رسول خدا ﷺ فرمود: عنوان پرونده انسان مؤمن دوستی علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ است.

حاکم از جابر روایت کرده رسول خدا ﷺ فرمود: علی رضی اللہ عنہ پیشوای نیکوکاران و کشنده فاجران است هر که او را یاری کرده یاری شده و هر که او را خوار کرده خوار گردیده.

دارقطنی در الافراد از ابن عباس روایت کرده رسول خدا ﷺ فرمود:



علی باب حطه است کسی که وارد آن شد در امان حق است و کسیکه از آن بیرون رفت کافر است .

خطیب از براء و دیلمی از ابن عباس روایت کرده اند رسول خدا ﷺ فرمود : علی نسبت بمن بمنزله سر از بدن منست .  
پس از این به روایاتی پرداخته که رسول خدا ﷺ هنگام مرگ درباره علی رضی الله عنه فرموده :

در روایتی وارد شده رسول خدا ﷺ در بیماری مرگشان خطاب بحاضران فرمودند : ای مردم بزودی چشم از این جهان خواهم پوشانید و از میان شما خواهم رفت و از زحماتی که برای من بخود هموار کرده اید پوزش میطلبم . آری از میان شما میروم لیکن کتاب خدای عز و جل و عترت خود که خاندان منند در میان شما بجای خود باقی میگذارم .

سپس دست علی را گرفت بالا برد فرمود : این علی با قرآنست و قرآن هم با علی است از یکدیگر جدا نشوند مگر اینکه کنار حوض کوثر مرا ملاقات کنند ، آنگاه از آنها میپرسم از آنچه در آنها بود بعد گذارده بودم .

بخاری از علی رضی الله عنه روایت کرده فرمود : من فردای قیامت نخستین کسی هستم که به پیشگاه خدای متعال معرفی میشوم و به خصومت با مخالفانم میپردازم .  
مؤلف گوید : نمیدانم فردای رستاخیز علی رضی الله عنه درباره چه موضوعی مخاصمت میکند و در آنروز با چه کسی خصومت مینماید آیا کسی حق او را غصب کرده یا با او و خاندان و ثروتش ستمی شده .

اینک خطاب ما با بخاری است که آیا او انسانست یا کور دلی بیش نیست چنین خبری را نقل میکند و گوئیا او و امثال او مسؤل چنان حقیقتی نمی باشند .  
صاحب صواعق از احمد و حاکم از میسور نقل کرده : رسول خدا ﷺ فرمود : فاطمه پاره تن منست هر چه مرا ناراحت میسازد او را ناراحت می نماید و هر چه مایه نشاط و خرمی من میشود باعث سرور و فرحناکی او می گردد .

احمد و حاکم و ترمذی از ابن زبیر نقل کرده اند رسول خدا ﷺ فرمود: همانا فاطمه پاره تن منست هر چه مرا آزار رساند او را هم آزار میرساند و هر چه موجب بد حالی من باشد مایه بد حالی اوست. اینک نمیدانم چه کسی او را اذیت میکند و چه کسی او را خشمگین میسازد و چه کسی فرزند رحم او را سقط میکند و چه کسی او را نالان میگرداند و چه کسی سیلی بصورت او میزند و چه کسی پهلوئی او را میشکند و چه کسی نامه او را میدرد و چه کسی با او به بدی معامله میکند و امثال ناراحتی های دیگر را که رسول خدا ﷺ ایراد فرمود.

احمد و حاکم از اسامه نقل کرده اند رسول خدا ﷺ فرمود: فاطمه بزرگ زنان بهشت است مگر مریم دختر عمران.

تا آنجا که گوید بطرق متعدده که برخی از آنها بعض دیگرشانرا تقویت میکند.

روایت شده رسول خدا ﷺ فرموده: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است کسیکه وارد آن شد از غرقاب دریا نجات پیدا کرد. مسلم همان روایت را نقل کرده و نوشته کسیکه از آن تخلف کند غرق می شود.

مؤلف گوید: بگواهی خصم و روایتی که ایراد نموده رهائی منحصر بمردمی است که بکشتی ولایت اهل بیت سوار شوند و به امامت آنان اعتراف کنند، و کسی که بکشتی دیگران نشیند مسلماً غرق در آب گردد و کسیکه از هر دو کشتی استفاده کند بلاشک هلاک گردد زیرا نمیتواند در آن موقع جسد خود را بدونیم کند نیمی در آن کشتی و نیمی در کشتی دیگر قرار دهد.

اینک همان کشتی که به اعتراف خصم مایه نجات است برای ما کافی است و خدا ما را از آن کشتی محافظت فرماید که با قرار خصم جز مایه هلاکت اثر دیگری بر آن مترتب نمیشود.

تا بدینجا احادیثی بود که بمنظور مقام مقدس ولایت مآب نبی حضرت امیر المؤمنین

علی علیه السلام از قول صاحب صواعق نقل کردیم و امثال آنها احادیث دیگری در باره اهل بیت طاهرین رسیده که هر چه بیشتر بشرافت آنها می افزایند و ثابت میکنند که علم و فضلشان در هر زمانیکه میزیستند از همه مردم بیشتر بوده و مبارزاتی که با مخالفشان کرده اند و اخباری که حاکی از مناقب و مآثر آنها بوده به اندازه ایست که اگر بخواهیم همه آنها را ایراد نمائیم صفحات بسیاری را اشغال میکنند. علاوه بر آنها خود ائمه سنت اجماعاً امامت علی علیه السلام را اثبات میکنند و نیز صاحب صواعق از امام الحرمین که از پیشوایان معروف آنها است نقل میکند ما برای اثبات مقام امامت علی علیه السلام نیازمند باجماع اهل سنت نیستیم زیرا امامت آنحضرت قابل انکار نبوده بلکه فتنه خلافت و خلافت بازی بر اثر پیش آمدهای دیگری بوجود آمد انتهی .

اینک آنچه را ما ایراد کردیم کافی است و برآستی اگر کسی دلی پاک و گواهی شنوا دارد میتواند احادیث فوق را نمونه کاملی برای اثبات حقانیت علی علیه السلام بداند از جمله احادیثی را که صاحب صواعق ایراد کرده و من مناسب نمیدانم کتابم خالی از آن باشد و اینموضوع مهم را که حجیت علی علیه السلام را بر همه مردم ثابت میکنند ایراد نمائیم حدیث رد شمس است و حدیث مزبور از جمله کرامات باهره علی علیه السلام است .

گویند هنگامی سر مطهر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در دامن علی علیه السلام بود و در همانوقت وحی بر آنحضرت نازل شد و موقعیت وحی طولانی گردید تصادفاً در آن وقت که هنگام نماز عصر بود علی علیه السلام نماز عصر را بجای نیاورده بود موقعی رسولخدا صلی الله علیه و آله بحالت عادی قرار گرفت که خورشید غروب نمود رسولخدا صلی الله علیه و آله که از کار علی علیه السلام باخبر شد عرض داشت پروردگارا! اگر عمل او برای فرمانبرداری از تو و رسول تو بوده خورشید را برگردان، خورشید باراده خدا و توجه رسول او بمحلی بازگشت که علی علیه السلام نمازش را خواند و سپس غروب کرد .

حدیث رد شمس را طحاوی در صحیح خود ایراد نموده و قاضی در شفا نقل

نموده و شیخ الاسلام ابو زرعه بسند حسن روایت نموده و دیگران از وی پیروی کرده و با همان سند ایراد کرده اند .

تا آنجا که گوید سبط ابن جوزی ذیل حدیث رد الشمس مینویسد : در این باب حکایت عجیبی است و آن اینست که گروهی از مشایخ عراق حکایت کردند ما خود در محضر ابو منصور مظفر بن اردشیر عبادی واعظ حاضر وی در آن هنگام که موقع عصری بود بنقل حدیث رد الشمس مشغول بود و با الفاظ ماهرانه خود آنرا پر و بال میداد و بفصائل اهل بیت مزین میساخت در آن هنگام ابری ظاهر شد و خورشید را پوشانید و چنان از نظر مخفی شد که گویا خورشید غروب کرده ابو منصور همچنانکه بر فراز منبر بود از جای برخاست خطاب بخورشید این اشعار را خواند .

لا تغری یا شمس حتی ینتهی  
مدحی لآل المصطفی و لنجله  
وائنی عنانک ان اردت ثنائهم  
انسیت ان کان الوقوف لاجله  
ان کان للمولی وقوفک فلیکن  
هذا الوقوف لخیله و لرجله

ای خورشید تا ستایش من از خاندان مصطفی و نوادگان او پایان نرسد غروب مکن و اگر میخواهی ثنای آنان را بیایان رسانم عنان هر کب غروب خود را در اختیار بگیر و از غروب کردن باز مدار مگر فراموش کرده آن هنگامی را که برای خاطر علی علیه السلام از غروب کردن متوقف شدی اگر آنروز توقف بخاطر مولی علی علیه السلام بوده امروز هم باید برای سواران و پیادگان او از غروب کردن توقف نمائی .

گفته اند بلافاصله ابر بر طرف شد و خورشید ظاهر گردید .

از آن جمله حدیثی است که کیفیت همسری فاطمه علیها السلام را با امیر المؤمنین در آن ایراد کرده و ثابت نموده با آنکه بوبکر و عمر پیشنهاد همسری فاطمه علیها السلام را نموده بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور بود فاطمه علیها السلام را در اختیار علی علیه السلام در آورد .  
تفصیل مجلس ازدواج را انس بن مالک نقل کرده و اظهار داشته رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از یاران خود را دعوت کرد و نگهداری فاطمه و نوادگان او را

از شر شیطان از خدا درخواست نمود و خطبه در نهایت آراستگی در آن محضر ایراد فرمود سپس فرمود همانا خدای عزوجل بمن فرمان داده تا فاطمه را بهمسری علی رضی الله عنه در آورم اینک شما که در این مجلس حضور دارید گواه باشید که من فاطمه را به کابین چهارصد مثقال نقره در صورتیکه علی راضی باشد بهمسری او در آوردم آنگاه فرمان داد طبقی از خرمای بسر حاضر کرده و به اصحاب خود فرمود از آن طبق تناول نمایند ،

تا آنجا که گفته پس از اندکی علی رضی الله عنه حضور پیدا کرد و همسری دختر ارجمند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را بکابین مزبور پذیرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله بوی مرده داد که خدا جمع شمارا پایدار بدارد و کوشش شما را برقرار فرماید و بشما برکت عنایت کند و از پشت شما گروه بی نهایتی بوجود آورد .

انس گوید بنخدا سوگند همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست فرموده بود گروه بسیاری که همگی طاهر و از هر جهت آراسته بودند از پشت شان بوجود آمد تا آنجا که صاحب صواعق گفته شیخ الاسلام حافظ ابن حجر در لسان المیزان گفته خبر تزویج حضرت زهرا رضی الله عنها بسندی که از انس وارد شده چنانست هنگامی ما حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم فاصله نشد حالت وحی بوجود نازنینش طاری گردید چون بحالت عادی برگشت فرمود : همانا خدا یتمتع مرا مأمور داشته تا فاطمه را بهمسری علی رضی الله عنه در آورم .

آنگاه بمن دستور داد تا ابوبکر و عمر و گروهی از مهاجر و انصار در احاضر کنم هنگامیکه نامبردگان حضور بهم رسانیدند و هر یک در مکان خود آرام گرفتند . رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه ایرا با این جمله « الحمد لله المعبود بنعمته » ایراد کرد . پس از این خطبه وعقد و مقدار کابین و آوردن طبق خرمای بسر و دعاء برای علی و زهرا و خاندان آنها را بیان کرده .

مؤلف گوید : غرض ما از ایراد احادیث مزبور آن بود تا ثابت کنیم ابن حجر کنیه دونفر عالم اشعری مرام شافعی مذهب است که در مکه مکرمه میزیسته

با این تفاوت کہ یکی از آنها حافظ بصیری بوده کہ از رشتہ رجال و اخبار اطلاع کامل داشتہ و از ناصبیان و دشمنان خاندان رسول نبودہ و آثار مشہوری دارد کہ ما عنوان این ترجمہ را بنام او منعقد ساختیم و او از دانشمندان قرن ہشتم ہجریست۔  
 و دیگری متأخر از اوست و بدو واسطہ یا چند واسطہ از وی روایت میکند و از کتاب او بعنوان قال شیخ الاسلام ابن حجر نقل می نماید و او آدمی متعصب و از ناصبیہا بودہ کتاب صواعق المحرقہ را بمنظور رد و طعن بر شیعہ کہ حقیقتشان آشکارتر از خورشید است بنگارش در آورده و او از گمراہ کنندگان بود کہ در آغاز ہزار ہجری در مکہ معظمہ میزیستہ ۔  
 گروہی از دانشمندان ما کہ در آن طبقہ بودہ و در آن بقعہ مقدسہ میزیستہ باوی معاصر بودہ اند ۔

از آنجملہ یکی از اعظام سادات کہ از افاضل جبل عامل است بودہ، گوئی این معظم لہ یکی از اجداد شیخ وقودہ و فقیہ عصر ما سید صدرالدین موسوی عاملی آئی الترمذی در حرف صاد است۔  
 و بطوریکہ بخاطر دارم هنگامی از همان سید بزرگوار نقل می کرد: سال ۶۵۴ ہجری حرم مطہر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم طعمہ حریق واقع شد چنانچہ تمام چوبہای مسجد و اسباب روضہ مطہرہ حتی منبر ہم کہ تفصیل حریق در روضۃ الاحباب و امثال آن آمدہ سوخت ۔

ابن حجر بخط ننگین خود ایندو شعر را کہ از خیال ناہنجار خود بود سرود و بمنظور آزار رسانیدن بعدہ از شیعیان کہ پناہندہ بمرقد ہمایون رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بودند بر یکی از پایہای مسجد در چشم انداز مردمان نوشت۔

لم یحترق حرم النبی لحادث  
 لکنما ایدی الروافض لامست  
 کلا ولا فیہ علینا نار  
 ذاک الجناب فطہر تہ النار

حرم پیغمبر اکرم بخاطر حادثہ آتش سوزی سوختہ نشد و بواسطہ ماہم آتشی در آن نیفتاد آری از آن هنگام کہ رافضیہا آن قبہ مقدسہ را دستمالی

کردند چر کینی پیدا کرد و آتشی پیدا شد و چر کینی آنرا بر طرف ساخت  
سید معظم له آندو شعر را مشاهده کرد و ناراحت شد در موقعیکه کسی نبود  
و بی اطلاع از همه بدبختی این دو شعر را پاسخ داد و بخط خود نوشت :

لم یحترق حرم النبی لحادث      ولکل امر مبتدی و عواقب  
لکن شیطانین قد حلاً به      ولکل شیطان شهاب ثاقب  
آری چنانکه اظهار داشته حرم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بخاطر حادثه آتش  
نگرفته و شکی نیست برای هر پیش آمدی آغاز و انجامیست باید معتقد بود  
آتش سوزی که در حرم مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوجود آمد بر اثر شیطانهای بود  
که در آن حرم مطهر وارد شده و برای نابودی هر شیطانی ستاره سوزانی است  
ناچار در موقع ظهور آنها که برای نابودی شیاطین دست بکار شدند حرم مطهر  
طعمه حریق قرار گرفت .

پس از این استادما از شیخ خود شلیح بن سلیمان عاملی نقل کرده : هنگامی  
سید مزبور بر روی کوه صفا ایستاده بود مشاهده کرد ابن حجر با انگشت بطرف او  
اشاره میکنند و از گفته یکی از حاضران اظهار میدارد که من خود دیدم  
دو شعر مزبور را همین سید بخط خود نوشت .

سید از سر انجام کار خود وحشتناک گردیده و چندی در اطراف مکه پنهان  
بود تصادفاً در یکی از روزها که ابن حجر بالای کوه ابوقبیس بود بدون جهت  
پایش لغزیده به پرتگاه افتاد و قسمتی از بدنش بسختی آزرده و شکست بلافاصله  
بخاطرش آمد این پیش آمد ناگوار از باطن پاک آنسید عالیمقدار بوده پس از آن  
همواره میگفت : مرا بحضور آن علوی بپرید نداشت او را ببوسم و از وی حلال  
بودی بطلبم .

از آثار نظمی ابن حجر اشعار ذیل است که بنقل شیخ بهائی «قد» آنها را  
بمنظور پوزش از تجاوزات شیخین سروده :

اهوی علیا امیر المؤمنین ولا      ارضی بسبب ابی بکر ولا عمرا

ولا اقول اذا لم يعطيا فدكا بنت النبي رسول الله قد كفرا  
 الله يعلم ماذا يأتیان به يوم القيمة من عذرا اذا اعتذرا  
 امير المؤمنين علي عليه السلام را دوست میدارم و به ابوبکر و عمر هم بد نمیگویم  
 و معتقد نیستم نظر باینکه فدک را بدختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رد نکردند کافر  
 باشند خدا میداند فردای قیامت در آن هنگام که از درپوش در میآیند با آنها چه  
 معامله انجام دهد .

پس از این شیخ مرحوم «فده» با اشعار دندان شکن ذیل به ترهات او چنین پاسخ  
 داده .

يا ايها المدعي حب الوصي ولم كذبت والله في دعوى محبته  
 و كيف تهوى امير المؤمنين وقد فان تكن صادقا دعوى محبته  
 وانكر النص في خم و بيعته عانت تبغى قيام العذر في فدك  
 ان كان في غضب حق الطهر فاطمة فكل ذنب له عذر غداة غد  
 فلا تقولوا لمن ايامه صرفت بل سامحوه و قولوا لا تؤاخذوه  
 فكيف والمذر مثل الشمس متضح لكن ابليس اغواكم و صيركم  
 يا ايها المدعي حب الوصي ولم كذبت والله في دعوى محبته  
 و كيف تهوى امير المؤمنين وقد فان تكن صادقا دعوى محبته  
 وانكر النص في خم و بيعته عانت تبغى قيام العذر في فدك  
 ان كان في غضب حق الطهر فاطمة فكل ذنب له عذر غداة غد  
 فلا تقولوا لمن ايامه صرفت بل سامحوه و قولوا لا تؤاخذوه  
 فكيف والمذر مثل الشمس متضح لكن ابليس اغواكم و صيركم  
 يا ايها المدعي حب الوصي ولم كذبت والله في دعوى محبته  
 و كيف تهوى امير المؤمنين وقد فان تكن صادقا دعوى محبته  
 وانكر النص في خم و بيعته عانت تبغى قيام العذر في فدك  
 ان كان في غضب حق الطهر فاطمة فكل ذنب له عذر غداة غد  
 فلا تقولوا لمن ايامه صرفت بل سامحوه و قولوا لا تؤاخذوه  
 فكيف والمذر مثل الشمس متضح لكن ابليس اغواكم و صيركم

ایکسیکه ادعای دوستی وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله را می نماید و از آن طرف حاضر  
 به بد گوئی از ابوبکر و عمر نمیباشی بخدا سوگند در این ادعای دوستی دروغ  
 میگوئی و آرزو مندم خدا دست ترا ببرد و محلت را در دوزخ قرار دهد چگونه  
 علی را دوست میداری و حال آنکه بمنظور دشمنی باوی باو ناسزا میگوئی اگر



براستی در دوستی او راستگو هستی از کسیکه دست خیانت و مکر بجانب او دراز کرده بیزار باش و از فردی تبری بجو که از تصریح به امامت او در روز غدیر و همچنین بیعت با او خودداری کرده و اظهار داشته رسول خدا صلی الله علیه و آله هذیان میگوید آری کار تو بجائی رسیده که از راه ستمگری از غضب فدکی که بدست آنها اتفاق افتاده پوزش بخواهی و خیال کنی با در خواست پوزش پرده بر عمل زشت آنها پوشیده میشود هر گاه با توجه باینکه پوزش از نابود کردن حق فاطمه فردای قیامت پذیرفته میشود باید گفت در آن روز عذر هر گناهی قابل پذیرش است و هر ستمی قابل بخشش است بنا بر این نمیتوانید کسی را که تمام عمرش را به ناسزا گفتن به شیخین شما صرف کرده گمراه یا کافر بدانید بلکه باید از وی چشم پوشی نمائید و بگوئید ما از او مؤاخذه نمیکنیم ممکن است عذرش پذیرفته شود با آنکه عدم قبول چنین عذری مانند خورشید آشکار است و پیش آمد و سر انجام او چون صبح هویدا آری باید اعتراف کرد که شیطان شما را گمراه کرده و چشم و گوش شما را از کار انداخته تا حق را نه بینید و حقیقت را نشنوید .

از جمله آثار نظمی ابن حجر که گمان میکنم در کشکول بنام وی ذکر کرده باشد .

یا من سینمًا عن بنی-----یه کما نأی عنه ابوه  
 مثل لنفسک قولهم جاء الیقین فوجهوه  
 و تحللوا من ظلمه قبل الممات و حللوه

ای کسیکه بزودی دست بر میدارد از فرزندانش همچنانکه دست برداشته پدرش از او گفته آنان مثلی است برای تو که یقین آمد بدان توجه کنید از ستمگری او پیش از مرگ حلال بودی خواستند و او را از خود خرسند کردند ممکن است این اشعار هم از ابن حجر نخستین باشد

و گویند از سرودهای اوست دو شعر ذیل که در انکار وجود حضرت بقیه الله سروده .

ما آن للسر داب ان یرد الذی صیر تموه بزعمکم انسانا  
 فعلی عقولکم العفاء لانکم ثلثتم العنقاء و الغیلا نا  
 آیا آن هنگام نرسیده است آن کسی را که بگمان خود انسان خیال کرده آید  
 بجانب سرداب برگردد و ظاهر شود اینجاست که باید بگوئیم خاک نیستی بر فرق  
 خرد های شما باد زیرا شما با چنین اعتقادی که بیک فرد معدومی دارید سومی  
 عنقاء و غول را اثبات نموده آید .

باز هم ممکن است بگوئیم این دوشعر از ابن حجر متقدم یا سراینده یاره  
 سرای دیگر است زیرا صاحب صواعق آن دوشعر را بعنوان حکایت نقل کرده  
 و اظهار داشته چه بسیار خوب گفته سراینده .

ذیلا باید بگوئیم سید صدر بزرگوار متقدم باز در رد این دوشعر از ناحیه  
 حق متعال کمک گرفته و از زاده های طبع سرشارش چنین پاسخ داده :

لستم باهل العجل ان لم تؤمنوا بالسامری و تعبدوا الشیطانا  
 انسیتم نوحا و اهل الکهف ام ادریس ام انکرتم القرآنا

شما گوساله پرست نیستید اگر بسامری ایمان نیاورید و شیطان را بندگی  
 نکنید شگفت است شما وجود امامی را که سالها بر عمر مبارکش میگذرد انکار  
 میکنید و حال آنکه از عمر طولانی نوح و اصحاب کهف و ادریس فراموش کرده آید  
 مگر اینکه بگوئیم صحت و حقانیت قرآن را انکار دارید .

بطوریکه خود معظم له اظهار میداشت این دوشعر را بامر جناب سید مهدی  
 نجفی ( بحر العلوم ) صاحب درة النجفیه گفته ام .

و افزوده پیش از آنکه من به رد آن دوشعر پردازم خود سید باهیجده بیت  
 عالی آن را رد کرده بود .

و همان بزرگوار فرموده : ابن حجر دوشعر ذیل را بمنظور طعنه و تعریض  
 بر امامیه سروده :

لهفی علیه ممددا فوق الحصى مثل الغلیل علی فراش النائم

طمع الغوانی فی انتظار قیامه طمع الروافض فی قیام القائم  
تأثر من براوست در آن هنگام که او را مانند تشنه‌ایکه بر روی بستر آرمیده  
باشد روی سنگریزه‌ها میکشیدند در آن موقع بود که آوازه خوانها در انتظار  
حرکت او بودند مانند رافضیان که در انتظار قیام قائم خود هستند.  
سید معظم له این دوبیت را در هجو این ملعون سروده و از طبع موزون خویش  
در مشهور ریخته.

کان اللعین ابوه واسمه حجر  
وبان سرآبیه فی مقاله  
لغیة انما للعاہر الحجر  
کما استفاض به عن احمد الخیر

پدر این ملعون نامش حجر بود آری بدین مناسبت باین اسم خوانده شده  
که بازآبیه هم بستر شده و شکی نیست نتیجه عمل زنا کار جز سنگ نیست علاوه  
بر این حقیقت الولد سرآبیه (بچه‌اثر حقیقت پنهان در پدر است) بخوبی آشکار  
میشود چنانچه همین خبر مستفیض از مقام رسالت است.

خلاصه در صورتیکه اشعار مزبور سروده طبع ابن حجر اول باشد بازهم وی  
در نصب و ناسزاگوئی و بد دلی و خبائث نفس و خلل در نطفه بیابیه دومی در این  
اوصاف ناشایست نمیرسد بلکه میتوان گفت پاکی باطن او بوی اجازه نمیداده  
باینگونه ناسزاگوئیها اقدام نماید و هر گاه هم بمناسبتی دهان به ابیات مزبور گشوده  
بمنظور رفع نشیوع از خودش بوده تا وی را به بند آزار گرفتار نکنند و او را  
ناراحت نسازند.

پیش از این بمناسبتی گفتیم از آثار ابن حجر شرح قصیده مردف بهمز  
بردییه است در آنجا ذیل شرح یکی از ابیات سخن از ایمان یزید بمیان آورده  
وطوری حقیقت ایمان را در وی به ثبوت رسانیده که موی بر اندام آدمی راست  
میکردد.

او مینویسد «ان الحسین قتل بسیف جده» حسین به شمشیر جدش کشته شد اگر  
جد او مقام امامت را باو تفویض نکرده بود و پدرش را خلیفه بعد از خودش معرفی

نموده بود آنها در صدد بزرگی بر نمی آمدند تا با تخت نشینان در آویزند و سرانجام اینچنین خوار و بی مقدار گردند.

بدیهی است کسیکه بچنان جمله اعتراف کند و لباس حقیقت را بر آن بپوشاند ملعونست و این جمله حاکی از آنست که عداوت یزید نسبت به خاندان رسول خدا بسرحد کمال نرسیده و یا دلیل بر آنست که برخی از احوال و اوضاع مملکتی ایجاب کرد تا وی با حسین نبرد کند و او را از پای درآورد، زیرا ناصبیهای زنازاده بر اثر عداوتی که با شیعه و دانشمندان آنها دارند حاضر نیستند یزید را کافر و بدعمل قلمداد کنند.

مؤلف پس از نقل مراتب مزبور که ترجمه اش بدینجا پایان یافت بنام افراد ذیل اشاره کرده .

ابن حجر کندی ، شمنی در باره او گفته هر گاه عرق میکرد بوی سگ از وی به مشام میرسید، زیرا موقعی که مادر او مرد وی کودک شیرخوار بود، تصادفاً در آن موقع دایه برای او پیدا نشد ناچار برای نگهداری او از شیر سگ ماده استفاده کردند . باری نامبرده همان امرء القیس شاعر جاهلی مشهور است و در حق او گفته اند وی پیشوای شاعران پرچم دار آنها بطرف آتش است .

نامش سلیمان و پدرش 'حجر بضم حاء و سکون جیم .

قاموس یازده نفر از سرایندگان عرب را بنام امرء القیس معرفی کرده و هشت نفر آنها را از شعراء مشهور نام میبرد و مینویسد نسبت به مرثی است لیکن نسبت مترجم مرقسی است .

شهاب الدین احمد شارح کافیه سال ۹۳۹ در حلب وفات یافته .

شهاب الدین احمد حجازی سال وفات او را ۸۷۵ نوشته اند .

شیخ احمد قسطلانی صاحب المواهب حدود ۹۲۳ در گذشته (۱)

(۱) ریحانه سوم می نویسد ابوالعباس شهاب الدین از علماء شافعی قرن دهم هجری بوده در مصر نشو و نما کرده در عصر خود اعلم علما بوده در حدیث و تجوید و قرائت استاد

(۱۲۲) شمس‌الدین احمد بن قاضی محمود مشهور به قاضی زاده .  
فاضلی مدقق و دانشمندی محقق و ادیبی متکلم و در فنون حکمت و ریاضی  
مهارتی کامل داشت .

قاضی زاده تعلیقات مفیدی بر تفسیر قاضی بیضاوی و الهیات شرح تجرید  
و شرح حکمة العین کاتبی و رساله اثبات الواجب محقق دوانی و امثال اینها دارد .  
فاضل باغنوی در حاشیه شرح حکمة العین از بعض تعلیقات او بسیار نقل  
کرده و موارد ایراد را برادر کرده و نظرات او را نا صحیح معرفی نموده  
است (۱)

مؤلف بمناسبت قاضی زاده فوق الذکر نامبردگان ذیل را اسم میبرد :

قاضی زاده عبدالخالق از شاگردان شیخ بهائی «فده» بوده .

صاحب ریاض : نامبرده را در ردیف دانشمندان امامیه نام میبرد و در وصف  
او میگوید : وی فاضلی عادل و عالمی محقق و مدقق متکلم و سراینده نیکو سخن  
و منشی صوفی مشرب بوده .

قاضی زاده با شیخ بهائی در باره امامت مناظره میگرد و رساله بنام تحفه  
شاهیه در باره امامت و رساله دیگری بزرگتر از آن در اینخصوص نگاشته در این  
رساله گفتگوئی که با قاضی زاده خوارزمی در حضور شاه عباس در باره امامت  
نموده ایراد نموده .

مؤلف گوید : قاضی زاده نتیجه مناظرات خود را که با خوارزمی بانجام

و در جوامع سخنرانی میکرده و از شاگردان خالدازیری بوده و کتب بسیاری تألیف کرده  
از جمله المواهب است که در سیرت رسول خدا نوشته و در رشته خود بی نظیر است وی  
معاصر با سیوطی بوده و چون از کتاب های وی بدون اینکه اسم ببرد سرقت می کرده سیوطی  
وی را تحقیر کرده و در محضر شیخ الاسلام زکریای انصاری از وی شکایت نموده بالاخره  
قسطلانی پا برهنه در خانه سیوطی رفته و از وی رضایت طلبیده .

(۱) ریحانه سوم می نویسد نامبرده در سن هفتاد سالگی سال ۹۸۸ وفات یافته .

آورده در کتابی تدوین نموده و نسخه از آن نزد ما موجود است و از بهترین کتاب‌هایی است که در دستنویان نگاشته شده و اصول و فروع آنها را مورد نقض قرار داده و این کتاب را که بیش از ده هزار بیت بوده بنا بدرخواست شاه عباس تألیف کرده و مذهب حق را آنچنانکه باید منقح و آشکارا ساخته .

ممکن است خوارزمی نامبرده همان احمد بن محمود باشد که عنوان ترجمه بنام او منعقد شده و بطوری که از اظهارات صاحب ریاض و دیگران استفاده می‌شود عده از دانشمندان کوهرود که از نوادگان قاضی مزبور بوده بنام قاضی زاده کوهرودی شناخته میشوند .

کوهرود نام دهکده یا قصبه ایست واقع بین همدان و اصفهان و محل آبادی است .

**قاضی زاده رومی :** از پیشینیان ریاضی دانها بوده و تا بحال بنام و صفت او دست پیدا نکرده‌ام از آثار اوست شرح چغمینی در علم هیئت و شرح اشکال التأسیس در هندسه و امثال اینها .

**مترجم گوید :** کنی والقب سوم مینویسد : قاضی زاده دومی موسی بن محمود از دانشمندان قرن نهم هجری بوده .

پدرش ملا محمود در شهر بروسه از شهرهای روم بمنصب داوری برقرار بوده و دو فرزند فاضل بنام محمد و موسی داشته محمد در سن جوانی در گذشته موسی برای تحصیل کمال به ایران هجرت کرده و در خراسان بمحضر مشایخ آن سرزمین حضور مییافته سپس بماوراءالنهر مسافرت کرده و از دانشمندان آنجا نیز بهره کافی یافته تا آوازه اش همه جا را فرا گرفته و نام او بر سر زبانها افتاده و او را بلقب قاضی زاده دوم می‌شناختند .

قاضی زاده بخدمت امیر الغ بیک رسیده و با اقبال تامی از طرف آن امیر روبرو شده و امیر هم برخی از علوم را از وی بهره مند شده .

قاضی زاده شرح چغمینی را سال ۸۱۴ پیاپی آورده و در علم ریاضی بعالی

ترین درجات رسیده .

ریحانه سوم مینویسد : قاضی زاده برخی از علوم را در دیار خود فراگرفته و در باطن عزم دیار عجم داشته و از خویشاوندان خود مخفی میداشته تنها کسی که از نظر او با خبر بوده خواهرش بوده این خواهر با وفا برای اینکه برادرش از مبادی علوم و کمالات کاملاً استفاده کند مقدار زیادی از زیورهای گرانبهای خود را در میان کتابهای او گذارده تا در دیار غربت از فروش آنها استفاده نماید و بدین وسیله مراتب علمی را با خاطری آسوده به پیماید.

قاضی زاده رومی یا فاضل رومی بخصوص در ریاضیات ید طولی داشت سال ۸۱۵ هجری از شرح اشکال التأسیس محمد بن اشرف سمرقندی فارغ شد و لفظ (خیره) را ماده تاریخ آن قرار داد و کتاب ملخص محمود بن محمد چغمینی را که بنام چغمینی شهرت داشته برای الغ بیک شرح کرده و سال ۸۱۴ یا ۸۱۵ پایان داده و به شرح چغمینی معروف و از کتب درسی بوده و بارها در ایران و هند چاپ شده سال وفات نامبرده بدست نیامد .

قاضی زاده تتوی: احمد بن نصرالله تتوی سندی .

پدرش از داوران حنفی مذهب و در شهر تته از شهرهای سند بمنصب داوری برقرار بوده .

قاضی زاده بر اثر معاشرت با نیکبختان عراق و برکات انفاس زکیه آنان دست از مذهب سنی برداشت و بمذهب جعفری گرائید .

قاضی نورالله شوشتری «قده» با وی ملاقات کرده و علت تشیع او را علاوه بر آنچه اشاره شد چنین مینویسد : در همان اوقات که رفت و آمد بامردم شایسته عراق پیدا کرده بود شبی حضرت مولی علی علیه السلام را در خواب می بیند کتاب کشف را در دست گرفته و صفحه ای که آیه شریفه «انما ولیکم الله ورسوله و المؤمنون» را آورده بوی مینمایانند و میفرمایند نزدیک بیا و تفسیر این آیه را مطالعه کن .

بمجردی که از خواب بیدار میشود در اطراف این خواب و منظور از آن

اندیشہ میکند و همانوقت درصدد برمی آید تا نسخه از کشف را بمنظور تفسیر آیه مزبوره بدست آورده مطالعه کند .

در آن هنگام یکی از بزرگزادگان عراقیها بنام میرزا حسن که در خواب حضور انور حضرت مولی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شرفیاب شده و مأموریت پیدا کرده کتاب کشف بقاضی زاده تسلیم کند در خانه او در میزند و کتاب را باو میدهد .

پس از این قاضی شوشتری «قده» مطالب و مقالات ارزنده از او که بمنظور ترویج مذهب مقدس جعفری ایراد کرده متذکر شده از آن جمله اعتراضاتی است که نامبرده در پشت یکی از کتابها نوشته و طریقه اختلاف فقها را شرح داده می نویسد :

ابوحنیفه گفته نکاح بدون حضور ولی جائز است .

بدیهی است این فتوا مخالف با صریح فرمان پیغمبر است که نکاح بدون اذن ولی را تجویز فرموده است .

شافعی گفته از گوسفندی که عمداً درموقع کشتنش بسم الله نگفته باشند میتوان استفاده کرد با آنکه فتوای نامبرده برخلاف فرمان خداست که میفرماید « ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیہ و انه لفسق » از آنچه نام خدا بر آن جاری نشده استفاده نکنید زیرا عملیست فاسقانه و برخلاف خواسته خدا .

مؤید چنین فتوای بر خلاف آنست که زمخشری در ربیع الابرار از یوسف ابن اسباط که از رجال اهل سنت است نقل کرده وی اظهار داشته ابوحنیفه بیشتر از چهارصد حدیث رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را مورد انکار قرار داده و رد کرده .

کسی باو گفت : از جمله احادیثی که رد کرده کدامست ؟

پاسخ داد یکی این حدیث است رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرموده : « للفرس سهمان وللرجل سهم واحد » اسب دو سهم و مرد یک سهم دارد .

بوحنیفه گفته : من سهم چهارپا را بیشتر از سهم انسان مؤمن قرار نمیدهم دیگر آنکه رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرموده : باید کوهان شتر قربانی را خون آلود کرد .



بوحنیفه گفته باید گوش و دماغ آنرا برید.  
 رسول خدا ﷺ فرمود «البیعان بالخیار مالم یفترقا» خریدار و فروشنده  
 تا از مجلس قرارداد خارج نشده اند میتوانند معامله را فسخ کنند.  
 بوحنیفه گفته بمجردیکه قرارداد بیع امضا شد قابل فسخ نیست.  
 رسول خدا ﷺ هنگامیکه مسافرت میکرد برای اینکه برخی از همسرانش را  
 با خود ببرد قرعه میزد و از اینراه همراهی یکی از آنها را تعیین میکرد و همچنین  
 یاران او تعیین کاری را بوسیله قرعه معلوم میکردند.  
 بوحنیفه قرعه را نه پسندیده و گفته قرعه قمار بازی است.  
 و ما بمناسبت اینکه گفتارمان طولانی نشود بچهار بخش از مخالفتهای  
 او اکتفا کردیم. انتهى.

قاضی زاده تتوی آناری داشته از جمله التریاق الفاروق در این رساله به تحقیق  
 بسیاری از مسائل ریاضی و طب پرداخته، رساله در اخلاق، خلاصه الحیوة در  
 احوال حکماء ناتمام مانده، رساله در اسرار حروف و اعداد این کتاب را بسبک  
 المقاحص تدوین کرده.

قاضی زاده بدست بیگانگان از دین اسلام و سنیان بدفرجام در شهر لاهور  
 هند شربت شهادت نوشید و در حظیره امیر حبیب الله مدفون شد و نام او در پرونده  
 شهداء الفضیله ثبت گردید. (۱)

مؤلف گوید: در میان دانشمندان عجم عدة زیادی بلقب ولادتی یعنی  
 با کلمه زاده شهرت پیدا کرده اند که ذیلا بنام معدودی از آنها اشاره میشود.

(۱) در کتاب مزبور که بکنایه نام بردیم مینویسد نامبرده مراتب اولی علم را در تته  
 آموخته در سن ۲۲ سالگی بخراسان مهاجرت کرد و سایر کمالات از کلام، حدیث، فقه، ریاضیات را  
 از شیخ افضل قاینی فرا گرفته بشیراز رفته از ملاکمال شیرازی استفاد کرده و استاد عمده  
 او ملا میرزا جان شیرازی بوده با توجه بنام اساتیدش معلوم میشود نامبرده از دانشمندان قرن  
 دهم بوده.

مولانا زاده: شیخ شهاب الدین احمد بن رکن الدین ابوزید بن محمد سرابی

حنفی .

صاحب بغیه گفته نامبرده در روز عاشورا سال ۷۵۴ ( ذند ) متولد شده و بسیاری از علوم را بر اثر اشتغال تامی که داشته فرا گرفته و در تدریس و افاده از معاصران خود برتر بوده و در بیست سالگی کسی بی پایه علمی او نمیرسیده .  
مولانا زاده هنگامیکه از دیار خود عزم سفر کرد بهر شهریکه وارد میشد با استقبال و تعظیم خاصی که مردمش می نمودند روبرو میشد.

مولانا زاده در کلیه فنون بخصوص در فقه حنفیه و دقایق عربی و معانی بی نظیر بود و در نظم و نثر ید طولی داشت .

مولانا زاده پس از تکمیل علم رسمی قدم در جاده تصوف گذارد و در سلك عارفان و وارستگان درآمد در آن فن نیز از همه سالکان برتر گردید در همین اوقات به حج بیت الله مشرف شد و چندی در آن مامن قدس مجاورت نموده بازگشت و در برقوقیه در نخستین روز افتتاحش به تدریس پرداخت و ضمناً تدریس صرغتمشیه را بعهدہ گرفت .

مولانا زاده بر اثر حسادت یکی از معاصرانش که ویرا مسموم کرده بود پس از رنج طولانی در محرم سال ۷۹۱ ( ذصا ) وفات یافت.

شیخ زاده : شیخ محیی الدین لاهیجی که او را قاضی زاده لاهیجی هم میگویند .  
شیخ زاده عجمی : استاد نامدار شیخونیه مصر بوده .

ابن حجر در باره او و اطلاعاتش از نظر عربی و منطق سخن بمبالغه کشانیده تا آنجا که گوید کمال الدین ابن عدیم او را نسبت بخرافت داده و آدمی جاه طلب معرفی کرده و نوشته وی چنان چند کالهای خود را بمسند ریاست بند کرده که گویا در اعماق آن فرو رفته .

او و فرزندش محمود از چنان معامله سخت ناراحت شدند .

شیخ زاده حدود سال ۸۰۸ ( حض ) وفات یافت و در شیخونیه مدفون گردید .

ملازاده: ملایحیی فرزند مولا سعدالدین تفتازانی پدر شیخ الاسلام سابق-  
الذکر .

خواجه زاده: بطوریکه از برخی مدارک استفاده میشود از بزرگان  
دانشمندان روم بوده و سال ۹۰۳ (ظج) یا ۸۰۳ (ضج) وفات یافته .

کمال پاشا زاده: شیخ الاسلام وقت خود بوده و سال ۹۴۱ (ظما) وفات یافته.

افضل زاده: شیخ حمیدالدین حدود سال ۹۰۹ (ظط) وفات یافته .

نامبرده غیر از ابن افضل الزمان احمد بن عبدالرحمن بن وهبان است .

طبقات النحاة مینویسد: نامبرده فقهی اصولی و نحوی و ریاضی بوده سال

۴۳۲ (بتل) وفات یافت (۱) .

بستان زاده: شیخ محمد بن مصطفی .

خیری زاده: شیخ محمد بن الیاس .

معلول زاده: سید محمد .

و امثال اینعده فراوانند .

مؤلف پس از اشاره با افراد مزبور مینویسد: قاضی زاده صاحب عنوان اصلی

بطوریکه از اخبار بشر استفاده میشود سال ۹۸۸ (ظفح) قریب به سالهای درگذشت

افراد نامبرده وفات یافته .

(۱۲۳) ابوعمر و اسحاق بن مرار شیبانی کوفی لغوی نحوی معروف

به ابوعمر و احمر .

بطوریکه از ازهری نقل شده ابوعمر و اصلا از مردم کوفه بود لیکن

نشوونمای او در بغداد شده و او از موالیان بوده و بمناسبت اینکه چندی در قبیله

شیبان به تعلیم فرزندان آن قبیله میپرداخته به شیبانی معروف شده چنانچه یزیدی

منسوب به یزید بن منصور است آنهم بمناسبت اینکه فرزند او را تعلیم میداده.

(۱) در نسخه مطبوعه طبقات النحاة مینویسد نامبرده لباس خشن میپوشید و در مکه

مجاور بود و سال ۵۸۵ وفات یافته .

ابوعمر و در لغت و شعر مهارت داشته و از پیشوایان معروف ایندو رشته بشمار می آمده و او کثیر السماع و الحدیث و دانشمند ثقه بوده و خاصه او را بعنوان اهل علم و روایت میشناختند.

تنها عیبی را که عموم مردم از او انتظار نداشتند باده گساری او بود که وی در آن روزگار بشرب نمیند (شراب خرما یا جو) شهرت داشت .  
ابن حنبل و ابوعبید بن سلام و ابن سکیت و صاحب اصلاح المنطق از شاگردان وی بودند .

ابوعمر و صد و هیجده سال عمر کرد و تا آخریکه از دنیا رفت قوای او تحلیل نرفته بود و بادست خود مینوشت .

ابن سکیت گوید : در آن روزگار که کودکی بیش نبودم و مراتب علمی را از او فرامیگرفتم گاهی کتاب از من عاریه میگرفت و من از کتابهای او مینوشتم آثار او : الخلیل ، اللغات همین کتاب باسم کتاب الجیم و کتاب الحروف معروفست از تذکره تاج الدین مکتوم نقل شده از یکی از مطلعان پرسیدند چرا نامبرده اسم کتاب خود را الجیم گذارده؟! پاسخ داد برای اینکه نخستین حرفی که مورد نظر قرار داده حرف جیم بود چنانچه العین هم بهمین مناسبت اسم کتاب العین خلیل است .

نامبرده گوید ما این علت را پسندیدیم لیکن پس از اینکه به نسخه از آن دسترسی پیدا کردیم دیدیم چنان نیست که او اظهار نظر کرده .

صاحب بغیه ذیل شرح حال ابوعمر و اظهار داشته ابوطیب لغوی گفته هیچیک از اعلام کتاب الجیم نامبرده را روایت نکرده اند زیرا ابوعمر و از انتشار دادن این کتاب بخالت میورزید بهمین مناسبت کسی آنرا نزد وی نخوانده بود تا از او روایت نماید .

مؤلف گوید : بطوریکه از قرائن استفاده میشود کتاب الجیم از تألیفات ابوعمر و نامبرده نیست بلکه کتاب مزبور از آثار شمر بن حمدویه هروی است

که کنیه او هم ابو عمرو بوده و او از لغویان عصر خود بوده .

صاحب طبقات پس از آنکه نسب وی را بطوری که نوشتیم مرقوم داشته : اظهار میدارد ابو عمرو هر وی از نویسندگان حدیث و شاگرد ابن اعرابی و فرآء و اصمعی و ابو حاتم و سلمة بن عاصم و امثال ایشان بوده حدیث نگاشته و کتاب بزرگی در فن لغت تألیف نموده و آغاز آنرا از حرف جیم شروع کرده، ابو عمرو نسبت باین کتاب بخل عجیبی میورزید چنانچه در روزگار حیاتش کسی آنرا استنساخ نکرد و پس از مرگش بجز اندکی از آن باقی نمانده بود .

دیگری اظهار داشته کتاب الجیم نامبرده در کمال دقت تألیف شده و در آن کتاب تفسیر قرآن و غریب الحدیث را ایراد کرده و از آثار اوست غریب الحدیث این کتاب در نهایت بزرگی است دیگری کتاب السلاح و الجبال و الاودیة .

محتمل است نسبت کتاب الجیم به ابو عمرو هر وی اشتباه باشد و چنانچه پیش از این نقل کردیم کتاب الجیم از آثار ابو عمرو و احمر باشد زیرا ابن خلکان که مورخی مشهور و موثق است کتاب مزبور را از تألیفات بو عمرو و احمر شمرده . علاوه بر او صاحب بغیة هم کتاب مزبور را بنقل از تاریخ خطیب بغدادی از آثار او نقل میکنند و این کتب را هم از مؤلفات وی از تاریخ مزبور اسم برده غریب القرآن، غریب الحدیث ، النوادر ، النوادر الکبیر ، اشعار القبائل ، الخیل الابل خلق الانسان .

دو کتاب اخیر را ابن خلکان نیز از آثار بو عمرو و شیبانی نوشته .

ذیلا باید گفت : بطوری که نقل کردیم نسبت بخالت در خصوص کتاب الجیم بهردو مؤلف ممکن است درست نباشد لیکن نسبت کتاب مزبور بهردو مؤلف که هر دو کتابی را بیک سبک تألیف کرده باشند خالی از تحقیق نخواهد بود و مانند چنان احتمال در باره مؤلفان دیگر زیاد دیده شده . چنانچه در بغیة از جمله آثار نصر بن شمیل نحوی کتاب الجیم را نام برده است . انتهى

ابن خلکان در باره بو عمرو و شیبانی مینویسد : نامبرده دیوانهای شعر را

بمحضور مفضل بن ضبّی میخوانده و بیشتر اوقات بنوادر از سروده های نامبردگان توجه داشته و اشعار غریب و ارجوزه های تازیان را حفظ میکرده .

فرزندش عمرو گفته : پدرم اشعار هشتاد و اندی قبیله را تدوین میکرد و هر گاه از تدوین اشعار یکی از قبائل نامبرده آسوده خاطر میشد و آنرا انتشار میداد بشکرانه آن قرآنی بنخط خود می نگاشت و آنرا در مسجد کوفه میگذارد و بدین وسیله هشتاد و اندی قرآن بنخط خود نگاشت ره .

بو عمر و شیبانی در سن صد و ده سالگی سال ۲۰۶ ( رو ) در بغداد وفات یافت

بعضی گویند بو عمر و در آن روزی گذشت که ابوالعتاهیه شاعر و ابراهیم

ندیم موصلی در گذشتند و مرگ آنان در سال ۲۱۳ ( یجر ) هجری بوده (۱)

لیکن اینقول صحیح نیست .

(۱۲۴) ابو یعقوب اسحاق بن ابی الحسن ابراهیم بن مخلد بن ابراهیم

مر و رودی معروف به ابن راهویه

پیش از این ذیل ابراهیم نبطویه علت شهرت او را به ابن راهویه نوشتیم همچنین

ذیل شرح حال ابواسحاق مروزی فرق بین مروزی و مر و رودی را که حدا کثر به یکدیگر اشتباه میشوند تذکر دادیم .

ابن خلکان در شرح احوال ابن راهویه مینویسد نامبرده هم محدث بود و

هم فقیه علاوه بر این ادیبی پرهیز کار و یگی از پیشوایان اسلام بشمار میآمد .

دار قطنی او را از راویان شافعی و بیهقی او را از یاران وی می شمارد و می افزاید

ابن راهویه با شافعی مناظره میکرد پس از آنکه از فضیلت او اطلاع پیدا کرد

(۱) ابن ندیم در الفهرست مینویسد: بو عمر و فرزندان و نوادگان بسیاری داشت و همه آنها

کتب او را از وی نقل کرده اند از جمله عمرو که شاگرد راوی آزاد بود و کتبی داشته مانند

الخیل، غریب المصنف، اللغات، النوادر، غریب الحدیث و از ملازمین مجلس بو عمر و،

احمد حنبل است. ابن کامل وفات او را سال ۲۱۳ که وفات ابوالعتاهیه و ابراهیم موصلی بوده

نوشته و از آثار او الفصیح والنحله والنوادر معروف به حرف الجیم است .

در آن موقع که در مصر زیست داشت همه کتب او را استنساخ نمود .  
 احمد حنبل گفته اسحاق مرو رودی در نزدمایکی از پیشوایان مسلمانانست  
 و هیچ عالمی برتر از او از پل علم و دانش عبور نکرده ( میتوان گفت گفته او اشاره  
 باین باشد آن همه دانشمندانی که از ماوراءالنهر ظهور کرده اند بیایه علمی  
 او نرسیده اند )

اسحاق گفته هفتاد هزار حدیث از حفظ داشتیم و صد هزار حدیث را مورد مذاکره  
 قرار میدادم و هیچگاه نبود موضوعی را بشنوم جز اینکه حفظ میکردم و هر چه را  
 فرا گرفته بودم از خاطرم محو نشده بود .

ابن راهویه بطرف حجاز و عراق و یمن و شام مسافرت و از شاگردان سفیان  
 ابن عیینیه هلالی و دانشمندانی که در طبقه او بوده در آمد و بخاری و مسلم و ترمذی  
 که مؤلفان صحاحند از شاگردان او بوده اند .

ابن راهویه سال ۱۶۱ ( قسا ) متولد شد و آخر عمر در نیشابور زیست داشت

و در شب پنجشنبه نیمه شعبان سال ۲۳۸ هجری ( ریح ) وفات یافت (۱)

زمخشری در کتاب کشاف بمناسبتی از ابن راهویه اتقاقی را نقل کرده  
 طیبی در حاشیه ای که ذیل آن نوشته اظهار میدارد در جامع الاصول گفته ابو یعقوب  
 اسحاق بن ابراهیم تمیمی حنظلی مروزی معروف به ابن راهویه یکی از ارکان

---

(۱) ذهبی در تذکره مینویسد: ابن راهویه عالم نیشابور بلکه شیخ مردم مشرق زمین  
 بود ، سال ۱۶۶ یا ۱۶۱ متولد شده و از شاگردان ابن مبارک و فضیل بن عیاض و امثال  
 آنها بوده و گروه بسیاری از او استفاده کرده . محمد بن اسحاق طوسی موقعیکه از مرک اسحاق  
 اطلاع پیدا کرد اظهار داشت در میان دانشمندان هیچیک باندازه او از خدا نمی هراسید و میتوان  
 اورا مصداق آیه شریفه انما ینحی الله من عباده العلماء قرار داد اسحاق دانا ترین مردم بود و هر گاه  
 ثوری و حمادان در حیات بودند بوی نیازمند بودند ابوداود گفته اسحاق یازده هزار حدیث را  
 از حفظ برای ما خواند پس از آنکه از کتاب آنها را قرائت نمود حرفی پس و پیش نشده  
 بود سال وفات او را ۲۳۷ و عمر او را هفتاد و هفت سال نوشته .

مسلمانان و رهبری از رهبران بود .

ابن راهویه دانشمندی محدث و فقیه و متقن و حافظ و پرهیز کار بود امام گفته گفته گفتگوئی در مکه مکرمه بین او و شافعی اتفاق افتاد بدین مناسبت که ابن راهویه گرایه دادن خانهای مکه را تجویز نمیکرد شافعی با وی بمباحثه پرداخت تا بدین آیه استدلال کرد که خدا فرموده «الذین اخرجوا من ديارهم بغير حق» در این آیه خانها از متعلقات صاحبان آنهاست که اگر بناحق از خانه هایشان اخراج شوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در فتح مکه فرموده «من اغلق بابا فهو آمن» کسیکه خانه اش را به بندد در امانست ثابت میکنند که خانه در اختیار اوست تا حق بستن آنرا داشته و فرموده «هل ترك لنا عقيل من ربيع وقد اشترى عمر دار السجن» آیا عمر آنجا را از مالکش خریده بود یا غیر آن

ابن راهویه گفته پس از آنکه دانستم شافعی دلیل دندان شکنی آورد از عقیده ای که داشتم منصرف گردیدم انتهى .

از حمیدی نقل شده تا موقعیکه من در حجاز و احمد بن حنبل در عراق و اسحاق در خراسان باشد کسی بر ما پیروز نخواهد شد .

ابن زیات : مؤلف بمناسبت ابن راهویه مینویسد : اسحاق بن حسن قرطبی مشهور به ابن زیات صاحب کتاب المعرب و المبنی در طبقه زمخشری و امثال او بوده و از نافع بن سعید بن مجد استفاده کرده و پس از ۴۴۰ (مت) وفات یافته پس از این مینویسد : در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام از ابوصلت هروی نقل کرده هنگامیکه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد نیشابور گردیدند من حضورشان بودم آنحضرت بر استر شهبائیکه سپیدش زیادتر از سیاهی بود و آنرا سبز خنک گویند سوار بوده .

در این موقع محمد بن رافع و احمد بن حرث و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و گروهی از محدثان دهانه مرکب آنحضرت را بدست نیازمندی خود



گرفته آنحضرت را بحقیقت نیاکان پاکش سوگند دادند تا حدیثی را که از پدر بزرگوارش شنیده بود ایراد فرماید .  
 آن حضرت سر از کجاوه‌ای که بر آن روپوشی از خز افکنده و دو طرفه بود بیرون آورده فرمود : حدیث کرد مرا پدر نیکو کارم موسی بن جعفر فرمود :  
 حدیث کرد مرا پدرم صادق جعفر بن محمد فرمود : حدیث کرد مرا پدرم ابو جعفر محمد بن علی باقر (شکافنده دانش پیمبران) فرمود : حدیث کرد مرا پدرم علی بن الحسین سید پارسایان فرمود : حدیث کرد مرا سید جوانهای بهشت حسین علیه السلام  
 فرمود : حدیث کرد مرا علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود : شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 میفرمود : شنیدم از جبرئیل علیه السلام میفرمود : خدای جل جلاله فرموده : من خدائی هستم که جز من خدای دیگری نیست اینک مرا ستایش کنید و بدانید کسیکه با گواهی لا اله الا الله مرا ملاقات کند و کمال اخلاص را در آن رعایت کرده باشد داخل در حصار من گردیده و کسیکه وارد حصار من شود و سر پناهندگی من در آورد از شکنجه من در امانست .

مؤلف گوید : این حدیث حاکی از آنستکه نامبرده راه نزدیکی به رستگاری داشته .

در یکی از اخبار اشاره شده راوی گفت : در این موقع دوازده هزار قلمدان برای نوشتن آن حدیث در اختیار نویسندگان حدیث قرار گرفت .  
 آن حضرت که مردم را تا این اندازه آماده دیده باردیگر سر از کجاوه بیرون آورده فرمود : « ولکن بشرطها و شروطها و انا من شرطها » آری کلمه اخلاص در صورتی آدمی را در پناهگاه خدا درمی آورد که شرائط آنرا کاملاً رعایت کرده باشد بدیهی است از جمله شرائط آن قبولی ولایت منست .  
 در این هنگام برخی از حاضران عبارتی بفارسی گفته که حاکی از ناراحتی و سوزش باطنی او بود .

(۱۲۵) ابوالفتوح اسعد بن ابوالفضائل محمود بن خلف عجلی اصبهائی ملقب

به منتخب الدين .

نامبرده از فقهاء شافعی مذهب و واعظی فاضل ، عالم ، پارسا ، عابد

وقائع بود .

بوالفتوح هزینه زندگیش را از کاردستی خود اداره میکرد و شغل او منحصر

به صحافی بود و از آنرا امرار معاش می نمود و به قوت لایموت اکتفا میکرد .

ابوالفتوح در محل خود از ام ابراهیم فاطمه دختر عبیدالله جوزدایی که از

دیہات ماربین اصفهان بوده و همچنین از حافظ ابوالقاسم اسماعیل بن محمد بن فضل

و غانم بن عبدالحمید جلودی و احمد و امثال ایشان استفادہ کرده .

ابوالفتوح سال ۵۵۷ ( ۱۱۶۲ ) وارد بغداد شد و در آنجا از محضر ابوالفتح

محمد بن عبدالباقی معروف به ابن بسطی و دیگران استفادہ کرده سپس بمحل خود

بازگشته و با تبحر و مهارت و اشتہار کاملی که داشته بانجام وظائف دینی پرداخته

و به تصنیف و تألیف اشتغال پیدا کرده آثار او شرح مشکلات الوجیز والوسیط از

تألیفات غزالی و تتمۃ التتمہ تألیف ابوسعید متولی .

این کتاب در اصفهان آنروز مرجع فتوی و توجه اعلام بود .

وفیات الأعیان مینویسد: ابوالفتوح در شب بیست و دوم ماه صفر سال ۶۰۰

( خ ) هجری در اصفهان وفات یافت .

مؤلف گوید: ابوالفتوح از بزرگان مشایخ صوفیہ و اجلاء رؤساء آنان

بوده مقبره او تا کنون در اصفهان شهرت دارد (۱)

مجالس المؤمنین ذیل شرح احوال ابوالفتوح رازی خزاعی که از مفسران

معروف شیعه است می نویسد: از برخی از موثقان شنیده شده مرقد شریف او

در اصفهانست .

(۱) مرقد او بنوشته رجال اصفهان در داخل بقعه امامزاده ابراهیم بن موسی بن جعفر

علیه السلام است در خارج دروازه طوقچی ، طبقات شافعی مینویسد ابوالفتوح سال ۵۱۵

در اصفهان متولد شد و همانجا سال: ۶۰۰ در ۲۸ صفر وفات یافت .

بدیهی است اظهاریه صاحب مجالس المؤمنین بر خلاف واقع است و مسلماً بوالفتوح رازی را به بوالفتوح عجللی اشتباه کرده و بطوری که پس از این ذیل احوال او خواهیم نگاشت قبر بوالفتوح رازی درری است .

مؤلف بمناسبت ابوالفتوح نام بردگان ذیل را نام میبرد .

اسعد بن ابی نصر میهنی از مردم میهنه بوده که یکی از قرای خابرانست و خابران ناحیه ایست واقع میان سرخس و ابیورد .

میهنی فقیهی مبرز و پیشوائی ماهر بوده خلاف شافعی را با کمال مهارت تدریس میکرده و تعلیقہ بر آن نگاشته .

میهنی در مرو به تحصیل علم فقه پرداخت و از آنجا به غزنه رفته و فضل و کمال او نقل مجالس آن دیار بوده .

میهنی پس از چندی ببغداد رفته و تدریس مدرسه نظامیه بعهدہ او برقرار گردیده وی در آنجا بسبک خلاف شافعی تدریس میکرده .

از سمعائی نقل شده وی در کتاب مذیل نوشته میهنی از جانب سلطانه محمود سلجوقی بعنوان قاصدی بمرو آمد سپس ببغداد رفته و از آنجا با سمت رسالت به همدان رفت و در همدان سال ۵۲۰ و اندی وفات یافت .

ابوالسعادات شیخ اسعد بن یحیی سنجاری .

سنجاری از فقهاء شافعی مذهب بود و در فن خلاف مهارتی داشت .

سنجاری فن سرایندگیش بیشتر از فقاہت بود و به بهاء سنجاری شهرت داشت و اشعار آبدار زیادی گفته و حد اکثر آنها در دست استفادہ مردم قرار گرفته بوده .

صاحب وفيات اشعار ذیل را (که در مدح قاضي کمال الدین شهرزوری سروده) از وی نقل میکند :

ولانت اعلم فی الغرام بحاله  
سأل هواك فذاك من عداله  
من حاله یغنیک عن تساله

و هواك ما خطر السلو بیاله  
ومتی وشى واش الیک بانته  
اولیس للکلف المعنی شاهد

جددت ثوب سقامه و هتکت ست-----ر غرامه و صرمت حبل وصاله  
 ریمان من باب الشبیبه والصبأ  
 یسری النواظر فی مرا کب حسنه  
 شرفت معاطفه بطیب زلاله  
 فکفاه عین کماله فی نفسه  
 فتکاد تغرق فی بحار جماله  
 کتب العذار علی صحیفه خده  
 و کفی کمال الدین عین کماله  
 فساد طرته کلیل صدوده  
 نونا و اعجمها بنقطه خاله  
 و بیاض غرته کیوم وصاله

عشق تو با اندازه سر پای عاشق را فرا گرفته که گمان نمیرود زمانی بیاید  
 او از یاد تو خاطر کرده باشد و همانا تو خود میدانی شیفته تو تا چه اندازه در  
 باره تو شیفتهگی دارد، بنا بر این هر گاه سخن چینی نزد تو بیاید و اظهار بدارد  
 که عاشق تو از شیفتهگی تو فراموش کرده زینهار سخن او را نه پذیر و یقین بدان  
 اینگونه سخن ساخته دست سخن چینانست چگونه میتوان سخن دشمنانرا در باره  
 او پذیرفت و حال آنکه رنگ زردی و ناراحتی ظاهری و باطنی او گواه صادقی بر حقیقت  
 شیفتهگی اوست تو اگر بگفته سخن چینان ترتیب اثر دهی چنانست که بار دیگر  
 جامه بیماری را بر اندام او پوشانیده و پرده شیفتهگی او را دریده و ریمان وصال  
 او را پاره کرده باشی آری هر گاه او را مورد عنایت خود قرار دهی و او را بخوبیش نزدیک  
 سازی چنانست که آتش فر توتی و ناتوانی او را به آب جوانی و کامرانی خاموش  
 کرده و تشنگی باطنی او را فرو نشانده باشی و چنان با دسیرابی بخشیده باشی که  
 آب زلال محبت تو از قد و قامت او جاری گردد تا بجائی که دیدگان مردم مانند  
 کشتیها در دریای آب زلال مهر تو که از اندام او ریزانست بگردش در آیند و از  
 فراوانی و تلاطم آن غرق گردند آری او در این حال احساس کمال فوق العاده  
 خواهد کرد و کمالی که از این راه بدست آورده دلیل بر کمال دین خواهد بود.  
 دست عذار بر صفحه گونه او شکل نونی بوجود آورده و نقطه خال خود را نقطه آن  
 نون قرار داده بنا بر این سیاهی کیسوی او مانند شب فراق اوست و سپیدی پیشانی  
 او مانند روز وصال اوست.

ابن خلکان گوید : بتحقیق بر ما ثابت نشده که دو شعر اخیر از سروده های بهاء سنجاری و مر بوط بقصیده مزبوره باشد.

بهاء سنجاری سال ۶۲۰ ( خک ) یا ۶۳۰ ( خل ) در شهرستان سنجار که از سرزمین الجزیره و نزدیک به نصیبین است درگذشت .

مترجم گوید : نامه دانشوران مجلد هشتم مینویسد : بهاء سنجاری سال ۵۳۳ ( تلج ) متولد شد در فقه شافعی استاد و در فن شعر مهارت کامل داشت بخدمت پادشاهان میرسید و از آنها جائزه هائی بسیار میگرفت و باطراف مسافرت میکرد و بمدح بزرگان میپرداخت .

از ابن خلکان نقل کرده : سال ۶۲۳ هجری ابوالمظفر عبدالرحمن معروف به ابن ستیره واسطی که از بزرگان شعراء عصر خود بود در مدرسه مظفریه بر ما وارد شد . نامبرده از سراینندگان مبرزى بود که بشهرهای بسیار سفر کرده و از پادشاهان ستایش هائی بسیار کرده و جائزه های گرانی بدست آورده بود و همواره مجلسش با حضور ادبا منعقد میشد و بمذاکرات ادبی میپرداختند . وی در آنموقع پیرمرد کهنسالی بود .

هنگامی حکایت کرد موقعی باتفاق بهاء سنجاری از رأس العین به سنجار میرفتیم در راه در یکی از منازل اقامت نمودیم ، بهاء ، غلامی داشت بنام : ابراهیم و علاقه تامی بوی نشان میداد در آن منزل تصادفاً غلام از ما دور شد بهاء هرچه او را صدا میزد بر اثر دوری او نمی شنید و آن محل طوری ساخته شده بود که صدا را منعکس میکرد . بهاء میگفت : یا ابراهیم صدای یا ابراهیم را که در آن محوطه میپیچید میشنید ناچار اندکی نشست و این دوبیت را انشاد نمود :

بنفسی حبیب جار و هو مجاور      بعید عن الابصار و هو قریب  
یحبیب صدی الوادی اذا مادعوته      علی انه صخر و لیس یحبیب

جانم فدای آن دوستی که در عین حال که همسایه منست با من بدشمنی

برمیخیزد و در عین حالیکه نزدیک است از دیدگانم دور گردیده هر گاه او را میطلبم صدای من در این محل که سرپای آنرا سنگ فرا گرفته منعکس میشود یعنی سنگها مرا پاسخ میدهند و او بمن توجهی نمیکند .

ابن خلکان گفته : بهاء سنجاری دوستی داشت که از سالیان دراز بینشان رابطه دوستی برقرار بود روزی بجهتی اختلاف فیما بین نامبردگان پیش آمد چنانچه آن دوست قطع علاقه از بهاء نمود . بهاء که از مفارقت وی ناراحت شده بود کسی را فرستاد و او را از اینکه قطع علاقه دوستی نموده و محبت چندین ساله را نادیده گرفته سرزنش کرد .

وی در پاسخ بهاء این دو شعر را از مقامه پانزدهم مقامات حریری برای وی نوشته :

لا تزر من تحب فی کل شهر  
غیر یوم ولا تزده علیه

فاجتلاء الهلال فی الشهر یوما  
ثم لا تنظر العیون الیه

با کسی که علاقه دوستی برقرار ساخته در هر ماه بیش از یکروز بیدار وی مرو زیرا مشاهده میکنی هلال یعنی ماه یکشنبه در هر ماه یکبار بیشتر به نظر نمی آید .

بهاء سنجاری در پاسخ او نوشت :

اذا حقت من خلّ و داداً  
فزره ولا تخف منه ملالا

و کن کالشمس تطلع کل یوم  
ولا تک فی زیارته هلالا

هر گاه علاقه دوستت را کاملاً در باره خودت بسرحد آزمایش رسانیدی و او دوست واقعی خود یافتی بیدار او اقدام کن و از رنج و ملالتی که از دیدار او بدست می آوری اندوهناک مباش و مانند خورشید باش که هر روز طلوع می کند نه مانند هلال که ماهی یکمرتبه ظاهر میگردد .

بهاء سنجاری سه شعر ذیل را که حاکی از کمال ذوق اوست در باره پسری علی نام که شمشیری حمایل داشت گفته :

یا حامل الصارم الهندی منتصرا  
 ما یفعل الظبی بالسيف الصقیل وما  
 قد کنت فی الحب سنیا فما برحت  
 ضع السلاح قد استغنیت بالکحل  
 ضرب الصوارم بالضراب بالمقل  
 بی شیعة الحب حتی صرت عبد علی  
 ای گونه به آب زیبائی آب داده و شمشیر هندی حمایل کرده بهتر آنست  
 اسلحه که کشنده بیگانگانست از کمر بدر آوری زیرا چشمان سیاه رنگت که  
 به سوره زیبائی آراسته گردیده ترا از داشتن چنان اسلحه بی نیاز میکند. آهوی  
 مشکین فام با داشتن آنچنان چشمان فریبنده نیازمند شمشیر آبدار نیست و آنکس  
 که تیرهای مژه که اعماق قلوب را جریحه دار میسازد در اختیار دارد احتیاج  
 و نیازی به تیغ بر آن ندارد من پیش از این برای دسترسی به حقیقت دوستی جاده  
 تسنن را می پیمودم و اکنون بمنظور وصول به آن واقعیت براه تشیع در آمده و بنده  
 علی گردیده ام .

ابو البرکات اسعد بن علی بن معمر حسینی عبیدی نحوی جوافی  
 طبقات النحاة مینویسد: کنیه او را ابوالمبارک هم گفته اند نامبرده در مصر  
 از شاگردان ابوالقاسم بن قطاع بود و فن حدیث را از وی روایت میکرد و فرزندش  
 محمد از وی روایت می نموده از اشعار اوست .

واتخذ حب النبی ملجاء  
 فبذا اوصی ابالی والد  
 ثم اصحاب النبی العشره  
 ثم جدی الجد حتی حیدره

دوستی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را پناهگاه خود بدان و پس از آن متوجه پیاران آن  
 حضرت یعنی عشره مبشره باش زیرا پدر و نیاگانم و حتی خود علی علیه السلام ما را بدین  
 آئین توصیه کرده و خوانده اند. (۱)

(۱) عشره مبشره ده نفر نامبرده ذیل اند که دوستی آنها مایه نجات از دوزخ و رسول  
 خدا (ص) مردم را بدوستی آنها دعوت کرده دوازدهم اند و دوازدهمی و دوزهری و یک هاشمی و دیگر  
 اسدی و یکی اموی و دیگری فهری در این شعر نیز آمده  
 زبیر و طلح و ابن عوف و عامر  
 و سعدان و الصهران و الخنن .

جوانیہ نام محلی است نزدیک احد انتھی

مؤلف گوید بزودی ذیل احوال علامہ حلی «قدہ» بسر انجام عدہ از علوی ہا کہ تخم دوستی ایندہ نفر را در دل کاشتہ اشارہ خواہیم کرد و ہمچنین حکایت سید موصلی را خواہیم نگاشت .

ابوالمظفر اسعد بن ہبہ اللہ معروف بہ ابن خیزرانی از دانشمندان حنفی مذهب بودہ نام اورا بزودی ذیل احوال اسماعیل بن مہوب بن احمد یاد خواہیم کرد .

مترجم گوید : در ذیل ترجمہ مذکور نامبردہ را از شاگردان مہوب نام میبرد و بیش از این مطلبی ندارد .

لیکن در طبقات النحاة مینویسد : نامبردہ ادیبی حنفی مذهب و معروف بہ ابن خیزران بغدادی است از شاگردان مہوب و بناء و عدہ دیگر بودہ و سال ۵۹۰ ( نص ) وفات یافتہ .

ابوالمکارم : قاضی اسعد بن ممانی نصرانی مصری کاتبی شاعر و ادیبی معروف بودہ در آن روزگار کہ در دیار مصر میزیستہ دیوانہای سراینندگان را مورد مطالعہ قرار میدادہ و نظرات شاعرانہ خود را در آنها بکار میبردہ . مجملًا نامبردہ در این رشتہ از کمال بی نظیر بودہ و مصنفات چندی بیاد کار گذاردہ نظم سیرہ صلاح الدین ، نظم کتاب کلیلہ و دمنہ ، دیوان شعر .

ابن خلکان ، دیوان شعرش را کہ بخط فرزندش بودہ مورد مطالعہ قرار دادہ و مقاطیع چندی را از آن التقاط نمودہ از جملہ آثار اوست کہ در بارہ غلام نوری نحوی سرودہ :

واہیف احدث لی نحوہ تعجبا یعرب عن ظرفہ

علامۃ التانیث فی لفظہ و احرف العلة فی طرفہ

غلام لاغر میانی داد از قواعد نحوی میداد و چنان اظهار توانائی میکرد



که مرا از چنان ظرفی که اینهمه قواعد را در بر دارد به شکفت آورد علامه تائیت را که هاء مدور باشد در لبان چون غنچه او مشاهده میکردم و حروف علت را در دیدگان او میدیدم .

ابوالمکارم بمناسبت بیمناکی که از یکی از وزیران مصر داشت به جانب حلب رهسپار شد و همانجا بود تا سال ۶۰۶ (خو) پس از شصت و اند سال زندگی در گذشت و در مقبره مقام دفن شد .

( ۱۲۶ ) ابو محمد اسماعیل فرزند عبدالرحمن بن ابو کریم سدی کوفی سدی مفسر معروفی است که گفتار او در تفسیر تبیان و تفاسیر دیگر نقل شده .

سدی از مفسرین مشهور و محدثین نحریر است و در ردیف مجاهد و قتاده و کلبی و شعبی و مقاتل و جبائی و طبقات نامبردگان است .

شیخ طوسی « قده » نامبرده را در رجال خود ذیل روایت حضرت صادق علیه السلام نامبرده (۱) لیکن برای ما تا بحال به تحقیق نه پیوسته او و سایر از نامبردگان فوق از یکی از ائمه معصومین روایتی کرده باشند و آنچه از ظاهر نوشتهجات آنان بر می آید نامبردگان کلام الله مجید را مطابق با رأی خود تفسیر میکردند و بنقل از معادن وحی و تنزیل اعتنائی نداشتند .

در عین حال از شیخ طوسی « قده » نقل شده معظم له در کتاب تبیان بمناسبتی اظهار داشته برخی از مفسران رویه‌هایی را که برای خود اختیار کرده پسندیده بوده از قبیل ابن عباس و حسن و قتاده و امثال ایشان و بعضی دیگر سبکشان قابل توجه و مورد پسند واقع نشده از قبیل ابو صالح و سدی و کلبی و امثال ایشان . سدی بضم سین و تشدید دال منسوب به سدی ( پیشگاه ) و علت شهرت او باین نسبت آن بوده که وی مقنعه و روبندها را کنار سده در مسجد کوفه

(۱) همچنین در رجال حضرت سجاد و باقر (ع) ویرا اسم میبرد و او را مفسر کوفی معرفی میکند .

میفرودخته و یا در سده یکی از درهای مسجد الحرام به تدریس تفسیری میپرداخته  
ابن حجر در کتاب تقریب گوید: ابو محمد نامبرده همان سدی اکبر است  
در مقابل سدی اصغر که محمد بن مروان بن عبدالله بن اسماعیل سدی کوفی باشد.  
این سدی معروف به کذب و دروغگوئی بوده.

سدی اکبر در حدود سال ۱۲۸ (حک) هجری همان سال که مالک دینار  
معروف وفات یافت.

(۱۳۷) ابو اسحاق اسماعیل بن قاسم بن مؤید بن کیسان عنزی ولای عینی  
ملقب به ابوالعتاهیه.

عتاهیه با تخفیف به وزن رباعیه (و کراهیه) بمعنی انسان بی خرد و این  
کلمه لقب معروف نامبرده است نه آنکه کنیه او باشد و حال آنکه جوهری  
آنها کنیه وی دانسته و همین معنی ایجاب کرده فیروزآبادی در قاموس بوی ایراد  
بگیرد و بگوید: کلمه مزبور لقب اوست نه کنیه وی.

ابوالعتاهیه در روزگار خودش یگانه و یکتای عصر بود طبعی در کمال  
رسائی داشت و اشعاری آبدار و نمکین میسرود و اثره مضامین حاکی از پارسائی  
و نکوهش از دنیا را بطرزی عالی میسرود و نالایقی دنیا و بی اعتباری آنرا  
مجسم میکرد.

ابوالعتاهیه از متقدمین مولدین و در طبقه بشار و بنو نواس بود و سروده هائی  
بسیار دارد.

ابوالعتاهیه در حدود ۱۳۰ (یق) (قل) هجری در عین التمر متولد شد.

عین التمر نام محلی است در اجاز در نزدیک مدینه طیبه.

شیخ ابو محمد محمود بن احمد عینی صاحب دوشرح شواهد مغنی و امثال آن که  
ترجمه اش بنخواست خدا خواهد آمد از آنجاست.

چنانکه میدانیم عین الشمس غیر از عین التمر است زیرا عین الشمس از

شهرهای مصر است و در نزدیکی فسطاط قرار گرفته .

فسطاط محلی بوده که دیوارهای کاخ فرعون معاصر حضرت موسی در طرف غربی آن واقع شده و در آنجا درخت بلیسان کاشته میشود و روغن بلیسان از آن بدست می آید و در تمام دنیا درخت بلیسان منحصر به آن سرزمین است و در آنجا مجسمه هائی است که جنیان برای حضرت سلیمان بوجود آورده اند .

ابوالعتاهیه در کوفه نشو و نما کرد و در بغداد زیست داشت و در آنجا بشغل ملخ فروشی یا سفیدگری میپرداخت بهمین مناسبت اورا جرّاد با تشدید راء بمعنی روی گر یا ملخ فروش میگفتند .

ابوالعتاهیه فریفته کنیز المهدی عباسی بنام عتبه بود و باین عنوان هم شهرت پیدا کرده بود و اکثر تشبیهات و تغزلات اشعارش را بنام او میسروده از آن جمله:

اعلمت عتبه اننی من-----ها علی شرف مطل  
و سکوت ما الفی الی-----ها والمدامع تستهل  
حتی اذا برمت بما یش-----لو کما یشلو الابل  
قالت فای الناس یعلم ما یقول فقلت کل

ای عتبه میدانی که ناچه اندازه بتو نزدیکم در عین حال کمال احتیاط را از دست نمیدهم لیکن از جدائی آب دیدگانم جاری است جریان آن از مفارقت او مساوی با شیری است که از پستان شتر دوشیده میشود او از من میپرسد در میان مردم چه کسی گواه دوستی تست پاسخ خواهم داد همه مردمان گواه صادق دوستی منند .

در محاضرات راغب آمد سجع انگشتی ابوالعتاهیه این جمله بوده «سیکون الذی قضی غضب العبد اورضی»: قضای الهی بهر صورتی که باشد بوقوع خواهد پیوست و در این خصوص خشنودی و خشمناکی بنده یکسانست .

ابن خلکان از ابوالعباس میرّاد نقل کرده مدتی بود ابوالعتاهیه وسیله بوجود می آورد تا بتواند در یکی از دوروز مهرگان و نوروز بدربار خلیفه بار پیدا کند

تا اینکه وی را اجازه شرفیابی دادند .

ابوالعتاہیہ در یکی از آن دو روز ظرفی از سوفار ضخیم تهیه کرد و در میان آن جامہ نازکی را خوشبو کردہ گذاردہ و در اطراف آن این دو شعر را نوشت :

نفسی بشیء من الدنيا معلقة

اللہ والقائم المہدی یکفہا

انی لایس منها ثم یطمعنی

فیہا احتقارک للدنیا و ما فیہا

نفس من به اندکی از دنیا دلبستگی پیدا کردہ آرزو مندم خدا و مہدی آرا کفایت کنند من کہ از روزگار مأیوسم لیکن ناچیز شمردن تو دنیا و آنچه در آنست مرا بطمع انداختہ تا آنچنان درخواستی از تو بنمایم .

خلیفہ پس از آنکہ عطیہ وی را مورد توجہ قرار داد اہتمام کرد تا عتبہ را کہ بوالعتاہیہ فریفته او گردیدہ بوی تسلیم کند .

عتبہ بدست و پا افتاد بعرض رسانید ای امیر آیا رعایت احترام مرا نمی- نمائی و حق خدمت چندین سالہ مرا نا دیدہ میگیری کہ اکنون مرا در اختیار مرد بد منظر ملخ فروشی کہ از راه سرایندگی روزگار میگذراند قرار میدہی . خلیفہ از این اندیشہ در گذشت و دستورداد ظرف سوفارین او را پراز پول کردہ بوی تسلیم کنند .

ہنگامیکہ ظرف را باو تسلیم کردند ابوالعتاہیہ گفت : خلیفہ دستور دادہ تا پول زر بمن بدہید ، گفتند : اگر مایل نیستی پول سیم بتو خواهیم داد . ابوالعتاہیہ کہ از اندیشہ خلیفہ باخبر شد در عین حال مدت یکسال رفت و آمد میکرد تا بفہمد خلیفہ در بارہ جائزہ اوچہ فرمانی صادر کردہ .

عتبہ گفت : ابوالعتاہیہ اگر فریفته من بود مدت یکسال برای اینکہ بفہمد خلیفہ در جائزہ او زر فرمان دادہ یاسیم طلا دستوردادہ یا نقرہ رفت و آمد نمیکرد بلکہ بدان معنی اہتمام میکرد تا شاید وسیلہ بدست آورد و مرا در اختیار گیرد ، از این عمل بوالعتاہیہ ہو بداست از یاد من خاطر کردہ .

در یکی از مراجع معتبر نوشتہ شدہ ہنگامی ہارون الرشید مجلسی در

کمال زیبائی و فریبندگی آراسته بود و تاجائیکه در حد امکان و درخور خلافت او به تزئینات او فرمان صادر کرده بود و غذای بسیاری در سفره آماده کرده بود در آن موقع ابوالعتاهیه را بحضور خوانده اظهار داشت اینک این همه نعمتهای مختلف را در این مجلس می بینی شایسته است توصیف مجلس را آنچه آنچنانکه میدانی معروض بداری !

ابوالعتاهیه بالبداهه گفت :

عش ما بدا لك سالماً      فی ظل شاهقة القصور

تا سالم و آسوده با کمال خوشحالی در زیر سایه کاخهای سر به آسمان کشیده آرام گیر و زندگی کن .

هارون او را تحسین کرده اظهار داشت دیگر بگو .

ابوالعتاهیه گفت :

تسعی اليك بما اشتت----- هیت لدی الرواح و فی البکور  
آنچه که آرزومندی با امداد و شبانگاه برای تو آماده میگردد .  
هارون گفت : احسن دیگر بگو .

ابوالعتاهیه گفت :

فاذا النفوس تقعقت      فی ضيق حشرجة الصدور

در این موقع است که نفس ها در سینه ها مضطرب گردیده و جان ها بلب رسیده است .

هارون گفت : بارك الله دیگر بگو

ابوالعتاهیه گفت :

فهناك تعلم موقنا      ما كنت الا في غرور

اینجا است که یقیناً بر تو ثابت میشود که سر پایت را غرور و غفلت فرا گرفته بمجردی که هارون شعر آخری را شنید شروع کرد بگریستن آنقدر گریست که ریشهایش تر شد .

فضل بن یحیی که حال هارون را آن چنان دید خطاب به ابوالعتاهیه گفت:

خلیفه ترا طلبید تا در چنین مجلسی او را شادمان سازی نه آنکه موجبات ناراحتی او را بوجود آوری .

هارون گفت : او را بخود بازگذار و بیش از این سرزنش مکن زیرا او ما را در کمال غفلت و بی خیالی دید راضی نشد بیش از این بغفلت بسر بریم .

گویند هنگامی ابوالعتاهیه با ابونواس ملاقات کرد .

ابوالعتاهیه گفت : در هر روز چند بیت میسرایی ؟

پاسخ داد يك بيت يا دو بيت !

ابوالعتاهیه گفت : برعکس من هر روز صد بیت یا دویست بیت میسرایم .

ابونواس گفت : آری اشعار تو از این قبیل است که گفته .

يا عتب مالي ولك يا ليتني لم ارك

ای عتبه چه شده است مرا و ترا ایگاش ترا ندیده بودم .

آنگاه افزود هر گاه من بخواهم چنین اشعاری بسرایم هزار بیت یا دوهزار

بیت خواهم سرود . لیکن موقعیکه شعر میگویم چنین میسرایم :

من كف ذات حر في زي ذی ذكر لها محبان لوطی و زناه

از دست زیبا چهره آزاد و شایسته که بلباس مردانگی درآمده برای او دو

دوست است لوطی و زنا کننده و اگر تو بخواهی در تمام عمرت چنان شعری بگوئی

از سرودن آن عاجز خواهی بود .

طبقات النحاة ذیل شرح حال ابو عبدالله محمد بن منذر تمیمی که ادیبی لغوی

و محدث و از شاگردان خلیل و ابو عبیده و سفیان بن عیینه و ثوری بوده مینویسد :

هنگامی ابوالعتاهیه بنامبرده گفت : در شبانه روزی چند بیت میسرایم !

پاسخ داد : ده بیت تا پانزده بیت !

ابوالعتاهیه گفت : من اگر بخواهم هر شبی هزار بیت میسرایم .

محمد گفت : آری بخدا سوگند چنانست که میگوئی زیرا تو این چنین

میسرایم .

اموت الساعة الساعة

الا يا عتبه الساعة

ای عتبه همین ساعت و در همین ساعت بلافاصله خواهم مرد یا آنکه

میگوئی .

يا ليتني لم ارك

يا عتب مالي ولك

ليكن من ميگويم:

بمكة ما عشنا ثلثة ابجر

ستظلم بغداد ويجلونا الدجى

بيحيى وبالفضل بن يحيى وجعفر

اذا وردوا بطحاء مكة اشرفت

وارجلهم الا لأعواد منبر

فما خلقت الا لوجود اكفهم

بزودی بغداد تاريك ميگردد و سیاہی شب رو بجلوه گری خواهد گذارد

هر گاه این سه دریا در شهرستان مکه بجریان درآیند یعنی هر گاه یحیی و فضل

وجعفر بطحاء مکه را بنور خود منور گردانند زیرا بطحاء مکه برای جود و

بخشش آنها آفریده شده و قدمهای آنان برای چوب های منبر که بر فراز آن

قرار گیرند خلق گردیده .

و هر گاه تو بخواهی مانند این اشعار را بسرائی تمام روزگار هم برای آن

کافی نخواهد بود . زیرا من بمثل گفته تو اتکا نخواهم داشت . ابوالعتاهیه از

شنیدن چنین پاسخی شرمند شد .

ارشاد قلوب اشعار ذیل را که در باره پارسائی سروده بوی انتساب داده .

وفكرة معذور و تدبير جاهل

نظرت الى الدنيا بعين مريضة

ونافست فيها في غرور و باطل

فقلت هي الدنيا التي ليس مثلها

بلذة ايام قصار قلائل

وضيقت احقا با امامي طويلة

با چشم ناتوانی و با اندیشه معذور و تدبیری جاهلانه بدنیانگریستم با خود

گفتم این همان دنیا نیست که نظیری ندارد و من با کمال غفلت و نادانی در آن

به خود بینی و نخوت میپردازم و حال آنکه پس از چند روز اندکی که بزودی

سپری میشود سالیان درازی را در پیش دارم.

صاحب محاضرات این اشعار را در پارسائی از وی نقل کرده .

لا تغضبني علي امرء لك مانع مافي يدية

و اغضب علي الطمع الذي ————— استدعاك يطلب ما لدية

خشمگین مباش از کسیکه ترا از آنچه در اختیار دارد جلو گیری میکند

بلکه بر طمع می که ترا بگرفتن آنچه را وادار کرده غضبناک شو .

از گفتار اوست :

ترقع بعض دنیا نایب بعض و ترک ما ترقعہ ونمضی

برخی از زخارف دنیا را که در اختیار داریم به بعضی از آن وصله میزنیم

و هم آنچه را وصله زده ایم بجای میگذاریم و میگذریم

از گفتار اوست :

و من الحزم ان اکون لنفسي قبل موتی فیما ملکک وصیاً

احتیاط در اینست پیش از آنکه بمیرم وصیتم را در آنچه مالکم ثابت

و مسلم نمایم . یعنی پیش از مرگ وصی خودم باشم و کارهایم را بعهده وصی

برقرار ندارم .

از اشعار اوست :

انما الدنيا هبات وعوار مستردة شدة بعد رخاء و رخاء بعد شدة

دنیا مانند بخشش ها و عاریده هائی است که بزودی بصاحبانش بر میگردد ،

دنیا سختی پس از راحتی و راحتی بعد از ناراحتی است .

از آثار اوست :

اری الدنيا لمن هی فی يدیه عذابا كلما کثرت لدیه

تهین المکرمین لها بصغر و تکرّم کل من کانت علیه

می بینم هر کسیکه دنیا را در اختیار دارد ویژه هر گاه اختیارات او رو

بفرونی گذارد به شکنجه مبتلا میگردد دنیا با هر کسی که با چشم اکرام به آن



نگاہ میکند اور! خوار میکند و هر کسیکه بنظر بی‌اعتنائی به آن مینگرد او را محترم میدارد.

ربیع از ابوالعتاہیہ احوال پرسی کرد پاسخ داد .

اصبحت والله في مضيق  
هل من دليل الى طريق  
اف لدنيا تلاعبت بي  
تلاعب الموج بالغريق

در کمال تنگدستی سر از بالش خواب برداشتم و آیا ممکن است کسی مرا براهی که آسایشی در بر دارد رهبری نماید تفو بر این روزگار که مانند موج دریا که غریق را از این طرف بدانطرف میبرد با من بازی میکند .  
از اشعار اوست :

فیالیت الشباب يعود یوما  
فاخبره بما فعل المشیب  
کاش ایام جوانی بجهان می‌آمد  
تا بوی از ستم پیری خود میگفتم  
موقعیکه این شعر از او شنیدند پرسیدند اگر روزگار جوانی را ادراک  
میکردی بوی چه میگفتی؟! پاسخ داد سخنهایی میگفتم که از عهده هر نویسنده  
و محاسبی خارج بود .

گویند مأمون ، هنگامیکه شعر ذیل را از ابوالعتاہیہ شنید که میگوید :  
وانی لمحتاج الی ظل صاحب  
یروق و یصفو ان کدرت علیه  
من بسایه دوستی نیازمندم که اگر از او ناراحت گردیدم از دوستی من  
دست بردارد و بصفا و صمیمیت خود بیفزاید .  
بوی گفت : اینک خلافت مرا در اختیار خود در آور و چنین دوستی را در  
اختیار من قرار ده .

مؤلف گوید : ابن رومی هم بدین مضمون اشاره کرده :

عدوك من صدیقك مستفاد  
فلا تستكثرن من الصحاب  
فان الداء اكثر ماتراہ  
یکون من الطعام والشراب

دشمن تو از دوست تو بهره میبرد بنابراین بفرآوانی یاران میزد ، زیرا

دوستان بسیار مانند دارو هستند که حد اکثر از خوراک و شراب فراوانترند .  
از اشعار اوست :

رأيت الناس تحقر مالدیها      و تطلب كل ممتنع علیها  
فان طاعت حرصك كنت عبدا      لكل دنیة تدعو الیها  
دیدم آنچه را دارند ناچیز می‌شمارند و از آن طرف بدانچه از  
آن ممنوعند توجه مینمایند اینک اگر فرمان حرص خود را بمعهده گرفتگی بنده  
هریست و ناچیز خواهی شد که ترا بدان میخوانند از سروده های اوست :

لا تأمن الموت فی لفظ ولا نفس      و ان تمنعت بالحجاب والحرص  
و اعلم بان سهام الموت قاصدة      لكل مدرع منا و مترس  
از مرگ در هیچ چشم بهمزدن و نفس کشیدنی فراموش مکن و به پاسبانان  
و دربانانیکه داری مغرور مباش زیرا تیرهای مرگ همواره در اندیشه هر کسی  
هستند که زره محکم پوشیده و کلاه خود مستحکم بسرگزارده از یاد کارهای  
اوست :

وان امرء دنیاہ اکبر همه      لمستمسك منها بحبل غرور  
و هرگاه آدمی حد اکثر خیال خود را متوجه دنیا قرار داده باشد بدیهی  
است بریسمان غرور و غفلت چنگ زده است .  
و امثال اشعار مزبور در باره زهد و پارسائی که اگر کسی بخواهد مفصلا از  
آنها استفاده نماید بایستی بکتاب مواعظ و اشعار مراجعه کند .  
و ما پس از این ذیل احوال ابونواس بیرخی از شواهد زندگی او اشاره  
خواهیم کرد .

در کتاب وفیات ذیل ترجمه ابن معتمر مینویسد : در میان سراینندگان  
چهار نفر سراینده شهرشان برخلاف کارشان بوده: ابوالعتاهیه که دم از پارسائی  
میزد و اشعار در این باره میسرود آدمی ملحد و بیدین بود .  
ابونواس در اشعار خود تمایل بلواط داشت و حال آنکه زنا کارتر از بوزینه بود .

ابو حکیمه کاتب با آنکه در اشعارش دم از عفت میزند بی عفت تر از بزتر است

محمد بن حازم با آنکه در شعرش از قناعت سخن میگوید حریر تر از سکه است.  
 ابوالعتاهیه سال ۲۱۱ (ریا) در بغداد وفات یافت و قبر او در کنار نهر عیسی برابر پل زیت فروشان واقع شده  
 گویند هنگامیکه خواست وفات کند گفت دوست میدارم مخارق آوازه  
 خوان بیاید و بالین من خوانندگی کند و سرود:

اذا ما انقضت عنی من الدهر مدنی فان عزاء الباکیات قلیل  
 سيعرض عن ذکرى و تنسی مودتی و يحدث بعدی للخلیل خلیل

موقعیکه روزگار من سپری شود سوگواری زنان گریه کنندند اندک خواهد شد و یاد من از زبانها خواهد افتاد و دوستی من بطاق نسیان گذارده خواهد شد و دوست من پس از من برای خود دوستی خواهد گرفت و وصیت کرد بسنک قبرش بنویسند.

ان عیسا یکون آخره الموت لعیش ممجّل التنفیص

همانا زندگانی که سر انجام آن مرگست عیسی است تیره و تاریک.

تا بدینجا آنچه لازم بود در باره ابوالعتاهیه نوشتیم بدیهی است عبارتی که

بتواند کاملاً ما را در خصوص علم و ادب او قانع کند بدست نیاوردیم،

آری در عیون اخبار الرضا روایت کرده حاکم ابوعلی بن حسین بن احمد بیهقی

گفته محمد بن یحیی صولی روایت کرده محمد بن یحیی بن ابی عباد گفته عمویم حدیث

کرد روزی حضرت رضا علیه السلام با آنکه عادتاً به نظم اشعار و روایت آنها نمیپرداخت

این اشعار را خواند.

والمنايا ها زئات بالامل

والزم القصد و دع عنك الملل

حل فيها راكب ثم ارتحل

کلنا نامل مدا فی الا جل

لا یغرنک اباطیل المنی

انما الدنيا کظل زائل

همه ما در آرزوی عمر طولانی هستیم و مرگها محرك آرزو هستند مرگها شما را مغرور نکنند و میانه روی در کار را از دست مده و علت‌های واهی را بی اثر بدان و متوجه باش که دنیا چون سایه نابود میشود و موقعی را نشان میدهد که سواره در آن قرار گرفته باشد و کوچ نماید .

پرسیدم فدای شما این اشعار از کیست ؟ فرمود از یکی از عراقیهای شما بعرض رساندم اشعار مزبور را ابوالعتاهیه بنام خود انشاد میکرد فرمود نام او را بگو و این لقب را که حاکی از حقیقت است و شایسته مقام او نیست بزبان میاور زیرا خدا فرموده «ولا تنابزوا بالألقاب» ممکن است خود او بشنود و ناراحت گردد .

از این روایت حسن حال ابوالعتاهیه آشکار میشود و دلیل بر آنست که غیبت فاسق و غیر فاسق جائز نیست خصوصا هر گاه در برابر یکی از بزرگان دین باشد .

(۱۲۸) ابو ابراهیم اسماعیل فرزند یحیی بن عمرو بن اسحاق مصری معروف به مزنی بضم میم و فتح زاء و نون مکسور منسوب به قبیله ایست که بزرگ آن موسوم به مزنیه فرزند کلب است .

مزنی پارسائی دانشمند و کوشا بود و در فن احتجاج مهارتی کامل داشت و در دریای معانی دقیقه غواصی توانا بشمار می آمد .

مزنی از یاران مخصوص شافعی بشمار می آمد و از همه بهتر به طرق حدیث و فتوای او آشنا بود تا بجائی که شافعی در باره او گفته: مزنی کسی است که مذهب مرا یاری میکند .

مزنی کتب بسیاری تألیف کرده از جمله الجامع الکبیر الجامع الصغیر و مختصر المختصر والمنثور والمسائل المعبره والترغیب فی العلم والوثائق وامثال اینها .

ابن خلیکان گفته: مزنی هر گاه از مسئله فاذغ میشد و آنرا در کتاب مختصرش وارد میکرد بشکرانه آن دور کعت نماز میگذازد .

ابوالعباس بن سربیح گفته : مختصر مزنی همچنان به بکارت خود باقی بود و دانشمندی نتوانست بکارت آن را بقلم توانای خود بردارد و کتابی بهتر از آن بنمکارد .

کتاب مختصر پایه استواری بود که در مذهب شافعی بوجود آمد و پس از آن دانشمندان دیگر مطابق با سبکی که نامبرده در آن بکار برده بود کتب خود را تدوین کردند و همین معنی ایجاب کرد گفتار وی را مورد تفسیر و تشریح قرار میدادند .

گویند هنگامی قاضی بکارت حنفی در نماز جنازه با مزنی ملاقات کرد یکی از اصحابش گفت : از مزنی سؤالی کن تا سخن او را بشنوم و بمعلومات او اطلاع پیدا کنم .

وی پرسید ای ابو ابراهیم مگر نه اینستکه در اخبار تحریم و تحلیل نبید آمده و تقدیم و تأخیری در آن مراعات نشده علت چیست شما تحریم آن را بر تحلیلش مقدم داشته اید ؟!

مزنی پاسخ داد هیچیک از دانشمندان نگفته اند نبید در عصر جاهلیت حرام بوده پس از آن حلال شده بلکه همه متفقاً آنرا در آن روزگار حلال دانسته اند یعنی گفته اند حلال بوده و همین اتفاق حاکی از صحت احادیث تحریم است . قاضی بکارت دلیل او را پسندید و آفرین گفت .

مؤلف گوید : گفته وی از ادله قاطعه است و بطوری که به گمان میرسد چنین نتیجه گرفته میشود که ناقل مقدم بر مقرر راست و از این حقیقت کمک گرفته که اصول علمیه تعبیه را که نتوانند یکی از دو دلیل متعارض متکافی را ترجیح دهند و مفید ظن نباشند بحکم اجتهادی نفس الامری تقویت نمائیم .

وهم میتوان گفت : مرجع دلیل نامبرده به آنست که دلیل حذر و حرمت را بر حلیت ترجیح دهیم و به دلیل اباحه توجهی ننمائیم .

وقول سومی که موضوع توقف باشد در نظر نداریم ، یعنی موقعی را در

نظر بگیریم که در خبری در دست اختیار ما باشد که متعارض با یکدیگر باشند و شرائط حجیت و تکافی را از نظر سند و دلالت و خروج دارا بوده و بهیچوجه بر یکدیگر ترجیح نداشته باشند آری مدلول یکی از آنها حرمت یا حظر و دیگری اباحه باشد،

و اینموضوع با اشاره که شد در علم اصول بتحقیق رسیده و ادله عقلی و نقلی که از فرمان رسول خدا ﷺ و خاندان او بما رسیده همراه با آنها هستند و مذهب مشهور که مطابق با فتوای جمهور است معتضد آنند و احمد بن حنبل و ابوبکر رازی و کرخی و بسیاری از اشاعره و جماعتی از فقهاء باینموضوع اعتراف کرده و علامه در نهاییه و دو کتاب دیگرش بدان تصریح کرده و عضدی و عمیدی و شارحان مبادی و بسیاری از اصولیهای متأخر با آن همراهند فلیتأمل.

مزنی دانشمندی متدین و محتاط بود.

گویند در تمام سال از کوزه مسین استفاده میکرد و هر گاه میپرسیدند چرا از کوزه سفالین استفاده نمیکنی؟ پاسخ میداد شنیدهام کوزه گران در هنگام ساختن کوزه ها از سرگین استفاده میکنند بدیهی است آتش نمیتواند آنها را پاك کند بنا بر این قابل بهره بری نمیباشند.

و هم میگویند هر گاه نماز جماعت از اوفوت میشد بیست و پنج رکعت نماز فرادی میخواند تا بدینوسیله ادراك فضیلت جماعت بنماید و دلیلش آن بود در حدیث نبوی مشهور آمده رسول خدا ﷺ فرموده نماز جماعت بیست و پنج درجه بالاتر از نمازی است که شما به تنهایی بجا آورید.

مزنی شش روز از ماه مبارک رمضان باقیمانده سال ۲۶۴ (درس) در مصر وفات یافت و در قراهه صغری در سفح المقطم نزدیک قبر شافعی دفن شد. انتهى مترجم گوید: ابن ندیم در الفهرست مینویسد مزنی فقیهی پرهیز کار و در میان یاران شافعی فقیه تر از او و شایسته تر از یوسف بویطی نبود.

مزنی روز چهارشنبه سلخ ربیع الاول سال ۲۶۴ در مصر وفات یافت و ربیع بن

سلیمان مؤذن صاحب شافعی بر او نماز خواند .

کتاب مختصر مزنی در دست استفاده مردم است و اصحاب شافعی توجه خاصی بدان دارند و آنرا میخوانند و بر آن شرحی نوشته‌اند .

از جمله ابواسحاق ابراهیم مروزی بر آن شرحی نوشته و خود او از اصحاب مزنی بوده .

و ابوالعباس احمد بن سربح ، تقریبی بین مزنی و شافعی نوشته .

و ابویحیی زکریا ساجی از شاگردان مزنی بوده . انتهی

ابوالحسن علی بن فضل مزنی نحوی استادی مقدم بر معاصرین خود بوده

و از اسحاق بن مسلم روایت میکرده .

ابن جریر او را تشویق می‌کرد تا بعراق هجرت کند زیرا میدانست هرگاه

رحل اقامت در عراق بگستراند مقبولیت مهمی در آنجا بدست خواهد آورد .

مزنی کتب نافعی در نحو و صرف و کتابی در علم بسمله داشته .

نامبرده غیر از ما زنی آتی الترجمه در باب باء است .

و همچنین غیر از اسماعیل بن ابومحمد یحیی بن مبارک یزیدی است .

یزیدی فاضلی ادیب و شاعر و مصنف طبقات الشعراست .

(۱۲۹) ابوعلی اسماعیل بن قاسم بن عینون ( بفتح عین و سکون یاء ) بن هارون

ابن عیسی بن محمد بن سلمان .

مولای خلیفه عبدالملک مروان و دانشمندی لغوی و بغدادی و معروف به

قالی است .

قالی منسوب به قالی قلاست که از اعمال ارمنیه دیار بکر بشمار می‌آید .

قالی از دانشمندان دیگر بهتر نحو بصریه را فرا گرفته بود و از قواعدی که

آنان در این رشته ایجاد کرده بودند با اطلاعتر بود .

ابن خلکان و دیگران گویند : قالی از همه معاصران بهتر و بیشتر در فن

لغت و حفظ آن مهارت داشت و شعر جاهلی را از همه بیشتر روایت می‌کرد

وخصوصاً در حفظ آنها کوشش زیادی داشت.

قالی سال ۲۸۸ (حفر) در دیار بکر متولد شد و سال ۳۰۳ (رقاب) وارد بغداد شد در آنجا بدرس نحو و عربیت پرداخت و از محضر ابن درستویه و زجاج و اخفش صغیر استفادہ کرد و علم ادب را از ابن درید ازدی و ابن انباری و نفطویه و نحوی و ابن ابی الازھر و ابن شقیر و مطرزی و امثال ایشان فرا گرفت و فن حدیث را از ابوبکر بن داود سجستانی (سیستانی) و حسین بن اسماعیل محاملی و ابوبکر ابن مجاهد و یحیی بن محمد بن صاعد و ابوالقاسم ابن بنت منیع بغوی و ابویعلی و موصلی آموخت.

قالی سال ۳۲۸ (شکح) از بغداد خارج شد و سال ۳۳۰ (شل) وارد قرطبه شد و حاکم آنجا از وی بی اندازه بزرگداشت نمود و مردم از موقعیت استفادہ کرده کتب لغت و اخبار را از او فرا گرفتند.

قالی در قرطبه با فراغت خاطر به تألیف آثار خود پرداخت از جمله الامالی، کتاب المقصور والممدود و فعلت و افعلت و مقاتل الفرسان شرح قصائد معلقات، خلق الانسان، الابل، الخیل، البارع اینکتاب که در فن لغت بوده و بترتیب الفبا تدوین شده و مشتمل بر پنجهزار ورقه بوده با تمام نرسیده انتھی.

در ضمن ترجمہ دانشمندان به کتاب نوادر برمیخوریم که آنرا از آثار قالی میدانند و ممکن است همان کتاب امالی فوق الذکر او باشد.

چنانچه در ذیل احوال اشراق السوداء عروضی مینویسند: مشار الیها کتاب کامل مبرد و نوادر قالی را حفظ میکرد و بشرح و توضیح آنها میپرداخت.

اشراق: مولات ابومطرف عبداللہ بن غلبون بود و در بلنسیہ زیست داشت و نحو و لغت را از مولای خود فرا گرفت و اخیراً در ایندورشته از وی برتری پیدا کرد و در علم عروض ماهر گردید و ابوداؤد بن نجاح از شاگردان او بود و در دانیہ پس از ابومطرف حدود ۴۵۰ (نن) وفات یافت.

ابوعبداللہ الفہری: ابوعبداللہ حمیدی در تاریخ اندلس نوشته: فہری



شاگرد فاضل و لغوی قالی بود و بمناسبت اینکہ مدتہای چندی ملازمت قالی را داشت و از او استفادہ کمالات میکرد اورا غلام ابوعلی قالی میگفتند .

و آنچه از وی نقل شدہ آنستکہ ابو محمد علی بن احمد از عدہ از اصحابش از ابو عبدالله فہری روایت کردہ اند گفت: روزی یکی از دوستانم مرا بمجلس عروسی دعوت کرد باتفاق عدہ از ادیبان از جملہ ابن مقسم رامی صاحب نوادر بآن مجلس حضور یافتیم .

ابن رامی خطاب بحاضران کردہ گفت: ای لغویہا ای ادیبہا ای نحویہا ایشاگردان ابوعلی بغدادی اینک میخواہم بمنظور پی بردن بمقدار معلومات شما و اطلاعات دستہ جمعیتان پرسشی کنم.

پاسخ دادیم محل بسیار مناسب است ہرچہ میخواہی پرس !  
گفت دانشمندان لغوی حیوان سیاہی را کہ در میان باقلاست چہ مینامند ؟  
ما اظہار بی اطلاعی کردہ پاسخی ندادیم. گفت بسیار تعجب است شما کہ بنخیال خود لغات مردم را ضبط میکنید و خود را لغوی قلمداد می نمائید چگونہ از چنین نامی بی اطلاعی! گفتیم چنانچہ میدانم ما از نام آن حیوان بی اطلاعیم بہتر آنست خود شما مارا از نام آن باخبر سازی .

وی پاسخ داد آن حیوان را بیقوان مینامند.

من پیش آمد آنروز را مغتنم شمردم.

پس از چندی هنگامی حضور ابوعلی بودیم ہمانسؤال را بدون کم و زیاد از حاضران پرسید من کہ آنروز نام اورا شنیدہ بودم بردیگران پیش دستی کردہ و بانوجہ باینکہ ابن رامی سخن صحیحی گفتہ اظہار داشتم آنرا بیقوان مینامند ! ابوعلی گفت از کجا گفتی ؟ ! جریان آنروز شرح دادم .

قالی ناراحت شدہ گفت شکفت است از شما کہ لغات را از مردم تیرانداز فرامیگیرید آنکاه مرا سرزنش کردہ گفت نام آن حیوان دنقس است .

من از آن بہ بعد کہ سرزنش استاد را شنیدم بہ گفتہ ابن رامی کہ فہمیدم روی

بی اطلاعی گفته اعتنائی نکردم.

ابوبکر زبیدی : شرح حال او انشاءالله در باب میم ذیل احوال دانشمندان عامه خواهد آمد.

زبیدی از شاگردان قالی بوده و از وی روایت میکرده و در نحو و لغت مهارت داشته و از آثار او طبقات النحاة و امثال آنست.

قالی بطوریکه پیش از این نوشتیم تمام روزگار خود را در قرطبه که از شهرهای اندلس است گذرانیده و همانجا شب شنبه هفتم جمادی الاولی و یا جمادی الاخره سال ۳۵۶ (شمو) وفات یافت و ابو عبدالله خیبری بر جنازه او نماز خواند و او را در مقبره منعة الواقعة واقع در پشت قرطبه دفن کردند.

(۱۳۰) ابو القاسم اسماعیل بن وزیر کمیر خردمند ابو الحسن عبّاد بن عباس

ابن عبّاد دیلمی قزوینی طالقانی .

ثعالبی او را چنین میستاید: صدر بزرگواری و تاریخ مجدد و شرافت و عزت روزگار و سرچشمه دادگری و احسان بود هر کسی او را بهر عنوان بستاید سخنی نابجا نگفته و میتوان گفت هر گاه او وجود نداشت بازار فضائل در روزگار او کاسد بود مجلس او همواره از سادات و دانشمندان و ادیبان و سرایندگان تشکیل میگردد و فضلا از اطراف به عزم دربار او کوچ میکردند و در بارگاه فضل او رحل اقامت میگسترانیدند و به آرزوهای خود میرسیدند و به جوایز هنگفتی نائل میگرددند و او هم برای انجام نیازمندیهای آنان از هیچگونه مساعدتی خودداری نمیکرد و جوایزهای تازه بتازه به آنها میداد و سخنان آنان را با توجه مخصوصی گوش میداد و گفتار فاضلانه آنان را استماع می نمود و از آنجا که صاحب در بلاغت و بخشش در روزگارش بی نظیر و مرکز دائره نیازمندی مردم بود نیازمندان از شهرهای دور دست و آخرین نقطه ای که شهرت وی بدانجا رسیده بود بجانب وی کوچ میکردند و تا رسیدن بدربار فیض مدارش مدایح خود را بمنظور عرض به پیشگاه او بانجام میرساییدند و با آمادگی کاملی بدربار او بار مییافتند تشنگان دانش از سرچشمه

فضائل او سیراب میگردیدند و از گفتار دقیق او مستفید میشدند و مجلس او از کلیه خردمندان و دانشمندان فراهم می آمد و هر کس هر گونه میوه درخواست میکرد از بوستان کمال اومیچید. صاحب پایه بلاغت او بسر حدی رسیده که گفتار او سحر حلال و در حد اعجاز بود و آثارش مسیر خورشید را فرا گرفته و شرق و غرب عالم را پر کرده، صاحب چون خورشید است که ستارگان زمینی اطراف او را دایره وار گرفته و یگانگان روزگار و یاد کاران فضل و سوارگان شعر گرد او جمع گردیده و عده این نامداران هر گاه بعد سرایندگان و فاضلان دربار رشید نمیرسید از آنها کمتر هم نبود اینان همان دلاورانی بوده که بر گردنهای قوافی دست توانائی داشته و کشور معانی را در تحت رقیت خود در آورده بودند.

درباره صاحب همان گوئیم که بوبکر خوارزمی گفته در دامن وزارت تربیت یافته و نشو و نما کرده و به آخرین پایه آن رسیده و از بوستان وزارت شیر صاف و پاک شرف و فضیلت نوشیده.

ابوسعید رستمی درباره او گوید. (۱)

ورث الوزارة کابرا عن کابر موصوله الاسناد بالاسناد

یروی عن العباس عباد و زان و اسماعیل عن عباد

بزرگان از بزرگان دیگر وزارت را در حالیکه اسانیدشان بیکدیگر متصل است به ارث برده چنانچه عباد وزارت را از عباس و اسماعیل از عباد روایت میکرده و همانطور که از ثعلبی نقل کرده که وی از حقیقت ستایش او آنطور که باید و شاید در مانده شده منهم اکنون نمیتوانم عبارتی انشاد کنم که حاکی از علم و ادب و جلالت شأن او باشد وجود و کرم او را توضیح دهد و نیکیهایی او را که بعد اعلای رسیده و منحصر بفرد بوده اظهار بدارد زیرا مرغ همت من ناتوانتر از آنست که بتواند بکمترین مقام او بیرواز آید و منازل عالیّه او را به پیماید

(۱) صاحب گفته صد هزار قصیده پارسی و تازی در مدح من گفته اند از هیچکدام باندازه

شعر رستمی خرسند نشده ام.

و کوشش من کمتر از آنست که بکوچکترین قدمهائیکه بسعی و کوشش خود برداشته برسد بهتر آنست بهمان اکتفا که خود در مقام مباحثات گفته .

ان خیر المداح من مدحتہ شعراء البلاد فی کل ناد  
بهترین مداح کسی است که سراینندگان شهرها در هر کجا هستند او را  
بستایند .

و من در باره او میگویم در ستایش او همین بس که هر کس در مدح او هر سخنی گفته یا میگوید او از آن بالاتر بوده و شایسته تر است که کسی از حقیقت پیش آمد او پرسشی ننماید بلکه اگر کسی مجال توصیف او را پیدا کرد باید بخود بیالد و در حق او بگوید آنچه را سراینده توانائی در باره دیگران از دانشمندان سروده :

و ان قمیصا خیط من تسعة وعشــــــــــــــــــــــرین حرفا عن معالیه قاصر  
همانا پیراهنی که از بیست و نه حرف هجا بافته شده باشد بازهم از اندام  
مقامات عالیه او کوتاه است

صاحب فن حدیث را از پدرش وعده از دانشمندان فرا گرفته و علم ادب را از ابوالحسین (فارسی) از احمد بن فارس لغوی سابق الذکر از ابوالفضل عباس ابن محمد نحوی ملقب به عرام که بطوریکه یکی از اعلام معاصرین ما اظهار داشته از شاگردان شیخ جلیل شیعہ احمد بن ابوعبدالله برقی صاحب محاسن بوده آموخته .  
و همچنین مراتب ادب را از استاد استناد وزیر اعظم ابوالفضل محمد بن حسن قمی معروف به ابن عمید فرا گرفته .

ابن عمید در ادب و حکمت و ستاره شناسی و نامه نگاری و املاء و فنون دیگر بدطولی داشته و ابن عباد بر اثر مرادده بسیاری که با او داشته به صاحب ابن عمید شهرت یافته و پس از آنکه بمقام وزارت نائل آمده به صاحب شهرت یافته و پیش از او هیچیک از وزراء بلقبی شهرت نیافته بودند و بالاخره همین شهرت علم بالغلبه برای او شد .

صاحب مجالس المؤمنین از یافعی و همچنین صاحب وفیات اظهاری داشته‌اند پس از صاحب هر کسی بمنصب وزارت میرسید بدان لقب مفتخر میشد . بعضی گویند علت آنکه ابن عباد بدین لقب شهرت یافت آن بود که نامبرده از زمان کودکی مؤید الدوله ابو منصور بن رکن الدوله دیلمی با وی مراد داشت و پس از آنکه وی بجهاننداری رسید ابن عباد را بوزارت خود برگماشت و او را صاحب لقب داد و ممکن است اینقول اقرب به صواب باشد .

صاحب موقعی بوزارت مؤید الدوله برقرار شد که وی ابوالفتح علی بن محمد ابن عمید را از وزارت خلع کرد و او را برای ابد محبوس داشت تا در زندان درگذشت .

ابوالفتح اواخر جهاننداری رکن الدوله و پس از رحلت پدرش ابن عمید بوزارت رسید و پس از او بوزارت مؤید مفتخر شد تا بجهانی مؤید الدوله از وی رنجیده خاطر شد و او را زندانی کرد و چنانچه اشاره کردیم همچنان در زندان بود تا وفات یافت .

ابوالفتح در موقعیکه در زندان بسر میبرد اشعار ذیل را حسب حال خود سرود .

دخل الدنيا اناس قبلنا  
و نزلناها كما قد نزلوا  
رحلوا عنها و خلوها لنا  
و نخليها لقوم بعدنا  
پیش از ما مردمی در این دنیا آمدند پس از آن از دنیا کوچ کردند  
و آنرا برای ما گذاردند و ما هم مانند آنها وارد دنیا شدیم و چون موقع کوچ کردن ما فرا رسید آنرا در اختیار بعدیهای خود در آوریم . برخی در پشت کردن دولت دنیا از آل عمید گفته

آل العمید و آل برمك مالکم  
کان الزمان یحبکم فبداله  
قل المعین لکم و زال الناصر  
ان الزمان هو الخون الغادر  
ای آل عمید و ای آل برمك چه شده است پشتیمان و یاور شما رو بکمی

گذارده روزگار شمارا دوست میداشت اینک بر شما ثابت شد که گیتی خیانت کار و حيله گر است .

پس از آنکه مؤيدالدوله درگذشت بر ادرش فخر الدوله ابوالحسن علی بمقام جهانداري نشست صاحب را بوزارت خود دعوت کرد صاحب از پذیرفتن وزارت وی استعفا کرد . فخر الدوله گفت همانطور که امارت بارث بما رسیده وزارت هم بارث بتو منتقل گردیده و بر من و تولد است حق خودما را نسبت باین دولت محفوظ بداریم ناچار صاحب را بمقام وزارت بر قرار داشت .

صاحب در نظر فخر الدوله بسیار معزز و محترم بود و گفتارش در حضور او بتمام معنی نفوذ داشت باندازه که گفته اند هیچ امیری باندازه فخر الدوله که از صاحب احترام میگذازد از وزیرش احترام نمیکرد .

فخر الدوله همیشه بمجرد ورود صاحب پیش پای او حرکت میکرد و دیگران را با احترام او و میداشت و دیگری اینگونه چشم طمع از او نداشت . صاحب وزیری سخاوتمند و کریم بود .

از عون بن حسین تمیمی نقل کرده اند او گفت روزی وارد خزانه خلعتهای صاحب شده در ثبت حسابات که در اختیار دوست من بود و سمت کتابت آنها را داشت چنان دیدم که هشتصد و بیست عمده خز بامر صاحب به علویه ها و فقها و سرایندگان داده علاوه بر خلعتهایی که به خدم و حشم خود حواله کرده هنگامی ابوالقاسم زعفرانی قصیده نونیه را که از جمله ابیات زیر است بحضور صاحب خواند .

الی راحتی من نأی اودنی

ایا من عطایاه تهدی الغنی

کسآلم یخل مثلها ممکنا

کسوت المقیمین والزائرین

صنوف من الخز الا انا

و حاشیه الدار یمشون فی

ای بزرگی که بخششهای او دور و نزدیک را به ثروتمندی میخواند مقیم

وزائر را جامه‌هایی پوشانیده که مانندشان امکان ندارد موقعیکه بدرباریان شما مینگرم همگی بلباس خزد در آمده جزمی که از آن سهمی ندارم .

صاحب پس از شنیدن قصیده مزبور گفت : در اخبار معن بن زائده شیبانی خوانده‌ایم مردی نزد او آمد اظهار داشت ای امیر مر کبی بمن بده تا بمحل خود بازگردم ! معن دستور داد تا نفاقه و اسب و قاطر و الاغ و کنیزی در اختیار او در آوردند آنگاه گفت هر گاه میدانستم خدا بمتعال مر کوبی دیگر غیر از آنچه بتو اعطا کردم در اختیار بشر در آورده آنرا هم بتو اعطا میکردم .

وما هم دستور میدهم تاجبه و پیراهنی و لباس پشمینی و عمامه و شروالی و جادری و جورابی و کیسه وردائی و عبائی که همه از خز هستند بتو اعطا کنند و هر گاه میدانستم لباس دیگری هم که از خز ترتیب میدهند بتو اعطا میکردیم . صاحب یتیمه‌الدهر از ابوالحسین فارسی نحوی نقل کرده نوح بن سلیمان مخفیانه نامه بصاحب نوشت و او را بوزارت خود دعوت کرد ! صاحب مسئول او را اجابت ننمود و اظهار داشت من بدانجهت حاضر برای پذیرش وزارت شما نیستم زیرا چهار صد شتر باید کتابهای کتابخانه مرا حمل کنند .

ابوالحسین مزبور گفته از صاحب شنیدم در یکی از عصرهای ماه مبارک رمضان بمجلس ابن عمید وارد شدم و در آن موقع من تازه جوان نوری بودم دیدم گروهی از فقهاء و متکلمان در حضور وی بمنظره پرداخته و همچنان ادامه داشت تا موقع افطار فرارسید آنگاه بمجلس تعطیل شده حاضران اجازه مرخصی گرفتند . رفتن حاضران بر من ناگوار آمد زیرا موقع افطار بود و ابن عمید هم با آن موقعیت و ثروتی که داشت میتواند همه آنها را افطاری دهد همانوقت تصمیم گرفتم هر گاه من بمقام او نائل گردم چنان عملی که از او سرزد از من اتفاق نیفتد . بهمین مناسبت اوقات ماه مبارک رمضان هر گاه کسی پس از عصر بمجلس او حضور مییافت بدون افطار از خانه او خارج نمیشد .

و هر شب در مجلس او هزار نفر روزه دار افطار میکردند و جوایز و کمکهای نیکه

در ماه مبارك رمضان با افراد مختلف مینمود برابر با تمام جوانز و کمکهای سایر ایام سال بود .

ابومنصور ربیع گفته روزی بحضور صاحب رسیده سخن از همه جا گفته و مدتی طولانی او را بسخنان خود سرگرم داشتم موقعیکه خواستم بمنزل خود بروم از درازی مدت و گفتار بسیار خود پوزش خواستم که وقت شمارا گرفتم! پاسخ داد چنان نیست بلکه من وقت ترا گرفتم.

ابومنصور احمیمی دینوری گفته : عمیری قاضی قزوین کتبی را به صاحب اهدا کرد و همراه با کتب اهدائی این اشعار را فرستاد .

العمیری عبد کافی الکفاة و من اعتد فی وجوه القضاة

خدم المجلس الرفیع بکتب مفعمات من حسنھا منزعاة

عمیری بنده کافی الکفایست و کسی است که در میان داوران سرشناس است بمنظور خدمت بمجلس ارزنده او کتبی داد که ظاهرا پر و در باطن خالی از زیبا و طراوتند ارسال داشته .

صاحب ذیل آن نوشت :

قد قبلنا من الجميع کتابا ورددنا لوقتھا الباقيات

لست استغنم الكثير فطبعی قول خذ لیس مذهبی قولھات

ما از همه کتاب میپذیریم و بموقع خودش آنها را در ردیف باقیات قرار میدهیم مرامن آنچهان نیست که زیادی را غنیمت شمارم و طبیعت من چنانست که میگویم بگیر و نمیگویم به بخشش.

از این قبیل حکایات در باره اوصاف جمیل والطف جزیلش بسیار است.

صاحب بقیه گفته : صاحب در خردسالی موقعیکه در مسجد بدرس حضور مییافت مادرش هر روز یکدینار و یکدرهم باو میداد تا به اولین فقیری که با او برخورد میکنند بوی بدهد.

تصادفا در جوانی هم همین عمل را اجرا میکرد و چون بحد کمال و مقام



وزارت رسید بخادم مخصوصش میگفت ہر شب موقع انداختن جامہ خواب یکدینار و یکدرہم زیر رختخواب او میگذازد تا از پرداخت آن بشخص نیازمندی خاطر نکند چندی بر این آئین رفتار میکرد .

شبہی خادم فراموش کرد مبلغ مزبور را زیر رختخواب وی بگذارد نیمہ شب کہ صاحب برای عبادت حرکت کرد و وجہ مزبور را زیر جامہ خواب خود ندید و دانست فراموش کردہ ویرا بفال بد گرفت و پنداشت کہ عمر او بسر آمدہ بہمین مناسبت بہ فرایشان امر کرد تا ہرچہ فرش در آن منزل بودہ ہمہ را گرد آورده بہ نخستین فقیری کہ ملاقات میکنند بدهند و اینعمل را کفارہ تأخیر پرداخت مبلغ مزبور قرار داد .

غلامان صاحب تصادفاً ہاشمی نابینائی برخورد کردند کہ زنی دست او را گرفتہ بطرف مقصد خود رہسپار بود .

پرسیدند آیا آنچه در اختیار داریم می پذیرید؟! پرسید چیست آن؟ گفتند

فرش و پشتی دیبائیست ، ہاشمی نابینا بمجردیکہ این سخن را شنید بحالت بیہوشی در آمدہ روی زمین افتاد، غلامان پیش آمد اورا بہ صاحب اطلاع دادند! دستور داد اورا باہمان حال بحضورش آورده آب بصورتش پاشیدہ پس از آنکہ بحال آمد پرسید چرا بدین حال در آمدی و علت بیہوشی تو چہ بود؟! پاسخ داد ممکنست جواب مرا نہ پذیرید بہتر آنست حقیقت مطلب را از این زن بازجوئی کنید: گفت چنین نیست بلکہ خودت اصل موضوع را بیان کن .

گفت چنانچہ ظاہر من حاکی است از خاندان پیغمبر اکرم از این زن خدایمتمعال دختری بمن عنایت فرمود بتازگی مردی بخواستگاری او آمد ما آن دختر را بہمسری آنمرد در آوردیم و تا بحال مدت دو سال از خوراک خود کاستہ وجہیزہ برای او ترتیب دادہ ایم دیشب این زن گفت مناسب است برای جہیزہ او فرش و پشتی دیبائی فراہم کنیم! گفتم از کجا ہر بیچہ وسیلہ میتوان آن را تہیہ کرد و زندگی ناراحت کنندہ ما برای انجام آن اجازہ نمیدہد بالاخرہ گفتگوی

فیما بین کار را بخصومت انجام مید تا آنکه از وی درخواست کردم امروز دست مرا بگیرد از خانه خارج کند شاید خدا بمتعال وسیله طبق دلخواه آن زن فراهم فرماید. موقعیکه غلامان شما مرا از آنهمه دیبا اطلاع دادند جاداشت از خوشحالی حالت بیهوشی بمن دست دهد.

صاحب هنگامیکه حقیقت پیش آمد را از وی شنید گفت شایسته است لوازمیکه مناسبت بافرش دیبا دارد برای او فراهم شود آنگاه فرمانداد جهیزیه مناسب بافرشهای دیبا برای او تهیه دیده و شوهر دختر را طلبیده و همه را در اختیار او در آورد.

صاحب در بیشتر از شهرهای ایران از قبیل اصفهان و ری و جرجان بمسند وزارت برقرار بود و در کلیه قلمرو وزارت او شعرا و ادباء بسیاری بدربار او راه مییافتند و باندازه بودند که برای هیچیک از وزیران نامدار چنان اتفاقی دست نداده.

از جمله دانشمندانیکه دربار او را محل اعتکاف خود قرار داده و از جناب او منتفع گردیده و بستایش او آنچنانکه باید و شاید پرداخته و از لئالی آبدار و اشعار ابکار در مقام او بهره مند شده اند ابو الحسن ( الحسن خ ل ) سلامی است دیگری ابوطالب مأمونی دیگری ابو الحسن بدیهی دیگری ابوسعید رستمی دیگری ابو العباس ضبئی دیگری ابو الحسن جرجانی دیگری ابو القاسم بن ابو الملاء دیگری ابو محمد عبدالله بن حسین خازن اصفهانی.

نامبرده از آنجهت بخازن شهرت یافته که خزانه کتب صاحب در اختیار او بوده و از گفتار اوست «من لم تهذب به الاقاله هذب به العثار ومن لم یؤد به والداه اد به اللیل والنهار» کسیکه پس گرفتن کار او ویرا تربیت نکند لغزش روزگار او را تربیت خواهد کرد و کسیکه پدر و مادر او را ادب نکنند گذشت شب و روز او را ادب خواهد کرد دیگری سید ابو هاشم علوی دیگری ابو الحسن جوهری دیگری ابن منجم و ابن بابک و ابن کاشانی و ابو الفضل همدانی و ابو علی حسن بن قاسم رازی

که از لغویها و نحویها بوده و کتابی در لغت بنام المبسوط تألیف نموده دیگری اسماعیل شاشی دیگری ابوالعلاء اسدی دیگری ابوالحسن غوبری دیگری ابودلف خزرچی دیگری ابوحفص شهرزوری دیگری ابومعمر اسماعیلی و ابوفیاض طبری و محمد بن عباس معروف به ابوبکر خوارزمی و امثال ایشان که ذیل شرح حال ابو-الحسین کاتب اصفهانی و امثال او نام بردیم.

**ابوبکر خوارزمی:** پسر دختر محمد بن جریر طبری مورخ مشهور میباشد خوارزمی در لغت و شعر مهارت کاملی داشته و اصلاً از مردم طبرستان بوده در آغاز جوانی از وطن خود بیرون رفته بسیاحت شهرها پرداخته با سیف الدوله حمدان ملاقات نموده چندی بخدمت او بوده از آنجا به بخارا رفته با ابوعلی وزیر بلغمی مصاحبت نموده و از آنجا که وزیر نامبرده پسند خاطرش نبوده ویرا هجو کرده به سیستان رفته طاهر بن محمد والی آنجا را مدح گفته و او را نیز هجو کرده از طرف او محبوس شده پس از آنکه از زندان رهائی یافته بخوزستان رفته با والی آنجا ملاقات نموده پس از چندی ویرا هجو نموده به نیشابور رفته بعزم مجلس صاحب حرکت نموده صاحب ویرا گرامی داشته و از این تجارت بهره قابلی بدستش آمده. صاحب بانامه ویرا به دربار امیر عضدالدوله دیلمی معرفی کرده و وسیله شهرت او را در آن دربار بوجود آورده و با آنکه از طرف امیر به جوایز بسیاری مفتخر آمده چون طبیعت او بایی وفائی سرشته شده بود بعهد خود وفا ننموده از حضور امیر به نیشابور بازگشته و آنجا زیست کرده به تدریس فن ادب پرداخته و مطابق باینیاد اولی خود بهجو صاحب اقدام کرده. صاحب از ری اظهار رنجشی نکرده و طولی نکشید بوبکر به نامداری که هم کنیه او بوده ملحق شد (۱).

موقعی که صاحب از هجو خوارزمی و مرک او اطلاع پیدا کرد این دو شعر را سرود.

أقول لركب من خراسان قابل      أمامات خوارزمیکم قیل لی نعم

(۱) نامبرده سال ۳۸۳ وفات یافته.

فقلت اکتبوا بالجص من فوق قبره  
 به مسافرانیکه از خراسان می آمدند گفتم مگر چنین نیست که خوارزمی  
 شما در گذشته گفتند آری گفتم باگیج روی گور او بنویسید خدای بخشنده لعنت  
 کند کسی را که کفران نعمت می نماید .  
 مترجم گوید : از جمله سراینندگان که بزبان پارسی صاحب را ستوده اند  
 نامبردگان ذیلند که از جهت تمهیم کلام مناسب است به برخی از احوال و آثار  
 آنان اشاره کنیم .

منطقی : منصور بن علی از سراینندگان قرن چهارم هجری بوده .  
 عوفی در لباب الالباب مینویسد : نامبرده از مردم ری و مورد شهرت داشت  
 و در منطق مهارتی کامل داشت و از مخصوصان صاحب بن عباد بوده . قصائدی  
 در مدح صاحب سروده از جمله در قصیده گوید :

سپارد بتدبیر و سعیش زمام	جهاندار کافی الکفاة آنکه ملک
نه بی رای او ملک دارد نظام	نه بی امن او عدل بیند جهان
جهانرا بدو داد ایزد قوام	سخارا بدو کرد مولی عزیز

صاحب توجه خاصی باشعار او داشت و پیوسته آنها را مورد مطالعه قرار میداد  
 گویند بدیع الزمان همدانی ( سابق الذکر ) در دوازده سالگی بخدمت صاحب  
 رسید و همان وقت اشعار تازی در کمال قدرت میگفت صاحب محض آزمایش گفت  
 شعری بگو : گفت چه بگویم ؟ صاحب این سه شعر ذیل را که از آثار منطقی  
 بود قرائت کرد .

چون زلف زدی ایصنم بشانه	یک موی بدزدیدم از دو زلفت
چون مور که گندم کشد بخانه	چونانش بسختی همی کشیدم
منصور کدامست ازین دو گانه	باموی بخانه شدم پدر گفت

از اوست خواست تا برنظم تازی در آورد .

بدیع الزمان پرسید بکدام قافیه بگویم ؟ گفت بقافیه طا ! گفت بچه بحر؟

گفت به بحر سریع ! بدیع بالبداهه گفت:

سرفت من طرته شعرة  
 ثم تدلحت بها مثقلا  
 قال ابی من ولدی منكما  
 کلا کما یدخل سم الخياط  
 حین غدا یمشطها بالمشاط  
 تدلح النمل بحب الحنات

خسروی : ابوبکر محمد بن علی از سرایندگان سرخس و معروف به حکیم بوده  
 عوفی مینویسد در نظم و نثر مهارت داشته و از خدمت شمس المعالی قابوس و شمشگیر  
 و صاحب بن عباد بهر ها برده از اوست در مدح صاحب :

زلفین تو گوئی که شعر نغز است  
 زیر لببت اندر ، مسیح پنهان  
 کس نیست در جمالت همتا  
 چون صاحب را در کمال همسر  
 اندر شده معنیش یک بدیگر  
 زیر مژه اندر ، نکیر و منکر

عبدالواسع جبلی : از سرایندگان معروف قرن چهارم هجری بوده اصلش  
 از جبال غرjestانست و در فضل و هنر و ادبیات و سرایندگی بنام بود از محضر  
 صاحب استفاده ها کرده و قصائدی در مدح او سروده .

عبدالواسع پیارسی تازی شعر میگفته و ملامعاتی زیبا داشته از جمله ملامعات

اوست :

لقدراحت الروض ریح الشمال  
 چمن را ثمن کرده گوهر نگار  
 کان العقیق التی و شمت  
 در مدح صاحب گوید :  
 وزرت علیه قمیص الجمال  
 هوارا صبا داده عنبر مثال  
 محیاه ابدی الحیا بالتلال

ای قلم در دست تو چون در کف موسی عصا  
 این فزاید دوستان را گاه الفت زندگی  
 صاحب ری از حشم زبید ترا وقت هنر  
 حاتم طی از خدم بیند ترا وقت سخا  
 وی کرم در طبع تو چون در دم عیسی دعا  
 وان نماید دشمنان را گاه وحشت ازدها

ابوطالب خیمی : مهذب الدین محمد بن علی بن علی بن علی حلّی مزیدی از

دانشمندان بنام عصر خود بوده .

آثاری بدین نامها داشته امثال القرآن ، کتاب قد ، کتاب یجیء ، الکلاب استواء الحکم والقاضی ، الرد علی وزیر المغربی ، لزوم الخمس ، المخلص الدیوانی فی علم الادب والحساب ، اسطرلاب الشعر ، الاربعین الاسامیات و امثال آنها .  
و از آثار اوست الدیوان المعمور فی مدح صاحب المذکور و علاوه بر آن مکاتباتی فیما بین او و صاحب بر قرار بوده و او را در نامه ها تمجید کرده .  
چنانچه صابی و ابن سکره و ابن نباته و ابن حجاج شیعی و سید رضی موسوی « قده » با وی مکاتبه داشتند و مخصوصاً سید رضی پس از درگذشت وی قصائد شیوائی در سوگواری صاحب سروده :

و نیز شیخ بزرگوار صدوق اعلا الله مقامه کتاب عیون اخبار الرضا را بنام وی تألیف کرده و بکتابخانه صاحب اهداء نموده و در آغاز آن قصیده سینه او را که در ستایش از ذات ملکوتی صفات حضرت سلطان سر بر ارتضی علی بن موسی الرضا علیه السلام سروده ایراد کرده .

و تا آنجا که شیخ بزرگوار مناسب دیده از صاحب تمجید نموده و در آغاز کتاب پس از خطبه مینویسد دو قصیده از قضائد صاحب جلیل کافی الکفاة ابو القاسم اسماعیل بن عباد اطال الله بقائه و ادام توفیقه و نعمائه بدستم رسید ، معظم له در این دو قصیده سلام بمقام مقدس حضرت رضا علیه السلام اهدای نموده و منهم بمنظور اینکه اثرم در کتابخانه نامبرده باقی بماند آنرا تصنیف کرده و تقدیم کتابخانه اش نمود زیرا میدانستم هیچ تعارفی باندازه این کتاب در نظر او ارزش ندارد و او بطوریکه پیداست بستگی خاصی بعلوم اهل بیت دارد و خود را بر یسمان استوار ایشان بسته میدانند و به ولایت و امامت ایشان معترف است و آنرا واجب الاطاعه می شمارد و نوادگان شان را احترام می نماید و بد شیعیان شان اکرام میکند .

و نظر من از این تألیف آن بود تا حق نعمتش را ادا سازم و تلافی عنایات خاصه ای که بمن داشته بنمایم و عذر تقصیرم را از او بخواهم و از خدا می خواهم

تا دست توانای او را بداد گری گشاده دارد و ذکر او را در گیتی بلند سازد و در محنتها را بروی به بندد و از جود و بخشش او را برخوردار فرماید و از آنجا که دو قصیده غرّاء او موجبات تالیف این کتاب را فراهم آوردند مناسب میدانم در آغاز این کتاب آن دورا ایراد نمایم. و در مقدمه آن دو قصیده : مینویسد صاحب سلام و تحیت بحضور مبارک حضرت رضا علیه السلام تقدیم داشته و گفته (۱) پس از آنکه هر دو قصیده را ایراد نموده و پاره اراحدیث را بمنظور فضیلت افرادیکه در باره خاندان عصمت شعر سروده متذکر شده ذکر فضیلت را بحدیث حسن بن جهم خاتمه داده او گفت از حضرت رضا علیه السلام شنیدم میفرمود هیچ مؤمنی در باره ما شعری که حاکی از ستایش ما باشد نمیسراید مگر اینکه خدا در بهشت شهری برای او بنا میکند که هفت برابر این دنیا باشد و همه پیمبران مرسل و فرشتگان مقرب در آن خانه زیارت او خواهند رفت ایک در باره او باید بگوئیم خدا ثواب جزیلی بصاحب و گفتار و کردار و پندار او را مشمول عنایات خود قرار دهد و رفتار و کردار او را نیکو گرداند و او را بتمام آرزوهایش موفق بدارد و ناراحتیها را از او دور گرداند و از کلیه نابسامانیها نگهدار او باشد و او را در پناه حجج دینی خود محفوظ بدارد چنانچه خود آرزومند بوده .

یترك عنه الصروف مصروفه

ان ابن عباد استجار بمن

همانا پسر عباد بخاندانی پناهنده شده که ناراحتیها را از او بر طرف

میکنند و در قصیده دیگری گفته :

فكلما خافه سيكفاه

ان ابن عباد استجار بكم

(۱) مطلع قصیده اول :

مشهد طهر و ارض تقدیس

یا سائراً زائراً الی طوس

مطلع قصیده دوم اینست :

ابلیغ سلامی زا کیا بطوس مولای الرضا  
الی آخرهما

یا زائراً قد نهضاً مبتدراً قد رکضاً

پسر عباد بشما پناهنده شده و یقین دارد از هر چه میترسد شما او را ایمنی میدهید.

صاحب سجع مهرش را چنین قرار داده بود.

شفیع اسماعیل فی الاخره محمد والعترة الطاهره

محمد و خاندان پاک او در روز رستاخیز شفیعان اسماعیل اند.

و برادر صدوق حسین بن علی بن بابویه که بدعاء حضرت ولی عصر علیه السلام متولد شده نیز کتابی بنام او تألیف کرده.

تمام ستایش های مزبور حاکی از تشیع و جلالت قدر و حسن اعتقاد صاحب در باره ائمه علیهم السلام است علاوه بر این بزرگان از فضلاء ما از قبیل سید رضی الدین بن طاووس علوی حلی در کتاب کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین بدین معنی تصریح کرده و نیز ابن شهر آشوب در معالم العلماء او را از شعراء اهل بیت نام میبرد و مخصوصاً مینویسد: وی بدین معنی تظاهر میکرده و همچنین مولا محمد تقی مجلسی در حواشی نقد الرجال مینویسد: صاحب از افقه فقها اصحاب متقدم و متأخر ماست و هر چه از علم و فضل او بگویند او برتر از آنست، و در جای دیگر او را بعنوان رئیس-المحدثین و المتکلمین و علامه ستوده و همچنین فرزندش علامه مجلسی در مقدمات بحار مینویسد: خلیل بن احمد نحوی و صاحب بن عباد از دانشمندان امامی مذهب اند و هر دو در لغت و عروض استادی ماهر بوده و صاحب همان بزرگی است که صدوق عیون اخبار الرضا علیه السلام را بنام او تألیف کرده و بوی اهدا نموده.

مجالس المؤمنین پس از آنکه بنام نامی او اشاره و پاره از مناقب او را از کتب عامه و خاصه نقل نموده مینویسد: صاحب کتب بسیاری تصنیف کرده از جمله محیط در لغت این کتاب در هفت مجلد تدوین گردیده.

در طبقات سیوطی آمده در ده مجلد تألیف گردیده.

کتاب اسماء الله وصفاته، کتابی در علم کلام در این کتاب مبحث امامت را ایراد نموده و این جملات را در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام انشاء نموده «صنوه



الذی آخاه» داماد و برادر رسول اکرم ﷺ و «اجابه حین دعاه» چون او را با ایمان دعوت کرد بلافاصله پذیرفت «وصدقه قبل الناس ولبناه» پیش از همه مردم او را تصدیق کرد ولبیک گفت «و ساعده و واساه» و با او مواسات کرد و یاری نمود «وشیت الدین وبناه» و اساس دین را استوار کرد و بنای محکمی برای آن برقرار نمود «وهزم الشرك و اخزاه» لشکر مشرکان را پراکنده ساخت و خوار نمود «و بنفسه علی الفرائض فداه» بجای او خوابید و خود را فدائی نمود «و مانع عنه و حماه» و پشتیبان او گردید و دشمنان را از او جلو گیری نمود «وارغم من عانده و قلاه» و دماغ دشمنان او را بخاک مالید و قلابه خواری بگردن آنها افکند «واغسله و واره» او را غسل داد و بخاک سپرد «وادتی دینه و قضاہ» وام او را داد و حق او را ادا کرد «ذالك امیر المؤمنین لاسواه» آنکس امیر المؤمنین است و دیگری نیست .

پس از این مینویسد تشیع صاحب غیر قابل انکار است و تا جائیکه میتواند در مذهب عدلیه و توحید میکوشیده و بدین موضوع شهرت خاصی پیدا کرده تا بجائیکه در آنروزگار امامیه را از پیروان او بشمار می آوردند و شیعیان اصفهانی را از هم سلکان او قلمداد میکردند.

گویند در آن اوقات مردی متوجه شد بیگانه با همسرش زنا کرده آن مرد ناراحت شده عیالش را بتازیانه آزرده آن بیچاره که از ضرب دست همسرش بستوه آمد فریاد میزد «القضا و القدر» یعنی این پیش آمد از عهده من خارج بود قضا و قدر این ناراحتی را برای من ایجاد کرد آن مرد که دید همسرش عذر بدتر از گناه می آورد گفت ای دشمن خدا زنا میدهی و با این جمله که از گناهت بزرگتر است پوزش میطلبی ، زن که این سخن را شنید ناله اش بلند شد گفت ای وای بر من معلوم میشود دست از تسنن برداشته و به آئین پسر عباد گرائیده مرد فهمید مرتکب خطائی شده زیرا چنانچه زن اظهار داشت این پیش آمد از عهده او خارج بوده و دست قضا این بلارابزیر دامن او در آورده بلافاصله تازیانه را از دست انداخته و از زن پوزش خواسته و گفت معلوم شد تو سنی پاک و حقیقی هستی!

در یکی از مجموعه‌ها نوشته یکی از امویان بعزم دیدار صاحب آهنگ  
نموده نامه‌ایکه مشتمل بر این ابیات بود بحضور او فرستاد.

ایا مالک الدنيا و یا صاحب الارض      اتاک کریم الناس فی الطول و العرض  
له نسب من آل حرب مؤثر      مر اثره لا تستمیل الی النقص  
فزوده بالجدوی و دثره بالعطا      لتفضی حق الدین و الشرف المخص

ای دارای دنیا و ای صاحب روی زمین صاحب نسبی که طول و عرض نسب دارد  
دست دارد نزد تو آمده و او از نوادگان حرب است که تمام اعضایش بدان پیوسته  
و بجانب خلاف هم نمیگراید اینک از عطای خود زاد و توشه را او را فراهم کن و از  
بخشش خود جامه کرم بافدام او بپوشان تا بدین وسیله حق دین و بزرگواری اصیل را  
ادا کرده باشید.

صاحب نامه او را بدقت مورد تأمل قرار داد و در آن نامه نوشت .

انارجل یرمونی الماس بالرفض      فلا عاش حربی لدی علی خفض  
ذرونی و آل المصطفی خیرة الوری      و ان لهم حبسی کما لهم بغضی  
ولو ان عضوا مال عن آل احمد      لشاهدت بعضی قد تبرء من بعضی

من مردی هستم که مردم مرا رافضی و شیعه میدانند بنا بر این حربی و اموی  
بغیر از موقعیت ناچیزی هیچ ارزشی نزد من ندارد مرا با خاندان مصطفی که  
بهترین مردمانند و گذرید و بدانید همچنان که محبت آنها سراسر قلب مرا فرا  
گرفته دشمنی دیگران هم در سراسر وجود من ثابت و استوار است و هر گاه یکی  
از اعضاء من از محبت خاندان محمد اعراض کند خواهی دید که برخی از اعضاء من  
از برخ دیگر آن بیزار است .

صاحب مجمع البحرین در ذیل ماده صحب مینویسد : صاحب اسماعیل بن  
عباد در هنگام وزارت ابن عمید با وی مصاحبت داشته و پس از او بوزارت فخرالدوله  
ابن بویه برقرار شده و به صاحب کافی ملقب گردیده بعضی گفته اند او استاد شیخ  
عبدالقاهر بوده و شیخ در کتابهای خود در بسیاری از مواضع از وی نقل کرده و از

افکار او استفاده نموده صاحب شعر و کتابت را با مهارت خاصی دارا بوده و در این دورشته از همه اقران خود برتر و بالاتر بوده .

شهید ثانی گفته از بسیاری از اصحاب خود شنیده یعنی اجماعی اصحاب ماست هنگامیکه صاحب بر مسند تدریس می نشست و مطالب علمی را املا میکرد گروه بسیاری در جلسه تدریس او حضور می یافتند و نظر باینکه یکنفر مقرر نمیتوانست بیانات او را برای حاضران تقریر کند از شش نفر مقرر دیگر که همه یکزبان بیانات او را نقل میکردند استفاده می نمود اشخاصی از صاحب نقل کرده اند اظهار داشت یکی از پادشاهان از وی درخواست کرد که به دربار او بیاید و امور ویرا اداره نماید ! صاحب در پاسخ با اطلاع رسانید آمدن من بدانجا نیازمند به شصت شتر است که کتب لغتی را که حاضر دارم بدانصوب حمل کنند. (۱)

مؤلف گوید : نظیر حکایت فوق هم برای شهید ثانی اتفاق افتاده زیرا او هنگامی بر مسند تدریس قرار گرفت و صد و بیست هزار نفر محدث برای فرا گرفتن حقایق و معارف پای منبر او حضور یافتند .

صاحب امل الامل پس از آنکه از مشارالیه به بهترین وجهی تعظیم کرده مینویسد: یکی از سنیها منظورش صفدی ناصبی است که لامیه العجم را شرح کرده اظهار داشته صاحب از اعلام معتزلی بوده .

و حال آنکه گفته ناصبی فوق الذکر بطور کلی اصلی نداشته و شخص او از چنان مذهبی بیزار است . مخصوصاً از تصریح علماء اعلام و عدّه از دانشمندان بیغرض استفاده میشود معظم له شیعه اصیل و بزرگواری جلیل بوده و کسی که اندک آشنائی با گفتار خردمندان داشته باشد میفهمد وی عدلی مذهب بوده .

چنانچه صاحب طبقات الادباء پس از آنکه او را بعلم و فضل و ذوالفنون میستاید مینویسد نامبرده متمایل بمذهب عدلیه است و در این باره گفته :

تعرفت فی العدل فی مذهبی      وزان بحسن جدالی العراق

(۱) نظیر این حکایت در ص ۱۶۳ گذشت.

و کلفت فی الحب مالما اطق      فقلت بتکلیف مالا یطاق

از مذهب من که عدلیه است اطلاع پیدا کردی و از گفتگوی بسیار مناسب و صحیحی که در این باره نمودم و عراق را زینت دادم با خبر شدی در تعقیب این موضوع مردم آن سرزمین تکلیفی بمن کردند که چون تکلیف مالا یطاق و از عهده من خارج بود نپذیرفتم .

از آثار صاحب علاوه بر آنچه قبلاً ذکر کردیم و در الوفیات بدو نسبت داده عبارتست از الکافی فی الرسائل ، التذکره ، الانوار ، التعلیل ، الوقف ، الابتداء ، العروض ، جوهرة الجمهره ، الوزراء ، الکشف عن مساوی شعر المتنبی ، الشواهد ، القضاء والقدر و امثال اینها .

و دیگری امامت است اینکتاب را ابن خلیکان بدو نسبت داده و در باره آن گفته صاحب در اینکتاب بذکر فضائل علی بن ابیطالب پرداخته « و یثبت امامت من تقدمه » .

یکی از سادات عاملیها از عبارت مزبور چنان استفاده کرده منظور ابن خلیکان آنست صاحب امامت ائمه پس از علی علیه السلام را که وی از لحاظ زمان مقدم بر آنها بوده در آنکتاب باثبات رسانیده و اظهار داشته ضمیر مستقر در مقدمه مرجعش علی و ظاهر مرجعش من موصول است نه آنکه مرادش اثبات امامت خلفاء پیش از علی باشد زیرا ابن عبّاد شیعه بوده و مناسب نیست برای اثبات امامت خلفاء پیش از علی کتاب تألیف کند .

و از آثار اوست الاعیاد و فضائل النیروز و در این کتاب فضائل اعیاد دیگر را علاوه بر عید غدیر و مباحله و مولود تشریح نموده و از آثار او مقاله ایست در احوال حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام که در ری مدفونست . صاحب در آن بتفصیل بحث کرده و ثواب زیارت او را ایراد نموده . (۱)

(۱) از آثار او رساله الفرق بین الضاد والطاء است اینکتاب سال ۱۳۷۷ بهمت و مقدمه

محمد حسن آل یسن منتشر شده و سال ۵۲۰ از تألیف آن فارغ گردیده در مقدمه طبع مینویسد

حضرت عبدالعظیم از بزرگان پرهیز کاران و برگزیدگان اصیل طائفه شیعه است و بغیر از دوست صمیمی و مشفق کریم دیگری پی بمقام و فضل و بزرگواری او نمیبرد .

آثار نظمی رائق و قطعه های ارزنده وی مخصوصاً آنچه را در باره اهل بیت سروده در کمال خوبی و قدرت است از آن جمله سید مرتضی درغر رودر ازوی چنین نقل میکند .

لوشق عن قلبی تری وسطه  
العدل و التوحید فی جانب  
سگران قد خطا بلا کاتب  
و حب اهل البیت فی جانب  
اگر دل من شکافته شود دو سطر بقلم قدرت در آنجا دیده میشود که بدو طرف  
دل نقش بسته یکطرف عدل و توحید و دیگری دوستی اهل بیت پیغمبر .  
صاحب یتیمه از او نقل کرده

حب علی بن ابیطالب  
ان کان تفضیلی له بدعة  
هو الذی یهدی الی الجنة  
فلعنة الله علی السنة  
دوستی علی بن ابیطالب مردم را به بهشت هدایت میکند و اگر اتفاقاً دوستی  
علی بدعت است پس لعنت خدا بر سنت باد  
یکی از مجموعه ها از وی نقل کرده .

یقولون لی ما تحب النبی  
احب النبی و آل النبی  
فقلت الثری بفم الکاذب  
و اختص آل ابی طالب  
بمن میگویند مگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دوست نمیداری گفتم خاک بدهن  
آدم دروغگو من پیغمبر و خاندان او مخصوصاً آل بی طالب را دوست میدارم  
شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود از او نقل کرده .

ابا حسن لو کان حبک مدخلی  
جهنم کان الفوز عندی جحیمها

هر چند در مراجع و مصادر از این کتاب اسم برده نشده لیکن از قرائن مخصوصاً از تاریخ مزبور استفاده میشود کتاب از آثار صاحب باشد.

و كيف يخاف النار من كان موقنا      بأن امير المؤمنن قسيمها  
ای ابوالحسن اگر علاقه بشما موجبات ورود بدوزخ را برای من ایجاد نماید  
پس رسته‌گاری من در ورود به جهنم است و چگونه ممکنست از آتش هراس داشته  
باشد کسیکه به یقین میداند علی قسیم الجنة و النار است .

صاحب کامل بهائی گفته یکی از کنیزانی که مورد علاقه صاحب بود روزی  
از او پرسید آیا معاویه را دوست میداری ؟ ! صاحب در پاسخ او گفت

قلت اسکتی یا زانیه	قلت اسأت جوابنا
فاعدت قولی ثانیه	یا زانیه
یا بنت الفی زانیه	عاحب من شتم الوصی
اخی النبی علانیه	فعلی یزید لعنة

و علی اییه ثمانیه

گفتم آرام بگیر ای بدکار ، گفت پاسخ ما را ناشایست گفتی بار دیگر  
همان گفته را از سر گرفته و دوبار گفتم ای بدکار ای بدکار ای دختر دوهزار  
زن بدکار آیا دوست بدارم کسی را که در باره جانشین پیمبر دهان بدشنام گشوده  
آنهم برادر پیمبر که از خورشید آشکار است پس نفرین خدا بر یزید و بر  
پدر او هشت بار .

صاحب مناقب بلکه مشهور دو شعر ذیل را که حاکی از کمال تشیع اوست  
از وی نقل کرده اند .

قد تبرأت من الجبتین تیم وعدی	و من الشح العتل المستخف الاموی
انا لا اعرف حقاً غیر لیث بالغری	و ثمان بعد شبلیه و مختوم خفی

من از دو بت تیم وعدی و از طماع پر خور بی اعتبار بنی امیه یعنی معاویه  
بیزارم و حقیقتی جز شیر بیشه دلاوری که سر زمین نجف به وجود اقدسش مباحات  
میکند و هشت فرزند بزرگوارش و حسنین که شیرزادگان بیشه ولایت اند و فرزند

ارجمند غائبش که از انظار پنهانست دیگری را نمیشناسم .

صاحب مجالس المؤمنین از وی نقل کرده .

كان النبي مدينة العلم الذي  
ردت عليك الشمس وهي فضيلة  
لم احك إلا ماروته النواصب  
حوت الكمال و كنت افضل باب  
ظهرت فلم تستر بلف نقاب  
عادتك وهي مباحة الاسباب

پیغمبر اکرم شهر دانشی است که مشتمل بر همه گونه کمالاتست و تو ای  
علی بهترین درهای آنی خورشید بخاطر تو بازگشت و این هم فضیلتی است که  
بهیچ نقابی پوشیده نشده من این حدیث را منحصراً از ناصبیها نقل میکنم آنان  
گویند خورشید با نزدیکترین و سائلی در آسمان آشکار شد از اشعار اوست :

بحب علي نزول الشكوك  
ومهما رأيت محباً له  
و مهما رأيت عدواً له  
فلا تعذلوه علي فعله  
وتزكو النفوس و تصفو البخار  
فثم الذكاء و ثم الفخار  
ففي أصله نسب مستعار  
فحيطان دار أبيه قصار

بر اثر دوستی علی عليه السلام همه شکها بر طرف میشود چنانچه افراد پاکیزه  
میگردند و نطفه ها بی غل و غش میشود هر گاه دوست علی عليه السلام را مشاهده کردی  
بدانکه در آنجا هوشمندی و مباحات است و اگر دشمن علی را دیدی بدانکه حسب  
و نسب او ساختگی است و ریشه ندارد اینجاست که نباید خیلی او را مورد سرزنش  
قرار دهی زیرا او تقصیر ندارد بلکه دیوار پدرش کوتاه بوده که بیگانه آمده  
و با مادر او هم بستر شده از اوست :

انا و جميع من فوق التراب  
من و هر کس که بر روی ترابیم  
از اوست خطاب بمولی علی عليه السلام  
فداء تراب نعل ابي تراب  
فدای خاک پای بو ترابیم

ان قلبی عندکم قد و قفا

قال ذوالنصب نسیت السلفا

یا امیر المؤمنین المرتضی

کلما جدت مدحی فیکم

طلق الدنيا ثلاثاً و وفی

ولنا فی بعض هذا مکتفی

ووصی المصطفی من یصطفی

من کمولای علی زاهد

من دعی للطیر اذیاً کله

من وصی المصطفی عندکم

ای امیر مؤمنان و ای برگزیده عالم آفرینش دل من در پیش شما متوقف است هر گاه ستایش خود را درباره شما تجدید میکنم ناصبی بی دین اظهار میدارد چرا از گذشتگان خاطر کرده میگوید چه کسی مانند مولای من علی علیه السلام پارسا است که دنیا را سه طلاقه کرده و به پیمان خود وفانموده که بود آنکسی که هنگام استفاده از گوشت مرغ دعوت شد و ما را برخی از آنچه گفتیم کافی است وصی مصطفی در پیش شما کیست آری وصی مصطفی آنکسی است که بحقیقت برگزیده می شود .

علامه مجلسی در مجلد عاشر بحار که در احوال حضرت زهرا و حسنین تألیف کرده اشعار ذیل را که حاکی از برائت اوست از دشمنان خاندان پیغمبر از او نقل کرده :

برئت من الارجاس رهط امیه

و لعنتهم خیر الوصیین جهره

وقتلهم السادات من آل هاشم

و ذبحهم خیر الرجال ارومه

ایارب من کان النبی و اهله

حسین توسل لی الی الله اننی

فکم قد دعونی رافضیا لحببکم

لما صبح عندی من قبیح غدائهم

لکفرهم المعدود فی شر دائهم

و سببهم عن جرأة لئسائهم

حسین العلاب الکرب فی کربلائهم

وسائله لم یخس من غلوائهم

بلیت بهم فادفع عظیم بلائهم

فلم یثنی عنکم طویل عوائهم

از گروه بنی امیه که پلید های روزگارند بیزارم و عمل روز عاشورا شان از نظر من بسیار ناپسند است بهترین اوصیا آنان را آشکارا لعنت کرد زیرا در بدترین دردی که داشتند از کافران بحساب آمدند سادات از آل هاشم را کشتند و با



جرت هر چه تمامتری زنان آنان را اسیر کردند مردان اصیل آنان را سر بریدند و حسین بن علی علیه السلام را در صحرائی کربلا بمشقت ورنج گرفتار نمودند پروردکارا کسیکه پیغمبر و خاندان او وسائل فیض او هستند هیچگاه از بیچارگیهاییکه دیگران برای او ایجاد میکنند ترسی ندارد. ای حسین در پیشگاه خدا وساطت فرما که به ناراحتی عظیمی از ناحیه دشمنان گرفتار گردیده ام بسیاری از اوقات شده مرا بنخاطر محبت شما رافضی خوانده و من از پارس زدن طولانی آنها دست از محبت شما بر نمیدارم.

و نیز مرثیه ذیل را از او نقل کرده است :

عین جودی علی الشهید القتیل	و اترك الخد كالمنخيل المهيل
کیف یشفی البکاء فی قتل مو	لای امام التنزیل والتأویل
ولو ان البحار صارت دموعی	ما کفتمنی لمسلم بن عقیل
والحسین الممنوع شربة ماء	بین حر الطبی و حر الغلیل
مشکلا بابه وقد ضمه و	و غریق من الدماء الهمول
فجمعوه من بعده برضیع	هل سمعتم بمرضع مقتول
ثم لم یشفهم سوی قتل نفس ه	ی نفس التکبیر و التهلیل
هی نفس الحسین نفس رسول ا	لله نفس الوصی نفس البتول
ذبحوه ذبح الاضاحی فیا	قلب تصدع علی العزیز الذلیل
یا بنی المصطفی بکیت و ابکیت	و نفسی لم تأت بعده بسؤل
لیت روحی دموعا فابکی	للذی نالکم من التذلیل
فولائی لکم عتادی و زادی	یوم القا کم علی سلسبیل
لی فیکم مدایح و مراث	حفظت حفظ محکم التنزیل
قد کفاها فی الشرق و الغر	ب فخر آن یقولوا من قبل اسمعیل
ومتی کادنی النواصب فیکم	حسبی الله و هو خیر و کیل

ای چشم اشک سوک و ماتم خودت را در شهادت امام علیه السلام چون سیل هولناکی

ازگونه خود فرو ریز چگونه ممکن است از گریه باز ایستم آنہم در سوگواری بزرگواری کہ پیشوای تاول و تنزیل قرآن کریمست ہر گاہ تمام دریاہا آب چشم من شوند باز ہم کافی برای گریستن در مصیبت مسلم بن عقیل نمیباشد همچنین در مصیبت حضرت امام حسین کہ از شربت آبی ممنوع شد و گرفتار گرمای سر زمین کربلا و حرارت سوزان قلب خود بود آری اوسوگووار فرزند خود بود در آن موقع کہ اورا غرق در دریای خون بود بسینہ مبارک خود چسبانیدہ بود پس از او دل وی را بشہادت فرزند شیرخوارش دردمند ساختند و آیتا کنون شنیدہ اید کودک شیرخوار را از پای در آورند پس از این مرہم دلہای خود را کشتن آنحضرت قرار دادند آنہم پیشوائیکہ حقیقت تکبیر و تہلیل بستہ بوجود او بود .

آری بزرگی را شہید کردند کہ عین رسول و وصی و دختر پیغمبر بزرگووار فاطمہ بتول بود اورا چون گوسفندان قربانی کردند پس ایدل بحال بزرگواری متأثر و دردناک باش کہ اینک بدست مردم بیچیا ذلیل گردیدہ ای یادگاران مصطفی گریستم و دیگران را بگریہ در آوردم و پس از این خواستہ دیگری ندارم ایکاش روح من چون آہنی کداختہ میشد و ہمہ آن بصورت اشک درمی آمد تا در سوک بزرگواری بگریم کہ ہمہ گونه بیچارگی را از شما دیدہ است دوستی شما خانوادہ زاد و راحلہ و ساز راہ منست در آنروزیکہ شما را در کنار سلسبیل ملاقات مینمایم من دربارہ شما مدیحه ها و مرثیہ های بسیاری گفتہ ام و آنها مانند قرآن کریم محفوظ داشته شدہ اند و ہمین فخریہ در شرق و غرب و خاور و باختر برای من کافی است کہ بگویند این مدایح و مرثیہ ساختہ طبع اسماعیل است و ہر گاہ ناصبیہا در صدد تعدی بمن بر آیند بدیہی است خدا کافی و بہترین دلیل من است .

از اوست بنقل صاحب بحار الانوار کہ خلاصہ آن ایراد میشود :

ہم و کدوا امر الدعی یز-----ید ملفوظ السفاح

قسطا علی روح الحسین و اہم ..... لہ جم الجماح  
صرعوہم قتلوہم نحر و ہم نحر الاضاح  
یا دمع حی علی انسجام ثم حی علی السفاح  
فی اہل حی علی الصلا ..... و اہلی حی علی الفلاح  
یحمی یزید نساءہ بی ..... من النضائد و الوشاح  
و بنات احمد قد کشف ..... من علی حریم مستباح  
لیس النواہج ما سکت ..... من عن النیاحۃ و الصیاح  
یا سادتی و دادی و ..... داعیۃ امتداح  
و بذکر فضلکم اغتبا ..... قی کل یوم و اصطباح  
لزم ابن عباد و لا ..... نکم الصریح بلا براح  
لشگریان بی ایمان فرمان یزید زنا زاده را کہ زنا زادگی او ہمہ جائی  
است با قدرتی ہرچہ تمامتر بکار بردند و با کشتن فرزندان حسین روح او  
و خاندانش را آزدند بدنہاشان را روی زمین افکندند و مانند گوسفندان قربانی  
سر از بدنہاشان بریدند . ای اشک چشم آمادہ ریختن و گریستن باش و برای  
کسانی گریہ کن کہ نماز را پیای میداشتند و مردم را برستگاری میخواستند یزید  
از زنان خود کہ پوشیدہ و در مخفیگاہها بسر میبردند پشیمان میگرد و دختران  
احمد را از منازل خود باسیری و در منظر عام قرار دادہ بود آری نوحہ گران از  
نالہ و فریاد و نوحہ سرائی خود خاموش نمی مانند ای بزرگان من دوستی شما را  
بستایش کردن از شما واداشته صبح و شام بذکر فضائل شما میپردازم و نشئم آسایش  
خود را در آن میدانم آری پسر عباد دوستی آشکار شما را برای خود واجب دانستہ  
و هیچگاہ از آن ناراحتی احساس نمی نماید .  
و امثال اینها از مدایح دیگر کہ شیخ ما ، مجلسی در باب مرانی آنکتاب  
ایراد نمودہ و ہر گاہ ما بنخواستیم ہمہ آنها را مفصلاً بیان کنیم از وضع این کتاب  
بیرون خواهد رفت .  
در مجالس المؤمنین از تذکرہ ابن عراق نقل کردہ صاحب ، در یکی از

روزها بیمار شد پس از آنکه بهبودی یافت سید ابوہاشم علوی کہ از شخصیتہای آن روزگار بود و با صاحب دوستی فوق العادہ داشت بیمار گردید .

صاحب این اشعار را سرودہ نزد او فرستاد :

ابا ہاشم مالی أراك علیلا	ترفق بنفس المکرمات قليلا
لترفع عن قلب النبی حزاة	وتدفع عن صدر الوصی غلیلا
فلو کان من بعد النبیین معجز	لکنت علی صدق النبی دلیلا

ای ابوہاشم چرا اظہار ناراحتی میکنی اندکی آرام باش و از این راه با نفوس کریمہ اہل بیت مرافقت کن تا بدینوسیلہ از جوشش قلب پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بکاهی و ناراحتی را از سینہ وصی او کم نمائی اگر پس از پیغمبران معجزہ وجود داشت تو دلیل استواری بر راستی پیغمبر بودی .

ابو ہاشم در پاسخ او نوشت :

دعوت الہ الناس شہرا محرماً	لیصرف سقم الصاحب المتفضل
الی بدنی او مہجتی فاستجاب لی	فہا انا مولانا من السقم ممتملی
فأشکر ربی حین حول سقمہ	الی و عافاہ بیر معجل
و أسأل ربی ان یدیم علائہ	فلیس سواہ مفزع لبنی علی

ماہ حرامی بود از خدای متعال درخواست کردم تا بیماری صاحب با فضیلت را برطرف کند و آن را در بدن من یادر دل من قرار دہد خدای تعالی دعوت مرا اجابت کرد و اینک چنانچہ میدانید از درد پر گردیدہ ام و از اینکہ مرا بیمار کردہ و صاحب مرا بزودی بہبودی بخشیدہ از پروردگارم سپاسگزارم و از او میخواہم مقام عالی او را برقرار بدارد و ناراحتی جز این برای فرزندان علی نمیباشد .

ہنگامیکہ اشعار فوق بعرض صاحب رسید بار دیگر اشعار ذیل را برای

او فرستاد :

ابا هاشم لم ارض هاتيك دعوة  
فلا عيش لي حتى تدوم مسلماً  
فان نزلت يوماً بجسمك علّة  
فناد بها في الحال غير مؤخر  
و ان صدرت من مخلص متطول  
وصرف الليالي عن فذاك بمعزل  
وحاشاك منها يا علاء بنى علي  
الي جسم اسماعيل دون تحوّل

ای ابو هاشم از چنین درخواستی خشنود نبودم هر چند میدانم چنین درخواستی از جانب دوست با اخلاصی بوجود آمده تا بهبودی پیدا نکرده هیچ گونه آسایشی نخواهم داشت و آرزو مندم گرفتاری های روزگار از تو بر کنار شود و اگر روزی علتی در وجود تو پدیدار گردد امیدوارم از تو که بزرگ خاندان علی علیه السلام هستی دور باد او همانوقت از خدا بخواه تا آن علت بجان اسماعیل سرایت کند.

علاوه بر آنچه ایراد کردیم اشعار و مضامین منحصر دیگری دارد که ذیلاً آورده میشود:

صاحب کَشکول نقل میکند دو شعر ذیل را صاحب بمناسبت مضمون بعضی از اخبار سروده.

ایها المرء کن لما لست ترجو  
فابن عمران جاء یقتبس الناء  
من نجاح ارجی مما انت راج  
ر فنا جاه و هو غیر مناجی  
ای مرد نجاتی را که خیال نمیکنی و آرزو مند نمیباشی امیدوار باش  
مگر نمی بینی موسی بن عمران بمنظور بدست آوردن آتش حرکت کرد و در  
اندیشه مناجات با خدا نبود برخلاف انتظار باین نعمت رسید.

صاحب امل الامل از او نقل کرده:

کم نعمة عندك موفورة  
قم فالتمس زادك و هو التقی  
لله فاشكر يا ابن عباد  
لن یسلك الطرق بلا زاد  
چه بسیار نعمتهای فراوانی که خدای متعال بتو عنایت کرده اینک ای  
پسر عباد بشکر نعمت های او بپرداز و بیای خیز و آماده باش و از او بخواه تا

به نعمت‌های تو بیفزاید زیرا راه پرهیزکاری همین است و تا کنون اتفاق نیفتاده  
مسافری بدون داشتن زاد و توشه قدم در راه گذارد .

در ستایش استادش ابن عمید گفته :

قالوا ربیعك قد قدم	و لك البشارة و النعم
قلت الربیع اخوالشطاء	ام الربیع اخوالکرم
قالوا الذی بنواله	یفنی المقل من العدم
قلت الرئیس ابن العمید	اذا فقالوا لی نعم

گفتند بهار تو آمد و اینک مرده نعمت بتو میدهیم . گفتم : بهار همتای  
زمستانست بلکه اصل بهار و پایه استوار کرم آمده گفتند کسی آمده که از بخششهای  
او ناداری که هیچ ندارد ثروت مند گردد گفتم بنابر این باید رئیس ابن عمید  
آمده باشد گفتند آری چنانست که میگوئی صاحب پس از درگذشت ابن عمید از  
کنار منزل او گذشت و چون اثری از زمان اقتدار او ندید بالبداهه گفت :

ایها الركب لم علاك اکتئاب	این ذاک الحجاب والحجاب
این من کان یفزع الدهر منه	فهو الیوم فی التراب تراب

ای سواره چرا اندوه و غم ترا فرا گرفته و کجا رفت پرده و پرده داران  
کجاست آنکسی که روزگار از او میهراسید و امروز در زیر خاک خاک شده .  
صاحب در صفت محبوب گوید :

قال لی ان رقیب سیمی الخلق فداره قلت دعنی ، وجهك الجنة حفت بالمکاره  
بمن گفت رقیب من آدم بد اخلاقی است با او بمدارا رفتار کن پاسخ دادم  
از این سخن دست بردار صورت تو مانند بهشتی است که پچیده شده بگرفتاریهاست  
باز در صفت محبوب گفته .

وشادن جماله	نقصر عنه صفتی
اهوی لتقبیل یدی	فقلت لابل شفتی

زیبای آهوی وشی که از ستایش او عاجزم خواست دست مرا بیوسد مانع

شده گفتم بهتر آنست لبان مرا ببوسی .

در باره بوسه ای که مورد توجه بوده گفته .

مالذة اکمل فی طیبها      من قبله فی اثرها عضه  
خنسها بالکره من شادن      یعشق منه بعضه بعضه

هیچ لذتی بهتر و تمامتر از بوسه نیست که پس از آن با آرامی لبان  
محبوب را بدنندان بگیرد آری آن بوسه همانست که آنرا از غزالوشی بازستانی  
که بعضی از اعضای او سپیدی و زیبایی عاشق بعض دیگر آن میشود .

صاحب در باره این دو شعر گفته اهمیت آن تا با اندازه ایست که اعرابی با  
شمله اش بدان متوجه است و عراقی با حله اش  
از اوست

یا ابن یعقوب یا نقیب البدور      کن شفیع الی فتی مسرور  
قل له ان للجمال زکاة      فتصدق بها علی المهجور

ای پسر یعقوب وای و کیل زیبا چهره گان ماه طلعت از من نزد جوان مسرور  
شفاعت کن و بگو چهره چون ماه تابان هم ز کانی د ارداینک باین مهجور گرفتار  
از آن چهره صدقه بعنوان زکات عنایت کن .

از اوست :

وشادن اصبح فوق الصفه      قد ظلم الصب و ما انصفه  
کم قلت ان قبیل کفتی وقد      تیمنتی یا لیت کفتی شفیه

چه بسیار آهووشی که از حد توصیف خارج است و روز عاشقی را با کمال  
بی انصافی تیره ساخته چقدر میگوئی دست مرا بوسید آرزو مندم دستم دهان او  
میبود تا من هر لحظه آنرا میبوسیدم .

از اوست :

بدا لنا کلبدر فی شروقہ      یشکو من الالج فی عقوقه  
یا عجبا والدهر فی طروقہ      من عاشق احسن من معشوقه

مانند ماه شب چهارده بر ما وارد شد و از آزار آنکسی که بر او وارد شده بود شکایت میکرد از روزگار و کارهای برخلاف انتظار او در شکفتیم که چگونه عاشق زیباتر از معشوقه خود است .

از اوست در روانی شراب ابن خلکان گفته کسی تا بحال مانند این دو شعر در رقیقی و صافی شراب نگفته :

رق الزجاج و رقت الخمر  
فکانتما خمر ولا قدح

فتشابها و تشاکل الامر  
و کانتما قدح ولا خمر

فخرالدین عراقی در ترجمه این دو شعر گفته :

از صفای می و لطافت جام  
همه جامست و نیست گوئی می  
در وصف انگور گفته :

بهم آمیختند جام و مدام  
یا مدامست و نیست گوئی جام

وحبة من عنب من المنی متخذة

کانتها لؤلؤة فی وسطها زمرده

یک حبه انگوری که از منی بدست آمده بود گوئیا گوهریست که در

میان آن زمردی بکار رفته باشد .

باز هم گوید :

حسبتها من بعد تمیزی له

لؤلؤة قد ثقت من جانب

هنگامیکه با دقت آنرا مورد توجه قرار دادم دانستم گوهریست که

یکطرف آن سوراخ شده باشد .

در سو گواری کثیر بن احمد وزیر گوید :

يقولون لی اودی کثیر بن احمد

وذلك مرزوء علی جلیل

فقلت دعونی و العلاء بکـه معا

فمثل کثیر فی الرجال قلیل

میگویند کثیر بن احمد دار فانی را وداع گفت آری چنانست و آن اندوه

بزرگی بود که مرا متأثر ساخت در پاسخ گفتم دست از من بدارید که مانند کثیر

در میان مردان اندکست .



گفت یکی خواجه سنائی بمرد  
در عطف توجه شاه گفته :  
یا ایها الملك الذی کلّ الوری  
فمناصح قد فاز سهم طلابه  
مردن اینخواجه نه کاریست خورد  
قسمان بین رجائه و حذاره  
ومداهن قد جال قدح بواره  
ای پادشاه کلیه مردم بدو دسته تقسیم میشوند دسته آنها بامید رسیده  
و دسته دیگر آنها که نا امید و مأیوسند از این دودسته دوست پند دهی است که  
تیر آرزویش به هدف رسیده و دیگری منافقی است که هدف تیر بیچارگی خود  
قرار گرفته .

از اوست در هجو پسر متویه :

یا ابن متویه رفقالست من ینکر اصله  
انت نذل من کرام انت من طاوس رجه  
ای پسر متویه آرام باش تواز آنها نیستی که بتوانی اصل آنها انکار  
کنی تو آدم پست و بی اعتباری هستی که از خاندان و نجشندگانی بوجود آمده و تواز  
اعضاء طاوس بمنزل پای آن حیوانی (۱)

باز هم در هجو گفته :

یا قاضیبات اعمی  
افطرت فی رمضان  
عن الهلال السعید  
و صمت فی یوم عید

ای قاضی که شب را بروز آورده در حالتیکه از در آمد ماه شب اول که همه  
گونه نیکبختی را در بردارد بی خبری در ماه مبارک رمضان که باید روزه بگیری  
افطار نموده و در روزه عید که روزه آن حرامست روزه گرفتی باطلاع او رسید  
یکی از یارانش از وی بد گوئی میکند گفت :

و کم شامت من قبل موتی جاهلا  
ولو علم المسکین ما ذا یناله  
بظلمی یسل- السیف بعد وفاتی  
من الذل بعدی مات قبل مماتی  
چه بسیاری افرادی که پیش از مرگ من و در حالیکه از آزار رسیدن

(۱) طاوس را بنقش و نگاری که هست خلق  
تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

بمن بی خبرند در صدد بدگوئی از من بر می آیند و پس از رحلت من شمشیر ستمگری را  
علیه من از نیام بیرون می آورند و هر گاه آن بیچاره میدانست پس از من بچه  
بیچارگی خواهد افتاد مسلماً پیش از مرگ من میمرد .

بیکى از دوستانش در بامداد شب داماديش نوشت :

قلبي علي الجمرة يا بالعلاء	فهل فتحت الموضوع المقفلا
وهل فتحت الختم عن كيسه	وهل كجالت الناظر الا كحلا
انك ان قلت نعم صادقاً	ابعث نثاراً يملاء المغزلا
و ان تجبني من حياء بلا	ابعث اليك القطن والمغزلا

ای ابوالعلاء دل من از اندیشه تو چنانست که بر روی آنشی قرار گرفته  
باشد اکنون بگو بدانم آیا قفل آن در را گشوده یا همچنان پشت در مانده و آیا  
مهر از سر کیسه برداشته؟ و آیا چشم بیننده را از خون بکارت او سر مه کشیده  
یا خیر؟ هر گاه پاسخ مرا برستی دادی تعارفی بفرستید که جایگاه بافندگی مرا  
پر کند و اگر پاسخ مرا آنچنان دادی که لایق خجالت از آن ظاهر بود و گفتم نه!  
من پنبه و دوک برای تو خواهم فرستاد .

از اوست در پاسخ کسیکه از او درخواست چیزی کرده بود .

طبعی کریم ولکن لیس لی بال	و کیف یبذل من بالقرض یحتال
هات الدواة وخذ خطی بتذكرة	الی اتساع فلی فی الغیب آمال

من دارای طبع بخشنده هستم ولیکن اکنون از هر گونه پرداختی پوزش  
میطلبم زیرا چگونه میتواند شخصیکه امورش را با قرض اداره میکند بدیگران  
بخششی بنماید اینک دواة بیاور و حواله از من بگیر که من بغیب آرزومندم (۱)

بعضی گویند این دو شعر از ابن خالویه آتی ترجمه است .

از اوست در ایراد گرفتن به برخی از منجمان .

(۱) سیوطی این شعر را از ابن خالویه دانسته و گویا نظر مؤلف باو بوده .

خوفنی منجم اخو خبل  
فقلت دعنی من اباطیل الحیل  
ادفع عنی کل آفات الدول  
تراجع المریخ فی برج الحمل  
فالمشتری عندی سواء و زحل  
بخالقی و رازقی عزوجل

ستاره شناس بیخردی مرا از رجعت مریخ در برج حمل میترساند من در پاسخ او گفتم از اینگونه حیل گریها و باطل گوئیها پیش ما مگوزیرا از نظر من مشتری و زحل یکسانند و من خود کلیه پیش آمد ها بتوسط عنایت آفریدگارم که روزی ده منست بر طرف میکنم (۱)

یکی از سادات دست تعدی دراز کرده بود صاحب باو نوشت :

لعمرك ما الانسان الا بدینه  
فلا تترك التقوی انکا لاعلی النسب  
فقد رفع الاسلام سلمان فارس  
و قد وضع الشرك الشریف ابالهب

بجان تو سو گند شخصیت انسان بدین اوست بنابراین به نسبت خود مبال و پرهیز کار باش زیرا اسلام سلمان فارس را بر اثر پرهیز کاریش به مرتبه عالی رسانید و ابولهب را با آنکه رئیس قوم خود بود بر اثر شرك بذاك سیاه کشانید. راغب در محاضرات مینویسد صاحب بحضور ابوالحسین بن سعید رسیده تصادفاً بعنوان نامه برای او بر خورد کرد دید نوشته ابوالحسین احمد بن سعد صاحب گفت این جمله مصراع شعریست و بالبداهه سرود :

قل للامام الاریجی الفرد  
ابی الحسین احمد بن سعد

بگو به امام اریجی یکتا یعنی ابوالحسین احمد بن سعد .

ابوالحسین اظهار داشته پس از هشتاد سال دانستم کنیه و اسم و نسب من شعر بوده .

و اظهار داشت آدم هشتاد ساله شعر آدم ده ساله را میخواند آری شکفتی نیست زیرا خدا فرموده «و آتیناه الحکم صبیا» .

(۱) این سه شعر در دیوان منسوب بحضرت امیر علیه السلام آورده شده و میبیدی در شرح آن اشعار مزبور را دلیل آورده برای درست نبودن شعر معروف (عطار دایم الله).

عبدالله خازن نامہ بصاحب نوشت در آغاز آن مرقوم داشت:  
 حضرة صاحب الجليل ابى الـقاسم كافي الكفاة اسماعيل  
 گفته است هنگامی صاحب نزد ابو عمرو صباغ بود ابو عمرو صاحب را آزرده  
 خاطر ساخت صاحب از منزل او خارج شده بوی نوشت:

اودعتني العلم فلا تجهل  
 كم مقول يجنى علي مقتل  
 انت و ان علمتني سوقه  
 والسيف لا يبقى علي الصيقل

ودیمه از دانش درمن بگروی گذاردی متوجه دست نادانی از آستین بیرون  
 نیاوری زیرا بسیاری از گفتگوها آدمی بکشتن میکشاند تو اگر راه علم را بمن  
 فرا داده متوجه باش شمشیر بصیقل خود باقی نمی ماند و از نیام خارج میشود .  
 از سروده های اوست:

غزال يفتن الناس  
 فلهذا الممل في العاج  
 مليح الخد و الخط  
 وهذا الدر في السمط

آهووشی که فتنه و بیچارگی درمیان مردم بوجود آورده و با گونه نمکین  
 و خط سبز خود دل فریفتگان خود را ربوده چنانچه است از نظر زیبایی که  
 گویا مورچه بر روی دندان فیل یا گوهری در رشته در آمده باشد .  
 از اوست:

و قائله لم عرتك الهموم  
 فقلت دعيني علي غصتي  
 و امرك ممثلي في الامم  
 فان الهموم بقدر الهمم

گوینده اظهار میداشت چرا اندوهناکی و حال آنکه فرمان تو درمیان همه  
 مردم مقبول و مطاعت گفتم: دست از من بدار و مرا با اندوهم واگذار زیرا  
 اندوه باندازه همت است .

گویند این دو شعر هم از ابن خالویه است:

از کلمات طریفه اوست که بیرخی نوشته و درخواست دیدار او را نموده .

یا سیدی ینحسر الصیام و یطیب المدام فلا بد من ان یتقیم اسواق الانس نافقة  
و تنشر اعلام السرور خافقة فبالفتوة فانها قسم للظراف یفرض حسن الاسعاف اما  
بادرتنا ولوعلي جناح الرياح انشاء الله تعالی

ای دوست من بزودی ماه رمضان بپایان میرسد موقع آشامیدن شراب ناب  
آشکار میگردد ناچار بازارهای انس گشوده میشود و پرچمهای سرور باهتزاز در  
می آید از جوانمردی که بخشی از ظرافت است شایسته است با بهترین وجهی  
حاجت ما را بر آوری و بزودی هر چند بکمم بادهم باشد بیدار ما بشتابی.

حاضر جوابیهها و آثار بی سابقه او باندازه است که برای هیچیک از دانشمندان  
انفاق نیفتاده و در کتب مربوطه بذکر آنها پرداخته اند. از جمله:

ابن خلکان مینویسد: شخصی نامه بصاحب نوشت در آن نامه عباراتی از  
نامه های دیگر صاحب و همچنین الفاظی که از آن نامه ها سرقت کرده بود برای  
وی ارسال داشت صاحب در ذیل آن نوشت: «هذه بضاعتنا ردت الینا»

موقعی یکی از کارگذاران خود را در مکان تنگی در نزدیکی خودش زندانی  
کرده یکی از روزها بر فراز بام آن زندان درآمده زندانی که وی را دید با  
صدای بلند فریاد زد: «فاطلمع فرآه فی سواء الجحیم» صاحب پاسخ داد: «اخشوا  
فیها ولا تکلمون».

ثعالبی گفته: یکی از فقهاء بنام ابن حصیری در مجلس مناظره ای که شبها  
صاحب منعقد میساخت شرکت میکرد تصادفاً در یکی از شبها خواب بر ابن حصیری  
غلبه کرد و در همانحال بادی از وی خارج گردید ابن حصیری از این پیش آمد  
سخت شرمزده گردیده ترك مجلس وی را گفت، صاحب گفت: باو ابلاغ کنیید  
برای حادثه شایسته نیست آن اندازه شرمسار باشی که ترك مجلس ما بگویی  
و این اشعار را برای او فرستاد:

یا ابن الحصیری لاتذهب علی خجل  
لحادث کان مثل النای و العود  
فانها الريح لانستطیع تعبسها  
از لست انت سلیمان بن داود

ای پسر حصیری برای خاطر حادثه ای که مانند نی وعود بوده خجالت بخود راه مده و ترک مجلس منما زیرا آن مانند بادبست که نمیتوانی آنرا زندانی کنی زیرا توسلیمان بن داود نیستی که باد در اختیار باشد .

و نظیر همین پیش آمد برای یکی از حاضران مجلسش اتفاق افتاد گفت : « انه صریر التخت » این صدای تخت بود صاحب پاسخداد « لابل صفر التخت » نه چنین است بلکه آن آواز ماتحت بود .

ثعالبی گفته : از امیر ابوالفضل می کال شنیدم میگفت : یکی از کار گذاران نامه بصاحب نوشت و در آن درخواست شغلی کرده بود و این عبارت را بعرض رسانیده « فان رأی مولانا ان یأمر باشغالی بیعض اشغاله » هر گاه مناسب باشد امر مقرر فرمایند تا مرا بیکی از شغلها بر گمارند !

صاحب ذیل نامه او نوشت : « من کتب اشغالی لایصلح لاشغالی » کسیکه جمله اشغالی را در نامه اش بکار برده شایسته نیست کار گذار من باشد مرادش آن بود اشغل متعدی بحرف جر نمیشود که بگویند اشغله بکذا بلکه باید از اشغل استفاده میکرد که متعدی بنفس است .

راغب در محاضرات آورده مردی در حضور صاحب بقرائت سوره والعادیات پرداخت تصادفاً لحن زشتی داشت صاحب به چرت افتاد فاصله نشد بادی از قاری خارج گردید صاحب چشم گشود و گفت : « نو متنی بالعادیات و نبهتنی بالمرسلات » مرا باوالعادیات بخواب کردی و بامرسلات بیدار نمودی .

راغب گفته ابو حفص وراق بصاحب اظهار داشت موشهای خانه من از لاغری با عصا حرکت میکنند ! پاسخ داد آنها را بآمدن گندم مژده بده .

روزی بمردی که با مادرش همبستر شده بود عتاب کرده گفت مگر در حلال چه مانع وجود داشت که دست به حرام زدی !؟ پاسخ داد میخواستم تا مصداق آن کسی باشم که مایل است با مادر خود همخوابی کند ! صاحب گفت :

زوجت امك يا اخي فكسوتني ثوب الفلق  
والحر لا يهدى الحرا----- م الى الرجال علي الطبق  
با مادرت همخوابی کردی و جامه بیچارگی بر اندام من پوشانیدی و حال  
آنکه انسان آزاد هیچگاه تعارفی حرام در طبق اخلاص نمیگذارد و برای مردان  
بهدیه نمیفرستد .

از اوست :

عذلت بتز و بجه امه فقال فعلت حلالا يجوز  
فقلت حلالا كما قد زعمت  
اورا بدانجهت مورد ملامت قرار دادم که با مادرش همخوابی کرده بود  
در پاسخ من گفت : عمل حلالی انجام دادم گفتم آری بخيال خودت مرتکب فعل  
حلالی شدی لیکن عطیه ای که دم از بخشش او میزنی شکاف پیرزنی بیش نیست .  
از اوست :

قل لابن حمزه يمسح بكفيه عارضيه فقد قرأت بخديه و المرسلات عليه  
به پسر حمزه که مشغول بازی کردن با دو گونه خود است بگو که بخدیه را  
خوانده ( کنایه از دو گونه اوست ) و شرطه ها بر آن باد .  
او گفته :

و شرطه مرعدة فرقه يحملها 'سرم الى عنقه  
مسحتها الشيخ ابا جعفر و بعد هامن سلحتي ملعقه  
شرطه رعد آسائیکه آنرا مقعد بطرف موهای ریز زیر لب شیخ ابو جعفر  
پرتاب کرده او آنها را با زیر لب خود خریده و سپس يك ملعقه از غائط منهم  
خورده است .  
و گفته است :

ولحية طويلة عريضة الضراط في امثالها فريضة  
برای لحيه دراز و پهن شرطه واجبست .

و گفته است :

قد خرینا علی سبال الوکیل  
حسبنا ربنا و نعم الوکیل  
به سبیل‌های وکیل چنان کردیم و خدا کافی و خوب و کیلی است .  
بعضی از مورخان از صلاح صفدی نقل کرده روزی صاحب یکی از ندیمان  
خود را که از جوشش زیاد رنگش پریشان شده بود پرسید این تغییر حال از  
چیست ؟ پاسخ داد از حرارت تب است که حمی باشد. صاحب گفت : قه یعنی از  
آن جلوگیری کن ! ندیم گفت : وه صاحب پاسخ اورا پسندید و احسان بسیاری  
باو کرد .

در این حکایت لطائف چندی بکار رفته یکی آنکه او بر افر و ختگی گونه اش را  
با لفظ حمی ابراز داشت و صاحب لفظ قه بکار برد که به ضمیمه هم میشود  
( حماقه ) ندیم بلافاصله خود را خردمند معرفی کرده از لفظ وه که دلیل بر درد-  
مندی اوست استفاده نمود که به ضمیمه قه میشود قهوه .

صفدی ذیل حکایت فوق مینویسد : لطائف دانشمندان و حاضر جوابی آنان  
چنانست که توجه کردید .

مجالس المؤمنین از روضة الصفا نقل کرده هنگامیکه جنازه صاحب را برای  
نماز آوردند بزرگان دیلم در برابر جنازه او تعظیم کرده و زمین ادب بوسیدند  
پس از نماز تابوت اورا بسقف آویختند و پس از چندی او را به اصفهان برده  
و دفن کردند .

قاضی شهید نوشته صاحب مدت هیجده سال بر مسند وزارت برقرار بود و در  
این مدت کتب نفیسه بسیاری گرد آورده بود که برای هیچیک از وزیران  
و شهریاران اتفاق نیفتاده بود بطوریکه هر گاه میخواست سفری برود بایستی چهارصد  
شتر کتب اورا حمل کنند .

در وفیات از ابوالحسین محمد بن حسین فارسی نحوی نقل کرده نوح بن منصور  
سامانی یکی از شهریاران سامانی نامه باو نوشته و او را برای وزارت خود دعوت کرده



بود تا امور مملکتی را بطور کلی در دست اختیار او قرار دهد. صاحب از پذیرش آن پوزش ساخت و از جمله عذرهایی که در پاسخ دعوت نامه اظهار داشته بود هر گاه من بخواهم بدانصوب عزیمت نمایم ناچار باید چهارصد شتر مخصوصاً حامل کتب من باشند.

از آثار قابل توجه صاحب باروی قزوین بوده. این بارورا قبلا هارون الرشید برای قزوین بنیان کرده بود در روزگار صاحب رو بانهدام و خرابی گذارد صاحب آنرا از نو بنا کرد و دویت و شصت برج و هفت دروازه برای آن قرارداد و نه محله برای قزوین تعیین کرد و پس از صد و بیست سال که از ساختمان اولی آن گذشته حدود سال ۳۷۳ هجری بفرمان صاحب تجدید و پایان یافت.

مستوفی قزوینی مینویسد: صاحب علاوه بر باروی قزوین برای خود هم در محله جوسق عمارتهائی بنیان کرده بود که پس از رحلتش اثری از آنها باقی نماند و آن محله را صاحب آباد گفتند.

و در اصفهان نیز عمارات عالیة برای خود بنیان کرد چنانچه پیش از این بدانها اشاره شده و پس از آنکه بدان عمارات انتقال پیدا کرد سرایندگان ماهر از اطراف گرد آمده و هر يك در خور طبع خویش مدایحی از او عماراتش نموده و از این راه جایزه های هنگفتی گرفتند.

یتیمۃ الدهر این اشعار را از ابوالعباس نقل کرده :

دارالوزارة ممدود سرادقها	ولا حق بذری الجوزاء لاحقها
والارض قد واصلت غیض السماء بها	فقطرها ادمع تجری سوابقها
هدی المعالی التي اغتص الزمان بها	و افتك منسوقة والله ناسقها

خانه وزارت همانجا بگاهی است که سر پرده آن بیایه جوزا رسیده زمین و آسمان با یکدیگر در میدان مسابقه درآمده. آری زمین با داشتن چنین سر پرده بر آسمان پیشی گرفت و اینك قطرات باران همان اشکهای چشم اسبهای

آسمانند این مقامات عالیہ بیابہ ایست کہ روزگار از ایجاد مانند آنها عاجز و از ستایش آنها درمانده است آری خداست کہ این چنین معالی را برای صاحب بوجود آورده .

شیخ ابوالحسن جرجانی ہم گفته :

دار علی العز والتأیید مبنایا هذا و کم کانت الدنیا تمنایا ها

خانه ایکہ استوار آن بر عزت و تأیید پروردگار بر قرار شدہ آری بسیار بودہ کہ روزگار مانند آنرا آرزو میکرده .

امثال اینها از قصائد دیگر کہ ابوسعید رستمی و ابوالقاسم زعفرانی و ابو طیب کاتب و ابن ابی العلاء و ابو محمد منجم و دیگر از سراینندگان دربارہ او سرودہ اند و ما اگر بخواہیم آنها را مفصلاً ایراد کنیم بدیہی است از وضع کتاب ما کہ نظر اختصار را ہمہ جا باید مراعات کنیم بیرون خواهد بود .

در برابر آنها کہ صاحب را میستودند عدہ ہم بنک و ہش او میپرداختند و حقوقی کہ صاحب بدانها داشت نادیدہ میگردفتہ اند از جملہ ابو حیان بن محمد نحوی توحیدی کہ رسالہ در نکوہش صاحب و ابن عمید بنام ثلب الوزیرین نگاشته در این رسالہ تا توانستہ زشتیہای اعمال آنانرا نام بردہ و با آنکہ روزگاری طولانی از موقعیتہای ایشان استفادہ کردہ ہمہ خدمات آنها را از خاطر بردہ .

تصادفاً رسالہ مزبور منحصر بفرد بودہ و استنساخ نشدہ و در دست دیگران قرار نگرفتہ و الا میبایست مثال وزشتیہای ایندو وزیر در میان افراد مخصوصاً بدخواهان آنان رواج پیدا میکرد (۱)

و پیش از این نوشتیم با آنکہ ابوبکر خوارزمی بہرہ های بسیاری از پرتو صاحب بردہ بود در ہمین حال او را ہجو کرد .

(۱) ممکن است بطوری کہ از توحیدی نقل کردہ اند کتبش را بر اثر ناراحتی کہ از دست مردم داشته بدست خود سوزانیدہ و رسالہ مزبور ہم جزء کتبی باشد کہ بدست مؤلف آتش گرفتہ ،

پیش آمده‌های صاحب بیش از آنست که ما در این مختصر ایراد کنیم. عبدالملک بن احمد ثعالبی ادیب کتاب یتیمه الدهر را بنام این وزیر تألیف کرده و در آنجا تا حد امکان معالی و مآثر این وزیر را ایراد نموده افسوس که نسخه آن حال حاضر در دست اختیار ما نبوده و هر کسی طالب مطالب بیشتری باشد به آن کتاب رجوع نماید و عذر این ناخوان را بپذیرد و از تقصیری که در باره شرح حال صاحب نموده‌ام درگذرد.

صاحب و فیات پس از آنکه پاره از وقایع صاحب را نگاشته و اظهار داشته مشت نمونه خروار است مینویسد: صاحب در شانزدهم ذی‌قعدة سال ۳۲۶ (کوش) در اصطخر شیراز و یا در طالقان متولد شده و در شب جمعه ۲۴ صفر سال ۳۸۵ (شفه) درری در گذشته و جنازه او را باصفهان برده و در محله (دریته) در بقعه و مزاری دفن کردند و آن مقبره تا بحال معمور و نوادگان او به تعمیر و سپید کاری او میپردازند.

مؤلف گوید: بلکه مقبره او تا بحال باقی است و بر اثر گذشت زمان و بی‌فکری اولیاء امور رو با نهادم گذارده بود تا اینکه بفرمان امام علامه حاج محمد ابراهیم کرباسی سابق الذکر در این اوقات به تعمیر و تجدید بنای آن پرداختند و اکنون مقبره او از جاهای آبرومند اصفهان میباشد و خود معظم له باشکستگی و زمین‌گیری فوق‌العاده‌ایکه دارد در ظرف یکماه یا دو ماه بلکه با فاصله چند روز بزیارت قبر او میرود و آن محله را در این روز کار باب طوقچی و میدان کهنه مینامند و مردم عموماً آزمایش کرده کسیکه بزیارت او میرود یک هفته فاصله نمیشود بخیری نائل میگردد.

صاحب در روزگار زندگانش عالی‌ترین مقامات را دارا و پس از وفاتش نیز از مهمترین کامیابی‌ها را استفاده کرد (قولی است که جمله‌گی بر آیند) گویند هنگامیکه صاحب در ری بدرود زندگی گفتند دکانها بطور کلی بسته عزای عمومی اعلام شد مردم کنار قصرش منتظر بیرون آمدن جسد جنازه بودند

فخرالدوله با سایر از لشکریان که همه بلباسهای عزا در آمده بودند در کنار کاخ وی منتظر ایستاده بمجردی که جنازه از در قصر بیرون آمد مردم یکباره فریاد بر آورده و صدا بناله بلند کردند و در برابر جنازه او بنحاک افتادند.

فخرالدوله پیشاپیش جنازه بعنوان صاحب عزا حرکت میکرد و پس از آنکه از مقدمات تشییع و تغسیل آسوده شدند فخرالدوله شخصاً تا چند روز در مجالس عزا حضور پیدا میکرد و از مردم پذیرائی مینمود.

ابو سعید رستمی در سوگواری او گفته:

ابعد ابن عبّاد یهش الی السری  
 ابی الله الا ان یموتا بموته  
 اخوامل او یستماح جواد  
 فما لهما حتی المعاد معاد

آیا ممکن است پس از رحلت پسر عباد، شخص آرزومندی بشرافت و بزرگی برسد و یا بخشنده دم از سخاوتمندی بزند نه چنین است بلکه شرافتمندی و سخاوتمندی هر دو بمرگ پسر عباد از میان رفتند و تا قیامت ظاهر نخواهند شد.

و نیز سید رضی سی بیت شعر در مرثیه او سروده که گوش روزگار مانند آنرا نشنیده:

اکذا المنون یقطر الابطالا  
 اکذا تصاب الاسد و هی مدّلة  
 اکذا تقام عن الفرایس بعدما  
 اکذا تغاض الزاخرات و قد طغت  
 یا طالب المعروف حلق نجمه  
 واقم علی یأس فقد ذهب الذی  
 اکذا الزمان یضع الاجبالا  
 تحمی الشبول و تمنع الاغیالا  
 ملأت هماهما الوری اوجالا  
 لججاً و اوردت الظماء زلالا  
 خطّ الحمول و علق الاجمالا  
 کان الانام علی نداء عیالا

آری این چنین مرگها دلاوران نامی را آب میکنند و بصورت قطرات روان میسازند و این چنین روزگار کوههای با آن عظمت را از هم میپاشند و شیرگران که پیوسته بحمايت بچکان خود میپرداخته و آنها را از چنگال ظالمانه غولان حفظ می کرده بمصیبت گرفتار میگرداند و درندگان نیرومند که غرششان بیابانها را از

جا میکند از پای در می آورد و دریاها می پهناور که امواجستان کوه را چون کاهی  
از این طرف بدان طرف می غلظا ایدیه بصورت آب باریکی در می آورد ای کسی که  
از مکان خود بامید بخشش حرکت کرده ای متوجه باش ستاره جود و کرم افول  
کرد و خود شترت را عقال کن و برزانوی نا امیدی قرار گیر و بدان آن کسیکه  
همه مردم نان خور احسان او بودند از میان رفت و بدرود جهان گفت .  
تا به آخر سی بیت که هر بیت آن برابر با خانهای از یاقوتست .  
یتیمه الدهر مرثیه ذیل را از ابوالحسن همدانی که گویا وصی ابن عبّاد  
هم بوده نقل کرده :

والدین و القرآن و الاسلام	ببکی الانام سلیل عبّاد العلام
وحجیجها والنسک والاحرام	تبکیه مکّه والمشاعر کلّها
وعقیقها و السّهل و الاعلام	تبکیه طیبه والرسول ومن بها
فعلی المعالی و المعلوم سلام	مات المعانی و المعلوم بموته

یادگار عبّاد که مقام ارجمند او از همه عالیتر است بر اثر مرگ خود مردمان  
و دین اسلام و قرآن را گریان و سوگواری ساخت مکّه و مشعر و حاجیان و مناسک  
و احرام بر او میگیرند مدینه و رسول و ساکنان آن وادی عقیق و آثار موجوده  
در آن برای مرگ او سوگواری کنند .

آری مرگ صاحب بن عبّاد کاری کرد که معانی و حقایق از میان رخت  
بر بستند و از این به بعد باید معالی و علومی را که وی پشتیبان آنها بوده سلام  
گفت و خدا حافظی کرد .

در یکی از مواضع و مدارك دیده شده ابوالقاسم بن ابوالعلاء سراینده  
اصفهانى اظهار میداشته پس از رحلت ابن عبّاد در خواب دیدم کسی میگوید: چرا در  
سوگواری ابن عبّاد مرثیه نکفتی .

پاسخ دادم محاسن و حالات خاصه و منحصر بفرد صاحب مرا از سرودن مرثیہ  
ممانعت کرد زیرا نمیدانم از کدامیک از نیکوئیهای او آغاز کنم گفت توجه  
کن بدانچه میگویم! گفتم بگو! گفت:

(نوی الجود والكافی معافی حفیرة) : بخشش و شخصیت هر دو در دخمه پنهان  
شدند گفتم آری چنانست هر دو بایکدیگر ما نوسند! گفت:

(هما اصطحا حین ثم تعانقا): آری هر دو رفیق بودند و دست بگردن هم  
شدند گفتم آری هر دو در مقبره دریه هم خوابه یکدیگر شدند! گفت:

(اذا ارتحل الثاؤون عن مستقرهم) : در این هنگام آنها که برای خود  
قرارگاهائی تهیه کرده اند قرارگاهی اشان حرکت خواهند کرد.  
گفتم تا روز قیامت در مقر خود خواهند بود.

در این هنگام از خواب بیدار شده خود را در دریه که تربت وی در  
آنجاست مشاهده کردم.

ابوالحسن عباد : پدر صاحب است .

ریحانه ششم مینویسد : نامبرده از افاضل فضلا وزراء و وزیر رکن الدوله  
پدر فخر الدوله بوده و در علم و فضل و کمال و ورع و تقوی و امانت و قناعت و حسن  
سیاست و حید عصر خود و باصلاحات عمومی بسیاری موفق بوده و از ابوخلیفه  
و دیگر اکابر ری و بغداد و اصفهان استماع حدیث نموده و کتابی در تفسیر آیات  
الاحکام تألیف کرده و در سیصدوسی و چهار و یا پنج در گذشته و مرک او تا  
مدتها مورد اندوه مردم بوده .

مترجم گوید : مؤلف بمناسبتی که از نام پدر صاحب یاد میکند مینویسد:  
« و توفی والده سنة اربع و ثلاثمأة » گوئیا لفظ ثلاثین از آن افتاده باشد .  
در آن کتاب مینویسد : صاحب یگدختر بیش نداشت و آنرا بهمسری علی  
حسینی که از نجباء سادات آن عصر بود در آورده و قعیکه فرزندش عباد متولد شد  
صاحب بسیار خرسند گردید و این شعر را گفت :

الحمد لله حمدا دائما ابدا      ان صار سبط رسول الله لي ولدا

ابوالقاسم اسماعیل : بن عباد بن محمد بن وزیران کاتب اصفهانی غیر از صاحب بن عباد است .

سلفی سابق الذکر اظهار داشته نامبرده از خاندان ریاست و کتابت بوده و در فضل و ادب و نحو و نامه نگاری مهارت داشته و از شیوخ عصر خود استماع حدیث نموده و همردیف با سلفی بوده و باتفاق هم استماع حدیث مینمودند .

(۱۳۱) ابونصر اسماعیل : بن حماد جوهری فارابی صاحب کتاب صحاح

لغت مشهور .

کتاب مزبور را برخی از ادبا خلاصه کرده شواهد و اخبار آنرا اسقاط نموده و بترتیب اصل تدوین کرده و به منتخب الصحاح نامیده .

و همچنین محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر رازی اکثر لغات آنرا بطریق اختصار که نزدیک به پانزده هزار بیت است جمع آوری کرده و به مختار الصحاح نامیده و از تهذیب ازهری فوائدی بدان افزوده .

و شیخ ابوالفضل محمد بن عمر بن خالد ملقب بجمال الدین قرشی خلاصه از آنرا پیارسی بر گردانیده و آنرا بنام الصراح من الصحاح نامیده و اشعاری در آغاز آن در ستایش از کتاب و مؤلف آن سروده

و ابن بری نیز حواشی مفیدی بر آن نوشته .

جوهری یکی از افراد برجسته روزگار و پیشوای ماهر در فنون ادب و بشره در فن لغت مهارت خاصی داشت .

جوهری معاصر با معلم ثانی ابونصر فارابی و بسیاری از لغویها و ادباء بوده جوهری نخستین کسی است که الفاظ عرب را بترتیبیکه در صحاحش آورده مرتب کرده و با این عمل که برخلاف ترتیب محیط و نهاییه و قاموس بوده وسیله برای پیروی متأخران مانند صاحب مجمع البحرین و دیگران بوجود آورده .

صحاح جوہری تقریباً دارای چهل و پنج هزار بیت بوده چنانچه مجمع البحرین هم تخمیناً دارای همان اندازه بیت است .

جوہری در آغاز کتابش بدین خطبہ افتتاح نموده « الحمد لله شکراً علی نواله  
والصلاة علی محمد وآله » : اینجمله یعنی درود بر محمد و آل محمد حاکی از عدم تعصب  
اوست و مانند دیگران نبوده که حاضر نباشد بر آل محمد درود فرستند .  
یکی از ادبا ایندو شعر را در مدح جوہری سروده .

لله در الجوهري فانه  
عمل الصحاح وحازفي ترتيبه  
لعلی ذری التصنیف احسن مرتق  
قصب السباق لما به لم یسبق

خدای متعال بجوہری پاداش نیکی دهد زیرا او در ایجاد چنین تصنیفی  
عالیترین درجات را پیموده کتاب صحاح را تألیف کرده و در ترتیب آن بر  
همگنان پیشدستی نمود از ابن صلاح نقل شده نامبرده در مشکل الوسیط اظهار  
داشته لغاتی را که صاحب صحاح منفرداً نقل کرده و دیگران از آن سخنی  
نگفته قابل قبول نمیباشد

لیکن دیگران اظهار نظر ابن صلاح را نپسندیده و گفته اند چنین نیست  
که جرہری لغات مورد توجه را خود شخصاً متعرض شده باشد بلکه تقریری  
وجوالی هم در تهیه آنها رنج برده اند .

خلاصہ بطوریکه همه میدانند کتاب صحاح از کتبی است که دانشمندان  
آنرا تلقی بقبول نموده اند .

از صاحب معجم الادبا نقل کنند جوہری از مردم فاراب ترکستان بوده  
و از هوشمندان روزگار و بی نظیر آن عصر خود بوده .

جوہری شاگرد دائیش ابراهیم فارابی و سیرافی و فارسی بوده .  
جوہری سفری به حجاز رفته و در آنجا با عربهای اصیل بمنظور تهیه لغات تازه  
تماس گرفته و بهمین مناسبت به دیار ربیعہ و مضر هجرت کرده و مدتی بمنظور



تهیه لغات عربی در آنجا بسر برده سپس بخراسان برگشته در دامغان بر ابوالحسین ابن علی که یکی از اعیان کاتبان و فاضلان آنسر زمین بوده وارد شده نامبرده تاجائیکه توانسته از وی احترام نموده .

جوهری از آن پس به نیشابور رفته اقامت گزیده و در آنجا به تدریس فن لغت و کتاب پرداخته و ضمناً به تصنیف و تعلیم خط و کتابت قرآن مجید و طریقه دفتر داری اشتغال ورزیده و از این راه آثار شایسته از خود باقی گذارده و کتابی در عروض و مقدمه در نحو تألیف کرده .

کتاب صحاح او در فن لغت که امروز در دست انتفاع مردمست از بهترین و بافائده ترین کتب اوست ،

ابو محمد اسماعیل بن عبدوس مشهور به دهان درباره آن گفته :

هذا كتاب الصحاح سيدنا صنف قبل الصحاح والادب

يشمل ابوابه و يجمع ما فر\_\_\_\_\_ ق في غيره من الكتب

کتاب صحاح را سید ما پیش از صحاح ست و کتاب ادب الکاتب تصنیف کرده کلیه ابواب آنرا دارا و علاوه بر آن مطالبی که به تفریق در کتب دیگر پیدا میشود در این کتاب بتفصیل جمع آوری نموده .

از اشعار ابن دهان که در موقع عزیمت به حج بیت الله سروده

اتيتك راجلا ووددت اني ملكت سواد عيني امتطيه

و مالي لا اسير علي المئاقبي الي قبر رسول الله فيه

پیاده زیارت تو آمدم و دوست میداشتم با مردمك چشم این راه را میپیمودم

شگفتم اینجاست چرا برای زیارت مرقد رسول خدا با پلك چشم حرکت نکردم (۱)

بغیه نوشته جوهری ادب الکاتب را شرح کرده و بیان الاعراب از آثار

(۱) سیوطی مینویسد ابن دهان ثروت خود را در راه تحصیل ادب بکار برد و در

نحو ولنت و عروض استاد بود و شاگرد جوهری و از مخصوصان امیر ابوالفضل میکالی بشمار می آمد و از او ستایش بسیار میکرد اخیراً منزوی شد

اوست و اشعار زیبا و خوش مضمونی میگفته از جمله :

لو کان لی بد من الناس  
العز في العزلة لكننه  
قطعت جبل الناس بالیاس  
لابد للناس من الناس

اگر میتوانستم بکلی ریسمان آرزوی مردم را میبریدم و من عزت  
و شرافتمندی را در انزوا میدانم و هر گاه با مردم آمیزش کنم ناچار باید ناراحتی  
آنها را تحمل نمایم و با آنها باشم باز گفته و ازرنج اقامت در نیشابور نالیده .  
فها انا یونس فی بطن حوت  
فیومی و الفؤاد ویوم دجن  
بنیسا بور فی ظلم الغمام  
ظلام فی ظلام فی ظلام  
اکنون که من در شهر نیشابور در زیر ابرهای متراکم ستمگری قرار گرفته ام  
مانند یونس پیغمبرم که در شکم ماهی محبوس بود و روز من مانند روز ابری  
بوده که سراسر آنرا تاریکی فرا گرفته باشد .

از اوست .

رأیت فتی اشقرا ازرقا  
یفضل من حمقه دائما  
قلیل الدماغ کثیر الفضول  
یزید بن هند علی ابن البتول

جوان سرخ روی ازرق چشم بیخورد بوالفضولی را دیدم که همواره اوقات  
بر اثر نادانی که داشت یزید پسر هند جگر خوار را بر حسین فرزند زهرا  
برتری میداد .

یتیمه الدهر اشعار مزبور را از جوهری دانسته و مینویسد نامبرده از اعاجیب  
روزگار و از مردم فاراب که یکی از شهرهای ترکستان است بوده .  
جوهری پیشوای مسلمین در فن لغت بوده در حسن خط ضرب المثل مردم  
آن عصر بشمار می آمده

صاحب بغیه گوید جوهری خط را در کمال خوبی مینوشت و در این رشته  
بپایه رسیده بود که او را همردیف ابن مقله و نظیران او میدانسته بلکه تفاوتی  
بین آنها قائل نبودند .

قرطبی اظهار داشته جوهری همچنانکه درردا پیچیده بود از پشت بام

خانه اش بزیر افتاد و مرد.

دیگری گوید: جوهری اخیراً نیروی عقل را از دست داد و دولنگه در را بجای دو بال بر خود بسته گفت: میخواهم پرواز کنم بهمین منظور روی بلندی آمده خود را بطرف پائین انداخته بلافاصله هلاک شد.

بعضی گویند جوهری قسمت مهمی از صحاح را نتوانست تکمیل نماید و همچنان مسوده باقی مانده پس از درگذشتش یکی از شاگردانش بنام ابراهیم ابن صالح آنها را پاکنویس کرده و از آنجا که اطلاعات کاملی نداشت اشتباهات زیادی در آن دیده میشود.

برخی اظهار داشته بطوریکه محققان معتقداند مواضع بسیاری از صحاح تصحیفات و اشتباهات زیادی رخ داده و سبب آن این بود که از آغاز کتاب تا باب ضاد که کاملاً تألیف شده بعرض خود او رسیده و اشتباهات آن اصولاً بر طرف شده بود.

در همان موقع جنون دامنگیر او شده بجانب مسجد جامع قدیم نیشابور رفته بالای پشت بام آن رفت خطاب بمردم گفت:

من در دنیا کاری کردم که هیچیک از افراد در پیدایش آن بر من پیشی نگرفته بود و اینک برای آخرت هم عملی ایجاد خواهم کرد که هیچکس در آنهم بر من پیشی نکیرد.

آنگاه دولنگه در را با طناب محکمی بدو پهلوی خود بست و بالای محل مرتفعی آمده بگمان اینکه میپرد خود را بزیر انداخته و مرد.

این عمل ایجاب کرد مابقی صحاح همچنان تنقیح نشده و مسوده بماند اخیراً شاگردش ابراهیم بن صالح و راق در صدد تنقیح آن برآمد و بر اثر بی اطلاعی یا عدم دقت به اشتباهات بسیاری دچار شد بهمین مناسبت دانشمندان صاحب نظر به آن بخشی که وی تدوین کرده چندان توجهی ندارند.

مؤلف گوید: شیخ ابوالحسن علی بن یوسف بن ابراهیم قفطی معروف به

قاضی اکرم صاحب کتاب تاریخ بخارا و تاریخ مصر و کتاب الضاد والطاء و کتاب المحلا فی استیعاب وجوه کتلا و امثال اینها کتابی بنام الاصلاح للمخلل الواقع فی الصحاح تالیف کرده و این کتاب نظیر رجل الطاووس است کہ یکی از متأخران در بارہ اغلاط قاموس تالیف کرده . شیخ ابوالحسن از اعظم متبحرین بوده . بطوریکہ صاحب بغیہ اظہار داشته در علوم متداولہ تبصری بکمال داشت

و سال ۵۶۸ هجری ( حش ) متولد شد ،

و نیز امام ابوالفضائل رضی الدین صنعانی کہ نام او در باب حاء خواهد آمد و از آثار او کتابی است بنام مجمع البحرین در فن لغت کتابی بنام التکملة علی الصحاح تالیف کرده .

و نیز شیخ علی بن جعفر بن علی بن محمد بن عبداللہ بن حسین مصری سعدی معروف بہ ابن قطاع صقلی یکی از راویان صحاح است وی بر آن حاشیہ نوشته . ابن قطاع علاوه بر آن کتب دیگر بہم دارد مانند الافعال و ابنیة الاسماء و تاریخ صقلیہ والدرۃ الخطیرہ فی شعراء الجزیرہ و امثال اینها . صاحب بغیہ از فاضل صفدی نقل کرده ابن قطاع از نقادان مصر بشمار میآید لیکن در روایت سهل انگاری می نموده .

و دلیل بر تساهل او این بوده ہنگامیکہ وارد مصر شد ادباً آن سر زمین از وی درخواست کردند تا وی در خصوص صحاح اجازه بنامبردگان بدهد وی ازدادن اجازه خودداری کرد و پس از آنکہ دید نامبردگان علاقه زیادی بدان کتاب نشان میدهند سندی ترتیب داده و مردم آن سر زمین همان سند را مدرک کار خود قرار دادند .

ابن قطاع در ماہ صفر سال ۴۳۳ ( تلج ) متولد شد و در همان ماہ سال

۵۱۵ ( نیہ ) وفات یافته و نزدیک قبر شافعی دفن شد .

ابن قطاع اشعار لطیفی داشته .

محمد بن علی بن یوسف معروف به رضی الدین شاطبی که ذیل احوال نجوم -  
الائمہ رضی الدین استرآبادی بشرح احوال او اشاره خواهیم کرد . کتاب صحاح را  
مورد مطالعه قرار داده و بر آن حاشیه و تکمله نگاشته .

و ابن بری فرزند عبدالجبار که نام او ذیل احوال شاگردش سلیمان بن بنین  
خلف مصری ذکر خواهد شد .

بنقل از معجم الادباء ذیل ترجمه ابوالمعالی محمد بن تمیم برمکی لغوی کتابی  
در لغت بنام المنتقی منقول من الصحاح تألیف کرده و اضافاتی بر آن افزوده .  
صاحب معجم از طرز ترتیب آن اظهار شکفتی کرده و تصنیف آنرا سال  
۳۹۸ هجری نام برده .

شیخ تاج الدین محمود بن ابی المعالی خواری از لغویها و ادباء عصر خود بوده  
کتاب ضالة الادیب فی الجمع بین الصحاح و التهذیب از آثار اوست .  
نامبرده در این کتاب در مواضع چندی از صحاح جوهری انتقاد کرده  
و بطوری که صاحب بغیة از یاقوت نقل کرده سال ۵۸۰ زنده بوده .

مؤلف گوید : میتوان گفت ایراد های بسیار و درعین حال نابجای فیروز  
آبادی صاحب قاموس این فرصت و جرئت را بدیگران داد تا بصاحب صحاح  
ایرادات نا بموقع بگیرند .

و گرنه بطوریکه از عبارات جمهور ادبا استفاده میشود در موقعیکه تعارضی  
بین کلمات لغویها بوجود می آید گفتار جوهری را بر همگان مقدم میدارند و او را  
بفضیلت و کثرت اعتبار میستایند .

اصحاب امامیه اجازات خود را نسبت بکتاب صحاح از ناحیه علامه حلی «فده»  
ترتیب میدهند .

او از پدرش یوسف از حسین بن رده از محمد بن حسین تمیمی از پدرش از جد  
پدریش از ادیب ابو منصور بن ابوالقاسم بیشکی از جوهری روایت میکرده علاوه  
بر این اجازات مربوط بسایر کتب معتبره اهل سنت را اعلام شیعه از طریق علامه

معظمه تنظیم میکنند .

بطوریکه از نقل معتبری استفاده میشود جوهری پسر خواهر فاضل ادیب کامل ابوابراهیم اسحاق بن ابراهیم فارابی صاحب کتاب دیوان الادب و شرح ادب الکتاب و بیان الاعراب و امثال اینهاست (۱)

برخی از دانشمندان اظهار داشته شکفت اینجاست با اینکه جوهری و ابو ابراهیم از اقصی بلاد ترکند در عین حال از پیشوایان واژه تازی بشمار می آیند مؤلف گوید: آری بطوریکه اظهار داشته فاراب با فاء وراء و باء از آخرین نقطه شهرهای ترک نشین و نزدیک بلاد ساغون از اقلیم ششم است .

تلخیص الآثار مینویسد: فاراب سرزمین شوره زار و کم آبی است که طول و عرض آن کمتر از یکروز مسافت است

بطوریکه از کشکول و مدارک دیگر استفاده میشود جوهری سال ۳۳۰ یا ۳۵۳ وفات یافته .

در مجمع البحرین اظهار داشته جوهری چهارصد هجری وفات یافته . فاضل شمنی در حاشیه مغنی و سیوطی در طبقاتش بنقل از ابن فضل الله در مسالک حدود چهارصد را اختیار کرده اند .

از عبدالله یافعی مورخ مشهور نقل کرده اند او معتقد است جوهری سال ۳۹۳ هجری وفات یافته .

و میتوان این قول را بحقیقت نزدیک یافت .

(۱) سیوطی مینویسد: قفطی گوید ابوابراهیم در سرزمین یمن و در زبید سکونت داشت و همانجا دیوان الادبش را تألیف کرد و قبل از انتشار و روایت از آن حدود ۳۵۰ یا ۳۷۰ وفات یافت لیکن بطوری که از یاقوت استفاده می شود کتاب مزبور را که بخط جوهری بوده در فاراب نزد مؤلفش خوانده و همچنین حاکم آن را بتوسط یوسف فرغانی از ابوالحسن زامینی از ابوابراهیم روایت می کرده بنابراین معلوم می شود قبل از انتشار مورد قرائت و اجازه بوده .

لیکن آنچه را از یاقوت نقل کرده‌اند ممکن است قول مزبور را تا اندازه مشكوك سازد. او میگوید برای بدست آوردن سال میلاد و وفات جوهری دقت کاملی بعمل آوردم متأسفانه تاریخ صحیحی در اختیارم قرار نگرفت. در طبقات النحاة گوید: موجه ترین شاگردان جوهری عبدالرحمن بن محمد که در فن لغت از مشایخ واحدی بوده و خود فن مزبور را از جوهری آموخته میباشند و او کتاب الاصلاح زجاج را با ادله ایکه حاضر داشته رد کرده و سال ۴۳۱ هجری وفات یافته.

مؤلف گوید: جهتی که جوهری نامبرده یا دیگران را باین لقب میخوانند معلوم است مخصوصاً کسیکه با معانی مربوطه بالفاظ سر و کار داشته باشد بخوبی این حقیقت را بدست می‌آورد و بحث از آن چندان فائده نخواهد داشت بلکه مناسب آنست بنام عده ای که هم نام با او بوده و بدان لقب شهرت یافته‌اند بپردازیم بدیهی است افرادی که بدین لقب شهرت یافته بسیارند از آن جمله (۱)

احمد بن عبدالعزیز جوهری استادی بارع و از پیشینیان اعلامست.

مشارالیه کتابی بنام السقیفه تألیف کرده و این کتاب مورد اعتماد ابن ابی الحدید بوده و از آن نقل میکرده.

ابو عبدالله احمد بن محمد بن عبدالله بن حسن عیاش جوهری معروف به ابن عیاش سابق الذکر صاحب کتاب الاغسال ومقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر. این کتاب را باقتباس و ترتیب کتاب الکفایة فی النصوص تألیف شیخ علی بن محمد خز از قمی یارازی که کتاب الايضاح والامالی و امثال آنها از اوست گرد آورده. ابو الحسن علی بن احمد جرجانی سراینده ادیب و ماهر قصائد بسیاری در مناقب اهل بیت و مصائب شهدا سروده.

(۱) از کسانی که باین لقب موسومند میرزا بابا تبریزی است که فاضلی کامل و ریاضی دان و از جمله شاگردان آقا باقر بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی است کتاب روضة الواعظین و منظومه یوسف و زلیخا از آثار اوست و سال ۱۲۹۴ هجری وفات یافته.

میرزا محمد باقر جوهری از سراینندگان معروف فارسی زبانست .

نامبرده اصلاً از مردم هرات بوده و در قزوین مسکن داشته و اخیراً باصفهان رفته و از اصحاب مقرب حجة الاسلام شفتی صاحب مطالع الانوار آتی الذکر بوده . نامبرده در نظم و نثر پارسی مهارتی بسزا داشته و اثر معروف او طوفان- البکاست که در مقاتل شهدا تألیف کرده .

نامبرده حدود ۱۲۴۰ واندی وفات یافته . (۱)

(۱۳۲) اسماعیل هروی : عالمی عارف و حکیمی ربانی و از مردم خراسان

بود .

شمس الدین شهر زوری در تاریخ الحکماء مینویسد : نامبرده حکیمی ادیب و فاضل بود اشعاری شیوا می سرود و تصانیفی در حکمت داشت .

هروی بکتاب ابونصر فارابی معلم ثانی علاقه فراوانی داشت و آنها را برای شاگردان خود تدریس میکرد و به تصانیف ابوعلی سینا توجهی نمیکرد . هروی شاگردانی داشت که از آنها در آینده نام خواهیم برد .

از حکایات ظریف او گویند موقعی با خطیب هرات بمشاجره و گفتگو پرداخت خطیب هرات که از پاسخهای دندان شکن او عاجز ماند اظهار داشت روز جمعه بین دو خطبه علیه تو نفرین خواهم کرد .

هروی پاسخ داد بیقین میدانم دعای تو علیه من باجابت نخواهد رسید زیرا تو هر روز جمعه اصلاح امیر را از خدا میخواهی و خدا دعای ترا اجابت نمیکند

(۱) نامبرده نامش میرزا ابراهیم بوده و مقبره اش در آب بخشان اصفهان مزار معروف است و وفات او را بطوریکه ذیل تذکرة القبور نوشته و ما هم در تذکرة باقریه نقل کرده ایم سال ۱۲۵۳ بوده و میرزا محمد باقر بهاء که از سراینندگان اصفهان بوده قطعه در ثناء او گفته : همچو ابراهیم مردی در عرض در روزگار شد مجرد گوهر ز آتش که آمد جوهری در ماده تاریخش گوید : کلک سحرانگیز او بنوشت این مصرع تمام ( همراه سلطان دین آید بمحشر جوهری



و اورا اصلاح نمیفرماید .

(۱۳۳) ابوسایمان اسماعیل فرزند زید بن قیس هلالی نمری معروف

به ابن قریه . (۱)

قریه بکسر قاف و راء مشدد و یاء مفتوح مادر او بوده که به حمامه

دختر خثیم بضم خاء موسوم میشده .

ابن قریه خطیبی عجیب و خوش قریحه و زبان آور بوده و در عین حالیکه

اعرابی و درس نخوانده بوده از خطباء مشهور بشمار می آمده و صاحب و فیات اورا

بفصاحت و بلاغت ستوده که هم مجلس آرا و هم مطابق باقانون عرب عبارات

خطبه را ادا میکرده .

صاحب و فیات بنقل از کتاب لفیف از حکایات شگفت آور او چنین نقل کرده:

هنگامی ابن قریه دچار خشکسالی عجیبی شده ناچار برای بدست آوردن

قوت و غذای خود از محل خویش بیرون رفته وارد عین التمر شد .

در آنجا کار گزار حجاج بن یوسف هر بامداد و شام سفره غذا گسترده

مردم بسیاری از خوراک او استفاده میکردند .

ابن قریه بدربار او رسید دید مردم بسیاری در رفت و آمد اندر رسید این مردم

کجا میروند ؟ پاسخ دادند اینان برای استفاده از سفره امیر به خوان او حضور

پیدا میکنند .

ابن قریه مانند دیگران کنار سفره امیر نشسته پس از صرف غذا پرسید

آیا هر روز مانند امروز سفره امیر گسترده است ؟ گفتند آری .

ابن قریه از این تاریخ به بعد تمام شبانه روز را از سفره امیر استفاده میکرد

در اینموقع نامه عجیبی از حجاج بن یوسف بدست امیر رسیده وی از تهیه پاسخ

آن کاملاً درمانده شده و نمیدانست چگونه پاسخی بوی دهد که مسئولیتی نداشته

(۱) ابن خلکان و دیگران نام اورا ایوب نوشته و در ملاقات او با حجاج که مؤلف

هم متعرض است بنام ایوب خود را معرفی کرده .

باشد ناچار آنروز از تهیه غذا دست کشید این قریه بعبادت هر روز بدربار امیر آمده متأسفانه در راه بسته دیده نزدیک بود باشکم گرسنه مراجعه کند پرسید چرا امروز امیر غذا نداده و سفره هر روز را نگسترانیده؟ پاسخ دادند نامه از حجاج رسیده و او بمناسبت اینکه از تهیه پاسخ حجاج باز مانده اندوهناک شده بهمین جهت امروز در خانه را بروی میهمانان خود بسته .

ابن قریه گفت : مرا بحضور امیر معرفی کنید تا بیاری خدا نامه او را توضیح داده و پاسخش را باز گویم .

خواستۀ ابن قریه را بعرض امیر رسانیده امیر ویرا بحضور طلبید امیر نامه حجاج را برای ابن قریه قرائت کرد ابن قریه توضیحات لازم را برای او بیان کرد ، امیر گفت آیا میتوانی پاسخ او را بنویسی ؟ !

ابن قریه گفت من خواندن و نوشتن نمیدانم لیکن اگر بخواهی پاسخ او را باز فرستی کاتبی را نزد من بگمار تا آنچه را میگویم بنگارد .

امیر یکی از منشیانرا بحضور طلبید پاسخ حجاج را املا کرد او هم نگاشته بامضاء امیر رسانیده برای حجاج فرستاد .

هنگامیکه نامه بدست حجاج رسید آنرا قرائت کرده پاسخ بیسابقه دیده دانست این پاسخ از منشئات کار گذار او نیست باید دیگری املا کرده باشد بکار گذار خود نوشت .

نامه ترا خواندم از قرائتی که استفاده شد معلوم گردید اینجواب از اندیشه تو تهیه نشده و از منشئات دیگری است بمجردیکه نامه من بتو رسید نامه را از دست نگذارده بلافاصله شخصی که نامه را برای تو املا نموده بجانب من روانه کن . والسلام

کار گذار ابن قریه را بحضور طلبیده نامه حجاج را برای او خواند و دستور داد بلافاصله اسباب سفر مهیا کرده بجانب حجاج روانه شو .

ابن قریه گفت وسیله سفر وزاد و توشه ندارم امیر اظهار داشت مهم نیست!

آنکھ و وسیلہ سفر اورا مہیا کردہ ابن قریہ بجانب وی رہسپار شد .

ہنگامیکہ بحضور حجاج رسید حجاج از او پرسید نام تو چیست ؟ پاسخ داد نام من ایوب است ! حجاج گفت ایوب نام پیمبر است و گمان میکنم تو آدم درس نخواندہ باید باشی و درعین حال از نعمت بلاغت برخوردار گردیدہ اینک بیش از این ترا بسخن گوئی زحمت نمیدہم .

آنکھ منزلی درخور او و اثاثیہ مناسب با حال او برای وی ترتیب داد حجاج ہموارہ از سخنان فصیح و بلیغ ابن قریہ درشکفت بود تا اینکہ بجہاتیکہ خود در نظر داشت نامبرده را بدربار عبدالملک خلیفہ فرستاد .

در آنہنگام کہ ابن اشعث امیر سیستان سر از اطاعت خلیفہ پیچانندہ حجاج ابن قریہ را بمنظور اینکہ ابن اشعث را پند و اندرز دہد و دست از آشوبگری بردارد بہ سیستان فرستاد بمجردیکہ ابن قریہ بحضور ابن اشعث رسید وی پیشنہاد کرد بایستی ہم اکنون بمسجد رفتہ و خطبہ انشاد کردہ درپایان عبدالملک را ازخلافت خلع نمائی و بہ حجاج ناسزا بگوئی و ہر گاہ برخلاف انتظار من سخنی گفتی گردن ترا خواہم زد !

ابن قریہ اظہار داشت من جز مقام رسالت موقعیت دیگری ندارم چگونہ میتوانم خلیفہ را از مقامی کہ دارد خلع کنم و بہ حجاج ناسزا بگویم . ابن اشعث گفت فرمان همان بود کہ دادم و وظیفہ تو همانست کہ باید انجام دہی .

ابن قریہ ناچار بمنبر رفتہ و در پایان خطبہ خود عبدالملک را از خلافت خلع کردہ و بہ حجاج ناسزا گفت و پس از آن از ترس آنکہ مورد خشم خلیفہ و حجاج قرار بگیرد در سیستان ماندگار شد .

پس از آنکہ ابن اشعث فرار کرد حجاج بعاملان ری و اصفہان و دیگر از کار گزاران خود نوشت بہر یک از بستگان ابن اشعث و افرادیکہ ارتباطی با او داشتند برخوردار کردید دستگیر نمودہ بجانب من بفرستید از جملہ کسانیکہ

دستگیر شدند ابن قریہ بود!

ہنگامیکہ نامبروہ بحضور حجاج رسید گفت ہرچہ از تو میپرسم پاسخ صحیح و مناسبی بیان کن .

ابن قریہ گفت ہرچہ میخواستی پرس!

حجاج گفت عراقیہا چگونه مردمی هستند؟

گفت از ہمہ مردم بہتر حقرا از باطل امتیاز میدہند.

پرسید حجازیہا چگونه مردمی هستند؟

پاسخ داد از ہمہ زودتر آتش فتنہ را دامن میزنند و از ہمہ در ہنگام پیدایش

فتنہ ناتوانتر اند .

پرسید شامیہا چگونه مردمی هستند؟!

پاسخ داد از ہمہ مردم بہتر از خلیفہ ہای خود فرمانبرداری میکنند!

پرسید مصریہا چگونه مردمی هستند؟

پاسخ داد بندگان کسانی هستند کہ بدانہا چیرہ شوند .

پرسید ہرینیہا چگونه مردمی هستند .

پاسخ داد ابطیہائی هستند کہ بصورت تازیان درآمدہ اند.

پرسید موصلیہا چگونه مردمی هستند؟

پاسخ داد سوارگان دلاوری هستند کہ رقیبان خود را از پای درمی آورند.

پرسید یمنیہای چگونه مردمی هستند؟

پاسخ داد مردمی شنوا و فرمانبردارند و پیوستہ مراعات جماعت میکنند .

پرسید یمامیہا چگونه مردمی هستند .

پاسخ داد مردمی ستم پیشہ اند و تحت تأثیر ہمہ گونه خواہشہای نفسانی

قرار میگیرند . و در دیدار دشمن شکیمانند .

پرسید پارسیہا چگونه مردمی هستند؟

پاسخ داد درروز جنگ بسیار بیباکند و شورور و چون زرناسرہ بی ارزش اند

و یادارای سرزمین وسیع و کمتر از میہمان پذیرائی میکنند .

گفت : در بارہٴ عرب چه میگوئی ؟

پاسخ داد : هر چه میخواهی پرس !

پرسید : قریش چگونه مردمی هستند ؟

پاسخ داد : از همه خردمند تر و همواره متوجه مقامات خود اند.

پرسید : بنی عامر چگونه مردمی هستند ؟

پاسخ داد : نیزه شان از همه درازتر و صلاح کار از همه بهتر میدانند .

پرسید : بنی سلیم چگونه مردمی هستند ؟

پاسخ داد : مجلسه‌هایشان از همه بزرگتر و از همه بهتر به پیمان خود

وفا میکنند .

پس از این از هشت قبیلہ دیگر پرسیده و پاسخ بجا شنیده .

پرسید : بنی حارث چگونه مردمی هستند ؟

پاسخ داد : از دوستان قدیمی خود کمال رعایت را بجا می‌آورند و از حریم

خود کاملاً پشتیبانی می‌نمایند .

پرسید : مردم تغلب چگونه مردمی هستند ؟

پاسخ داد : شیران جنگجویی هستند که در دل‌های بدکاری قرار گرفته‌اند .

پرسید : ثعلبیها چگونه افرادی هستند ؟

پاسخ داد : از جنگ باز میگردند و دشمنان را باز می‌گردانند .

پرسید : غسان چگونه مردمی هستند ؟

پاسخ داد : از همه عرب خاندان‌شان گرامی‌تر و نسبشان برقرار تر است .

پرسید : از اعراب جاهلیت کدام طائفه بیشتر از تجاوز به حقشان جلوگیری

می‌کردند .

پاسخ داد : آنها که در مکان مرتفعی میزیستند که کسی نمیتوانست بدان

دست پیدا کند یا باران آن به پستی ریزد در شهری میزیستند که خدا آنرا از

تجاوز بیگانگان نگهداری کرده و اطراف آنرا در حمایت خود داشته است .

پرسید از یادگارهای جاهلیت سخن بگو و مآثر آنها را بیان کن .  
 پاسخ داد : عرب میگوید طائفه حمیر زمین دار و ملا کند و طائفه کنده  
 منشیان پادشاهانند و مردم مذحج نادانترین افرادند و مردم همدان سوارگان  
 اسپانند و طائفه ازد ترسو ترین مردم اند .

پرسید : از حالات سرزمینها چه اطلاعی داری ؟

پاسخ داد : سرزمین هند دریای آن گوهر است و کوه آن یاقوت، و درخت های  
 آن عود و برگ آن عطر و مردم آن احمقند .

پرسید : خراسان چگونه است ؟

پاسخ داد : آب آن جامد ( کج دار ) و دشمن آن منکر و جاحد است .

پرسید عمان چگونه است ؟

پاسخ داد گرمای آن شدید و شکار آن فراری و عتید است .

پرسید : بحرین چگونه جایست ؟

پاسخ داد : گوشه از دوشهر است .

پرسید : یمن چگونه محلی است ؟

پاسخ داد : ریشه عرب و اصل خاندان با نسب است .

پرسید مکه چگونه است ؟

پاسخ داد : مردان آن دانشمند برهنه پا و زنان آن برهنگان عاری

از قبایند .

پرسید : مدینه چگونه شهر است ؟

پاسخ داد : دانش در آنجا رسوخ کرده و از آنجا ظهور نموده .

پرسید بصره چگونه شهر است ؟

پاسخ داد : زمستان آن پوست بدن بفسرد و گرمای آن گوشت بدن

بریان کند . آب آن شور و جنگ آن مایه آشتی و سرور است .

پرسید : کوفہ چگونه محلی است ؟

پاسخ داد : از گرمای دریا بالاتر و از سرمای شام دورتر است شب آن با صفا و گرمای آن پر جفاست .

پرسید : شام چگونه شہریست ؟

پاسخ داد : نوعی است کہ در میان زنان زیبا چہرہ قرار گرفتہ باشد .  
حجاج پس از شنیدن پاسخہای لطیف ابن قریہ بر اثر کینہ باطنی کہ داشت خطاب بوی گفت :

مادرت بہزایت بنشیند چرا از عراقیہا - منظورش ابن اشعث و درباریان او بود - پیروی کردی با اینکہ پیش از این بتو گوشزد کردہ بودم مبادا از خواستہ آنان اطاعت نمائی درعین حال باز ہم از سخن من سرپیچی نمودہ و راہ نفاق گرفتی .  
آنکاہ جلاد را طلبیدہ پیش از آنکہ جلاد شمشیرش را با گردن وی آشنا سازد .

ابن قریہ گفت : ای امیر سہ سخن از من بشنو کہ آنها مانند سوارہ ایستادہ و یادگار پس از منند .

حجاج گفت : آنها را بیان کن .

ابن قریہ گفت : « لکل جواد کبوة ولکل صارم نبوة ولکل حلیم ہفوة »  
ہر اسب تند روی از راہ میماند و ہر شمشیری کند میشود و ہر بردباری میلغزد .  
منظورش آن بود کہ من در آنچه مخالف با خاطر امیر بود اشتباہ کردم .  
حجاج کہ تصمیم قطعی برای کشتن او داشت گفت : این هنگام موقع مزاح نیست  
آنکاہ خطاب بہ جلاد کردہ گردن او را بزن .  
ابن قریہ بدین وسیلہ کشتہ شد .

گویند موقعیکہ حجاج عزیمت کشتن او را داشت بوی گفت : ہرب میگوید :  
ہر چیزی دارای آفت است .

پاسخ داد : آری چنانست کہ می گوئی .

حجاج پر سید آفت بردباری چیست؟

پاسخ داد: خشمناکی.

پرسید: آفت خرد چیست؟

پاسخ داد: خود بینی!

پرسید: آفت دانش چیست؟

پاسخ داد: فراموشی.

پرسید آفت سخاوتمندی چیست؟

پاسخ داد: منت گذاری در هنگام گرفتاری.

پرسید: آفت کریمان چیست؟

پاسخ داد: همسایگی با پست فطرنان

پرسید: آفت دلاوری چیست؟

پاسخ داد: ستمگری.

پرسید: آفت بندگی خدا چیست؟

پاسخ داد: سستی و ترک مواظبت.

پرسید: آفت ذہن چیست؟

پاسخ داد: حدیث نفس و خود گوئی.

پرسید: آفت زبان چیست؟

پاسخ داد: دروغگوئی.

پرسید آفت ثروت چیست؟

پاسخ داد: بداندیشی

پرسید آفت مردان کامل چیست؟

پاسخ داد: نیستی.

پرسید آفت حجاج چیست؟

پاسخ داد خدا کار امیر را اصلاح کند بدیہی است کسیکہ دارای خاندان



کریم و نسبی پاک و یادگارهایی پاکیزه باشد هیچگونه آفتی ندارد! حجاج مطابق با طبیعت پلیدی که داشت پاسخ داد ای بینوا دلت را از نفاق و دوئیت مملو کرده اینک اظهار دوستی میکنی! آنگاه فرمان داد گردن او را بزنید.

پس از آنکه او را کشته یافت از فرمان نابجای خود سخت پشیمان شد.

در یکی از کتابها آمده حجاج باو گفت مردان را برای من توصیف کن پاسخ داد: مردان بسه دسته اند خردمند، بدکار، نادان. خردمند کسی است که سخاوتمندی را شریعت و بردباری را طبیعت و نیک اندیشی را عادت خود قرار میدهد اگر از وی سؤال کنند پاسخ میدهد و اگر سخن بگوید حق میگوید و اگر با او سخن گویند میشنود و کاملاً گوش میدهد و اگر مورد اطمینان واقع شود رعایت همه جانبه را می نماید.

بدکار کسی است که در امانت خیانت میکند و راز سر بمهر را افشا می نماید و دانش فرا نمیگیرد و بیاد آدمی نمی افتد.

نادان کسی است که در سخن شتاب میکند و از پیش آمدی بنحیال می افتد و از ارتکاب کار زشت خود داری نمیکند.

و سَدَ بِعَقْلِكَ اَمْرَ نَفْسِكَ وَاَعْبُدْ وَاَنْظُرْ وَاَنْتَ مِنَ الْاُمُورِ بِمَنْظَرٍ

وَاِذَا هَمَمْتَ بِوَرْدِ اَمْرِ فَالْتَمَسْ مِنْ قَبْلِ وَرْدِ كِه طَرِيقَ الْمَصْدَرِ

کار خودت را با توجه بمقتضای خرد نگهداری کن و بنده عقل باش و بسر انجام خود کاملاً رسیدگی کن و بادیده خردمندی به امور خود نگران باش و هر گاه پیش آمدی برای تو اتفاق افتاد پیش از آنکه با انجام آن بپردازی به بین از کجا سرچشمه گرفته.

در محاضرات راغب ذیل اوصاف پسندیده اسب مینویسد حجاج بن یوسف از ابن قریه درخواست کرد تا بهترین اسبان را برای او توصیف کند.

پاسخ داد اسب خوب آنست که استخوان دم و ساق پا و پشت آن کوتاه باشد و گوش و گودی گردن و گردنش دراز باشد و میان و سوراخ های دماغش

فراخ بود .

ذیلاً باید بگوئیم ابن قریه همان شخصی است که برخی از نحوین نام او را ضرب المثل قرار داده و میگویند « ابن القریة فی زمان الحجاج » برخی گویند سه تن از افرادند که حکایاتشان مشهور است لیکن وجود خارجی نداشته اند مجنون ، ابن ابوالعقب یحیی بن عبدالله که کشتارهایی را باو نسبت داده، و ابن قریه از مطالب پیشین بدست آمد ابن قریه با آن فضل و کمال بیسابقه ای که از خود ابراز داشت در عین حال حجاج او را از پای در آورد .

آری حجاج از ابن قبیل ستمگریها بسیار داشته و از اخبار معتبر استفاده میشود روزی که حجاج از مادر متولد شده زشت رو و بدون سوراخ مقعد بود مطابق با معمول آن زمان دبروی را جراحی نمودند گذشته از این پستان مادرش را هم قبول نکرد شیطان بصورت حرث بن کلدہ شوهر قبلی مادر او درآمد و دستور داد اگر بخواهید او پستان بگیرد باید بزغالہ سیاه رنگی را بکشید و خون او را تا دو روز بوی بخورانید روز سوم خون بز نر سیاهی را باو بخورانید و روز دیگر مار سیاهی را کشته خون او را بوی بخورانید و هم بصورتش بمالید .

سر پرستان وی بطوری که تجویز کرده بود دستورات او را عملی کردند حجاج پستان مادر را قبول کرد . این نسخه مؤثر کاری کرد که وی از ریختن خونهای بیچارگان و مظلومان آرامش نداشت و بطوریکه خود اظهار میداشته بزرگترین لذت و خوش گذرانی وی در ریختن خونهای مظلومان بود .

از نیشابوری ذیل آیه شریفه « ولا تلمزوا انفسکم » مینویسد حجاج صد و بیست هزار مظلوم را کشت و همه آنها در زیر تیغ او شکیبائی ورزیدند و موقعیکه مرد هشتاد هزار مردوسی هزار زن در زندان او بسر میبردند از جمله سی و سه هزار نفر آنها بدون تقصیر و گناه بودند .

راغب در محاضراتش مینویسد روزی حجاج بمسجد جامع میرفت ناله دل خراشی بگوشش رسید . پرسید این ناله چیست ؟ پاسخ دادند ناله زندانیانست که

از زیادی گرما فریاد میکنند! گفت آنها را مانند سگان دور کنید تا فریاد نکنند و همان وقت در زندان وی صد و چهار هزار مرد و بیست هزار زن محبوس بودند از جمله چهار هزار زن عربان بودند و زن و مرد در یکجا زندانی بودند و زندان او سقف نداشت و از گرمای خورشید آسودگی نداشتند و هرگاه یکی از زندانیان دست خود را سایبان خویش قرار میداد پاسبانان او را هدف آجر قرار میدادند و بیشتر از آنها بزنجیرها بسته بودند آب آشامیدنی آنها بسیار شور بود و خوراکشان نان جو مخلوط با خاکستر.

حجاج حرص عجیبی بکشتن نیکان و ویژه فاطمیها و سادات بزرگوار داشت بطوری که گفته اند یکچارک نان را با خون آنان آلوده و خمیر کرده بودند و او موقع افطار روزه از آن استفاده میکرد و دستور داد بمنظور دسترسی پیدا کردن به بدن مبارک حضرت امیر عليه السلام سه هزار قبر را در نجف اشرف نبش کردند لیکن بحمدالله بآن بدن مبارک دست پیدا نکرد.

حجاج پیوسته اندوهناک بود چرا در واقعه کربلا حضور نداشته تا بدشمنان حضرت سیدالشهداء کمک نماید.

حجاج در سن پنجاه و چهار سالگی در حدود نو و پنج هجرت بدر کات دوزخ رسید و در شهر واسط که واقع بین کوفه و بصره بود در طرف غربی دجله و شرقی فرات بگور رفت.

تلخیص الآثار اظهار داشته واسط بامر حجاج بنیان شده و حدود هشتاد و چهار هجری بدست او پایه گذاری شده و پس از دو سال ساخته شده و خود او مدت نه سال در آنجا اقامت داشته.

آثار گور حجاج بر اثر روان شدن آب از میان رفت.

ابن خلکان گفته حجاج به بیماری خوره که در شکمش افتاده بود گرفتار شد طبیبی را طلبیده تا او را معالجه کند وی قطعه گوشتی را به انخی بسته آنرا در

میان دهان حجاج برده تا ببلعد پس از ساعتی بیرون آورده مشاهده کرده گرمهای بسیاری بآن چسبیده بودند .

حجاج در آخرین روزهای مرگش بلرزش زیادی از سرما خوردگی مبتلا گردیده چنانچه منقله‌های زیادی مملو از آتش اطراف او چیده باندازه‌ایکه نزدیک بود پوست بدنش بسوزد و او احساس گرمی نمیکرد .

حجاج در بیماری باحسن بصری ملاقات کرد از بدبختی و گرفتاری و بیماری خود شکایت کرد .

حسن گفت همواره ترا از رنجانیدن نیکوکاران بازداشتم تو بیشتر لجاجت کردی و آنانرا به سخت‌ترین وضعی آزردی .

حجاج گفت ای حسن از تو درخواست ندارم تا از خدا بخواهی گشایشی برای من ایجاد کند بلکه از تو میخواهم تا از وی بخواهی هر چه زودتر مرگ مرا برساند و شکنجه مرا طولانی نسازد . حسن گریست .

حجاج مدت پانزده روز باین بلا گرفتار بود تا بگور رفت .

(۱۳۴) ابوظاهر اسماعیل فرزند خلف بن سعید بن عمران انصاری صقلی وی از مردم اندلس و از نجات و قراء بود .

این خلکان نوشته نامبرده پیشوائی در علوم ادب بود و فن قرائت را بسرحد اتقان فرا گرفته و بالعنوان را در فن قرائت تألیف کرده بود و کتاب حجة بوعلی فارسی را مختصر نموده و مورد توجه ادبا بوده .

بوطاهر در روز یکشنبه غره محرم سال ۴۵۵ (تنه) وفات یافت .

صاحب طبقات از یاقوت نقل میکند بوطاهر رفیق علی بن ابراهیم حوفی بود و اعراب القرآن را در هفت مجلد تألیف کرد .

حوفی علی بن ابراهیم بن سعید بن یوسف از مردم دهکده حوف شبراء لبیس بوده ،

حوفی شاگرد ابوبکر ادفوی و از نحویها و قراء بوده .

کتاب البرهان فی تفسیر القرآن و علوم القرآن والموضح در علم نحو از آثار اوست .

حرفی در غره محرم سال ۴۳۰ (تل) وفات یافت .  
صقلی باصا و قاف مشدد و مکسور منسوب به صقلیه است .  
در قاموس گوید صقلیه جزیره ایست در مغرب نزدیک به جزائر اندلس و افریقا و افریطش عدّه از دانشمندان از آنسرزمین اند .

(۱۳۵) ابوالولید اسماعیل بن محمد بن محمد بن علی بن هانی لحمی غرناطی ملقب به سری الدین .

در بغیه گوید در کتاب الدرر مینویسد : ابوالولید سال ۷۰۸ (حد) در غرناطه متولد شده و از عدّه از دانشمندان محل خود از قبیل ابوالقاسم جزئی استفاده کرده سپس بقاهره رفته و با ابوحیان بمذاکره پرداخته بعد از آن بشام وارد شده و در حماه اقامت کرده و او را به استادی و مهارت شناخته و داوری مالکیه حماه را باختیار او واگذار کرده بودند .

ابوالولید نخستین مالکی مذهب بود که بسمت داوری حماه تعیین شده بود بعد به داوری شام نامزد گردیده پس از چندی بمنصب داوری حماه باز گشته سپس بمصر رفته و اندکی بیش در آنجا درنگ ننموده .

ابوالولید تلقین ابوالبقا را که در علم نحو بوده و بخشی از تسهیل را شرح نموده .

ابوالولید بسیاری از شواهد را از حفظ داشته و در آنروزگار در شام هیچیک از مالکیها بپایه علمی او نرسیده بودند و آنهمه معلومات او را نداشتند .

ابن کثیر در ستایش او بسیار مبالغه نموده و اظهار داشته وی بسیار عبادت میکرد و سنگینی در زبان داشت بطوریکه بعضی از حروف را از منخرج دیگران ادا میکرد چنانچه سین را مانند ثاء یا راء بالام و امثال آنها میگفت ابوالولید هیچگونه نقیصه و عیبی نداشت جز اینکه فرزندش را به نیابت از خودش تعیین کرد

و در نهایت بدسیرتی بود .

ابوالولید موطا را حفظ میکرد و آنرا از ابن جزری روایت میکرد  
و ابن عساکر و جمال خطیب منصوریه و گروهی دیگر از وی روایت می نمودند  
ابوالولید در ربیع الاخر سال ۷۷۱ (ذعا) در گذشت.

حوزی : شیخ ابوالقاسم اسماعیل بن محمد بن فضل بن علی بن احمد بن طاهر  
طلحی اصبهانی . غیر از نامبرده است .

حوزی از لغوی ها و محدثان و از جمله مشایخ ابوسعید سمعانی است .  
قمی : اسماعیل بن محمد از نحات بوده و کتاب الهمه و العلل و امثال آنها از  
آثار او و غیر از نامبرده است .

(۱۳۶) ابو محمد اسماعیل بن موهوب بن احمد بن محمد بن خضر جوالیقی  
از لغویها و نحویهای بغداد بوده .

جوالیقی پس از پدرش ابو منصور پیشوای ادیبان عراق بوده و به آموزش  
فرزندان خلفاء نامزد میگرددیده .

جوالیقی از فن لغت و ادب کاملاً برخوردار بوده و خط را در کمال خوبی  
و آراستگی مینوشته و در جامع قصر حلقه تشکیل میداده و هر جمعه بقرائت  
میپرداخته .

ابن اخضر و حسن بن محمد بن حسن بن حمدون و دیگران از شاگردان او بوده اند .  
جوالیقی امام جماعت مستضیء بالله عباسی بوده و در دربار او کمال تقرب  
و نزدیکی را داشته .

جوالیقی : ابو منصور موهوب بن احمد پدر نامبرده علامه بارع و از لغویها  
و نحویهای روزگار خود بود .

ابو منصور امام جماعت المقتفی بالله پدر المستضیء بالله بود المقتفی نمازهای  
پنجگانه خود را باو اقتدا میکرد .

ابو منصور در اولین مرتبه ای که بدربار المقتفی وارد شد گفت السلام علی

امیر المؤمنین و رحمة الله وبر کاته .

هبة الله بن صاعد نصرانی ملقب به ابن تلمیذ (۱) که طبیب درباری المقتفی

بود اظهار داشت ای شیخ اینچنین بر امیر مؤمنان سلام نمیکنند!

ابن جوالیقی بسخن وی اعتنائی نکرده خطاب به مقتفی گفت اینگونه سلام

موافق با سنت نبویست و حدیثی حاکی از صحت اظهاریه خود ایراد کرد و افزود

هر گاه کسی سوگند یاد کند که در دل هیچ یهودی یا نصرانی علمیکه از راه

صحیح باشد وارد نشده و از علم واقعی بهره نبرده اند حث قسم نکرده زیرا

خدای متعال دلهای آنانرا مهرزده و جز ایمان واقعی باو چیز دیگر نمیتواند قفل

دلهای آنها را باز کند.

مقتفی گفته او را تصدیق کرده و آفرین گفت .

ابن تلمیذ با معلومات فراوانی که داشت چنان ساکت ماند که گوید ادهانه از

سنگ بردهان او بسته بودند .

در حیوة الحیوان ایندو شعر را به ابو منصور جوالیقی نسبت داده (۲) .

ورد الوردی سلسال جودك فارتووا و وقت حول الورد وقفة حائم

حیران اطاب غفلة من وارد والورد لا یزداد غیر تراحم

مردم با دستجات مختلفشان به کنار آبگاہ احسان تو گرد می آمدند و از آن

سیراب میگردیدند و منهم در اطراف آن آبگاہ چون انبوه تشنگان متوقف

بوده و همچنان متحیر و در انتظار آن بوم تاسر پرست آنجا را غافل کرده خود را

به آبگاہ برسانم تصادفا دیدم آیندگان بدون هیچ تراحمی یکی بعد از دیگری

می آیند و سیراب میشوند .

(۱) نامبرده از اطباء مشهور و منصف عصر خود بود چنانچه بینوایانرا بدون دستمزد

معالجه میکرد و بعلمای بزرگان احترام میگذاشته و با آنکه نصرانی بوده کلمات رسول اکرم را

با کمال انصاف شرح کرده آثار او بسیار است سال ۵۶۰ وفات یافته ،

(۲) ابن خلکان مینویسد در یکی از مجموعهها دوشعر مزبور را به ابو منصور نسبت

دمیری صاحب حیوة الحیوان مینویسد ابن جوالیقی سال ۵۳۹ ( ثلث ) در بغداد وفات کرده .

و در طبقات النحاة مینویسد ابن جوالیقی در محرم سال ۴۶۵ ( تسه ) وفات یافته .

ویقیناً تاریخی را که سیوطی نقل کرده صحیح نیست زیرا پسرش اسماعیل در شوال سال ۵۷۵ وفات یافته و فاصله میان مرگ پدر و پسر صد و ده سال خواهد بود و این فاصله عادتاً صحیح نیست (۱)

صاحب طبقات در باره ابو منصور مینویسد نامبرده پیشوای فنون ادبیه بوده و از شاگردان خطیب تبریزی و ابوالقاسم بسری و ابوظاهر ابوسفر بشمار میآید و کندی و ابن جوزی از وی روایت میکنند .

ابن جوالیقی ثقة متدین و بسیار فاضل و خردمند و زیبا چهره و خوش خط بود و پس از خطیب تبریزی تدریس فن ادب نظامیه بغداد بعهد وی بر گذار شد و امامت جماعت المقتفی بالله قرار گرفت .

ابن جوالیقی در لغت مهارت بسزائی داشت چنانچه آن قدرت را در علم نحو بدست نیاورده بود .

ابن جوالیقی بسیار فروتن و ساکت بود تا مطلبی را تحقیق نمیکرد در باره آن اظهار نظر نمی نمود و بهمین مناسبت جمله لا ادری ( نمیدانم ) را بسیار بزبان می آورد .

ابن جوالیقی کتاب ادب الکاتب وما یلحن فیہ العامه و کتاب ماعرب من کلام المعجم و تتمه درة الغواص و امثال اینها را شرح و تدوین نموده .

داده و من در این باره تحقیقی نداشتم تا اینکه به اشعاری برخورد کردم از سروده های ابن خشاب که دو شعر مزبور جزء آنها بود .

(۱) ابن خلکان مینویسد ابن جوالیقی سال ۴۶۶ هجری متولد شده و در روز یکشنبه نیمه محرم سال ۵۳۹ وفات یافته و در باب الحرب بغداد دفن شده و قاضی القضاة زینبی در مسجد جامع قصر بر جنازه اش نماز گذارده .



سیوطی در ذیل ترجمه عده بسیاری از دانشمندان تذکر داده صاحب ترجمه از شاگردان ابن جوالیقی است ذیلاً بنام برخی اشاره می شود .  
ابن انباری: علامه کمال الدین شرح حال او را در اوائل باب عین ایراد خواهیم کرد .

زمخشری: علامه جبار الله از تاریخ ابن خلیکان موافق با نقلی که از خط ابن یمن کندی نموده استفاده میشود وی از شاگردان ابن جوالیقی بوده .

نامبرده مینویسد: زمخشری در روزگار خود از همه دانشمندان پارسی زبان بهتر از فنون ادب اطلاع داشت و انس و علاقه خاصی بکتب ادب نشان میداد و فضلاء پارسی بوی پایان یافتند وی رسماً دانشمند گوشه گیری بود سال ۵۳۳ (تاج) به بغداد آمد دو مرتبه او را در حضور استاد خود ابو منصور جوالیقی ملاقات کردیم و در هر دو مرتبه متوجه بودیم اوائل یکی از کتب لغت را نزد او قرائت میکرد و از وی استجازه می نمود .

ابن خیزرانی: ابوالمظفر اسعد بن هبة الله بن ابراهیم نحوی حنفی از دانشمندان و فضلاء بغداد بوده سال ۵۹۰ (نص) وفات یافته .

ابن خراسانی: ابوالمعز محمد بن محمد بن مواهب بن محمد دانشمندی ادیب، نحوی عروضی، شاعر، کاتب و مخصوصاً علامه در ادب و نحو بوده، و طبعی روان داشته و میتوانسته در ظرف یکساعت هر گونه و هر مقدار شعری بخواند بسراید (۱)  
عماد کاتب در الخریده اظهار داشته دیوان او مشتمل بر پانزده مجلد است از اشعار اوست:

ان شئت ان لاتعد غمرا	فعل زیدا معا و عمرا
و استعن الله فی امور	ما زلن طول الزمان امرا
ولا تخالف مدی اللیالی	لله حتی الممات امرا
واقنع بما راج من طعام	والبس اذا ما عريت طمرا

(۱) سیوطی می نویسد نامبرده سال ۴۹۴ متولد شده و در روز یکشنبه غره رمضان سال ۵۷۶ وفات یافته .

اگر بخواهی از نعمت عمر کاملاً بهره مند شوی و در دریای بیچارگی فرونگردی دست از زید و عمر و بردار و در تمام روزگار خود در کلیه کارها از خدا کمک بخواه و در گذشت شب و روز تا موقعی که مرگ فرا نرسیده سر مخالفت با خدا فراز مکن و بروزی مقدر و خوراک معمولی قناعت کن و به لباس ژنده اکتفا نما .

حرانی: ابو محمد سعد بن حسن بن سلیمان بن تورانی .

صفدی گوید: نامبرده از نحویهاست و سال ۵۸۰ ( فث ) وفات یافته آثار نظمی و نثری از او بیادگار است .

ابن مندانی: قاضی ابوالفتح محمد بن احمد بن مندانی واسطی از ادبا و لغویها

و نحویها و یکی از مشایخ سید فنکار بن معد موسوی « قده » است علامه حلّی

« قده » بسیاری از آثار قدماء اهل سنت را بتوسط پدرش ز سید نصر از از مندانی

از ابن جوالیقی از خطیب تبریزی روایت میکند صاحب بغیه پدر و پسر را در کنی

و القاب تحت عنوان جوالیقی نام برده مینویسد: جوالیقی ابومنصور موهوب بن

احمد و پسرش اسماعیل است .

سیوطی ذیل ابوسعید ادم بن احمد بن اسد هروی که از نحات و لغویها

بوده مینویسد:

سمعانی اظهار داشته نامبرده از مردم هرات بوده و در بلخ سکونت داشته

ادیبی فاضل و ماهر در فن لغت بوده و در امور دین کمال احتیاط را مراعات

میکرده و سیرتی پسندیده داشته .

ابوسعید بعنوان حج بیت الله وارد بغداد شد دانشمندان گرد او اجتماع کردند

و فن حدیث و ادب را از او بهره مند شدند .

وی از ابومنصور بمناسبتی رنجیده خاطر شد و باو گفت: شایسته نیست

شهرت خود را جوالیقی بگذارای زیرا جوالیق جمع است و کلمه جمع منسوب

واقع نمیشود .

مؤلف گوید: این اعتراض در مثل جیلی المسالق و صناهجه که جمع اند بجاست که باید منسوب بدانها را عسلی و صنهجی گفت لکن در مواضع دیگر صحیح نیست زیرا عتایقی و سماهیجی و غواریری و غضائری و امثال اینها که همه جمعند مورد استعمال واقع شده اند.

قاموس گوید: جوالیق بفتح جیم جمع جوالق بکسر جیم یا ضم جیم وفتح و کسر لام ظرف معروفی است.

مؤلف گوید: ممکن است جوالق معرب جوال باشد که لفظ پارسی و ظرف بافتنی است و ممکن است جوالیقی منسوب بجوالق که مفرد است باشد بعدها بر اثر تحریفی که از ناحیه عامه ایجاد شده و یا به آن افزوده اند جوالیقی شده.

سیوطی در ذیل ابن دهان نحوی که ترجمه آن را در باب سین ایراد خواهیم کرد از عماد کتاب نقل کرده: ابن دهان سیبویه عصر خود بود و در آن روزگار میگفتند نحویهای بغداد منحصر به چهار نفر اند: ابن جوالیقی و ابن شجری و ابن خشاب و ابن دهان.

جوالیقی: ابوالقاسم مهدی بن احمد بن محمد بن احمد جوالیقی که از ادبا و نحوات بوده ممکن است از بستگان ابومنصور و اسماعیل صاحب عنوان باشد از ابن سیاق نقل شده نامبرده مردی فاضل و معروف بود کتاب هائی در فنون عربیت ترتیب داد و عده از وی استفاده کرده و خود از مشایخ نیشابور سماع حدیث نموده و مردی متقن و صاحب فنون بوده.

مترجم گوید: ابن خلکان مینویسد: ابومنصور افکار غریبی در مسائل نحو ابراز میداشت و امام جماعت مقتفی بالله بود و کتاب لطیفی در علم عروض برای او تألیف کرد.

و از فرزندش اسماعیل سابق الذکر که ویرا نجیب ترین فرزندانش معرفی کرده حکایت میکند پس از نماز جمعه در جامع قصر در حضور پدرم حلقه از مردم

تشکیل داده شده بود و ازهر در سخنی میرفت جوانی حضور داشت اظهار داشت  
دو بیت شعر شنیده ام و از معنی آنها اطلاعی ندارم مناسب است آنها را بعرض  
برسانم و معنی کنید پدرم گفت بخوان آنجوان دو شعر ذیل را ایراد کرد .

وصل الحبيب جنان الخلد اسكنها      و هجره النار يصليني به النار  
فالشمس بالقوس امست وهي نازلة      ان لم تزرنى وبالجوذا ان زارا

وصال دوست مانند بهشتی است که در آن آرام میگیرم و هجران او چون  
آتش است که مرا به آتش دوزخ می افکند . هر گاه او بیدار من نیاید چنانست  
که خورشید به برج قوس درآمده که آخر فصل پائیز است و شبهای در نهایت  
بلندیست و هر گاه او بیدار من آید چنانست که خورشید در برج جوزا درآمده  
و شبهای آن در نهایت کوتاهی است

ابومنصور گفت در این شعر اشاره به علم نجوم و سیر کواکب است و از عهده  
علم ادب خارج است آنجوان با تهیدستی خارج شد .  
پدرم از اینکه سئوالی از او کردند و از پاسخش عاجز ماند کاملاً شرمند شد  
از جا حرکت کرده بخانه رفت سوگند یاد کرد و متعهد شد بحلقه درس مسجد  
حضور پیدا نکند تا از قواعد نجومی اطلاع حاصل نماید پس از چندی فن نجوم  
و ستاره شناسی را آموخت .

(۱۳۷) اسماعیل بن ابی بکر بن عبدالله بن محمد یمنی حسینی فاضل باذل  
و کامل نبیل فرزند امام شرف الدین بن مقرئ و صاحب کتاب عنوان الشرف و عالم  
شهرهای یمن بوده .

صاحب بغیه گفته : ابن حجر اظهار داشته نامبرده سال ۷۶۵ (نسبه) متولد شده  
و در فقه و عربیت و ادب مهارت داشته و به حکومت برخی از شهرها اشتغال داشته  
و او را بداورى وعده میدادند لیکن برای انجام آن توفیق پیدا نکرد .  
خزر جی در تاریخ یمن گوید نامبرده از شاگردان فقیه جمال الدین ریمی  
بوده و علم نحو را از محمد بن زکریا و عبداللطیف شرحی فرا گرفته و فقیه و مدرس

و محقق و مدقق بوده در مدرسه مجاهدیه نجر اسکندریه و در نظامیه زبید تدریس  
میکرده و محصلان فنون مختلف از محضر او کمال بهره مندی را داشتند و شهرت  
همه جایی پیدا کرده و سلطان عصر بچشم احترام بخصوصی بوی مینگریسته و در  
نهایت فهم و هوشمندی بوده .

صاحب عنوان کتابی بنام عنوان الشرف و کتابی بنام بدیع الوصف و مجموعه  
در فقه تألیف کرده .

در این مجموعه چهار علم دیگر که از رموزیکه در متن بکار برده و بطرز  
عجیبی نگاشته استفاده میشود و آنها نحو و تاریخ و عروض و توانی است و بطوریکه  
از تاریخ شامی بدست می آید در پنج کراسه واقع شده .

سیوطی گوید موقعیکه در مکه مشرف بودم بدین روش کتابی در ظرف یکروز  
نگاشتم و آنرا النفحة المسکیه و التحفة المکیه نامیدم و این کتاب در نحو بوده  
و عروض و معانی و بدیع و تاریخ از آن استفاده میشود .

از آثار نامبرده مختصر الروضه است که آنرا الروض نامیده و در این خلاصه  
از خلاف و مختصر الحاوی و شرح آن و مسئله ماء مشمس استفاده کرده و رساله  
البدیعیه و شرح آن و دیوانی در شعر داشته .

و بطوریکه حافظ ابن حجر اظهار داشته سال ۸۳۷ (زاض) وفات یافته  
و اشعار لطیفی داشته که ابن حجر در الدرر الکامنه ایراد کرده .

(۱۳۸) ابواسحاق اسماعیل بن اسحاق بن اسماعیل بن حماد بن زید بن درهم

ازدی جریری مولی آل جریر بن حازم و از مردم بصره بوده .

صاحب بغیه از یاقوت نقل کرده نامبرده فاضلی دانشمند و پیشوای ادب  
و فقیهی بوده و بقانون مالک فتوا میداده .

در روزگاریکه وی میزیسته علم و لغت منحصر بدو بوده و از شاگردان محمد

ابن عبدالله انصاری و گروهی دیگر بوده و عده از وی روایت میکرده .

مترجم گوید: سیوطی مینویسد نامبرده در روزگار خلافت متوکل قضاوت دو

جانب بغداد را بعہدہ داشت و هیچیک از خلفا بغیر از المہتدی ویرا از سمت داوری عزل نکرد .

و علت عزل المہتدی ہم آن بود کہ وی بہ برادر بو اسحاق کہ حماد نامیدہ میشود خشمگین شد و اورا با تازیانہ سیاست کرد و برادرش اسماعیل را از پست داوری انداخت پس از آنکہ المعتمد بیایہ خلافت بالا رفت ویرا بہ پست داوری برداشت و همچنان بدین سمت برقرار بود تا ہنگامیکہ مرگش فرا رسید ، پس از مرگ اسماعیل شہر بغداد تا سہ ماہ بدون داور بود تا بر اثر تقاضای بسیار مردم قاضی تعیین شد . آثار او المسند ، القراءت ، احکام القرآن ، معانی القرآن . اسماعیل سال دویست ۲۰۰ ہجری متولد شد و سال ۲۸۲ ( برف ) بمرگ فجائہ در گذشت . گویند لباس سیاہ کہ آرم قضاوتش بود پوشید و یک کفش بپا کردہ و کفش دیگر را پوشید افتاد و مرد .

بر تن لباس کرد و بیک پای موزہ اش پای دگر بکفش نرفته ز دہر رفت  
بحمد اللہ و المنہ با انجام ترجمہ فوق : صدسی ہشت ترجمہ از فرق اسلامی کہ مشتمل بر حرف ہمزہ بودہ با تراجم دیگر در ذیل ہر یک بیایان آورده اینک بترجمہ نامبردگان در حرف باوتا و ثا از سایر فرق میپردازیم منہ التوفیق . پیش از ہمہ اعلام شیعہ را در آغاز نامشان با حروف باوتا و ثا شروع میشود یاد میکنیم و از خدا توفیق اتمام آنها را خواستارم .

(۱۳۹) میر محمد باقر فرزند برومند سید فاضل عماد سلیل الامجاد میر شمس الدین محمد حسینی استرآبادی مشہور بداماد و متخلص بہ اشراق سیدی بارع و متکلمی حکیم و جامعی متتبع و فہیم بود .

میر داماد از اجلاء علماء معقول و منقول بودہ و از ہوشمندان برجستہ اصول و فروع بشمار می آید و بر اثر نکاوٹ خاصہ ایکہ نصیب او گردیدہ از کلیہ معاصرینش برتر بودہ و در نقادی کہ منحصر بخودش بودہ تبہری بسزا داشتہ و استادی کامل بودہ و در فنون معمولہ یکتا و در منزلت و جلالت مسلم روزگار بودہ و ضیع و شریف بوی اقبال داشتند و ابہت و شخصیت اورا بدیدہ منت مینگریستند

همتی عالی و مقامی شامخ داشت و از همه گونه مواهب برخوردار بود و از صفات انسانیت حد اعلا را دارا گردیده

میر مبرور در اصفهان میزیست و در نزد پادشاهان صفویہ مقامی عالی داشت و آنان همه گونه احترامات او را رعایت میکردند.

میر مبرور بنماز جمعہ و جماعت مواظبت کامل داشت و قاطبہ افراد ویرا فرمانبردار بودند.

میر مبرور در فنون حکمت و ادب ید طولی داشت و پیشوای مسلم بود و از رازهای نهانی کلمات عرب کاملاً باخبر بود و خطیبی جامع بشمار می آمد و در فصاحت بیان و طلاقت لسان بی نظیر بود.

میر مبرور ادیبی لیب و فقیہی نبیہ و عارفی تیزرأی بود مردمک چشم کمال و چشم مردم با کمال بحساب می آمد.

پدر بزرگوارش داماد شیخ محقق علی بن عبدالعالی کرکی بود و این در "یتیم از صدف پاک کریمہ آن عالم علیم بوجود آمد و از افق آسمان آن نجم فروزان طلوع کرد و پدر آن بزرگوار بدان مناسبت به داماد اشتهار پیدا کرد و فرزند ارجمندش پس از این به داماد مشهور شد.

و از بعض مجموعهها استفاده میشود خود آن بزرگوار شهرت داماد را برای خویش انتخاب کرده.

لیکن از برخی از نوشتههای خود میر بزرگوار استفاده میشود شهرت مزبور از پدر عالیقدرش بوده چنانچه مینویسد «و کتب بیمناه الدائرہ احوج الخلق الی اللہ الحمید الغنی محمد بن محمد یدعی باقر بن داماد الحسینی ختم اللہ له بالحسنی حامدا مصلیا».

میر مبرور همواره اوقات از جد بزرگوارش به جدنا القمقام علیہ رحمۃ اللہ الملک العلام تعبیر میکرد.

میر مبرور از اقران شیخ بهائی بوده و از بعضی اساتید آن بزرگوار

نیز استفاده کرده و دوستی کامل بین این دو شخصیت برجسته برقرار بوده چنانچه نظیر آن در سلسله دانشمندان کمتر اتفاق افتاده مخصوصاً اعلام معاصر چنان علاقہ را نسبت بیکدیگر کمتر نشان میدادند .

گویند هنگامی شاه عباس کبیر بیکی از تفرجگاهها میرفت و از آنجا که همواره میر مبرور و شیخ بزرگوار همراه شاه بودند در اینموقع هم که به گشت صحرا میرفت نامبردگان را همراه برد .

بدیهی است میر مبرور دانشمندی تنومند بود و شیخ بزرگوار عالمی لاغر اندام شاه میخواست در این سفر تفریحی باطنی آیند و شخصیت را نسبت بیکدیگر بیازماید بهمین مناسبت نزد میر مبرور که سوار بر اسب بوده و از آخر جمعیت حرکت میکرد و بر اثر فربهی عرق از سرو صورتش میریخت آمده شروع بسخن گفتن کرد .

و همان موقع شیخ بر اسب تند روی سوار شده از اینطرف به آنطرف حرکت میکرد .

شاه بمیر مبرور گفت آیا بشیخ توجهی نمیکنید چگونه پیش افتاده و با اسبش بازی میکند و از هر گونه احترامی در میان همراهیان دست برداشته با آنکه شخص شما با چنین ادب و وقاری حرکت میکنید !

میر مبرور پاسخ داد شاه متوجه اند که اسب شیخ تاب آهسته حرکت کردن را ندارد زیرا بر اثر شادمانی که از سواره خود دارد مانند این است که از عادی حرکت کردن فراموش کرده است .

شاه سخنی نگفته خود را بشیخ که همچنان سرگرم حرکت بود رسانید اظهار داشت آیا توجه نمیکنید چگونه اندام سنگین سید اسب بینوارا بزحمت انداخته و قدرت حرکت را از او گرفته و حال آنکه عالم مطاع که میخواهد پیشوای خلق باشد بایستی مانند شما ریاضت کشیده و سبکبار باشد .

شیخ پاسخ داد شاه میدانند چنان نیست که اسب از اندام تنومند سید



برنج درآمده باشد بلکه ناراحتی او از تحمل بار علم است که کوههای گران باسختی که دارند از حمل آن عاجزند!

شاه بمجردیکه از چنین دوستی کامل و بیسابقه ایکه بین دو نفر دانشمند بزرگوار معاصر او برقرار است خوشنود شده از اسب پیاده شده در برابر حاضران برای خدا سجده کرده و صورت بنحاک مالید و از چنین نعمت ارزنده سپاسگزاری کرد و ثابت کرد باوجود چنین بزرگوارانیکه دلشان متوجه بیکدیگر است کاملاً میتواند سلطنت شایسته ایرا دارا باشد.

علاوه بر حکایت مزبور حکایات دیگری فیما بین آندو حاکی از صدق و صفا و پشیمانی از دین مبین که بانیست پاکی بانجام می آوردند بسیارند چنانچه ما اگر بخواهیم آنها را مفصلاً بیان کنیم از حد اختصار کتاب ما خارج خواهد بود. ذیلاً باید بگوئیم میر مبرور از جد بزرگوارش روایت نمیکند بلکه استاد روایتی او دائی ارجمندش شیخ عبدالعالی آئی الترحمه است.

میر مبرور در اجازاتیکه برای اعلام عصر خود نوشته از استاد نامبرده اش بی نهایت تجلیل کرده چنانچه بزودی به بخشی از آن اشاره خواهیم کرد. میر مبرور علاوه بر دائیش از شیخ حسین بن عبدالصمد پدر بزرگوار شیخ بهائی وسید نورالدین علی بن ابی الحسن موسوی عاملی روایت میکرده. ما شرح حال سید مزبور را ذیل ترجمه صاحب مدارک ایراد خواهیم کرد بدیهی است روایت میر مبرور از سید مذکور ازسند حرزحارزش استفاده میشود زیرا میر مشار الیه ذیل سند حرز مزبور مینویسد:

« و من طریق آخر رویتہ عن السید الثقه الثبت المر کون الیه فی فقہه المأمون فی حدیثہ علی بن ابی الحسن العاملی رہ فی مشہد مولانا الرضا علیہ السلام بسناباد طوس عن زین اصحابنا المتأخرین زین الدین احمد بن علی بن احمد بن محمد بن علی ابن جمال الدین بن تقی الدین صالح بن مشرف العاملی رفع اللہ درجته فی اعلی مقامات الشهداء والصالحین » .

خلاصه حرز ذیل را در مشهد مقدس رضوی از سید نور الدین عاملی از شهید ثانی روایت کرده .

« اودعت نفسي و اهلی و مالی و ولدی فی ارض ، الله سقفا و محمد حیطانها و علی بابها و الحسن و الحسین و الائمة المعصومین و الملائكة حراسها و الله محیط بها و الله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ . »

میر مبرور پس از ذکر حرز مزبور اظهار داشته در یکی از جلسها بین خواب و بیداری بزیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشرف شده حضرتش با صورت برافروخته حاکی از شادگامی بوی توجه کرده و او را بحضور طلبیدند میر مبرور حرز مزبور را بطوریکه شنیده بود و در خاطر داشت بعرض مبارک رسانید. حضرت امیر فرمود من چنین میخوانم و تو هم چنین بخوان :

« محمد رسول الله صلی الله علیه و آله امامی و فاطمة بنت رسول الله صلوات الله علیها فوق رأسی و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وصی رسول الله صلوات الله علیه عن یمینی و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الحجة المنتظر ائمتی صلوات الله و سلامه علیهم عن شمالی و ابوزر و سلمان و المقداد و حذیفة و عمار و اصحاب رسول الله رضی الله تعالی عنهم من ورائی و الملائكة و السلام حولی و الله ربی تعالی شأنه و تقدست اسمائه محیط بی و حافظی و حفیظی و الله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ و الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین . »

سپس افزوده هنگامیکه حرز مبارک پایان رسید بمن فرمود حرز را تکرار کن از حفظ خواندم و چند مرتبه تکرار شد تا بطور کلی حفظ شدم و از حالت جلسه بیرون آمده و تا روز قیامت از آن دیدار که زود از نظرم رفت متأثر گردیدم. و نظیر همین دیدار را ذیل کیفیت دعا و اعتصام و امثال آن ادعا کرده بلکه در یکی از آثار خود نقل کرده بسیاری از اوقات بود روح از بدنش مفارقت میکرده و بسیر معارج ملکوتی میپرداخته و با کراه به بدن خود

باز میگشته (۱) .

میر مبرور حرز حارز را بیکمی از شاگردان خود اجازه داده و مینویسد !  
حرز حارز با کرامت را با طرق سه گانه اش نزد من قرائت کرد و باو اجازه دادم تا به  
خواندن آن مواظبت نماید و آنرا با شرائطی که نزد اصحاب روایت و درایت  
معتبر است برای طالبان آن روایت نماید کتب بیمناه الدائرہ احوج الخلق الی اللہ  
الحمید الفنی محمد بن محمد یدعی باقر بن داماد الحسینی ختم الله له بالحسنی حامدا  
مصلیاء .

عدۀ از دانشمندان معاصر از قبیل سید حسین بن حیدر کرکی عاملی  
آئی الذکر از وی روایت میکرده .  
و عدۀ از اعلام نیز از شاگردان وی بوده اند .

از جمله ملا صدر الدین محمد شیرازی شرح حال او را در باب صاد ایراد  
خواهیم کرد .

صدر المتألهین حکیم بزرگوار مشار الیه کتاب رواشح السماویہ استادش را  
بخط خود نوشته و تعلیقات و حواشی بر آن افزوده و ما نسخه از آنرا در اختیار  
داریم و این حکیم عالی مقام از میر مبرور روایت میکرده .

هر عاملی در امل الامل ویرا چنین میستاید امیر کبیر محمد باقر بن محمد حسینی  
استرآبادی عالمی فاضل و جلیل القدر و حکیمی ماهر در اصول عقلی بود .

میر مبرور معاصر باشیخ بهائی و سراینده توانا بود آثاری بفارسی و عربی  
سروده و از دائیش شیخ عبدالعالی و شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی روایت میکرده  
و من خود هر دو اجازه را دیده ام ،

میر مبرور پسر دختر شیخ علی بن عبدالعالی کرکی است .

(۱) اینحال خلع روح است میر مبرور رسالۀ بنام خلعیہ نگاشته و از این پیش آمد که  
در روز جمعه ۱۶ شعبان سال ۱۰۲۳ برای وی اتفاق افتاده اطلاع داده و اصل رساله در کتاب  
سلافة العصر سید علی خان کبیر ایراد شده و ما هم اصل و خلاصه آنرا در تذکره باقریه متذکر شده ایم .

سید علی بن میرزا احمد در کتاب سلافة العصر شرح حال او را ایراد کرده پس از آنکه بی نهایت از وی ستایش نموده مینویسد: از آثار او در حکمت القبسات الصراط المستقیم، الحبل المتین، در فقه شارع النجاة و حواشی کافی و فقیه و صحیفه و رساله در نهی از نامبردن بنام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و امثال اینها. میر مبرور بنوشته سید سال ۱۰۴۱ ( غما ) وفات یافت (۱)

و از آثار او کتاب عیون المسائل ناتمامست و کتاب نبراس الضیاء و خلسة الملكوت و تقویم الایمان والافق المبین والرواشح السماویة والسبع الشداد وضوابط الرضاع و الایماضات والتشریفات و شرح الاستبصار اینکتاب در مسائل اصول الفقه است و امثال اینها از کتابها و رساله ها و پاسخ های مسائل و اشعار.

لؤلؤة البحرین مرانب فوق را نقل کرده و افزوده میر مبرور رساله در این

(۱) نگارنده در تذکره باقریه که مفصل از شرح حال میر مبرور بحث کرده ام نوشته ام در مدارکی که هم اکنون در دست استفاده اند هیچ يك از سال میلاد او اطلاعی نداده اند ما میتوانیم سال میلاد او را ۹۵۸ یا ۹۶۳ بدانیم زیرا تاریخ اجازه ای که شیخ حسین بن عبدالصمد بوی داده ۹۸۳ بوده و در آن اجازه عبدالعالمی اشاره به جوانی او شده و هر گاه عمر او را در آن موقع ۲۰ سال یا ۲۵ سال بدانیم میلاد او ۹۶۳ یا ۹۵۸ خواهد بود و سال وفات او را باختلاف نقل کرده اند سال ۱۰۴۱ چنانچه فوقاً اشاره شده و این سال فوت بصحت اقربست الذریعه هفتم ۱۰۴۰ نوشته و ماده تاریخ ملا عبدالله امانی کرمانی با این سال موافق است: خرد از ماتمش گریان شد و گفت « عروس علم و دین را مرده داماد » تاریخ اصفهان و ری سال فوت او را ۱۰۴۰ ضبط کرده بعضی ۱۰۴۲ نوشته اند و نجبة المقال موافق با همین تاریخ گفته است: والسید الداماد سبط الکرکی مقبضه ( الراضی ) عجیب المسلك. تذکره روز روشن سال فوت او را مردد بین ۱۰۴۰ یا ۱۰۳۶ نوشته. ارمغان آصفی وفات او را ۹۲۹ هجری نوشته و این تاریخ از همه اقوال شکفت آور تر است زیرا تاریخ مزبور بنا بر احتمال مزبور بایستی ۲۹ سال قبل از میلاد میر مبرور است. لیکن بطوریکه از سلافة و امل الامل که هر دو قریب بعصر او بوده اند سال فوت او را ۱۰۴۱ نوشته بدیهی است نوشته آنها اقرب بصحت است.

خصوص تألیف کرده که « کون المنتسب بالام الی هاشم من اساده » شخصی که نسب او از طرف مادر به هاشم متصل شود سیداست .

شیخ یوسف اظهار داشته این موضوع در کمال صحت و شایستگی است و مختار ما هم در این مسئله همین است یعنی ما هم فرزندیکه از طرف مادر به هاشم اتصال داشته باشد سید میدانیم .

میر مبرور طبق اظهاریه صاحب لؤلؤه : در کتاب ضوابط الرضاع سابق الذکر قول بتنزیل را در موضوع رضاع اختیار کرده و در این خصوص با جدش مخالفت کرده و مادر رد آن رساله تألیف کرده که بدان اشاره خواهد شد (۱) بطوریکه از خط خود او استفاده شده حواشی بر کتاب مختلف علامه و رجال کشی داشته و از آثار او کتاب جذوات است که پیارسی تألیف کرده و رساله در خلق اعمال و رساله در تنازع الزوجین قبل الدخول فی قدر المهر و رساله الاعضالات فی فنون العلوم والصناعات و رساله در منطق و کتاب سدره المنتهی فی تفسیر القرآن المجید و امثال اینها نوشته .

ملا اسماعیل خواجوئی بخط خود نوشته میر مبرور از طرف مادر به شیخ محقق شیخ علی بن عبدالعالی انتساب داشت و شهرت یافته معظم له مدت چهل سال پهلو بر جامه خواب نگذارد و از آغاز تکلیف تا انجام آن نوافل نماز از او ترک نشد. میر مبرور آخر عمرش با اتفاق سلطان شاه صفی صفوی بزبانت عالیات مشرف شد و همانجا وفات یافت و در نجف اشرف مدفون گردید (۲)

(۱) منظورش رساله کشف القناع است در آخر لؤلؤه مینویسد ما در این کتاب بحثهای مناسب و شایسته ایراد کرده و بسیاری از کلمات میر مبرور را متذکر شده و ضعف افکار و آراء او را در این باره اثبات نموده ایم .

(۲) در تذکره باقریه از ریاض الجنه نقل کرده ایم میر مبرور در سفریکه با اتفاق شاه صفی با عتاب عالیات مشرف میشد در اثناء راه بیمار شد با مر شاه صفی محفه و تخت روان او را منزل بمنزل روی دوش میراند در منزل ذی الکفل بدرود حیات گفت جنازه او را به نجف اشرف برده و شاه که پیش از وفات میر بقبه علیه علویه مشرف شده بود با همراهان خود باستقبال جنازه وی آمده بدن او را با احترام تمامی در جوار حضرت مولی مدفون ساختند .

صاحب حدائق المقربین مینویسد : میر مبرور در زهد و پارسائی مقامی بس عالی داشت و پیوسته تلاوت قرآن میکرد یکی از موثقان برای من نقل کرد هر شب پانزده جز و قرآن تلاوت میکرد و نزد شاه عباس کبیر و ولیمهدش شاه صفی تقرب مخصوصی داشت.

میر مبرور در سال ۱۰۴۰ بین نجف و کربلا دفن شد و در تاریخ وفات او بیارسی گفته اند « عروس علم دین را مرده داماد» (۱)  
میر مبرور دیوان شعر خوبی داشته و اشعاری به پارسی و تازی در آن سروده و من دیوان او را در اصفهان دیده ام (۲)

از جمله سروده های او رباعی ذیل است که آنرا بزبان تازی در مدح علی علیه السلام انشاد کرده است .

رباعی ذیل را سید فاضل نسیم محمد اشرف بن عبدالحسیب بن سید احمد حسینی عاملی و یا جد او سید احمد نامبرده که پسر خاله صاحب عنوان است نقل کرده نامبرده از نوادگان محقق کرکی است و آثاری دارد از قبیل مصقل الصفا فی ابطال مذهب النصاری واللوامع الربانیة فی رد شبه النصرانیه و امثال اینها و شیخ بهائی از او بی نهایت اکرام میکرده اینک رباعی :

کالد رولدت یا اما (ایما) م الشرف فی الکعبه واتخذتها کالصدق

(۱) پیش از این اشاره کردیم ماده تاریخ فوق سروده ملا عبدالله امانی کرمانی است اینک تمام قطعه .

فغان از جور این چرخ جفاکیش	کز و گردد دل هر شاد ناشاد
ز اولاد نبی دانای عصری	که مثلش مادر ایام کم زاد
محمد باقر داماد کز وی	عروس فضل و دانش بود دلشاد
خرد از ماتمش گریان شد و گفت	«عروس علم دین را مرده داماد»

(۲) دیوان او سال ۱۳۵۰ هجری در اصفهان بطبع رسیده و اشعار مزبور در آن

آورده شده .

فاستقبلت الوجوه شطر الكعبة والكعبة وجهها تجاه النجف  
 ای پیشوای شرافتمند «یا کبوتر حرم عالم وجود» در خانه کعبه مانند در  
 غلطانی که در صدف بوجود می آید از رحم پاک مادر والا کهرت زائیده شدی همه  
 مردم هنگام نماز خود را بجانب کعبه مواجه میسازند و کعبه صورت خود را بجانب  
 نجف که جایگاه تست متوجه می نماید .

و از اشعار پارسی اوست :

در کعبه قل تعالوا ازم امام که زاد  
 از بازوی باب حطه خیبر که گشاد  
 بر ناقة لا یؤدی الا که نشست  
 بردوش شرف پای بگو سر که نهاد  
 باز پیارسی گوید :

گویند که نیست قادر از عین کمال  
 بر خلقت شبه خویش حق متعال  
 نزدیک شد اینک رنگ ایمان گیرد  
 در ذات علی صورت این امر محال  
 باز پیارسی سروده :

در مرحله علی نه چو نست و نه چند  
 در خانه حق زاده بجانش سو گند  
 بی فرزندی که خانه زادی دارد  
 شک نیست که باشدش بجای فرزند

در باره پسر خاله اش سید احمد نامبرده باین عبارت که ویژه خود او بوده  
 چنین نوشته «قد قرء علی انولوطیقا الثانیه وهی فن البرهان من حکمة المیزان  
 من کتاب الشفا لسهیمننا السالف وشریکنا الدارج الشیخ الرئیس ابی علی الحسین  
 ابن عبدالله بن سینا رفع الله درجته واعلی منزلته قرائة بحث و فحوص و تحقیق و تدقیق  
 النخ، فن برهان از کتاب شفاء را که از شریک پیشین ما ابوعلی سیناست با کمال بحث  
 ودقت و کنجکاوی قرائت کرده منظور اینست که از شیخ ابوعلی تعبیر به سهیم  
 و شریک نموده .

بدیهی است اینسخن از مثل میر میرور شایسته است بظهور آید و دیگران را  
 جرئت چنین سخنی نیست .

واز سرودہ های افتخاری اوست کہ بہ استقبالی از بوعلی سرودہ (۱) .  
 تجهیل من ای عزیز آسان نبود بی از شبہات .  
 محکم تر از ایمان من ایمان نبود بعد از حضرات .  
 مجموع علوم ابن سینا دانم بافقہ و حدیث .  
 وینہا ہمہ ظاہر است و پنهان نبود جز بر جہلات .  
 مؤلف ذیل احوال میرمبرور بنام دو نفر از اعلام اشارہ کردہ .  
 طالبان: سید امیر محمد باقر استرآبادی از شاگردان شیخ بہائی بودہ بطوریکہ  
 صاحب امل الامل نوشتہ شرحی بر زبدۃ الاصول و امثال آن دارد .  
 میر ابو القاسم فندرسکی : حکیم معروف و مدفون در تخت پولاد در تکیہ  
 معروف بہ میر .

معظم لہ معاصر ہا میرمبرور واز دہکدہ فندرسک استرآباد است .  
 مترجم گوید : شایستہ است از نظر تجلیل روح پر فتوح حکیم متألہ ربانی  
 و عارف متکلم صمدانی میرمبرور فندرسکی مجملی از شرح حال اورا نقل کنیم .  
 مادر تذکرہ باقریہ بمناسبتی نوشتہ ایم: میرمبرور در علوم عقلیہ و شرعیہ  
 و فنون معمولہ و نیزہ ریاضت مہارت خاصی داشت . در روزگار شاہ عباس کبیر  
 و شاہ صفی میزیستہ و نزد آنها موقعیتی داشتہ سفر ہند بسیار می کردہ و سلاطین  
 و حکمرانان آن سرزمین مقدم ویرا گرامی میداشتند و حکایاتی از سفرہای ہند  
 او نقل کردہ اند .  
 تدریس شفا و قانون در آن روزگار و نیزہ وی بود و اکابر عصر بہ درس  
 او حضور می یافتند .  
 آثار نظمی و نثری بسیاری داشتہ از جملہ : تاریخ صفویہ ، تحقیق المنزلہ  
 رسالہ صنایعہ ، شرح جوک ، مقولہ الحرکۃ و التحقیق فیہا .

(۱) رباعی بوعلی چنین است :

کفر چو منی گزاف و آسان نبود      محکمتر از ایمان من ایمان نبود  
 در دہر چو من یکی و اینہم کافر      پس در ہمہ دہر یک مسلمان نبود



قصیدہ معروف و مردّف به سین اومشهور و عدہ از جمله عہد صالح خلخالی متوفی ۱۱۷۵ ہجری و حکیم عباس دارابی متوفی ۱۳۰۰ ہجری شرح نموده و سید امیر عہد ہندی تخمیس کردہ ذیلا بہ بخشی از آن اشارہ میشود .

چرخ با این اختران نغز و خوش زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت

بررود بالا همان با اصل خود یکتاستی

جان اگر نہ عارضستی زیر این چرخ کبود

این بدنہا نیز دائم زندہ و برپاستی

ہر کہ فانی شد باویابد حیات جاودان

وربخود افتاد کارش بی شک از موتاستی

نیست حدی و نشانی کردگار پاک را

نی برون از ما ونی بیما و نی باماستی

از رباعیات اوست .

کافر شدہام بدست پیغمبر عشق      جنّت چکنم جان من و آذر عشق

شرمندہ عشق و روزگارم کہ شدم      درد دل روزگار و درد سر عشق

میر مبرور در حدود ہشتاد سالگی سال ۱۰۵۰ ( غن ) ہجری در اصفہان

وفات یافت و در تخت پولاد مدفون شد قدس اللہ سرّہ .

استرآبادی: سید امیر عہد تقی فرزند ابوالحسن حسینی از شاگردان میر داماد

بودہ .

کتاب تذکرۃ العابدین در فقہ و رسالہ در وجوب نماز جمعہ و رسالہ در شرح

خطبہ شرایع و امثال اینہا از تالیفات اوست . (۱)

(۱) فوائد الرضویہ مینویسد : مشارالہ اجازہ بمیر معز الدین دادہ و صورت اجازہ اش را

کہ بتاریخ ۱۰۲۷ ہجری بودہ و در پشت کتاب تحفۃ الرضا میر معز نوشته دیدہام .

( ۱۳۰ ) محمد باقر فرزند محمد مؤمن خراسانی سبزواری، فاضلی عالم و حکیمی

متکلم و فقیهی اصولی و محدثی نبیل بوده .

محقق اصلا از مردم سبزوار است .

پیش از این اشاره بشهر سبزوار ذیل احوال احمد بن حسین بیهقی که از

دانشمندان اهل سنت است نمودیم .

محقق پس از رحلت پدرش محمد مؤمن به اصفهان رفت و در آنجا ساکن گردید

و موقعیت ویژه از نظر شاه عباس ثانی پیدا کرد و امامت جمعه و جماعت و منصب

شیخ الاسلامی بهمهده او بر گذار شد و این منصب تا این زمان در خاندان معظم له در

اصفهان باقی است .

خلیفه سلطان که از سادات بزرگوار و کبراء وزیران روزگار بشمار می آمد

مشارالیه را بسیار دوست میداشت و او را بر اقرانش برتری میداد و تدریس مدرسه

ملا عبدالله شوشتری را در اختیار او در آورد .

پیش از این تدریس مدرسه مزبور بهمهده ملا حسنعلی فرزند ملا عبدالله

بود و چنانچه معلومست نامبرده حق اولویت تدریس را داشته لیکن بجبهانی که

وزیر نامبرده صلاح میدانسته تدریس آن مدرسه را بهمهده محقق قرار داده .

محقق با ملا محسن فیض دوستی کاملی داشته و در بسیاری از مراسم و فتاوا

و احکام با وی مرافقت و همکاری میکرده .

محقق شرح کبیری بنام ذخیره المعاد بر ارشاد علامه حلی « فده » نوشته

و تا آخر کتاب حبش که نزدیک به هشتاد هزار بیت است تدوین نموده و بطوریکه

چندین مرتبه مقابله کرده ام بدین نتیجه رسیده بیشتر الفاظ و معانی شرح مزبور

مقتبس و مأخوذ از کتاب مدارک الاحکام است و این عمل از مثل محقق مزبور

بسیاری غریب است چنانچه نظیر همین موضوع برخلاف انتظار از علامه مجلسی

اتفاق افتاده مشارالیه در استدالات فقهی بحار همین عمل را انجام داده .

از آثار اوست کفایة الفقه باندازه سی هزار بیت و بطوریکه از اختصار

ابواب عبادات آن کتاب بدست می آید کفایةالفقہ را بمنظور تتمه ذخیره تألیف نموده و دو رساله تازی و پارسی در عینیه نماز جمعه تدوین نموده. بدین زودی ذیل شرح احوال محقق خوانساری خواهیم نوشت شاگرد فاضلش ملا علیرضا شیرازی مشهور به تجلی رساله بزبان پارسی در منع از نماز جمعه در عصر غیبت تدوین کرده و این رساله را بمنظور رد بر رساله محقق نگاشته و ملا محمد سراب در پاسخ از این رساله رساله تدوین کرده. از آثار او رساله عملیه است بنام الخلافیه این رساله را بیارسی تدوین کرده و به اقوال خلافتی اصحاب اشاره نموده. از آثار اوست رساله در تحریم غناء دیگری در غسل دیگری در تحدید نهار شرعی و کتاب بزرگی در ادعیه و آداب و تعویذها و حرزها و اعمال سنه این کتاب فارسی و بنام مفاتیح النجاة موسوم و معروف است و بتقاضای شاه عباس ثانی تدوین کرده (۱).

محقق از شاگردان شیخ بهائی و مجاز از او وسید حسین عاملی و دیگر از اعلامست .

بطوریکه یکی از بازماندگان محقق اظهار میداشت ، معظم له شرحی بر زبدة الاصول که حاکی از کمال مهارت او در آن علم بوده نوشته . و رساله بزرگی بیارسی در آداب ملوک بنام روضة الانوار تدوین کرده و کتب و رسائل دیگر نیز دارد .

از اعظم شاگردان اوست آقا حسین محقق خوانساری «قده» که شوهر خواهرش نیز بوده و دیگری ملا محمد مشهور به سراب .

بزودی ذیل شرح احوال جدمان سید ابوالقاسم جعفر بن حسین موسوی خوانساری خواهیم گفت نامبرده از ملا محمد صادق فرزند ملا محمد سراب و او از پدرش و او از محقق مزبور روایت میکرده .

(۱) نسخه زیبایی از این کتاب جزء کتابخانه والد این حقیر است .

محقق سال ۱۰۹۰ هجری ( غص ) وفات یافته و یکی از سراینندگان مادہ تاریخ وفات اورا چینن یافته ( شد شریعت بیسر و افتاد ازپا اجتهاد ) پس از آن جنازہ شریفش را بمشهد مقدس رضوی بردہ و در آن آستان ملائک پاسبان مدفون ساخته اند مزار او در آنجا معروفست و یکی از بزرگان خاندان او در این اوقات مرقد اورا تجدید و تعمیر نموده (۱)

صاحب امل الامل او را چنین میستاید : مولا نا محمد باقر بن محمد مؤمن خراسانی سبزواری عالمی فاضل و محقق حکیم و متکلمی فقیہ و محدثی جلیل القدر و از معاصرین ماست . کتبی تألیف نموده از جمله شرح ارشاد کہ تمام نشده کتابی در فقہ رسالہ در تحریم غنا رسالہ در صلاۃ و صوم بزبان پارسی (الخ) . (۲) صاحب لؤلؤہ معظم له را ذیل احوال شیخ ابراهیم قطیفی سابق الذکر نام میبرد و مینویسد شکفت اینجاست با آنکہ قطیفی از شیخ علی کرکی روایت میکرده در عین حال باوی معارضات و مناقضاتی داشته بالاتر از آن از بعضی از آثار قطیفی استفادہ میشود فضل و دانش شیخ علی را انگار کرده و اورا بطوریکہ معاصرین نسبت باہم رفتار میکنند جاہل قلمداد کرده ! و نیزہ برای اثبات برخی از مسائل

(۱) مترجم در تذکرہ باقریہ نوشته معظم له سال ۱۰۱۷ در قصبہ نامن سبزواری متولد شدہ و پس از چند سالی از اصفہان بمشهد مقدس ہجرت کردہ و سال ۱۰۸۳ مدرسہ سمیعہ را از مال واقف آن تجدید و تعمیر نموده و بنام مدرسہ باقریہ ہم اکنون شهرت دارد پس از آن بہ اصفہان بازگشتہ و سال ۱۰۹۰ وفات یافته و بنا بوصیت خودش بہ آستانہ مقدسہ حمل دادہ شدہ و در مدرسہ میرزا جعفر کہ مرقد شیخ حر و ملا میرزا شیروانی و فرزند شیخ مدفونند دفن شدہ شکفت از مرحوم انصاریست کہ در تاریخ اصفہان وری نوشته معظم له در اصفہان جنب مسجد حکیم دفن شدہ گویا منظورش فرزند او میرزا جعفر شیخ الاسلام باشد کہ در آنجا مدفون و مقبرہ اش معروفست .

(۲) رسالہ در غسل رسالہ در تحدید نہار شرعی کتاب بزرگی در ادعیہ مأثورہ رسالہ در نماز جمعہ بعربی رسالہ دیگری بفارسی و امثال اینها .

و بمنظور رد کلام شیخ علی و بی ارزشی گفتار او رساله در برابر رساله های شیخ علی نگاشته .

تا آنجا که گوید میرزا عبدالله افندی که از دانشمندان شاگردان آخوند مجلسی بوده و ریاض العلماء او از مدارك کتاب ماست اظهار میدارد از استاد استنادم ایده الله شنیدم میفرمود قطیفی چندان دانشی نداشت که بتواند در میدان معاوضه با شیخعلی در آید

و شفاها از آخوند معظم له شنیدم قطیفی را بی فضیلت و بی دین معرفی مینمود و می افزود مجموعه بخط شیخ ابراهیم دیدم افترا آتی نسبت به شیخ علی ایراد کرده بود و او میگفت دانش قطیفی قابل مقایسه با فضیلت و علم و تبحر شیخ علی نمی باشد .

تا آنجا که گفتار مجلسی را در باره قطیفی تصدیق کرده ، و افزوده عمل وی ویژه او نبوده بلکه این راهی است که گروهی از علما رفته و در بسیاری از مسائل یکدیگر را نخطئه نموده و نسبت جهل و طعن در عدالت بهم داده اند . چنانچه همین عمل را شیخ علی نواده صاحب معالم در رساله ای که علیه محقق سبزواری تدوین نموده بانجام آورده و سخنانی درباره او ایراد نموده که بسیار از ادب دور است .

و همچنین ردیکه سید مرتضی یا شیخ مفید درباره عقیده صدوق در باب سهو النبی نگاشته و او را جاهل و بی اطلاع قلمداد کرده اند . و همچنین ردیکه محقق و علامه درباره ابن ادریس نوشته و از او بطور کنایه یاد کرده و او را جاهل خوانده اند و امثال اینها .

مؤلف گوید : رساله شیخعلی که از محقق بنادرستی یاد کرده نزد ما موجود است .

نامبرده ذیل تحریم غناء که بطور کلی و نسبت به تمام متعلقانش حرامست از وی توصیف کرده و افزوده ادله بسیاری دلیل بر آنند که غناء بطور کلی حرامست زیرا غنا مفهوم معینی است و به اختلاف موارد کثیره اختلافی پیدا نمیکند و از

لحاظ شرع مورد نهی واقع شده و از جمله ملامت و لذائذ نفسانی بشمار می آید بدیهی است بغیر از بد عملان دیگران بدان توجه پیدا نمیکنند و مردم هوا پرست دوستار آنند و خود غنا ذاتاً زشت و همه خردمندان و دانشمندان و پرهیزکاران آنرا ناپسند و زشت میدانند و هیچیک از صاحب شوکتان بخصوص مردم قوی ایمان آنرا درست میدانند و نادرستی اختصاص بمجلی دون محل دیگر ندارد و حرمت آن نسبت به روضه خوانی یا دعا یا تلاوت قرآن تخصیص پیدا نمیکنند.

شیخ علی در تمام رساله مزبور نسبت بمحقق با عباراتی کنایه آمیز نامبرده و مخصوصاً متعرض شده مشار الیه در رساله اینکه بمنظور تحقیق غنا تدوین نموده قائل به تفصیل شده و ادله منع را متوجه به غنائی میدانند که در مجالس لهو و لعب عملی شده باشد و بدینوسیله خواسته بین ادله منع و ادله حاکی از حسن ترجیع و تغنی است جمع کرده باشد و حسن غناء را مربوط به رعایة الحان عرب و اوقات اندوهناکی و نغمه خوانی در تلاوت قرآن میدانند.

تا آنجا که پس از ذکر مجملی از احادیث طرفین و یاد آوری از آنکه مجوز غناء کلیه الفاظ غنا را به غناء متعارف یا ترجیع مع الطرب که در حقیقت نسبت باین دو اختلاف است تأویل نموده اظهار میدارد.

اگر کسی بخواهد از مواقع کلام عربی استفاده کند ناچار باید از اصطلاحات کلام عرب باخبر باشد و مقتضیات هر مقام را بفهمد و از فنون مربوط بعلم عربی از قبیل معانی بیان، حقیقت و مجاز، مطلق و مقید، عام و خاص و طریقه جمع بین کلام متنافی و امثال اینها که متوقف بر کلام عرب بنده مطلع باشد بدیهی است کسیکه از مجازات قرآن و کلمات بلیغان باخبر باشد تمام آنچه را که گفته شد بسرحد کمال میدانند و زائد بر آنچه را که تحصیل کرده بدست می آورد.

اینک با کمال تأسف آدمیکه کمتر از آنچه را که گفتیم بدست آورده حتی از ساده ترین وجوه آیه از قرآن یا فرائد و کتابت عبارت عربی بی اطلاع باشد

چگونه نمیتواند متصدی احکام خدا بوده و احکام خدا را از قرآن و احادیث بدست آورد و مردم را بتقلید و اقتداء بخود دعوت کند و خود را برتر از همه بداند و دیگران که همه گونه پایه و مایه علمیشان ثابت و مسلم بوده فاسق قلمداد نماید! (۱). پس از این اظهار داشته در میان احادیث پیشین برخی دلالت میکنند بر غناء محرم که در آنها هیچگونه حرفی نیست و محتمل غیر نمیباشند برخی دلیل بر ترجیح و حزن و تحسین اند بدیهی است آنها را ناچار بر ترجیح و تحسین و حزن که توأم با غنا نباشند حمل میکنی.

و امام علیه السلام بهمین مناسبت ذیل «یرجعون القرآن ترجیع الغناء» اشاره کرده ممکن است ترجیح در غیر غنا نیز تحقق پیدا کند و هر گاه هر گونه ترجیحی غناء باشد باید میفرمود: «یرجعون القرآن» و قید «ترجیع الغناء» را نمی آورد.

بدیهی است ترجیحی که در احادیث دیگر آمده محمول بهمین ترجیح است در نتیجه همه موافق هم خواهند بود و ضمناً با اظهاریه دانشمندان ما نیز توافق خواهد کرد که گفته اند ترجیح بدون طرب، غنا نیست زیرا غناء محرم همان ترجیح مع الطرب است.

اینکه جمع بین اخبار بوجه خرد پسند و با توجه باینکه هر گاه مقید بمجالس لهو بنمائیم مستلزم تناقض خواهد بود بهتر از جمعی است که موجبات سوء فهم را ایجاد کند و ثابت نماید که گوینده صرفاً نظر به لفظ غنا داشته و هیچگونه دقتی در حقیقت آن ننموده.

علاوه بر اینکه بی دقتی او دلیل بر آنستکه توجه بعقیده برخی از ناصیها نموده و از منظور اهل حق بکلی غافل بوده و غناء محرم را منحصر به مجالس مشروب خوری و منحصر به آلات لهو نموده.

(۱) معلوم میشود شیخ علی سخت تحت تأثیر قرار گرفته و الامحقق مرحوم مدت عمر را بنماز جمعه و جماعت بسر برده و در همه نمازها سوره فاتحه را خوانده در عین حال نامبرده گفته سوره ای را صحیحاً ادا نکرده.

در حاشیه همان رساله نوشته منظور ما از ناصبی مزبور ، غزالی است که جناب آخوند در آخر عمر بتمام معنی باظهار نظر او توجه پیدا کرده بوده و در این موضوع و امثال آن با وی هم عقیده بوده (۱)

پس از این اظهار داشته اینگونه سهل انگاری ها دلیل بر وسعت مشرب و حاکی از جلب قلوب افراد است که متمایل به اینگونه اعمال شنیع هستند و در واقع فتح بابی است برای اینکه بتوان محرمات را از میان برد .

زیرا عوام مردم موقعیکه شنیدند قرآن را میتوان باغنا خواند بلکه غنا خواندن قرآن جائز یا مستحب یا واجب است از این موضوع بمراتب دیگر دست اندازی کرده که غناء غیر قرآن بطریق اولی جائز خواهد بود بدیهی است اینگونه جرئتها با توجه بعدم فهم ثابت میکنند اینگونه افراد جز ریاست طلبی و مریدبازی منظور دیگری ندارند و هر گاه شرم و حیائی نداشته آزادند هر گونه عملی بخواهند میتوانند انجام دهند .

با آنکه محقق مزبور اکثر عمر خود را با تحریم غنا سپری کرده بود و هر کسی را که در غناء صوفیه شرکت میکرد نسبت بفسق و بی ایمانی میداد و عدم ایمان را نسبت بامام جمعه ای که دارای چنان عقیده بود دلیل میگرفت و نماز جمعه را در کمتر از یکفرسخ تجویز میکرد .

و اینک که نماز جمعه منحصر بفرد شده از این عقیده برگشته تا بهتر و بیشتر مردم بنماز جمعه او حاضر شوند و از آنجا که در این روز کارمندان و پیروان او رو بتزاید گذارده راه سهل انگاری را پیش گرفته و سخن بوفق حال مریدان میگویند .

و بمناسبت اینکه صوفیه حد اکثر تمایل به غنا دارند با جدیت تمامی در تحلیل غنا میکوشد بهمین جهت نامبردگان بنماز جمعه و جماعت او حضور پیدا میکنند و دیگران هم به پیروی از آنان بنمازهای او حاضر میشوند .

(۱) هر گاه چنین نبوده خدا داند و سرانجام شیخعلی که یکی از دوستان حضرت علی علیه السلام را بخيال خود بمنظور تأثرات خیالی پیرو مرد ناصبی میداند .



پس از این گوید: من در شهرهای ایران آدم غریب و بیگانه هستم و از شهرهایی آمده‌ام که آنچه را در اینجا دیده در آنجا مشاهده ننموده کارهایی را از نزدیک مشاهده کرده که رسماً با امور واقعی دین مخالفند و مردم هم با هیچگونه توجهی خود را پابند آنها ننموده‌اند، بدیهی است سرمنشاء همه اینگونه مخالفتها ریاست طلبی و دنیا داری است.

و من مدت چهل سال است در این شهرها بسر میبرم تا بحال برای احدیکه نقیصه در ریاست او بوجود آورد مزاحمتی ایجاد نکرده و هرگاه در مجلس شهاده یا کتابتی حضور بهمرسانیده کوشیده از آنان پائین تر بنشینم و اکنون که دین را بر نگرهای مختلف می بینم و متوجهم ایمان مردم عاریتی است به نظر-م آمد تا بحکم امر بمعروف و نهی از منکر و بقدر توانائی کسانیکه پند مرا میپذیرند نصیحت کنم.

پیش از این، عده درصدد برآمدند تا پایه ایمان و اسلام مردم را سست سازند و اعتقادات مردم باطل گو را در میان مؤمنان شهرت دهند من که خود را موظف میدانسته رساله تدوین کردم و گمان میکنم عده از خردمندان و متفکران مطالب آنرا مورد دقت قرار دادند.

و اینک که ناقد اندک و تمیز حق از باطل از میان رفته برخی از دنیا داران به ادعاهای خود افزوده و تغییر مرام داده‌اند و خود را افضل اهل زمان بلکه افضل متقدمان و متأخران میدانند با آنکه بضاعت قابلی ندارد که بتواند مردم خود را بکرسی بنشانند در عین حال مردم را بتحمیل عقائد خود میخوانند و کسیکه از بافته‌های او پیروی ننماید او را فاسق معرفی می نماید و وجوب عینی نماز جمعه را شهرت میدهد و هر کسیکه بنماز او حضور پیدا نکند او را بد عمل میدانند و حال آنکه من احوال او را مورد بررسی قرار دادم و معلوم کردم که از اندک مقدمات اجتهادات هم بی خبر است با آنکه خود را مجتهد میدانند و مقرر میدارد آنچه را میگوید

حق و صوابست و هر گاه با براهین قطعی خطاء او آشکار شود از خطاء خود دست برنمیدارد. بدیهی است چنین عملی نقص در عدالت بلکه در تدبیر او دارد. بالاتر از این از عهده تلاوت سوره بلکه آیه از قرآن بر نمی آید و سوره فاتحه و سوره جمعه و امثال اینها را که عمری در راه آنها سپری کرده بدرستی یاد ندارد. چنانچه در تکبیر افتتاحی در الله اکبر بنصب الله میخواند بدیهی است نصب مزبور نخستین مبطل نماز است در نتیجه نمازی خوانده شده که آغاز آن با عمل باطلی شروع شده.

شکی نیست ایراد اینگونه مطالب، غیبت نبوده و از طرف شارع نکوهشی از آن نشده بلکه مطالب مزبور بدین منظور آورده شده تا غافلی را تنبیه کرده باشم و بطوریکه در باب جرح و تعدیل عنوان شده از چنین افرادی باید نکوهش کرد.

در حدیثی آمده نکوهش از مردم بدکار عبادتست.

در عین حال اظهار میدارد تجوید قرآن را در مکه مکرمه تحصیل کرده. و صدق سخنان او با آزمایشی ثابت میشود.

و از عادات ویژه او آنست که مانند مردم عوام میم محمد را بفتح میخواند و در تشهد محمد میگوید و سوره اذاجاء نصر الله والفتح و رأیت الناس را بدون واو تلاوت میکند زیرا رفع و نصب و جر را بخوبی نمیشناسد ناچار قرائت کلمات را ساکن میخواند و میگوید والفتح رأیت الناس کلمه فتح را ساکن تلفظ میکنند و واو را ضمه برای فتح قرار میدهد در نتیجه واوی نمی آورد.

روزی با اتفاق او بنماز میتی که میباید برای زنی بخواند حاضر شده او در دعای برای وی میگفت: «اللهم ان هذه امته وابنة امته» و همه جاتاء «امته» را با فتح میخواند و پس از آن گفت: «نزل بك» بدون تاء نزلت «اللهم اننا لانعلم منه الاخیر اوانت اعلم به منا اللهم انکان محسنا فزد فی احسانه وانکان مسیئاً فتجاوز عن سیئاته» بجای «منها و بها و کانت و محسنة و احسانها و سیئاتها» اینک باید بمایه

علمی شخصی توجه کرد که با صدای بلند دعاء نادرست را میخواند و مردم را به اقتداء خود میخواند و همچنین صیغه نکاح را بدرستی یاد نداشت روزی باتفاق او بمجلس عقدی حضور یافتیم میگفت: «زوجت مو کلتی فاطما» ( کلمه فاطمه را با الف ادا میکرد ) «من مو کلاک محمد» بفتح میم با آنکه باو اطلاع دادیم که چنین تلفظی غلط است در عین حال توجهی نکرد.

از بی سابقه ترین اعتقادات او آنستکه وی به قدم عالم معتقد است و از شخص مطمئنی که با او ارتباط داشت شنیدم نامبرده اظهار میداشته آنچه بین دو جلدشفا قرار گرفته حق و صحیح است بدیهی است از جمله مطالبی که در آن ایراد شده قدم عالم است و ممکن است مطالب نامناسب دیگری غیر از قدم عالم باشد که وی بصحت آن اعتراف کرده.

و موقعی دم از تظاهر بعلم و حکمت میزند و میگوید من از قبیل ابونصر فارابی و ابوعلی سینا میباشم آری هر گاه همپای با آنان نمیتوانست دسترسی بشبهات باطله آنان داشته باشد. پس از آنکه عقیده او به قدم عالم شهرت پیدا کرد و ببطلان آن پی برد تنزل کرده قائل به حدوث عالم شد از آن طرف کسانی را که معتقد بقدم عالم بودند تکفیر نمینمود. با آنکه حدوث عالم و اعتقاد بدان از ضروریات دین اسلام و از ضروریات همه ملتهاست.

در یکی از مجالس عقد بندی اتفاق افتاد من و او حضور یافته چنانچه من و کیل یکی از دو طرف و او و کیل از طرف دیگری بود و در ضمن عقد باید خانه ای را بین زوجین مصالحه نمائیم او گفت «صالحه مو کلتک البیت المعلوم» گفتم بگو «علی البیت المعلوم» بحرف من توجهی نکرده باز جمله خود را تکرار کرد و من همچنان ساکت بوده پاسخ قبولی نمیدادم! گفت چرا قبول نمیکنی گفتم اگر میخواهی قبول کنم چنان بگو که من میگویم گفت از این پس احتیاط خواهم کرد گفتم همین احتیاط را در مرتبه اول انجام میدادی تا قبول میکردم. اکنون بمنشاء بی اطلاعی توجه کن اگر منشاء آن جهل بسیط بوده مطلب صحیح را برای او گفتم و اگر جهل

مر کب بازهم حقیقت را آشکار ساختم و اگر هیچیک نیست موضوع معلومست  
موقعی من و او باتفاق عده بسیاری بمجلس میهمانی رفتیم در مجالس  
میهمانی ایران معمولست غذای خوب و مطبوع را در درجه اول پیش شخصی  
میگذارند که از هر جهت اعتبار او محرز است. برخلاف انتظار کسیکه سفره  
میگسترانید نخستین سفره را پیش من و غذای مخصوص را نزد من گذارد و  
ناراحت شده اظهاری نکرد بکسی که سفره می افکند گفت دست فلانی نمیرسد  
و کنار او مردی نشسته بود شخصیکه سفره می انداخت فهمید وی ناراحت شده با  
گوشه چشم از من عذرخواسته کاسه غذا را بجائی گذارد که دست من و او هیچیک  
نمیرسید!

و موقعی من کنار او نشسته و او چهارزانو قرار گرفته چنانچه محل را  
برای من تنگ کرد و حرکتی بخود نداد گفتم در میان مردم شهرت دارد هرگاه  
کسی محل نشیمنش تنگ باشد بکسی که پهلوئی او نشسته میگوید جای من تنگ  
است او تکانی بخود میدهد لیکن او باین سخن اعتنائی نکرد. حدیثی برای او  
خواندم از امام میپرسند آیا همه این جمعیت از مردم اند و انسانند یعنی قابل  
انستد پاسخ میدهد چنین نیست عدهای را استثنا میکند از جمله کسی را که در مکان  
تنگی چهارزانو بنشینند بازهم اعتنائی نمود.

مردی کتابهایی را بر اهل علم وقف کرد و او را متولی یا ناظر قرار داد  
وی مخصوصاً بواقف خاطر نشان ساخت تا عرب را جزء موقوف علیهم قرار ندهد  
با آنکه این قرارداد بر خلاف رویه مؤمنانست زیرا کسی که قابلیت انشفاع داشته  
باشد تفاوتی بین عرب و عجم ندارد و کسیکه قابلیت ندارد بازهم تفاوتی بینشان  
نخواهد بود.

از عده شنیدم موقعیکه نامبرده بخراسان مسافرت کرد قبله آنجا را تغییر  
داد من در تفحص برآمده که آیا او از فن ریاضی اطلاعی دارد که چنین فرمانی

صادر کرده معلوم شد هیچگونه اطلاعی ندارد. بنابر این عمل او یا تقلید از کسی است که از ریاضی با خبر است و یا برای شهرت بچنین خلافی اقدام نموده و خود را مطلع قلمداد نموده و یا خود را مجتهد بحساب آورده و وانمود کرده هر مجتهد از امور مربوط بقبله با خبر است یا چنان نمایانده برای برخی از مجتهدان تغییر انحراف قبله رخ داده او هم دست باین کار زده تا بگویند نامبرده هم از چنان مجتهدانست.

هیچوقت ندیدم در هنگام حضور بنماز میت از ولی میت اجازه بگیرد بلکه بلافاصله بجماعت میپرداخته و بنا رضایتی صاحبان میت اعتنائی نداشته با آنکه در چنین موقعی رضایت ولی میت شرط است و مادر کتاب الدر المنثور تحقیق این موضوع را نموده و ثابت کرده ایم ادله مقتضی عدم فرق بین امام و شخص منفرد است و عجیب اینست که از بسیاری از امور واجب معروف یا منکر بی خبر است و سعی بیشتر او مصروف به افرادی است که با او نماز جمعه میخوانند زیرا از اینراه بهتر می تواند مردم را با خود همراه سازد و دکان دنیای خود را آباد تر نماید و هر گاه بخواهی از تصرفات خاصه و تحقیقات مخصوصش استفاده نمائی ذیل مسئله کتاب ولاء الدر المنثور که بجد من و دیگران ایراد گرفته و همچنین ذیل مسئله تزویج زن در عده که فتوا بغیر حکم الله داده و امثال اینها مراجعه نما!

و از فتوای نادره او که با جمهور اعلام مخالفت دارد و گفتارش برخلاف مشهور است یکی آنکه در اصل طهارت اشیاء تأمل دارد و غسل وطی غلام را که انزال نشود لازم نمیداند و در نجاست اهل کتاب یا آنکه از پدر و مادر کافر بدنیآ می آید و همچنین در نجاست مجسمه و مجبره و نجاست خمر تأمل دارد و غروب آفتاب را با استتار قرص خورشید میداند و خمس را در زمان غیبت واجب نمیداند و غبار غلیظ را مفطر روزه نمیداند و مقام ابراهیم را داخل در طواف میداند و بسیاری از فتوای بی سابقه که در تمام بابهای فقه ایراد نموده.

هنگامیکه چند جزء از شرح ارشادش را برای من فرستاد و انتظار داشت جملاتی تعریف مانند برای او بنویسم من کتاب را بدون آنکه اثری از خط خود در آن باشد برایش فرستادم زیرا بطور اجمال بدان نگریستم دیدم آنچه مطابق با حق است تحقیق دیگرانست و آنچه خود نوشته بسیار سخیف و بی ارزش است . خلاصه او خود را مجتهد میدانند و میگویند هر سخنی که میگویم حق است و من افضل و اعلم از همه مردم و این ادعاها در اختیار بسیاری از افراد است و اختصاص با او ندارد و بطوریکه میدانیم چنین حالی مخصوص به سبزواریها و عوام از اهل اصفهانست .

مشهور است وی اظهار داشته نماز را بهمان طور که فوت شده قضا نماید هر گاه چنین فتوایی صحیح باشد باید خوابیده نماز فوت شده اش را در موقع خواب قضا نماید و شخصی را که بدار زده اند اگر نمازش در حال صلب فوت شده و او زنده مانده باید در همان حال قضا نماید .

از جمله بدعتها و نافیهای او که اختراعی و برای عوام و مردم شبیه بخلق است اینست که میگوید غسل ارتماسی در صورتی مجزیست که آدمی خود را یکدفعه از خارج آب در میان آب بیندازد . شکی نیست در چنین فتوایی شیطان باو کمک کرده و بصورت زیبایی در نظر مردم جلوه داده بدیهی است شهرت طلبی ویرا بچنین عملی وادار کرده و حقیقت مطلب را چنانچه باید از عبارت حدیث استفاده نکرده زیرا حدیث مزبور عربی بوده و او هم که از دقائق کلام عربی بی نصیب بوده چنانچه بی اطلاعی از دقائق کلام عرب ایجاب کرده از احادیث غنا حقیقت مطلب را آنچنانکه باید نفهمد .

مؤلف گوید : انصاف آنستکه شیخعلی درباره این بزرگوار که مردی فقیه و رکنی و جیه است کمال بی انصافی و بی ادبی را بکار برده با آنکه کتاب ذخیره و کفایه و سایر کتب گرانبهای او فضائل و مقامات عالیة او را تصدیق میکنند . بدیهی است با توجه به آثار ارزنده این بزرگوار بحر فهای معاصرش که جز

بی انصافی و خود خواهی اثر دیگری ندارد اعتنائی نباید کرد بهتر آنست پاسخ تمام پرگوئیهای شیخ نامبرده را بدین آیه داد «اللہ اعلم حیث یجعل رسالتہ» . ذیلا حدیثی را که شیخ مزبور بطور اشاره ایراد کرده از نظر توجه بدستورات اخلاقی رهبران دینی متذکر میشویم .

شیخ ابو جعفر برقی سابق الذکر در کتاب محاسن به اسناد خود روایت کرده شخصی بحضور مبارک حضرت صادق علیه السلام عرض کرد آیا تمام این مردم انسانند (یعنی قابل انس و ارتباطند) فرمود آری جز اینکه باید این عده را استثنا کرد کسیکه مسواک ننماید و کسیکه در محل تنگی چهارزانو بنشیند و کسیکه در کار نامناسب به حال او شرکت نماید و کسیکه در موضوعیکه اطلاع ندارد اظهار نظر نماید و کسیکه بدون جهت خود را به لباس بیماری در آورد و کسیکه بدون رسیدن مصیبتی اظهار اندوهناکی نماید و کسیکه با گفته حق یارانش که همه بحقانیت آن اتفاق کرده اند مخالفت نماید و کسیکه به نیاکان خود مباحثات نماید با آنکه هیچیک از کارهای شایسته آنها را دارا نمیباشد او بمنزله تیرست که اندک پوست آنرا میتراشند تا بمغز آن برسد خدا هم درباره او و امثالش فرموده «انهم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا» اینان مانند چهار پایان بلکه گمراه تر از آنهایند .

واینکه حدیث مزبور را در ذیل شرح حال مزبور ایراد کردیم تا هم مطلب را بدان خاتمه داده باشیم و هم حدیثی از اهل بیت علیهم السلام آورده باشیم .

ملا محمد باقر بن ملا زین العابدین یزدی از فضلا و حکما بوده و در فنون ریاضی مهارتی بسزا داشته کتاب عیون الحساب از آثار ارزنده اوست که در اینرشته مانند آن کسی ننوشته .

مشار الیه از اساتید شیخ بهائی بوده و تا کنون بیش از این از احوال او اطلاعی ندارم .

مترجم گوید شرح حال او را در تذکره باقریه نوشته ایم نامبرده فرزندی

داشته بنام محمد حسین که قواعد ریاضی را برای او تدریس میکرده و هرگاه قاعده جدیدی اختراع میکرد آنرا بنام فرزندش موسوم میساخت مانند ضرب حسینی تریب حسینی و امثال اینها .

وی علاوه بر کتاب مزبور آثار دیگری داشته از قبیل حاشیه بر تحریر کره متحر که خواجه ، حاشیه بر مخروطات خواجه ، حاشیه بر اقلیدس ، حاشیه بر تحریر مجسطی ، حاشیه بر اکرمالانوس تاریخ ختم این حاشیه بیستم جمادی الثانیه سال ۱۰۵۴ هجری بوده .

مشارالیه نواده داشته بنام محمد باقر که او هم از ریاضی دانهای عصر خود بوده خلاصه الحساب شیخ بهائی را شرح کرده و تاریخ اتمام آن بیست و سوم شعبان سال ۱۱۰۳ هجری بوده و عیون الحساب جلدش را بنام کفایة الالباب شرح نموده و سال ۱۱۰۶ پایان آورده و آنرا بکتابخانه شاه سلطان حسین صفوی اهدا کرده . (۱۴۱) محمد باقر بن ملا محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی مشهور به مجلسی . مجلسی شهرت پدر وجد ارجمند این بزرگوار است .

صاحب لؤلؤه او را چنین میستاید : علامه فهامه که در دانش و فهم به آخرین پایه رسیده غواص بحار الانوار مستخرج لالی الاخبار و در دریا های نور به غواصی در آمده و گهر های گرانبهای اخبار آل محمد را بدست آورده و از گنجهای آثار خاندان عصمت بهره کاملی برده در روزگاری که او میزیسته و همچنان قبل و بعد از آن نظیری نداشته در ترویج دین مقدس کوششی بی نهایت داشته و در احیاء آئین سید رسولان جدی بی اندازه تصنیف و تألیف او بیسابقه و در امر ونهی و حید زمان بوده ریشه تجاوزگران را از بن میزد و مخالفانی را که بمقتضای هواهای نفسانی خود در انحراف مردم میکوشیدند و بدعتهایی در دین بوجود می آوردند و با شرع و شریعت دشمنی میکردند نابود میساخت خصوصاً با گروهی از صوفیه که مبتدعان زمان بودند بسختی مبارزه می نمود .

مجلسی پیشوای حدیث و سائر از علوم و شیخ الاسلام اصفهان و رئیس مطلق -



العنان آسامان بود سریر ریاست دین و دنیا بوجود او میباید و محراب جمعه و جماعت بحضور وی افتخار میکرد،

مجلسی در شهرهای ایران فن حدیث را رواج داد و بنشر حقایق اخبار پرداخت .

مجلسی انواع حدیث را بمنظور استفاده عمومی از تازی بیارسی ترجمه میکرد .

مجلسی در امر بمعروف و نهی ازمنکر تصلبی عجیبی و استواری فوقالعاده داشت و در جود و کرم بیمانند بود کمتر اتفاق افتاده بود کسی دست بدامن او شود و بی بهره از منزل او خارج شود .

بدیهی است در آن روزگار که شاه سلطان حسین صفوی بر اریکه سلطنت برقرار بود وضع و ناتوانی عجیبی زمان زمامداری او را فرا گرفته بود کشور محروسه ایران به تدبیر عالمانه آنجناب برقرار بود و به مجردیکه معظم له دست از دنیا کشید و بعالم نورانی رحلت کرد مخالفان از اطراف سر برداشتند و آشوب گران از موقعیت استفاده کردند و همانسال نخست شهر قندهار از تسلط شاه خارج شد و پیوسته آشوب و فتنه در آن رخنه کرد تا بکلی دست شاه را از آن کوتاه ساخت.

مؤلف گوید : مؤید اظهار نظر صاحب لؤلؤه نوشته سید جزائری است وی در کتاب مقامات مینویسد : در دهه هزار و نود هجری شاه سلیمان صفوی موسوی امور مسلمانان و احکام شرع اسلام را در اصفهان که پایتخت ایران بود بعهدہ استادما مجلسی باقر العلوم ابقاه الله تعالی در آورد معظم له ناجائی که توانست مراتب موظفه را بسرحد کمال تعهد کرد .

گویند در آن اوقات عدّه از مردم هندوستان بتی در یکی از محلات اصفهان تهیه کرده و مخفیانه به پرستش آن میپرداختند هنگامیکه مجلسی از وجود چنان بت در دارالسلطنه شیعه اطلاع پیدا کرد دستور داد تا آنرا بشکنند هندویان پول هنگفتی مقرر داشتند تا بشاه ایران تقدیم کنند و بتوانند آنرا سالم و صحیح به

هندوستان برسانند وی نه پذیرفته مجلسی دستور داد تا آن بت را شکستند. خادمی که عهده دار بتخانه بود بر اثر ناراحتی که از جدائی آن بت پیدا کرد طنابی بگردن خود افکند و خود را بمنظور فدائی بت خفه کرد!

صاحب لؤلؤه گوید: مجلسی آثار بسیاری بیادگار گذارده از جمله بحار الانوار است در این اثر کلیه علومى که از اخبار بدست مى آید گرد آورده و این اثر مهم که دائرة المعارف اسلامى است مشتمل بر مجلداتی است که کتب بسیاری را باین خلاصه در بردارد. کتاب عقل و علم و جهل کتاب توحید کتاب عدل و معاد کتاب احتجاجات و مناظرات و جوامع علوم کتاب قصص انبیا کتاب تاریخ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و احوال آنجناب کتاب تاریخ فاطمه و حسنین و فضائل و معجزات ایشان کتاب تاریخ علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم و فضائل و معجزات ایشان کتاب تاریخ علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد و علی بن محمد الهادی و حسن بن علی العسکری و احوال و معجزات ایشان کتاب غیبت و احوال حجة قائم عج کتاب السماء و العالم اینکتاب مشتمل است بر احوال عرش و کرسی و افلاک و عناصر و موالید و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و بقیه حیوانات و در آن ابواب صید و ذباحت و ابواب طب را گرد آورده کتاب الایمان و الکفر و مکارم الاخلاق کتاب آداب و اوامر و نواهی و کبائر و معاصی و در آن ابواب حدود آورده شده کتاب الروضه و مواعظ و خطب و حکم کتاب طهارت و صلاة کتاب قرآن و دعاء کتاب زکاة و صوم و اعمال سنه کتاب حج کتاب مزار کتاب عقود و ایقاعات کتاب احکام کتاب اجازات و این آخرین مجلد از مجلدات بحار است که مشتمل بر اسانید و طرق او است نسبت بکلیه کتابها و اجازات علماء اعلام چنانچه خود در آغاز کتاب بحار الانوار تذکر داده. بحار الانوار مشتمل بر بیست و پنج مجلد کتابست.

آری برخی از مشایخ معاصر ما اظهار داشته بیش از شانزده مجلد از کتاب بحار تهذیب و تنقیح نشده و نه مجلد آن تصحیح نگردیده و مسوده مانده.

ممکن است نه مجلد نهم رب که لباس بیاض بر اندام خود نپوشانیده کتاب ایمان و کفر و مکارم الاخلاق و کتاب آداب و سنن و کتاب الروضه و کتاب القرآن والدعاء و کتاب الزکاة والصوم و اعمال السنه و کتاب الحج و کتاب العقود و الايقاعات و کتاب الاحکام و الاجازات باشد .

این اظهار نظر دور از حقیقت نیست زیرا ما با اطلاع کافی که در ظرف اینمدت از کتاب مزبور بدست آورده بمابقی آن دست پیدا نکرده ایم آری کتاب عقود و ايقاعات بحار را که تدوین شده بود بدست آوردیم .

مؤلف گوید : مانیز بکتاب اجازات که بخط خود مجلسی بوده دست پیدا کرده و بسیاری از اجازات علماء را که بخط خود آنها بوده در آن دیده ایم و از آن مجلد چنان استفاده شد که بحاشیه بعضی از آنها اضافاتی افزوده شده و بخشی از مطالب آن خط خوردگی داشت .

گمان من آنستکه عنوانات برخی از مطالب آن بخط شاگرد بزرگوارش صاحب ریاض العلماء باشد چنانچه در باب عین باحوال او اشاره خواهیم کرد و کتاب مزبور جزء کتابخانه ورثه آن مرحوم در اصفهان بوده و ما از همان مجلد در اینکتاب بسیار نقل خواهیم کرد .

و مجلد آداب و سنن بحار در اصفهان نیز بدست می آید و همچنین دو مجلد احراز و عوذ و دفع و رفع که گویا باقیمانده از کتاب قرآن و دعا باشد در دست میباشد و همچنین کتاب حج در این اواخر بدست آمده لیکن از بیان و توضیح بطوریکه سبک مجلدات دیگر بوده خالی میباشد و بیش از شش هزار بیت نیست امیر محمد صالح حسینی خاتون آبادی که دامادش بوده تفصیل مجلدات بحار و عدد ابیات آنها را بضمیمه مؤلفات دیگرش در فهرستی که بمنظور تألیفات او تدوین کرده متعرض شده و مینویسد از آثار اوست مرآة العقول فی شرح أقوال الرسول اینکتاب شرح کافی است که از آغاز کتاب اصول کافی تا نیمی از آنرا توضیح داده .

مؤلف گوید : از کتاب فروع کافی باستثناء نیمی از کتاب صلاۃ و تمام کتاب خمس و زکاة را تشریح کرده و کلیہ شرح مزبور در دوازده مجلد بوده مجلد آخری آن شرح روضہ کافی است و مشتمل بر صد هزار بیت است و آنرا سال ۱۰۷۶ بیابان آورده .

و از آثار او ملاذالاکخیار فی شرح تہذیب الاخبار است کہ تا کتاب صوم شرح شدہ .

مؤلف گوید : این کتاب دارای پنجاه ہزار بیت بودہ و کتاب طہارۃ اش کہ بخط خود مجلسی بودہ نزد ما موجود است و تحقیقات بسیاری از ملا عبد اللہ شوشتری در آن نقل شدہ .

از آثار اوست شرح الاربعین حدیثا (۱)

مؤلف گوید : این کتاب دوازده ہزار بیت است .

از آثار اوست الفوائد الطریفہ فی شرح الصحیفہ از آغاز تا دعاء رابع را شرح دادہ و با تمام نرسانیدہ ، الوجیزۃ فی الرجال . رسالہ در اعتقادات کہ آنرا در یک شب تدوین نمودہ رسالہ در اذان رسالہ در شك در نماز و رسالہ مشتمل بر پاسخہای پرسشہای مختلفہ بنام مسائل ہندیہ .

مؤلف گوید بطوریکہ امیر محمد صالح اظہار داشتہ سؤالات چندی برادر فاضلش ملا عبد اللہ از ہند برای او نوشتہ و جناب معظم لہ بدان نام پاسخ دادہ رسالہ در اوزان و مقادیر شرعیہ .

مؤلف گوید این رسالہ نخستین تالیف او بودہ و مشتمل بر دوہست بیت

(۱) علامہ بیرجندی در کبریت احمر مینویسد هنگامیکہ مجلسی در مشهد مقدس رضوی ساکن بود کتاب شرح اربعینش را در آن روضہ طہرہ بانجام آورد یکی از فضلاء اہل سنت از راہ انصاف و محبت گفت ما گمان می کردیم پایہ علمی نام بردہ منحصر بہ ترجمہ عربی بیارسی است تا اینکہ کتاب سماء و العالم بحار و شرح اربعین اورا دیدیم دانستیم علامہ ایست کہ مافوق او در علم متصور نمیباشد .

میباشد و حواشی بسیاری بر کتابهای حدیث و فقه و امثال اینها که نزدیک به صد هزار بیت میرسد .

امیر محمد صالح مینویسد : کتبی را که نامبردیم بزبان عربی تدوین شده بودند اینک کتابهای پارسی او از اینقرار است : عین الحیوة در پند و اندرز مشکوة الانوار که مختصر همان کتاب است، حلیة المتقین در آداب و سنن حیوة القلوب که بیش از سه مجلد آن تکمیل نشده مجلد اول در تاریخ پیمبران از آدم تا پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و احوال پادشاهان و معاصرین ایشان مجلد دوم در احوال پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مجلد سوم در اثبات امامت ائمه طاهرین اندکی بیش از این مجلد تدوین نشده کتاب تحفة الزائر کتاب جلاء العیون کتاب مقباس المصابیح در تعقیبات نماز یومیہ کتاب ربیع الاسابیح کتاب زاد المعاد در اعمال سنہ رسالہ در دیات و قصاص رسالہ شک در نماز کتاب اوقات نوافل یومیہ رسالہ رجعت رسالہ در ترجمہ نامہ مالک اشتر رسالہ اختیارات ایام رسالہ جنۃ و نار رسالہ جنایز رسالہ احوال حج و عمرہ رسالہ صغیری در حج رسالہ در نکاح رسالہ در آداب سبق و رمایہ رسالہ مختصری در تعقیب رسالہ مفاتیح الغیب در استخاره رسالہ حکم مال نواصب غواصب رسالہ کفارات رسالہ سهام رسالہ در زکاة رسالہ نماز شب رسالہ آداب نماز رسالہ در تحقیق و السابقون السابقون رسالہ در فنی بن صفات ذات و صفات افعال رسالہ در ترجمہ توحید مفضل رسالہ در تحقیق بدا رسالہ در جبر و تفویض رسالہ ترجمہ توحید الرضا ترجمہ زیارت جامعہ ترجمہ دعاء کمیل ترجمہ دعاء مباحله ترجمہ دعاء سمات ترجمہ دعا جوشن صغیر ترجمہ حدیث عبدالله بن جنذب ترجمہ حدیث رجاء بن ضحاک ترجمہ قصیدہ دعبل ترجمہ حدیث ستہ اشیاء لیس للعباد فیها صنع رسالہ در انشاء حدیث السوق الی العتبات العالیات این رسالہ که در سیصد بیت بوده در هنگام مراجعت از عتبات عالیات تدوین کرده رسالہ در پاسخ از مسائل متفرقه ضروری رسالہ صواعق الیہود کتاب حق الیقین در اصول دین

مؤلف گوید : حق الیقین بطوریکہ از فہرست صالحیہ استفادہ میشود  
آخرین تالیفات اوست کہ در آخر شعبان سال ۱۱۰۹ یعنی یکسال و چند روز پیش  
از وفاتش پایان یافته (۱) و عدد ابیات آن ہزاروسی و یک بیت است .

مؤلف گوید : ممکن است صاحب فہرست اشتباہ کردہ باشد زیرا کہ کتاب  
مزبور مشتمل بر ہزار و بیست و یک بیت است .

و عدد ابیات کلیۃ آثار عربی و پارسی مجلسی ہزار ہزار و چہار صد و دو  
ہزار و ہفتصد بیت بودہ یعنی یک میلیون و چہار صد و دو ہزار و ہفتصد بیت است  
و ہر گاہ این عدد را بر تمام روزہای عمرش کہ ہفتاد و سہ سال بی کم و کاست بودہ  
تقسیم نمائیم قسمت ہر سالی نوزدہ ہزار و دوست و پانزدہ بیت و پانزدہ حرف  
خواہد بود .

صاحب لؤلؤہ پس از آنکہ حق الیقین را نام بردہ مینویسد : از آثار او  
تذکرۃ الائمہ است .

مؤلف گوید : کتاب مزبور از جہاتی از آثار مجلسی نیست یکی آنکہ  
امیر محمد صالح کہ داماد مجلسی و بمنزلہ جامہ چسبیدہ بہ اندام او بحساب می آید  
در فہرستی کہ بمنظور تالیفات او تدوین کردہ از آن نام نمیبرد با آنکہ مشارالیه  
میکوشیدہ کلیۃ رسالہ ہا و کتب او را نام ببرد حتی از رسالہ ایکہ مشتمل بر پنجہ  
بیت بودہ خاطر نکرده .

صاحب لؤلؤہ مینویسد : کتابہای مزبور آنہا ہستند کہ من بنام آنہا دسترسی  
پیدا کردم و او طاب ثراہ سال ہزار و صد و یازدہ ۱۱۱۱ (ایقغ) وفات یافتہ و تاریخ فوتش  
جملہ (غم و حزن) است (۲)

(۱) بنا بر اینکہ سال وفات او ۱۱۱۰ باشد زیرا محتمل است ۱۱۱۱ صحیح باشد .

(۲) میرزا محسن تاثیر مطابق با این سال گفتہ .

چو رفت از جہان شیخ الاسلام دین کہ دانش باو عقل دانا فروخت

و خود آن مرحوم در آغاز کتاب بحار ذیل حاشیہ ایکہ بمناسبت نامگذاری بحار الانوار ایراد کرده مینویسد : یکی از اصحاب اخیر ما تاریخ ولادت مرا عدد ( جامع کتاب بحار الانوار ) یافته .

بنابر این باید گفت سال میلاد معظم له ۱۰۳۷ هجری ( غلز ) بوده در نتیجه مدت عمرش هفتاد و چهار سال تقریبی است انتہی .

مؤلف گوید از آثار او رساله ایست در نکاح ، رساله در آداب سبق و رمایہ ( تیر اندازی اسب دوانی ) رساله مختصری در تعقیب ؛ شرح دعاء جوشن کبیر چنانچه از نوشته خود او استفادہ شدہ رسالہ در زیارۃ اہل قبور رسالہ در ترجمہ نماز ترجمہ فرحۃ الغری سید عبدالکریم بن طاوس کتاب صراط النجاة در این کتاب معاصی کبیرہ را شرح کردہ کتاب اختیارات کبیر و صغیر .

ہر چند اختیارات کبیر را از آثار او نمیدانند بلکہ معتقد اند رسالہ اختیارات صغیر و کبیر و صراط النجاة و تذکرۃ الائمہ (۱) ہمگی از مؤلفات ہمنام او ملا محمد باقر بن محمد تقی لاهیجی است کہ از معاصران وی بودہ و در نام و نام پدر با او شریک بودہ ہر چند در فضل و فقہ و مقام و تحقیق قابل مقایسہ با معظم له نمیباشد آری این اظہار نظر کلام دقیق و قابل پذیرش است .

بفوتش رقم کلك تأثير زد دل خلق از (فوت آخند) سوخت

یعنی ۳۰ را از ۱۱۴۱ کم میکنند ۱۱۱۱ میشود .

(۱) ما در تذکرہ باقریہ نوشتہ ایم کتاب مزبور از آثار لاهیجی است و سال ۱۰۸۵ ہجری از تألیف آن فارغ شدہ در این کتاب تاریخ و فیات و موالید ائمہ را نوشتہ و از صاحب ریاض نقل شدہ نامبرده تمایلی بہ تصوف داشتہ و معاصر با علامہ مجلسی بود و کتاب تذکرۃ الائمہ از آثار اوست در آن اوقات آن اندازہ کتب علامہ شہرت داشت کہ کتاب مزبور ہم از آثار او بشمار آمدہ حتی یکی از احفادش میرزا حیدر علی در اجازہ ایکہ سال ۱۲۰۵ نوشتہ آنرا از آثار مجلسی . قلمداد مینکد .

بعضی گفته اند آثار پارسی او نزدیک بچهل و نه مجلد بوده

صاحب امل الامل پس از آنکه معظم له را به بهترین وجهی ستوده و طول بقاء او را از حضرت پروردگار آرزو مند شده (۱) مینویسد: معظم له دارای آثار بسیار مفیدیست از جمله بحار الانوار فی اخبار الائمة الاطهار در این کتاب همه احادیث کتب حدیث را باستثناء کتب اربعه و نهج البلاغه ایراد نموده آری از کتاب مزبور پاره از بیانات مورد توجه را گاهی نقل میکنند معظم له در این کتاب حسن ترتیبی را در نظر گرفته و مشکلات احادیث را توضیح داده و تحت عنوان بیان شرح معضلات احادیث پرداخته و در اینخصوص از صاحب وافی پیروی کرده که ذیل هر حدیثی بیانی ایراد نموده آری این سبک را معظم له در مجلدات شانزده گانه که مبیضه شده مراعات نموده لیکن در مجلد دعا و عوذ و احراز و مجلدات حج و مزار و اجازات اینموضوع را رعایت نکرده .

شیخ بزرگوار در خاتمه مستدرک الوسائل ذیلا کتابهای معتمده که بواسطه یا بدون واسطه از آنها نقل کرده مینویسد ما کتب مزبور را از مولی الاجل الاکمل الورع المدقق مولانا محمد باقر ابن افضل اکمل مولانا محمد تقی مجلسی ایدہ اللہ روایت میکنیم معظم له آخرین کسی است که بمن اجازه داد و منهم با و اجازه دادم از پدرش و استادش ملاحسنعلی شوشتری و میرزا رفیع الدین محمد نائینی و فاضل صالح شریف الدین محمد رویدشتی که همه نامبردگان از شیخ اجل اکمل بهاء الدین محمد عاملی روایت میکردند الخ .

مؤلف گوید معظم له در مجلد اجازات بحار نامبرده را از جمله مشایخ اجازه خود نام میبرد (۲).

(۱) صاحب امل در توصیف وی چنین مینویسد : مولانا الجلیل محمد باقر بن مولانا محمد تقی المجلسی عالم فاضل ماهر محقق مدقق علامه فهامة فقیه متکلم محدث ثقة ثقة جامع للمحاسن والفضائل جلیل القدر عظیم الشأن اطال الله بقاءه .

(۲) تاریخ اجازه شیخ حر بمجلسی که در مجلد اجازات آمده ۱۰۸۱ هجری در مشهد مقدس بوده .



بدیہی است اجازة فیما بین و تساندشان در روایت موقعی بوده کہ شیخ حر بمنظور سفر خراسان بہ اصفہان آمدہ و همانسال از محقق خوانساری بہ اخذ اجازہ نائل گردیدہ .

مؤلف گوید تا بحال هیچیک از اعلام دقتی را کہ امیر محمد صالح بن میر عبدالواسع در ترجمہ و شرح حال معظم لہ نمودہ بانجام نیاوردہ اند .  
زیرا امیر صالح داماد مرحوم مجلسی و بمنزلہ لباس اندام او و پدر نوادگان آن مرحومست کہ ہمہ از سادات اعظم ہودہ اند و ما ذیل ترجمہ فرزندش امیر محمد حسین بشرح حال او اشارہ خواہیم کرد .

نامبردہ در ذیل کتاب حدائق المقربین بی نہایت از معظم لہ تمجید کردہ .  
میر میرور کتاب مزبور را بمنظور پی بردن بہ حقایق احوال فرشتگان و پیغمبران و ائمہ و سفیران و سادات و دانشمندان تدوین کردہ و در ذیل بحثی کہ از اہل علم و اخبار بسیاری کہ در فضیلت مقام ایشان رسیدہ بشرح احوال سی نفر از بزرگان دانشمندان ما کہ ہمہ صاحب تالیف ہودہ پرداختہ آغاز این بحث مهم را از ثقہ الاسلام کلینی شروع کردہ و پایان آنرا بشرح احوال استاد و پدر ہمسرش خاتمہ دادہ .

بہتر آنست ما در ذیل این ترجمہ بمطالبی کہ نامبردہ در آن کتاب ایراد کردہ اشارہ نمائیم زیرا او از کلیۃ کسانیکہ بشرح احوال او پرداختہ و رجما بالغیب مطالبی را گفتہ یا از بیانات دیگران کہ خالی از اشتباہ نبودہ استفادہ کردہ درست تراست زیرا او اہل بیت است و اہل البیت ادری بمافی البیت .

نامبردہ در کتاب مزبور مینویسد: مولانا محمد باقر بزرگوار است کہ سی امین دانشمندان این کتاب را کامل میکنند و او از اعظم فقہا و محدثان و افاخم علماء و دانشمندان ہودہ و در فنون فقہ و تفسیر و حدیث و رجال و اصول کلام و اصول فقہ از تمام دانشمندان روزگار برتر و پیشوای ہمگان بود و هیچیک از پیشوایان علم

و معرفت از متقدمین و متأخرین به پایه منزلت و جلال و شأن او نرسیده و از جهاتی چند حقوق حقه نسبت به آئین اسلام دارد که ذیلاً به شش جهت آن اشاره می‌شود.

۱- کتب اربعه را شرح و توضیح داده و همان کتبی که در همه روزگاران مورد توجه خاص و عامند مورد دقت کامل قرار داده و مشکلات آنها را بطرز مخصوصی توضیح داده و راه پیروزی را بروی دانشمندان دیگر گشوده و هر يك از شرح کافی و تهذیب او مشتمل بر صد هزار بیت بوده و از شرح فقیه بمنظور اینکه پدر بزرگوارش بشرح آن پرداخته خودداری نموده و مرا به شرح استبصار تشویق کرده و منهم با کمک از همت عالی آنجناب بشرح و توضیح کتاب مزبور موفق آمدم و در هنگام رحلتش بمن وصیت کرد تا باقیمانده از شرح کافیش را با انجام آورم و اینک حسب الامر معظم له با تمام شرح کافی اشتغال دارم.

۲- کلیه احادیث را که در کتب اربعه نیامده در کتاب بحار الانوار گرد آورده و حال آنکه احادیثی که در کتب اربعه آمده نسبت بدانچه در بحار ذکر شده بمنزله قطره دریاست.

آری کتاب بحار از آثار است که هیچیک از علما نمیتوانند یکی از مجلدات آنرا تدوین کنند بلکه در میان شیعه مانند چنین کتابی سابقه نداشته زیرا بحار کتابی است که کلیه احادیث را دربر دارد و بطور دقیق به ضبط آنها توجه خاصی منظور شده و اقوال و ادله احکام را کاملاً دارا میباشد.

کتاب بحار مشتمل بر بیست و پنج مجلد است که هفده مجلد آن از سواد به بیاض آمده و این مجلدات بالغ بر هفتصد هزار بیت اند و هشت مجلد آن به تسوید باقیمانده و احادیث مربوط بمجلدات مزبور گرد آورده شده لیکن به توضیح و بیان آنها پرداخته. آری در وصیتی که بمن فرمود دستور داد تا مجلدات مزبور را تکمیل نمایم و منهم آرزو مندم پس از فراغ از شرح کافی بخدمت مرجوعه پردازم.

مؤلف گوید: خود میرمیرور در محل دیگر که از کتب علامه مفصلاً نام میبرد و عدد ابیات آنها را محققاً نوشته. مخصوصاً ذیل کتاب بحار مینویسد: این موسوعه دارای بیست و پنج مجلد بوده شانزده مجلد آن تکمیل و تبییض شده:

مجلد اول: کتاب عقل و علم است دارای دوازده هزار بیت.

مجلد دوم: توحید است دارای شانزده هزار بیت.

مجلد سوم: عدل و معاد است دارای سی هزار بیت.

مجلد چهارم: احتجاجات است دارای شانزده هزار بیت.

مجلد پنجم: قصص انبیاست دارای چهل هزار بیت.

مجلد ششم: در احوال پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است و مشتمل بر هزار و شصت و

هفت بیت است.

مجلد هفتم: در امامت است و مشتمل بر هزار و سی و یک بیت است.

مجلد هشتم: فتن و محنی است که پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نسبت به

بازماندگانش اتفاق افتاده مشتمل بر هزار و شصت و یک بیت است.

مجلد نهم: در احوال امیرالمؤمنین و دارای هزار و پنجاه و پنج بیت است.

مجلد دهم: در احوال فاطمه و حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَام است و دارای هزار و بیست و سه

بیت است.

مجلد یازدهم: در احوال حضرت سجاد و امام باقر و امام صادق و حضرت

موسی بن جعفر عَلَيْهِمَا السَّلَام است و دارای هیجده هزار بیت است.

مجلد دوازدهم: در احوال حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی

و حضرت عسکری عَلَيْهِمَا السَّلَام است و مشتمل بر دوازده هزار بیت است.

مجلد سیزدهم: در غیبت حضرت ولی عصر (عج) و احوال آن ذات ملکوتی

صفات و مشتمل بر هزار و بیست و یک بیت است.

مجلد چهاردهم: سما و عالم و مشتمل بر هزار و هشتاد بیت است.

مجلد پانزدهم: در طهارت و صلاست که اولی دارای صد هزار بیت

و دومی هزار و پانصد بیت جمعاً صد و یک هزار و پانصد بیت میباشد .  
بدیهی است این مجلد مطابق با ترتیبی که خود مؤلف در آغاز بهار در  
نظر داشته مجلد هیجدهمی است بنا بر این بایستی سه مجلد فیما بین نوشته نشده  
باشد .

مجلد شانزدهم. زیارات است درسی هزار بیت و این مجلد طبق ترتیب مؤلف،  
مجلد بیست و دوم از مجلدات بهار است بنا بر این باز سه مجلد فیما بین تدوین  
نشده و نیز مجلد ایمان و کفر که ده هزار بیت است به اتمام نرسیده .  
مترجم گوید: مناسب است ذیل شرح مجلدات بهار باقی مانده آنها را  
بطوریکه مؤلف در نظر داشته از مجلد ثالث الذریعه تکمیل نمائیم .  
مجلد پانزدهم: ایمان و کفر این مجلد در سه جزء تدوین شده :  
۱- ایمان و شرائط آن و صفات مؤمنین و فضیلت ایشان و فضیلت شیعه  
و صفات ایشان .

۲- اخلاق حسنه و منجیات .

۳- کفر و شعبه های آن و اخلاق رذیله و مهملکات این مجلد ضمن صد و  
هشتاد باب و در بیست هزار بیت تدوین گردیده و ترجمه پاریسی آن بطبع رسیده .  
علامه در آغاز کار که ابواب این مجلد را تدوین میکرده در نظر داشت  
ابواب عشرت را در این مجلد ایراد نماید لیکن بعدها از این عزیمت دست برداشته  
و اظهار داشته نظر باینکه ابواب عشرت شایسته است خود مجلد مستقلی باشد برای  
آن کتاب خاصی تشکیل دادیم و اینک که کتاب عشرت مستقل شده میتواند کتاب  
مزبور را مجلد شانزدهمی دانست .

مجلد شانزدهم: کتاب عشرت است که حقوق معاشرین از پدر و مادر  
و خویشاوندان و دوستان و کیفیت معاشرت آنان در ضمن صد و هیجده باب و در  
نوزده هزار بیت تدوین کرده .

بدیهی است این مجلد بدان سبب بود که مؤلف آن را از مجلد پانزدهم

مجزا کرده بود باز بحسب ترتیب اولی مؤلف .

مجلد شانزدهم : آداب و سنن ، اوامر و نواهی معاصی کبیره این مجلد به زی و تجمل معروف است . این مجلد ناقص بطبع رسیده لیکن صاحب الذریعه بمعاونت علامه مرحوم میرزا محمد طهرانی «قدسه» به نسخه از آن که نزدیک بعصر مؤلف نوشته شده جزء موقوفات سید محمد عطار متوفی ۱۱۷۱ هجری که از اعلام عصر خود بوده دست یافتند و همان نسخه را مرحوم حاج شیخ عباس قمی بخط خود استنساخ کرد و مرحوم علامه صاحب الذریعه از آن نسخه نوشت .

مجلد هفدهم : در مواظ و حکم و احادیث قدسیه و کلمات ائمه و حکایت بلوهر و یوناسف در هفتاد و سه باب و شانزده هزار بیت .

مجلد هیجدهم : در دو جزء قرار گرفته طهارت در شصت باب و صلاة در صد و شصت و یکباب و در این مجلد رساله از احیاء العله شاذان بن جبرائیل آورده شده .  
مجلد نوزدهم : در دو جزء قرار گرفته جزء اول درباره قرآن و فضائل سور و تمام تفسیر نعمانی را در این مجلد ذکر کرده و جزء دوم در ذکر و انواع آن و آداب دعاء و بعضی از ادعیه متفرقه و عوذات و دعاء سیفی و صحف ادریسی در صد و سی و یک باب و سی هزار بیت .

مجلد بیستم : درزکات و صوم و خمس و اعتکاف و ادعیه ماه رمضان و اعمال ماههای دیگر در صد و بیست و دو باب و بیست هزار بیت .

مجلد بیست و یکم هشتاد و چهار باب و حدود نه هزار بیت .

مجلد بیست و دوم : در زیارات در شصت و چهار باب و سی هزار بیت .

مجلد بیست و سوم : در صد و سی باب و بیست و یک هزار بیت .

مجلد بیست و چهارم : در چهل و هشت باب و سه هزار بیت .

مجلد بیست و پنجم : در اجازات انتهى .

۳- آثار فارسی او که بلاشک بنفع دین و دنیای مردم است و موجبات هدایت عوام مردم را فراهم می سازند و کمتر خانه ایست از شیعه مذهب که از کتابهای

وی بی بهره مانده باشد .

۴- اقامه جمعه و جماعتی که او برپا میکرد و مجامع عبادات را استوار میساخت و در این راه براستی جدی بی نهایت داشت آری این موهبت هم مانند مواهب دیگر ویژه او بود چنانچه تا این تاریخ که پنجسال از رحلت او میگذرد آنچنان مجامع عبادت بوجود نیامده بلکه بیشتر از مراسم و سنن که از برکات انفس شریفش عادت مردم شده بود از بین رفت و در روزهای شریف و شبهای اعیان هزاران نفر در مساجد به اعیان و وظائف مقرره میپرداختند و از مواعظ و نصایح او بهره مند میشدند .

۵- فتواها و پاسخهای مسائلی بود که از مقام ربانی او صادر میشد و مسلمانان در نهایت سهولت از آنها انتفاع میبردند و امروز که نعمت وجود او از دست رفته مردم سرگردان مانده نمیدانند چه بکنند تا بجائیکه گاهی بزید رجوع می نمایند و هنگامی بعمر و در نتیجه با پاسخهایی روبرو میشوند که حاکی از جهل یا تجاهل بوده و با هیچ منطق و مکتوبی موافقت نمی نماید .

۶- حوائج مؤمنانرا بر می آورد و نیازمندیهای آنانرا انجام میداد و به آنان در کلیه گرفتاریهایشان کمک میکرد و ستم ستمگرانرا از آنان بر طرف میساخت و خواسته آنانرا بگوشا کمان و والیان میرسانید و از متقاضیان توصیه میکرد و آنها را بانجام نیازمندی آنان وادار می نمود .

خلاصه حقوق این منبع کمالات و معدن خیرات بسیار است و دین و دینداران بلکه کلیه ساکنان کره ارض رهین خدمات آنجنابند بدیهی است آثار او تا روز قیامت پایدار و برکات و پاداش آنها از مقام مقدس ربانی حضرت پروردگار بروح او نازل میگردد .

نا گفته نماند کلیه مؤلفات او بطوریکه تخمین زده ایم یکمیلیون و چهار صد هزار و اندی کم بیت است و هنگامی که آنها را بتمام عمر شریفش تقسیم نمائیم قسمت هر روزی پنجاه و سه بیت و اندی کسر است .

این حقیر کتب احادیث را نزد او خوانده و سال ۱۰۸۵ بخط خود اجازه روایت مؤلفات خود و سایر آثار دیگران را برای من نوشت و در آن اجازه مخصوصاً تصریح کرد که من بدرجہ اجتهاد نائل آمده‌ام با آنکه مدت عمر من در آن هنگام حدود بیست و هفت سالگی بود .

باری حقوق آنجناب نسبت بمن بی‌نهایت است چنانچه مرا رهین حقوق ابوت و تربیت و ارشاد و هدایت قرار داده. من در آغاز کار بی‌اندازه اشتیاق بفرا گرفتن حکمت و معقول داشتم بلکه همه همت خود را مصروف تحصیل آنهامی نمودم و پایہ معقول را در دل خود استوار میداشتم تا اینکه در راه حج خدایم تعال مرا بشرف لقاء او موفق ساخت و در همان سفر ارتباط کاملی با وی پیدا کردم و بنور هدایت او رهبری گردیدم و به تتبع کتب فقه و حدیث و علوم دین پرداختم و مدت چهل سال از عمر خود را در خدمت او بسر بردم و از فیوضات او بهره‌مند گردیده و آثار کرامات و استجابات دعوات او را مشاهده نمودم و در اینمدت کسی را بپاکی باطن و خلوص نیت او ندیده خدایم تعال حقوقی را که بگردن مؤمنان دارد جبران فرماید و او را در عالیترین غرفه‌های بهشت جای دهد .

معظم‌له سال ۱۱۱۰ هجری در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان در سن هفتاد و سه سالگی رحلت فرمود .

تاریخ رحلت او در این چند مصراع آورده شده .

مقتدای جهان زیبا افتاد

عالم علم رفت از عالم

رونق از دین برفت

باقر علم شد روان بجنان (۱) .

مؤلف گوید بهترین ماده تاریخ که دروفات معظم له سروده شده این بیت

است :

(۱) این ماده تاریخ از ازهری است و مصراع اول آن اینست: ازهری گفت سال تاریخش

(ماه رمضان) که بیست و هفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد

از جمله ماه رمضان که ۱۱۳۷ میباشد چون بیست و هفت را بردارند ۱۱۱۰

خواهد شد اکنون بسحر بلاغت و معجزه فصاحت اینشهر توجه کنید که روز و ماه و سال وفات آنجناب را بدون هیچ ضرورت و اطمینانی ایراد نموده .

مرقد شریف او اکنون مزار عمومی و پناهگاه مردم اصفهانست و مجاور

در قبله از درهای نه گانه جامع عتیق اصفهان واقع شده و باتفاق همه از شهری

و دهاتی زیر بقعه متبر کاش دعا مستجابست و حاجت بر آورده .

در بقعه مجلسی عده از نیکو کاران مدفون و از مجاورتش بهره منداند .

محمد تقی مجلسی پدر ارجمند علامه مجلسی مرقدش در پیش قبر علامه

واقع شده و بین مقبره این دو بزرگوار قبری فاصله است که یکی از برادران

ارجمندش پیش از او در آنجا مدفون شده و بطوریکه از الواح قبور آنجا بدست

می آید یکی از اعظام عارفان نیز در آن مقبره مدفونست .

محمد صالح مازندرانی داماد مجلسی اول و فاضل جلیل مکرم و شارح اصول

کافی است قبر معظم له در پائین پای مجلسی در گوشه از این بقعه واقع شده و شبکه

از سنک دارد که نزدیک درب مسجد است .

آقاها دی : فرزند ملا محمد صالح فاضلی ادیب و فقیهی نجیب بوده .

ملا محمد مهدی از مردم هرند و فاضلی تحریر بوده قبر او در میان

صندوقی است که پشت در مقبره قرار گرفته (۱) .

محمد علی استرآبادی : فاضلی محدث و یکی از دامادهای مجلسی اولست

قبرش جلو قبر ملا صالح مازندرانی و بطوریکه گفته شده در ناحیه شرق بقعه

است . و یکی از اصدقاء مؤلف که از فضلاء این سلسله است بخط خود نوشته .

میرزا محمد تقی الماسی پسر برادر و پسر دختر مجلسی است که عالمی

(۱) در ۹ ج ۲ سال ۱۱۸۰ وفات یافته .



فاضل و عارفی کامل بوده و او را بدانجهت الماسی خوانده‌اند که پدرش میرزا محمد کاظم فرزند ملا عزیزالله فرزند ملا محمد تقی مجلسی الماسی بمبلغ هفت هزار و پانصد تومان آویخته داشت و او در روزگار نادرشاه امام جمعه بود و قبر او در اول صندوقست (۱).

خلاصه بسیاری به تجربه رسیده که از برکات تربت منوره و روضه مطهره مجلسی گروه بسیاری حاجت روا گردیده و زائران از اطراف و اکناف بقدر توانائی بدانجا حضور مییابند و همه گونه هدیه‌ها و نذورات تقدیم میدارند و به خیری فراوان میرسند و کوشششان مشکور است.

تتمه: سید جزائری در کتاب نوادر الاخبار مینویسد از حضرت صادق علیه السلام بمارسیده خدایم تعال بداد وحی کرد فلان پارسای بنی اسرائیلی ریاکار است تصادفا موقعیکه از دنیا رفت حضرت داود به تشییع جنازه او حاضر نشد لیکن چهل نفر از بنی اسرائیلیها گفتند پروردگارا ما از او جز خیر ندیده ایم او را بیمارز و چون در قبر گذاردند چهل نفر دیگر همان اعتراف را کرده و آمرزش او را از خدا خواستند. خدایم تعال بداد وحی کرده علت اینکه بر جنازه او نماز نگذاردی چه بود عرضه داشت بر اثر اینکه فرمودی او آدم ریاکاری بود خدا فرمود عده به نیکی او شهادت دادند و بخشش او را از من خواستند و من با آنکه از احوال او کاملاً بااطلاع بودم او را بمقتضای درخواست آنان آمرزیدم.

پس از این مطالب ذیل را تحت عنوان تنبیه ایراد نموده که: خدایم تعال امور مردم را بمقتضای ظاهر کارهای آنان برگذار کرده و در عین حال که از رازهای درونی آنان باخبر است بازهم از ظاهر اعمالشان تجاوز نمی‌نماید.

استاد معاصر مولانا مجلسی سلمه الله اظهار میداشت مستحب است چهل نفر

(۱) نامبرده بنوشته رجال اصفهان سال ۱۰۸۹ متولد شده و ۱۱۵۹ وفات یافته

و همان کتاب نوشته‌سی و یک نفر از دانشمندان در صحن و بقعه مجلسی مدفون‌اند که پانزده نفر از آنها شرح حالشان معلوم است.

مؤمن بر کفن مؤمنی شہادت خود را بایمان او بنویسند و ممکن است دلیل معظم له همان حدیث مزبور باشد .

و خود من از کسانی بودم کہ بر کفن او در حالیکہ صحیح و سالم بود شہادت بایمانش دادم .

و بطوریکہ از شرح تہذیب سید معظم له نقل شدہ اظہار داشتہ استاد صاحب

بحار بمردم دستور میداد تا بر کفنہای مردگان شان شہادت چہل مؤمن را بدین

کیفیت بنویسند یعنی ہر فردی بخط خود بنویسد فلان پسر فلان مؤمن است

یا شکی در ایمانش نیست و خود بعنوان شہادت نام خود و پدرش را نوشتہ مهر نماید .

و بخاطر دارم در دہہ ہزار و ہفتاد ہجری روز جمعہ در مسجد جامع منبر بود

و انواع علوم و حکم و مواعظ را برای حاضران بیان میفرمود پس از انجام سخنان

عالمانہ نخست اقرار بایمان و لوازم آن نمودہ آنگاہ خطاب بمردم فرمود ای مردم

این بود اعتقاد و ایمان من و از شما آرزو مندم آنچه را از من شنیدید گواہی دهید

و گواہی خود را بمنظور شہادت بایمان کہ از من استماع نمودید بر کفنم بنویسید

سپس دستور داد کفنش را در مسجد آورده و ہمہ مردم شہادتشان را بطوریکہ قبلاً

تذکر دادیم نوشتند و چنانچہ گفتیم مدرک عملش همان حدیث مزبور بود . انتہی (۱)

مؤلف گوید یکی از فضلاء عصر ما کہ در نہایت وثوق و اطمینان بودہ از

فقہاء نجف اشرف چنین نقل کرد در یکی از اجازات سید جزائری سابق الذکر

کہ فاضلی محدث و جلیلی نبیل بود و آثار بسیاری دارد در تالیف بحار یا علامہ

مجلسی بود مینویسد : در آنہنگام کہ در اطراف و اکناف بمنظور تحصیل

کمالات بسیر آفاقی میپرداختم شنیدم ستارہ درخشان اجتہاد مجلسی در آسمان

علوم اصفہان درخشیدن دارد اسب ہمت بجانب آندیار جہانیدہ تادر دریاہای علوم

(۱) در این عصر نیز شہادت چہل مؤمن مرسوم است با این تفاوت کہ بر کفن جملہ

معروف «اللہم انا لانعلم منہ او منہا الا خیرا وانت اعلم بہ او بہا مناء مینویسند و شہادتشان را

گواہی میکنند .

ربانی او غوطه ور گردیده از درر گرانبهای او استفاده و از درخشندگی آثار او استناره نمایم بمجردیکه وارد ماء مدین حضور مسعود گردیده از برکات انفس شریفش بیش از آنچه خیال میکردم بهره مند شدم و بر خفایا و رازهای درونی او واقف آمدم و تقرب فوق العاده پیدا کرده چنانچه یکی از خاندان او بشمار می آمدم بدیهی است اقامت من در حضور او بطول انجامید و در این مدت آثار عظمت او را روز بروز زیادتیر میدیده و موجبات تجمل و لوازم آرایش دنیوی او بحد کمال بود تا بجائیکه یقین داشتم لباسهای کنیزکان و نوکران او از قماشهای کشمیر بود. موقعی از این موضوع که اینهمه تجمل در دستگاہ او بوجود آمده ناراحت شده باینکه میداشتم معظم له کاملاً از زهد و پارسائی ائمه هدی باخبر است. تا آنکه فرصت مناسبی بدست آورده باوی در این باره بگفتگو پرداخته و مباحثه طولانی نموده تا آنکه خود را در برابر او ناتوانتر و عاجزتر از آن دیدم که بتوانم باوی بسخن پردازم ناچار اظهار داشته شما که امروز شناور در دریاها علم و کمالید هر چه بخواهید میتوانید بگوئید و من در برابر شما بمنزله قطره در مقابل دریاست اکنون اگر بخواهید مباحثه مابیان برسد بهتر آنست تعهد کنیم هر يك از ما که زودتر از جهان رفتیم بخواب دیگری بیائیم و حقیقت حال را آنچنانکه ما ذونیم بیان کنیم و از باطن امر که در آن عالم منکشف شده اخبار نمائیم، مجلسی پیشنهاد مرا پذیرفت و مجلس بدینوسیله پایان پیدا کرد.

چندی از این مباحثه نگذشت مولانا بیمار شد و بر اثر همان بیماری دارفانی را وداع گفت و قلوب همه مسلمانان را در رحلت خود داغدار کرد مخصوصاً مردم اصفهان به مصیبت جبران ناپذیری مبتلا گردیدند بازارها بسته و مسجدها تعطیل گردید و مراسم عزاداری تا یک هفته در سراسر شهر برقرار و دستجات مختلف به عزاداری اوقیام کردند، من هم در میان افراد در مجالس عزاداری شرکت میکردم و باید اعتراف کنم در این چندروز بکلی از قرارداد فیما بین فراموش کرده در نتیجه ایام عزاداری سپری شد.

روزی باتفاق جمعیتی کنار تربت او آمده پس از مراسم گریه و سوگواری و تأسف بر رحلت آن بزرگوار و تلاوت قرآن مجید خواب مرا فرا گرفت در عالم رؤیا دیدم گوئیا معظم له از خوابگاه ابدی خود بیرون آمده و کنار قبرش نشسته و به بهترین زیورها و لباس‌های فاخر خود را آراسته در آن حال بخاطرم رسید معظم له وفات یافته پیش دویده بر او سلام کرده اداء احترام نمودم و انگشت ابهام او را گرفته اظهار داشتم کوشش ما بنهایت رسید و هنگام وعده سر آمد اینک اطلاع دهید جریان کار شما در موقع مرگ و پس از آن بکجا کشید و آنچه را بچشم دیده و بگوش شنیده برای تکمیل اطلاع مابیان فرمائید و ضمناً از معاهده فیما بین هم بیانی بفرمائید .

فرمود آری آن موقع که در بستر بیماری مرگ افتاده بودم و آن به آن برنج و زحمت من افزوده میشد تا کار بجائی رسید که تحمل آن از عهده بشر خارج بود در اینحال دست بجانب خدا دراز کرده و باو از گرفتاری خود شکوه نمودم و معروض داشتم پروردگارا در کتاب خود فرموده « لا یكلف الله نفساً الا وسعها » اینک میدانی در این ساعت چه میکشم و چه بار سنگینی تحمل میکنم و چه درد عجیبی را بر خود هموار میسازم پروردگارا درب گشایشی بروی من باز کن و مرا از این بیچارگی برهان و از این رنج خلاصی ده .

در این حال مرد بزرگواری که لباسهای گرانبها پوشیده بر من وارد شد و در پائین پای من آرام گرفت و احوال مرا پرسید ناراحتی را که تحمل میکردم برای او توضیح دادم چون اینسخنان را از من استماع کرد دستش را بر انگشتان پای من گذارد گفت آیا درد بر طرف شد؟! پاسخ دادم آری همچنان دست بر اعضاء و جوارح من میکشید و درد بر طرف میشد و بهر عضوی که دستش میرسید همانسؤال را میکرد بمجردیکه دستش بسینهام رسید بکلی درد بر طرف شد اندامم را دیدم در گوشه اطاق بدون حرکت افتاده و من با کمال تعجب و حیرت زدگی بدان مینگریستم میدیدم خویشاوندان و همسایگان اطراف بدن مرا گرفته بگریه

و ند به میپر داز ند و بسو گواری مشغولند. گفتم از شما درش گفتم مرا تنها گذارده و اطراف جسمم را گرفته و بر من میگریید و حال آنکه هیچگونه ناراحتی و دردی احساس نمیکنم. لیکن آنها بسخن من توجهی نمیکردند و همچنان بسو گواری میپرداختند تا اینکه انبوهی از مردم گرد آمدند و تابوت حاضر کرده و جسدر را در میان آن گذاردند و آنرا بغسال خانه بردند، در آنحال وحشت و خوف عجیبی مرا فرا گرفت و همچنان باحالت خوف و ترس بسر میبردیم تا بر جنازه نماز گذاردند آنگاه آنرا بمحلی که اکنون هستیم آوردند و من در کلیه این پیش آمد ها جلو جنازه حرکت می کردم و مخصوصاً متوجه بودم کاملاً شاهد احوال باشم تا آنکه جنازه را در این محل آورده و در گوشه گذارده و بکندن قبر پرداختند با خود گفتم هر گاه آنرا وارد قبر کردند من از آن دوری خواهم کرد و در زیر خاک نخواهم ماند لیکن بمجردی که آنرا وارد قبر کردند بر اثر علاقه ای که بدان داشتم نتوانستم طاقت بیاورم ناچار بدنبال آن وارد قبر شدم.

در اینحال صدائی بگوشم رسید یا عبدی یا محمد باقر برای امر وزچه توشه مهیا کرده من اعمال شایسته و باقیات الصالحاتی که انجام داده بودم بعرض رسانیدم متأسفانه پذیرفته نشد بار دیگر آنصدا بگوشم رسیده تحیر گردیده و بیچاره شده بطوریکه در فرار برویم مسدود شده و راه چاره بهیچ عنوان نداشتم در این هنگام یاد آور شدم.

روزی همچنانکه سواره بودم و عزیمت محل موعودی داشتم از بازار بزرگ اصفهان عبور می کردم توجه کردم انبوهی از مردم اطراف مؤمنی را که مردم او را بفساد مذهب متهم میدانسته گرفته و من یقین داشتم او آدم با ایمان و پاکدامنی است لیکن بمناسبتی که خود می دانستم ابراز این موضوع نمی کردم محملاً او را میزدند و بزشتی یاد می کردند و حقوق خود را از او مطالبه می کردند و او بمناسبت تهنی دستی از پرداخت دین خود عذر میخواست و مهلت میطلبید او را مهلت نمیداده و به آزار و اذیت او میپرداختند مخصوصاً یکی از آن انبوه جمعیت کفش خود را بیرون آورده و بر سرش می کوبید و میگفت میدانم از پرداخت قرضت عاجزی

لیکن با این کفش برسرت میکوبم تا بدینوسیله آتش دلم را که از دست تو  
شعله و راست خواموش سازم !

اینجا طاقت نیاورده باخود گفتم تا کی باید از این مردم بوالهوس و بد باطن  
تقیه کرد و از خدای بزرگ عیب پوش پرهیز نکردی بنده بیچاره اش را از دست  
این انبوه دنیا پرست نجات نداد ناچار پیش رفته کنار آن ناتوان ایستاده بر مردم  
صیحه زده گفتم وای بر شما همراه من بیائید تا قرض او را بپردازم و او را باخود  
بمنزل بردم و در احترام او بیش از اندازه کوشیدم و تدارک مافات را نمودم و قرض  
او را پرداختم و خواسته های او را بر آوردم و بیش از آنچه خیال میکرد نیاز مندیهای  
او را انجام دادم .

تفصیل آنچه را بجا آورده بودم بعرض پروردگار رسانیده خدای بخشنده  
از من پذیرفت و از گناهم در گذشت و دستورداد تادر رحمت را بروی من کشودند  
و در تمام حالات از روح و ریحان و هوای لطیف جنان بهره مند میگردم و خوابگاه  
مرا تا آن اندازه که خود میخواست گشایش داد و از آن وقت تا بحال از همه  
گونه نعمت برخوردارم و از دعوات نیکو کاران که بزیارت من میآیند بهره مند  
میشوم و آنها را می بینم .

اکنون ایسید بزرگوار اگر دارای چنان شوکت و عزت دنیوی نبودم  
چگونه میتوانستم آن مؤمن ناتوان را از چنگال آن مردم نجات دهم و قرضش را  
ادا کنم تا امروز باینگونه راحتی دائمی نائل آیم !  
سید گوید چون از خواب بیدار شدم دانستم آنچه را که در روزگار حیاتش  
بجامی آورده بمقتضای مصلحت دین و منفعت اسلام و مسلمین بوده .

(۱۴۲) آقا محمد باقر فرزند ملا محمد اکمل اصفهانی شیرازی بهبهانی  
آقا ، مروج سده سیزدهم هجرت بود چنانچه علامه مجلسی که همانام با وی است  
مروج آغاز سده دوازدهم بشمار آمده .

آقا تا سال هشتم از سده سیزدهم باقی مانده چنانچه علامه تا دهم از سده

دوازدهم باقی بود.

از برکات وجود آقا غبارهاییکه از ناحیه اخباریها آسمان شیعیان را فرا گرفته بود برطرف شد و آثار بدعت‌های آنرا که انبوهی از ملاحده و غلات صوفیه بوجود آورده بودند نابود گردید. خدمات آقا بر پایه قدمهای شایانی بود که علامه مجلسی برداشته بود و هر دوی آنها آیتی از آیات خدای متعال بودند. و پیش از این ذیل ترجمه شیخ اسدالله کاظمی نوشتیم تاریخ میلاد آقا جمله از آیه شریفه «ناقة الله لكم آية» بوده.

صاحب منتهی المقال که از شاگردان وی بوده در کتاب مزبور در باب میم بعنوان محمد بن محمد موسوم بباقر مینویسد :

استاد عالم علامه و شیخ فاضل فهامه علامه زمان و نادره دوران دانشمندی بسیار دانا و مهتری فاضل و توانا و در نهایت وثوق و اطمینان بود معظم‌له کن طائفه شیعه و پایه استوار شریعه بشمار می‌آمد در عبادت از همه معاصران برتر و در پارسائی از همه پارسایان بالاتر بود در سده سیزدهم هجرت مؤسس ملت سید بشر بود و شکافنده علم و نحریر فضل بحساب می‌آمد و از کلیه فنون معقول و منقول باخبر و همه آنها شاهد تحقیق و گواه تدقیق او بودند، آری انگشتنمای عالمان و منقاد معاصران بود سزاوار آنست جزم دیگری او را بستاید و از توصیفش دم زند چه آنکه بجان خودم سوگند هر اندازه در وصف او بنکارم باز آنچه باید بگویم اظهار نداشته و کاغذ و قلم وفای با تمام آن ننماید. آری او آقائی بود که دیده روزگار چون او ندیده و بطوریکه فضائش حاکی است نظیری برای او مشاهده نشده، بدیهی است جز مطلع خبیر دیگری جرأت توصیف آن نحریر را ندارد!

آقا سال ۱۱۱۸ یا ۱۷ هجری در اصفهان متولد شده و چندی در بهبهان زیست داشته پس از آن بکربلا هجرت کرده.

در کربلا روزگار بر آقا سخت گرفت و آنچنانکه باید از اداره زندگی و هزینه خانواده بزحمت افتاد ناچار تصمیم گرفت تا از آن مکان مقدس بمحل دیگر

انتقال پیدا کند ، امام علیہ السلام را در رؤیا مشاهده کرده فرمود راضی نیستم از دیار من بمحل دیگر انتقال پیدا کنی !  
آقا از آنساعت به بعد تصمیم گرفت با کمال آرامش در آن سرزمین عرش آئین بماند .

در آن روزگار شهرهای عراق و یثرب کربلا و نجف مملو از اخباریہا و بخصوص جاہلان و قاصران آن انبوه کھتران بود و بانداڑہ اظهار مخالفت با فقہاء میکردند کہ بسیاری از اوقات کتب فقیہان نامدار را بادستمال می گرفتند .  
خدا بمتعال از برکات قدوم اوسرزمینہای عراق را از وجود آنها پاک کرد و آنها را کہ در تیبہ سرگردانی متحیر بودند براہ راست ہدایت کرد .  
خلاصہ تمام معاصران از خرمین فیض او خوشہا چیدہ و توشہا بردہ .

معظملہ کہ بزرگواریش پایدار باد دوفرزند پارسا و دانشمند عامل داشت بزرگترین آنها آقا محمد علی است !

معظملہ در دقت نظر و خوش فہمی بہ آخرین پایہ فہم و فراست ارتقا پیدا کردہ بود در اصول و تفسیر و تاریخ و عربیت و فروع و رجال و حدیث بدطولاداشت و از ہمہ در میدان مسابقہ این فنون پیش افتادہ و شربت گواری آنها را زودتر از دیگران چشیدہ .

آقا محمد علی در آغاز ورودش بکربلا با اتفاق پدر ارجمندش شہرتی ہمگانی پیدا کردہ و خاص و عام او را بفضل و دانش می شناختند و کمال و فضل او زبانزد محافل و مجالس بود تا بجائی کہ صبغۃ اللہ افندی علامہ بغداد تقاضای دیدار و مباحثہ با او را نمود .

آقا محمد علی از پدر ارجمندش اجازہ خواست تا چند روزی بمنظور رفع تہمت بعنوان شاگردی از محضر وی استفادہ کند آقا باقر حاضر نشدہ آقا محمد علی اصرار کرد بالاخرہ تصمیم گرفتہ تا از قرآن مجید استخارہ و استفادہ کنند در نتیجہ اولین آیہ ایکہ مورد توجہ قرار گرفت این آیہ بود و از قال لقمان لابنہ و هو



يعظه يابنى " لانشرک بالله ان الشکر لظلم عظیم ، آقا محمد علی حقیقت مطلب را فهمیده و از اندیشه ای که داشت در گذشت .

آقا محمد علی سال ۱۱۴۴ در کربلا متولد شد اوقاتیکه والدش در بهبهان بود از وی بهره مند میشد و بانفاق او بکر بلا میعلی مشرف گردید چند سالی در آن ارض اقدس به تدریس و افاده و تألیف پرداخت پس از آن بکاظمین هجرت نمود و در آنجا تا سال پیدایش طاعون زیست نمود ، سپس بدیار عجم رهسپار شد و اینک چون مشعل تابانی در آن دیار میدرخشد و شایسته است درباره او بگوئیم (ومن يشابه ابه فما ظلم) .

آقا محمد علی آثاری داشته از جمله رساله در حلیت بین دو همسر فاطمی «حلیة الجمع بین فاطمیتین» در این رساله عقیده شیخ یوسف بحرانی را مردود دانسته پنج رساله در مناسک حج این رساله ها که بفارسی بوده در نهایت دقت نوشته شده و من رساله میانی آنها را به عربی ترجمه کرده ام ، کتاب مقام الفضل در این کتاب مسائل انیقه و رسائل بلیغه ایرا گرد آورده ، حاشیه مدارک با تمام نرسیده شرح مفاتیح نا تمام مانده و امثال اینها و نیز یادداشت هایی در رجال داشته که من گاهی اوقات در این کتاب از آنها نقل کرده ام (۱) .

بطوریکه میدانیم مقدس مغفور ملا صالح مازندرانی جد مادری استاد بهبهانی بوده و از طرف پدر بدو می پیوندد زیرا پدرش نورالدین بن ملا صالح است و او ده فرزند داشته که کوچکترین آنها او بوده و ملا محمد تقی مجلسی جد آن منخدره بحساب می آمده و از ناحیه مادر باوی بستگی داشته و همسر ملا صالح مذکور بوده بنا بر این علامه مجلسی دائی مادرش میباشد بهمین جهت معظم له از علامه مجلسی تعبیر بدائی و از آن دو تعبیر به جد میکرده آقا باقر نزدیک به شصت مجلد تألیف داشته شرح مفاتیح که کتاب طهارت و صلاة و صوم و زکاة و خمس آنرا

(۱) علامه تهرانی در مصفی المقال مینویسد از آثار او حاشیه نقد الرجال و معترب الاقوال و رساله در احوال صحابه است و ممکن است منظور بوعلی یکی از آنها باشد .

شرح کرده شرح مزبور در نهایت دقت نوشته شده و ممکن است با اندازه کتاب مدارك يا بیشتر از آن باشد، حاشیه کتاب طهارت و صلاة مدارك اشتباهاتی که برای مؤلف پیش آمده در آن متعرض شده پس از آن صاحب مدارك را در خواب دیده که با اشتباهات خود اعتراف کرده و از عمل آقا اظهار خرسندی نموده، حاشیه بر رجال میرزا من خلاصه از آنرا در این کتاب ایراد نموده و باید اعتراف کرد آقا در این حاشیه داد تحقیق را داده و حق مطلب را ادا نموده و فوائد و تحقیقاتی را ایراد نموده که متقدمان و متاخران از آنها بی خبر بوده اند. حاشیه شرح ارشاد مقدس اردبیلی از اول متاجر تا آخر کتاب حاشیه وافی رساله در اجتهاد و اخبار و متعلقات آنها و شبهه‌هایی که در آن وارد شده، رساله در اصالة البرائة و تفصیل آراء و مذاهبی که در آن وارد شده و اقسام مربوط بدان رساله در بیان حیلہ های شرعی مربوط به ریا و مطالبی که شرعیت آنها را ثابت میکند با اینکه شرعی نیستند، الفوائد الجائزیه در این کتاب مطالبی که شخص فقیه نیازمند بدانهاست ذکر کرده، الفوائد الملحقة بها که ممکن است همان فوائد جدید باشد چنانچه به فوائد اولی فوائد عتیقه میگویند، حاشیه بر معالم الاصول این حاشیه و رساله ای که ذیلا نام خواهیم برد آخرین آثار اوست، رساله در طهارت و صلاة در این رساله مسائلی شریفه و دقائق لطیفه گنجانیده شده رساله بزبان فارسی در طهارت و صلاة، رساله کوچکی در زکاة و خمس، رساله بزبان فارسی در حج من این رساله را عربی بر گردانیده ام این چند رساله فارسی اند رساله در معاملات رساله کوچکی در قیاس رساله در حل شبهة جبر و اختیار رساله در بیان جمع بین اخبار و اقسام جمع با توجه باینکه کدام قسم صحیح است و کدام ناصحیح رساله در حلایة جمع بین فاطمیتین این رساله را بمنظور رد بر شیخ یوسف بحرانی نوشته زیرا او اصراری داشت که جمع بین دوزن فاطمی حرامست و متعرض بود حکومت عقل در این باره باطل است! و رساله مبسوط دیگری در این باره نیز نگارش داده رساله مختصرتر دیگری هم نوشته رساله فارسی در اصول الدین رساله در فساد عقد دختر خور رساله ای که منظور از آن حلایة نظر بمادرش باشد

(صیغه محرمیت) رساله مبسوطی در استحباب نماز جمعه و فساد وجوب عینی رساله دیگری مختصرتر از آن رساله در حجیت استصحاب و اقسام آن و اقوالی که در اینخصوص از اعلام رسیده رساله در بیان مباحثه‌ایکه بایکی از دانشمندان عامه نموده در این رساله ثابت کرده رؤیت خدا محالست و آن فاضل از رد فرموده آقا در مانده شده ناچار در صحت رؤیت حق توقف کرده، حاشیه بردیباچه مفاتیح اینحاشیه متضمن چهار مقاله است (اول) اصول اصیله‌ایکه فقها آنها را اصیل دانسته وقاصر ان اصلی بودن آنها را منکرند (دوم) بیان آنچه را جاهلان قیاس پنداشته با آنکه قیاس نیست (سوم) در بیان اجماع ضروری و نظری و حجیت شهرت و عدم آن (چهارم) عدم جواز تقلید میت و حکم کسیکه از مجتهد حی تقلید میکند. رساله در بیان حکم عصیر عنبی و تمیری و زبیبی، رساله در حجیت اجماع و اقسام آن و دفع شکوک و ارده در آن، رساله در عدم اعتداد بر رؤیت هلال پیش از زوال حاشیه بر ذخیره حواشی متفرق بر مفاتیح حواشی بر اوائل معالم حواشی بر مسالك حواشی بر تهذیب حواشی بر شرح قواعد رساله در حکم دماء معفو عنها رساله در احکام عقود رساله در اصول اسلام و ایمان و حکم منکر آندو و حکم ناصب رساله کوچکی در احکام حیض ناتمام رساله در بیان اینکه مردم دودسته‌اند مجتهد و مقلد و آیا سومی هم متصور است یا خیر رساله در حکم تسمیه بعضی از فرزندان ائمه بنام پیشوایان جور و پوزش از آن حاشیه و چیزی بر حاشیه ملا میرزا جان بر مختصر عضدی. بعضی از این رساله‌ها بدست من نرسیده و از آنها اطلاعی ندارم. علاوه بر آنچه ذکر شد رسائل و جوابهای مسائلی دارد که اگر همه آنها بصورت کتابی در آیند چندین مجلد خواهند شد.

تا بدینجا اظهارات ابوعلی صاحب منتهی المقال بیایان رسید!

مؤلف گوید: از جمله پرسشهاییکه از او شده بطوریکه برخی از پاسخها حاکی هستند یکی از سائلان بزبان پارسی پرسشی باین ترتیب از وی نموده بچه وسیله باین موقعیت از دانش و بزرگی و مقبولیت دنیا و آخرت رسیدی؟

معظم له در پاسخ او نوشت من در خود استحقاق هیچ موقعیت و مقامی را نمی نمودم و برای خودم ارزشی قائل نبودم بلکه خود را در ردیف موجودات قرار نمیدادم لیکن همواره در احترام علما میکوشیدم و نام آنها به عظمت یاد میکردم و پیوسته و نا آنجا که میتوانستم از تحصیل علم خودداری نمیکردم و تحصیل علم را بر همه چیز مقدم میداشتم .

ومن تا بحال بطرق روایتی اوبجز از والد امجدش محمد اکمل از شیخ دیگری اطلاع ندارم و انحاء تحمل روایتی او را منحصر بپدرش میدانم و او از عده از مشایخ روایت میکرده از جمله ملامیرزا محمد بن حسن شیروانی و شیخ جعفر قاضی و آقا جمال الدین خوانساری از ملا محمد تقی مجلسی بلکه بطوریکه عده از متأخران نقل میکنند از علامه مجلسی از پدرش ملا محمد تقی مجلسی .

آقا در سن بیشتر از نود سالگی در سرزمین حائر شریف حضرت سیدالشهداء حدود ۱۲۰۸ (ح رخ) هجری رحلت کرد و در رواق شرقی نزدیک بیابین پای شهداء مدفون شد (۱) .

بزودی بیاری خدا در باب میم شرح حال فرزندش آقا محمد علی را ایراد خواهیم کرد و بخشی از احوال و اشعار او را به ضمیمه ترجمه عده از خاندانش متعرض خواهیم شد !

آقا عبدالحسین فرزند استاد و برادر کوچکترین آقا محمد علی از بزرگان دانشمندان و مجتهدان و افاخم فقها و اصولیها بوده .  
پدر ارجمندش حاشیه معالم الاصول را بخاطر وی نوشته و او خود شرح مبسوطی

(۱) تاریخ وفات او را باختلاف بین ۱۲۰۵ تا ۱۲۱۶ نقل کرده اند و همچنین زندگی او را مختلف ایراد نموده اند مادر تذکره باقریه به اختلافات مزبور اشاره کرده و آنچه اقرب بصحت بوده وفات او سال ۱۲۰۵ هجری بوده و آقا محمد علی این جمله را ماده تاریخ او یافته (رفتی زدنی باقر علم) جمله مزبور را شهاب در ضمن قطعه چنین سروده :

ز کلمك فكرت خود در وفات والد ماجد بلوح دل رقم زد (باقر علمی زدنی باقر علم) .

بر معالم نگاشته و تحقیقات شایسته که در کتب اصول کمتر بدانها دست پیدا میشود ایراد نموده و تا مباحث استصحاب آنرا پایان داده.

آقا عبدالحسین تمام روزگارش را در همدان بسر برده و بیشتر به انزوا تماثل داشته و آنطور که باید و شاید در مجالس و محافل عمومی شرکت نمیکرده .  
ما چندی از روزگار او را ادراک نمودیم .

معظم له پس از ۱۲۴۰ هجری وفات یافت .

(۱۴۳) حاج سید محمد باقر فرزند سید محمد نقی (بانون) هاشمی علوی حسینی

موسوی .

اصلاً از مردم شفت گیلان بوده مراتب علمی را در کاظمین با تمام رسانیده و در محله بیدآباد اصفهان سکونت داشته و همانجا مدفون شده موقعیت حجة الاسلام عالیت از آنستکه بتوان او را در امثال این کتاب توصیف کرد و یا از عهدۀ اندکی از ستایش او برآمد .

حجة الاسلام مکارم خاصه انبیاء عشره را که عشره کامله است دارا بوده و از تمام صفات ناشایسته عاری میباشد .

حجة الاسلام را خردمندترین مردم روزگارش دیدم و او به حقیقت مردمک چشم انسان بلکه انسان عین کلیه اقران و معاصرانش بشمار می آمد .

حجة الاسلام دیندار بتمام معنی بود چنانچه کلیه متدینان و حافظان و خزینه داران دین در برابر دیانت او تسلیم بودند بلکه میتوان گفت ایمان کلیه مردم جزئی از ایمان حقیقی او بود .

من معتقدم در اثبات حقایق علمی و براهین عقلی و نقلی کسی همتای او نبوده و مانند او به دقائق علمی لسان گویند نداشته .

حجة الاسلام در نهایت بردباری بود و با منزلت و موقعیت خاصی که داشت در برابر جاهلان کمال بردباری را ابراز میداشت و با حسن خلق منحصر بفرد بارهای سنگین مردم را بر خود هموار میساخت .

حجة الاسلام در جود و بخشش بیایه بود که میتوان گفت همه موجودات ادر  
گرو احسان او بوده و او از علم و مال و مقام نسبت بهیچیک از نیاز مندان دریغ  
نمیداشت .

حجة الاسلام در میان قاطبه مردم معروف و آثار خیریه او مشهور بود بلکه  
باید گفت دیوان عرف بوجود او مزین و بعنوان او مذیل بود تنها مسجدا عظم او  
که در اصفهان بنیان شد شاهد علو مقام و دلیل بر رفعت بنیان اوست بلکه مسجد مزبور  
آیتی از آیات ملك و نشانی از نشانهای سلطنت معنوی اوست .

حجة الاسلام مردی نیکو کاری و مخصوصاً در صله رحم و توجه بخویشاوندان  
سعی بلیغ داشت و هر کس از نزدیکانش بجهاتی از او دوری میکردند معظم او در  
ایجاد محبت و الفت فیما بین از هیچگونه عنایتی دریغ نمیکرد ؛ حجة الاسلام  
بزرگی شکیبابود چنانچه در برابر همه گونه اندوه و پیش آمد های ناگوار  
شکیبائی عجیبی ابراز میداشت و میزان هیچیک از صابران از میزان صبر او برتری  
پیدا نمیکرد .

حجة الاسلام عالمی شا کر بود و این حقیقت را در برابر سپاسگزاری از عنایات  
خاصه حضرت پروردگار که نسبت باو ارزانی داشته بود بزبان و قلب و عمل  
ابراز می نمودند .

حجة الاسلام با خویشان خود آن گونه عمل میکرد که ذات اقدس حضرت  
خانم النبیین با نزدیکان خود انجام میداد .

حجة الاسلام تمام مراتب معارف و اخلاق را دارا بوده و از کلیه مدارج مکارم  
و آداب برخوردار .

حجة الاسلام در میان ستارگان علمی بدر بتمام بود و در برابر دریا های  
کرم بحری طمطم بود .

حجة الاسلام در مراتب عالیه پرچمی برافراشته و برای سایر از دانشمندان  
حجتی کامل و سراسر رحمت بود .

در این روزگار خدایم تعالی زمام امور شیعه را بعهده او بر قرار کرده بود  
حجة الاسلام در آغاز کاری یعنی آن هنگام که بزیارت اعتبار عالیات افتخار  
تشریف داشت از محضر سید معظم مهدی بحر العلوم «فده» و سید محسن کاظمی  
استفاده کرد

و از شیخ جعفر نجفی و سید علی کر بلائی (صاحب ریاض) و میرزا ابوالقاسم  
قمی و دیگران اجازه روایتی داشت .

حجة الاسلام پس از آنکه مراتب علمی را در اعتبار عالیات بسر حد کمال رسانید  
و مدت هشت سال از محاضر رسمی آن دیار بهره مند گردید در تشریف بقدم محروسه  
متجاوز از شش ماه بدرس صاحب قوانین میرزا ابوالقاسم حاضر شد و میگفت آن  
اندازه که در ظرف این شش ماه از محضر میرزای مبرور فریاد گرفته ام برابر با تمام معلوماتی  
بود که در اعتبار عالییه بدست آورده بودم.

میرزا پس از آنکه از مراتب عالییه او اطلاع یافت اجازه مبسوط و مضبوطی  
بوی عنایت فرمود .

حجة الاسلام از این سفر نیک اثر غنیمت کاملی برد . از آنجا باصفهان  
آمده و در آن سر زمین دانش و فرهنگ متوطن گردید تا آخر عمر در آنجا  
زیست داشت .

حجة الاسلام بمن فرمود در آن روزگار که بکسب کمال میپرداختم رغبتی  
به استجازه از اساتید نداشتم و مانند دیگران که خواهان ریاست بودند در این  
اندیشه شب را بروز نمی آوردم با آنکه رویه اساتید با من طوری بود که متوقع بودند  
من از آنان استجازه نمایم و آنها بلافاصله و بمحض اظهار من خواسته مرا اجابت کنند.  
به همین مناسبت از اجازه روایتی مروج بهبهانی و سایر از اعلامیکه در  
طبقه او بودند محروم ماندم. ایکاش چنان استغنائی را در خود احساس نمی کردم و این  
رویه را شیوه خود قرار نداده بودم تا امروز اینگونه محرومیت نصیب من نمیشد.

لیکن خدای متعال مرا از حق اجازه او بهره مند کرد و منت گذارد تا

آنجناب بمن اجازه روایتی داد و موظف فرمود تا از کتابهای ثقات و محدثان نقل روایت کنم و مخصوصاً این موضوع را بمنظور شفقتی که بامن داشت بزبان آورد اعلي الله مقامه .

حجة الاسلام آثار قلمی بسیاری دارد از جمله مطالع الانوار در شرح شرایع این شرح بیش از مقاصد کتاب صلاة را تا آخر احکام اموات را ندارد و در پنج مجلد قرار گرفته در عین حال اغلب قواعد فقه را دارا بوده و ضوابط کلیه آنها را در بر دارد و بسیاری از مسائل متفرقه طهارت تادیبات را در آن نگارش داده و نهایت تدقیق و تحقیق را در مقاصد و تذییل این کتاب رعایت نموده و بپایه رسیده که دست و دل هیچیک از اکابر بدان نرسیده بهتر آنست در توصیف آن کتاب بهمین اندازه اکتفا نمائیم .

و کتاب دیگری بهمین رویه بیارسی نوشته بنام تحفة الابرار این کتاب قریب بیست هزار بیت است و ابواب تعقیب را بانجام آورده و فوائد مهمه و فروع نادره در آن متعرض گردیده و این کتاب را بعنوان رساله عملیه برای مقلدین خود تصنیف کرده در عین حال با اندازه مطالب عالیه در آن ایراد کرده که در هیچیک از کتب عملیه وجود ندارد .

کتاب قضا و شهادات این کتاب استدلالی است و در روزگاری تألیف شده که معظم له از محضر سید محسن کاظمی سابق الذکر استفاده میکرده .  
کتاب الزهرة البارقه این کتاب را در خصوص مطالب حقیقت و مجاز تألیف کرده و بسیاری از مسائل اصولی و عربی و مباحث الفاظ و مبادی لغویه را در آن گنجانیده و مشتمل بر هیجده هزار بیت است .

اجوبة المسائل این کتاب مشهور است و در دو مجلد بزرگ قرار گرفته و مشتمل بر مسائل چند است از جمله رساله ایست در اوقاف از مباحث آن مسائل آنکه وقف بر نفس بخصوص یا در ضمن دیگری را باطل دانسته و مخصوصاً بسیاری از اوقاف قدیمی را محکوم ببطالان فرموده و دستور داده تا موقوفات بوارث خاص یا تمام آنها



باز گردد و پس از وفات واقف با آنها معامله ملکیت شود از جمله رساله ایست که در آن حکم اقامه حدود را در عصر غیبت ایراد کرده و خود او اقامه حدود را بر مجتهدان واجب میدانست و خود یا بفرمانش اقامه حدود میکرد و عدّه جانیان و ظالمان و زنا دهنندگان و مخالفان و لاطیان را که زمان ریاستش محکوم بحد ساخته هشتاد یا نود و یا صد و بیست نفر بوده اند و اغلب اینها در گورستانی که نزدیک منزلش بوده و بنام قبلة الدعا خوانده میشده مدفون شده اند

از جمله رساله ایست در باره زیارت عاشورا و ثابت کرده نماز آن دور کعت است و آن دو رکعت را هم بایستی پس از لعن و سلام و دعاء اللهم خص و دعاء سجده بخوانند. رساله در احکام شك و سهو در نماز این رساله بسیار بزرگ است و با وضع و تفریع خاصی ترتیب یافته و آنرا متمم کتاب تحفة الابرار قرار داده. رساله در مناسک حج و آداب واجب و مستحب آن و این رساله از بهترین کتبی است که در این باره نوشته شده و در این روزگار بسیاری از حاجیان مطابق با آن عمل میکنند.

رساله در مشترکات الرجال بدیهی است معظم له از همه متقدمان و متأخران در احوال رجال دقیقتر و صاحب نظرتر و کاملاً از اشتباهات پیشینیان باخبر و آنها را با تحقیق و تتبع خاصی تصحیح میکرد و در این فن رسائل بسیاری که نزدیک به سی رساله اند تألیف کرده از جمله رساله در تحقیق حال ابو بصیر و تمییز ثقه از مکنی با آنرا کاملاً تشریح کرده.

و پسر عم والد ما فاضل فقیه علامه سید مهدی خوانساری در این خصوص رساله مبسوطی تألیف کرده و فوائد زیادی را در آن گنجانیده و آن رساله مشتمل بر چهار هزار بیت است و راستی تا دیده نشود حقیقت توصیف آن آشکار نخواهد شد.

از جمله رساله ایست در تحقیق حال ابان بن عثمان و ضمناً عقیده کسیکه

نامبرده را از اصحاب اجماع میدانند مردود دانسته دیگری در باره ابراهیم بن هاشم دیگری در باره اسحاق بن عمار دیگری در باره حماد بن عیسی دیگری در باره عمر بن یزید دیگری در باره سهل بن زیاد دیگری در باره یکی بودن معاویه بن شریح و معاویه بن میسره دیگری در باره مصداق عدة من اصحابنا که مکرر در اسانید کافی از آن نام برده شده دیگری در تحقیق حال محمد بن اسماعیل که کلینی از آن نقل میکند دیگری در باره برقی دیگری در باره عبدالحمید بن سالم و فرزندش محمد بن عبدالحمید دیگری در باره محمد بن سنان دیگری در باره محمد بن عیسی بن یقظین دیگری در توجیه روایت محمد بن احمد از عمر کی دیگری در بیان حکم روایات شهاب بن عبدربه و امثال اینها از مقالات و تحقیقات و حواشی مربوط باین فن .

حجة الاسلام در مواقع تدریس بامناسبت مختصری بشرح احوال روایات اشاره میکرد و درشش منحصر بفقہ و حدیث بود و تعمقی در اصول و امثال آن نمی نمود. حجة الاسلام در آغازیکه در بلدة طيبة کازمیه مشرف بود تعلیقات مدونه که بمنزله شرح بر سیوطی است که بر الفیه ابن مالک نوشته ترتیب داده الّا اینکه با تمام نرسانیده .

حجة الاسلام در حدود هزار و صد و نود و هفت در سن شانزده یا هفده سالگی بعزم تحصیل علم وارد سرزمین عراق شد و در حدود هزار و دو بیست شانزده یا هفده بقصد توطن در اصفهان وارد آن محل علم و کمال گردید و سال هزار و دو بیست و سی و یک یاسی و دو از راه دریا بزیارت بیت الله مشرف گردید و حدود هزار و دو بیست و چهل و پنج بساختمان مسجد اعظم واقع در محله بیدآباد که از محلات بزرگ اصفهانست پرداخت و مبلغ صد هزار تومان وجه ساختمان آن نمود و قبله آنرا اندکی متمایل بجاناب راست نمود و در آنجا مدرسها و حجره ها برای طلاب بنیان کرد و شالوده دیانتی مهمی بوجود آورد که هیچیک از علما و مجتهدان چنان بنیانی را باقی نگذارده اند و در آن مسجد بقعه برای مدفن خود ساخت و خدا هم

از آنجا که در همه جا یاور او بود اراده فرمود پس از سه روز که از رحلت او گذشت او را در آن بقعه منوره مدفون ساختند و آن بقعه اکنون بمنزله مشهدی و زیارتگاهی از زیارتگاههای انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام بشمار می آید و مردم در پنج وقت از نماز زیارت او میروند و مرقد او را مطاف دلهای خود میدانند بلکه مردم از راههای دور بعزم زیارت او بار سفر می بنندند .

روز رحلت حجۃ الاسلام روز عظیمی بود بمجردیکه مردم از رحلت او باخبر شدند تعطیل عمومی اعلام شد تمام کوچهها مملو از زن و مرد چنان در رحلت او میگریستند که گوئیا پدر مهربانی فرزند جوانش را که بی اندازه مورد علاقش بوده از دست داده همهمة مردم که بگریه و ناله بلند بود از پشت دیوارهای شهر بگوش میرسید .

حجۃ الاسلام را در منزلش غسل دادند سپس او را بمسجد آورده و فرزند افضلش سید اسدالله بر او نماز گذارد.

سید اسدالله: فرزند افضل و خلف اسعد ارشد و فقیه اوحد و حبر (۱) مؤید و نور مجرد و عماد اعمد صاحب نفس قدسی و فرشته انسی جلیل اوامه و محبوب دلهای و ممدوح افواه مولانا و سیدنا سید اسدالله .

این بزرگوار که خدا عمرش را پایدار بدارد از بهترین شاگردان شیخ افقه اعلم قمقام قطب آسیاهای علم و دانش روزگار شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام حفظه الله من عوائق الایامست .

شیخ جلیل او را فقیه و مجتهد قلمداد کرده و باین دو مرتبه تصریح نموده و بقلم مبارک نگاشته و مردم را بفتوای او ارجاع داده و در کلیه شهرهای ایران فتاوی او را مورد اطمینان قرار داده .

حجۃ الاسلام این بزرگوار را بسیار دوست میداشت و مردم را به متابعت و تجلیل

(۱) اینک که این صفحه را بحمدالله بپایان آوردم شب شنبه ۲۴ ع ۱ سال ۱۳۹۰ هجری است مطابق با عدد صفحه فوق له الشکر .

از او دعوت میکرد و گاهی اوقات او را از نظر قوه نظری برتر از فخر المحققین  
فرزند علامه حلی میدانست و مخصوصاً این موضوع را در پاسخ کسی که از احوال  
او میپرسید اظهار میکرد .

مردم اصفهان متفقاً او را بجلالت میشناختند و بجماعت او حضور پیدا  
میکردند و بند ارادت او را بگردن می‌آویختند و بطرزی شایسته او را میستودند  
و حق او را ادا میکردند و منت او را بخود میخریدند و در بسیاری از مکارم اخلاق  
و محامد اوصاف او را از پدرش برتر میدانستند از عجائب آنکه فراغت تحصیلی او  
مصادف با سالی بود که پدر ارجمندش رحلت کرد، همانسال والد بزرگوارش  
اصرار زیادی داشت که از نجف به اصفهان عزیمت نماید . پس از مراجعت وی  
طولی نکشید معظم له رحلت نمود . (۱)

حجۃ الاسلام به بیماری استسقا مبتلا بود و عصر روز یکشنبه دوم ربیع الاول

سال ۱۲۶۰ (غرس) رحلت کرد (۲) .

(۱) کرام البرره مینویسد: سید اسدالله سال ۱۲۲۷ هجری در اصفهان متولد شده پس از  
رحلت پدر ارجمندش موقعیت بسزائی پیدا کرد و مرجع عمومی مردم بود در عین حال از دنیا  
وریاست اعراض داشت و تمام عمرش را در خدمت بدین وقضاء حوائج و خیرات و مبرات مصروف  
میداشت سال ۱۲۹۰ هجری بعنوان زیارت بعراق مشرف شد در کرد کرمانشاه رحلت کرد  
جنازه او را بنجف اشرف برده و در صحن شریف از باب قبله برابر با مرقد شیخ انصاری  
مدفون شد آثاری دارد کتابی در رجال شرح زیارت عاشورا مناسک حج مناقب ائمه و فقه  
استدلالی و امثال اینها از آثار خیریه او اجراء آب فرات بود که بنجف اشرف وارد کرده  
چون مردم در سفر زیارتی از بی‌آبی بستوه آمده بودند سید مصمم شد بزودی وسیله راحتی  
برای مردم ایجاد کند در بازگشت با صبهان مال فراوانی در اختیار مهندسینی گذارد و آنها را  
بعراق فرستاد و تتمه نهری را که صاحب جواهر بنیان گذارده بود بانجام آورده و از سال  
۱۲۸۲ تا سال ۱۲۸۸ نهر فرات را وارد نجف اشرف کردند و خرج این نهر را از ثلث ماترک  
سردار محمد اسماعیل خان نوری وکیل‌الملک که در اختیار داشت بمعهد گرفت ،

(۲) در مقدمه نهریه از بیاض مؤلف روضات نقل کرده حجۃ الاسلام در روز یکشنبه

دوم ربیع الثانی سال ۱۲۶۰ وفات یافته .

بطوریکه نوشتیم روز وفاتش تعطیل عمومی بود و دکانها تا چند روز متوالی بسته بودند بعد از آن خبر رحلتش بسایر از شهرستانها رسید و در همه جا مخصوصاً مشاهد مشرفه بمنظور تجلیل از مقام محترم او مجالس ترحیم سرایا کردند حتی سرزمین هند و شهرهای ترکستان و ماوراءالنهر مراتب عزاداری و سوگواری او را رعایت نموده و مجالس شکوه مندی از جهت ترویج روح او برپا داشتند و تا یکسال مجالس عزاداری بنام او منعقد بود آری اینگونه تجلیل از آن نظر بوده که معظم له حق عظیمی بقاطبه مردم مسلمان داشته و هر چه روزگار پی سپر شود از مرگ او اندوهناکتر میشود زیرا مردم جهان با از دست دادن او با تعطیل حدود الهی و تضييع احکام شریعت روبرو شدند و اختلال بزرگتری در میان بندگان الهی بوجود آمد.

ومن در سوک این بزرگوار قصیده طولانی سروده که با این مطلع و چند بیت ذیل آن شروع میشود .

فرات ماهی فی الزمر	لمن العزاء و هذه الز
ض الفساد به ظهر	تبکی السماء و فی الار
صم الجبال و حاولت	و جری عیون الدمع من
ب الصبر و اشتمل الضرر	لتزول و انشقت جیو
تل السیاق باسره	واغربت الافاق و اخ
رق منه و انخسف القمر	و تغیرت شمس المشا
د و اکبر الهول الشدید	ما اکثر الحزن الجدید
الخلائق للبشر	و اعظم الرزء المفخم فی
بباقر العلم الذی	من فقد سیدنا الانام ال
مدمنه و الکرامات الکبر	جلت عن العبد المبحا
خوف الاله و مقتدی	بکاء جوف اللیل من
بته الامام المنتظر	طول النهار علی نیا

تاهشتاد بیت تقریبی و در آخر آن اشاره بماده تاریخ کرده .  
 وسئلت طبعی القزم عن  
 ذیلا و قال (اللـ)  
 ۴ انزله کریم المستقر

این سوگواری از کیست؟ و این ناله‌های جانگداز بچه سبب درمیان مردم راه یافته آری آسمان میگرید و فساد و تباهی بر اثر آن سوگ در روی زمین بوجود آمده چشمه‌های اشک از کوه‌های سخت سر ا زیر میشوند و نزدیکست کوهها از پا در آیند و گریبانهای شکیبائی بدرند و همه گونه بیچارگی را بر خود هموار نمایند آری جهانرا تیرگی فرا گرفت و همه بازارها تعطیل شد خورشید مشرقها منکسف گردید و ماه نورانی بدهان خسوف درآمد چقدر زیاد است اندوه تازه ای که دامن مسلمانها را فرا گرفته و چقدر بیم آن از اندازه خارج است و چه مصیبت دلخراشی است که همه خلایق و اثره بشر را سوگواری ساخته آری همه این پیش آمدها بر اثر فقدان و رحلت آقای مردمان باقر علم همان بزرگی است که نیکبهای او بزرگتر از آنست که بحساب آید یا کرامات او در حد شمارش باشد آن آقائی که در دل شبها از بیم خدا بسیار میگریست و در تمام روز به نیابت از امام منتظر به رفع نیاز مندیهای مردم میکوشید و از طبع نارسای خود در خصوص سال رحلت او پرسیدم دامن کشان پاسخ داد خدا او را در جایگاه باارزشی آرامش داد (۱) .

(۱) ما شرح حال او را مفصلا در تذکره باقریه نوشته ایم در آنجا متعرضم سنگ قبر حجة الاسلام از مرمر بلندی درست شده بود و حاج سید محمد باقر بیدآبادی متوفی ۱۳۳۰ هجری سال ۱۳۲۰ هجری که از نجف اشرف مراجعت کرد در ضریحی پولادین برای مرقد جد معظمش ترتیب داد و نیز ساعت و اضافات دیگر برای آن مسجد تهیه کرد.

مواد تاریخیه چندی در رحلت حجة الاسلام سروده شده از جمله عشرت شیرازی حاج میرزا عبدالرحیم فسائی متوفی ۱۲۶۴ گوید  
 سال تاریخ وفاتش خواستم  
 کفاش اصفهانی گوید :

گفت عشرت (حجت دین شد تمام)

نوشت از پی تاریخ رحلتش کفاش که در درج کرم در جنان نمود مقام.

(۱۴۴) محمد باقر مؤلف کتاب ارزنده روضات الجنات که آرزو مندیم بخواست خدای منان ترجمه مجلدات اربعه آنرا بپایان آوریم فرزند سید جلیل وعالم نبیل حاج امیر زین العابدین موسوی خوانساری فرزند سید عالم زاهد مجاهد ابوالقاسم جعفر فرزند فخر المجتهدین و المحققین ابوالفضائل و سلیل اعظم سید حسین استاد میرزای قمی و شیخ اجازه او فرزند سید فاضل علامه ابوالقاسم جعفر کبیر معروف به میر و شاگرد علامه مجلسی .

مؤلف مینویسد : تاریخ ولادتم بطوریکه از خط جد امجدم استفاده میشود ظهر روز دوشنبه بیست و دوم ماه صفر سال ۱۲۲۶ ( غر کو ) در قصبه خوانسار بوده تاریخ این قصبه را ذیل ترجمه آقا حسین خواهیم نگاشت و حق کلام را در ذیل ترجمه نیای بزرگوار خود در باب جعفر و حسین ادا خواهیم کرد .

ابوالقاسم جعفر که جد ادنا و پدر پدرماست در عالیترین درجه پارسائی ودانش و فضل و تقوی بوده و بمناسبت احتیاط شدید که در امور دیانتی داشته و از پیروی هوای نفس ودنیا داری اجتناب میکرده در دوران زندگیش از امامت جماعت و ریاست و داوری و فتوا احتراز می نموده در برابر با انجام ما بقی نیازمندی های مردم میپرداخته .

خدای متعال برکت و شفائی در آب دهن و رقم و قلم و قدم او قرار داده و تأثیر غریبی در شفاء بیماران داشت و حصول اغراض آنان بلافاصله بمحل اجرا قرار میگرفت یعنی بمحضیکه قلمش بعنوان شفا روی کاغذ واقع میشد یا دعائی میخواند بیمار شفا مییافت و بحاجتمند بحاجتش میرسید . قاطبه آندیار این موضوع مهم را از جمله کرامات و خوارق عادات او میدانستند و هرگاه با مهمی روبرو میشدند برای اینکه رفع نگرانی از آنان بشود برای او نذر میکردند و بحاجت میرسیدند .

معظم له سال ۱۱۶۳ هجری متولد شد از محضر پدر علامه اش سید حسین سابق الذکر و عده بسیاری از فضلاء اصفهان و محال دیگر استفاده میکرد و از پدرش

به اخذ اجازه روایتی نائل آمده و همچنین از علامه بحر العلوم در سفریکه بعزم زیارت عقبه علیه رضویه به اصفهان وارد شده و از محدث فقیه جواد ماجد عابد مباحث میرزا محمد مهدی شهرستانی که دوران زندگی در کربلا سپری شده و از شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق و امثال آن و دیگران اجازه روایت داشته و همچنین امیرسید علی طباطبائی آئی الذکر صاحب شرح کبیر در سفریکه بسفر زیارت اعیان مقدسه رفته اجازه روایت داشته و اجازات همه آنان با خط مبارکشان نزد ما موجود است .

آری اجازه صاحب ریاض نسبت بدیگران مفصلتر و ما آن اجازه را در پشت شرح صغیر ریاض مشاهده کرده ایم .

جد ما آثار چندی در برخی از مسائل متفرقه و همچنین تعلیقاتی بر بسیاری از کتابهای فقه و حدیث داشته .

معظم له علاقه خاصی به آثار فیض «قدمه» داشت و اثره کتاب الوافی والوسائل را بسیار مورد مطالعه قرار میداد و سه مجلد از وسائل را که بخط مؤلف ارجمندهش شیخ حر عاملی بوده دارا بوده و امروز همه آنها بحمدالله نزد ما موجود است .  
معظم له در اواسط ماه مبارک رمضان سال ۱۲۴۰ (غرم) وفات یافت در آن موقع پدر ما در اصفهان بود بمجردیکه از رحلت دلخراش او با خبر گردید مراسم سوگواری را در آن مکان که وفات یافته و خود هم در آنجا متأهل شده بود فراموش آورد سپس به مسقط الرأس انتقال یافت در آنجا نیز بمراسم تعزیه داری و سایر از لوازم دیگر پرداخت .

پدر ما در اصفهان تصمیم گرفت تا ما و کلیه بستگان را به دارالسلطنه اصفهان که سواد اعظم علم و دانش است منتقل سازد و ما چندی تحت مراقبت و تربیت او بسر بردیم و از عطایای او بهره مند میشدیم و باندازه ای که در خور استعداد ما بود و تکلیف و توفیق اجازه میداد به تحصیل علم و تکمیل معلومات و تألیف آثار میپرداختیم .



در خلال این مدت در مجالس ارباب کمال و اصحاب فضائل و افضال که ذیلاً به اسامی آنان اشاره می شود شرکت میکردم .  
 شیخ محمد تقی عالم علامه که بزودی بشرح احوال او اشاره خواهیم کرد .  
 امیرسید محمد فرزند سید عبدالصمد شهبهانی اصفهانی در آنروزگار ریاست تدریس و فتوا بدو منتهی بود و هیچیک از علما باندازه او اشتغال به علم و تعلیم نداشت و تاجائی که میتوانست از تزییع عمر اجتناب میکرد و عمر خود را بهدر نمیداد .

معظم له حد اکثر مراتب علمی خود را از مرحوم حاجی ابراهیم کرباسی وسید محمد (مجاهد) فرزند میرسید علی طباطبائی استفاده کرده .  
 آثار نامبرده در فقه و اصول بسیار است از جمله شرحی بر شرح کبیر ریاض المسائل بنام انوار الریاض تألیف کرده ابیات این شرح نزدیک به شرح کبیر است العروة الوثقی در فقه دیگری الغایة القصوی در اصول منظومه فقهیه در این منظومه استدلالات فقهیه را بطوری ایراد کرده که تا بحال بی سابقه بوده و این شرح قریب با تمام است و دارای صد هزار بیت است .

معظم له منظومه هائی در کمال آراستگی سروده و آثار نظمی او از جهت لفظ و معنی در کمال زیبایی است و همچنین مرثیاتی بزبان عربی در سوك حضرت سیدالشهداء علیه السلام سروده و آثار دیگری نیز دارد .

در این اوقات عمرش حدود هفتاد است اطال الله ظلال افضاله علی رؤوس العالمین (۱)

حجة الاسلام و حاج محمد ابراهیم کلباسی : دو خورشید درخشان و دو آیت خدایمان و دو دانشمند با عنوانند که پیش از این بشرح احوال هر دو اشاره کردیم .

(۱) معظم له در دهم ذیحجه سال ۱۲۸۷ هجری وفات یافت و در تخت پولاد مدفون

حجة الاسلام مرا اجازة شفاهی داد تا اخبار متداوله و مضبوطه در کتب  
اربعه را که چون کوب شعشعانی میدرخشند و عبارتند از کافی و فقیه و تہذیب  
و استبصار روایت کنم بدیہی است باین اجازہ یکسال یا دو سال پیش از وفاتش  
مفتخر آمدم .

میرسید حسن اصفہانی: فاضلی محقق و مؤتمن بزودی در باب حاء بشرح  
احوال او اشارہ خواہیم کرد .

معظم‌لہ در این اواخر اجازة برای من نوشت و در آن تصریح کرد کہ بدرجہ  
اجتہاد مطلق نائل آمدہ و میتوانم احکام شرعی را از مدارک معمولہ اش استنباط  
نمایم .

محمد فرزند شیخ علی فرزند فقیہ شیخ جعفر ، فقیہی اسعد و ارشد بود  
سالیکہ زیارت حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام مشرف شدہ بودم از آن مرحوم باجازة  
روایتی نائل آمدہ معظم‌لہ در آن اجازہ تصریح کردہ کہ بمرتبہ اجتہاد نائل گردیدہ  
و از این موهبت کبری کہ فضل خدا و مولی بوده بہرہ مند شدہام (۱)

شیخ قاسم : فرزند شیخ محمد نجفی صاحب شرح شرایع کہ در چند مجلد  
گرد آمدہ معظم‌لہ سلمہ اللہ در خانہ خود کہ واقع در مشہد مقدس حضرت مولی  
علی است بہ تدریس فقہ اشتغال دارد و در مسجد واقع در بازار آہنگران نماز  
جماعت میخواند و انبوهی از مؤمنان بوی اقتدا میکنند من در این سفر از وی  
اخذ اجازہ کردم و اوہم از من اجازہ گرفت علت آن بود مشارالیه موقعی کہ از  
علو اسناد ما کہ از پدران و اجداد ما بہ محقق سبزواری صاحب ذخیرہ منتهی

(۱) شرح حال شیخ محمد در مجلد سوم ماضی النجف مفصل آورده شدہ در آنجا  
مینویسد در ذیحجہ سال ۱۲۶۸ وفات یافتہ و صورت اجازہ در مقدمہ النہریۃ کہ بقلم فاضل  
علام سیداحمد روضاتی دام‌عمرہ است گراور شدہ و نیز اجازہ مدرس درہمان مقدمہ گراور شدہ

میشود بشکفت آمده و از ما اخذ اجازه کرد (۱)

نامبرده در اجازه‌ایکه بما داده تصریح کرده ما بدرجات تحقیق و تدقیق و تبحر و اجتهاد بطوریکه مقصود و مراد است نائل آمده‌ایم.

سید ابراهیم: صاحب ضوابط که اوائل کتاب شرح حالش نوشته شد از جمله اعلامی است که باین مؤلف اجازه روایتی داده و در تمجید او قلمفرسایی خارج از مبالغه و در حقیقت بجا نموده.

حاج میرزا زین العابدین: والد ماجد مؤلف اجازه مفصلی در باره ما نوشته و در آن تصریح کرده که ما بعالیترین مراتب کمال و اجتهاد نائل آمده‌ایم و عبارات لطیف و آراسته که حاکی از سحر بلاغتند در آن ایراد کرده زیرا معظم له که خدایش سالم بدارد در این رشته منحصر بفرد بوده و حسن سلیقه و جود طریقه و جامعیت علوم داشته و منشور و منظوم را در نهایت مهارت و استادی مینگاشته و در فقه و اصول و نکات معقول و منقول ید طولی داشته و الفاظ بکری در این اجازه ایراد نموده که هر گاه خوف تزکیه نفس و ملالت خوانندگان نبود آنها را ایراد میکردم بهتر آنست به آثار او که ممکن است نافع بحال خوانندگان باشد بپردازیم.

السید الشفیق شرح بر معالم الاصول است که در آغاز تحصیل نوشته و این شرح مزجی است لیکن بانمام نرسیده شرح زبده شیخ بهائی که اینهم ناتمام مانده رساله قواعد عربیه رساله فی الاجماع رساله فی تداخل الاسباب رساله فی تعارض الحقیقه المرجوحه مع المجاز الراجح رساله نیت رساله احباط و تکفیر رساله نوادر احکام و تعلیقات لطیفه بسیاریکه بر آثار اعلام نوشته و خطب و اشعار فراوانی

(۱) در مقدمه النهریه مینویسد اجازه‌ایکه صاحب روضات بمعظم له داده تاریخش سال ۱۲۶۸ هجری بوده و این اجازه از قدیمترین اجازات صاحب روضاتست که بدست ما آمده و نوشته شیخ قاسم سال ۱۲۹۰ هجری وفات یافته و کتاب شرح شرایعش بنام کنز الاحکام است.

کہ حاکی از طبع رسای او هستند بخصوص صلواتیکہ برای رسول اکرم و خاندان معظم آن صاحب کرم صلوات اللہ علی اولادہ الامجاد الی یوم التناہد انشاد نموده .  
معظم لہ سلمہ اللہ در ہشتم ذیقعدۃ الحرام سالیکہ بصرہ بدست کریم خان و کیل عادل فتح شد یعنی ۱۱۹۰ ہجری در قصبہ خوانسار متولد گردید و ہم اکنون بدون هیچ اختلال حواسی در حدود سن ہشتاد سالگی بسر میبرد (۱) .

مؤلف پس از این بشرح آثار خود پرداختہ مینویسد آنچه را بفضل الہی بقالب تالیف و تصنیف در آورده ام بسیار است از آنجملہ این کتاب منیف است کہ برای تدوین و تنقیح آن بیش از دہ سال عمر شریف را بکار برده و از هیچگونہ تتبع برای بدست آوردن احوال ارباب نصانیف کوتاہی نکرده و مطالعہ کافی برای بدست آوردن مطالب مزبور نموده و از ہرچہ ممکن بودہ مرا در این بارہ اعانت نماید خود داری نکرده تا اینکہ بحمد خدا کتاب مزبور در چہار مجلد تدوین گردید و از خدا میخواہم از لغزشہائیکہ در تہیہ آن اتفاق افتادہ درگذرد و از خوانندگان کہ از حقایق نہفتہ در آن لذت میبرند آرزو مندم مراد مظان دعوات خاطر نکنند و در موقع مطالعہ بیاد من باشند و با سورہ مبارکہ فاتحہ در حیات و ممات روح مرا شاد کنند چہ آنکہ خدای متعال بہ نیکو کاران پاداش و اجر خواهد داد اللہم اغفر لہ ولا بائہ ولا اولادہ .

دیگری شرح مبسوطی است بر الفیہ بنام احسن العظیہ در این کتاب بمناسباتی

(۱) زندگی حضرت آیۃ اللہ چہار سوقی کہ تالیف عالم فاضل آقای حاج میرزا محمد علی روضاتی نوادہ آن مرحوم مینویسد: نامبرده در نہم جمادی الثانیہ سال ۱۲۷۵ در اصفہان وفات یافت و در تکیہ مادر شہزادہ مدفون شدہ و از اشعار پارسی او ایندو شعر را نقل کردہ:  
لب لعل شکر باری کہ از یارم درخشانست      شرف دارد بر آن لعلی کہ در کویہ بدخشانست  
نیستان شکرہا را بہندستان ثمرقند است      بہ از آنها لب شیرین ترکان سمرقند است  
وسید محمد قصیر و حجة الاسلام و پدرش آسید ابوالقاسم و امیر محمد حسین خاتون آبادی را

از مشایخ او نام میبرد .

که اتفاق می افتاده از بسیاری از مسائل اصولی و عربی گفتگو میشده لیکن ناتمام مانده از خدا میخواهم مرا بانجام آن تأیید فرماید . دیگری منظومه پارسی است در اصول عقائد بنام قرۃ العین و سرور النشأتین در این منظومه اصول دین را از راه استدلال اثبات کرده و بیشتر از سه هزار بیت از آثار طبیعی خود ایراد و انشاد نموده دیگری رساله در ضروریات دین و مذهب در این رساله حد ضروری را از نظر لغت و اصطلاح توضیح داده و منظور از کلمات فقها و متشرعین را در این باره شرح داده و فوائد زیادی در آن ایراد نموده (۱) دیگری رساله بدیعی در امر بمعروف و نهی از منکر دیگر رساله در خصوص پیش آمدهائیکه در این دنیا بر سعادت مند و شقاوت مند نازل میشود دیگر رساله در شرح حدیث حماد دیگر رساله در فضل جماعت دیگر رساله ناتمامی در دستور العمل مکلفین دیگر ارجوزه در اصول الفقه این ارجوزه را بسبک متأخران بنظم در آورده و کلیه استدلالات را تا مباحث فعل و تاسی توضیح داده دیگر تسلیة الاحزان این کتاب را بیارسی و بسبک مسکن القوادشید ثانی تألیف کرده و در خاتمه آن در نظر داشته چهل مجلس از مصائب حضرت سیدالشهداء علیهم السلام ایراد نماید دیگر تعلیقات بسیار بر قوانین و شرح لمعه دیگر رساله در قصائد فاخره بزبان عربی که در ستایش اهل بیت عصمت سروده و امثال اینها از مرثی و اشعار عربی و پارسی و خطب و مکاتیب و نامه هائی که به علماء اسلام نوشته .

در پایان شرح حال خود از خدا توفیق خواسته تا او را بر راه رشاد هدایت

(۱) این کتاب بنام تلویح النوریات بوده و بطبع رسیده و یکی از شعرا درباره اش گفته :

شکر المهیمن سعی سیدنا الذی	احیی العلوم بنشر مطویات
لله در محقق اجلی علی	عین النهی تلویح نوریات
قد غاض فی لجج الحقایق فاجتنی	درراً حکمت اعمار بدریات
نضت انامل فضله اشتات ما	فی دین احمد من ضروریات
فمصنف لمصنف لا تظفرن	لهما بمثل فی الفقاهیات

فرماید و بہ آخرین آرزو و مرادش برساند .

مترجم گوید: شرح حال صاحب روضات در کلیہ کتب تراجم پس از او نوشتہ شدہ و اینجانب ہم در تذکرہ باقریہ شرح حال تا اندازہ مفصلی ایراد نمودہ . مناسب است در ذیل ترجمہ فوق بخشی از مطالب و افاداتی را کہ احفاد فاضل و دانشمندش جناب آقای حاج سید محمد علی و جناب آقای حاج میر سید احمد روضاتین در کتاب زندگانی حضرت آیۃ اللہ چہار سوقی و مقدمہ النہریہ ایراد نمودہ اند آورده شود .

مرحوم مؤلف «قدہ» در شب دوشنبہ ہشتم جمادی الاولی سال ۱۳۱۳ ہجری (غشیج) وفات یافت و جنازہ او پس از تشییع دہ ہزار نفر از طبقات مختلف اصفہان و انجام نماز بتوسط برادر علامہ مفضالش مرحوم آقا میرزا محمد ہاشم چہار سوقی متوفی ۱۳۱۸ ہجری حسب وصیتی کہ کردہ بود در جوار قبر آقا حسین جیلانی لبنانی کہ دانی جد جد صاحب روضات و شارح صحیفہ سجادیہ و متوفی ۱۱۲۹ ہجری است در تخت پولاد مدفون شد و سال ۱۳۱۶ ہجری مرحوم میرزا سلیمانخان رکن الملک متوفی ۱۳۳۱ ہجری نکبہ عالی برای آرامگاہ او ساخت . سرایندگان در مرثیہ و مواد تاریخیہ او اشعاری سرودہ از جملہ میر فتح اللہ افسر کاشانی .

قال المؤرخ فی تاریخ رحلتہ (تمطیل العلم من فقدان باقرہ)

میرزا سلیمانخان رکن الملک متخلص بہ خلف سابق الذکر گفتہ :

خلف سرود بتاریخ فوتش این مصرع (مقام برد بفر دوس حجة الاسلام)

بمجردیکہ خبر رحلتش منتشر شد ہمہ جام مجالس نرحیم منعقد گردید .

آثار او کہ در روضات ذکر نشدہ طرف الاخبار، ادب اللسان جواهر الآثار حواشی ریاض، رسالہ فی الخمس، رسالہ فی ترجمہ آباء و عشیرتہ، ملتقطات مجموعہ ورام، البیاض رسالہ فی جمیع ابواب الفقہ النہریہ کہ بامر آقا میر سید حسن مدرس نوشتہ و باخذ اجازہ اجتهاد از جانب او موفق شدہ .

این رساله و رساله ضروریات بسعی فاضل ارجمند سابق الذکر آقای میرسید احمد روضانی بطبع رسیده .

مشایخ او علاوه بر آنها که ذکر شدند حاج سید الله فرزند حجة الاسلام که خود سیدهم از ایشان مجاز بوده دیگری حاج شیخ محمد باقر فرزند شیخ محمد تقی صاحب حاشیه .

شاگردان و مستجیزان از او نزدیک بهزار نفراند که ذیلا مشاهیر آنانرا نام میبریم شیخ الشریعه اصفهانی ، امام الحرمین همدانی ، سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه ، سید ابوتراب خوانساری ، سید محمد باقر درچه ، شیخ هادی تهرانی ، حاج آقا منیر بروجردی .

فرزندان صاحب روضات عبارتند از آقامیرزا مهدی متوفی ۱۳۲۴ هجری و آقا میرزا مسیح متوفی ۱۳۲۵ هجری و آقا میرزا احمد متوفی ۱۳۴۱ هجری و آقامیرزا عطاء الله متوفی ۱۳۳۵ هجری و آقا میرزا هدایت الله متوفی ۱۳۴۵ هجری و حاج میرزا محمد حسین متوفی ۱۳۵۲ و آقا میرزا مجتبی متولد ۱۳۰۲ هجری و متوفی هشتم رجب سال ۱۳۸۳ هجری .  
از اشعار پارسی اوست .

رسید عمر بهفتاد و تن زکار افتاد  
کجاست عهد جوانی که تابوی گویم  
قدم نشست وهوی خفت و خرمی برمید  
دریغ از آنکه نکشتم در آن زمان بذری  
نه روزه نه نمازی نه طاعتی که شود  
زمن زمانه بسی دیده کوه کوه گناه  
بحال زار خودم نالها ز دل دارم  
کجاست آنکه رسد این زمان مرا فریاد  
عبارات پارسی ذیل که جزء وصیت نامدش بوده و در سال ۱۲۶۷ در سن چهل و یکسالگی برای فرزند ارشدش آ میرزا محمد مهدی نوشته بمناسبت خمیده پشت امید وشکست نخل مراد رسید پیری و هر دم دهد زمر گم یاد دگر مرا بچه کار آید این فسرده نهاد که حاصلی دهم در خزان خشک نهاد قبول درگه حق در تمام این هفتاد ولی بقدر پری که ندیده زاد معاد کجاست آنکه رسد این زمان مرا فریاد عبارات پارسی ذیل که جزء وصیت نامدش بوده و در سال ۱۲۶۷ در سن چهل و یکسالگی برای فرزند ارشدش آ میرزا محمد مهدی نوشته بمناسبت

اینکه دستور العملی است بخشی از آنرا ذکر میکنم.

عزیز من نماز را بوقت بکن اذان در خانه را بلند بگو که باعث دفع همه ناخوشیهاست و دعاهای صبح و مساء را بخوان و بجمیع اهل خانه امر کن که بخوانند روزها را مشغول مطالعه و علم باش و بیکار کنندگان را بخود راه مده و از خداوند عالم مسئلت کن عزت دنیا و آخرت که بنده گربه ایرا نمیتواند عزیز کند و هر روز علی الحساب یکحزب از قرآن تلاوت نما که باعث اصلاح امر معاش و رسیدن بمراد میباشد و در شبها و روزهای جمعه اموات خود را سیما اهل حقوق از ایشانرا بسوره یسن یا الرحمن یا غیر آن شاد نما که خدا ترا شاد کند و هر ساله گو سفند صحیح قربانی کن اگر چه بقرض کردن باشد چنانچه پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امر فرمود و در دهه عاشورا لامحاله ده مجلس روضه و مصیبت داری جناب سیدالشهداء علیه التحیه و الثناء بر پانما و پدر و مادر خود را از یاد خود بیرون مکن اگر چه در قنوت نمازت باشد و صبح را زود برخیز که وقت اذان لامحاله بیدار باشی تا خداوند وسعت بروزی تو دهد و تصدق در هر ماه و هفته را ترک مکن و هر آرزویی که اطفال میکنند بی تأمل بر آور در وقت خوابیدن (خود را) بخدا بسیار و آیه الکرسی را بر اطراف خانه بدم و سائل را نا امید مکن اگر چه بچیز کم باشد و در حساب و کتاب فریب مخور که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود «المغبون لا محمود ولا مأجور» و بدون اتفاق بزرگتر از خودت جائی مرو و معاشرت با ناجنس مکن و حرمت بزرگتران را بسیار بدار.

(۱۴۵) ابو الصلاح تقی الدین فرزند نجم فرزند عبیدالله حلبی ثقة عین

وفاضلی امامی و از مشاهیر فقهاء حلب است و او را بعنوان خلیفه المر ترضی میستودند . حلبی از جانب سید مرتضی مأموریت بلاد شام را داشت چنانچه بر آج که پیش از این در باب احمد نقل کردیم از طرف شیخ طوسی مأمور شام بود و هم به نیابت از او تدریس میکرد چه در آن روزگار خلافت و نیابت هر دو منصوص علیه بود .



در تمام کتبی که شرح حال او را نوشته‌اند شهرت دیگری برای حلبی عنوان نکرده‌اند آری در برخی از ترجمه‌ها از او بعنوان تقی الدین بن نجم الدین نام برده‌اند.

شیخ طوسی در رجال خود ذیل باب آنها که از ائمه روایتی ننموده‌اند مینویسد تقی بن نجم الدین حلبی مرد ثقه ایست کتبی تألیف کرده نزد ما و مرتضی قرائت کرده و به کنیه ابوالصلاح معروف است.

ریاض العلماء مینویسد بطوریکه میدانیم حلبی شاگرد شیخ طوسی بوده در عین حال شیخ او را با چنان عنوان که فوقاً ذکر کردیم یاد کرده دلیل بر نهایت جلالت و علو منزلت علم و دین اوست.

آری اظهار نظر بسیار شایسته ایست.

شیخ منتجب الدین در فهرستش گوید: شیخ تقی الدین بن نجم حلبی فقیهی است عین وثقه از محضر سید اجل مرتضی و شیخ ابوجعفر استفاده کرده و آثاری دارد از جمله کتاب الکافی است عده از موثقان از شیخ مفید عبدالرحمن ابن احمد نیشابوری و از ابن شهر آشوب مازندرانی نقل کرده‌اند نامبرده در معالم العلماء گوید تقی الدین بن نجم حلبی «ره» از شاگردان سید مرتضی است و آثار او البدایة فی الفقه الکافی فی الفقه شرح الذخیره سید مرتضی رضی الله عنه انتهى.

ابن داود در رجال خود گوید تقی بن نجم حلبی ابوالصلاح دانشمندی عظیم الشأن و از بزرگان مشایخ شیعه است.

ممکن است ابن داود در این اظهاریه از استاد خود محقق حلبی پیروی کرده باشد چه آنکه نامبرده در کتاب معتبر بمناسبتی مینویسد تقی حلبی از اعیان فقهاء ماست.

در امل الامل گوید ابوالصلاح حلبی از ابن براج روایت میکند و معاصر باشیخ طوسی و ثقه عالم و فاضلی فقیه و محدث بوده آثاری داشته از آنها کتاب

تقریب المعارف است که دیده ام و در کمال خوبی نوشته .  
 مؤلف گوید: منهم کتاب الکافی او را که در فقه و بترتیباً بواب  
 فقه تهیه کرده دیده ام کتاب آراسته ایست و در میان اصحاب ما معروفست  
 و اعلام شیعه بدان توجه خاصی مبذول میدارند نسخه مزبور دارای بیست هزار  
 بیت است و بیشتر از نسخه هائیکه دیده شده دارای افتادگیهای بسیاری است  
 و مواضعی از آنها سفید مانده زیرا همه نسخه ها از نسخه منحصر بفرد استنساخ  
 شده و بمرور ایام مواضع مزبور محو گردیده و من تا بحال بجز از کتاب الکافی  
 و امثال آن به اثر دیگری از او دست نیافته ام آری گاهی کتاب المعراج را  
 باو نسبت داده اند و این کتاب ممکن است در اخبار باشد و میتوان گفت این همان  
 مجموعه ایست که بقول صاحب ریاض منسوب به ابوصالح حلبی بوده که شهید در  
 نکت ارشاد قول بوجوب تسلیم را از او نقل نموده .

و گاهی از شهید نقل کرده اند معظم له کتاب الاشارة فی الذمه را به حلبی  
 مطلق که عنوان مشهوری تقی الدین است اسناد داده .  
 گمان من اینست هرگاه اشتباهی در میان نباشد چه آنکه اعظام از اعلام  
 از اشمباه بیرون نیستند دیگران که جای خود دارند ، کتاب المعراج از آثار  
 تقی الدین حلبی باشد زیرا تصحیف ابوالصلاح به ابو صالح و همچنین بر عکس  
 بسیار ساده است و وجوب تسلیم هم باید منسوب به ابوالصلاح باشد لیکن کتاب  
 اشاره که در میان متأخران مشهور است و عنوان اصلی آن اشاره السبق الی معرفة  
 الحق بوده مختصری است در اصول الدین و فروع الدین که تا باب امر بمعروف  
 آن تدوین شده اینکتاب به تصریح فاضل هندی و صاحب ریاض و امثال ایشان از  
 آثار شیخ علاء الدین ابوالحسن علی بن ابی الفضل حسن بن ابی المجد حلبی است .  
 صاحب مقابس گوید تاریخ کتابت نسخه اشاره که نزد ما موجود است هفتصد و  
 هشتاد هجری است بنابر این بایستی نسخه مزبور نزد صاحب کشف اللثام بوده  
 باشد و این همان کتابی است که اصحاب ما آنرا بنام اشاره میشناسند .

خلاصه باید یقین کرد صاحب اشاره غیر از تقی حلبی است و اشتباهی اگر از بعضی از اعظم متأخرین روی داده برای این بوده که شهید بطور کلی نسبت کتاب مزبور را بحلبی داده و کلمه حلبی ویژه تقی الدین و مصداق معروفش نامبرده است .

زیرا کلمه حلبیین بالفظ تشبیه در کلمات شهید و سایر فقهاء منصرف به تقی الدین و سید بن زهره صاحب غنیه است و حلبیین باصیغه جمع منظور آندو و ابوصالح نامبرده قبلی است و دو فرزند سعید حلی حلبیین است و حلبیین بصیغه جمع آندو و علامه و صاحب سرائر است و منظور از حلی ، ابن ادریس است و حلبیین باصیغه تشبیه منظور محقق و علامه است چنانچه فاضلین هم مراد آندوست و شامیین بصورت جمع عبارتست از حلبیین و شیخ محمود حمصی و ابن زهره و ابن برآج چنانچه منظور از قاضی ابن برآج است .

ریاض العلماء نوشته شامیین مفید بثلاث عبارتست از حلبی و ابن برآج و ابن زهره و شامیین مطلق ، سه نفر مزبور به ضمیمه شیخ محمود حمصی است چنانچه طوسی یا نامبرده همراه عماد عبارت است از صاحب وسیله یا تجرید و منظور از دیلمی صاحب مراسم است و مراد از اسکافی ابن جنید است و منظور از قدیمین ابن جنید و حسن بن ابی عقیل است و مراد از سیدین سید مرتضی و ابن زهره است و مقصود از شیخین شیخ مفید و شیخ طوسی است چنانچه شیخ طوسی به شیخ مطلق معروفست و مقصود از ثلاثه آندو به ضمیمه مرتضی است و مراد از اربعه آن سه نفر به ضمیمه صدوق و مقصود از خمسه آن چهار نفر بضمیمه والد صدوق چنانچه صدوقین صدوق و والد اوست مقصود از ثقه الاسلام صاحب کافی است چنانچه کلینی هم منصرف باوست .

و امثال اینها از اصطلاحات دیگر که قدما و متأخرین در میان خود شهرت داده ویژه عارف بزرگوار فیض کاشانی در کتاب مفاتیح و امثال آن بدینگونه مصطلحات توجه خاصی داشته و مدار کلماتش را بر اصطلاحات طریقه قرار داده

و بهتر آنست تفصیل آنها را موكول بموقعی نمائیم که شرح احوال اورامی نویسیم  
انشاء الله .

ذیلا مناسب است بگوئیم حلب یروزن طلب شهر بزرگی است در سرزمین  
شام هوایش در کمال خوبی و نعمتش فراوان و خاکش خالی از رطوبت است  
باروی شهر در کمال استوار است.

حضرت ابراهیم علیه السلام در این سرزمین میزیست و عادتش آن بود روز جمعه  
که میشد شیر گوسفندان را میدوشید و به بینوایان میداد (۱) خدای متعال برکت  
عظیمی در این سرزمین بر قرار کرد مخصوصاً از جهت کشت و زرع بسیار مورد  
توجه است در این سرزمین کشت پنبه و زردآلو و ارزن و مو و کنجد و انجیر  
فراوانست و همه سرزمین مزروع آن از باران مشروب میشود. باروی آن از  
سنگ سیاهست و قلعه آن در روی کوهی قرار گرفته و خندق بزرگی مملو از  
آب اطراف آنرا فرا گرفته، در حلب دو مقام ویژه حضرت خلیل است که  
زیارتگاه مردم است و در بعضی از زمینهای آن چاه آبی است که هر گاه کسی را  
سک هار گزیده باشد از آن بیاشامد بهبودی پیدا کند و از عجائب سرزمین حلب  
بطوریکه از تلخیص الآثار استفاده میشود بازار شیشه فروشی آنجاست که ظرفهای  
ظریف و آلات عجیب در آنجا فروان است انتهى

از قدیم زمان شهرستان حلب محل توجه علماء شیعه بوده زیرا مردمش از  
سایر شهرستانهای شام قلبشان سالم تر و هوشمندی و فهم و فراستشان بیشتر است  
ذیلا بنام عده از اعلام آنجا اشاره میکنیم.

شیخ کردی فرزند عکبری فرزند کردی فارسی عالمی فقیه و ثقه و صالح بود  
از شاگردان شیخ طوسی بشمار می آمد و مکاتبات و سئوال و جوابهایی فیما بینشان  
برقرار بود.

(۱) عبارت چنین است «یحلب غنمه» و میتوان گفت بهمین مناسبت آنجا را حلب نامیده اند

چه آنکه حلب و حلب با يك فتح و دو فتح بمعنی شیر دوشیدن است

شیخ کردی از دانشمندانی است که اجتهاد را واجب عینی میدانسته و معتقد بوده همچنانکه مردم نمیتوانند در اصول دین تقلید کنند در فروع الدین هم حق تقلید ندارند .

خدایمتعالی همه مردم فراست کامل و آسودگی قابل عنایت کند تا همه مجتهد شوند .

ابوعلی حسن بن حسین بن حاجب حلبی شیخی عقیف و پارسارئی قاری و فاضلی جلیل بود ابن زهره از وی روایت میکند . (۱)

شیخ حسن فرزند حمزه حلبی عالمی فاضل و فقیهی جلیل المقدر بوده .  
شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن حسن حلبی فقیهی صالح بوده بطوریکه شیخ منتجب الدین در فهرستش اظهار داشته نامبرده از شیخ طوسی و ابن برّاج روایت میکرده .

ثابت بن اسلم حلبی از نحویها و امامی مذهب بوده شرح حال او را در ذیل سائر از طبقات فریقین ایراد خواهیم کرد .

شیخ علی بن عبدالعالی محقق کرکی از اجازاتش مینویسد فقهاء حلب که عدد بسیاری را تشکیل میدهند از اجلاء علماء و فقهاء ورؤسای اصحاب امامیباشند و فقهاء طرابلس نیز از همین عده اند .

از ایشانست شیخ اجل سعید ابوالفتح کراچکی ساکن رمله .

از ایشانست شیخ امام سعید جامع معقول و منقول امین الدین ابوالفضل طبرسی صاحب تصانیف کثیره از جمله تفاسیر ثلاثه او تا آنجا که گوید از جمله فقهاء حلب:

شیخ اجل فقیه هبة الله بن حمزه صاحب وسیله است و من تمام مصنفات و مرویات او را باسانید کثیره و طرق متعدده روایت میکنم .

(۱) امل الامل مینویسد نامبرده از شیخ ابو عبدالله حسین زینو آبادی که فاضلی جلیل بوده روایت میکرده

از جملہ طرق متعدده کہ منتهی میشود بہ شیخ سعید جمال الدین احمد بن فہد از سید سعید عالم نسبتاً بہ تاج الدین محمد بن معیہ علوی حسینی از استادش سید عالم فاضل علی بن عبدالحمید فخار علوی حسینی موسوی از پدر ارجمندش سید عبدالحمید از ابن حمزہ انتہی .

مؤلف گوید بزودی ذیل شرح حال ابن حمزہ در باب ہاء و در باب محمد بن ذیل محمد بن علی طوسی عماد الدین از این کتاب خواہیم گفت در خصوص صاحب وسیلہ اشتباہ بزرگی برای محقق معظم لہ رخ دادہ .

و همچنین ذیل شرح احوال حمزہ بن علی بن زہرہ بنام عدہ دیگر از فقہاء حلب کہ از اصحاب ما ہستند اشارہ خواہیم کرد .

عبیداللہ بن علی بن ابی شعبہ حلبی شیخی فقیہ و ثقہ صدوق بودہ در اصطلاح علماء رجال و روات متقدمین حلبی مطلق منصرف باوست و آل ابی شعبہ در اصحاب ما خاندان معروفی ہستند و نیای ایشان ابو شعبہ از حضرت امام حسن و امام حسین علیہما السلام روایت میکرده و خاندان نامبرده بطور کلی از ثقات روات و از افرادی ہستند کہ گفتار آنان مورد پسند اعلام واقع گردیدہ .

عبیداللہ بزرگ خاندان آل شعبہ و عالم موثقہ و صاحب موقعیت آنست کتاب مشہوری منتسب باوست این کتاب را پس از تصنیف بہ عرض مبارک حضرت صادق علیہ السلام رسانیدہ حضرت پس از تصحیح از وی تشویق کردہ و پس از قرائت بخشی از آن فرمودند کجا مردم سنی مذهب دارای چنین اثر ارزندہ خواہند بود بطوریکہ از رجال شیخ استفادہ میشود کتاب نامبرده نخستین کتابی بودہ کہ در فقہ شیعہ تألیف شدہ (۱)

(۱) مؤلف از رجال شیخ و دیگران نقل کردہ کہ کتاب فقہ نامبرده نخستین کتابی است کہ در فقہ شیعہ تألیف شدہ و حال آنکہ شیخ در رجال و فہرستش چنین مطلبی را ایراد ننمودہ و تنها با اینکہ از اصحاب صدق و دارای کتابست اکتفا نمودہ آری شیخ برقی در رجالش مینویسد نامبرده از مردم کوفہ است و بمناسبت اینکہ بعنوان بازرگانی بحلب میرفتہ بہ حلبی شہرت یافتہ از ثقات صحیح است و کتابی دارد و آن نخستین کتابی است کہ

مؤلف در پایان مطالب فوق‌مینویسد : از القاب خصوصی صاحب عنوان تقی مطلق است و اسم و لقب او یکی است و هر گاه در کتب فقهاء بکلمه تقی یا تقی حلبی رسیدیم مسلماً منظورشان صاحب عنوان مزبور است .

در مجمع البحرین ذیل نام سلار مینویسد ابوالصلاح حلبی شاگرد وی بوده هر گاه استفتائی از حلب از سلار میشد اظهار میداشت عند کم التقی با وجودیکه تقی در نزد شماست چرا از من استفتا میکنید .

این جمله میرساند تا چه اندازه بزرگان در حفظ شئون یکدیگر میکوشیدند و موجبات ترقی شاگردان و معاصران خود را فراهم می آوردند .

آری در میان دانشمندان شیعه بسیاری بوده‌اند که با لقب تقی الدین ملقب بوده و عدة نامبردگان را به تقی حلبی اشتباه می کرده زیلا به برخی از آنها اشاره می کنیم .

شیخ تقی الدین بن داود حلی صاحب رجال معروف و ممکن است نامبرده همان عالمی باشد که بعضی از علما در تعلیقات نوشته نامبرده از علما و اصحاب فتوا و در طبقه علامه حلی است و همان نویسنده خود اظهار نظر کرده ممکن است نامبرده همان ابن داود صاحب رجال باشد .

تقی الدین عبدالله حلبی یا حلی فاضلی کامل و محدثی جلیل بود نامبرده کتاب مشارق انوار الیقین حافظ برسی را مختصر کرده و بنام الدر الثمین نامیده

اصحاب شیعه تالیف نموده‌اند ابن داود هم جملات مزبور را از وی نقل میکند و تعیین نمیکنند چه کتابی است . تأسیس الشیعه از نجاشی نقل کرده او گفته کتاب وی نخستین کتابی است که شیعه بوجود آورده و ایراد کرده چنین نیست زیرا نخستین کتابی که شیعه نوشت علی بن ابی رافع خزینه دار علی (ع) بود که از تقریرات آنحضرت کتابی در فنون فقه تالیف کرد ، لیکن در نسخه نجاشی از اینکه اولین کتابی باشد که او تالیف کرده استفاده نمیشود و ممکن است همه از برقی نقل کرده باشند و باسم شیخ و نجاشی شهرت یافته باشد .

است و از آثار اوست تفسیر پانصد آیه در فضائل اهل بیت و فوائد بسیاری دیگر نامبرده از متأخرین اعلام شیعه یا از معاصرین دانشمندانی است کہ پیش از شهیدین میزیسته .

تقی الدین بن حجه در کتابهای کفعمی از او بسیار نقل شده و ممکن است نام برده تقی الدین بن صالح جد شهید ثانی و شاگرد علامه حلی است و بهمین مناسبت شهید ثانی بعنوان ابن الحججه شناخته شده .

ابوالحسن علی بن منصور بن ابی الصلاح فاضل فقیه جلیل و نواده تقی حلبی و از علماء سلسله صاحب عنوانست .

صاحب ریاض از وی نام میبرد و مینویسد شهید در شرح ارشاد ذیل بحث از قضاء فائده وی را نام برده و قول به مضایقه را بوی نسبت داده و افزوده وی در اینخصوص بحث مفصلی ایراد کرده و مخصوصاً عقیده شیخ ابوعلی حسن بن طاهر صوری را کہ قائل به توسعه بود مردود دانسته .

علی بن منصور بن محمد حسینی شیرازی از علماء روزگار شاه طهماسب صفوی بوده و رساله در امامت بنام او تألیف کرده .

(۱۴۶) ملامحمد تقی فرزند مقصود علی مشتهر به مجلسی قدس الله سره القدسی زبده علماء متقین و پیشوای عرفاء مرتقین .

تقی مجلسی از تمام معاصرانش بهتر از فن حدیث باخبر بود و برای نشر آن کوشش بی نهایتی میکرد و پیشقدم تر بود و از رجال حدیث کاملاً باخبر بود و از همه بهتر بموجبات حدیث عمل میکرد و در امور دینی رعایت عدالت را بسرحد کمال می نمود و نفس اماره اش تحت اختیارش بود و موقعیتش از همه بیشتر بود و پرهیزکاریش از همه زیاد تر و رعایت احتیاط را در فتوی از همه بیشتر میکرد و از مراتب عالیہ دانا تر بود و در موارد شبهه ناک متوقفتر بود و در فرمانبرداری از حق و بوجود آوردن موجبات قرب بحق کوشش وی زیادتر بود تقی مجلسی از ناحیه پدر به حافظ نبیل ابو نعیم اصفهانی سابق الذکر میرسد و از



طرف مادر بملا درویش محمد بن حسن نظیری کہ نامش در طرق اجازہ وی آمدہ میرسد (۱) .

تقی مجلسی پس از ظہور دولت صفویہ نخستین دانشمندی است کہ حدیث شیعہ را منتشر کرد .

تقی مجلسی از شیخ علی کرکی مشہور بہ محقق ثانی روایت میکرده و شیخ عبداللہ بن جابر عاملی پسر عمہ معظم لہ و یکی از مشایخ اجازہ فرزندش علامہ مجلسی « قدہ » از وی روایت میکرده .

از اینکہ شیخ عبداللہ از مردم عامل و پسر عمہ وی بودہ معلوم میشود تقی مجلسی اصلاً از مردم آنسر زمین است (۲) .

جبل عامل سرزمین مقدس و با برکتی است کہ خدای متعال آنرا از ہمہ گونه نعمتہای معنوی خویش بہرہ مند ساختہ و آن سر زمین را هموارہ محل ظہور و اجتماع دانشمندان طائفہ حقہ شیعہ قرار دادہ ،

تقی مجلسی فرزندان پسر و دختر فاضل عالم و مشہور داشتہ افضل فرزندان او کہ از جہاتی بر تر از پدر بزرگوارش بودہ ہمنام ما علامہ مجلسی سابق الذکر است باید دانست عقب تقی مجلسی از علامہ مجلسی بجای نماندہ و نوادگان وی از فرزند دیگرش ملا عزیز اللہ است کہ او را بسیار دوست میداشتہ و در نزد او معزز

(۱) تقی مجلسی او را در اجازات خود بصورتہای مختلف ستودہ در اجازہ مینویسد شیخ الفقہاء و المحدثین فی زمانہ الشریف مولانا درویش محمد جدی در دیگری رئیس العلما مولانا درویش محمد بن العارف الربانی الشیخ حسن النظیری عاملی در دیگری جدی شیخ الفضلاء مولانا درویش محمد در دیگری جدی الاجل العلامة الفہامۃ مولانا درویش محمد ابن الشیخ الاجل الاعظم الزاهد البدل الشیخ حسن النظیری .

(۲) از اجازات سابق کہ در پاورقی اشارہ شدہ بخوبی پیداست کہ اصل خاندان او از جبل عامل بودہ .

و محترم بوده (۱) و فرزند دیگرش ملا عبدالله است که پیش از این ذیل احوال برادر ارجمندش از وی نام بردیم .

فاضل ترین دختران او همسر مولانا محمد صالح مازندرانی مادر معظمه فاضل ارجمند آقا هادیست که کلام الله مجید پارسی ترجمه کرده در میان خاندان مجلسی بیشتر کسی که خود را بملا صالح منتسب میداند و از این راه مقامی برای خود قائل است همنام ما مروج بهبهانی است .

تقی مجلسی کرامات زاکیه و مقامات عالیّه داشته و ما میتوانیم مقدار زیادی از آنها را از شرحی که بر مشیخه من لایحضره الفقیه نوشته استفاده کنیم همچنین خوابهای درست روحانی و الهامات ربانی بی نهایتی داشته که باید تفصیل آنها را از آن کتاب و امثال آن بدست آورد و پوزه میتوان یکی از کرامات برجسته او را در انتشار نسخ صحیفه سجادیه دانست که این عمل خیر بدست آن مجسمه اخلاق و دعا بوقوع پیوست (۲) .

(۱) دانشمندان اصفهان مینویسد مرحوم مجلسی دارای سه پسر بوده بنامهای ملامحمد باقر مجلسی و ملا عبدالله و ملا عزیز الله متولد ۱۰۲۵ و متوفی ۱۰۷۴ و چهار دختر داشته یکی آمنه بیگم همسر ملا صالح مازندرانی دوم همسر ملا محمد علی استرآبادی سوم همسر میرزا محمد فسائی چهارم همسر ملا میرزا شیروانی عالم معروف .

(۲) مرحوم تقی مجلسی در ذیل اجازه مفصلی مینویسد اسانید صحیفه بی نهایت است و مایقین داریم صحیفه زبور از حضرت سجاد است و اسناد آن متواتر حتی از طریق زیدیه نیز متواتر است و فصاحتش مانند قرآنست و من در اوائل بلوغ که وسائل تقرب بحق را فراهم می کردم شبی حضرت ولی عصر را در خواب دیده پس درخواست پاسخ اشکالم بعرض رساندم نظر باینکه ملازمت همیشگی برای من ممکن نیست خواهشمندم کتابی عنایت فرمائید تا بدان عمل کنم آنحضرت صحیفه کهنی عنایت فرموده و قعیکه از خواب برخاستم آن را در کتب موقوفه آقا غدیر یافته همان کتاب را حضور شیخ بهائی قرائت کردم و از برکات ولی عصر نسخ صحیفه در بلاد اسلامی ویژه در اصفهان زیاد شد چنانچه خانه خالی از آن نبود

تقی مجلسی علاقه خاص و جمود مخصوصی نسبت به اخبار داشت و با تمام قوا حجیت ظاهر کتاب شریف قرآنرا منکر بود و در یکی از سخنان خود اظهار داشته هر گاه ما نتوانسیم ظاهر قرآن را با یکی از اخبار تطبیق کنیم احتیاط در اینست عمل به آن آیه را ترك کنیم؟ لیکن بطوریکه قواعد مسلمة اعلام میدارند احتیاط در ترك چنین احتیاطی است

صاحب لؤلؤة البحرین در ذیل شرح حال فرزند ارجمندش همنام ما امام علامه اظهار میدارد این بزرگوار اساتید متعددی داشته چنانچه نزد بعضی از آنها قرائت کرده و از عده از آنها استماع حدیث نموده و از بعضی استجازه نموده از جمله پدرش محمد تقی بن مقصود علی و او فاضل محدث و ورعی ثقة بود.

و بطوریکه شهرت دارد و از گفتار عده ای که با تصوف سروکار دارند استفاده میشود نامبرده از صوفیه بوده و بدانها وابسته است لیکن فرزند سابق الذکرش در یکی از رساله هایش جداً پدرش را از چنین نسبتی عاری میداند و گمان میکنم رساله اعتقاداتش باشد (۱) و همچنین در شرح رساله پدر بزرگوارش که در خصوص مقادیر تألیف کرده اظهار میدارد البته پدر مرا از صوفیه ندانید و جداً از چنین گمانی

(۱) در آخر رساله اعتقادات مینویسد البته گمان نکنی والد علامه ام نورالله ضریحه از صوفیه است و بمسالک آنان معتقد است و بمذاهب آنها متوجه بلکه شأن او عالیتر از آنستکه در این رویه با آنان هم قدم باشد و چگونه ممکن است خیال تصوف در باره او کرد و حال آنکه از کلیه دانشمندان عصرش علاقه اش به اخبار اهل بیت بیشتر بوده و از همه بهتر از حقیقت آنها باخبر و بهتر از همه مضامین فرمایشات معصومین را بکار میبرد آری او از رویه زهد و پارسائی و تقوی پیروی میکرد. پدرم در آغاز کار بنام صوفیه شهرت پیدا کرد و خواست از این راه آنانرا بجانب خود توجه دهد تا از او وحشتی نداشته باشند و ضمناً آنانرا از گفتار بیهوده شان باز گرداند و از این راه عده بهدایت رهبری کرد لیکن آخر عمر که آنانرا امرای گمراه یافت از آنها بطور کلی اعراض کرد و آنها را کافر و دشمنان دین دانست و من کاملاً از طریقه او باخبرم و نوشتجاتش در نوزمن موجود است.

نسبت باو خود داری کنید آری او اگر تظاهر بتصوف میکرد بدانمناسبت بود تا بتواند بحقیقت اعتقادات آنان دست پیدا کند و گمان های فاسد آنان را باطل سازد .

از آثار این شیخ که شنیده و بدانها دست یافته ام شرح فارسی و عربی اوست که بر من لایحضره الفقیه نوشته و همچنین شرح صحیفه و حدیقه المتقین فارسی و رساله در رضاع است .

این بزرگوار از شیخ بهائی روایت میکرد .

صاحب امل الامل اورا چنین میستاید مولانا الاجل محمد تقی بن مجلسی فاضلی عالم و محقق متبحر و زاهدی عابد و ثقہ متکلم و فقیه بود سپس بمصنفات مزبور او اشاره کرده و افزوده امثال اینها نیز آثار دیگری دارد و او از معاصرین ماست . مؤلف گوید معظم له کتابی در رجال و شرحی بر زیارت جامعه و بر حدیث همام که در صفات مؤمن بوده و اجازات بسیاری که برای عدہ از فضلاء اعلام نوشته و حواشی زیادی بر عدہ از کتب حدیث و رجال دارد .

تقی مجلسی رجالی محقق و ناقد و ثقہ بصیر بود . صحیفه کامله را بیپارسی و تازی شرح کرده لیکن با تمام آنها موفق نیامده و کوشش فروانی در انتشار صحیفه شریفه و مقابله و تصحیح آن نموده و بی نهایت در ترویج آن کوشید (۱) از آثار او کتاب حدیقه المتقین است که آنرا برای عمل مقلدان تألیف کرده و مباحث صیام را بانجام آورده و ممکن است مناسک حج را در رساله مخصوصی تدوین

(۱) معظم له در اجازه ای که در پاورقی قبل بدان اشاره کردیم مینویسد صحیفه خود مرا

چندین مرتبه بانسخه ای که شیخ شمس الدین محمد جد پدری شیخ بهائی که صاحب کرامات بوده مقابله کرده و او نوشته من این صحیفه را از نسخه ای که بخط شهید بوده استنساخ کرده و او از نسخه ای که بخط سدیددی بوده نوشته و او از نسخه ای که بخط علی بن سکون بوده استنساخ نموده و او بانسخه ای که بخط عمید الرؤسا بوده مقابله نموده و او بانسخه ای که بخط ابن ادریس بوده مقابله کرده .

کرده باشد . برخی از اصحاب ما برای همیشه عمل به آن کتاب را تجویز میکرد و آنرا بر سایر از کتابهای اعیان علماء که در اینخصوص تألیف کرده اند برتری میداد . زیرا معظم له تاجائی که توانسته رعایت احتیاط را در فتوا نموده از آثار او کتابی است که در باره رؤیا های صادق خود نوشته و ممکن است این کتاب بخشی از شرحی باشد که در اینخصوص بر مشیخه فقیه گرد آورده زیرا معظم له در این شرح غرائب امور و طرائف حکایات و اخبار را تدوین کرده رؤیاهای صادقانه وی دلیل بر جلال بی نهایت اوست و ثابت میکند در پیشگاه مقدس حضرت پروردگار منزلتی عظیم داشته و کرامات و مقامات او بی نهایت بوده . فرزند بزرگوارش در مجلد سماء و العالم بحار ذیل مباحث رؤیا و بیان حقیقت و تأویل آن مینویسد : اضغاث احلام یا خوابهای وحشتناک از غذا های نامناسب و نابسامانی خلطهای بدنی سرچشمه میگیرد و تجربه های فراوان صحت این ادعا را اثبات میکند .

بخاطر دارم هنگامی مرد وحشت زده که سرپای او را اندوه فرا گرفته بود نزد پدرم آمد اظهار داشت : شب گذشته شیر سفید رنگی که مارسیاهی اطراف گردن او پیچیده بمن حمله ور شدند و میخواستند مرا بکشند !

پدرم اظهار داشت : مگردیشب كَشَك و رب انار خورده ؟  
پاسخ داد : آری !

فرمود : خوابی که دیده هیچگونه صدمه به حال تو ندارد این دو خوراک موزی دست بهم داده و چنین وضعی را در خواب برای تو بوجود آورده اند . سپس علامه مجلسی اظهار داشته : امثال اینگونه خوابها بسیار علت همه به تجربه معلوم گردیده .

گفته اند تقی مجلسی از عده از مشایخ روایت میکند :  
از جمله شیخ بهاء الدین محمد عاملی و ملا عبدالله شوشتری و امیر اسحاق استرآبادی معروف به طی الارض .

میگویم خود او تصریح کرده کہ از شیخ بهائی و شوشتری روایت میکرده و در اجازہ ایکہ برای آقا حسین خوانساری نوشته شوشتری را بر شیخ بهائی مقدم داشته فلا تغفل! (۱)

صاحب حدائق المقرین گفته: تقی مجلسی شاگرد معمولی عبداللہ شوشتری و شیخ بہاء الدین محمد عاملی بودہ و در فقہ و تفسیر و حدیث و رجال مقدم بر اعلام معاصرش بودہ و در زہد و عبادت و تقوی و پرهیز کاری و ترک دنیا تالی تلواستادش ملا عبداللہ بشمار می آمد.

تقی مجلسی در تمام مدت عمرش بر ریاضیات و مجاہدات و تہذیب اخلاق و عبادات و ترویج احادیث و سعی در دفع نیازمندیہای مردم و رہنمائی خلق اشتغال داشته و بر اثر ہمت عالی او احادیث اہل بیت در شہرہای شیعہ رواج پیدا کرد و گروہ بسیاری از نورہدایت او روشن روان گردیدند.

تقی مجلسی در یکی از آثار خود مینگارد: سالی زیارت عتبات عالیات برای من اتفاق افتاد ہنگامی وارد نجف اشرف شدم کہ فصل گرما شروع شدہ بود تصمیم گرفتم تمام فصل تابستان را در آن سرزمین ایمان اقامت نمایم بدینمناسبت مر کوبی را کہ کرایہ کردہ بودم بصاحبش رد کردم آنشب را در رؤیا مشاہدہ کردم حضور انور حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام شرفیاب شدہ حضرت مہربانی بسیاری نسبت بمن فرمود. پس از آن اظہار فرمود: از این تاریخ بہ بعد در نجف ممان و بزودی باصفہان مراجعت کن زیرا وجود تو در آن مکان نافعتر و بہتر است.

از آنجا کہ اشتیاق زیادی داشتم حضور انورش چندی را بسر برم استمداء کردم اذن فرمایند چندی در مجاورتتان باشم مقام امامتش بہ این استمداء من عطف توجہی فرمودند بلکہ اظہار داشتند:

ہمانا شاہ عباس در این سال وفات یافتہ و شاہ صفی صفوی بجای او برقرار شدہ

(۱) مشایخ او بسیارند در اجازات بحار نامبردگان نمودارند در برخی از اجازات

مولی عبداللہ را بر شیخ مقدم داشته و در بعضی برعکس.

بدیهی است بر اثر رحلت او فتنه های سختی در شهرهای شما بوجود می آید خدای متعال اراده میفرماید تا در چنین فتنه هایی تودر اصفهان باشی و بر اثر رهبری تو مردم از آتش فتنه و فساد محفوظ بوده باشند .

لیکن تو میخواهی به تنهایی بجانب باب الله توجه کنی لیکن خدامیخواهد از برکت هدایت تو هفتاد هزار جمعیت در خانه خدا را بکوبند . ناچار به مملکت خود باز گرد .

من در مراجعت باصفهان رؤیای خود را بیکی از دوستانم نقل کردم او هم حکایت رؤیای مرا بعرض نواب رضوان مکان شاه صفی رسانید همانوقت تصادفاً شاه صفی در مدرسه صفویه اصفهان و شاه در سفر مازندران بود فاصله نشد شاه در مازندران رحلت کرد و شاه صفی بجای او برقرار شد (۱)

استاد ما ملا محمد باقر مجلسی کرامات عدیده و امور عجیبه و خوابهای بیسابقه ای که صحت آنها مسلم بوده از وی نقل میکنند .

خلاصه معظم له دارای احوال عجیب و غریبی است و او از ناحیه حق متعال مؤید و مسدد بود و اکثر علماء اعلام از قبیل : آقا حسین خوانساری و ملا محمد باقر سبزواری از شاگردان او بوده بلکه بیشتر از فضلا که در طبقه پیش از این عده بوده از شاگردان او هستند و در درس فقه و حدیث و تفسیر او شرکت میکردند و از او اجازه روایت داشتند .

آثار او بی نهایتست و هر گاه اثرش منحصر بفرزند بزرگوارش بود برای عظمت و موقعیت او کافی بود تا چه رسد اینهمه دانشمندان عصر از برکات انفاسش از علماء دین و شریعت اند .

مصنفات او بسیار است از جمله دو شرح تازی و پارسی اوست که بر کتاب من لایحضر نگاشته و هر یک از آنها متجاوز از صد هزار بیت اند .

(۱) وفات شاه عباس سال ۱۰۳۸ هجری بوده .

تقی مجلسی سال ۱۰۷۰ ( ع ۷۰ ) بدرود زندگی گفت یکی از سراینندگان  
مادہ تاریخ اورا چنین یافت « افسر شرع اوفتاد و بی سر و پاگشت فضل » یعنی :  
ر ۲۰۰ + ع ۷۰ + ض ۸۰۰ = ۱۰۷۰ .

این مادہ تاریخ مقلوب مادہ تاریخی است کہ در وفات استادش شیخ بهائی  
گفته شدہ : « افسر فضل اوفتاد و بی سر و پاگشت شرع »  
یعنی ض ۸۰۰ + ل ۳۰ + ر ۲۰۰ = ۱۰۳۰ .

دیگری در ماہ تاریخ مجلسی گفته :

مسجد و منبر از صفا افتاد .

دیگری گفته :

صاحب علم رفت از عالم .

پیش از این ذیل احوال فرزندارجمندش اشارہ بمحل قبر شریف او نمودیم  
ممکن است بسیاری از کراماتیکہ در این بقعہ مبارکہ صورت میگیرد بمناسبت  
قبر شریف تقی مجلسی باشد .

تقی مجلسی بطوریکہ از رسالہ یکی از نوادگانش کہ در احوال رجال تدوین  
شدہ بدست می آید سال ۱۰۰۳ ہجری متولد شدہ .

تقی مجلسی پس از رحلت میرداماد و شیخ بهائی نخستین بزرگواری است  
کہ امامت جمعہ دو مسجد اعظم اصفہان بعہدہ او برقرار گردیدہ و منحصر بدو  
شد، زیرا تا پیش از معظم له وضع امامت مسجدین تا چندین سال تا مرتب بود  
بطوریکہ گاہی صاحب ذخیرہ بصلاح دید خلیفہ سلطان در آنها اقامہ جماعت  
میگرد هنگامی شیخ لطف اللہ عاملی متقدم الذکر در باب الف بتقاضای بعضی از  
پادشاہان عصر نماز میخواند و موقعی یکی از فرزندان اعیان باقامہ جماعت  
میپرداخت و از آن هنگام کہ ارادہ ربانی حضرت پروردگار بر آن مقرر شد کہ  
وی بمنصب امام جمعہ و جماعت مقرر شود همچنان در خاندان او باقی بود و تا حال



حاضر هم بازماندگان او بدان سمت برقرارند .

تقی مجلسی رساله در نماز جمعه تدوین کرده و سید حجة الاسلام از آن نقل می نماید چنانچه فرزند سعادت مندش نیز رساله معروفی در عینیه نماز جمعه تألیف کرده .

گفتیم از آن تاریخ که منصب امامت جمعه و جماعت بعهد او برقرار شد هیچیک از معاصرین جرأت پیدا نکرده تا با او در امامت جمعه سهیم و شریک گردند و در عهد مجلسی ثانی نیز این سمت ویژه او بود .

آری پس از رحلت مجلسی ثانی فرزندی که بتواند متکفل امور این امر خطیر شود نبود ناچار امیر محمد صالح بن سید عبدالواسع حسینی آتی الترجمه که پدر نوادگان مجلسی بود و به احوال او ذیل گذارش احوال فرزندش امیر محمد حسین کبیر اشاره خواهیم کرد و حقیقت «من بنته فی بیته» را بوجود آورد ، به امامت جمعه و جماعت مفتخر گردید و پس از او فرزندش امیر محمد حسین مذکور که پسر دختر مجلسی بود به امامت جمعه و جماعت نامزد گردید پس از او یک یک از اولادش که لیاقت این منصب را داشتند با امامت جماعت پرداختند و از آن تاریخ تا این زمان امامت جمعه و جماعت در خاندان او باقی است .

خانه تقی مجلسی که پهلوی مسجد اعظم عتیق واقع شده و مدرس و مجلس مباحثه و مرافقت و خزانه کتب موقوفه و نسخ اصول از تجار و دیگران بود اکنون موجود است و در تصرف وارثان اوست یعنی عده از سادات اجله که وراثت امامت جمعه بعهد آنها قرار گرفته بدیهی است نوادگان پدرش که برادر زادگان او باشند از این تصرف ممنوعند و العلم عندالله .

(۱۴۷) شیخ محمد تقی فرزند عبدالرحیم تهرانی (۱)

(۱) کرام البرره نوشته پدرش محمد رحیم ( نه عبدالرحیم ) والی ایوانکیف هشت فرسخی تهران بود و اخیراً مجاور عتبات عالیات شد .

این دانشمند و پدش اصلا از مردم ایوان کیف مشهوراند و مسقط الرأس و زادگاهش نیز آنجا بوده . در آغاز جوانی به عتبات عالیات رفته و چندی در آن سرزمین از محاضر رسمی اعلام عصر استفاده کرد و بدرس شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء آتی ترجمه که از او اجازه روایت و فتوا داشته و در حیات او دخترش را بهم سری خود انتخاب کرده و همچنین بدرس امیرسید محسن بن سید حسن کاظمی اصولی و امیر سید علی بن محمد حائری طباطبائی و دیگران از مشایخ عظام عراق حاضر می شده تا آنکه آخرین مراتب فضل و کمال را دارا گردید و در روزگار خود در فقه و اصول افضل دانشمندان بود و در معقول و منقول دقتی کامل داشت و گوئیا مجسمه از افکار دقیقه و شاهی از انظار عمیقه بود در اصول الفقه استاد الکل فی الکل بحساب می آمد و در مراتب معقول و منقول روضه مملو از میوه های علم و کمال محسوب می شد دل های طالبان دانش متوجه باو گنجینه های فضل و کمال مفتوح بهمت او بود در دنیا مدرسی چون مکتب او مملو از اصحاب کمال نبود و مجلسی مفید تر از محضر او بحساب نمی آمد .

معظم له در مسجد شاه اصفهان که مسجد اعظم آنسامانست بتدریس اصول فقه میپرداخت و نزدیک بسیصد نفر دانشجو در درس او شرکت میکردند و منهم از کسانی بودم که بدرس او حضور می یافتیم و ارتباطی با محضر او داشتم . از آثار او هدایة المسترشدين است که آنرا در شرح معالم تدوین کرده و ابیات آن کتاب بطوریکه تخمین زده میشود متجاوز از شصت هزار بیت است . دو مجلد از این شرح که تا آخر مفهوم وصف بوده مبیضه شده و مابقی آن بحال تسوید مانده .

آری یکی از فضلاء شاگردانش رساله ظنون را که در سه هزار بیت بوده

از مجلد سومش تدوین نموده .

در این رساله مباحث لازم را طوری تنقیح نموده که می توان گفت شخص فقیه میتواند به ظنون مخصوصه اکتفا نماید و ظن مطلق هیچگونه حجیتی ندارد و از اقوال بدیع و بی سابقه او ذیل مبادی لغویه و مباحث الفاظ که منحصر باو بوده و تا بحال کسی نظیر آنرا نگفته آنست که اوضاع اسماء اشاره و امثال آنها از قبیل وضع عام و موضوع له عامست چنانچه قدماء اساتید عربیت نیز همین اعتقاد را دارند و وضع را نسبت بموضوع له منحصر بسه قسم ندانسته و در این باره با سید شریف و متأخران از او که وضع را منحصر بسه قسم میدانسته مخالفت نموده .

و از اقوال او آنست که وی در عمومات و مطلقات معتقد به وجود ظن نوعی است و اظهار میدارد که هر چند در جانب عمومات و مطلقات مقیدات و خصوصیات نیز وجود داشته باشد باز هم خالی از ظن نوعی نخواهد بود لازمه چنین عقیده آنست که نمی توان ظواهر را در حالیکه با غیر حجت معارضه نمایند از حجیت بیندازیم تا چه رسد که حجیت بر عدم حجیت آن باثبات رسد ، و امثال اینها از تحقیقات و تدقیقات منحصر باو .

از آثار او کتاب کبیری است در فقه استدلالی این کتاب را در هنگامی تدوین میکرد که ما از محضر او استفاده میکردیم . آری این کتاب باستثنای مجلدی از آن مابقی بصورت سواد باقی ماند .

از آثار او کتاب فارسی است نزدیک به چهار هزار بیت و جوابهای مسائل بسیاری که مجمل و مفصل ایراد نموده .

معظم له در هنگام زوال روز جمعه نیمه شوال المکرم سال ۱۲۴۸ هجری ( غرمح ) وفات یافت و سید حجة الاسلام با اتفاق گروه بسیاری از اعلام و ابوه بی اندازه از عموم مردم بر جنازه اش نماز گذارد و همان روز در مقبره تخت پولاد در باغ مصفائی که یکی از شاهزادگان برای برخی از همسران خود ترتیب داده جلو مرقد او و طرف بالا سر قبته مولانا آقا حسین خوانساری مدفون شد .

من در روز وفات او در اصفهان نبودم یا هنگامی بود که نزدیک باصفهان بودم

بمجردی کہ از رحلت او اطلاع پیدا کردم با دلی شکسته و قلبی آکنده از حزن  
واندوه این ابیات را در مرثیہ او سرودم و برای او طلب رحمت کردم :

یا للذی اضحیٰ تقیاً نہتدی  
اسفا لفقد امامنا الحبر الذی  
اسفا علیہ ولیس یعقوب الاسی  
لہفی علی من لایفی لثنائہ  
العلم امسی بعدہ متر خلا  
مہما اخال زحام حلقة درسہ  
واحسرتا اهل المدارس اذخبت  
واکر بتاہ لمسلمی ہذی الحمی  
من ثلثہ لایسددن و بددت  
نقصت طلاع الارض من اطرافہا  
لا یوم للشیطان کالیوم الذی  
لما مضیت مضت صبا بة من ہوی  
علامة العلماء من فی جنبہ  
مولای ای قطب الانام وطودہم  
لا سقی ربع ملت عنہ و حبذا  
جسد لك العفر المعطر ضمہ  
من ذایحل المعضلات بفکرہ  
ومن الذی یحیی اللیالی بعدکا  
و این الذی مازال سلسل خلقہ  
طابت ثراہ کما اتی تاریخہ

بہداه کالبدر المنیر الأوقد  
حتی الزمان لمثلہ لم نفقد  
فی مثل یوسف ہجرہ بمفند  
رفش الاجام علی مجال الفدود  
والشرع لم یُر بعدہ بمؤید  
ینشق قلبی من شدید تجلیدی  
ایدی الحوادث فی امام المسجد  
من ثلثہ الاسلام فی المتجدد  
شمل الفضائل والعلا والسود  
فی موت مولانا التقی محمد  
ینعی بمثلک من فقیہ اوحدی  
مجدا وانت من السلیل الامجد  
ارکانہم بمکان طفل الابد  
ومشید الشرع المنیر الاحمدی  
رمس احلتک طاہرا من مشہد  
ام لحدوا جدنا لکنز المسجد  
تفری ومن لاولی الحوائج من غد  
بتفقہ و تضرع و تہجد  
لذوی عطاش الخلق أروی مورد  
طارت کراکالی النعیم السرمدی

ای وای از آن مرد پرهیزکاری کہ مانند ماہ درخشان ما را از نعمت ہدایتش

بهر موند میساخت و از در گذشت دانشمندی متأسفیم تا اینروز مانند او را از دست نداده ایم از فقدان عالمی متأسفیم که یعقوب با از دست دادن یوسفش آنچنان اندوهناک نشده بود وای بر من از در گذشت عالمی که ستایش او باندازه ایست که اگر بخواهیم برای بدست آوردن مناقب او بیابانهای خاردار را زیر پا بگذاریم باز هم اندک است و به اندکی از آن دست پیدا نمیکنیم، دانش بادر گذشت او از میان رفت و پشت و پناهی برای شریعت باقی نماند هر گاه از ازدحام و جنب و جوشی که در درس او مشاهده میکردم بیاد می آورم دلم نزدیک است از ناراحتی بشکافد چقدر باید متأسف بر اهل علم و مدارس کمال بود از آنموقع که دستهای پیش آمدهای روزگار پیشوای مسجدیان را زیر خاک پنهان نمود وای از شدت اندوهی که مسلمانان ایندیوار را فرا گرفت و از رخنه تازه ای که بر پیکره اسلام وارد شد آری رخنه بود که چیزی نمیتوانست از آن جلوگیری کند و ضمناً آثار فضل و رفعت و آقائی را از میان برد رحلت محمد تقی باندازه مؤثر بود که اطراف زمین را فرو ریخت شیطان از رحلت تو خرسند گردید و روزی مانند روز در گذشت تو موجبات فرحناکی او را بوجود نیاورد هنگامیکه تو در گذشتی بطور کلی آنکس که در آرزوی ریاست و آقائی بود دست از همه چیز شست، آری او علامه همه دانشمندان بود یعنی شخصیتی بود که دیگران با هر موقعیت و مقامی که داشتند در برابر او مانند طفل ابجد خوانی بودند ای آقای من وای قطب آسیای نیازمندیهای افراد وای کوه علم و وقار و ایکسیکه شرع نورانی احمد را استوار میداری سیراب نگردد آنسرزمینی که تو از آن روگردان شدی و خوشا بحال آنخاکی که تو را در حالیکه پاک و پاکیزه بوده در بر گرفته و مشهد علم و کمال او گردیده خاک عطر بیزی است که اندام ترا در بر گرفته نه چنین است بلکه مرقد تو مانند گنجینه ایست که طلای احمری مانند تو را در بر داشته باشد آن بزرگی که در خاک خفته همان پیشوائی است که بر اثر اندیشه صائبش مشکلات علوم را حل میکرد و نیاز نیازمندان را مرتفع میساخت همان دانشوریکه شبهای خود را به فهم

مطالب مهم وراز و نیاز و تہجد با پروردگار بروز می آورد کجاست آن بزرگواری کہ هموارہ آب خوشگوار اخلاق پسندیدہ او برای مردم لب تشنہ از بہترین آبہای خوشگوار بود جایگاہ اونیکو باید همچنانکہ تاریخ اوست و روح او بریاض رضوان پرواز کرد و بہ نعمت ابدی نائل شد .

شیخ محمد حسین برادر معظم لہ فاضلی فقیہ و دانشمندی و جیہ محقق مدقق و وحید عصر خود بود .

کتاب فصولش از بہترین کتابہائی است کہ در علم اصول فقہ تدوین شدہ و تحقیقات و تدقیقات را بسرحد کمال دارد و فکر عمیقی در ترتیب آن بکار بردہ و اشتباہات سابقین مخصوصاً نادرستیہای قوانین را توضیح دادہ و اکنون در دست استفادہ تمام دانشجویان قرار گرفتہ و تمام شہرہا مطالب محققانہ آنرا تلقی بقبول نمودہ اند .

آری کتاب مزبور تمام مسائل اصول را دارا نیست و از نظر تفصیل و تذیل بیای کتاب برادر عالی مقامش نمیرسد و عدد ابیاتش بیشتر از قوانین نیست .

صاحب فصول طعن و تشنیع بسیاری از طائفہ شیخیہ پیروان شیخ احمد احسانی سابق الذکر می نمود و آنہا را آشکارا لعنت میکرد و در برابر مردم از عقائد آنان تبری می جست .

ومن خود در ایام تشریف پای منبر او مکرر حضور می یافتیم و می شنیدیم آنرا لعنت میکرد چنانچہ سید مہدی طباطبائی فرزند سید علی صاحب ریاض ہمین رویہ را داشت .

صاحب فصول در سرزمین حائر مطہر پس از سالہا وطن و اقدام کاملی کہ نسبت بہ اہالی کربلا نمود و تدریس فقہ و اصولی کہ می نمود و اقامہ جماعتی کہ بالاسر مطہر در ظرف چندین سال داشت حدود ۱۲۶۱ ( غرسا ) رحلت کرد و همانروز در بقعہ صاحب ضوابط مدفون شد (۱) .

(۱) اسماوی در تاریخ او گوید: ثم الحسین صاحب الفصول جانی الفروع غارس الاصول

قدنال من روضہ معرسا جنی بہماکان، ارخ (غرسا)

حاج شیخ محمد باقر فرزند شیخ محمد تقی صاحب حاشیہ فاضلی جلیل و خلفی بارع و نبیل بود معظم له از دختر عالی گهر شیخ اکبر کاشف الغطا بوجود آمد و روزیکه پدر ارجمندش رحلت کرد دوران خورد سالی را میگذرانید از آن پس بکوشش والدہ ماجده اش بتحصیل علم پرداخت.

حاج مزبور آغاز تحصیلش را در اصفهان شروع کرد و بدرس یکی از اعیان شاگردان پدرش حاضر میشد و در همان اوقات با دختر خاله اش که از نوادگان سید صدر الدین موسوی بود وصلت نمود پس از آن بنجف اشرف عزیمت نمود و سالها از درس دائیش شیخ حسن فرزند شیخ اکبر کاشف الغطا و همچنین از محضر مبارک علامہ بارع شیخ مرتضی دزفولی انصاری حفظہ اللہ تعالی کہ در این عصر ریاست شیعه منحصر باوست درسفر بیت اللہ و امثال آن بهره مند گردیده و از او باخذ اجازه روایت و فتوی نائل آمده پس از آن باسلامتی و غنیمت کامل بوطن خود باز کشته و عالمی محتاط بوده و در اصفهان کہ موطن آن عالم ذی شان بوده به ترویج و تدریس و امامت و تاسیس و تصنیف و تألیف و انجام وظیفہ پرداخته .

معظم له کہ خدایش سالم بدارد از بهترین دوستان محترم و با شخصیت منست و تا آنجا کہ میتواند مرا به تممیم این کتاب تشویق میکند . (۱)

(۱) شرح احوال او را در تذکرہ باقریہ نوشته ایم اینک خلاصہ از آن معظم له همت مردانہ برای اقامہ حدود شرعی و امر بمعروف و نہی از منکر داشت و پس از حجۃ الاسلام عالمی باندازہ او اقامہ حدود نکرد حتی در یکروز فرمان بقتل بیست و هفت نفر خطاکار داد از این عدہ دوازده نفرشان کشته و مابقی فرار نمودند نامبرده ہر سال چند روزی در تخت پولاد در مقبرہ والدش معتکف میشد سال ۱۳۰۰ ہجری در سن شصت و ہفت سالگی بعادت ہمیشہ معتکف بود در بازگشت بشہر عزیمت سفر عراق نمود اصناف شہر کہ از عزیمت وی اطلاع یافتند ویرا ممانعت کردند لیکن او بخواستہ اہالی توجہی نکرد و علت تمجیلش آن بود کہ هنگام اعتکاف در تخت پولاد مکاشفہ برای اودست داد کہ مرگش نزدیکست او بمناسبت اینکہ زحمت مردم را کم کند تاجنازہ او را بدوش گرفته و بالاخرہ حمل بنجف اشرف نمایند خود قبلا بطرف نجف دریکی از شبہا و مخفیانہ حرکت کرد شب عاشورا سال ۱۳۰۱ وارد کربلا

(۱۴۸) محمد تقی بن سید عبدالحی حسینی علوی کاشانی پشت مشهدی  
فاضلی اوحدی ونوری محمدی است منسوب به پشت مشهد کاشان از محلات معروف  
کاشانست و پشت مشهد مقدس یکی از فرزندان امام محمد باقر علیه السلام واقع شده بهمین  
مناسبت آنقریه را پشت مشهد میگویند و بعضی گویند مشهد مزبور منسوب به یکی  
از فرزندان موسی بن جعفر است بنام حبیب .

پشت مشهدی از بزرگان دانشمندان روزگارما و افاضل فقهاء عصر اند محقق  
مدقق و متتبع و اصولی و ماهر و عارفی جلیل و متکلمی نبیل بود.

از محضر عدّه از افاضل معروف عصر خود استفاده کرد و اخیراً تمایلی  
بمذهب عرفان پیدا نمود . تصانیفی در فقه و اصول و امثال اینها بیادگار گذارده  
از جمله رساله در حجیت ظن و تحقیقات بسیاری در آن بکار برده.

پشت مشهدی از فاضل محدث سید عبدالله کاظمی معروف به شبّر آئی-  
الترجمه اجازه روایت داشته و من صورت اجازه او را دیده ام .

پشت مشهدی با محقق احمد نراقی سالف الترجمه در برخی از امور ریاسات و سیاسات  
مناقضات و منافراتی داشت (۱) .

شد پس از سه روز در عین بارش باران بنجف اشرف حرکت کرد وارد مقبره خانوادگی شیخ  
اکبر شده دستور داد تا محلی برای قبر او تعیین کنند بلافاصله به قبر کن دستور داد تا قبری  
برای او حفر کرده پس از چندی در ماه صفر آنسال بدروز زندگی گفت آثار او رساله حجیت  
ظن طریقی لب الاصول رساله استصحاب معظم له در پنجم صفر همانسال وفات یافت پدر جابری  
در تاریخش گفته :

اصل او چون زنجف بود سوی اصل برفت اینجهان داد و جنان یافت پپاداش و بدل  
سال تاریخ زانصاری جستم گفتا موطن شیخ نجف بود بانجام و ازل

(۱) مرحوم ملا حبیب الله کاشانی در لباب الالقباب مینویسد پشت مشهدی علم ظاهر  
و باطن را دارا بود و از افاضل شاگردان صاحب ریاض بشمار می آمد در آغاز کار بدرس  
فاضل نراقی حضور مییافت و پس از مراجعت از عتبات مشاجرات و منافراتی بر اثر سعایت



باب باو تا و تا از اسماء سائر طبقات از فرق اسلام

(۱۴۹) ابو نصر بشر بن حارث بن عبدالرحمن بن عطاء بن ہلال معروف بہ حافی . یکی از ارکان طریقت و واحدی از سوارگان میدان حقیقت . عارفی کاشف و متصوفی صافی بود .

بشر از طبقہ نخستین ارباب طریقت بودہ و مقامات عارفین و منازل سائریں بسرحد کمال پیمودہ و عارف پارسا و پرهیز کار و دیندار و صاحب معرفت و یقین بود .

حافی اصلاً از مردم مرورود و از دیہی بنام ماہر سام بودہ و در بغداد میزیستہ و از فرزندان رؤسا و منشیان و پسر خواہر علی بن حثرم بودہ .  
قشیری در رسالہ خود مینویسد محمد بن الحسین میگفت از ابوالفضل عطار

برخی از شیطان صفتان فیما بینشان واقع شد تا کار بجائی رسید مرحوم نراقی معظم لہ را از متصوفین و مخصوصاً ارادتمند بہ حاج محمد حسن نائینی عارف مشہور قلمداد کرد آری پشت مشہدی اشتغال بذکر شد بیشتر از تصنیف و تألیف بود و سخنی کہ بوی تصوف از آن بیاید از وی شتیدہ نشد در عین حال گروہ بسیاری از دانشمندان بدرس او حاضر می شدند پشت مشہدی آثار خود را در صفحات مخصوصی گرد نمی آورد و کرامات و خوارق عاداتی دارد پشت مشہدی سال ۱۲۵۸ وفات یافت . تاریخ علماء خراسان مینویسد هنگامی کہ ملا اسماعیل از غدی متوفی ۱۲۳۱ تدریس میکرد مرحوم پشت مشہدی بدرس او حاضر می شد و اظہار فضل میکرد و غبار جدل برمی انگیزخت مولانا چندی از راہ مسالمت آمیز صبر کرد روزی از وی تغیر گفت « خوبست آنها کہ بی خبرانند با صاحب نظران سخن از معنی نرانند » سید فرمود بمجردیکہ این جملہ را فرمود گوئیا نقش معلومات از صفحہ خاطر من محو گردید تا چہارده روز قادر بہیچ گونه سخنی نبودم روزی در بین درس روی بمن آورد کہ چرا سخنی نمیفرمائید با این توجہ گوئیا چہمہ های علوم از قلب من جاری شد

گویند موقعی کہ خبر فوت پشت مشہدی بگوش فاضل نراقی رسید بشدت گریست و برای او ترحم کرد مرقد او بنوشته امامزادگان معتبر کاشان در صحن مطہر امامزادہ حبیب مزبور در متن معروف و مزارعوام و خواص است .

شنیدم او میگفت از احمد بن علی دمشقی شنیدم ابو عبدالله بن جلاء اظهار میداشت ذوالنون را مرد عابدی دیدم و سهل بن عبدالله را صاحب اشاره یافتم و بشر حافی را صاحب تقوی .

کسی از او پرسید اینک از کدامیک از اینها پیروی میکنی گفت از بشر حافی که استاد ماست . انتهى

در باره توبه وی و سبب آن مینویسد بشر حافی در راه قطعه کاغذی بدست آورد در روی آن نوشته بود « بسم الله الرحمن الرحيم » و متوجه شده آنکاغذ زیر پای مردم بسیار پامال شده کاغذ را برداشت و چند درهمی که همراه داشت عطر خریده و آن ورقه را معطر ساخته در شکاف دیواری گذارد . در خواب دید کسی با او میگوید ای بشر نام مرا معطر ساختی اسم ترا در دنیا و آخرت معطر خواهم ساخت . هنگامیکه از خواب برخاست توبه کرد و از اعمال ناشایست دست برداشت .

ابوعلی دقاق گفته هنگامی بشر از کنار عده از مردم عبور کرد با اشاره بدو گفتند این مرد تمام شب را نمیخوابد و هر سه روز یکمرتبه افطار می نماید! بشر از شنیدن این موضوع گریست! کسی از او پرسید چرا گریستی؟! پاسخ داد هیچوقت بخاطر ندارم يك شب را كاملاً به بیدار خوابی بسر برده باشم و همچنین هر گاه روزه گرفته ام بلافاصله شب آن افطار کرده ام ، لیکن خدای متعال بر اثر لطف و کرمی که به بندگان خود دارد در دلهای مردم بیشتر از آنچه او انجام داده القامیفرماید .

پس از این آغاز کار و توبه او را چنانچه ما نقل کردیم ایراد نموده .

علامه حلی در منهاج الکرامه مینویسد بشر حافی بدست امام موسی بن جعفر علیه السلام توبه کرد و علت توبه او آن بود هنگامی امام علیه السلام از کنار خانه او که واقع در بغداد بود عبور فرمود صدای ساز و آواز و نی و نوا بگوشش رسید تصادفاً در همان موقع کنیز کی از خانه بیرون آمد سطل خار و خاشاکی داشت

تا آنها را در مزبله دان بریزد . امام علیه السلام از او پرسید صاحب این خانه بنده است یا آزاد ؟! پاسخ داد چنان نیست بلکه او آزاد است ! فرمود راست گفتی هر گاه او بنده بود از مولای خود میهراسید ! موقعیکه کنیزك وارد منزل شد آقای او که کنار سفره شراب و مسکرات نشسته بود و مانند اینک در انتظار او بود پرسید چرا دیر آمدی ؟ کنیزك جریان را بطوری که از امام علیه السلام شنیده بود با اطلاع او رسانید بشر بخود آمده بلافاصله با پای برهنه از خانه خارج شده بدنبال حضرت دوسی بن جعفر علیه السلام حرکت کرد تا شرفیاب حضور انورش گردیده و بدست آنجناب که دست قدرت حق متعال است توبه کرد و از کرده های زشت خود پوزش خواست و گریست .

گویند علت اینک او را حافی ( برهنه پا ) مینامیدند آن بود موقعی بند نعلینش گسیخته شده يك نعل پیا و یکی بدست نزد وصال آمده تا آنرا بدوزد ! کفشگر بی اختیار گفت چه قدر مزاحمت برای مردم فراهم میکنید بشر بلافاصله نعل را از دست انداخت و آن دیگر را از پای در آورد و سوگند یاد کرد از این به بعد پا برهنه حرکت کند ! (۱)

از خود او حکایت کرده اند هنگامی در خانه معافی بن عمران رفته در را کو بیدم نام مرا پرسیدند گفتم بشر حافی دختر کی از اندرون فریاد زداگر گفشی بدو دانك خریداری کنی پس از این ترا حافی نخواهند گفت « کنایه از اینکداگر عملی برای خدا نموده بزبان میاور ! »

بخط شهید ثانی دیدم از کتاب المدھش ابوالفرج جوزی آتی الترجمه در باب عین مهمله نقل کرده هنگامیکه بشر بیماری شد در آن بیماری که درگذشت دوستان و ارادتمندانش اطراف او اجتماع کردند اظهار داشتند میخواهیم زهر آب ترا بگیریم و نزد طبیب بریم تا او بر اثر معاینه داروی بهبودی ترا تجویز نماید ! وی پاسخ داد من هم اکنون مورد عنایت طبیب حقیقی و در برابر چشم او

(۱) در تذکره الاولیاء وجوه دیگری نیز ایراده نموده .

ہستم ہر گونہ کہ ارادہ فرمودہ بامن مدارا خواهد کرد! گفتند فلان طبیب نصرانی  
 دکترا ماہری است ناچار باید قارورہ ترا نزد او ببریم گفت دست از من بردارید  
 کہ طبیب مرا بیمار کردہ حاضران بھیچیک از سخنان او توجہی نکرده گفتند  
 ناچار باید خواستہ ما عملی شود . بشر بہ خواہرش گفت : فردا شیشہ زہر آب مرا  
 بدانہا خواہی داد . فردا بامداد ارادتمندان در خانہ بشر آمدہ خواہرش قارورہ را  
 بدانہادادہ نامبردگان بادر دست داشتن شیشہ زہر آب او نزد طبیب نصرانی رفتند .  
 وی دقتی بدان کردہ دستور داد تا آنرا بحر کت آورند چون بحر کت آوردند  
 گفت : بحال خود بگذارید پس از آن دستور داد باز بحر کت آورید باردوم بحر کت  
 آوردند دستور داد بزمین بگذارید بار سوم دستور داد بحر کت آورید یکی از  
 حاضران گفت : ما این چنین توقعی از تو نداشتیم و مہارت تو را بہتر از اینہا  
 شنیدہ بودیم . پرسید چہ شنیدہ بودید ؟

گفتند : بگوش ما رسیدہ بود تو دارای حسن نظر کامل و سریع الانتقال  
 و خوش استعدادی اکنون می بینیم با نظر تردید بدین قارورہ می نگری مانند  
 اینکہ از عہدہ معاینہ آن بر نمی آئی !

طبیب پاسخ داد بخدا سو کند در مرتبہ اول کہ آنرا دیدم پی بدان بردہ  
 و دانستم صاحب آن دارای چہ بیماری است لیکن با حرکت دادن آن بہ تردید  
 و تعجب من افزودہ میشد کہ اگر این شیشہ زہر آب نصرانی باشد ناچار باید پارسا  
 و دیرانی باشد زیرا از آثار آن یقین کردم کہ قلبش از خوف خدا آب شدہ  
 و اگر قارورہ مسلمان باشد ناچار باید قارورہ بشر حافی باشد و شکی نیست داروی  
 درمان او نزد ما نمیباشد و او بزودی رحلت خواهد کرد! گفتند : آری ، بخدا  
 سو کند قارورہ بشر حافی است !

طبیب نصرانی بمجردی کہ نام بشر را شنید مقراض بدست گرفت و زنتار  
 خود را برید و شہادت بیگنائی خدا و نبوت رسول او داد .

ارادتمندان گویند : ما با شتاب نزد بشر آمده تا او را از اسلام نصرانی  
مژده دهیم . بمجردیکه وارد منزل بشر شدیم گفت : نصرانی اسلام آورد . گفتیم  
آری تواز کجا دانستی ؟ پاسخ داد بمجردیکه از منزل من خارج شدید مرآپینگی  
عارض شده صدای هانفی بگوשמ رسید ای بشر از برکت قاروره تو طبیب نصرانی  
اسلام اختیار کرد بعد از آن ساعتی درنگ نکرد و در گذشت. «رض»

شهید پس از آنکه حکایت مزبور را ایراد کرده اظهار داشته بشر در  
آغاز کار مرد نا مرتب و بزهکاری بود خدای متعال بر او منت نهاد و بدست حضرت  
سجاد علیه السلام توبه کرد .

و علت توبه او هم آن بود که حضرت هنگامیکه وی بکار های ناشایست  
اشتغال داشت از کنار منزلش عبور نمود از کنیز کی که کنار منزلش ایستاده بود  
پرسید آقای تو بنده است یا آزاد پاسخ داد آزاد است . فرمود : راست گفتی  
هر گاه بنده بود از آقای خود میترسید !

کنیزك وارد منزل شده جریان را با اطلاع اورسانید وی پا برهنه بدنبال آن  
حضرت دوید تا بحضرت رسیده قدمهای مبارکش را بوسید و بدست آنجناب توبه  
نمود و همواره تا روزگار ممات پا برهنه راه میرفت و بدینجهت او را بحافی ملقب  
کردند . انتهى

اشتباه عظیم و خطاء بزرگی در این اظهاریه برای شهید بوجود آمده آنهم  
از مثل شهیدیکه شهرت فضائل و فواضلش همه جا را فرا گرفته میتوان گفت : این  
اشتباه ناشی از کمی دقت در سیر و تواریخ است زیرا باتفاق اهل فن بشر حافی  
متجاوز از صد سال پس از امام سجاد میزیسته و او معاصر با امام حنبل عالم معروف  
اهل سنت بوده و حکایاتی از آنها نقل میکنند .

بنابر این باید گفت : امامی که بشر حافی بدست او توبه کرده حضرت موسی  
ابن جعفر علیه السلام است . چنانچه پیش از این از منهاج الکرامه علامه نقل کردیم .  
سید جزائری در کتاب مقامات خود از کلمات طریقه او نقل کرده موقعی باو

گفتند ای بشر از شراب صاف خود ما را سرمست گردان .

پاسخ داد : « یا قوم طال ما کنت لربی بجافی ولکن اوصافه تخالف اوصافی »  
 بسیاری از اوقاتست که اندیشه خطا نسبت پیروردگارم انجام نداده لکن اوصاف او  
 بخلاف اوصاف منست هر گاه نفس تصمیم میگیرد مرا از پای در آورد برای آنستکه  
 من در چیزی طمع بستم که با نفس همراه شده و هر گاه شکفتی مرا بخود متوجه  
 میسازد وسیله برای عدم توجه بدان بوجود می آید و هر گاه شیطان همت میگذارد  
 تا مرا از راه منحرف سازد وسائل پاکدامنی بزودی نیاز مندیهای مرا برطرف  
 میکنند از آن هنگام که دوست من جام صاف شراب محبتش را در اختیار من گذارد  
 اوصاف من در میان مردم رو پیاکی گذارد و بوی محبتی از آن بمشام رسید که  
 مستی آن مرا از خود بیخود کرد . آری این همان مستی بود که ارواح از قدیم  
 الایام با آشامیدن آن دست از بدن خود بر میداشتند و بیکدیگر می پیوستند و هر گاه  
 آن نور خیره کننده آن نبود همچنان در دوستان خود را نمیشناختم .

لما سقانی حبیبی کأسه الصاف	طابت به وصفت فی الناس اوصافی
وهزنی من شذاها نفحة عبقت	من کأسها فأمال السکر اطفافی
بها تعارف الارواح من قدم	وحن کل الی کل بانضاف
لولا سناها ولولا نور بهجتها	ما کنت اعرف اشکالی والافی

امام قشیری از گفتار حکیمانه او نقل کرده : « لایحتمل الحلال السرف »  
 اسراف با حلال سازگار نمیباشد .

صاحب کشکول از او نقل کرده : « من ضبط بطنه ضبط الاعمال الصالحة  
 کلها » کسیکه بتواند خواسته های شکمی خود را در اختیار داشته باشد کلیه  
 اعمال پسندیده اش را در اختیار خود در آورده .

ابن خلیکان تاریخ نگار از وی نقل کرده « عقوبة العالم فی الدنيا ان یعمی  
 بصر قلبه » شکنجه دانشمند در روزگار آنستکه دید نهانی و چشم باطن او از

کار می افتد و کور میشود.

باز نقل کرده : «من طلب الدنيا فليتهدى بالذلل» خواهند روزگار باید آماده  
برای خواری باشد .

« ايضاً اللهم ان كنت شهرتني في الدنيا لتفضحني في الآخرة فاسلبه عني »  
پروردگارا اگر مرا بدانجهت در روزگار مشهور ساخته تا مرا روز رسـتاخیز  
بیچاره سازی این شهرت را از من بازگیر .

از او پرسیدند : چرا نان میخوری ؟!

پاسخ داد : تا بدینوسیله بیاد عافیت و آسایش خود باشم و آنرا خورشت  
خود قرار دهم .

او گفته آخرت را سرمایه خود قرار ده در نتیجه هرچه از دنیا میرسد  
سود است.

او گفته : همین کافی است که قومی مردگانند و دلها از یاد آنها زنده  
میشود، و جمعی زندگانند و دلها از دیدار ایشان تیره میگردد . از سرودهای اوست :

اقسم بالله لرضح النوى	و شرب ماء القلب المالحه
اعز للانسان من حرصه	ومن سؤال الاوجه الكالحه
فاستغن بالله تكن ذاغنى	مغتبطا بالصنعة الرابعه
اليأس عز والتقى سودد	ورغبة النفس لها فاضحه
من كانت الدنيا به برّة	فانها يوما له ذابحه

سوگند بخدا دانه خرما و آب شور چاه بهتر است برای آدمی از اینکه  
گرفتار طمع شود یا دست نیازی بدرخانه ترش رویان دراز کند بنا بر این خود را  
بخدا نیازمند بدان تا از بر کات او تر و تمند شوی و همه با داشتن چنین کار سودمندی  
بر تو غبطه برند نا امیدى از خلق ارجمندى است و پرهیز کارى آقائى و توجه بنفس  
عیب آشکاری است کسیکه دنیا او را بخود متوجه سازد روزى دنیا او را خواهد  
کشت .

گفته است : قاریان بر اثر داشتن دو صفت ناشایست نابود گردیده اند: غیبت و خود بینی .

برخی گفته اند : از بشر شنیدیم بمحدثان میگفت زکاة حدیث را بپردازید پرسیدند زکاة حدیث کدامست ؟

پاسخ داد : از هر دو است حدیثی که نقل میکنید به پنج حدیث آنها عمل کنید .

گویند در هنگام احتضار بشر به بالین او رفتند چون او را ناراحت یافتند گفتند معلومست زندگانی را بهتر از مرگ دوست می داری !

گفت : ورود بر خدا بسیار مشکل است ( یعنی با دست خالی ورود بر جناب متعالی ) .

مؤلف گوید : این سخن شبیه است بفرموده ذات بابرکات سید ما حضرت ابو محمد حسن مجتبی علیه السلام در هنگام وفات میگریست . یکی از حاضران بعرض رسانید مانند شما میگریید با آن خویشاوندی که با رسول خدا دارید و کارهای شایسته ای که از شما بظهور رسیده و حقوق الهی را دو مرتبه از مالیه ادا فرموده و بیست مرتبه با پای پیاده به حج بیت الله مشرف شده فرمود : آری چنانست که میگوئید در عین حال بر اثر دو موضوع مهم میگرییم ! ترس از قبر و حالتی که برای میت در آن اتفاق می افتد، و دوری دوستان !

در روایتی فرمود : گریه من برای آنست که بر آقائی وارد میشوم که او را بچشم سر نمی بینم . انتهى

قشیری با سند خود از بشر نقل میکند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم فرمود : میدانی خدای متعال بر اثر چه عملی ترا از میان باران برگزید و موقعیتی رفیع مرحمت کرد؟! عرض کردم : خبر ندارم .

فرمود : برای اینکه از آئین من پیروی میکردی و به نیکوکاران خدمت



می نمودی و به برادران مؤمنت پند میدادی و خاندان من و یارانیکه مورد عنایت من بودند دوست میداشتی.

و او گفته است : امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در خواب دیده بعرض مبارک رسانیدم مرا اندرز دهید فرمود چقدر شایسته است ثروتمندان برای خدا ببینوایان توجه کنند و بهتر از آن بی توجهی بینوایانست که با اطمینان بخدا چشم طمع از ثروتمندان به بندند. عرض کردم بیش از این بفرمائید فرمود :

قد كنت ميتا فصرت حيا      و عن قريب تصير ميتا  
عزّ بدار الفناء بيت      فابن بدار البقاء بيتا

مرده بودی ( یعنی نطفه‌ای بودی که حرکت ابدی از خود نداشتی ) پس از آن زنده گردیدی و بزودی مرده بی حرکتی خواهی شد گرامی است خانه دنیای فانی از نظر تو اکنون خانه در دار باقی برای خود بنا کن .

از احمد بن هيثم مطبّب نقل کرده اند ، گفت : بشر حافی بمن گفت بمعروف کرخی بگو پس از آنکه نماز خواندم نزد تو خواهم آمد من با معروف ملاقات کرده آمدن او را با اطلاع رسانیدم نماز ظهر را خوانده در انتظار آمدن او بودیم نیامد نماز عصر را خوانده و همچنین نماز مغرب و عشا را بجا آورده بشر نیامد با خود گفتم شکفت است از مانند بشر وعده بدهد و بعهد خود وفا نکند البته که خلف وعده شایسته مقام او نیست در آن هنگام روی پشت بام مسجد که مشرف به شریعه بود رفته و در انتظار او بودم در تاریکی شب بشر را دیدم سجاده روی سر انداخته می آید نزدیک به دجله رسید سجاده خود را پهن کرده نماز گذارد و با معروف سخنی که باید بگوید گفت و از روی آب در گذشت و وقت هنگام سحر از روی آب بطرف ما آمد هنوز از نظرم نیفتاده خود را از روی بام بمسجد بزیر انداخته دست و پای او را بوسیدم درخواست دعا کرده برای من دعا کرد و گفت : این پیش آمد را پوشیده بدار و من تازنده بوداز این پیش آمد کسی را با خبر نساختم .

بشر از ابراهیم بن سعد زهری و شریک بن عبدالله و فضیل بن عیاض و یحیی ابن یمان و عبدالله بن مبارک و جماعتی دیگر حقایقی شنیده و احادیثی استماع نموده و خود نقل روایتی ننموده و نمیخواسته بر مسند روایت برقرار گردد و بهمین مناسبت کتبی که در اختیار داشت دفن نمود.

وعدۀ از صالحان از وی اخذ علم می نموده از قبیل سری سقطی.

شیخ ابونصر عبدالکریم بن محمد هرونی دیباجی از اسباط بشر حافی است و به سبط بشر حافی شهرت دارد.

بطوریکه ریاض اظهار داشته نام برده از دانشمندان امامیه است.

بشر در شهرستان بغداد در دهم محرم سال ۲۲۶ (رکوع) در سن هفتاد و شش

سالگی وفات یافت و مرقد او در بغداد معروف و مزار است (۱).

برخی گفته: مرقد او در شوشتر اهواز در دیهی است بنام دلفشاء (دلگشا)

لیکن در مدرک موثقی حقیقت آن بثبوت ارسیده (۲).

ابو عبدالرحمن بشر بن غیاث بن ابو کریمه مریمی مصری از معاصرین

(۱) ابن جوزی در صفة الصفوه مینویسد بشر تصادفاً در هنگامیکه از دنیا رحلت کرده‌ای

گرم تابستان بود اول صبح جنازه او را بمنظور اینکه زودتر بخاک سپرند تشییع کردند بر

خلاف انتظار بر اثر کثرت جمعیت جنازه اول شب به قبرستان وارد شد و موقع نماز خفتن

بخاک سپرده شد ابونصر تمار و علی بن مدائنی که در تشییع جنازه شرکت کرده بودند فریاد

میزدند اینست بخدا سوگند شرف و بزرگواری دنیوی پیش از شرافت اخروی همو نوشته

بشر حافی سال ۱۵۰ هجری متولد شده و در سن ۷۷ سالگی یا ۷۵ سالگی شب چهارشنبه دهم

ربیع الاول یا دهم محرم سال ۲۲۷ وفات یافته بنا بر سن ۷۵ سالگی و سال تولد مزبور

باید سال ۲۲۵ وفات یافته باشد و سال مزبور در متن مطابق با سن ۷۶ سالگی است

(۲) تاریخ شوشتر بقعه‌ای مزبور را در محله دلگشابنام بشران نامبرده و نسبت آنرا

که مرقد بشر باشد منسوب بعوام میدانند.

بشر و فقیه حنفی مذهب و متکلم و از شاگردان قاضی ابو یوسف بوده و مرآة مرجه داشته (۱) و پیشوائی دسته مرجه مریسیه با وی بوده .

وی معتقد بوده سجده برای خورشید و ماه کفر نیست لیکن نشانه کفر است با امام شافعی مناظره داشته .

مریسی در ماه ذیحجه سال ۲۱۸ ( ریح ) در بغداد در گذشت .

(۱۵۰) ابو عثمان بکر فرزند محمد بن حبیب بن نقیه مازنی منسوب به مازن

ابن بنی شیبان نه مازن تمیم که ابو عمر و بن علاء مشهور آتی الترجمه در باب زاء از آن تیره است .

هم گویند مازنی مولای بنی سدوس بوده و در قبیله بنی مازن شیبانی میزیسته بدینجهت بدان شهرت مرسوم گردیده

مازنی بزرگنحویها و دانشمندان عربیت و لغت شهر بصره بوده و مقدمه او که در علم صرف بوده مشهور است .

مازنی از دانشمندان شیعه است و بطوریکه از خلاصه استفاده شده در علم ادب از شاگردان اسماعیل بن میثم بوده .

مؤلف گوید : ممکن است این جمله را علامه از نجاشی استفاده کرده باشد و لفظ دله فی الادب را بر اثر اشتباهزدگی انداخته باشد والا معنی منظور تمام نیست

(۱) شهرستانی مینویسد مرجه بدو معنی بکار رفته یکی مهلت دادن و تأخیر کردن چنانچه خدا فرموده دارجه واخاه او و برادرش را مهلت دهید دیگری بمعنی به امید و داشتن اطلاق کلمه مرجه بمعنی اول بافراذ مورد بحث از آن نظر است که آنان عمل را از قصد و نیت بتأخیر می اندازند و بمعنی دوم بدانجهت که آنان معصیت را مضر به ایمان نمیدانند چنانچه طاعت را باوجود کفر مفید میدانند و یا بدانجهت که میگویند شکنجه آدمی که مرتکب کبیره شود به آخرت موکولست و در دنیا نمیتوان او را محکوم به جهنم یا بهشت دانست . مرجه بچهار دسته تقسیم شده اند مرجه خوارج مرجه قدریه مرجه جبریه مرجه خالصه عقائد فوق مربوط به مرجه خالصه است .

یعنی با حذف «له» بطوریکہ فوقاً ترجمہ کر دیم چنین استفادہ شد مازنی در علم ادب شاگرد اسماعیل بودہ و حال آنکہ مازنی از غلمانہا و باصطلاح کوچک ابدالان نامبردہ است چنانچہ نجاشی در رجال خود سخن را باینجا میرساند : مقدمہ او مشہور است و ما را بدان اطلاع داد عباس بن عمر بن عباس کلوزانی معروف بہ ابن مروان از طریق اطلاع محمد بن یحیی صوفی از طریق اخبار ابوالعباس محمد بن زید کہ گفتہ از جملہ دانشمندان شیعہ ابو عثمان بکر بن محمد است و او از غلمان اسماعیل بن میثم است «لہ فی الادب کتاب التصریف کتاب ما یلحن فیہ العامة التعلیق» و از ابو عبد اللہ بن عبدون نقل کردہ بخط خود ابو سعید سگری دیدم نوشتہ بود ابو عثمان بکر بن محمد سال ۲۴۸ (رمح) ہجری وفات یافت .

از تعلیقانی کہ شہید ثانی بر خلاصہ نوشتہ نقل شدہ بنقل از کتاب نجاشی مینویسد ابو عثمان مازنی امام ثقہ بود (پیشوائی مورد اطمینان) انتہی .  
در وفیات مینویسد : مازنی در علم نحو و ادب پیشوای روزگار خود بودہ و از شاگردان ابو عبیدہ و اصمعی و ابوزید انصاری و دیگران بشمار می آید و مبرّد از او استفادہ کردہ و انتفاع بردہ و آثار او علاوہ بر آنچه گفتہ شد الالف واللام ؛ العروض ، القوافی ، الدیباچ .

از قاضی بکار بن ابوقتیبہ حنفی مصری (۱) نقل کردہ در روزگار مادونفر

(۱) وفیات مینویسد قاضی ابوبکر بکار بن قتیبہ عالمی حنفی مذهب بود سال ۱۸۲ ہجری در بصرہ متولد شدہ و از جانب متوکل سال ۲۴۶ بمسند قضاوت نشست و در داوری حسن سیرت و جمیل طریقت بکار میبرد با احمد بن طولون فرمانفرمای مصر ارتباط نزدیکی داشت و او ہر سال ہزار دینار علاوہ بر حقوق مقرری او بوی میداد بکار وجہ مزبور را همچنانکہ سر بہر بود نگہداری میکرد و مہر از ہمیانہا بر نمیگرفت چند سالی بگذشت احمد در صدد برآمد تا الموفق پدر معتضد را از خلافت خلع نماید برای این موضوع از بکار استمداد کرد وی خود داری کرد احمد ناراحت شد برای اینکہ قاضی را شکنجہ دادہ باشد فرمانداد تا آن مقدار کہ ہر سالہ بوی می داد بر گرداند او گمان میکرد در ظرف این مدت

نحوی شباهت بفقہاء داشته‌اند یکی حیّان بن ہلال و دیگری مازنی .  
 مازنی در نہایت پرهیز کاری بود و رعایت اینحقیقت را بتمام معنی می نمود  
 مبرد گوید یکی از ذمیہا نزد مازنی آمد تا کتاب سیبویہ را نزد او بخواند  
 و مقرر داشت در برابر این رنجی کہ از ناحیہ او متحمل میشود مبلغ صد دینار  
 پرداخت نماید مازنی از پذیرش او خودداری کرد !  
 مبرد گوید اظہار داشتہم چرا او را نہ پذیرفتید و با آنکہ کمال احتیاج را  
 دارید و در شدت فقر بسر میبرید مناسب بود نیاز او را برمی آوردید !  
 مازنی پاسخ داد کتاب سیبویہ مشتمل بر سیصد آیه قرآن مجید است .  
 بدیہی است قرآن کریم از لحاظ من بسیار محترم است و من نخواستم مرد غیر  
 مسلمانرا بفہم حقایق ادبی آیات شریفہ کمک کرده باشم .  
 فاصلہ نشد کنیز کی در حضور الوائق خلیفہ آوازہ خوانی میکرد و این  
 شعر را کہ ساختہ طبع عرجی بود بالحن خوشی اداء کرد .  
 اظلوم ، ان مصابکم رجلا  
 اهدی السلام تحیة ظلم  
 ای ستمکار مبادا ستم تو بمردی برسد کہ بعنوان تحیت و تبریک سلام خود را  
 پیشکش حضور تو نموده زیرا کار مایہ ظلم و ستم است .  
 حاضران بمجرد استماع این شعر در بارہ اعراب رجلا اختلاف کردند بعضی آنرا  
 منصوب و اسم ان دانستند دیگران گفتند مرفوع و خبر ان است خود آن خوانندہ  
 قاضی وجوہ را بمصرف رسانیدہ مسلماً از پرداخت آنها عاجز است قاضی ہیجده کیسہ  
 سر بمهر برای اوفرستاد احمد شر منده شد در عین حال او را بزنجیر کرد و محمد بن شاذان را  
 بجای وی بہ داوری تعیین کرد قاضی سالیانی در حبس ماند مکرر اتفاق افتاد مردم کہ  
 از عدم استماع حدیث قاضی بستوہ آمدہ بودند بدرخواست آنها قاضی روی طاقی کہ در زندان  
 بود می ایستاد و برای آنان سخن میگفت قاضی در تلاوت کتاب خدا میگریست و چون از  
 داوری فارغ میشد خطاب بنخود میکرد از داوری کہ کردی از فردا بترس قاضی سال ۲۷۶ ہجری  
 زندان مصر بود وفات یافت و در کنار ابن طباطبا مدفون گردید .

اصراری داشت کہ استاد من ابو عثمان کلمہ رجل را بنصب بوی آموخته!

الوائق ابو عثمان مازنی را بحضور طلبید!

مازنی گوید: هنگامیکہ برابر خلیفہ ایستادم پرسید از چہ تیرہ ہستی؟

پاسخ دادم: از تیرہ مازن گفت: از کدام مازن آیا از مازن تمیمی یا مازن قیس

و یا مازن ربیعہ؟

گفتم: از مازن ربیعہ و با زبان مردم من با من سخن گفت و اظهار داشت:

با اسمک؟ زیرا مردم من میم را بدل بہ باء و یا تا را مبدل بمیم مینمایند من

نخواستم اورا بطریقہ آنها پاسخ دهم و با را بدل بمیم نمایم و بگویم مکر در نتیجہ

در اولین ملاقات با کلمہ مکر (حیلہ) باوی مواجہ شدہ باشم بلکہ گفتم: ای امیر

مؤمنان نام من بکراست الوائق از زیر کی من بشکفت آمد و دانست پی بہ اندیشہ

او بردہ ام (۱)

سپس شعر مزبور را قرائت کردہ و گفت: اعراب کلمہ رجلا چگونہ است؟

گفتم: وجہ مناسب و صحیحش نصب است.

پرسید: دلیل نصبش چیست؟

گفتم: بدیہی است کہ مصابکم مصدر است و مصدر بمعنی فعل ماضی است

یعنی اصابکم بنا بر این رجلا منصوب و مفعول برای فعل است.

در اینموقع یزیدی آتی الترجمہ با من بمعارضہ پرداخت گفتم: آری جملہ

مزبور بمنزلہ ان ضربک زیداً ظلم است بنا بر این رجلا مفعول مصابکم خواهد بود

و دلیل بر این عقیدہ آنست تا کلمہ ظلم آورده نشود جملہ تمام نشود!

دائق گفتمہ مرا پذیرفت. پرسید آیا فرزند ہم داری؟ گفتم: آری دختر کی

دارم گفت موقعیکہ میخواستی بدر بارما بیائی با تو چہ گفت؟! گفتم این شعر اعشی را

خواند:

(۱) بلکہ باید گفت این فکر از آنجا بمخیلہ وی خطور کردہ کہ از قرآن مبارک

احترام کردہ و قرآن را فدای دنیا ننمودہ.

ایا ابنا لاترم عندنا  
فانا بنخیر اذا لم ترم  
ارانا اذا اضمرتک البلا  
د نجفی ویقطع منا الرحم

ای پدر از نزد ما بجای دیگر مرو زیرا تو در میان ما هستی ما آسوده ایم  
و چون از میان ما رفتی و غیبت کردی ما بستم گرفتار خواهیم شد و خاندان ما  
از یکدیگر میپاشند .

گفت : تو در پاسخ او چه گفتی ؟ گفتم : این شعر جریر را خواندم :

ثقی بالله لیس له شریک  
ومن عند الخلیفة بالنجاح

بخدای بی‌اباز اطمینان داشته که کسیکه نزد خلیفه باشد در کمال  
آسودگی است .

الوائق گفت : آری در امانی آنکاه فرمان داد بمن هزار دینار اشرقی داده  
و مرا با احترام بخانه ام برگردانید .

مبرد گوید : هنگامیکه وارد بصره شد با وی ملاقات کرده گفت : چگونه  
دیدی عنایت حضرت پروردگار را زیرا برای خدا دست از صد دینار برداشتم  
و در برابر هزار دینار بما عوض داد .

مبرد از او نقل کرده مردی در ظرف یکمدت طولانی کتاب سیبویه را نزد  
من فرامیگرفت هنگامیکه پایان آن نزدیک شد گفت : اما ترا که در این مدت  
برای من رنج بردی خدا پاداش نیک دهد و امامنکه حرفی از آنرا نفهمیدم یعنی  
تورنج بردی و من بهره نبردم .

مازنی سال ۲۴۹ ( مطر ) در بصره وفات یافت .

صاحب طبقات النحاة ذیل شرح احوال مازنی مینویسد : نامبرده پیشوای  
علم عربیت بوده و روایات زیادی از او نقل شده وقائل بارجاء بوده یعنی ازمرجئه  
بحساب می آمده (۱)

(۱) ممکن است نامبرده از آن عده مرجئه باشد که میگویند علی (ع) از مرتبه  
اول بمرتبه چهارم تاخیر پیدا کرد بنابراین این بقول شهرستانی اینعده مقابل شیعه اند که مرتبه  
اولی را خاص او میدانند و دیگران را غاصب .

مازنی در مناظرہ قدرت فوق العادہ داشت چنانچہ کسی تاب مناظرہ با او را پیدا نمیکرد و با اخفش در بسیاری از موضوعات بمناظرہ میپہ-رداخت و او را در میدان مناظرہ بسختی از پای درمی آورد .

مبرد گوید : پس از سیبویہ کسی در علم نحو بہ پایہ کمالات بوعثمان نرسیدہ بود و او از شاگردان اخفش بودہ .

بعضی گویند : از شاگردان اخفش نبودہ بلکہ از شاگردان جرمی است و ہنگامیکہ مراتب نحو را بسرحد کمال رسانیدہ بود با اخفش مرادہ پیدا کردہ بود و همان اوقات با وی مناظرہ میکرد تا آنجا کہ گوید : احوال اہل علم را از بوعثمان پرسیدند پاسخ داد عدہ از قاریان قرآن مردمی سست عقیدہ اند و عدہ از محدثان سر بند نوشتہ اند و جمعی از سرایندگان ہجا گویند گروہی از نحویہا خود خواندہ اند و ہمہ تاریخ نگاران ظریف و شوخند لیکن علم بتمام معنی فقہ است .

و از آثار او علاوہ بر آنچه ذکر شد کتابی در قرآن و کتاب علل النحو و تفاسیر کتاب سیبویہ را نامبرده و کتاب الدیباچ را دربارہ جامع کتاب سیبویہ نوشتہ و ہمہ کتب او را بہ آراستگی ستودہ و از او نقل کردہ کہ میگفتہ : البتہ شرمناک باید باشد کسیکہ بخواد کتابی در نحو بزرگتر از کتاب سیبویہ تألیف نماید .

از آثار نظمی اوست :

رأی النساء وامارة الصبیان

شیئان یعجز ذوالریاضۃ عنہما

واخوالصبی یجری بغير عنان

اما النساء فانہن عواہر

دو موضوع عجیب کہ ہمہ مرتاضان از بدست آوردن آن درماندہ اند

یکی اندیشہ زنان و دیگری امیری کودکان است زنان چون زود بدام می افتند

و کودکان بہلت اینکہ بی افسار از این سو بدانسو میروند .



صاحب طبقات ذیل نام اخٹا نحوی از صاحب معجم الادبا نقل کرده اخٹا لقب نحوی نامبرده است و از نام او اطلاعی ندارم و مبرمان در نکت سیبویه از او نقل کرده و اظهار داشته اخٹا یکی از نحویہائی است کہ ما با او برخورد کرده و از بدرستی از مراتب فضل مازنی استفاده نموده و افزوده ما در اولین برخورد چنان فهمیدیم کہ او از تمام کتاب مازنی کاملاً برخوردار است لیکن بار دیگر کہ با او ملاقات نمودیم باین نتیجہ رسیدیم کہ سرحد معلوماتش نسبت بکتاب وی ناقص است .

و ذیل نام حیان بن ہلال نحوی مینویسد از احوال او اطلاعی نداریم . آری ابن مکتوم در تذکرہ خود از سلفی نقل کرده بکار بن قتیبہ اظهار داشته تنہا نحوی را کہ مشابہ فقہا یافتیم حیان بن ہلال و بو عثمان مازنی بود . در ترجمہ رفیع بن سلیم معروف بہ دمان نوشته زبیدی در طبقات النحاة و شیخ مجدالدین صاحب قاموس در بلغہ او را نام برده اند و گفته اند : نامبرده کتاب ابو عبیدہ و از ہمہ بیشتر محل اطمینان او بود و مازنی از شاگردان او بودہ .

و در ذیل احوال ابو الفضل عباس بن فرج ریاشی لغوی نحوی نوشته : او علم نحو را از مازنی استفاده کرده و مازنی مراتب فن لغت را از وی فرا گرفته . مبرد گوید : از مازنی شنیدم میگفت : ریاشی کتاب سیبویہ را نزد من خواند و من بیشتر از آنچه او از من استفاده کرد از او بہرور گردیدم یعنی ریاشی مراتب لقب و شعر الکتاب را بمازنی می آموخت و مازنی قواعد نحو الکتاب را بوی فرامیداد (۱)

مبرد گفته موقعیکہ مازنی روزہ بود آب دہان خود را فرو نمیداد . و ذیل احوال ابو یعلیٰ محمد بن ابو زرعہ باہلی نحوی کہ یکی از اصحاب مازنی است

(۱) این اتفاقاہمیت الکتاب را میرساند و نفر استاد بعنوان استاد و شاگردی از آن کتاب از یکدیگر استفاده میکردند .

مینویسد نامبرده نکستی بر کتاب سیبویه تألیف کرده .

زبیدی در طبقه پس از مازنی مینویسد محمد بن زید مبرد و ابوعلی بن ابوزرعه از دانشمندی هستند که در این طبقه بنبوغ کامل رسیده‌اند .

ابوعلی فارسی در قصریات گفته ابوعلی در فن نحو ماهر تر از مبرد بود لیکن چون عمرش بزودی سپری شد اثر زیادی از وی بجا نماند .

(۱۵۱) ابوعلی فرزند هیشم و ملقب به بطلمیوس ثانی حکیم متاله ربانی در فنون حکمت و ریاضی مهارتی کامل داشته و عالمی جلیل بوده .

آثار او بسیار است و رساله لطیفی در اخلاق نگارش داده که هیچیک از دانشمندان و حکیمان مانند آن ننوشته‌اند و نیز کتابی نوشته و در آن راه چاره مشروب شدن زمینهای مزروعی را از رود نیل در اوقات نقصان او بیان کرده .

شمس الدین شهرزوری در تاریخ حکماء بمناسبت کتاب مزبور مینویسد :

هنگامیکه نامبرده بهزم قاهره وارد شهر مصر شد و در یکی از منازل آرام گرفت بوی اطلاع دادند حاکم خلیفه مصر درب منزل آمده و ترا بحضور میخواند بمجردیکه بطلمیوس با وی ملاقات کرد کتاب مزبورش را در اختیار حاکم گذارد مشارالیه کتاب را مورد مطالعه قرار داد بلافاصله اظهار داشت مخارجی را که تو تعیین کرده از حاصل زمینهای مزروعی بیشتر است ، حاکم با گفتن این جمله در گذشت . ابوعلی از ناراحتی حاکم بوحشت افتاد شبانه فرار کرد و بشام رفت و آنجا نزدیکی از امرای پناهنده شد امیر مزبور مقرری بسیاری برای او تعیین کرد ابوعلی اظهار داشت من بخوراک روزانه و یک کنیز و نوکری بیش نیازمند نمی‌باشم زیرا مازاد آنرا اگر نگهداری کنم خزینه دار توام و اگر انفاق نمایم و کیل توام و هر گاه بدین دو موضوع پردازم چه کسی میتواند امور علمی مرا تکفل نماید . ابوعلی در آخرین روزهای زندگی به اسهال خونی دچار شد و هر چه معالجه

نمود سودی نبخشید چنانچه سر کنگبین صفرافزود و روغن بادام خشکی مینمود تا کار بجائی رسید بوعلی از زندگی مایوس شد وگفت آه فن هندسه نابودگشت و معالجه بی اثر ماند و از علوم طب کاری بر نیامد و جز تسلیم دست باریتعالی چاره دیگری نمیباشد سپس پا بطرف قبله دراز کرده گفت : « الیک المرجع والمصیر ربّ علیک توکلت والیک انیب » بازگشت من بتو و تو کل من بر تو و زاری من بسوی تست .

مؤلف گوید : بوعلی معاصر با دو حکیم دانشمند بوعلی شیخ الرئیس و بوعلی ابن مسکویه سابق الذکر بوده و از پیشینیان دانشمندان و مهندسان اسلامی بشمار می آید (۱)

(۱) قفطی در اخبار العلما مینویسد ابوعلی حسن بن حسن بن هیثم از مهندسان بصره بود در مصر اقامت داشت در فن هندسه مهارت کامل داشت و مشکلات آنرا بخوبی بر طرف میکرد و انبوه بسیاری از او استفاده می کردند حاکم فاطمی خلیفه مصر که تمایلی به حکمت داشت آوازه او را شنیده میدانست در هندسه استاد ماهر است آرزو مند لقاء او بود بخصوص که با او گفتند نامبرده مدعی است هر گاه در مصر باشم کاری خواهم کرد که همواره مردم مصر بتوانند از رود نیل بمنظور مزارع خود استفاده کنند حاکم بیشتر شوق ملاقات او را پیدا کرد بهمین مناسبت مبلغ قابل توجهی در پنهانی برای او فرستاد و او را بحضور طلبید بوعلی بجانب مصر عزیمت کرد بمجرّدیکه نزدیک شهر رسید حاکم پیشواز او آمده در دهکده خندق که نزدیک قاهره بود با وی ملاقات نمود او را با احترام تمامی وارد مصر نموده پس از آنکه وی مستقر شد از وی درخواست کرد تا بوعده که داده وفا کند بوعلی باتفاق جمعی از هنر مندان ثروتمند برای دیدار رود نیل حرکت کرده تا پس از مطالعه دقیق فرضیه خود را پیاده کرد موقعیکه بمحل منظور رسید به آثار پیشینیان از مهندسان که کمال مهارت را بکار برده و مشکلاتی آسمانی و هندسی معجز آسای آنرا مشاهده کرد دانست فرضیه او غیر قابل امکانست زیرا گذشتگان از مهندسان بفرضیه او پی برده و هر گاه امکان میداشت آنها نیز از فرضیه شان استفاده می کردند بهمین مناسبت خاطرش از اظهار فرضیه خود و پیاده

ثانوی بودن بوعلی بدان سبب است که بطلمیوس نخستین بطلمیوس حکیم و مهندس ریاضی یونانی قلوذی است .

بطلمیوس شاگرد جالینوس حکیم معروف و صاحب کتاب الثمره فی علم النجوم والمجسطی کتاب مشهور در هیئت است که خواجه نصیرالدین آنرا تحریر نموده

کردن آن رنجیده شد کم کم بمحل موسوم به جنادل رسید یعنی بجائی رسید که رود نیل از محل مرتفعی سرازیر میشد پس از معاینه دقیقى دانست اینجاست تیر اندیشه او بخطا برخورد کرده ناچار با کمال شرمندگی از حاکم پوزش خواست حاکم هم عذراورا پذیرفت و تولیت یکی از دیوانهای را بعهدۀ او گذارد بوعلی با آنکه طبعاً از چنین شغلی ناراحت بود ناچار پذیرفت . حاکم خلیفه فاطمی از خلفائی بود که با اندک ناراحتی که از کسی احساس میکرد بقتلش فرمان میداد بوعلی برای آنکه مبادا روزی بدست وی کشته شود حیلۀ برانگیختن و بالاخره خور را بدیوانگی زد حاکم اموال او را ضبط کرد و دستور داد او را در منزلی محبوس کرده و تحت نظر قراد داشتند پیوسته بصورت دیوانگان تحت سرپرستی مأموری بود تا حاکم درگذشت فاصله نشد بوعلی هم بحال عادی قرار گرفت از خانه بیرون رفته در اطاقی که کنار درب جامع ازهر بود منزوی شد و ثروت او بدو بازگشت و به تصنیف کتب پرداخت بوعلی خط خوبی داشت و به استنساخ کتب علاوه بر تصنیف های خود اشتغال میورزید و از این راه اعاشه می نمود تا در حدود ۴۳۰ هجری یا اندکی پس از آن در قاهره وفات یافت .

بعضی از خود او نقل کرده اند تصانیف وی در حدود نود مجلد کتاب و رساله و مقاله است علاوه بر آنچه را در بصره و اهواز نوشته که مبیضه نشده از آثار او ترجمه علم مناظر و مرایا که مختصر آنرا قطب الدین شیرازی ترجمه کرده بطبع رسیده دره الاخبار مینویسد از کلمات اوست چون سخن نیکو از آن کسی بیابی بخود نسبت مکن و باستفادت از آن اکتفا نما که فرزند به پدر و سخن بسخنور ملحق تواند بود چون سخن نیکوی کسی را بخود نسبت کنی غیرى نیز نقصان و ردائیل خود را بتو نسبت کند و گفت: موعظت حکماگر چه اندک باشد متضمن منفعت بسیار تواند بود .

و عدۀ از ریاضی دانهای ماهر آنرا شرح کرده اند.  
 گویند بطلمیوس شاگرد جالینوس و او شاگرد بلیناس و او شاگرد ارسطو  
 و او شاگرد افلاطون و او شاگرد سقراط و او شاگرد بقراط و او شاگرد جاماسب و او  
 برادر گشتاسب و او مانند فیثاغورث حکیم از شاگردان لقمان بوده شهر زوری در  
 بارۀ او مینویسد : نامبرده پیشوای حکیمان عصر و در فن هندسه و نجوم مهارت  
 کامل داشت و کتب مهمی تألیف کرد از جمله کتاب ماغاسطن بلغت یونانی است  
 که آن را در واژه تازی بمعنی بزرگ تام گرفته و از کلمۀ مجسطی بجای آن  
 استفاده کرده اند .

بطلمیوس در شهر اسکندریه مصر متولد شده و در زمان سلطنت آذریانوس  
 رصد خانۀ ترتیب داد .

تا آنجا که گوید : بطلمیوس از پادشاهان بطالسه نبوده و اظهار نظر بعضی که  
 وی را از آنان دانسته بی اساس است بلکه باید گفت نام او بطلمیوس بوده و نام  
 عمومی است چنانچه اگر کسی را بنام کسری یا قیصر بنامند دلیل بر آن نیست  
 که از شهر یاران ایران یا از ملوک روم بوده .

مؤلف گوید : ممکن است اظهاریه فوق بمنظور ایرادی باشد که بر صاحب  
 تاریخ الدول وارد است زیرا بطوریکه از وی نقل شده اظهار داشته بطلمیوس مؤلف  
 مجسطی پنجمین نفر از بطالسه دوازده گانه یونانست که در اطراف یونان نزدیک  
 به سیصد سال حکومت و سلطنت داشتند . انتهى

و حال آنکه بطلمیوس همان ستاره شناس معروف و مؤلف الثمره و اربعة  
 مقالات است که در احکام نجوم تهیه کرده و برخی از مطالب آنرا به مجسطی  
 معمول نموده هر چند در این باره نیز مناقشات بسیار هم شده است. (۱)

(۱) قفطی مینویسد بطلمیوس در روزگار اندریالیوس و انطمیوس از پادشاهان روم میزیسته  
 و دوست و هشتاد سال پس از ابرخس بوده بسیاری از مورخان بطلمیوس را یکی از بطالسه میدانند  
 و بطالسه پادشاهانی بودند که پس از اسکندر بر اسکندریه حکومت میکردند لیکن حقیقت

و از آثار اوست کتب متوسطات ششگانه که میگویند دانشجو یا نیکه میخوانند اقلیدس و مجسطی را بخوانند ناچار باید بین این دو کتاب از کتب مزبور استفاده کنند .

در ذیل مطالبی که از حیاة الحیوان نقل شده مینویسد بطلمیوس دانشمندی است که اسطرلاب را اختراع کرده و قصه عجیبی که موجب اختراع آن شده ایراد کرده .

لیکن مشهور معتقداند مخترع اولی آن معلم اول ارسطو است که آن را بدرخواست اسکندر رومی بوجود آورده .

اسطر دروازه یونانی بمعنی میزان (ترازو) و لاب بهمان واژه بمعنی خورشید است بنا بر این اسطرلاب بصورت ترکیبی بمعنی (خورشید سنج) است .

بعضی گویند لاب نام فرزند ارسطو بوده و این آلت را بنام فرزند خود منسوب داشته . بعضی گویند لاب نام فرزند ادریس پیغمبر است که او را بزبان یونانی هرمس حکیم مینامند و ادریس مخترع آنست و این وسیله را بنام فرزندش نامگذاری کرده .

مطلب اینموضوع را نادرست میدانند زیرا بطلمیوس در کتاب مجسطی در نوع هشتم از مقاله سوم که بمنظور حرکات خورشید و تنظیم آنها و مابقی احوال آن تدوین کرده مینویسد در سال نوزدهم از سلطنت آذریانوس به تهیه رصدی موفق شد و متعرض است از آغاز ظهور بخت نصر تا آن هنگام که دست بکار رسیده هشتصد و هفتاد و نه سال و شصت و شش روز و شش ساعت و اندکی گذشته و از آغاز روزگار بخت نصر تا زمان اسکندر مقدونی جد اسکندر ذی القرنین چهار صد و بیست و چهار سال مصری بوده و از مرگ اسکندر تا سلطنت او غسطس اولین پادشاه روم دو بیست و نود و چهار سال و از اول پادشاهی او تا هنگامیکه بر صد مزبور دست یافته صد و شصت و یک سال و شصت و شش روز و دو ساعت گذشت و از این بیان استفاده میشود که روزگار او پس از روزگار او غسطس یعنی پس از صد و شصت و یک سال از سلطنت او بوده و نامبرده کسی است که بر قلوبطره که آخرین ملوک بطالسه وزنی بوده پیروز شده و باغلبه بر او پادشاهان یونانی منقرض شدند و این بیان ثابت میکند بطلمیوس از بطالسه نبوده .

بعضی اظهار داشته اسطرعربی است و مرادف با سطوراست و یا یونانی است بمعنی عمل ( کار ) یا ترازو است بعضی گفته اسطر بطور نادرست بجای استار و لاب بجای یاب استعمال شده یعنی ستاره یاب ( استریاب ) .  
بعضی گویند عبریست بمعنی زیج فلك زیرا اسطر در اصطلاح عبری زیج است و لاب بمعنی فلك .

بعضی گویند اختراع اسطرلاب از معجزات ادریس پیغمبر است و ممکن است این اظهاریه بحقیقت نزدیکتر باشد زیرا کسیکه با چشم بینا و فهم صحیح بدان بنگردد یقین خواهد کرد اختراع چنین وسیله در آن روزگار از طاقت بشر و حوصله مردم آن زمان خارج بوده و بغیر از پیغمبر که ارتباط نزدیک با مبدء فیاض دارد دیگری نمیتوانسته دست بکار چنین وسیله بشود و در این صورت انتساب او بفرزندش منافات با اصل اختراع آن ندارد چنانچه اظهار داشته اند اصل آن بشکل کره بوده فرزندش برای اینکه بهتر بتواند از آن استفاده کنند آنرا مسطح قرار داده (۱)

مؤلف گوید : با توجه بنکات مزبور هر گاه آنرا از مخترعات ارسطو بدانیم باز هم برخلاف قاعده نبوده زیرا ممکن است مشارالیه آن را تحریر و تشریح کرده و قواعد آنرا طوری ایراد نموده که بفهم نیازمندان نزدیکتر باشد آری بزرگان ادنی ملاحظت و نزدیکتر مشابعت را کافی برای انتساب میدانند چنانچه شیخ ابوالقاسم احمد بن هبة الله یا هبة الله بن حسین یوسف بن احمد شاعر معروف به بدیع اسطرلابی را با اینکه از متأخرانست و باتفاق در هیچیک از امور اسطرلابی دستی نداشته بدان لقب خوانده اند (۲)

(۱) در مجلد هشتم نامه دانشوران طبع جدید ذیل احوال بدیع اسطرلابی شرح مفصلی از اسطرلاب متذکر شده -

(۲) مؤلف بدیع اسطرلابی را بعنوان سراینده بیش نمیشناخته بهمین مناسبت عنوان مخصوصی برای او تشکیل نداده و لقب او را اسمی بی مسمی و لقبی بی معنی دانسته و چنانچه

نگارنده گوید: پیش از این سخن از مجسطی کتاب معروف بطلمیوس بمیان آمد  
ذیلا شایسته است برخی از مطالب را کہ مؤرخان و دانشمندان اظہار داشته اند  
ایراد نمائیم .

قطب الدین لاهیجی در محبوب القلوب مینویسد : مجسطی بکسر میم  
بمعنی عظیم و نامست و در واژه یونانی ماغاسطی بوده ابوریحان بیرونی گفته بزبان

دیدید متعرض است باندک مشابہتی باین لقب شهرت یافته و حال آنکہ از شرح حال او  
کہ متعرض شدہ اند کاملاً عکس آنچه را مؤلف خیال کردہ بدست می آید شایسته است ذیلا  
به بخشی از احوال او اشارہ نمائیم

قفطی میتویسد ابوالقاسم ہبۃ اللہ بن حسین بغدادی اسطرلابی بدیع الزمان و وحید روزگار  
خود بودہ در تہیہ آلات فلکی و اسرار فلک یدی طول داشت و کاملاً از مسیر انوار افلاک باخبر بودہ وادلہ  
ہندسی بر صحت اعمال خود اقامہ میکرد و آنچه را بوجود آورده بود با قوانین اقلیدسی  
تطبیق می نمود و در اختراع آنها بی نظیر بود و قدمہائی برداشت کہ متقدمان از انجام  
آنها عاجز بودند و آلاتی را بوجود آورد کہ سابقان بی خبر از آنها بودند از جملہ کرۃ  
ذات الکرسی کہ سالہا ناقص بودہ بدست او تکمیل شد و رسالہ مشتمل برادلہ برای آن تألیف  
کرد از جملہ آلاتی کہ خجندی اختراع کردہ بود وادعا میکرد جز برای عرض واحد قابل برای  
عروض متعددہ نمیباشد بدیع موقعیکہ آنها را مورد ملاحظہ قرار داد اثبات کرد با اضافاتی  
کہ خود نمودہ قابل استفادہ برای عروض متعددہ نیز میباشد و با قواعد ہندسی بمنصہ آزمایش  
در آورد و نیز رسالہ برای اثبات آن تألیف کرد و همچنین در طلسمات و رصدبندی مہارتی  
کامل داشت و از این راہ ثروت هنگفتی بدست آورد . بدیع علاوہ بر مراتب کمالی فوق قدر  
شعر و سرایندگی نیز استاد بودہ و در اشعار خود کہ گاہی اوقات جنبہ انتقادی و بیشتر امور  
عشقی را رعایت میکردہ اصطلاحات نجوم و اسطرلاب کہ فن اصلی او بودہ بکار میبردہ  
و از اشعار انتقادی او کہ از فسادی انتقادی میکردہ و میگفتہ موقعیکہ بانیشتر تند و تیز  
خود وارد میشود گوئیا بہ جنگ آمدہ در حالتیکہ از عمل فصد او جز خون ریزی اثر  
دیگری ظاہر نمیشود .



یونانی آنرا سونطا کیس که بمعنی ترتیب است بکار برده اند (۱)  
 و از آن روز که این کتاب لباس تألیف بر اندام خود پوشیده هیچیک از دانشمندان  
 نتوانستند بمیدان معارضه با او در آیند آری هر کسی در باره آن کتابی نوشته  
 بمنظور شرح و تبیین بوده . چنانچه فضل بن حاتم نیریزی آنرا شرح کرده  
 و بعضی از قبیل مجدد بن جابر تبائی آنرا مختصر نموده و بوریحان در قانون مسعودی  
 که بنام مسعود غزنوی تألیف کرده از رویه بطلمیوس استفاده کرده و همچنین  
 کوشیار بن لسان جیلی در زیج خود از وی پیروی کرده .

کتاب مجسطی دارای سیزده مقاله و صد و چهل و یک فصل و صد و نود و  
 شش شکل میباشد نسخه این کتاب بطرزی که معرفی شد مطابق بوده با

وفاصد مبعضه مسرع	کانه جاء الی حرب
فصد بلا نفع فما حاصل	غیر دم یخرج من ثقب
لومرفی الشارع من خارج	لمات من فی داخل الدرب
خذه اذا جاشت علیک العدی	فوحده یغنیک عن حرب

از اشعار انتقادی اوست در لباس اصطلاحات نجومی .

قال الی الشمس بآلاته	لینظر السعد من النحس
فقلت این الشمس قال الفتی	فی الثور قلت الثور فی الشمس

آثار چندی بیادگار گذاشته که فوق به بعضی از آنها اشاره شد از جمله دره التاج که  
 اشعار ابن حجاج را مبوب ساخته و بنام سلطان محمود سلجوقی نمود . ابن تلمیذ طبیب  
 پیش از مرگ بدیع می گفته بدیع با این فکر بدیع و پر کاری که دارد بالاخره بیکی از علل دماغی که  
 موجب فلج او شود مبتلا خواهد شد بالاخره چنان شد که او پیش بینی کرده بود سال ۵۳۴ هجری  
 بفلج مبتلا گردید و در بغداد همان سال زندگی را بدرود گفت و دره قبره و ردیه مدفون شد .

(۱) در مطرح الانظار می نویسد اسم اصلی آن ماتی ماتیکی سینتاقسیس (یعنی ترکیب  
 ریاضی بوده) و نسخه اصلی آن تا مدتی مفقود بوده و از نسخه های عربی بزبان لاتین  
 و بنام ماجست ترجمه شده و سالها مورد استفاده بوده بعدها نسخه اصلی بدست آمده .

نسخه اسحاق بن حنین که پس از آن به تصحیح ثابت بن قره رسیده .

یکی از سراینندگان در وصف مجسطی میگوید :

کتاب کباب للسماء ولم یکن لیدخله الا ذوالحس والفهم

نعم سلّم اشکاله درج لها بما یصعد المرء الذکی الی النجم

فبعد کتاب الله لم یر مثله بذائقنا بالقسم شهد اولی العلم

مجسطی کتابی است که مانند دری برای آسمان است آری جز

انسان حساس و دانا دیگری نمیتواند وارد آن شود آن کتاب نردبانست و اشکال

مرتبه آن مانند پایه های آنند که انسان هوشمند باید بر آن پایه ها بالا روند

و به ستارگان آسمان دست پیدا کنند پس از کتاب خدا بگواهی دانشمندان

و بسوگند حق کتاب مهمی مثل آن که بتواند مراتب نجومی را بیاموزد وجود ندارد .

نخستین کسیکه به تفسیر مجسطی از یونانی به عربی اقدام کرد یحیی بن خالد

بر مکی بود عده از دانشمندان را برای این کتاب طلبید و از آنجا که تفسیر و ترجمه

آنها مورد نظر وی واقع نشد به ابو حسان و سلما که دو نفر مصاحب بیت الحکمه

بودند دستور داد تا این کار را انجام رسانند آنان نخست عده ای که مورد توجهشان

بود انتخاب کرده و کتاب مزبور را بتوسط آنها ترجمه و تفسیر کرد و پس از آن

با کوشش فراوانی به تصحیح آن پرداخته و فصیحترین عبارات را برگزیدند

و بدینوسیله کتاب مجسطی در اختیار دانشمندان قرار گرفت .

بعضی گویند حجاج بن مطر آنرا از یونانی به عربی برگردانید .

بطلمیوس اندامی معتدل داشت و سفید رنگ و بازوانی درشت داشت

و دستهایش نرم بود و بر گونه چپش خالی قرمز رنگی بود محاسنی انبوه داشت

و دندانهایش از یکدیگر جدا و کوچک دهان و شیرین بیان بود بسختی خشمناک

میشد و بکنندی خوشحال میگردد مسافرت بسیار میکرد و کمتر پیاده حرکت مینمود کم میخورد و بسیار روزه میگرفت خوشبو و خوش لباس بود و در سن هفتاد و هشت سالگی بدرود زندگی گفت .

گفتار این حکیم بسیار است بخشی از آنها ترجمه میشوند .

چقدر شایسته است آدمی از هواهای خود دست بردارد و شایسته تر از آن آنست که توجهش بخواهش و خیالی باشد که سزاوار بحال اوست .

بخشش انسان بیخورد مانند گلی است که در زباله دان روئیده باشد .

همچنانکه بدن هر گاه بیمار شود از غذای خوراکی و آب آشامیدنی بهره

نمیرد، همچنین هر گاه دل زنگار دوستی جهان بخود گیرد از پند و اندرزها سودی نمیرد .

مردم دودسته اند یکی آنکه بمطلوب میرسد و بدان قناعت نمیکند و دیگری

که طالب است و نتیجه نمیرد .

لاهیجی در ذیل این گفته اظهار میدارد ممکن است غرض حکیم معظم له

آن باشد که طالب و بالغ هر دو نیازمنداند نیازمندی طالب بدان جهت است که

میخواهد مطلوبش را بدست آورد و از آن منتفع گردد بالغ با آنکه بمقصد

رسیده باز بر اثر حرص بدانچه دارد اکتفا نمی نماید و گویا نرسیده و نیازمند است .

زیرا آدم حریص بمنزله بیمار است که باستسقا گرفتار شده هر چه آب

می آشامد باز احتیاجش به آب فراوانتر میشود . بلکه باید گفت احتیاج بالغ

بیشتر و زشتتر از نیازمندی طالب است امیر المؤمنین علیه السلام در اشعار منسوب

بحضرتش میفرماید :

النفس تجزع أن تكون فقيرة      والفقر خیر من غنی یطغیها

وغنی النفوس هو الکفاف وان أبت      فجمع ما فی الارض لا یکفیها

نفس آدمی از آنجا که بینوا و فقیر است بیتابی میکند و حال آنکه

بینوائی بهتر از ثروتی است که موجبات سرکشی او را بوجود آورد ، ثروت مردم با اندازه ایست که بتوانند بقدر کفاف قناعت کنند و هرگاه بدان قناعت نکردند تمام روی زمین هم در خور کفایت آنها نمیباشد .

لاهیجی پس از این نوشته منمهم در این باره گفته ام .

ناشتا از نعمت الوان دنیا چون حریص

چند باشی چند از خوان قناعت سیر باش

نفس نادان دشمن ترین یاران خود است .

لاهیجی اظهار داشته این سخن اشاره بدو موضوع دارد یکی آنکه نفس هرگاه نادان بوده و از حقیقت تهذیب بهره نداشته باشد مسلماً از ضبط قوا که بمنزله اصحاب اویند باز میماند و نمیتواند آنها را از توجه بزشتیها و پلیدیها باز بدارد در نتیجه دهانه آنها را در اختیار خود آنها میگذارد و بدینوسیله آنان به انجام همه گونه امور شهوانی و خواهشهای نفسانی میپردازند و از این راه به خواسته های شیطان بیشتر و بهتر کمک میکنند و مستحق حرمان و خذلان میشوند بهمین جهت دشمن ترین دشمنان آنهاست .

معنی دوم آنستکه انسان نادان بمناسبت اینکه راههای انتفاع بدیگرانرا نمیداند موقعیکه میخواهد نفعی به آنان برساند آنها را بزبان سختی دچار میسازد بدیهی است: دشمن دانا به از نادان دوست .

خردمند آهنگام از خدایش شرم میکند که اندیشه اش بنافرمانی از خدا متوجه میگردد .

خردمند کسی است که زبانش را جز از یاد خدا از همه چیز می بندد و نادان کسی است که قدر خود را نمیداند .

دلهای نیکان قلعه های استوار رازهایند .

پیش از این بکتاب بطلمیوس اشاره کردیم ذیلا میگوئیم :

مرحوم دکتر عبدالحسین خان فیلسوف الدوله متوفی ۱۳۶۰ هجری در مشهد مقدس در کتاب مطرح الانظار مینویسد از آثار اوست کتابی در جغرافیا که در آن روزگار کتابی در این فن بزرگتر از آن تألیف نشده بود و در این کتاب تمام بلاد و نقاط معروفه کره ارض را با درجات عرض و طول معین کرده و این کتاب و کتاب مجسطی مدتهای متمادی در نزد حکمای اسکندریه دستور العمل بوده و در دوره ترقی اسلامی نیز مسلمانانها در امور هیئت و جغرافی از آن دو استفاده میکردند. دیگری کتابی در نجومست بنام اربع مقالات و دیگری الثمره در احکام نجوم که آن را خواجه نصیر بنام محمد صاحب دیوان شرح کرده.

وهمو مینویسد حکمای فرنگ معتقداند علوم و فنونی که حکیم مومی الیه ترتیب قواعد آنها را نموده و معلومات و حقایقی که در کتب خویش تأسیس کرده خود کاشف و مخترع آنها نیست ولی چون آثار و اقوال حکمای متقدمین خویش را بالتمام جمع و تلفیق نموده و در تحت قانون متحد در آورده لذا در نظر مؤلفین بعد از خود کاشف آنها بقلم رفته بعقیده اکثر علما و مورخین اروپا اساس و قواعد هیئت بطلمیوسی از نتایج افکار هیپارک بوده که او را دانشمندان عرب ابرخوس گفته اند آن حکیم متجاوز از سیصد سال پیش از بطلمیوس زندگانی می نموده ولی قواعد و اصول مزبوره چون در کتب بطلمیوس منضبط و از وی منتشر گردیده لذا بهیئت بطلمیوسی شهرت کرده بلکه میتوان گفت آثار و افکار دیگر او نیز از ابرخوس میباشد.

بالجمله این اساس غیر صحیح و اصول سقیمه هیئت بطلمیوسی تا زمان کپرنیک حکیم مشهور اعتبار تمام داشت کپرنیک اول حکیمی است که اساس بطلمیوسی را با براهین قاطعه باطل و در علم هیئت مخترع اساس جدید حالیه گردید. اگرچه بعضی از حکمای فرنگ مبنای هیئت جدید را از فیلولائوس حکیم

که از شاگرد های فیثاغورث بوده و پانصد سال قبل از مسیح متولد شده میدانند و حال آنکه کپرنیک هزار و چهار صد و هفتاد و سه سال پس از میلاد مسیح بدنیا آمده .

نگارنده گوید : مناسب است تمهید بیان فیلسوف الدوله را به چند شعر از هیئت منظوم مرحوم حاج میرزا ابراهیم مدرس اردکانی متوفی ۱۳۷۳ خانمه دهیم .

بسی اقوال در وضع سماوات  
 ابرخوس انتظام اینجهانرا  
 از آن پس گفت بطلمیوس دانا  
 که جمله اختران ازدور و نزدیک  
 زمین را جای در قلب جهانست  
 بیانش چون بوفق ظاهر آمد  
 چو در انظار مردم گشت مرغوب  
 ز منقولات مذهب گشت تلیق  
 منزله دین حق است از خرافات  
 ز فیثاغورث آمد قول دیگر  
 ولی از جهل مردم شد فراموش  
 کپرنیک لهستانی باهوش  
 نظام آسمانی را بیان کرد  
 مبرهن کرد کپلر این عقیده  
 ز گالیله بجا مانده نشانی  
 بر ابحاش فزوده گشت مردم

که شد معدود از جمله خرافات  
 بیان بنمود و وضع آسمان را  
 نظام چرخ را شرحی موافقا  
 همه گردند دور خاک تاریک  
 بدورش دور زن نه آسمانست  
 خلائق را پسند خاطر آمد  
 بدین و مذهبش کردند منسوب  
 عباراتی، که آنرا داشت تصدیق  
 تفکر گفت حق کن در سماوات  
 در اوضاع جهان پر ز اختر  
 چه خورشیدی که باشد زیر سرپوش  
 بیکسو گرد از این خورشید سرپوش  
 بشرح و بسط برهانی عیان کرد  
 عیانش ساخت گالیله بدیده  
 تلسکوب جهان آسمانی  
 ز کشفیات دانایان عالم

(۱۵۲) ابوالعتیق ابوبکر بن عمر بن ابراهیم بن دعاس فارسی معروف به

ابوالعتیق و ابن دعاس حنفی نحوی لغوی .

نامبرده سراینده ماهر و فصیحی فقیه و ادیبی لیب و فاضل بود مشارالیه از مخصوصان سلطان مظفر و از دربار او استفاده های سرشاری کرده بود سپس بر اثر سعایت یکی از مردم زبید از دربار وی مطرود گردید .

ابن دعاس در ماه جمادی الاخره سال ۶۷۶ (خعو) در زبید وفات یافت مردم زبید نامبرده را بسرقت شعر نسبت میدادند و میگفتند فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید و سراینندگان را برای بازرسی بصفحه رستاخیز آورند از جمله ابن دعاس که خود را شاعر معرفی کرده در آن معر که قرار خواهند داد او برای آنکه از شکنجه رهایی پیدا کند خواهد گفت این شعر از فلان شاعر و این مطلع از فلان گوینده است و بدین ترتیب بر ائمت خود را حاصل خواهد کرد ، شخصی از او با این اشعار پرسشی میکند .

ایها الفاضل فینا أفتنا      و ازل عننا بفتواک العنا

کیف اعراب النحاة النحوفی      انا انت الضاربی انت انا

ایفاضلیکه وجود علمی تو در میان ما مایه مباهانست پرسش ما را پاسخ ده و بدینوسیله نا راحتی را از ما بر طرف کن و بگو که اعراب جمله مزبور انا انت النح چگونه است وی پاسخ نامبرده را بدین اشعار داد :

انا انت الضاربی مبتداء      فاعتبرها یا اماما سننا

انت بعد الضاربی فاعله      و انا یخبر عنه علنا

ثم ان الضاربی انت انا      خبر عن انت ما فیه انثنا

و انا الجملة عنه خبر      وهی من انت الی انت انا

جمله انا انت الضاربی را ای پیشوای سنت مبتدا قرار بده و انت بعد از ضاربی فاعل برای ضاربی و انا اخیری خبر برای مبتداء و الضاربی انت انا خبر از انت دومی و جمله انت الضاربی انت انا خبر برای آن .

ابو العتیق ابوبکر بن محمد عیسی فقیه فاضل و عارف متفمن در نحو بود و در بیت حسین که شهرت در یمن بمسند داوری برقرار بود .

صاحب بغیه گوید: پس از چندی خود را از قضاوت بر کنار کرد فاصله نشد ویرا مجبور بقضاوت نمودند او ناچار چند روز بدان مسند برقرار بود پس از آن خود را بر کنار ساخت. وی داوری متدین و پرهیز کار و صالح بود و من از تاریخ وفات او اطلاعی ندارم.

ابوالعتیق ابوبکر بن یوسف مکی حنفی .

بغیه گوید: نامبرده فقیهی جلیل القدر عالمی کبیر و مشهور و لغوی نحوی و ادیبی منشی و پارسائی قانع و طبیبی با اطلاع و یکی از فقهاء مشهور زبید است یکی از نیکو کاران در پانزدهم ربیع الاخر سال ۶۹۶ (خصوصاً در خواب دید مناره مسجد اشاعر زبید از محل خود کنده شد و در مقابر سهام در زمین مفقود گردید. فاصله نشد بوبکر مرد و در همان موضع که وی دیده بود مناره در آنجا مفقود گردیده مدفون شد .

(۱۵۳) ابوبکر یحیی بن عبدالله جذامی مالکی نحوی معروف خفاف فن

نحورا از شلو بین فرا گرفته .

خفاف در رشته نحو مقدم بر اقران خود بود و مردی نیکو کار و مبارک قدم بشمار میرفت . الکتاب سیبویه و ایضاح فارسی و لمع ابن جنی را شرح کرده و کتاب مجهولی در فقه مالکی بدو منسوبست زیرا کتاب مزبور که بخط او بوده از کتابخانه وی بدست آمد و از آن کتاب بدست نمی آمد از آثار او باشد احتمال دادند از آثار او باشد .

برخی اظهار داشتند نامبرده شرح ایضاح و لمع را بنا بتقاضای صدرالدین و تقی الدین فرزندان قاضی تاج فرزند دختر اعز<sup>۲</sup> تألیف کرده باشد زیرا خفاف با خانواده وی کمال مرادده را داشت و نامبردگان فن نحورا از وی فرا میگرفتند .

خفاف بسیاری از کتب نحو را بخط خود نوشت و در قاهره روز شنبه دوم

ماه مبارک رمضان سال ۶۵۷ (زنخ) در گذشت .



شرح حال مزبور از خط تاج بن مکتوم نقل شده .  
 مؤلف گوید : نامبرده مالقی مشهور نیست و از جمله مالقیهای سابق الذکر  
 که ذیل شرح حال احمد بن عبدالله بن حسن مالقی نام بردیم نمیباشد .  
 مالقه از شهرهای اندلس است که بخشی از آنها در ذیل برخی از تراجم  
 نقل کرده ایم .

(۱۵۴) ابوبکر بن صائغ مشهور به ابن باجه (۱)

صاحب بغیه گفته ابو حیان در کتاب النضار مینویسد : نامبرده در علم ادب  
 و نحو مهارت داشته و نظرات بخصوصی در گفتار حکما داشته و می توان اورا مانند  
 ابن سینا دانست .

فتح بن خاقان در قلائد اورا نام میبرد و نسبت به زندقه میدهد !  
 رضی شاطبی گفته : ابن صائغ روزی وارد جامع غرناطه شد در آنجا با یکی  
 از نحویها روبرو شد که عده جوان اطراف اورا گرفته از معلوماتش برخوردار  
 میشوند بمجردیکه اورا دیده از روی استهزاء خطاب بوی گفتند فقیه کدام یک از  
 علوم را بخوبی میدانند و اینک چه با خود دارد و چه میگوید ؟  
 ابن صائغ پاسخ داد : اینک دوازده هزار درهم زیر بغل دارم آنگاه دوازده  
 عدد یاقوت از جیب بغل خود بیرون آورد که هر یک هزار دینار می ارزید و گفت  
 آنچه را کاملاً فرا گرفته ام دوازده رشته علم است که مهمترین آنها علم عربیت  
 است که اکنون شما از آن گفتگو میکنید و اما آنچه را میگویم اینست آنگاه  
 شروع کرد بدشنام دادن به آنها .

و گویند هنگامیکه در بستر احتضار بود سرود :

حان الرحیل فودع الدار التي  
 ما کان ساکنها بها بمخلد  
 واضرع الی الملك الجواد وقل له  
 عبدیباب الجود اصبح یحتدی  
 لم یرض الا الله معبوداً ولا  
 دینا سوی دین النبی محمد

(۱) مؤلف اورا در باب محمدین نیز نامبرده است .

هنگامیکه کوچکردن از دنیا فرا رسید و ناچار از خانه وداع میکنیم که ساکنان آن برای همیشه در آن نمی ماند زاری کن در حضور پادشاه بخشنده و باو بگو بنده خواهان جودتست و بامید عطای تو چشم گشوده و به خانه تو پناهنده گردیده جز خدا معبودی ندارد و جز دین پیغمبر اکرم آئین دیگری برای خود اختیار ننموده (۱)

(۱۵۵) ابوبکر خبیسی باخاء نقطه دار پس از آن باء موحده حاجبیه مشهور را شرح کرده و این شرح مزجی و مختصری است که بنام موشح نامیده شده و در اختیار دانشجویان عربیت قرار گرفته .

ابوبکر سیاری نحوی از حسن بن عثمان بن زیاد روایت می کرده و محمد بن حسن نقاشی از وی روایت مینموده .

مؤلف گوید : ابوبکر خبیسی و سیاری از جمله ادیبانی هستند که مورخان احوال آنها را یاد آوری نکرده و بجز از کنیه نام دیگری برای آنها متعرض نمی باشند و ما بمناسبت پیروی از سایر نویسندگان دونفر نامبرده را در باب باز کر کردیم زیرا رویه نویسندگان بحروف بعد از اب و ابن است چنانچه ابن خلکان بدین رویه تصریح کرده و ما هم در ضمن شرح حالات بدان اشاره خواهیم کرد .

(۱۵۶) ابو عمرو بندار (۲) بن عبد الحمید کرخی اصفهانی لغوی معروف به ابن لره صاحب بغیه مینویسد : یاقوت گفته ابن لره در فن لغت و روایت شعر پیش قدم بر همسالان خود بوده نخست در کرخ میزیسته سپس باصفهان عزیمت کرده و در آنجا شهرت علمی او محافل و مجالس را بخود متوجه کرده بود .

بندار مراتب علمی را از قاسم بن سلام آموخته و ابن کیسان از وی اخذ علم کرده بود .

(۱) ابن خلکان نوشته نامبرده در ماه رمضان سال ۵۳۳ یا ۵۲۵ بوسیله بادنجان

زهر آگین در مدینه فاس وفات یافت .

(۲) ابن ندیم نوشته نامش منداد ولقبش لزه است .

بندار هفتصد قصیده حفظ داشته که آغاز هر يك از آنها با جمله: بانث سعاد شروع میشده .

زبیدی شرح حال او را از ابوعلی قالی از ابوبکر بن انباری نقل کرده .  
مبرد گفته در روزگار متوکل وارد سامرا شدم در آنجا با بندار بن لره طرح دوستی ریختم و او در روایت دیوانهای سراینندگان تازی یکتای روزگار بود تا بعدیکه بجز از اندکی از اشعار مابقی سروده های سراینندگان جاهلی و اسلام را محفوظ داشته و از همه مردم بفن لغت آشناتر بود.  
بندار هفته یکبار به دربار متوکل بازمییافت و در آنجا با نحوینها بمذاکره می پرداخت و هموهم وساطت کرد تا من بدرگاه متوکل راه یافتم و مرا بحضور طلبید .

متوکل از اخبار و انساب عرب کاملاً با خبر بود و عادتاً با دانشمندان که روبرو میشد محض آزمایش آنان جمله مشکلی از اخبار عرب را ایراد میکرد و کلمات دور از اصطلاح عمومی آنها میپرسید .

در اینموقع که من بتوسط بندار نزد وی معرفی شدم و باتفاق او وارد دربار گردیدم بکنار صریح او که رسیدیم من در یکطرف بندار ایستادم متوکل خطاب ما گفت ای پسر لره و ای پسر یزید معنی کلماتی که در این خبر آمده چیست در کتب الدجوجی و امامی قبيلة فنزلت حتی سریت الصباح فمررت و لیس امامی الا نجیم فرضت امامی فمنحت النجومی والمسجل والتدمریة ثم عطفت ورائی قلوب فلم ازل به حتی اذ قته الحمام ثم رجعت ورائی فلم ازل امارس الا عصف فی قبله فحمل علی و حملت علیه حتی خر صریحاً؟! شب هنگامی وارد بیابان شده از دور قبيلة بنظر آوردم تا بامداد بطرف آن حرکت کردم تا بجائی رسیدم که جز ستاره کوچکی چیز دیگری به نظرم نیامد تیشه و تبر بدست گرفته به پشت سرم توجه کردم کیسه کرد خرما را آویخته بر درخت خرمائی دیدم درخت را تلقیح نمودم سپس باز گردیده با باد وزنده که از پیش میوزید گلاویز شده گاهی آن

بر من و ہنگامی من بر آن چیرہ شدہ تا سرانجام آنرا از پای در آوردم .  
مبہرہ گفتہ من از شنیدن کلمات مزبور حیرت زدہ شدم بندگان گفت ہر گاہ خلیفہ  
رخصت دہد چندی در بارہ آن وقت کنیم خلیفہ گفت امروز را بشما مہلت دادم  
امروز مرخصید بامداد نزد ما آئید ہنگامیکہ از دربار خلیفہ خارج شدیم بندگان  
بمن گفت ہر گاہ توفیق دست داد و پاسخ خلیفہ را بدست آوردی کار مناسبی انجام  
داده و من خواہان چنان مطلبم .

مبہرہ گوید بنخانہ رفتم و دفاتر و یادداشتہائیکہ در اختیار داشتم زیر و رو  
کردم تا در نتیجہ جویندگی کہ ( عاقبت جویندہ یا بندہ بود ) در ذیل اخبار عرب  
بہ خبر مزبور دست پیدا کردم مطالب مربوط بہ آن و اصل خبر را در حفظ نگہ داشتہ  
بامداد من و بندگان با اتفاق یکدیگر بحضور خلیفہ رسیدہ خبر را آنچنانکہ یافتہ  
بودم روایت کردہ و الفاظ آنرا تفسیر نمودم .

خلیفہ بہ جانب بندگان توجہ کردہ اظہار داشت ابن یزید بالاتر از آنستکہ  
شما اورا توصیف کردید .

پس از این بہ دربان دستور داد تا مرا در ہنگام ورود بہ دربار مآذون بدارد  
و از ورودم جلوگیری نکند و همان خیر موجبات ثروتمندی مرا کہ سبب اصلیش  
بندگان بود بوجود آورد .

بنداری آثاری داشتہ از جملہ معانی الشعر ر شرح معانی الباہلی و جامع  
اللغة انتہی (۱) . در شرح شواہد مغنی ذیل این شعر :

کل ابن انثی و ان طالت سلامتہ یوما علی آلہ حدباء محمول  
ہر فرزند زنی ہر چند ہم از آسایش برخوردار باشد روزی بر تابوت کہ  
کہ بدست نجار تراشیدہ و ساختہ شدہ برداشتہ خواہد شد .

مینویسد شعر مزبور از جملہ قصیدہ مشہور بانث سعادت کہ آنرا کعب  
ابن زہیر مزی بن منظور ستایش از رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ سرودہ و صاحب مغنی و دیگران

(۱) ابن ندیم علاوہ بر کتب مزبور مینویسد بخشی از کتاب الوحوش اورا دیدہ ام .

آنها بطور مبسوط شرح کرده اند .

فائده ترمذی در طبقات النحاة مینویسد : بنهار اصفهانی نهصد قصیده محفوظ داشت که آغاز هر يك از آنها با جمله : بانت سعاد شروع میشد اینك مناسب میدانم برخی از مطالع قصائد را که با جمله مزبور شروع شده ایراد نمایم با اینکه میدانم اطلاعاتم در اینخصوص وفای بمقصود نخواهد کرد پس از این مطلع قصیده زهیر آنی الترجمة و پدر کعب نامبرده را آورده و مطلع قصیده او اینست . (۱)

بانت سعاد وامسی جبلها انقطعا      ولایت وصلالنا من جبلها رجعا

پس از این مطالع قصائد دیگران را آورده از قبیل قصیده ربیعة بن مقروم ضبئی و قعب بن ضمیره و نابغه ذبیانی و اعشی و احطل و عدی بن رقاع و قیس بن حدادیه و افزوده بانت بمعنی فرقت و جدائی است و سعاد نام زنیست که معشوقه حقیقی یا ادعائی سراینده است . الخ

(۱۵۷) بهلول فرزند عمر و عالمی عارف و کاملی کاشف و عاقلی عادل و از

(۱) ابو عقبه کعب بن زهیر از سرایندگان نامی عرب بوده و دراك جاهلیت و اسلام را نموده پیش از آنکه اسلام آورد مسلمانان و پیغمبر اکرم را هجومی کرد و باندازه در این راه پافشاری داشت که رسول خدا (ص) حکم قتل او را صادر کرد و باصحاب فرمود هر کجا او را یافتید بکشید کم کم اسلام باوج قدرتش رسید بر ادرش بجیر که قبلا اسلام آورده بود به کعب نوشت پیغمبر اسلام گروه بسیاری از مخالفان را کشته و بعضی فرار کرده اینك تو یا اینکه توبه کرده نزد رسول خدا بیاویا بجائی که از کشتن رهائی پابی پناهنده شو کعب بسیار ناراحت شد گوئیا زمین بر او تنگ شد ناچار قصیده مزبور را که با این مطلع آغاز می شود .

بانت سعاد و قلبی الیوم متبول      متیم اثرها لم یفد مکبول

سروده وارد مدینه شد پس از نماز صبح بحضور اقدس شرفیاب شده عرضه داشت اگر کعب را در حالیکه مسلمان و تائب است بحضورتان بیاورم از گناه او در میگذرید ! فرمود آری ! عرض کردم من کعبم حضرت از گناهِش در گذشت و قصیده را که ۵۸ بیت بود بحضور انور قرائت کرد.

مردم کوفہ و مشہور بہ مجنون و نامش وہب بودہ .

بہلول از شاگردان مخصوص حضرت صادق علیہ السلام بشمار می آمدہ و در فنون

اندرز و معارف و آداب بسرحد کمال رسیدہ بودہ و از جملہ خردمندانہی بودہ کہ

بہ آئین حق فتوا میدادہ و عموم مردم اورا بہ نیکی یاد میکردند .

تاریخ مستوفی مینویسد : پدرش عمر و عموی ہارون الرشید بودہ .

در مجالس المؤمنین مینویسد ہنگامیکہ ہارون الرشید تصمیم گرفت حضرت

موسی بن جعفر علیہ السلام را شہید کند برای اینکہ صورت حق بجانبی بنخود گرفتہ باشد

و عملش تحت امضاء رہبران دینی واقع شدہ باشد عدہ از مفتیان را بحضور طلبید

و از آنان در خصوص شہادت حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام استفادہ کرد و مخصوصاً

اظہار داشت غرض اصلی از شہادت آن حضرت اینستکہ وی بر ما خروج کردہ

و موجبات آشوبگری و فتنہ انگیزی را بوجود آورده آنان کہ جیرہ خوار آن

بد کردار بودند فتوا بقتل آنحضرت دادند .

بہلول در آنموقع از مفتیان بودموقعیکہ از تصمیم نامبرده باخبر شد ودانست

وی علاوہ بر این میخواہد از نظر ظاہر بعمل خود صورت شرعی بدهد و مسلماً از

اوہم کہ یکی از مفتیان بحساب می آید فتوا خواہد خواست ناچار بدون اطلاع

کسی بحضور امام موسی بن جعفر علیہ السلام شرفیاب شد و آنحضرت را از تصمیم آن

لئیم باخبر ساخت و در بارہ خودش استمداد کرد .

حضرت فرمود : خود را بصورت دیوانگان جلوہ بده و تظاہر بنادانی

و ہذیان سرائی کن و بدینوسیلہ خود ودینت را نگہداری کن و از این راہ باحقاق

حق و ابطال باطل کمک کن !

مؤلف گوید : مؤید کفتمہ صاحب مجالس المؤمنین اظہاریہ سید نعمت اللہ

جزائری است . معظم لہ در کتاب غرائب الاخبار ذیل احوال بہلول مینویسد .

ہنگامیکہ ہارون الرشید تصمیم گرفت یکی از دانشمندان عصرش را بسنت

داوری بغداد تعیین کند بدین منظور با یاران خود مشورت کرد همه متفقاً گفتند  
بغیر از بهلول دیگری شایستگی داوری بغداد را ندارد.

هارون وی را طلبیده گفت: ای شیخ دانا ما را بدین تصمیمی که در نظر  
داریم مساعدت کن!

پرسید چه تصمیمی گرفته و چگونه بکمک تو اقدام نمایم؟!

پاسخ داد: تصمیم گرفته‌ایم تا ترا بسمت داوری بغداد تعیین کنیم البته  
خواسته ما را بپذیر.

بهلول گفت: من شایستگی چنین سمتی را ندارم!

هارون گفت: چنین نیست بلکه تمام بغدادیها متفق‌اند که تو شایسته داوری  
بغدادی و بس!

بهلول گفت: جای بسی شگفتی است من خود بحال خویش بینانرم. علاوه  
بر این اینکه ادعا میکنم من شایستگی داوری بغداد را ندارم از دو حال بیرون  
نیست یا برآستی لیاقت داوری ندارم پس باید بدین موضوع معین نشوم و یا دروغ  
میگویم و اگر دروغ میگویم بدیهی است آدم دروغگو اصولاً قابل داوری نمیشود  
حاضران التماس بسیار کردند و بالاخره او را تهدید کرده اظهارداشتند از تو دست  
بردار نخواهیم بود مگر اینکه داوری بغداد را که بعهده تو واگذار می‌شود  
بپذیری.

بهلول گفت: اینک که مرا بدین سمت مجبور میکنید امشب را مهلت دهید  
تا درخصوص آن اندیشه کنم. ویرا مهلت دادند بهلول از نزد آنان بیرون رفت  
بامداد خود را بلباس دیوانگان درآورد و بر چوبی سوار شده وارد بازار گردید  
فریاد میزد راه دهید اسبم شما را پامال نکنند مردم هنگامیکه این عمل برخلاف  
انتظار را از او دیدند گفتند بهلول دیوانه شده. کم‌کم آوازه دیوانگی او در شهر  
پیچید به هارون خبر دادند بهلول دیوانه شده.

ہارون کہ رند پاچہ ورمالیدہ بود اظہار داشت او دیوانہ نشدہ بلکہ خواستہ بدینوسیلہ دین خود را حفظ کند .  
باری بہلول مدنی بدین حال بود تا ہارون مرد . و بلکہ خود او ہم بہمان حال در گذشت .

آری او از خردمندان دیوانگان بود .

مؤلف گوید : مؤید اینکہ حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام وی را بہ دیوانگی فرمان میدہد دستوریست کہ در خصوص دیوانگی جابر جعفری از مقام ولایتی حضرت باقر علیہ السلام صادر میشود .

جابر از جملہ حاملان اسرار و مقربان دربار اہل بیت عصمت و طہارت بود و ہموارہ مناقب اہل بیت را برای مردم بیان میکرد ہنگامیکہ بعنوان والی گری کوفہ از حضور امام بکوفہ رفت بمناسبت اینکہ دست از مدایح ائمہ بر نمیداشت خلیفہ دستور داد تا سر او را بریدہ ببغداد بفرستند . امام علیہ السلام کہ از این موضوع اطلاع پیدا کرد دستور داد خود را بلباس دیوانگان در آورد وی حسب الامر اظہار دیوانگی کرد و مردم ہم بدیوانگی او شہادت دادند و بدین وسیلہ از قتل نجات پیدا کرد .

ذیلا باید گفت : دیوانگی جابر از قبیل دیوانگی ادواری بود و اختصاص بہمان وقت داشت و دیوانگی بہلول اطباقی و ہمیشگی زیرا در روزگار او تقیہ بسرحد کمال رسیدہ بود و او تا آخر روزگار المتوکل بہمان لباس باقی ماند تا وفات یافت لیکن زمان امام باقر و صادق علیہ السلام تقیہ باوج کمال نرسیدہ بود !  
بہلول با ابوحنیفہ و امثال او مطایبات و گفتگوہائی داشت .

از جملہ در مجالس المؤمنین و امثال آن مینویسد : ہنگامیکہ بہلول شنید بوحنیفہ بیاران خود میگوید : جعفر صادق علیہ السلام سہ سخن میگوید و من ہیچیک از آنہارا نمی پذیرم یکی آنکہ میگوید : شیطان بدوزخ گرفتار میشود و بہ آتش می سوزد با اینکہ آفرینش او از آتش است بدیہی است ہیچ چیزی از ہمجنس خود



شکنبه نمی یابد او میگوید خدا دیده نمیشود و بالصراحه رؤیت او را نفی میکنند با آنکه خدا موجود است و موجود قابل رؤیت است او میگوید فعلهای بندگان مستند بخود آنهاست با آنکه نصوص رسیده برخلاف عقیده اوست !

بهلول مانند اینکه الهام شده باشد کلوخی از روی زمین برداشت و بصورت بوحنیفه زد چنانچه صورتش را خون آلود ساخت پیروان او از وی دنبال کرده او را گرفته بمناسبت انتسابی که با خلیفه داشت بدر بار وی بردند بوحنیفه هم همچنان که سر صورتش خون آلود بود بحضور خلیفه بار یافت بهلول خطاب به بوحنیفه گفت چرا در اینجا آمده تا از من شکایت کنی !؟

پاسخ داد : مگر نه اینست که تو صورت مرا با کلوخی که بجانب من پرتاب کردی خون آلود ساختی !؟ و دردناک نمودی ؟

بهلول پاسخ داد : دردیکه ادعا میکنی در صورت تو دیده نمیشود علاوه بر این چگونه از کلوخی آزرده شده و حال آنکه آن خاک است واصل توهم از خاک است گذشته از این چگونه میگوئی من صورت ترا شکسته و خون آلود ساخته و حال آنکه انجام این عمل بدست دیگری اتفاق افتاده .

گویند روزی وزیر به بهلول گفت : آسوده باش که خلیفه ترا سرپرست خوکان و گرگان قرار داده !

بهلول گفت : هر گاه از چنین موضوع اطلاع یافته مواظبت کن مبادا از تحت فرمان من خارج شوی ! حضار خندیدند و وزیر سرافکنده شد .

هنگامی بهلول در بصره بود کسی باو گفت دیوانگان شهر را بشمار !

پاسخ داد : این عمل از عهده من خارج است زیرا آنان بی نهایت اند هر گاه بخواهی میتوانم خردمندان شهر را بحساب آورم .

روزی برهاردون الرشید وارد شد و او بسیاحت یکی از ساختمانهای نوسازش مشغول بود از بهلول درخواست کرد تا جمله بدیوار آن ساختمان بنگارد بهلول

بلافاصله زغالی برداشت و بیکی از دیوارهای آن نوشت : اگر گل این ساختمان برداشته شود و بجای آن حقیقت دین گذارده شود گنج برداشته شده و سنت الهی برقرار گردیده بنا بر این هر گاه این ساختمان از مالیه خودت بوده اسراف کرده و خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد و اگر از مال دیگران پایه این عمارت را استوار نموده ستم کرده و خدا ستمگران را دوست نمیدارد عبارت وی اینست :

« ان رفعت الطین و وضعت الدین رفعت الجص و وضعت النص فان كان من مالک فقد اسرفت والله لا یحب المسرفین و انکان من مال غیرک فقد ظلمت والله لا یحب الظالمین »

فضیل گوید : سالی بعزم زیارت بیت الله الحرام وارد کوفه شدم دیدم بهلول میان دو قبر کهنه نشسته پرسیدم چرا اینجا نشسته ؟

پاسخ داد : ای فضیل مگر این چشمهای از کاسه بیرون آمده را نمی بینی مگر این محاسن کهنه شده و این موهای از پیاز کنده شده را مشاهده نمیکنی مگر این پوستهای خشکیده و این کله های خالی از منخ و این قلمهای خالی از مغز را بنظر نمی آوری اینان در حال حاضر دست از همه خوبشاوندان کشیده و چشم از یاری نزدیکان خود بسته اند چه کسی اینان را با سنگهای آسیای گرفتاری آرد کرده و چه کسی گوشتهای ایشان را در دل خاک خورده خانه هاشان را دیگران تصاحب کردند و دیهات از وجود آنها خالی ماند استخوانهای نیرومندشان خورد شد و بادها بر بیچارگی آنان دامن زد و آسمان سیلهای خود را بر روی آنها جاری نمود سپس گریست و در آن حال میگفت :

تنادیک احدث و هن صموت و اربابها تحت التراب خفوت

فیا جامع الدنیا حریصاً لغيره لمن تجمع الدنیا و انت تموت

پیش آمده های روزگار در حالیکه ساکت و آرامند ترا میخوانند بدیهی

است دنیا داران در زیر خاک خفته اند ای کسیکه مال دنیا را گرد می کنی و حریصی

تا برای دیگران گردآوری باید بتو اعلام کنم دنیا را برای که گرد می آوری  
با آنکه تو میمیری .

فضیل گفته در این موقع صدای هاتفی که خود او دیده نمیشد بگوش رسید

ملّوا الاحیة  
وسكنت فی دارالبلاء ونسیت

و کذاک ینسی کل من سکن الثری و تملّهُ الزّوار حین یموت

آری بادر گذشت خودشان دوستانشان را ناراحت ساختند و در خانه گرفتاری

ساکن شدند و از خاطر هارفتند آری هر کسی در زیر خاک آرام بگیرد از خاطرها

فراموش میشود و زائران خود را در هنگام مرگش ناراحت میسازد .

فضیل گوید: بهلول در اینحال غش کرده بروی زمین افتاد و من مراجعت

کردم .

از فضل بن ربیع نقل شده سالی بانفاق هارون الرشید به حج بیت الله میرفتیم

هنگامیکه وارد کوفه شده و ما در محملهای سلطنتی قرار داشتیم به بهلول رسیده

که روی زمین نشسته و با خاک بازی میکند غلامان باشتابزدگی تمامی بجانب وی

رفته تا او را از سر راه هارون دور کنند من نیز با عجله نزد بهلول رفته گفتم ای

بهلول اینک محمل هارون فرا میرسد بمجردی که هودج هارون نزدیک او رسید

از جای برخاست و گفت ای امیر مؤمنان ایمن بن نابل از قدامه بن عبدالله روایت

کرد در منی رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده بر شتر قرمز رنگی سوار بود

و جهاز کهنه بر روی آن حیوان افکنده بودند در حالیکه برای گذشتن آنحضرت

کسی را نمیزدند و از راه دور نمیگردند .

فضل گوید: بهلول را به هارون معرفی کردم که او دیوانه است ! گفت: آری

او را میشناسم .

آنگاه هارون بوی گفت : سخن گوی و گزیده گوی بهلول گفت :

هبا نیک قدملکت الارض طراً و دانک العباد فکان ماذا

ألسنت نصیر فی قبر ویحشو علیک ترابه هذا و هذا

بر فرضیکہ تمام روی زمین را در اختیار خود در آوردی و همه مردم بند بردگی خود را در دست تو در آوردند سرانجام مگر نه اینست که وارد قبر میشوی و خاک را بر روی تو میریزند .

هارون گفته او را تصدیق کرد باز خواهش کرد تا از سخنان گزیده خود بگوید .

بہلول گفت: کسیکہ خدا مال فراوان و چہرہ تابان باو دادہ باشد و او از چہرہ زیبای خود استفادہ سوء نماید و از ثروتش بِنفع مردم استفادہ کند خدای متعال نام او را در دفتر نیکو کاران ثبت میکند .

هارون از این جملہ چنان استفادہ کرد بہلول قرض دار است گفت: دستور دادیم تا بدهی ترا بپردازند ، بہلول گفت چنان مکن زیرا بدهی را بہ بدهی ادا نمیکنند تو خود بدهکاری و باید حق را بصاحبش برگردانی زیرا تمام آنچه را داری بمنزلہ قرضی است کہ طلبکار ہر آن از تو مطالبہ میکند .

هارون گفت: فرمان دادیم تا پیوستہ حقوق مکفی از بیت المال بتو بدهند گفت چنین نکن میخواہی کہ من چنان کنم و مرا فراموش کنی . آنگاہ اشاد کرد :

تو کلت علی اللہ و ما ارجو سوی اللہ وما الرزق من الناس بل الرزق من اللہ  
تو کل من بخداست و امیدی بجز از او ندارم و یقین دارم روزی من بدست مردم نیست بلکہ در دست خداست .

در محاضرات راغب آمدہ بہلول شیعہ بودہ هنگامیکہ اسحاق کندی باو گفت : خدا مانند تورا در شیعہ زیاد کند گفت چنین نیست بلکہ خدا مانند مرادر مرجئہ و مانند تورا در شیعہ بیفزاید .

ہنگامی ہارون الرشید بہلول را بحضور طلبیدہ موقعیکہ بہلول وارد شد دستور داد در صحن خانہ محلی را برای او تعیین کردند ہمزمان با ورود او ام جعفر نیز حضور داشت لیکن او در موضعی قرار گرفتہ بود کہ بہلول را میدید

و بهلول اورا نمیدید و عیسی بن جعفر هم حاضر بود هارون الرشید خطاب به بهلول گفت دیوانگان را بشمار! بهلول گفت نخستین آنها من، هارون تصدیق کرد گفت دومین آنهام جعفر و سومین آنها تو یعنی هارون، هارون خشمناک شده دستور داد اورا بیرون کنند کسی که آمدوی را خارج کند بهلول گفت تو هم چهارمی مادیوانگانی.

بهلول و عینائه بحضور موسی هادی در آمدند موسی از وی پرسید چرا ترا بهلول مینامند؟ گفت چرا ترا موسی مینامند! موسی ناراحت شده بوی ناسزا گفت بهلول به عینائه توجه کرده گفت تا بحال دو نفر بودیم اکنون سه نفر شدیم آنگاه موسی از عینائه پرسید این پرده چیست پاسخ داد ارمنی است، پرسید این تشك چیست پاسخ داد طبری است بهلول بوی گفت ساکت باش اینك خواهند گفت اینان اهل بساطند نه دیوانه موسی از این سخن آنقدر خندید که به پشت افتاد.

بهلول هنگامی این نامه را به عینائه نوشت « کتابی الیک لیلة المیلاد لثلاث ساعات من النهار و دجلة تطفح بالماء و الموصل هی هنا و الحجارة لاتزداد الا کثرة و الصبیان بترهم الله لایزدادون الا خبثا و لعنة فان قدرت الا نبیت الا حولک حجارة فافعل و استعمل قول الله تعالی « و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل » این نامه را در شب میلاد در سومین ساعت روز برای تو نوشتم و در موقعی به پایان رسید که دجله فرات لبریز از آب شده و البته محل ملاقات ما در همین جاست باید گوشزد کنم در این محل که در انتظار تو ام سنگها بسیارند و کودکان که خدا آنها را ریشه کن فرماید پیوسته در بد کرداری می افزایند اینك اگر میتوانی در جائی بسربری که اطراف ترا سنگ فرا گیرد بجانب ما بیا و فرمایش خدا را صورت عمل بخود بده که فرموده بقدریکه میتوانید به توانائی و مر کبهای آنان کمک نمائید.

روزی بهلول پیشاپیش کودکان میدوید ناگهان وارد خانه شده روی پشت بام رفته از آنجا خطاب بکودکان گفت ای فرزندان مردم بد کردار از کجا خدا

مرا بچنگال شما گرفتار کرد مردی گفت آنها را بوسیله سنک دورساز گفت بروای دیوانہ ہر گاہ چنین کنم پیش پدرانشان خواهند رفت و اظہار خواهند داشت این دیوانہ نخست بر ما سنک انداختہ پس باید قید و بند شود البتہ در این کار پاداش بزرگی است و من بدین رنج کہ از ایشان میبرم اکتفا نمیکنم مگر آن هنگام کہ در قید و بند درآیم .

گویند موقعیکہ پدر بہلول وفات یافت ششصد درہم از او بجای ماند قاضی آن مقدار را در اختیار گرفت روزی بہلول نزد وی آمد گفت صد درہم از آنها را بمن بدہ تا جامہای کهنہ از کهنہ فروشان خریداری کنم و بتجارت پردازم پس از آن متوجہ باش اگر بخوبی از عہدہ بازرگانی برآمدم مابقی آنرا بمن پرداز و اگر کاملاً از عہدہ بر نیامدم یا نصد درہم دیگر را در اختیار خود نگہداری کن . قاضی طبق درخواست و صد درہم را بوی داد بہلول صد درہم را گرفت از نزد قاضی خارج شدہ تمام آنها را در میان مردم تقسیم کرد بحضور قاضی آمدہ گفت ہمہ آنها را انفاق کردم خواہشمندم برو آنها را از آن عہدہ مردم بازگیر زیرا من از عہدہ تجارت بخوبی بر نیامدم زیرا تو مبلغ مزبور را در هنگامی بمن پرداختی کہ رشد و شایستگی مرا آزمایش نکرده بودی قاضی سخن او را تصدیق کرد و ناچار شد صد درہم از مالہ خود پردازد .

روز عیدی بہلول با دیوانہ ملاقات کرد کہ میگفت: یا ایہا الناس انی رسول اللہ الیکم جمیعاً ای مردم من از طرف خدا رسول بر تمام شما ایم بہلول نزد او رفتہ سیلی بصورت او زدہ گفت « ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیہ » پیش از آنکہ وحی بر تو نازل شود بہ تلاوت قرآن پیشی مگیر و شتاب مکن انتہی در کشکول مینویسد بہلول باتفاق علیبان مجنون بحضور ہارون رسیدہ ہارون با آنان سخن گفت نامبردگان بدرشتی پاسخ او را دادند ہارون ناراحت شدہ دستور داد پوست و شمشیری حاضر کردند علیبان اظہار داشت ما در این شهر دو نفر دیوانہ بودیم اکنون سہ نفر شدیم .

عبدالله مهران گفته سالی رشید به حج بیت الله عزیمت کرد چند روزی در کوفه ماند کار شد در هنگامیکه خواست از کوفه خارج شود مردم بیدرقه و دیدار او حرکت کردند از جمله بهلول نیز با مردم همراهی کرد در کناسه کوفه نشست کودکان اطراف او را گرفته با وی بازی میکردند و به آزار او میپرداختند در این هنگام هودجهای هارون پیدا شد بچهها دست از بازی برداشتند موقعیکه هودج هارون نزدیک بهلول رسید بهلول با صدای بلند فریاد زد : هارون هارون هارون گفت : چه کسی چنین جرئتی کرده اینگونه ما را فریاد زند !

گفتند : بهلول است هارون بدست خود پرده هودج را بر طرف کرد گفت چه میگوئی ای بهلول چه میگوئی گفت ای امیر باسناد خود از قدامه بن عبدالله عامری روایت شده ایم رسول خدا را در هنگامیکه از عرفه بمنظور رمی جمره عقبه باز میگشت دیدم بر ناقه صهبائی سوار شده در حالتیکه کسی را نمیزدند و از کنار هودجش دور نمیکردند و حال آنکه فروتنی تو در این سفر باید بیشتر از نخوت تو باشد .

هارون از شنیدن این روایت گریست چنانچه اشکش فروریخت و او را تحسین کرد .

بنا بنقلی گفته اند هنگامی برنی سوار بود او را بحضور هارون خواندند وی همچنانکه برنی سوار بود دویده نزد هارون رفت هارون بمجردیکه او را دیده سلام کرد بهلول پاسخ داد هارون گفت مایل بدیدار تو بودم گفت من هیچگونه رغبتی بتو نداشتم . هارون گفت مرا موعظه کن بهلول گفت چه موعظه بکنم اینست کاخهای ایشان و اینست گورهای ایشان .

رشید گفت : خوب گفتی بهتر بگو .

گفت : هر مردیکه خدا با او مال و جمال و سلطنت اعطا کرده باشد مالش را در راه او به بینوایان بدهد و از چهره زیبایش سوء استفاده نکند و در سلطنت خود

دادگری را از دست ندهد نام او در دیوان خدا در ردیف نیکوکارانست .  
رشید او را مکرر آفرین گفت و اظهار داشت با گرفتن جائزه چگـونه‌ی  
و چه عقیده‌ی داری ؟

پاسخ داد : من بدان نیازمند نیستم آنرا بکسی ده که محتاج باشد .

گفت : ای بهلول اگر قرضی داری قرض ترا ادا کنم .

گفت : ای هارون اهل علم بسیاری در کوفه اجتماع کرده اند و همه متفقاً

رای میدهند قرض را بقرض نمیتوان ادا کرد .

گفت : ای بهلول اجازه بده آنقدر حقوقی برای تو تصویب نمایم که خوراک

روزت را تأمین نماید و ترا برپا بدارد !

بهلول سر بطرف آسمان برداشت و گفت : ای امیر ! من و تو روزی خور

خدائیم غیر ممکن است تو بخاطرش باشی و از من فراموش کند هارون پرده هودج را

پائین کشید و رفت .

در یکی از مجموعه های اصحاب ما آمده بهلول آنچه را بدست می آورد در نزد

کنیز کی از مردم کننده که بمنزله مادر او بود گرد می آورد و گاهی از اوقات

بی اطلاع او برخی از آنها را برمیداشت و در محلی دفن میکرد .

روزی ده درهم از مال خود را برداشته وارد خرابه شد که در زیر خاک نماید

موقعیکه بیرون آمد مردی که مواظب حال او بود وارد آن خرابه شد و آن ده درهم را

ربود فاصله نشد بهلول وارد خرابه شده متوجه شد ده درهم ربوده شده و آن هنگام

که ده درهم را میخواست دفن کند متوجه شد همان مرد از وی تعقیب میکند یقین

کرد وی پولها را ربوده نزد او رفت گفت ای برادر در محلهای متعددی پولها را

بسیاری مخفی کرده ام در این چند روز فلان خرابه را محل امنی دانستم اینک

تصمیم گرفته ام تمام پولهایم را در آنجا مخفی کنم اکنون خواهشمندم مقدار پولی را

که برای تو نام میبرم حساب کن جمعاً چه مقدار میشود تا در خرابه مزبور

مخفی نمایم . گفت بگو! بهلول گفت : بیست درهم در فلان جا پنجاه درهم در محل



دیگر و بالاخره همین طور یکی بعد از دیگری رامتذ کر شد تا مبلغ سیصد درهم بشمار آمد و از نزد او برخاست و رفت آنمرد با خود گفت : بهتر آنست ده درهم را در محل خودش بگذارم تا همه آن پولها را یکباره بر بایم ناچار ده درهم را در محل مزبور گذارد .

بهلول پس از آن وارد همان خرابه شد ده درهم را که آنمرد بطمع مابقی گذارده بود برداشت و بجای آن تقوط کرد و روی آنرا با خاک پوشانید و رفت آنمرد که همواره متوجه بهلول بود و خروج و دخول او را تحت نظر داشت موقعیکه بهلول از خرابه خارج شد بلا فاصله وارد خرابه شده بهمان موضع که ده درهم مخفی شده بود توجه کرده از خوشحالی دست فرور برده تا دراهم بگیرد متأسفانه دستش ملوث شده و جز فضولات که زائیده معده بهلول بود اثر دیگری نیافت دانست که سخن آنروز بهلول حیلۀ بیش نبوده با دست خالی از درهم و پراز فضولات توأم با غم از خرابه خارج شد پس از چند روز بهلول با وی ملاقات کرد و گفت حساب کن بیست درهم و پانزده درهم جمعاً چند میشود آنگاه دستهای خود را بیوی آن مرد که آن بیچارگی را از بهلول دیده بود پرید که او را بزند بهلول فرار کرد .

در مجالس المؤمنین از سری سقطی نقل کرده روزی گذارم بگورستانی افتاد دیدم بهلول بر کنار قبر کهنه نشسته و دو پای خود را در میان آندو قبر آویخته و با خاک بازی میکنند پرسیدم در این گورستان چه میکنی ؟

پاسخ داد : در کنار مردمی آرام گرفته‌ام که مرا آزار نمیدهند و اگر از آنان غیبت کنم پشت سرم حرف نمیزنند .

و بطوریکه بیاد دارم در نقلی این جمله را هم افزوده و هر گاه غافل شوم مرا پند میدهند .

گفتم ای بهلول نان بی اندازه گران شده از خدا بخواه تا ارزان شود .

پاسخ داد : اگر هردانه آن يك مثقال زر ارزش داشته باشد بمن هیچ

ارتباطی ندارد و منهم هیچگونه اندوهی ندارم زیرا بر من لازم است به بندگی او  
بپردازم و بر او لازم است بطوریکه وعده داده روزی مرا بدهد .  
باز نقل کرده یکی از اهل سنت که قائل به تعصیب بوده از روی استهزاء از  
وی پرسید مردی مرده و مالی بجای نگذارده مادری و دختری و همسری از او  
باقی است باین عده وارث چه باید داد !

بهلول گفت : دختر حق یتیمی میبرد و مادر حق نوحه سرائی، و خانه خرابی  
هم برای همسرش و مابقی را به عصبه او که خویشاوندانش باشد بپردازند .  
روزی یکی از ظرفا که از حال بهلول با خبر بود گفت در خبر است ایمان  
شیخین را موقعی که در ترازوی عدل میگذارند با ایمان همه خلق میسنجند  
ایمان آنها بر همه خلق فزونی پیدا میکند .

بهلول گفت : اگر چنانست که تو میگوئی نقص در ترازو است .  
از تاریخ طبری بنقل از کتاب ایضاح نوشته اند روزی بهلول از یکی از کوچه  
های بصره عبور کرد گروهی را دید با شتاب تمام پیشاپیش او در حیرت کتند از  
یکی از آنها پرسید تو و این چهار پایان بدون افسار و صاحب بکجا فرار  
میکنید آنمرد از راه شوخی بوی گفت برای آب و گیاه میروند بهلول گفت تعجب  
است با منع شدیدی که در پیش دارند چگونه بدین منظور عزیمت نموده اند  
آری علفها بسیار بود پیش از این درویدند و ارزانی زیاد بود به آتش سوزانیدند  
آنگاه این اشعار را انشاد کرد :

برئت الی الله من ظالم	بسبط النبی ابی القاسم
و دنت الہی بحب الوصی	و حب النبی ابی فاطم
و ذلک حرز من الصائبات	و من کل متهم غاشم
بہم ارجی الفوز یوم المماد	و آمن من نعمة الحاکم

بخدا از شر ستمگری پناهنده میشوم که به نواده پیغمبر اکرم ستم روا  
داشت پروردگارا دوستی علی و محبت رسول خدا ﷺ را وسیله نزدیکی بخودت

قرار میدهم یقین دارم دوستی آنان مرا از هر گونه گرفتاری و اتهامی که همراه با ستمگری باشد باز میدارد آرزوی من بدیشان ورستگاری من روز رستاخیز از برکت ایشانست و همچنین ایمنی من از شکنجه حاکم بدست ایشانست .

هنگامیکه آن مردم اینگونه کلمات را از وی شنیده نزد او آمده گفتند این عده بخانهٔ محمد بن سلیمان پسر عموی رشید که استاندار بصره است میروند زیرا شنیده‌اند عمر بن عطاء عدوی که از نوادگان عمر بن خطابست و ادعای علم و فضل میکند در آنجاست میخواهند از حال او با خبر شوند و از معلومات او استفاده کنند اگر توهم مایلی با ما در مناظره با او شرکت نمائی همراه ما بیا ؟!

بهلول گفت : وای بر شما مجادله و گفتگوی با خطا کار او را بیشتر بمعصیت و نافرمانی چیره میسازد و گاهی ممکن است مردم اهل نظر را به امور شبهه ناک هدایت نماید و حال آنکه در وجود خدا و حق و حقیقت شکی نیست و هر گاه شما از حقیقت با خبر گردیده اید بهمان اندازه که از اهل حق فرا گرفته اید قناعت نمائید .

مردم از همراهی او مأیوس شدند و خود بحضور محمد بن سلیمان رسیدند و ملاقات با بهلول را شرح دادند . محمد مخصوصاً فرمان داد تا او را بحضور در آن مجلس مجبور کنند هنگامیکه بهلول نزدیک اطاق رسید عمر ازجا برخاست و از محمد درخواست کرد تا اجازه دهد با بهلول گفتگو کند محمد اجازه داد موقعیکه بهلول وارد اطاق والی شد گفت «السلام علی من اتبع الهدی و تجنب الضلالة والغوی» درود بر کسیکه از هدایت واقع پیروی کرده و از گمراهی و حسادت اجتناب و دوری نموده ، عمر پیش قدم شده گفت درود بر مسلمانان بنشین ای بهلول .

بهلول گفت : وای بر تو مرا بموضعی میخوانی که در اختیار تو نیست و حال آنکه دیگری که ظاهراً مقدم برتست حضور دارد اینک مثل تو مثل کسی است که بدون دعوت کنار سفرهٔ قرار گرفته و میخواهد بدیگری منت گذارد و تعاون نماید .

ابن عطا از شنیدن این سخن مبهوت گردیده چنانچه نیروی گویائی را از دست داد .

محمد گفت : چگونہ از آغاز ساکت ماندی و حال آنکہ از من درخواست کردی تا با وی گفتگو نمائی اکنون حیرت زده ؟!

بہلول گفت : حیرت زدگی او تازگی ندارد مگر این آیه را بخواند : « فبہت الذی کفر واللہ لایہدی القوم الظالمین » کافران حیرت زده شدند و خداوند مردم ستمکار را ہدایت نمیکند .

امیر گفت : بنشین و ہم-انا مجلس متعلق بمن است و من ترا در نشستن مأذون میدارم بہلول برای او دعا کرد .

آنگاہ عمرزادہ خطاب بہ بہلول درخواست کرد تا دست از ہزل بردارد و کاملاً از درجدل با وی درآید بہلول پذیرفت ! عمری از وی پرسید اگر از اہل ایمانی حقیقت ایمان را برای من توضیح بدہ !

بہلول گفت : مولای ما جعفر بن محمد الصادق علیہ السلام فرمود : « الایمان عقد بالقلب وقول باللسان وعمل بالجوارح والارکان، ایمان عقیدہ قلبی و گفتاری زبانی و عملی جوارحی و ارکانیست .

عدوی گفت : از گفتہ تو چنین استفادہ میشود صادق در این روزگار منحصر بہ مولای تست . گفت : آری اگر چنان فہمیدہ ہمین ایراد بہ جد تو عمر وارد است کہ رفیقش را صدیق نامید و حال آنکہ خدا میفرماید : « والذین آمنوا باللہ و رسلہ ادلثک ہم الصدیقون » آنها کہ بخدا و رسولان او ایمان آورده اند راستگویند و رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیکی از یارانش فرمود : « اذا فعلت الخیر کنت صدیقاً » هنگامیکہ عمل شایستہ انجام دادی راستگو هستی .

عمری از شاخی بشاخی میپرسید و از ہر کجا از وی میپرسید تا بدینجا رسید کہ پرسید ادام زمان تو کیست ؟

بہلول پاسخ داد : « امامی من سبیح فی کفہ الحصى و کلمہ الذئب إذعوی

وردت له الشمس بين الملاء و اوجب الرسول على الخلق له الولا و تكاملت فيه الخيرات و تنزهه عن الاخلاق الدنيات فذالك امامي و امام البريات، پيشواي من بزرگي است كه سنگريزه ها در كف دست او بند كر خدا ميپردازد و كرك عاوي ( صدا دار ) با وي سخن ميگويد و خورشيد در برابر ديده مردمان براي او برگشت و رسول خدا ﷺ ولايت او را بر مردمان لازم قرار داد و همه خيرات در او بوجود آمدند و از همه گونه خوبهاي ناپسند پاك و منزه بود آري او امام من و همه موجودات است .

عدوي گفت : مگر تو رشيد را امام خود نميداني ؟!

بهلول پاسخ داد : واي بر تو اي بيچاره چرا درباره رشيد موضوعي را ادعا ميكني كه وي از ادعاء تو عار دارد سو گند بخدا من تو را دشمن او ميدانم زيرا تو اقرار بخلافت او ميكني در عين حال بر خلاف خواسته او ادعا مي نمائي سو گند بخدا اگر او از گفتار تو باخبر شود ترا شكنتجه خواهد كرد .

پسر سليمان از كيفيت گفتگوي بهلول و امام حجت وي بخنده افتاد و به عدوي گفت : بخدا سو گند بهلول ترا ذليل كرد و به بيچارگي كه در نظر داشتی او را بيفكني او ترا گرفتار كرد و چقدر شايسته است آدمي اجتناب كند از آنچه مناسب بحال او نيست و چقدر زشت است ادعا كند آنچه درخور او نميباشد سپس دستور داد عمري را از مجلس او اخراج كردند .

آنكاه بجانب بهلول توجه كرده گفت : ميدانم همه گونه فضيلت در تو اجتماع دارد و از همه مردم دانائري و هر كس ترا ديوانه بخواند خود ديوانه است .

اكنون بگو علي افضل است يا ابوبكر ؟! بهلول گفت : بديهي است علي نسبت برسول خدا بمنزله شىء از شىء و عضو از عضو و بازو از ذراع است و ابوبكر هيچيك از آنها نسبت به پيغمبر نيست و هر گاه از نظر فضيلت آنها را با يكديگر بسنجيم ناچار خواهيم گفت هر دو مثل همنند و هر عضو فاضلي داراي عضو فاضلي است .

پسر سليمان پرسيد : آيا فرزندان علي شايسته تر بخلافت اند يا فرزندان

عباس ؟!

بہلول ساکت ماند ترسید اگر حقیقت را بگوید زیان بحال او داشته باشد  
پسر سلیمان پرسید چرا ساکت ماندہ؟ بہلول پاسخ داد کجا دیوانہ مانند من می-  
تواند این موضوع را امتیاز دهد و حقیقت را بیان کند. اکنون بہتر آنست دست  
از گذشتگان برداری و از آنچه در حال حاضر نافع بحال ماست گفتگو کنی اینک  
گر سنگی بر من چیرہ شدہ! پسر سلیمان پرسید: از خوردنیہا چہ میخواہی؟!  
پاسخ داد: آنچه فعلاً جاوی گرسنگی مرا بگیرد.

پسر سلیمان دستورداد تا رنگہای مختلف از خوراکی و نانخورش را حاضر  
کردند دستورداد بخورد درخواست کرد اگر اجازہ بدهی این غذا ہا را با خود  
ببرم گوارا تر بحال من است پسر سلیمان خواہش او را بر آورد بہلول بقدریکہ  
توانست از آن غذا ہا در دامن خود ریخت و از خانہ بیرون رفت و این اشعار  
میخواند:

ان کنت تہواہم حقا بلا کذب	فالزم جنونک فی جدّ وفی لعب
ایاک من ان یقولوا عاقل فطن	فتبتلی بطوال الکدّ والنصب
مولاک یعلم ما تطویہ من خلق	فما یضرك ان سبوك بالکذب

اگر حقیقتاً دوستار و عاشق ایشانی در ہزل و جد دست از دیوانگی بر  
مدار خود داری کن تا ترا خردمند نخوانند زیرا بگرفتاری و بیچارگی بی نہایتی  
مبتلا خواہی شد آقای تو میدانند آنچه را از مردم ہموار میکنند و اگر ترا دروغ گو  
بنخوانند زیانی بحال تو نخواہد داشت.

در اینحال کودکان اطراف او را گرفتند و آنچه داشت بہ یغما بردند او  
خود را بمسجدی کہ در آن نزدیکی بود رسانید و در مسجد را بروی خود بست  
بر فراز پشت بام مسجد آمدہ قرائت کرد «فضرّب بینہم بسورلہ باب باطنہ فیہ الرحمۃ  
و ظاہرہ من قبلہ العذاب» دیواری ما بین آنها بنیان شدہ و دري دارد کہ باطن آنر  
رحمت فرا گرفته و ظاہر آن ہمراہ باشکنجہ و عذابست پسر سلیمان کہ ہمہ جا  
متوجہ احوال او بود از کار او خندید دستورداد کودکانرا از اطراف اومتفرق

کردند و گفت لاله الا الله هر خردمندی که بوده خدای متعال روزی علی بن ایطاب نموده انتھی .

از سهل بن منصور روایت شده گفت دیدم کودکان اطراف بهلول را گرفته و او را هدف سنگهای خود قرار داده با اندازه ای که بدن او از سنگهای آنان خون آلود گردیده بهلول در آن هنگام میگفت :

حسبی الله تو کلت علیه  
لیس للهارب فی مهربه  
رب راملی بأحجار الردی  
من نواصی الخلق طراً بیدیه  
ابدا من راحة الا الیه  
لم اجد بداً من العطف علیه

خدا کافی بحال منست و باو تو کل میکنم و میدانم که اختیار همه مردم در دست اوست هر کسی که پا بفرار گذارد ناچار راحتی او منحصر بدرخانه اوست هر کسی که مرا هدف سنگها قرار میدهد چاره ندارم مگر اینکه ویرا مورد عطف و مهربانی قرار دهم .

گفتم ای بهلول با آنکه آنها ترا هدف سنگها قرار داده اند باز هم بدانها مهربانی میکنی؟! گفت ساکت باش ممکن است خدای متعال به اندوه و ناراحتی من و خوشحالی این کودکان توجه کند در نتیجه موجبات خرسندی او فراهم شود و برخی از ما را بتوسط بعض دیگر مورد عنایت قرار دهد .

از احمد بن جواری نقل شده گفت وارد کوفه شدم دیدم بهلول سر راه بر مردم گرفته و آنها را از عبور و مرور ممانعت میکند بمجرد اینکه مرا دید گفت آفرین بر تو ای احمد ترا در عرفات می بینم سپس انشاد کرد .

حقیق بالتواضع من یموت  
فما للمرء یصبح ذا اهتمام  
صنیع ملیکنا حسن جمیل  
فیا هذا سترحل عن قریب  
و حسب المرء من دنیا قوت  
و شغل لا یقوم له النعوت  
وما ارزاقنا مما تفوت  
الی قوم کلامهم السکوت

کسیکه میمیرد سزاوارتر به فروتنی است و کافی است آدمی در این دنیا

بہ قوت روزانہ خود بسازد بنا بر این چه اتفاق افتاده آدمی سر از خواب بر میدارد  
و آنقدر خود را سرگرم دنیا میکند که از اندازه خارج است کارهای پادشاه توانای  
ما در کمال پسندیدگی است و روزیهای ما از خاطر او محو نمیگردد پس ای آن  
کسیکه اینهمه رنج بخود میدهی بزودی بجانب مردمی میگرایی که گفتار  
آنان سکوت است!

بعضی گفته اند هنگامی بهلول از کنار کود کان مکتبی عبور کرد بمجردیکه  
ویرا دیدند شروع کردند بکتک زدن من نزدیک رفته گفتم چرا شکوه آنانرا  
به پدرشان نمیکنی پاسخ داد ساکت باش ممکن است هنگامیکه من مردم بیاد  
خوشحالی این روزشان بیفتند و بگویند خدا آن دیوانه را بیامرزد.

از ابو عوانه نقل شده از ابوعلی شنیدم میگفت شنیدم بهلول سه شبانه روز  
گرسنه ماند و قوتی بدست نیاورد شیطان او را وسوسه کرد همانا در همسایگی تو  
مرد ثروتمندیست و پول بسیاری دارد بهتر آنست بشکل دزدان بخانه او درآمده  
بدره زری برداری سپس توبه کنی آیا احتمالی میدهی خدا ترا نیامرزد؟! بهلول  
بلافاصله از جای برخاسته وارد خانه او شد و بدره زری برداشت آنگاه بخود توجه  
کرده یکدست بر سر و یکدست محاسنش را گرفته و گفت وای بر تو ای بهلول  
سپس فریاد زد دزد را بگیرید، اهل خانه سراسیمه از خواب برخاسته پرسیدند  
دزد کجاست گفت منم چراغ افروخته دیدند بهلول است گفت مرا نزد سلطان  
برید و بگوئید دزد است صاحب خانه اظهار داشت پناه بخدا میبرم که ترا نزد  
سلطان ببرم و چنین مطلبی را درباره تو اظهار بدارم!

آنگاه پرسید چه موضوعی ترا بر این کار وادار کرد گفت سه روز گرسنگی  
و وسوسه شیطان، صاحب خانه گفت گران است بر من که همسایه من باشی و اینچنین  
گرسنه بمانی سپس غذائی برای او تهیه کرد و مقرری برای او تعیین نمود.  
گویند یکی از خلفا به بهلول پیشنهاد کرد میخواهم هزینه زندگی ترا از  
بیت المال تشکیل دهم تا تمام عمر را براحتی بسربری، بهلول گفت: پیشنهاد تر



در صورتیکه خالی از همه گونه نواقص باشد می پذیرم اول آنکه نمیدانی تا کی من زنده میمانم و تا چه وقت محتاج بهزینۀ زندگییم تا آنرا تهیه کنی دوم آنکه نمیدانی تا چه زمانی محتاجم تا از آن تجاوز نکنی سوم از مقدار نیازمندی من بی اطلاعی تا بر آن نیفزائی و از آن نکاهی تا در نتیجه مرا گرفتار سازی لیکن خدائیکه ضمانت روزی مرا نموده از هر سه آنها باخبر است گذشته از این ممکن است بر من خشم گیری و مقرری مرقطع کنی لیکن خدا بمتعال در فضل و روزیش را بروی من نمی بندد و باینکه با تمام اعضا و جوارحم بنا فرمائی او مشغولم با زهم از رزق من نمیکاهد !

در منتخب طرییحی و امثال آن روایتی نقل کرده که حکایت میکند نامبرده تا زمان متوکل زنده بوده خلاصه حکایت مزبور آنست.

هنگامیکه متوکل ملعون اراده کرد مرقد مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام را شخم زند و آب بر آن به بندد تا بکلی اثر آن از میان برود و ضمناً فرمان صادر کرده بود هر کسی بزیارت آن قبر مطهر برود کشته شود این خبر بگوش یکی از نیکوکاران بنام زید مجنون رسید او خردمندی بود که خردمندان عصر از پایه عقل و خرد او درمانده بودند چنانچه همه خردمندان و ادبا را بالباس دیوانگی مجاب و مغلوب میکرد. زید در آن هنگام در مصر میزیست از مصر به عزم کوفه حرکت کرد در راه از شدت حزن و اندوه که بر اثر خبر موحش متوکل پیدا کرده بود تاب حرکت نداشت بهر رنجی بود وارد کوفه شد.

بهلول در آن موقع در کوفه بسر میبرد بمجردیکه زید با بهلول ملاقات کرد سلام نمود بهلول پرسید از کجا مرا میشناسی و حال آنکه مرا ندیده ۱۴

زید پاسخ داد آری چنانست که میگوئی لیکن باید بدانی که دلهای مؤمنان مانند لشکریانی هستند که در میدانی اجتماع کرده باشند هر يك از آنها که بایکدیگر انس پیدا کرده باشند در این عالم بایکدیگر ائتلاف پیدا میکنند و هر يك که باهم علاقه نداشته باشند در این جهان از حال یکدیگر غافلند.

پس از آنکه بهلول از عزیمت زید باخبر شد دست یکدیگر را گرفته  
بطرف کربلا روان شدند دیدند اصل مرقد مطهر سالم است با آنکه ساختمانهای  
اطراف آنرا ویران کرده اند و هر چه آب می بندند آب مانند انسان حیرت زده  
اطراف مرقد مطهر میچرخد و متحیر است تا آخر حدیث که پایان آن هم مشتمل  
بر کرامتی است از زید .

لیکن این موضوع در نهایت غرابت است و شاهی برای صحت آن از اخبار  
نداریم هر چند ممکن است دو نفر مجنون دیگر بنام بهلول و زید بوده باشد (۱) .  
در یکی از مدارك از کلمات گرانبهای او چنین آورده: «البلوغ بلوغان  
بلوغ الاطفال و بلوغ الرجال اما بلوغ الاطفال فبخرج المنی و اما بلوغ الرجال  
فبالخروج عن المنی» : بلوغ دو قسم است بلوغ کودکان و بلوغ مردان بلوغ  
کودکان به بیرون آمدن منی است و بلوغ مردان به خارج شدن از خودیت  
و منی است .

در قاموس گوید بهلول بضم باء بر وزن سرسور بمعنی بسیار خندان و بزرگی  
که دارای همه گونه خیرات باشد .

(۱۵۸) ابوالحسن بهمنیار فرزند مرزبان از مردم آذربایجان و از بزرگان  
شاگردان شیخ الرئیس ابوعلی بوده و مشکلات معلومات این حکیم بزرگوار را  
توضیحی بکمال میداده و بیشتر اوقات از غوامض دیگر بحث میکرده .  
گویند علت اینکه بشاگردی ابوعلی مفتخر شد آن بود هنگامی نزد آهنگری

(۱) غرابت هر گاه از نظر اصل خبر و صحت آن باشد ممکن است که شاهی گواه  
بر صحت آن نباشد لیکن از نظر اینکه چگونه ممکن است خبر را نسبت به بهلول داد اظهاریه  
مؤلف تمام نیست زیرا بر فرضیکه بهلول چنانچه از قریبنه های قبل استفاده میشود از شاگردان  
حضرت صادق (ع) بوده و از زمان رحلت آنحضرت تا هنگام خرابی مرقد همایونی که سال ۲۳۶  
هجری بود و سال رحلت آنحضرت ۱۴۸ هجری بوده ۸۸ سال فاصله است و این مدت منافاتی  
ظاهراً نخواهد داشت .

رفت از وی درخواست آتش کرد مرد آهنگر گفت ظرفت را بگیر تا آتش در آن بریزم بهمنیار که ظرفی همراه نداشت اندکی اندیشه کرد سپس مشتی خاک از روی زمین برداشت در میان کف دست خود ریخت گفت آتش را در روی آن بگذار بوعلی که تصادفاً از آنجا عبور میکرد از زیر کی بهمنیار بشکفت آمد او را بملازمت خود دعوت کرد بهمنیار بر اثر این تصادف بمقاماتی از علم و کمال نائل گردید. از آثار او کتاب التحصیل است که آنرا بطریقه مشائیان در فن منطق و طبیعی و الهی تألیف کرده و فاضل خفری در حاشیه خود از آن اثر ارزنده بسیار نقل کرده و گفتار او را دلیل بر صحت عقائد خود آورده بهمنیار کتاب مزبور را برای دائیش ابو منصور بن بهرام بن خورشید بن بردیار مجوسی تألیف نموده

بهمنیار نخست مجوسی بود سپس اسلام آورد و میتوان همین موضوع را از کتاب او استفاده کرد.

بهمنیار در کلام عرب مهارتی نداشت.

و خود او یادگیری التحصیل را پیاری ترجمه کرده.

شیخ ابوالقاسم کازرونی در کتاب سلم السموات مینویسد بهمنیار از شاگردان ابن سینا بود و در حکمت مشاء و اشراق مهارتی بکمال داشت و از علم منطق بخوبی برخوردار بود و آثار مشهوری دارد از جمله التحصیل و البهجة و السعادة و امثال اینها.

گویند بوعلی روزی سخن از تجرد نفس میگفت و برهان بر تجرد آن اقامه مینمود گفتارش باینجا رسید که جسم آدمی در عین حالیکه نفسش باقی است پیوسته در تبدل و انحلال و زیاده و نقصانست و اصولاً تغییری در نفس بوجود نمی آید.

بهمنیار گفتار شیخ را نپسندید و نظرش باین بود که نفس هم مانند جسم در تبدل و انحلالست و اظهار داشت همچنانکه بنظر سطحی جسم حیوان و نبات در شب بعینه همان جسم در بامداد است با آنکه با دقت بیشتری خواهیم فهمید که

جسم شب و صبح غیر همنند بلکه این دو جسم شبیه و نظیر همنند باین نتیجه میرسیم که نفس آدمی هم از همین قبیل است که در آن اول و دوم که جسم در تبدیل بوده نفس هم تغییر کرده پس این نفس در این حال شبیه به آنست در آن قبل با توجه باینکه نفس قابل رؤیت نیست و جسم دیده میشود!

شیخ الرئیس با اینکه بایراد او کاملاً توجه کرد پاسخ او را نداد و بهمن یار پیوسته درخواست پاسخ از او میکرد شیخ بسایر از شاگردان توجه کرده گفت: بهمن یار از من توقع پاسخ ندارد زیرا او هم اکنون در شك و دودلی است که آیا از من میپرسد یا از کسیکه شبیه و نظیر منست بهمن یار ساکت شد کازروئی پس از این می نویسد غزالی در تهافت الفلاسفه برهان بوعلی را ذیل کلام طویلی رد کرده.

مؤلف گوید: پس از این ذیل احوال بوعلی نظیر همین حیرتزدگی را نسبت به جسم واحد که در دو وقت اختلاف پیدا میکند خواهیم نوشت.

بهمن یار در کتاب البهجه تقریر لطیفی در خصوص عینیت علم واجب با ذات او ایراد نموده و میگوید: هر گاه در خارج صورت مجرد از ماده را که قائم بخود باشد مشاهده نمودی یقین خواهی کرد که آن صورت هم دارای احساس است و هم محسوس تست همچنین در عینیت علم خدا که عالم و معلومست زیرا مجرد از ماده و قائم بخود است.

از گفتار اوست «العقل انیس فی الغربة» خریدار تنهایی است.

نیز از گفتار اوست: «اللذات العقلية شفاء لا يعقبها داء و صحة لا يلزمها سقم» خوشیهای عقلانی بهبودیهای هستند که در دی همراه ندارند و صحتی هستند که ناراحتی و بیماری را بار نمی آورند.

و فرموده کل حکیم طلب زیادة حاجته فلیس له علم الحکمة ولا ذوقها واعلم انه لا بد من المقدور، هر دانشمندی که بیشتر از نیازمندیش طلب کند بدیهی است

از علم حکمت بهره نبرده و ذوق حکمت نداشته و باید بدانی که هر کس باندازه مقدورش اکتفا نماید .

از بهمن یار نقل شده روز شنبه با اتفاق شاگردان شیخ بحضور او رسیده مجلس تدریس تشکیل داده شد آنروز ما برخلاف انتظار از تحقیقات شیخ بهره نبردیم شیخ متوجه شده فرمود : معلوم میشود شب گذشته را به تعطیل و تنبلی گذرانیدیم گفتیم آری دیروز گذشته را با اتفاق عده از دوستان بتفریح پرداختیم بر اثر خستگی از مطالعه دروس در شب گذشته باز ماندیم و نتوانستیم مقدماتی برای استماع تحقیقات شما بعمل آوریم !

شیخ رئیس از شنیدن این سخن آه سردی کشید و اشک اطراف چشمش را فرا گرفت فرمود اندوه من از این است که ریسمان بازان در بازی خود که ملکات جسمانی بیش نیست بجائی رسیده اند که با عمل محیر العقولشان هزاران نفر خردمند را حیرت زده قرار میدهند لیکن شما برای گفتار حکمت آمیز و معارف ربانی ارزشی قائل نیستید و تنبلی و تفریح را بر تحصیل علم و دانش برتری میدهید و نمیتوانید ملکه روحانی در خود بوجود آورید که جاهلان روزگار را سرگردان سازید .

بطوریکه از امیر غیاث الدین منصور حسنی شیرازی از کتاب تعدیل المیزان و از ذکر کتاب فرزندش امیر صدر الدین ثانی نقل شده بهمن یار از شاگردان حکیم مصنف لوگری هم بوده (۱)

(۱) در کتاب نزهة الارواح شهرزوری که از مدارك روضات است و کتاب درة الاخبار لوگری را از شاگردان بهمنیار مینویسند و گویا اشتباه از تقدیم و تأخیر بوجود آمده در هر دو کتاب نوشته نامبرده از شاگردان بهمنیار بوده و دانشمندیست که علوم حکمت بوسیله او در خراسان انتشار پیدا کرد ابو العباس لوگری در آخر عمر نابینا گردید و سستی بسیاری ویرا از پای در آورد آثاری از قبیل بیان الحق و قصیده با شرح پاری دارد در آخر عمر میگفت اکنون که ضعف و ناتوانی در من بوجود آمده دانستم نیروی معلومات بیشتر از

امیر صدرالدین در کتاب مزبور فصل طولانی در بارہ زشتی شراب و خطرات  
بی نہایت آن کہ مضر بدنیہ و آخرتندنگاشته و معترض است شکفت اینجاست بسیاری  
از مردم نادان و بیمروت حکما و دانشمندان را بشراب خواری متهم میسازند و حال  
آنکہ مورخان اتفاقاً معتقدند بزرگان از حکماء یونان و مصر و ایران و ہند و روم  
و اطباء آنان از قبیل اسقلینوس حکیم کہ پیمبر ہم بوده و علم طب را بوحی الہی  
اختراع کردہ و اومیرس و گادیموس و اوریای اول و سقراط حکیم و افلاطون  
حکیم متألہ و ارسطو و ذی الفرنین و اقریتون و بقراط و فیثاغورث و اندروماخس و زینون  
و اسکندر افرودیسی و بطلمیوس فلوزی و مہاور جیس طبیب و جالینوس و دیگر  
از قدماء حکما و اطبا و اولیا سلام اللہ علیہم بطور کلی از استعمال مشروبات منزہ  
و مبرا بودہ و مردم را از استعمال آنہا نہی میکرده و گفتار و آثاری کہ از آنہا باقی  
ماندہ مملو از نہی از استعمال مشروبات است .

آری اگر این چنین اشخاص برانندہ با استعمال شراب متہم گردیدہ اند از

۴

دو نظر است :

یکی آنکہ برخی از حکماء یہود و نصاری در صدر اسلام و در هنگام تسلط  
بنی امیہ و بنی عباس از قبیل حنین بن اسحاق نصرانی و ثابت بن قرہ صابی حرانی و جور جیس  
جندی شاپور و پسرش جبرئیل و پسرش بختیشوع و پسرش جبرئیل کہ نصرانی  
بودہ اند و اسماعیل بن زکریا طیفوری یہودی و ماسرجویہ طبیب بصری یہودی

این ندارم و باید بجهان دیگر رخت بر بندم و پیوستہ از رحلت خود سخن میگفت تاروی  
کہ سیرابی خوردہ و باہمانحال بہمام رفت در مراجعت بیمار شد در بستر افتاد بعضی از  
شاگردانش طبیبی برای معالجه او آورده ابوالعباس اظهار داشت مرا بحال خود بگذارید تا  
خداوند اگر بخواہد شفا دہد والا ہرگونہ فرمان دہد پذیرا ہستم در عین حال علاقہ ام  
بمرگ بیشتر از حیاتست طولی نکشید بدرود حیات گفت از شاگردان ابوالعباس  
محمد بن ابی طاهر طبیب مروی است کہ در فلسفہ مہارت بسزائی داشت و ذہن نقاد و خاطر  
وقاد خدا دادی ارزانی شدہ بود و در حبس وفات یافت

و یوحنا بن ماسویه نصرانی و امین الدولة بن تلمیذ نصرانی و ابوالبرکات یهودی و هبة الله بن کونا یهودی لعنهم الله و امثال اینان که از ربقة اسلامی خارج بودند هر چند از افاضل حکماء روزگار خود بشمار می آمدند در عین حال معترف بودند که استعمال مشروبات در آئین آنان حلالست و گاهی هم بمقتضای حکمت اندکی از آنرا که حد اکثر از شصت درهم تجاوز نمی کرده استعمال میکردند.

زیلا باید دانست استعمال مشروبات الکلی بطور کلی در دین یهود و نصاری و مجوس صابئی مباح نبوده و چنین ادعائی خالی از حقیقت و بهتان بمقام مقدس خدا و رسولان ارجمنند اوست زیرا استعمال مشروبات الکلی بطور کلی بر پیامبران حرام بوده و اگر یهودیان ادعا کنند استعمال مشروبات الکلی بر انبیاء حلال بوده ادعائی کاملاً بی اساس است زیرا من تورا و اسفار و سوره های آنرا کاملاً مورد دقت قرار دادم و در تمام آن جز سه یا چهار موضع سخنی از شراب نبوده و از آن مواضع هم حلیت شراب و خوبی آن استفاده نمیشد.

دوم آنکه برخی از حکماء اسلام که پا بپای پیشینیان حرکت میکردند و دانشمندان بفضل و دانش آنان معترف بودند از قبیل شیخ الرئیس استاد - الحکما و حجة الحق ابوعلی بن سینا و شیخ شهید و امام سعید شیخ الاشراف علامة الأفاق شهاب الحق و الحقیقة و الدین ابو الفتوح یحیی بن امیر کاسهر وردی و حکیم مقدم عمر خیامی و شریف اسماعیل گرگانی و بهمن یار بن مرزبان مجوسی که گویند اواخر زندگی ایمان آورد و امثال ایشان که راز قلبی حکیمان گذشته را تغییر دادند و برخلاف آنان به استعمال مشروبات الکلی و خوشیهای نفسانی پرداختند و در عین حالیکه از همه گونه شخصیت دنیوی برخوردار بودند و جاه و مال بی نهایتی در اختیارشان بود و در نزد شهریاران به تقرب و نزدیکی شهرت داشتند از هیچگونه لذائذ بدنی دست بردار نبودند و مردم عوام و بیخرد و سفالگان بی ارزش و افراد فاسد العقیده نامبردگان را پیشوای خود قرار داده و رویه ناپسند آنها را همیشه

خود قرار دادند و بمناسبت اینکه دیدند نامبردگان ہم عقائد علمی و طرق براهین آنرا در کتابها و گفتارها مدرك مرآم خود قرار میدهند گمان کردند پیشینیان از حکما هم مانند این عده نامبرده اشخاص بی بند و بار و همه سرحریف بوده و حال آنکه چنین نیست دانشمندان پیشین و حکیمان راستین هیچگاه مرتکب چنین بزہکاریہائی نمیشده و در سراسر کتبشان مردم را از استعمال مشروبات و لہویات ممانعت میکردند .

تاریخ الحکماء نوشته بہمن یار سال ۴۵۸ ( تنح ) یعنی سی و یکسال پس از استاد اولش ( شیخ الرئیس ) وفات یافته (۱)

( ۱۵۹ ) ابو غالب تمام بن غالب بن عمر لغوی معروف بہ تیانی .

تیانی از مردم قرطبه بود و در مرسیہ ساکن بود .

تیانی در لغت مہارت کاملی داشت و لغات تازی را بطرز صحیح بکار میبرد و مردی متدین و فقیہ و پرهیز کار بود .

تیانی فن لغت را از پدرش غالب و ابو بکر زبیدی و امثال اینها فرا گرفته .

تیانی کتاب مشہوری در فن لغت گرد آورده کہ مانند آن از جهت اختصار

و کثرت لغت تألیف نشده و ہمزمان با تألیف کتاب مزبور حکایتی برای وی اتفاق افتاده کہ حاکی از کمال دیانت اوست .

ابن خلکان از ابن فرضی نقل میکنند امیر ابو الجیش مجاہد بن عبداللہ

(۱) در تاریخ حکما مینویسد بہمن یار سی سال پس از استادش وفات یافته و سال

فوت شیخ را ۴۲۸ نوشته مؤلف نیز ہمین سال را اسم می برد و فوقاً نوشته ۳۱ سال و حال

آنکہ مطابق با تاریخ مزبور سی سال میشود کہ پس از فوت شیخ واقع شدہ و گذشتہ از این

بطوریکہ نوشتیم تاریخ الحکماء لوکری را از شاگردان بہمن یار مینویسد باز مؤلف بگفته

وی توجہی نکرده مانند قبل لوکری را استاد بہمن یار میداند و او اینجا ویرا استاد دوم

بہمن یار نام میبرد .



عامری که در آن هنگام بر مرسیه استیلا پیدا کرده بود هزار دینار پول برای تیانی ارسال داشت که کتاب مزبور را بنام او قرار دهد و بنویسد که من این کتاب را برای ابوجیش تألیف کرده ام .

تیانی بدون هیچگونه خوفی وجه مزبور را پس فرستاده پیام داد بخدا سوگند اگر تمام دنیا را در اختیار من گذاری هرگز چنین کاری نخواهم کرد و دروغ نمی‌نویسم زیرا من این کتاب را ویژه تو تألیف نکرده بلکه برای همه مردم تهیه و تنظیم نموده‌ام .

اینک همت امیر و علو طبع او و مهمتر از آن علو طبع این دانشمند و بی نظیری او قابل ملاحظه و شایان بسی تمجید است .

ابوحیان گفته ابو غالب در فن نحو و دستور زبان تازی مقدم بر همه معاصران خود بوده و در فن لغت با اتفاق همه مهارت بسزا داشته و کتاب جامعی در لغت بنام تلخیص العین که مشتمل بر فوائد بسیاری است تألیف نموده .

طبقات النحاة پس از نقل مطالب از ابوالقاسم بن بشکوال مؤلف ذیل تاریخ اندلس تألیف ابوالولید بن فرضی در ذیل مزبور مینویسد :

تیانی یکی از جمله اساتید لغت است که حروف واژه‌های عرب را کاملاً ضبط کرده و از قیاسات لغوی آنها بخوبی مطلع بوده و در مریثه در یکی از دو ماه جمادی الاولی یا ثانیه سال ۴۳۶ ( تلو ) وفات یافته انتهى .

در تاریخ اخبار البشر مینویسد در این سال ابو عبدالله صیمری شیخ حنفی مذهب بن بغداد رسید شریف مرتضی بغدادی ( سید مرتضی علم الهدی قدس سره ) و ابوالحسین بصری از بزرگان معتزله وفات یافته‌اند .

مؤلف گوید : پیش از این نوشتیم قرطبه و مرسیه و مریثه با تشدید یاء از شهرهای جزیره اندلس اند .

صاحب قاموس در ذیل تین مینویسد : تیان لقب عیسی بن اسماعیل محدث و تمام بن غالب بن عمرو صاحب کتاب الموعب است انتهى .

و ممکن است تیانی منسوب به تیانه یکی از معموره های قاهره مصر باشد چنانچه ذیل جلال بن احمد بدان اشاره خواهیم کرد .  
 و هر گاه بنخواهیم گفته ابن خلکان را تأیید کنیم که میگوید گمان میکنم تیانی بکسی میگویند که فروشنده تین (انجیر) باشد درست نیست زیرا فروشنده تین تیانی و بایع تین (کاه) را تیانی نمیگویند .

(۱۶۰) ابوالحسن ثابت بن قره بن مروان بن ثابت صابی حرّانی حرّان یکی از جزائر دیار بکر است که ذیل ترجمه احمد بن یوسف کواشی واصلی بدان اشاره کردیم (۱)

ثابت در حرّان بکار صراف میپرداخت فاصله نشد به بغداد هجرت نمود و به علوم فلسفه اشتغال ورزید و در این رشته مخصوصاً در طب مهارت کامل پیدا کرد .

رشته اصلی ثابت ، فلسفه است و در این بخش از علوم استادی ارجمنند بود ثابت بنقل ابن خلکان در فنون علم تألیفات بسیاری داشته و کتاب اقلیدس را که حنین بن اسحاق عبادی به تازی برگردانیده مورد مطالعه قرار داده و مشکلات آنرا تهذیب و توضیح نموده و در فضائل و کمالات از اعیان روزگار خود بشمار می آمده و از آئین صابئی پیروی میکرده .

صابئین همان هائی هستند که قرآن کریم آنها را در ردیف کفار نام میبرد و صابئی بمعنی خارجی است و ریشه آن صبا با همزه بر وزن منع است یا صبی یصبو صبوا با واو است و هر دو لغت بمعنی انتقال از دینی به دین دیگر است یا بمعنی انحراف و تمایل است .

(۱) ابن خلکان میگوید حران بتوسط هاران عموی ابراهیم خلیل (ع) و پدرباره همسر آنحضرت بنیان شده و بنام او هاران نامیده میشد بعدها که تعریب شد حران خوانده شد ، و نیز ابراهیم برادری داشته بنام هاران که پدر حضرت لوط بوده و ممکن است این شهر بدست او بنیان شده باشد .

زیرا صابئیها مردمی بودند که از آئین یهودی و نصرانی اعراض کردند و به ستاره پرستی گرویدند.

در کتاب کنزاللغه گوید صابئیها مردمی بودند که ستاره پرستی میکردند و زبور میخواندند.

در مجمع البیان مینویسد صابئی هر کسی است که از مذهب رسمی هر زمان خارج باشد.

و از مدارك دیگر بدست می آید صابئی کسی است که ستاره پرستی کند و در عین حال بخدا و معاد و برخی از پیمبران یا بخصوص شیث و ادریس معتقد باشد و یا صابئی کسی است که بر سولی ایمان نیاورده یا بی دین باشد.

در تاریخ الحکماء ذیل احوال شیث بن آدم علیه السلام مینویسد: معظم له اوریای اول و استاد هر مس الهرامسه است که او را عرب ادریس می نامد و او نخستین کسی است که شریعت و حکمت را رواج داد و مردم حقایق شریعت و اصول حکمت را از او فرا گرفتند و صابئیها بدو منسوبند و او را پیمبر خود میدانند و کتب احکامی دارند که برخی از آنها منسوب به شیث است و بعضی منسوب به یحیی بن زکریا. نامبردگان قیامت را حشر روحی میدانند و بمعاد جسمانی اعتقاد ندارند.

نامبردگان کتب خود را به حروف نبطیه قدیمی که بر اساس حروف نهجی است می نگارند و از حروف مزبور حرف اب ت ث را بکار نمیبرند و کتابی دارند بنام نور اول که مشتمل بر صد و بیست سوره بزرگ و کوچکست و قبله آنها بیت المقدس است - انتهى

از خلیل بن احمد نحوی نقل شده میگفته صابئیها مردمی بودند که دینشان شباهت بدین نصاری داشت با این تفاوت که قبله صابئیها به طرف جنوب در برابر نصف النهار قرار میگرفت و آنان خود را پیرو آئین نوح معرفی میکردند.

ابن زید گفته صابئیها یکی از متدینین عالم اند و در جزیره موصل زندگی میکردند لا اله الا الله میگفتند یعنی خود را موحد قلمداد میکردند و ایمان به

رسول خدا ﷺ نداشتند (۱) بهمین مناسبت آنان مشر کنند بلکه پیغمبر و اصحاب  
اورا نیز صابئی مینامند و خود را بدانها تشبیه میکنند میگویم صابئیها هم اکنون  
موجودند و در بلاد الجزائر و اهواز زیست می نمایند .

ریاض العلماء می نویسد : ثابت بن قره نخستین دانشمندی است که تحریر  
اقلیدس را برشته تالیف در آورده و محقق طوسی در تحریر معروف خود از وی یاد  
میکند و نقض اشکال را از نسخه او متعرض میشود .

ثابت معاصر با حضرت رضا و حضرت جواد علیهما السلام بود .

از مقالات ظاهری او مسئله ایست که در ذیل معنی ایام عالم و طریق عود  
آن ایراد کرده و متعرض است که آیا آن ممکن است یا غیر ممکن .

امام رازی در کتاب سرالمکتوم مطلب بی سابقه از او نقل میکنند یکی از  
حکما سورمه اختراع کرده بود که دیده را آن اندازه نیرومند میکرد که دورترین  
مکان را میتوانست بطوری مشاهده کند که گوئیا در برابر اوست و یکی از مردم  
بابل همان سورمه را استعمال کرده بود و اظهار میداشت تمام ستارگان ثوابت  
و سیار را در محال مخصوص بخودشان دیده گذشته از این اثر سورمه مزبور تا بحدی  
بود که چشم میتوانست بسادگی در اجسام کثیف ( غیر صیقلی ) نفوذ نماید و ماوراء  
آنرا مشاهده کند .

من و قسطابن لوقا همان سورمه را در معرض آزمایش در آوردم و بخانه

(۱) شهرستانی مینویسد نامبردگان معتقد اند عالم صانع فاطر و حکیمی دارد و ما  
از وصول بجلال او عاجزیم و ما باید بتوسط مقدسات عالم که مقرب نزد او هستند و ذات  
و فعل و حالتشان مقدس و مطهر بتمام معنی است از پیشگاه او استمداد نمائیم بنابراین  
بر ما لازمست خود را بتمام معنی پاک و منزّه قرار دهیم تا قابلیت درخواست از روحانیان را  
پیدا کنیم در اینصورت دلیلی نداریم از پیمبران که از نظر شکل و شمایل و خوراک و پوشاک  
مانند ما هستند پیروی نمائیم زیرا با توجه بمقام روحانیت و تطهیر باطنی هیچگونه مزینی  
آنان بر ما نخواهند داشت .

تاریکی رفتیم و کاغذی را نوشتیم قسطاً آن کاغذ را بدون آنکه بگیرد میخواند و اول و آخر سطر را برای ما شرح میداد و باز با فاصله دیواری که بین ما بود نوشته‌ای را بدست گرفتیم و او از پشت دیوار کاغذ مزبور را میخواند و هر چه را ما نوشته بودیم آنچنان مینوشت که گویا کاغذ در اختیار اوست. انتهای

ملاحظه صالح قزوینی در کتاب نوادر العلوم همین حکایت را از وی نقل کرده و اظهار داشته بر فرضیکه حکایت مزبور صحت داشته باشد دیدن ماوراء کار چشم نیست بلکه اطلاع از ماوراء از طریق غیر معمولی است زیرا رؤیت از ماوراء محال است.

آری در روزگار ما در اصبهان یکی از فرنگیان بنام رفائیل که مرد ذوفنونی است آلتی اختراع کرده که در شب تاریک هنگامیکه آنرا به چشم میگذارند ستارگانیکه با چشم غیر مسلح قابل رؤیت نمیباشند دیده میشوند منجمله بوسیله همان آلت ستارگان چندی در اطراف ماه دیده شده و همچنین ما بقی سیارات را به هیئت عجیبی نشان داده و ادعا کرده‌اند بوسیله آن در کره ماه نرها و شکافها و موجودات شکفت آوری دیده شده و کره نریا را بوسیله آن بزرگتر از آنچه توصیف شده دیده‌اند.

تا آنجا که گوید شکفت آورتر از آن نامبرده آلتی مشابه با بوقهای درویشان اختراع نموده که هر گاه آنرا آدم کر بگوش خود بگذارد گفتار اشخاص را میشنود ما آلت مزبور را بتوسط برخی از افراد که کر بودند آزمایش کردیم و او را از دور صدا زدیم پاسخ داد تا آخر عجائب دیگر یکی از رفائیل در آن کتاب ذکر شده صاحب ریاض اظهار داشته فضل رفائیل تا آن اندازه نبوده که وی با اعجاب تمام نقل کرده آنچه را در خصوص آلت ادلی ایراد کرده بعید نیست زیرا هم اکنون در میان فرنگیها شیوع دارد و ما هم آنرا مکرر مشاهده کرده‌ایم و میتوان گفت آلت مزبور یکی از انواع دورنماهاست و ما خود خواص بسیاری از دور نما بدست آورده و اما آلت

گوش کہ ظرفا آنرا عینک گوش مینامند خیال نمیکنم وجود داشته باشد انتہی (۱)  
 شهرزوری در تاریخ الحکما مینویسد معتضد عباسی ثابت بن قرہ را بی نهایت  
 مورد احترام خود قرار میداد از جمله روزی باتفاق وی در یکی از باغهای خلافتی  
 خود گردش میکرد و دستش را بر روی دست ثابت گذارده بود ناگهان دستش را از  
 روی دست نامبرده برداشت بطوریکہ ثابت از کار خلیفہ بوحشت افتاد . خلیفہ از  
 کار خود پوزش طلبید و اظهار داشت من از اینکہ دستم را بر روی دست تو گذاردم  
 عمل بر خطائی انجام دادم و امید عفو دارم زیرا « العلم بعلو ولا یعلی علیہ » دانش  
 از همه برتر است از آثار او کتاب الذخیرہ است (۲) این کتاب در علم طب تدوین  
 شدہ و کمتر کتابی بہ پایہ آن میرسد ثابت در کلیہ مراتب فلسفہ استاد بود

(۱) در این روزگار کثرت اختراعات بسرحد اعجاب و اعجاز رسیدہ کہ عینک  
 گوش (گوشی) از کوچکترین آنهاست و با برخی از آنها صداها را از فضاہای بسیار دور  
 بگوش میرساند و دور نماہای عجیبی کہ سطح کرات را بخوبی نمایش میدہد بالاخرہ تا  
 برسد بہ کرات و اختراعات دیگر مهمترین آنها اقمار مصنوعی است کہ محل مناسب برای یاد  
 آوری آنها نیست و آنچه را ملاحظہ انکار کردہ با دستگاہهای مهمتری مورد استفادہ  
 قرار دادہ اند .

(۲) در همان کتاب مینویسد علت تقرب ثابت دربارگاہ معتضد آن بود موقعیکہ موفق  
 عباسی پسر خود معتضد را در خانہ ابوالصقر اسماعیل بن بلبل وزیر زندانی کرد بہ ثابت  
 دستور داد تا روزها پیش معتضد رفتہ و او را بسخنان فلسفی و حکایات و سخنان حکمت  
 آمیز سرگرم گرداند ثابت حسب الامر ہر روز بدیدن معتضد میرفت و او را با حکایات و مطالب  
 علمی فلسفی سرگرم میکرد ہنگامیکہ معتضد بمقام خلافت رسید از رنجہائی کہ ثابت در اوقار  
 زندانی بودن او برخوردار ساختہ بود فراموش نکرده و عطایای بیکرانی نسبت باو نمود  
 و در حضور خاص و عام او را در پیش خود می نشانید و احترامات او را رعایت میکرد و ہم  
 کتاب نوشت بمناسبت آنکہ نامبردہ مذهب صابئی را داشت ریاست این فرقہ در شہر سمرقند  
 بغداد بمعدہ وی بر قرار گردیدہ بود نقل کردہ اند ثابت ہر روز سہ مرتبہ در زندان

و حکماء آن عصر به جامعیت او نمودند انتهى (۱).

در کتاب و فیات و امثال آن نوشته اند ثابت بن قره سال ۲۸۸ ( ریح )  
وفات یافته (۲)

ابراهیم بن ثابت فرزند نامبرده است که در علم و فضل همسنگ پدرش بوده  
و از اطباء ماهر و پیشروان طب در آنروزگار بوده .

بدیدن معتضد میرفت و هنگامیکه وی پس از عمویش المعتمد بخلافت رسید باندازه از او احترام  
میکرد که ویرا نزد خود مینشانید و دیگران را در برابر او ایستاده نگه میداشت و با او  
سخن بسیار میگفت و گاهی سخنان مضحکه آمیز و خنده آور با وی بمیان می آورد.

(۱) کتب او بسیار است قفطی آنها را مفصلا نام برده .

(۲) در وفیات مینویسد در آغاز کار ثابت بن قره با اهل مذهب مشاخره کرد  
و سخنانی فیما بین رد و بدل شد که مورد افکار نامبردگان قرار گرفت ناچار او را به  
رئیس آنمذهب معرفی کرده او هم نامبرده را مورد افکار قرار داده و از ورود به هیکل  
( دیر نصارا و خانه ایکه در آن صورت مریم تعبیه شده ) ممانعت کرد ثابت از گفته خود  
پوزش خواست و توبه کرد فاصله نشد بعقیده اولی خود بازگشت نمود این بار نامبرده از  
ورود بمجمع خود ممانعت نموده نامبرده ناچار حران را ترك گفته وارد کفرتوئا شد چندی  
در آنجا زیست کرد پس از مدتی محمد بن موسی از شهرهای روم عزیمت بغداد داشت در  
آنجا با ثابت ملاقات کرد و چون او را آدمی فاضل و فصیح یافت باتفاق خود به بغداد برد  
و در خانه خود از وی پذیرائی نمود و او را بحضور خلیفه معرفی نمود و ویرا در ردیف  
منجمین قرارداد، ثابت در همانجا ماندگار شد و فرزندان از او بوجود آمد و هم اکنون  
فرزندان او باقی و پایدارند .

ثابت سال ۲۲۱ هجری مقولد شده و در روز پنجشنبه ۲۶ صفر سال ۲۸۸ هجری وفات  
یافت . ابو احمد یحیی بن علی منجم که سابقه دوستی با وی داشت بمنقل قفطی ابیاتی در مرثیه  
وی گفت از جمله:

الا کل حی ما خلا الله مائت  
ومن یفترب یؤمل ومن مات فائت

هنگامیکه سرّی الرفا سراینده مشهور را معالجه کرد و نتیجه صحیحی گرفت و وی را از مرگ نجات داد سرّی در قبال این عمل شایسته وی را چنین ستود و از بهترین اشعار است که در باره طبیعی گفته شده .

هل للملیل سوی بن قره شاف	بعد الا له وهل له من کاف
احیالنا رسم الفلاسفة الذی	اودی و اوضح رسم طب عاف
فکأنّه عیسی بن مریم ناطقا	یهب الحیاة بأیسر الاوصاف
مثلت له قارورتی فرأی بها	ما اکتن بین جوانحی و شغافی
یبدوله الداء الخفی . کما بدا	للعین رضراض الغدیر الصافی

آیا بغیر از خدا و بجز از ابن قره شفا دهنده دیگری وجود دارد و نه اینست که او برای مداوای بیماران کافی است آئین فلاسفه قدیم را برای ما بوجود آورد و طریقه طب عافیت دهنده را آشکار ساخت گویا پسر قره عیسی بن مریم است

اری من مضی عنا وخیم عنذنا	کسفر ثوا ارضا فسار و بأت
نعا والعلوم الفلسفیات کلها	عدافی التماع النور مذمات ثابت
واصبح اهلوها حیاری لفقده	وزال به رکن من العلم ثابت
ولما اتاه الموت لم یغن طبه	ولا ناطق مما حواه و صامت
فلوانه یسطاع للموت مدفع	لدافعه عنه حماة مصالت
ثقاة من الاخوان یصفون وده	ولیس لما یقضى به الله لاف
ابا حسن لاتبعدن وکلنا	لهلکک مفجوع له الحزن کابت

از سخنان اوست. «راحة الجسم فی قلة الطعام وراحة النفس فی قلة الاثام وراحة القلب فی قلة الاهتمام و راحة اللسان فی قلة الكلام» آسایش بدن در کم خوریت و آسایش نفس در کمی گناه و راحتی دل در کمی اهتمام بدنی و راحتی زبان در کم گوئی است. «لیس علی الشیخ اضر من ان یکون له طباخ حاذق و جاریة حسناء یستکثر من الطعام فیسقم ومن الجماع فیهرم» هیچ چیزی زیان آور تر به پیرمرد از پزنده ماهر و کنیز زیبا چهره نیست زیرا بر اثر پر خوری بیمار میشود و بر اثر جماع پیر و گرفتار میگردد .



و از زبان او سخن میگوید و با ساده ترین وصفی باد زندگی را بروی بی-ماران بوزش می آورد موقعیکه قاروره مرا بمنظور معاینه بحضور او بردند در اولین مرتبه هر گونه ناراحتی که در کمون اندام من بود تشخیص داد و دردهای پنهانی برای او آشکار میشد همچنانکه ریگهای زیر کف نهر بچشم می آمد .

و همو در ستایش از نامبرده سروده .

بر ز ابراهیم فی علمه	فراح یدعی وارث العلم
اوضح نهج الطب فی معشر	مازال فیهم دارس الرسم
کأنه من لطف افکاره	یجول بین الدّم واللحم
ان غضبت روح علی جسمها	اصلح بین الروح والجسم

ابراهیم در طریق دانش و حکمت بیایه ارتقا جست که او را وارث علم می توان نامید راه طب را در میان گروهی که آثار علمی از آنها رخت بر بسته بود به بهترین طرز آشکار ساخت او با داشتن اندیشه های لطیف بجائی رسیده بود که گویا میان خون و گوشتش غوطه ور است و با اندازه ماهر است که اگر روزی روح بر جسمش که تحت تدبیر اوست خشمناک شود میان آنها سازش و آشتی برقرار میسازد !

شیخ ابواسحاق ابراهیم بن هلال بن هارون حرانی صابی در روزگار خود مشهور بود و در دانش و فضل مقدم بر معاصران خود بود .  
صابی رسائی مشهور و نظمی بدیع داشته و در طبقه اسماعیل صاحب بن عباده بوده .

ما در باب همزه به بخشی از مقامات و پاره از اشعار و کلمات او اشاره کردیم و در اینجا بمناسبت فضل و کمال او بخشی از مراتب او را متذکر میشویم .  
از صاحب یتیمه نقل کرده اند او میگفته فرق بین صابی و صاحب آن بوده صابی آنچه را مأمور بوده مینوشته و صاحب آنچه را اراده میکرد مینگاشته .

بدیهی است با آنچه گفتیم تفاوت این دو منشی بخوبی هویداست صابی با  
بنده بسیار جرده اش بنام یمن سر و سری داشت و فریفته او شده بود اشعار ذیل را  
در باره او گفته :

قد قال یمن و هو اسود للذی  
ما فخر مثلك بالبیاض و هل تری  
ولو ان منی فیه خالا زانه  
ببیاضه استعلی علو الخائن  
ان قد افدت به مزید محاسن  
ولو ان منہ فی خالاشاننی  
یمن سیاه جرده به سپید چهره ایکه مانند  
احمقان به سپید چهرگی خود  
فخریه میگرد گفت: جای هیچگونه فخریه برای تو باقی نمی ماند هر گاه بخواهی  
به زیبائی خود پردازی زیرا اگر خالی از من بروی او بیفتد موجبات زیبائی او را  
فراهم میسازد و اگر خالی از او در چهره من قرار بگیرد اسباب زشتی و پستی  
مرا بوجود می آورد.

و در باره همان غلام گفته :

لك وجه كأن یمنای خطت  
فیه معنی من البدور و لكن  
لم یشك السواد بل زدت حسنا انما یلبس السواد الموالی  
فبمالی افدیک ان لم تکن لی  
و بروحی افدیک ان کنت مالی  
چهره داری که گویا دست راست من آنرا طوری ترسیم کرده که  
آرزوهای مرا ناراحت نموده در چهره او حقیقت معنای ماههای شب چهارده  
آشکار لیکن متأسفانه شبها از رونق آن کاسته اند سیاهی چهره موجبات ناراحتی  
ترا فراهم نسازد بلکه تیرگی به زیبائی تو افزوده زیرا لباس سیاه مایه آرایش  
آقایانست ثروتم را در راه تو فدا میکنم هر گاه در اختیار من نباشی و روحم را  
فدای تو میسازم هر گاه در اختیار من درآمده باشی!

در باره پدر و مادرش گفته :

اسرة المرء والداه و فیما  
بین حصنیهما الحیاة تطیب

فاذا ما طواهما الموت عنه  
فهو في الناس اجنبي غريب  
موقعیت آدمی بسته بوجود والدین اوست و زندگی راحتی بخش در کنف  
حمایت آنانست بنا بر این هر گاه مرگ میان فرزند و والدین جدائی افکند بدیهی  
است فرزند یتیم در میان مردم مانند بیگانه و غریبی است .  
صابی سال ۳۸۰ ( فش ) وفات یافت و در شونیزی از مقابر بغداد دفن شد  
و شونیزی گورستانی بوده که بمقابر قریش خوانده میشده و در این روزگار  
آنجا را کاظمین مینامند .

بعضی گویند صابی نود و یکسال عمر کرد (۱)

سید رضی قدس سره نامبرده را با قصیده دالیه مرثیه گفته بخشی از آن :  
اعلمت من حملوا علی الاعواد  
ارأیت کیف خبا ضیاء النادی  
جبل هوی لوخر فی البحر اعتدی  
من ثقله متتابع الازباد  
ما كنت اعلم قبل حطك فی الثری  
ان الثری یعلو علی الاطواد

آیا میدانی چه کسی را بر تابوت بار کرده و بدوش گرفته اند ؟ آیا نمیبینی  
چگونه روشنی بر افروخته خاموش شد کوه گرانباری است که اگر در دریافرو  
رود از سنگینی آن کفهای پشت سر هم روی دریا را فرامیگیرند تا پیش از  
آنکه تو در دل خاک جای بگیری گمان نمیکرد خاک زمین بتواند کوههای  
بزرگ را در زیر خود پنهان نماید .

قصیده مزبور مشتمل بر هشتاد بیت است و تا آنروز قصیده بفصاحت و دقت  
و آراستگی مضامین آن سروده نشده .

گویند هنگامیکه سید رضی قدس سره قصیده مزبور را در رثاء اوسرود از

(۱) ابن خلکان مینویسد صابی در روز دوشنبه یا پنجشنبه دوازدهم شوال ۳۸۴ وفات  
یافت و از الفهرست ابن ندیم نقل کرده نامبرده سال ۳۲۰ و اندی متولد شده و سنه ۳۸۰ وفات  
یافته بنا بر این مدت عمر او ۶۰ و اندی خواهد بود .

طرف مردم مورد سرزنش قرار گرفت چراسید با آنکہ از خاندان علی علیہ السلام است  
باید یکنفر صابئی مذهب را مرثیہ گوید !؟  
سید پاسخ داد من مرثیہ برای او نگفته ام بلکہ فضل او را کہ از دست مردم  
گرفته شدہ مرثیہ گفته ام .

در مقامات سید جزائری قدس سرہ مینویسد ابو اسحاق صابی دوست سید  
مرتضی بود هنگامیکہ صابی در گذشت سید بی نہایت غممنده شد گویند ہر گاہ سید  
از کنار قبر او میگذشت با احترام وی از مر کب پیادہ میشد پس از آنکہ از قبر  
او دور میشد سوار میگردید بر ادرش سید رضی اینعمل را موردانکار قرار داد سید  
پاسخ داد من با این عمل از مقام علمی او تجلیل میکنم و توجہی بدین او ندارم  
همچنین سید قصیدہ طولانی در سوک او گفته و در دیوانش مضبوطست .

ولقد اتانی من مصابك طارق  
لکنہ ما کان کالطارق  
ما کان للعینین قبلك بالبکاء  
عهد ولا الجنین بالافلاق  
و اطقت حمل النایبات ولم یکن  
ثقل برزئک بیننا بمطاق

سوک تو وحشت و جنونی در من بوجود آورد با این تفاوت کہ از جنونہای  
کاهنان نمیباشد پیش از در گذشت تو دیدگان من سابقہ گریہ نداشتند و اضطرابی  
در من بوجود نیامدہ بود من میتوانستم ہمہ گونه ناراحتی را تحمل کنم لیکن  
اکنون طاقت کشیدن بار اندوہ ترا ندارم !

ابوالحسن ثابت بن سیمان بن ثابت یکی از نوادگان ثابت بن قرہ است  
ثابت از صابیہا و طبیبی عالم و با شخصیت بود در روزگار معز الدولہ دیلمی در بغداد  
میزبست و همان وقت دانشمندان کتب بقراط و جالینوس را از حضور او استفاد  
میکردند .

ممکن است نامبرده معاصر با ابو اسحاق صابی یا کمی قبل از او بود

باشد (۱) .

(۱) ابن خلکان مینویسد نامبرده فکاک معانی و گشاینده مشکلات بود وی طریقہ جدی

( ۱۶۱ ) ابو محمد ثابت بن ابی ثابت عبدالعزیز لغوی و راق .

از معجم الادبا نقل شده نامبرده از علماء فن لغت بوده و کتاب خلق الانسان از آثار اوست .

ثابت را پیشه کرده و در طب و فلسفه و هندسه و کلیه صناعات ریاضی قدما از وی پیروی نموده و تاریخ ارزنده در کمال آراستگی تألیف نموده و گویند اشعاری که سری الرقا سابق در باره ابراهیم بن ثابت گفته مربوط به این طبیب است .

قفطی مینویسد نامبرده در روزگار المطیع لله و در هنگام امارت احمد اقطع آل بویه میزیست . و پیش از این از مخصوصان الراضی بالله بوده و در طب مقامی عالی داشت و در آن روزگار ریاست بیمارستان بغداد بعهدہ داشت و او دائی هلال بن محسن صابی کاتب بلخ بود و کتاب تاریخی تألیف کرده که وقایع سالهای ۲۹۰ و اندی را تا روزگار خود که ۳۶۳ بوده برشته تحریر در آورده بود و پسر خواهرش هلال نامبرده ذیلی بر آن نوشته بود و هرگاه این اصل و ذیل وجود نمیداشت بسیاری از وقایع از میان رفته بود و هلال وقایع مابعد را تا ۴۴۷ نگاشته است . قفطی از قول ابوالحسن ثابت نقل میکند یکی از نیاکان ما از جدم ثابت بن قره حکایت میکرد روزی بطرف دار الخلافه میرفت از کنار دکان قصابی عبور کرد از منزل او صدای نوحه سرائی بگوش میرسید ثابت پرسید مگر قصاب مرده است گفتند آری دیشب سکنه نموده ثابت گفت چنان نیست او نمرده مرا به بالین او هدایت کنید ویرا بخانه قصاب برده ثابت زنهارا از گریه آرام کرده دستور داد مزوره (غذائیکه همراه با گوشت باشد) تهیه کنند آنگاه کنار قصاب نشسته نبض او را بدست گرفته و به بعضی از نوکرانش گفت با عصابه کعب او بزنند و کاتب همچنان نبض او را در اختیار داشت تا دستور داد دست از زدن بردارد آنگاه ظرفی طلبیده و دوائی از کیسه ای که همراه داشت بیرون آورده آنرا در میان همان ظرف ریخته و با کمی آب مخلوط کرد و دهان قصاب را گشود و آن آبر را در میان دهان او ریخت و قصاب فروداد فریاد بلند شد طبیب مرده را زنده ساخت مردم از در و بام هجوم آوردند ثابت برای اینکه از هجوم مردم جلوگیری کند در خانه را بست قصاب در اینحال چشم گشود ثابت غذای مزوره را به او خوراند و او را نشانید و خود ساعتهی

ثابت از ابو عبید قاسم بن سلام و ابو نصر بن حاتم و عدہ دیگر روایات میکرده و پسرش عبدالعزیز و داود مصاحب ابن سکیت از وی روایت میکردند .  
 دانی گفته ثابت از نحوینها بوده و حسین بن میان فن قرائت را از او روایت میکرده و کتب زیادی در فن لغت برشته تحریر در آورده انتھی .  
 ثابت بن ابی ثابت علی بن عبدالله کوفی صفدی .  
 ظاهراً نامبرد همان ثابت سابق الذکر است .  
 از یاقوت نقل شده ثابت از بزرگان کوفیها بوده و در ردیف دانشمندانی از قبیل یاران ابو عبید بن سلام قرار میگرفت .  
 ثابت دانشمندی نحوی و لغوی بود و با فصحای عرب ملاقات کرده بود .  
 آثار او عبارتند از مختصر العربیہ ، خلق الانسان ، الفرق ، خلق الفرس ، الزجر ، الدعاء ، الوحوش ، العروض .  
 صاحب طبقات اظہار داشته گمان میکنم ثابت صفدی همان وراق باشد و اختلاف در نام پدرشان میباشد .

در کنار او آرام گرفت در اینحال غلامان خلیفه آمده ویرا بحضور خلیفه دعوت کردند ثابت در موقع بیرون رفتن دستورات لازم را داده باتفاق عزیمت مقام خلافت نمود در راه عدہ بسیاری از او بدرقه می کرده و بهوش و ذکاوت او آفرین میگفتند با این تجلیل وارد دار الخلافه شد بمجردیکه برابر با خلیفه رسید خلیفه گفت امروز کارعجیب مسیح را از تو استماع نمودم ثابت اظہار داشت هر روز موقع عبور از کنار دکان این قصاب میدیدم جگر پخته را با نمک مخلوط کرده میخورد نخست از عمل نامناسب قصاب متنفر گردیده و در همان حال یقین کردم نامبرده به سکتہ و مرگ مفاجات گرفتار خواهد شد از آنوقت همواره متوجه بحال او بودم و ضمناً داروئی تهیه کرده و آنرا همواره همراه داشتم تا اگر روزی چنانچه پیش بینی کرده اتفاق افتد بزودی به داد او برسم امروز تصادفاً که از کنار دکانش عبور کردم آواز نوحه و سوگواری شنیدم دانستم نتیجه پیش بینیم بوقوع پیوسته پرسیدم مگر قصاب مرده پاسخ دادند آری دیشب سکتہ کرده به بالین او رفتم دیدم نبضش بکلی

بعضی گویند نام پدر ثابت ، سعید و بعضی هم محمد گفته اند (۱).  
 ابوالفتح ثابت بن محمد جرجانی اندلسی نحوی او نیز پیشوای علم عربیت  
 بوده و در فن منطق نیز مهارت داشته .

شرح جمل زجاجی از آثار اوست و از ابن جنی و علی بن عیسی ربعی روایت  
 می کرده ابوالفتح در محرم سال ۴۳۱ ( تلا ) هجری بفرمان بادیس امیر صهباجه  
 کشته شد و علت قتل او این بود به امیر مزبور اطلاع دادند ابوالفتح به پشتیبانی  
 پسر عمش علیه تو قیام کرده او هم بمنظور جلوگیری از فساد هر دو را بقتل  
 رسانید (۲).

(۱۶۲) ابوالحسن ثابت بن اسلم بن عبدالوهاب حلبی نحوی  
 صاحب طبقات از ذهبی نقل کرده نامبرده از بزرگان نحویها و از اعلام  
 شیعه بوده کتابی در تعلیل قرائت عاصم تالیف کرده .  
 ثابت در روزگار سیف الدوله حمدان امور کتابخانه او را که در حلب بوده  
 بهمه داشته .

فرقه اسماعیلیه وجود او را مانع پیشرفت مرام خود میدانستند و میگفتند او  
 با کتابی که در کشف مرام اسماعیلیه نوشته و آغاز دعوت آنها را بر ملا نموده ناچار  
 مذهب آنها را نابود خواهد کرد بهمین مناسبت وی را بمصر فرستاده و در آنجا

از کار افتاده دستور دادم تا کعب او را با عصا زده تا نبضش بحرکت افتاد و از همان دارو بوی  
 آشامیدم تا چشمش گشود و از آن آب گوشت بوی خورانیدم و دستور دادم آنشب نان با گوشت  
 دراج بخورد فردا از خانه خارج شود .

قبطی از هلال بن محسن نقل کرده ابوالحسن ثابت در شب چهارشنبه یازدهم ذیقعد  
 سال ۳۶۵ هجری وفات یافته .

(۱) ابن ندیم مینویسد ابو محمد ثابت بن ابی ثابت نام پدر ابو ثابت سعید است و بقول  
 سکری محمد است از بزرگان کوفیها بوده و با فصحاء عرب ملاقاتها کرده و از کتب او  
 کتاب ابو یونس را نام برده است .

(۲) صاحب طبقات کنیه ثابت را ابوالفتوح و سال تولدش را ۳۵۰ هجری نوشته .

حدود ۴۳۰ ( تل ) هجری بدار آویخته و شهید شد - انتهى .  
 مؤلف گوید: شکفت این جاست دانشمندان شیعه از او در کتب خود نام برده اند  
 و دور نیست نام برده از جمله دانشمندان حلب باشد که در آن روزگار شهرت  
 داشته (۱) .

ثابت بن اسلم بنای قرشی تابعی نام او در کتب رجال آمده است . (۲)  
 (۱۶۳) ابوالفیض ثوبان فرزند ابراهیم و معروف به ذوالنون مصری .  
 عارفی واقف و کاشفی متصوف و از قدمای مشایخ است .  
 ذولنون زبان اهل ذوق و عرفان و در علم و ادب و حال یگانه زمان  
 و صاحب جلالت و شان بوده .  
 در یکی از تواریخ آمده ذوالنون حکیمی فصیح بود و پدر او از مردم نوبه  
 سودان بشمار می آمد .

در رساله قشیری پس از آنکه از وی بامثال عبارت فوق تمجید کرده  
 مینویسد از وی در نزد متوکل سعایت کردند متوکل او را از مصر احضار نمود  
 هنگامیکه ذوالنون بحضور رسید متوکل را موعظه کرد متوکل از شنیدن مواعظ  
 او گریست و او را با احترام تمامی بمصر برگردانید .  
 و هرگاه در حضور وی از مردم پرهیز کار سخن بمیان می آمد میگفت  
 مجلس را بنام ذوالنون و مقامات او زینت دهید  
 و گفته است ذوالنون مردی لاغر اندام بود رخسار سرخ گون داشت  
 و محاسنش سپید نبود .

(۱) اخیراً در تأسیس الشیعه و شهداء الفضیله نام او آمده و بیش از آنچه در بنیة الوعات  
 ذکر شده و مؤلف از آن استفاده نموده مطلب دیگری ندارد -  
 (۲) شیخ نام او را در ذیل اصحاب حضرت علی بن الحسین علیهما السلام یاد کرده  
 و افزوده از انس سماع حدیث نموده و در پاورقی از تقریب ابن حجر نقل شده و بنای بضم باء ابو محمد  
 بصری عابد ثقه بوده و در سن ۸۶ سالگی سال ۱۲۰ و اندی وفات یافته .



از گفتار اوست: هر گاه گوش دلها ناله مناجات را بشنوند جوارح آدمی آرام میگردد ابراهیم سرخسی گوید: ذوالنون را در مصر ملاقات کرده غل بردست و قید برپا بود و او را بزندان میبردند و مردم در اطراف او میگریستند و او میگفت این حال هم یکی از بخششهای خداست بدیهی است تمام کارهای او شیرین و در کمال خوبی است و این دو شعر را انشاد کرد.

لك من قلبی المکان المصون      كل صعب علیٰ فیک یهون  
لك عزم بان اکون قتیلا      فیک والصبر عنك مالا یكون

برای تو در دل من محل محفوظی است و هر گونه دشواری در راه وصول بتو برای من در کمال آسانی است میدانم عزیمت کرده تا در راه تو کشته شوم من حاضرم لیکن شکیبائی پس از تو برای من در کمال دشواری است محاسن و نیکیهای ذی النون بسیار است.

ذوالنون در ماه ذی قعدة سال ۲۴۵ (مهر) در مصروفات یافت و در قرافه صغری

مدفون گردید و بارگاهی بر مزار او بنیان کردند و گروه بسیاری از نیکوکاران در آنجا مدفون شدند و من مرقد او را مکرر زیارت کرده ام (۱)

قشیری نقل کرده در هنگام مرگ از ذوالنون پرسیدند چه میخواهی؟ پاسخ داد میخواهم پیش از مرگم بیک چشم هم زدن او را بشناسم.

باز به سندهای خود نقل کرده در موقع احتضار از وی در خواستند تا آنرا پندی دهد پاسخ داد مرا بخودتان مشغول و سر بند مکنید زیرا من هم اکنون مجذوب لطف حق و محاسن بی نهایت اویم.

از ابن جلاء نقل کرده اند او گفت بملاقات ششصد شیخ نائل گردیدم هیچکدام آنها را مانند این چهار نفر ندیدم: ذوالنون مصری و معروف کرخی و ابوتراب

(۱) وفیات الاعیان علاوه بر تاریخ مزبور و مطالب ذیل آن سال وفات او را ۲۴۶

و ۲۴۸ نیز نوشته است.

نخشبی و ابو عبید بسری (۱).

قشیری در رسالہ خود بخشی از کلمات اورا چنین نقل کرده  
 «الکلام علی اربع، گفتار بر چهار پایه استوار است» حب الجلیل و بغض العلیل  
 و اتباع التنزیل و خوف التحویل، گفتاریست کہ بر پایه محبت شخص با موقعیتی  
 ایراد شدہ گفتاریست کہ بمناسبت کینہ توزی یا گرفتاری بیان شدہ گفتاریست  
 کہ بوفق قرآن ادا شدہ گفتاریست کہ از خوف تغییر ذکر شدہ .  
 «ایضاً من علامات المحب متابعة حبیب اللہ محمد ﷺ فی اخلاقه و افعاله  
 و اوامره و سننه»: از نشانه های دوست پیروی کردن از دوست خدا محمد ﷺ است  
 کہ از اخلاق و افعال و اوامر و سنتهای آنحضرت پیروی نماید .  
 در باب معرفت و خدا شناسی گفته ارواح انبیاء در میدان خدا شناسی  
 بمسابقہ در آمدند روح پیغمبر ما بر همه پیشی گرفت و زودتر از همه بہ بوستان  
 وصال نائل گردید .

در بارہ توبہ گوید : «توبۃ العوام من الذنوب و توبۃ الخواص من الغفلة»، عوام  
 مردم از گناہان توبہ میکنند و خواصشان از بی خبری .  
 از لطائف اشعار اوست :

الحب یقتلنی والشوق یحرقنی و الخوف یمرضنی والرّب یشفینی  
 دوستی او مرا میکشد و اشتیاق باو مرا میسوزاند و ترس از او مرا بیمار  
 میسازد و پروردگار مرا بہبودی میدہد .

(۱) ابو عبید بسری از قدماء مشایخ و از اقران بوتراب نخشبی بودہ از گفتار اوست  
 ذکر زبانی کہ قلب از آن بی خبر باشد ریاست و از اوست گرفتاری از ایمنی است و فراوانی  
 بستہ بہ احتیاط است مردمی کہ از نافرمانی حذر کردند سالم ماندند و آنها کہ بی راه  
 بہ آب زدند بیچارہ شدند ، بوتراب نخشبی از قدماء مشایخ و معروفین آنهاست شرح حالش  
 ہمہ جا ذکر شدہ و سال وفاتش ہمزمان با وفات ذوالنون بودہ . شرح حال معروف ذکر  
 خواہد شد ،

در یکی از مدارك معتبر مینویسد ذوالنون گفت آنموقع که در بیابان بسیر آفاقی میگردا ختم گذارم بزنی افتاد که برپای خاسته و دست بدعا فراداشته و بالغات مختلفی دعاهاى مختلفی می نمود من از عبارات لطیف و رخسار زیبای او بشگفت آمده نزدیک باو رفته مقدار پولی همراه داشتم خواستم نثار او کنم گفتم این مقدار پول را بگیر و بزنگی خود کمک نما! بمن گفت دور شو از من ای آنکه روزگار خود را به کاهلی میگذرانی برای خدا کار کن تا خدا هم برای تو باشد پس از آن دو دست بجانب آسمان فراداشت و مشت های خود را بست هنگامی که دستهای خود را پائین آورد و گشود دیدم در یکی از دوستش درهم و در دیگری دینار است در یکی نقره و در دیگری طلا و خطاب بمن گفت «انت تأخذ من الجیب وأنا آخذ من الغیب و لیس من یأخذ من الغیب کمن یأخذ من الجیب» . گفت ای ذوالنون تو از کیسه میگیری و من از عالم غیب بدیهی است آنکه از غیب استفاده میکنند غیر از کسی است که از جیب بهره میبرد آنگاه افزود ای ذوالنون کسیکه برای خدا گام بردارد خدا با او همه عوالم را از عرش و فرش مسخر او قرار میدهد .

ذوالنون گوید با کمال شگفتی که از کار او در من بوجود آمده بود از او جدا شدم گفتم «و احزنناہ علی ضعف الیقین» آه چقدر باید از ناتوانی یقین خود اندوهناک باشم گفت مگو «و احزنناہ» بلکه بگو «واقلة حزنناہ» اندوه اندک است چقدر کم اندوهناکم .

صاحب اثنی عشریه از وی نقل میکند بر روی سنگی در بیت المقدس نوشته بود «کل خائف هارب» هر ترسوئی فرار کننده است «و کل راج طالب» و هر امیدواری خواهنده «و کل عاص مستوحش» و هر بزهکاری وحشت زده «و کل طامع مستانس» و هر فرمانبرداری یار و همدم «و کل قانع عزیز» و هر قناعت کننده ارجمند «و کل طامع ذلیل» و هر آزمندی خوار .

هنگامیکه بادقت بکلمات مزبور توجه کردم دانستم آنها اساس تمام کارهای

پسندیده است .

و رآم بن ابو فراس گوید ذوالنون مصري گفته موقعی گذارم بیکی از اطباء افتاد که عده زن و مرد اطراف او را گرفته و هر يك شیشه های زهر آب خود را در دست گرفته تاوی معاینه کند و دارو بمناسبت بیماری او بدهد و او برای هر يك از بیماران دارویی تجویز میکرد و نسخه میداد من نزدیک رفته سلام کردم پاسخ داده گفتم خدا ترا بیمارزد داروی گناها ترا برای من توصیف کن ! طبیب ساعتی سر بزیر انداخته سخنی نگفت و او مرد خردمند و نکته سنجی بود پس از آن سر برداشته گفت هر گاه توصیف کردم و دارو دادم می پذیری و بکار می بندی؟ گفتم آری

طبیب گفت بگیر شیره ( مایع ) فقر و برک صبر و هلیله خشوع و بلبله تواضع سپس همه اجزاء را درهاون توبه ریخته و با دسته تقوا بکوب آنگاه اجزاء نرم شده را در پاتیل توبه ریخته و با آب خوف ممزوج کرده و در زیر آن آتش محبت بیفروز و آنرا با آتش بهمزنی عصمت بحرکت آور تا بکف آید سپس آنمایع مخلوط با داروها را در جام رضا ریخته و با بادزن حمد باد بزن تا سرد شود آنگاه آنرا در قدح مناجات ریخته و با آب توکل ممزوج نموده و با فاشق استغفار به حرکت در آورده بیاشام و بعد از آن با آب پرهیز کاری مضمضه کن هر گاه چنین کردی هیچگاه گرد نافرمانی نخواهی گشت . (۱)

(۱) جامی در سبحة الابرار حکایت جوان عاشقی را از قول ذوالنون برشته نظم در

آورده که ذیلاً با لطافت خاصی که دارد ایراد میشود :

آن ز اسرار حقیقت مشحون  
در حرم حاضر و ناظر بودم  
چه جوان سوخته جانی دیدم  
کردم از وی ز سر مهر سؤال

والی ملک ولایت ذوالنون  
گفت در کعبه مجاور بودم  
ناگه آشفته جوانی دیدم  
لاغر و زرد شده همچو هلال

## ( باب جیم )

در این باب اسامی فقهاء شیعه را که با حرف جیم شروع میشوند ایراد می‌نمائیم :

(۱۶۴) جابر فرزند عباس نجفی از افاضل متاخرین و اتقیاء اعلام شیعه بوده شیخ حر عاملی در امل الامل از وی نام میبرد و گفته است علامه مجلسی بتوسط پدرش از وی روایت میکرده انتهى.

مجلسی او را در اجازات خود اسم میبرد و چنین میستاید: أخبرنا الشیخ الاعظم جابر النجفی و امثال این عبارات .

شیخ فخر الدین طریحی نجفی صاحب مجمع البحرین بتوسط فرزندش شیخ محمد بن جابر از او روایت میکرده .

و خود او از شیخ حسن بن شهید ثانی و صاحب مدارك و شیخ عبدالنبی جزائری و امثال ایشان روایت میکرده .

جابر بن عبدالله غیر از نامبرده است و او شیخی فاضل و اجل اکمل و از شیخ علی بن عبدالعالی محقق کرکی روایت میکرده .

عبدالله بن جابر عاملی سابق الذکر از اجلاء اصحاب ما و پسر عمه محمد تقی مجلسی و شیخ اجازه علامه مجلسی است .

که بدین گونه شدی لاغر و زرد  
که چون عاشق و شیداش بسی است  
یا چو شب روزت از او تاریکست  
شمع کاشانه اویم همه عمر  
یا ستمکار و جفا جوست بتو  
بهم آمیخته چون شیر و شکر  
سر بسر درد شده بهر چه  
به کزین گونه سخن در گذری  
جگر از محنت قربم خونست  
هست در قرب همه بیم زوال

که مگر عاشقی ای شیفته مرد  
گفت آری ب سرم شور کسی است  
گفتمش یار بتو نزدیک است  
گفت در خانه اویم همه عمر  
گفتمش یکدل و یکروست بتو  
گفت هستیم بهم شام و سحر  
گفتمش زرد شده بهر چه  
گفت رو رو که عجب بی خبری  
محنت قرب ز بعد افزونست  
نیست در بعد جز امید وصال

(۱۶۵) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن موسی بن قولویہ قمی بغدادی گاہی

اورا بلقب صدوق ملقب میسازند !

شیخ فرج اللہ حویزی آنی الترجمہ در ایجاز المقال مینویسد نامبرده از ثقات

اصحاب امامیہ و بزرگواران اینطائفہ است در فقہ و حدیث مقامی عالی داشته.

ابن قولویہ از شیخ ابوجعفر کلینی و پدرش عالم جلیل محمد بن قولویہ

روایت می کرده

محمد بن قولویہ پدر معظم له از مشایخ کثی است و بطوریکہ کتب رجال

اطلاع میدهند محمد از بہترین اصحاب سعد بن عبداللہ قمی است .

ابن قولویہ از بزرگان مشایخ شیخ مفید است و بطوریکہ در بحار از خط

شہید اول نقل شدہ نزدیک بمرقد شیخ در حرم مطہر حضرت جواد مدفون گردیدہ

و من در رواق شرقی اول مرقد ہر دو را زیارت کردہ ام.

در ریاض العلماء مینویسد مرقد او در قم و مزار معروفی است و اظہار نظر

فوق را بقول قبیل نسبت دادہ .

حق اینست افندی در این اظہار نظر اشتباہ کردہ باشد و ممکن است

مرقدی کہ در قم است تربت پدرش یا یکی از خاندان فاضل او باشد (۱)

علامہ در خلاصہ مینویسد مردم را ہر گاہ بصفہ جمیل از قبیل ثقہ و فقہ

و امثال اینہا بستائیم ابن قولویہ بالاترین ہمہ آنها را داراست ابن قولویہ تصانیف

چندی دارد کہ ما از آنها در کتاب کبیرمان نام بردہ ایم .

در فہرست شیخ پس از توثیق نامبردہ مینویسد ابن قولویہ مطابق با عدد کتب فقہ

تالیف داشتہ و کتب او را نام میبرد تا آنجا کہ مینویسد از آثار او کتاب جامع

الزیارات است .

مؤلف گوید گویا منظورش کتابی است کہ در روزگار ما آنرا کامل الزیارة

(۱) در کنی و القاب و کتب دیگر نوشتہ اند مرقد پدرش در شیخان قم واقع شدہ و مرقد

خود او در کاظمین است و سال وفات او ۲۹۹ یا ۳۰۱ ہجری نوشتہ اند .

می نامند و در بحار از آن کتاب بر مز (مل) تعبیر میکنند و بیشتر از اخبار فضیلت زیارت بحث میکنند و کمتر به آداب زیارت میپردازد (۱).  
از آثار او کتاب فهرست است و در آنجا کتب و اصولی را که روایت نموده اسم برده ابن قولویه سال ۳۶۸ (شخص) هجری وفات یافته .

(۱۶۶) ابو محمد جعفر بن احمد بن علی قمی در ری سکونت داشته.  
ابن داود در رجال خود او را چنین نام برده جعفر بن علی بن احمد قمی معروف به ابن رازی ابو محمد ثقة و او را با رمز (لم خج) مشخص نموده یعنی ابو محمد که دانشمند ثقة ایست شیخ طوسی او را در رجال خود در ردیف کسانی نام برده که از معصوم روایت نکرده .

(۱) کتاب کامل الزیارة سال ۱۳۵۶ بامقدمه مرحوم شیخ ما میرزا محمد علی اوردبادی متوفی ۱۳۸۰ و تعلیق علامه شیخ عبدالحسین امینی متوفی ۱۳۹۰ در نجف اشرف بطبع رسیده در آنجا مینویسد کامل الزیارة از اصول معروفه است شیخ در تهذیب و دیگران در کتب خود از آن استفاده کرده اند و از جمله مصادر حر عاملی در وسائل است و آنرا از کتب معتبره نامبره و به صحت آن گواهی داده در باره ابن قولویه همین بس که مانند شیخ مفید که از اقطاب فقه و اعضاء شریعت است از مکتب او استفاده کرده و مشایخ خود او تاسی و دو نفر تعیین شده اند مترجم بطوریکه از حدیث قطب راوندی در خرائج استفاده میشود سال ۳۶۷ هجری وفات یافته بنابر این نقل خلاصه که سال وفاتش را ۳۶۹ نوشته و رجال شیخ ۳۶۸ یاد کرده صحیح نخواهد بود . پدر مؤلف بطوریکه در متن یاد کردیم از خیار اصحاب سعد بوده و اصحاب وی حداکثر از ثقات بوده اند از قبیل علی بن بابویه و محمد ابن ولید و حمزة بن قاسم و محمد بن یحیی و باید پدر وی بنابر این در ردیف نامبردگان باشد و فرزندش که از آغاز کتاب اظهار میدارد احادیث این کتاب را از ثقات نقل میکنم تصریح به ثقة بودن پدرش نموده که اکثر روایاتش را از او نقل کرده و برادرش ابوالحسین علی که شیخ اجازه نامبرده بود در جوانی در گذشته و بنوشته برادرش از ثقات بوده .

مؤلف گوید: از اینکه از نامبرده در کتب رجال نامبرده اند ممکن است چنین استفاده کرد جعفر بن علی همان ابن قولویه باشد لیکن این امکان بسیار بعید است.

و باید گفت ابن الرازی از جمله محدثین اعیان و مصنفان صاحب فنونست هر چند در کتب متقدمان و متأخران عنوان خاصی برای او ترتیب داده نشده و تنها اکتفا شده بدانچه ابن داود در رجال خود از رجال شیخ نقل کرده و میرزای استرآبادی در رجال خود وجود او را در رجال شیخ انکار کرده (۱)

از جمله مصنفات او کتاب ادب الامام والمأموم است. در روض الجنان، حدیثی در فضل جماعت از آن کتاب نقل کرده و در فلاح السائل حدیث تکبیرات ثلاث را در پایان نماز بدین صورت روایت نموده «روی ذلك الشيخ الفقيه السعيد ابو محمد جعفر بن احمد قمی فی کتاب ادب الامام والمأموم» از آثار او کتاب المنبیه عن زهد النبی از ابن فهد و ابن طاوس در کتب خود بسیار نقل کرده اند.

از آثار او کتاب مسلسلات الاخبار است در این کتاب کلیه وقایع را که در تمام طبقات اسنادش بلفظ خاصی واقع شده و اتصال به معصوم پیدا کرده متذکر شده است.

از آثار او کتاب العروس است در این کتاب فضل روز جمعه و مختصری از آداب آنرا یادآوری کرده و کتاب دیگری در اعمال مانعه از دخول بهشت تألیف کرده.

---

(۱) جامع الرواة بنقل از رجال میرزا مینویسد جعفر بن علی معروف به ابن رازی منحصرأ ابن داود او را نامبرده و به و ثاقت و تصنیفش ستوده سید تفریسی همان موضوع را از ابن داود نقل کرو و متعرض شده نامبرده را در رجال شیخ و امثال آن ندیده ام. در رجال شیخ آغاز حرف جیم از او چنین یاد میکند جعفر بن علی بن احمد القمی المعروف بابن الرازی یکنی ابا محمد صاحب المصنفات.

Marfat.com



از آثار او کتاب الغایاتست در این کتاب اخباری که مشتمل بر افضل تفضیل بوده از قبیل افضل الاعمال کذا و ابغضها کذا گرد آورده .

ما اتفاقاً بکتاب الغایات و سه کتاب فوق آن که در مجلد کهنه ترتیب داده شده بود و در پشت مجلدات مزبور و آغاز برخی از آنها نام صاحب بحار الانوار بخط خودش نوشته شده بود دست پیدا کردیم (۱) مؤلف مبرور رقمی ر که برای خود انتخاب کرده بود چنین است : « قال الشيخ الفقيه ابو محمد جعفر بن احمد بن علي القمي نزيل الرمي مصنف هذا الكتاب » و خود او در کتاب اخیری آنهانگام که حدیثی را نقل میکنند در خصوص آنچه رامیت در موقع ورود به قبر بچشم می بیند اظهار میدارد اخبار مناسب با این مقام را در کتابی که بمنظور دفن میت تدوین نموده ایم یاد آور شده ایم .

علامه مجلسی در مقدمه بحار مینویسد : کتب چهارگانه از آثار جعفر بن احمد است که برخی از آنها در مناقب و برخی در اخلاق و آداب و مختصری از احکام گرد آورده شده و مؤلف آنها اگرچه در کتب رجال موسوم نیست لیکن از قدماء نزدیک به عصر مفید یا معاصر با او بوده .

ابن رازی از صفوانی که بواسطه راوی کلینی است و از صدوق بطوریکه در اسناد تفسیر امام آمده روایت میکرده .

مجلسی پس از این اظهار داشتند نسخه های مصحح کهنی از آنها نزد ما موجود است و اخبار طریفهئی را در آنها ذکر کرده .

وسید بن طاوس در کتاب اقبال و امثال آن از کتب وی روایت میکنند و روایت نامبرده حاکی از وثوق بکتاب مذکور است .

وشهید ثانی در شرح ارشاد ذیل فضل نماز جماعت از بعض کتب او نقل میکند و همچنین افاضل دیگر کتب او را مورد توجه و دقت قرار داده اند . انتهى .

(۱) ممکن است همان نسخه باشد که علامه مجلسی در مقدمه بحار الانوار نام میبرد و فوقاً ترجمه عبارت مجلسی آورده شده .

مؤلف گوید: از کتب چهار گانه وی « اخبار مسلسله، اعمال المانعة من الجنة العروس، الغایات » استفاده می شود نامبرده از صاحب بن عباد سابق الذکر روایت می کرده و ممکن است روایت از مشارالیه در هنگامی بوده که صاحب در ری اقامت داشته و ابن رازی پاره از مقامات علمی را از او بهره مند می شده .

ابن الرازی در کتاب المسلسلات از سلیمان بن احمد باسناد خود از سالم از پدرش روایت کرده « ان النبی رثا ابا بکر و عمر کما نوا یمشون امام السریر » یعنی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در رؤیا مشاهده کرد که آندو پیشاپیش تابوت آنحضرت حرکت میکنند و کنایه از غضب حق علی عَلَيْهِ السَّلَام است .

(۱۶۷) ابو عبدالله جعفر بن محمد بن احمد بن عباس بن فاخر عیسی دوریستی دوریست قریه ایست در دو فرسخی ری و در این روز گارد رشت خوانده میشود صاحب امل الامل نامبرده را یاد کرده و او را ثقة عظیم الشأن و معاصر شیخ طوسی قلمداد میکند .

و خود شیخ نامبرده را در رجالش یاد کرده و او را توثیق نموده .

دوریستی آثاری دارد از جمله الکفایة فی العبادات کتاب یوم و لیلة کتاب الاعتقادات کتاب الرد علی الزیدیه و امثال اینها .

شیخ منتجب الدین قمی در فهرستش از او یاد کرده و او را بو ثاقت و عدالت ستوده و متذکر است نامبرده از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی است و تصانیفی دارد و کتب مزبور را با استثنای کتاب آخری از وی نام میبرد .

ابن شهر آشوب کتاب آخری را از آثار او شمرده .

بطوریکه از لؤلؤه استفاده می شود نامبرده از سید رضی بلکه از برادرش سید

مرتضی نیز روایت می کرده .

و چنانچه از اجازه شیخ کمال الدین علی بن حسین بن حماد واسطی که

علماء طبقه علامه حلّی بدست می آید از شیخ ابو عبدالله احمد بن عیاش سابق الذکر

صاحب کتاب مقتضب الاثر و امثال اینها روایت میکرده و از پدرش شیخ محمد بن احمد دوریستی که از فقها بوده و بمقتضای بعضی از اجازات از صدوق روایت میکرده باخذ اجازه مفتخر شده .

دوریستی خود از مشایخ اجازه بوده و بسیاری از بزرگان اصحاب از وی اجازه روایتی داشته اند (۱)

بطوریکه از یکی از اجازات معتبره که من استفاده میشود محمد بن ادریس حلی صاحب سرائر از وی اجازه داشته و شیخ فقیه ثقة جلیل شاذان بن جبرئیل قمی صاحب کتاب فضائل و امثال اینها از وی روایت میکرده و سید عالم عابد ابو جعفر مهدی بن ابی حرب حسینی مرعشی که شیخ روایتی شیخ طبرسی صاحب احتجاج است از او روایت میکرده و او از پدرش محمد و او از شیخ صدوق روایت میکرده و شیخ حاکم ابو منصور علی بن عبدالله زیادی از او روایت میکرده و تاریخ اجازه اش او اخر ذیحجه سال ۴۷۴ هجری بوده و چنین نوشته: حدیثی ابی محمد بن احمد قال حدیثی شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی النخ و فقیه محدث فضل الله بن محمود فارسی صاحب کتاب ریاض الجنان فی الاخبار از او روایت می نموده .

علامه مجلسی در فصل اول بحار از آن نام میبرد و در فصل دوم مینویسد: کتاب ریاض الاخبار مشتمل بر اخبار غریبه در مناقب است و ما اخباری را از آن کتاب نقل کرده ایم که موافق با اخبار کتب اربعه باشد .

ریاض العلماء مینویسد: از بعضی اساتید آن کتاب بدست می آید فضل الله فارسی از شاگردان شیخ ابو عبدالله جعفر دوریستی است و در همان کتاب از اصبع ابن نباته روایت کرده از امیر المؤمنین شنیدم میفرمود «من ضحك فی وجهه عدو لنا من النواصب والمعتزلة والخوارج والقدریة و مخالف مذهب الامامیة و من سواهم

(۱) از کسانی که از دوریستی روایت میکرده بنقل سید صدر در اجازه اش امین الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن شهریار معروف به ابن شهریار است .

لا یقبل الله طاعته اربعین سنة، کسیکه بروی دشمنان ما که عده نامبرده اند بخندد  
خدای متعال تا چهل سال عبادت او را نمی پذیرد .

این حدیث بسیار بسیار خالی از نظر نیست .

وسید علی بن ابیطالب سلیمی که از مشایخ قطب راوندوی است از او روایت  
میکرده و شیخ ثقه فقیه عبدالجبار بن عبدالله مقری رازی که از بزرگان شاگردان  
شیخ بوده از او روایت نموده وسید مرتضی بن داعی بن قاسم حسنی که شیخ شیخ  
منتجب الدین قمی است چنانچه در اجازه شیخ حسن ابن شهید ثانی آمده از او  
روایت داشته و شیخ امین الدین مرزبان بن حسین بن محمد و نواده او شیخ کامل  
فقیه ابو جعفر محمد بن موسی بن جعفر دوریستی از وی روایت می کردند . بر خلاف  
انتظار فرزندش موسی از او روایتی ندارد چنانچه فرزند محمد که جعفر باشد از  
پدرش روایت ندارد بلکه فرزندش ابو محمد عبدالله از ابو جعفر محمد از جد  
مترجم مبرور روایت می کرده .

بعضی گویند : از اجازه ای که شیخ حسین بن علی بن حماد لیشی واسطی  
شیخ نجم الدین جعفر بن محمد بن نعیم مطار آبادی داده استفاده میشود همانا شیخ  
ابن جعفر بن علی بن جعفر مشهدی حائری روایت میکنند از شیخ جلیل ابو  
عبدالله بن جعفر بن ابی جعفر محمد بن موسی بن ابی عبدالله جعفر بن عبدالله بن جعفر  
ابن محمد دوریستی رازی از جدش ابو محمد عبدالله از جدش از شیخ مفید و بطوریکه  
ریاض استفاده میشود ابو محمد عبدالله همان شیخ فوق الذکر است .

و نیز از همان کتاب بدست می آید شیخ عبدالله مذکور از شیخ ابوعلی  
ابن حسن طبرسی صاحب مجمع البیان روایت می کرده تا آنجا که می نویسد  
شهید در بعضی از اسانید اخبار اربعینش مینویسد ابن ادریس حلی از  
نجم الدین عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن عباس دو  
از پدرش از جدش از جعفر بن محمد بن احمد از شیخ مفید روایت می کرد

صاحب ریاض پس از این اظهار داشته ترجمه جعفر بن محمد دوریستی پیش از این گذشت ظاهراً عبدالله بن جعفر فرزند جعفر مزبور باشد چنانچه ترجمه حسن ابن جعفر بن محمد دوریستی را ذکر کردیم و گفتیم حق این است که حسن برادر عبدالله است - انتهی

مؤلف پس از نقل کلام صاحب ریاض گفته او را خالی از تأمل ندانسته (۱) در کتاب مثالب النواصب تألیف عالم عارف متبحر جلیل عبدالجلیل بن محمد قزوینی که بمنظور تنقیح مسئله امامت و رد سخنان واهی سننیهان بزبان پارسی گرد آورده بنقل صاحب مجالس در باره دوریستی صاحب عنوان مینویسد :

نامبرده در تمام فنون شهرت داشت و تصانیفی از او بیادگار مانده و کثیر الروایه بوده و از بزرگان این طائفه و دانشمندان آنان بشمار می آمده .  
خواجه نظام الملک حسن طوسی مقام او را بسیار محترم می شمرد و هر دو هفته یکبار ازری به قریه درشت میرفته تا حقایقی را که در نظر داشته از او بشنود و ازبرکات انفاس او بهره مند گردد .

پس از این گفته از خاندان بزرگی است که از دیر زمان بزبور علم و پیشوائی آراسته بوده اند .

میگوییم پیش از این مختصری از اوصاف برخی از خاندان دوریستی را ذیل مطالب قبلی خود نام بردیم و از کتاب فهرست شیخ منتجب الدین بمناسبت نام برداری از شیخ عبدالله بن جعفر سابق الذکر همین موقعیت استفاده میشود زیرا او مینویسد : شیخ عبدالله فقیهی صالح بود و از نیاکان خود که مشایخ دوریست

(۱) ممکن است تأملش بدینجهت باشد که قبلاً اظهار داشت ابن ادریس از دوریستی صاحب عنوان اجازه دارد و دیگر آنکه عبدالله بن جعفر بطوریکه قبلاً نوشتیم نواده دوریستی است نه فرزند او و جعفر بن محمد دوریستی شخص اول است که جدش احمد است نه دوم که جدش موسی است بنابر این حسن بن جعفر نیز نواده دوریستی است نه فرزند وی چنانچه فهمیده شود .

و از فقهاء شیعه اند روایت میکرده .

و بطوریکه از المعجم نقل شده ذیل دانشمندان دوریستی مینویسد : ابو محمد شیخ عبدالله بن محمد بن موسی بن جعفر یکی از فقهاء شیعه است و خود را از فرزندان حدیقه ی یمانی صحابی معروف میدانند سال ۵۶۶ وارد بغداد شد و چندی در آنجا زیست داشت و احادیث جدش محمد بن موسی را در میان مردم انتشار میداد سپس بوطنش بازگشت و پس از شش ماه در مدت کوتاهی رحلت نمود - انتهى

اینک که سخن بدینجا منتهی شد بهتر آنست عنان قلم را منصرف به تمیمی مینمائیم از باقی مانده تحقیقی که پیشینیان در باره آن توضیحی نداده اند و متأخران با آنکه در این رشته مهارت داشتند بجز از بعضی که بدیشان اشاره خواهیم کرد متوجه آن نگردیده اند.

تحقیق مزبور آنست که شیخ ابو محمد عبدالله بن جعفر از مشایخ ابن ادریس و بزرگانی است که در طبقه او بوده اند بنابراین شاذان بن جبرائیل یا در طبقه اوست و یا در طبقه بعد از اوست و تا بحال اطلاعی بدست نیآورده ایم که شاذان ابو محمد نامبرده روایت کرده باشد و حال آنکه در یکی از طرق علامه بدین نتیجه میرسید شاذان از جد عبدالله یعنی دوریستی صاحب عنوان روایت میکرده بنابراین باید اینموضوع را بسادگی از نظر نینداخت و یا اگر بدلیل صحیحی دست پیدا نکردیم و نتوانستیم با قرائنی که در دست داریم جمع بین آنها بنمائیم خواه گفت اینموضوع ناشی از غلط نقلان یا تصحیف ناسخان باشد .

پیش از این صاحب معالم بدین اشتباه پی برده و در اجازه معروفه خود جائیکه توانسته پایه این توهم را سست و بی اساس خوانده و از قرائن و ادله ای که در دست داشته بیشتر از آنچه تصور شود استدلال آورده در پایان مطالب مزبور خود اظهار داشته پس از آنکه با قرائن وارده ثابت کردیم طریق مزبور اتصال ندارد و واسطه از بین افتاده خواهیم گفت بدیهی است واسطه مزبور یکی از دوریستهای

زیرا احتمال غیر آنها بمقتضای قرائنی که در دست داریم مستبعد است .  
 و شیخ نجم الدین بن نما در اجازه خود اظهار میدارد پدرم روایت کلیه آثار  
 شیخ مفید را بتوسط شیخ محمد بن جعفر مشهدی از دو شیخ بزرگوارش ابو محمد عبدالله بن  
 جعفر دوریستی و ابوالفضل شاذان بن جبرئیل از جد عبدالله از جدش شیخ مفید  
 بمن اجازه داد .

این اظهاریه ابن نما ثابت میکند واسطه بین شاذان و دوریستی بوده بنابراین  
 این روایت شاذان با واسطه چنین است وی از ابو جعفر محمد بن موسی بن جعفر بن  
 محمد دوریستی از جدش شیخ ابو عبدالله جعفر بن محمد از شیخ مفید روایت میکرده پس  
 واسطه از ابو جعفر تا جعفر است و کسی تا پیش از این پی بچنین توهمی نبرده  
 و ما بحمدالله بکشف این حقیقت موفق شدیم - انتهى

مؤلف گوید : ممکن است روایت شاذان را بطریق دیگر که دلچسب تر باشد  
 توجیه نمود تا اضرار محذوری لازم نیاید باین معنی باید گفت طول عمر دوریستی  
 صاحب عنوان باندازه بوده که شاذان اواخر روزگار او را ادراک کرده و از وی باخذ  
 اجازه نائل گردیده و نظیر این موضوع در مشایخ بسیار است و اگر ناچار باید حذف  
 واسطه در نظر گرفت باید واسطه بنوعی باشد که قریحه سلیمه آنرا بپسندد ممکن  
 است مؤید احتمال مزبور را از قول حموئی صاحب فرائد السمطین استفاده کرد او  
 در کتاب خود از جمله روایاتی را که از شیخ صدوق قمی نقل کرده روایتی است که  
 نام شیخ نجم الدین عبدالله بن جعفر دوریستی بدون واسطه آمده که از صدوق نقل  
 کرده و در ذیل آن برای صحت نسبت اظهار داشته نام برده صد و هیجده سال عمر  
 کرد بهمین مناسبت وی بدون واسطه از او روایت کرده و اظهاریه او ممکن است  
 مربوط به عبدالله یا جعفر باشد و از آنجا که احتمال اولی صحیح نیست زیرا ممکن است  
 بگوئیم عبدالله بدون واسطه از صدوق نقل کرده زیرا او معاصر با ابن ادریس است  
 با آنکه جد جدش که جعفر بن محمد صاحب عنوان باشد با واسطه از صدوق نقل

میکرده پس باید گفت اظهاریه حموئی مربوط بجعفر است که وی صد و هیجده سال عمر کرده و ضمناً غرض ما هم عملی خواهد شد .

آری از ذکر این نکته نیز ناگزیریم که باید گفت اشتباهی از ناحیه مؤلف یا ناسنخان روی داده باشد درباره لفظ ابی عبدالله جعفر تا عبدالله بن جعفر چنانچه نظیر این اشتباه را صاحب معالم متوجه شده و قبلاً ذکر کردیم و با تحقیقی که ما کردیم هیچگونه نادرستی احساس نمیشود و حذف واسطه هم لازم نمی آید .

و روایتی را که نامبرده بدون واسطه از صدوق نموده باشد اصلاح آن آسان است و نیازی بگفتار زیادی ندارد .

در مجالس المؤمنین پس از آنکه صاحب عنوان را ترجمه کرده ذیل آن بترجمه شیخ عبدالله بن جعفر پرداخته و طوری بر گذار نموده که محتمل است فرزند او باشد آنگاه به ترجمه شیخ حسن بن جعفر دوریستی اشاره نموده و اظهار داشته او فرزند شیخ جعفر مزبور است و مانند وی به فنون فضائل و کمالات آراسته بود و توجهی بسرودن اشعار داشته از آثار شعری او قطعه ذیل است :

بغض الوصی علامه معروفه      کتبت علی جبهات اولاد الزنا  
من لم یوال من الانام ولیه      سیان عندالله صلی ام زنا

کینه توزی از وصی بلا فصل پیغمبر علی علیه السلام نشان مشخصی است که پیشانی های زنازادگان گذارده شده بنابراین هر یک از مردم که ولی خدا را دوست نداشته باشد در پیشگاه خدا تفاوتی بین نماز خواندن یا زنا کردن او نخواهد بود (۱۶۸) نجم الدین جعفر بن نجیب الدین محمد بن جعفر بن ابی البقاء همدانی

ابن اما حلتی ربعی .  
از فضلاء بزرگوار و بزرگان دین و ملت و از مشایخ علامه حلتی است  
فرزندش فخرالمحققین در اجازه ای که به شیخ شمس الدین محمد بن صدوق داده  
موضوع اشاره کرده است .



ابن نما از پدرش نجیب الدین از جدش از جد جدش از الیاس بن هشام  
 حائری از فرزند شیخ طوسی روایت می‌کرده و بطوریکه از امل الامل استفاده  
 میشود از پدرش از ابن ادریس از حسین بن رطبه از فرزند شیخ و همچنین از  
 کمال الدین علی بن حسین بن حماد لیشی واسطی که فاضل فقیهی بوده و امثال  
 ایشان از فضیلت دیگر روایت می‌نموده.

از آثار معروف ابن نما کتاب مئیر الاحزان در مقتل و کتاب اخذ الثار در  
 احوال مختار است (۱).

هر چند محتمل است دو کتاب مزبور از نواده‌اش شیخ نجم الدین جعفر بن  
 شیخ شمس الدین محمد بن جعفر بن نما باشد.

شهید ثانی در اجازه معروفه‌اش شمس الدین را چنین ستوده‌ است: شیخ الامام  
 الاعلم شیخ الطائفة و ملائها.

حفید نامبرده‌اش که ملقب به نجم الدین و معروف به ابن ابریشمی بوده متأخر  
 از شهید اولست و از آثار او کتاب منهج الشیعه فی فضائل وصی خاتم الشریعه است  
 و میتوان گفت حفید مزبور از شیخ کمال الدین لیشی روایت می‌کرده زیرا شیخ کمال-  
 الدین از سید غیاث الدین بن طاوس روایت می‌کرده و او هم در طبقه علامه و اعلام  
 پس از اویند بنا بر این حفید مزبور در صورتیکه از کمال الدین روایت داشته باشد  
 همسنگ باشیخ فخر الدین فرزند علامه خواهد بود.

با آنکه نجم الدین جعفر صاحب عنوان اصلی از مشایخ علامه حلی است  
 و پدر صاحب عنوان ابواب اهریم نجیب الدین محمد را شهید ثانی چنین ستوده: الشیخ  
 الامام العلامة قدوة المذهب، و این شیخ معروف به ابن نماست و در صورت عدم قرینه

(۱) ریحانه از اعیان الشیعه نقل میکند انتساب دو کتاب فوق به حفید ابن نما مستلزم  
 اشتباه بزرگی است بلکه قطعاً از آثار خود ابن نماست علاوه بر این معلوم نیست ابن نما  
 نواده بدان نام و نشان داشته باشد و مؤیداتی برای اظهاریه خود آورده که باید بدان کتاب  
 مراجعه شود.

ابن نمای مطلق اوست از مشایخ عصر خود بوده و والد علامه حلی و محقق شیخ ابوالفاسم آتی الترجمة ذیلاً و دانشمندانیکه در طبقه آنها بوده اند از وی روایت میکنند بنا بر این صاحب عنوان لا اقل باید در ردیف نامبردگان بوده باشد و حقیقتش در ردیف احفاد آنان بحساب آید و اجدادش بطبقات مختلف مصادر علم درایه و روایت بوده تا منتهی شده بسلسله این خاندان اجل اعظم موسوم به نما.

نما به ضم و فتح و کسر نون بامیم مخففه و یا بکسر نون و تخفیف میم از شیوخ روزگار ابوعلی فرزند شیخ طوسی قدس سره القدوسی است.

در مقدمات بحار الانوار ذکر اسناد خود را نسبت بکتاب سلیم بن قیس هلالی بدین صورت ایراد نموده: أخبرنی رئیس العقیف ابوالبقا هبة الله بن نما بن علی بن حمدون رضی الله عنه قرائة علیه در خانه اش در شهر حله در ماه جمادی الاولی سال ۵۶۵ هجری قال: حدثنی الشیخ العالم ابو عبد الله حسین بن احمد بن طحال مقدادی مجاور در حائر شریف قرائة علیه در مشهد مولانا امیر المؤمنین علیه السلام سال ۵۲۰ قال حدثنا الشیخ المفید ابوعلی حسن بن محمد الطوسی رضی الله الخ.

مؤلف گوید ممکن است ابو البقا هبة الله مزبور جد صاحب عنوان باشد زیرا کنیه و اسم و شهر و طبقه او حاکی از این موضوع است.

از جمله فرزندان شیخ نجیب الدین مذکور و برادران صاحب عنوان شیخ فاضل حلیل نظام الدین احمد است و او بطوریکه شهید ثانی تصریح کرده پدر جلال الدین ابو محمد حسن بن نما حلی است که شهید از وی روایت میکرده و از یحیی بن سعید روایت می نموده و بترتیب از آباء اربعه خود به اخذ روایت مفتخر بوده.

لؤلؤة البحرین مینویسد نجیب الدین پس از آنکه از زیارت غدیریة نجف اشرف به حله بازگشت در ماه ذیحجه در حدود ۶۴۵ (خمه) وفات یافت صاحب لؤلؤة عبارت شیخ حر را از امل الامل در باره او چنین ایراد کرده: عالم محقق جلی

فقیه از مشایخ محقق است و کتبی دارد. شهید اول در اجازه اش گفته و روایات شیخ امام علامه قدوة المذهب نجیب الدین ابو ابراهیم محمد بن نما حلی ربعی تا آنجا که گفته و این شخصیت که محمد بن نما باشد از محمد بن ادریس حلی عجللی روایت میکرده انتهى.

در اجازات بحار بنقل از خط شیخ محمد بن علی جبائی جد شیخ بهائی از خط شهید محمد بن مکی نوشته ابن نما یعنی صاحب عنوان ما نجم الدین بیکی از معاصرانش که بدیده حسادت بوی میتگریست این اشعار را نوشت :

انا ابن نما ان نطقت فمنطقی  
وان قبضت کف امرء عن فضیلة  
بنی والدی نهجا الی ذلک العلا  
کبنیان جدی جعفر خیر ما جد  
وجد ابی الحبر الفقیه ابی البقا  
یود اناس هدم ماشید العلی  
یرون حسودی نیل شادی سفاهة  
منالی بعید و یح نفسک فابتداء  
فصیح اذا ما مصقع القوم اعجما  
بسطت لها کف اطویلا و معصما  
بافعاله کانت الی المجد سلما  
فقد کان بالاحسان والفضل مفرما  
فما زال فی نقل العلوم مقدا  
و هیئات للمعروف ان یتهدما  
و هل یقدر الانسان یرقی الی السماء  
فمن این فی الاجداد مثل التقی نما

من پسر نما و گوینده فصیحی هستم هر گاه سخن گویم گوینده فصیحی که در برابر من عرض اندام میکنند اورالال ساخته بزانو در می آورم و هر گاه کسی دست از عطاء به بندد من کف دست طولانی را میکشایم و بند دست قوی خود را از آستین بیرون می آورم فرزندان پدر من همه بدین پایه اند و بر نردبان بزرگی بالامیرود که پدرم آنرا نیرومندی فضیلت خود بر قرار داشته و در بنیان مجد و عظمتی زیست دارم که جد بزرگوام پایه آنرا بر فراز فضل و احسان استوار داشته وجد پدریم ابوالبقاء دانشمند فقیهی است که همواره در نشر علوم بر همه معاصرانش مقدم بوده عده از مردم بخیاال خود دوست میدارند تا شالوده ای را

کہ بر پایہ بزرگواری برقرار شدہ از بیخ بر اندازند و حال آنکہ چنین نیست بنیائیکہ بر پایہ نیکی برقرار گردیدہ ویران گردد رقیب من کہ با چشم حسادت بمن مینگرد خیال میکنند با نادانی و سفاهتی کہ دارد میتواند بیایہ من ارتقا پیدا کند و حال آنکہ خیال فاسدی کردہ زیر رسیدن بمقام علمی من برابر با وصول بہ صفحات آسمانست آری رسیدن بموقعیت من بسیار مشکل است بہتر آنست خود را برنج نیندازد زیرا در نیاکان مانند بزرگ پرہیز کار ( نما ) است کہ منحصر بسلسلہ منست .

صاحب ریاض شیخ علی بن علی بن نمارا نامبرده و مینویسد وی از مشایخ اصحاب ما و از خاندان نماست و از ابو محمد حسن بن علی بن حمزہ اقساسی معروف بہ ابن اقساس شاعر روایت میکرده و سید اجل شریف ابو الحسن علی بن ابراہیم عریضی علوی حسینی از او روایت میکرده و از مجموعہ و رام سلسلہ روایتی او بطوریکہ ذکر شد استفادہ میشود بنا بر این باتوجہ باینکہ ورام از او روایت میکرد باید اورا در طبقہ شیخ ابوعلی فرزند شیخ طوسی دانست .

(۱۶۹) ابو القاسم جعفر بن حسن بن ابو زکریا یحیی بن حسن بن سعید

ہذلی حلّی ملقب بہ محقق .

شیخ اجل افقہ افضل افخر نجم الملتہ والحق والدین .

در صورت عدم قرینہ محقق مطلق متوجہ باین دانشمند عالی مقامست در علم و فہم و فضیلت شہرہ آفاقست و طوائف اعلام بمقامات عالیہ او اعتراف میکنند و سخنان و افکار اورا در کتب خود بمنظور شاهد علمی نقل می نمایند تا بحدی کہ محلی برای تکرار باقی نمی ماند و بہتر آنست باختصار بر گزار نمائیم و بہ توصیف فرزند خواہر شہ علامہ حلّی اکتفا نمائیم او در اجازہ بنی زہرہ ذیل نام محقق کہ از بزرگان مشایخ اعلام حلّہ مشارالیہ بودہ مینویسد کان افضل اہل عصرہ فی الفقہ . شیخ حسن صاحب معالم در اجازہ مبسوطش ذیل نام محقق ہنگامیکہ عبارت علامہ را نقل میکند مینویسد ہر گاہ علامہ تبحر اورا در فقہ مقید باہل عصرش

نکرده بود بصواب نزدیکتر بود زیرا ما بطور کلی نظیر او را در میان فقهاء خود سراغ نداریم .

بلکه باین هردو بزرگوار اعتراض دیگر وارد است که تبحر او را منحصر بفقہ دانسته و حال آنکه محقق در فنون مختلفه صاحب نظر بوده و رأی و فکرش مورد تحقیق و تسلیم دانشمندان پس از او بوده و در مراتب علمی بیایه بوده که دیگران حق ادعای آنرا ندارند تا بجائیکه وصف کننده معتبر که بخواهد مختصر نافی از معارج قدر و مقام او را توصیف نماید اگر طریق وصول به اختصار مراسم و نشانهای رتبه او را در نظر داشته باشد اعتراف خواهد کرد که نکت نهایی او از احصا خارج است و رسائل مسائل او بعد استقصا قرار نخواهند گرفت زیرا بحق میدانند و با دلیل منطقی یقین میکنند که از ادای حق او درمانده است و در آئین فقه سلف و خلف به سعه علمی اودست پیدا نخواهند کرد و شرایع اسلام شاهد زنده این بیانند و رساله قبله او که صدق کلام ما را در بردارد دلیل عدم انحراف از این سخن حقیقت شمار است (۱) آری همه اعلام و بخصوص آنهائیرا که با سخنشان آشنائی دارند متفقاً معترفند پس از ائمه طاهرین و صحابه خاندان آل یسن کسی افقه و افضل از او نبوده .

ابن داود حلی که از بزرگان شاگردان محقق مبرور است او را در کتاب رجالش چنین ستوده جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید حلی شیخ ما نجم الدین ابوالقاسم محقق مدقق امام علامه یگانه روزگار و زبان گویای اعلام کبار بر پایه حجة استنی محکم و در استحضار مطالب سرعتی بی نهایت مستحکم داشت .

از حضورش بهره ها بردم و او مرا در حالی که خورده سال بودم در کنف عنایتش تربیت نمود و احسان عظیمی نسبت بمن دارد و مرا پیوسته مورد انفات خود قرار میداد و اجازه بطور عموم بمن عنایت فرمود تا در روایت آنچه تصنیف فرموده و آنچه خوانده و روایت کرده بخصوص آنچه بصورت صحیح میتوان از وی نقل کرد

(۱) براعتی برای کتب مصنفه محقق است .

مجاز باشم .

محقق در ماه ربیع الآخر سال ۶۷۶ ( خمو ) وفات کرد .

محقق آثاری پسندیده و در کمال تحقیق و تحریر و آراستگی و شیرینی دارد از آن جمله شرایع الاسلام در دو مجلد کتاب النافع در مختصر شرایع در یک مجلد کتاب المعتمر در شرح مختصر ناتمام و در دو مجلد کتاب نکات النهایة در یک مجلد کتاب المسائل الغریبه در یک مجلد کتاب المسائل المصریه در یک مجلد کتاب المسلك فی اصول الدین در یک مجلد کتاب الکنه در منطق در یک مجلد و امثال اینها از کتب دیگر که جای ذکرش نیست و آنچه را نامبردیم حاکی از اهمیت مابقی آنهاست و شاگردان فقیه و فاضلی داشته - انتهى

مؤلف پس از این بذکر عده از شاگردان وی اشاره کرده :

سید غیاث الدین عبدالکریم بن احمد بن طاوس صاحب فرحة الغری .

سید جلال الدین محمد بن علی بن طاوس پدرش رضی الدین کتاب موسوم به

البهجة لثمره المهجة را برای او تألیف نموده .

شیخ جلال الدین محمد فرزند شیخ امام ملک الادباء شمس الدین محمد کوفی

هاشمی حارثی استاد شهید اول .

شیخ صفی الدین عبدالحزین بن سراپا حلّی فاضل شاعر ادیب ماهر مشهور

قصیده مشتمل بر صد و پنجاه نوع از صنایع بدیعیه سروده و همان قصیده را خود

شرح نموده و دیوان شعر کبیر و صغیر و آثار دیگر نیز دارد . (۱)

عزالدین حسن بن ابیطالب یوسفی معروف به آبی شیخ کامل و فقیه نبیه

و صاحب کتاب کشف الرموز در شرح نافع است .

(۱) ما در رساله ایکه در شرح احوال محقق حلّی نوشته ایم متعرض شدیم که

صفی الدین مزبور شاگرد محقق حلّی نیست، ممکن است مراد از صفی الدین یکی

از شاگردان محقق باشد بنام صفی الدین محمد بن یحیی والله العالم .

بحر العلوم گوید: نامبرده نخستین دانشمندی است که نافع محقق را شرح کرده و خود فقیهی محقق و قوی الفقاهه بوده اصحاب امامیه از قبیل شهید و سیوری (فاضل مقداد) گفتار او را نقل میکنند و از او بعنوان آبی و ابن الریب و شارح نافع و تلمیذ محقق نام میبرند.

شهرت این فاضل از فضلش کمتر و دانشش از آوازه اش بیشتر است. کتاب شرح نافعش در کمال آراستگی و مشتمل بر فوائد بسیار و اقوال وادله موجز و بیشمار است و مخصوصاً در بسیاری از مسائل بنقل اقوال سید بن طاوس میپردازد.

آبی در بسیاری از مواضع با استاد خود مخالفتها و مباحثاتی داشت. آبی از دانشمندانی است که قول به مضایقه را در قضاء فوائت پذیرفته و نماز جمعه را در عصر غیبت حرام میدانند و زوجه را اعم از اینکه ذات ولد باشد از اخذ رباع محروم میدانند.

نسخه قدیمی از آن کتاب نزد من موجود است و در پایان آن نوشته مؤلف در ماه رمضان سال ۶۷۲ هجری از تالیف این کتاب آسوده گردیده - انتهى و ما بزودی ذیل شرح احوال سید رضی الدین محمد بن محمد الداعی انشاء الله تعالی اشاره بسرزمین آبه خواهیم کرد.

شرف الدین ابوالقاسم علی بن وزیر مؤید الدین محمد بن علقمی، نامبرده از وزراء با جلالت و سراینده ادیب بوده و پدرش که از شیعیان بوده بسمت وزارت مستعصم عباسی برقرار بود و بزودی ذیل ترجمه خواجه نصیر الدین طوسی بنام او اشاره خواهیم کرد.

شمس الدین محفوظ بن وشاح معاصر محقق از اعیان علماء شیعه در روزگار خودش بوده.

شیخ حسن صاحب معالم در اجازه کبیرش مینویسد بخط شهید در یکی از مجموعه هایش مطالب مربوط با او را ملاحظه کردم از جمله اشعاری را که

ذیلا به چند بیت از آنها اشاره می شود خطاب بمحقق اشاد نموده :

اغیب عنک و أشواقی تجاذبنی	الی لقائک ، جذب المغرم العانی
الی لقاء حبیب مثل بدر دجی	و قد رماه باعراض و هجران
قلبی و شخصک مقرونان فی قرن	عند انتباهی و بعد النوم یغشانی
یا جعفر بن سعید یا امام هدی	یا اوحده الدهر یا من ما له ثانی
انی بحبک مغری غیر مکترث	بمن یلوم و فی جنبیک یلحانی
فأنت سید اهل الفضل کلهم	لم یختلف ابدا فی فضلك اثنان
فی قلبک العلم مخزون بأجمعه	تهدی به من ضلال کل حیران
وفوک فیہ لسان حشوه حکم	تروی به من ضلال کل ظمآن
و فخرک الشامخ الراسی وزنت به	رضوی فزاد علی رضوی ونهلان

از تو دورم در عین حال اشتیاق فراوانی که بتو دارم مانند عاشق بینوائی  
 مرا بسوی تو هدایت میکنند و مرا بیدار دوستی میخواند که مانند ماه شب چهارده  
 میدرخشد و همه دیدگان با کمال اشتیاق او را هدف خود قرار داده اند دل من نزدیک  
 بتست تا بیدارم از یاد تو آرام ندارم و چون بخوابم آن دو اطراف مرا احاطه  
 میکنند ای جعفر فرزند سعید ای پیشوای راهبروای یگانه روزگار  
 و ای کسیکه در گیتی دومی نداری من فریفته توأم و از کسیکه مرا سرزنش کند  
 باکی ندارم و از آنها که در جوار تو اند در هر اس نیستم تو آقای همه اهل دانش  
 و فضیلتی و تا کنون کسی درباره دیگری که دومی تو باشد زبان باختلاف نگشاده  
 است در دل تو همه گونه دانشها گرد آورده شده و بدانجهت است که میتوانی هر  
 آدم حیرت زده و گمراهی را رهبری نمائی در میان دهان تو زبانی است که سراسر  
 آنرا پند و اندرز فرا گرفته و حکمت و دانش در بردارد تو با چنان زبان توانائی  
 که داری تمام تشنگان را سیراب میسازی مقام عظمت و بزرگواری پایدار تو  
 باندازه ایست که اگر با کوه برابر شود برتر از هر کوه گرانباری خواهد بود .



محقق اشعار زیر را در پاسخ او انشاد نمود :

لقد و افقت قصائدك العوالی	تهز معاطف اللفظ الرشیق
فضضت ختما مهن فخلت انی	فضضت بهن عن مسك فتیق
وجال الطرف منها فی ریاض	كسین بناظر الزهر الانیق
فكم ابصرت من لفظ بدیع	یدل به علی المعنی الدقیق
وكم شاهدت من علم خفی	یقرب مطلب الفضل السحیق
شربت بها كؤسا من معانی	غنیت بشر بهن عن الرحیق
ولكنی حملت بها حقوقا	اخاف لثقلهن من العقوق
فسر یا بالفضائل بی رویدا	فلست اطیق كفران الحقوق
وحملما اطیق به نهوضا	فان الرفق انسب بالصدیق

بدیهی است قصائد تو مراتب عالیهای را پیدا کرده چنانچه با الفاظ آراسته توجهات همگان را بجانب خود بحرکت می آورند من با نیروی علمی خود مهر از گلاب دان حقایق آنها برداشتم و چنان بر من معلوم شد که بوی مشکش همه جا را فراگرفت آری دیدگانم در باغهایی بجولان درآمد که از شکوفه های زیبای خود همه جا را بطرزی شکوهمندی آراسته بودند در آن باغها لفظهای تازه بسیار دیدم که هر یک از معانی دقیقی حکایت میکردند و چه بسیار علم نهفته در آن مشاهده کردم که فضل سائیده شده را بحقیقت نزدیک میساخت کاسه هایی از معانی از آنها نوشیدم و با نوشیدن آنها از شراب رحیق بی نیاز گردیدم آری با توجه آنها حقوقی برگردنم استوار گردید که میترسم اگر نتوانم حق آنها را بر آورم به عاق و نفرین آنها گرفتار گردم بهمین مناسبت ای صاحب فضائل با من بمدارا رفتار کن زیرا من طاقت كفران حقوق را ندارم و همچنین نمیتوانم در زیر بار سنگین بمانم و قادر بحرکت نباشم زیرا با دوست هر چه بیشتر باید مدارا و مراقت نمود .

پس از این سطورى چند بنثر نگاشته که خلاصه پارسی بخشی از آنها اینست

تعجب اینجاست او با آنہمہ شفقتی کہ با دوستان خود دارد چگونه حاضر  
 شدہ بار سنگینی را بر روی دوش بگذارد آنہم باریکہ مردان بزرگ از حمل آن  
 عاجز بلکہ کوهہای گرانبار از حمل آن بیچارہ اند تا بجائیکہ مرا اسیر بار خود  
 قرارداد و در میدان گفتگوی اوحیرت زدہ و ناتوان ساخت۔ الخ  
 تاج الدین محمد بن محفوظ ، امل الامل مینویسد نامبرودہ از فصحاء صلحاء  
 و از ادباء مشہور عصر خود بودہ از لقیۃ بن معیہ حسنی روایت میکرده و از اجلہ  
 اولاد شیخ محفوظ سابق الذکر بودہ (۱)

سدید الدین سالم بن محفوظ عزیزۃ بن وشاح سورانی عالم فاضل فقیہ  
 صاحب منہاج در علم کلام و امثال آن از آثار دیگر کہ علامہ آنہارا بتوسط پدرش  
 از وی روایت میکرده از نوادگان شیخ محفوظ است۔

امل الامل اورا بطوریکہ نامبردیم متعرض شدہ و ہر گاہ نسب وی بدان  
 کیفیت باشد باید گفت از نوادگان شیخ شمس الدین محفوظ است۔

جمال الدین یوسف بن حاتم شامی شیخ محدث فقیہ صاحب کتاب الدر المنظیم  
 فی مناقب الائمة الہامیم در این کتاب بطوریکہ گفته میشود از مدینۃ العلم صدوق  
 و امثال آن از کتب معتبرہ دیگر نقل شدہ است و از آثار او الاربعین من الاربعین  
 است و از سید بن طاوس روایت میکرده۔

صفی الدین محمد بن شیخ نجیب الدین یحیی نامبرودہ فرزند عموزادہ محقق است  
 کہ نامش احمد بودہ و صفی الدین از پیشوایان صاحب کمال عصر خود و از مشایخ  
 سید تاج الدین بن معیہ و شیخ رضی الدین علی بن احمد مزیدی و شیخ علی بن طراد  
 مطار آبادی استاد شہید اولست۔

شمس الدین محمد بن صالح سیمی 'قسینی فاضلی جلیل بودہ از پدرش (۲)

(۱) در امل الامل اورا بعنوان قاضی ستودہ و مینویسد محمد بن قاسم بن معیہ از او  
 روایت میکند و از لقیہ فوق الذکر نام نبرده۔

(۲) منظور پدرش احمد است کہ مؤلف نام اورا یاد نکرده و اسم جدش صالح را

و از جمعی از مشایخ محقق از قبیل سید فنار بن معد موسوی و شیخ نجیب الدین نما و شیخ مجدالدین علی بن حسن بن ابراهیم حلبی عریضی و عده دیگر روایت می کرده .

جمال الدین ابو جعفر محمد بن علی کاشی که از اجلاء فضلا بوده .  
جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف حلی علامه علی الاطلاق و پسر خواهر محقق قدس الله اسرارهما .

رضی الدین علی بن یوسف برادر علامه معظم له و صاحب کتاب عدد القویه .  
فخر الدین محمد فرزند بزرگوار علامه مشارالیه است بطوریکه از اجازه شاگردش علی بن عبدالحمید آتی الترجمه که به ابن فهد داده استفاده می شود از شاگردان محقق بوده (۱)

و امثال ایشان از فضلاء دیگر که مجاز از وی و سمت شاگردی او را داشته اند .

محقق معظم له از عده از بزرگان و دانشمندان معاصرش روایت می کرده که مشهورترین آنها نامبردگان ذیلند :

نجیب الدین محمد بن نما پدر نجم الدین جعفر سابق الذکر .  
فخار بن معد موسوی سید فقیه نبیه آتی الترجمه .

حسن بن یحیی بن سعید پدر محقق از پدرش یحیی اکبر از عربی بن مسافر نقل می کرده شهید ثانی در اجازه مهمی که بشیخ حسین بن عبدالصمد حارثی والد شیخ بهائی داده بمشایخ مزبور اشاره کرده .

علامه حلی در اجازه ابناء زهره آنگاه که از شیخ مفید الدین بن جهم حلی یکی از مشایخ اجله اش که در فقه و اصول و کلام استاد بوده نام میبرد مینویسد :

(۱) فخر المحققین از شاگردان محقق نبوده زیرا در روزگار وفات محقق نامبرده شش سال داشته ممکن است بطوریکه معمول بوده مرحوم محقق محض تیمن بوی اجازه داده باشد و در اجازه که در بحار آمده مینویسد فخر از وی مجاز بوده .

شیخ اعظم خواجہ نصیر الدین محمد بن حسن طوسی قدس اللہ روحہ کہ وزیر سلطان ہولا کوخان بود و از طرف وی مأموریت عراق پیدا کرده بود وارد حلہ شد فقہاء حلہ مقدم اورا گرامی داشتند خواجہ کہ از موقعیت محقق با خبر بود از وی درخواست تا اعلم حاضران را تعیین کند .

محقق پاسخ داد : ہمہ حاضران در علم و فضل بسر حد کمال رسیدہ اند و ہر گاہ یکی از ایشان در فنی مہارت داشتہ باشد آن دیگر در فن دیگر مہارت خواہد داشت .

پرسید : کدامیک از نامبردگان در فن اصول و علم کلام اعلم و استاد ترند ؟ محقق بہ پدرم سدید الدین یوسف بن مطہر و بہ فقیہ مفید الدین محمد بن جہم اشارہ کردہ و اظہار داشت این دو نفر از ہمہ حاضران مہارت در اصول الفقہ و علم کلام دارند .

یحیی بن سعید عموزادہ محقق کہ از فقہاء حاضر در آن محضر بود از این معرفی سخت ناراحت شدہ پس از آن نامہ عتاب آمیزی بمحقق کہ عمو زادہ اش بود نوشتہ و اشعار ذیل را در آن گنجانید :

لا تهن من عظیم قدروان کن----- مشارالیه بالتعظیم

فالکریم اللیب ینقص قدرا بالتعدی علی اللیب الکریم

ولع الخمر بالعقول رمی ال----- خمر بتنجیسیہا و بالتحریم (۱)

ہر گاہ ترا مورد مشورت قرار دادند نسبت بہ آنها کہ دارای قدر و منزلت بی نہایتی هستند توہین مکن زیرا اگر شخص بزرگوار نسبت بہ خردمند بزرگواری اہانت کند از مقام خودش کاستہ میشود . آری این رویہ مساوی با اثر شرابست کہ شخص شراب خوار بنوشد بہمین مناسبت شراب از درجہ اعتبار ساقط

(۱) ما در رسالہ ایکہ در شرح حال محقق نگاشته ایم آورده ایم کہ اشعار مزبور را

یحیی از حیص و بیص متوفی ۵۷۴ کہ در پاسخ ابوالقاسم موصلی سرودہ اقتباس نمودہ است .

و حکم تنجیس و تحریم آن از طرف شرع صادر گردیده یحیی بهمین شعر اکتفا نکرد بلکه در پایان آن مرقوم داشت چرا در محضر خواجه از ابن مطهر و ابن جهم نام بردی و از من معرفی نکردی .

محقق مرحوم در پاسخ این نامه عتاب آمیز از در اعتذار درآمده و نوشت: علت آنکه از تو در محضر خواجه نام نبردم ترسیدم هر گاه او مسئله از کلام یا اصول الفقه از تو بپرسد نتوانی پاسخ دهی و مایه شرمندگی ما فراهم شود .

مؤلف گوید گمانم آنست که حد اکثر تسلط شیخ نجیب الدین یحیی در فنون عربیه و اخبار بوده زیرا صاحب بغیه از فاضل ذهبی چنین نقل میکنند: نجیب الدین یحیی بن احمد بن یحیی بن سعید فاضل لغوی و ادیب و حافظ احادیث بود و در فن لغت و ادب کمال مهارت را داشت و از بزرگان رافضه بشمار می آمد و از ابن اخضر استفاده کرده بود .

یحیی سال ۶۰۱ ( اخ ) در کوفه متولد شد و در شب عرفه سال ۶۸۹ ( خفط ) وفات یافته - انتهى (۱)

مؤلف گوید: بمناسبتی ذیل ترجمه خلف بن حیان بصری ملقب به احمر به نام ابن اخضر اشاره خواهیم کرد چنانکه سبک ما در این کتاب اینست که هر گاه مناسبتی تقاضا کرد مطلبی را عنوان خواهیم کرد و بدینوسیله به فوائد کتاب خود خواهیم افزود (۲)

صفی الدین محمد بن شیخ نجیب الدین یحیی بن سعید که پسر پسر عموی محقق و شاگرد او بوده و پیش از این ذکر شد از اعظام مشایخ اجازات بوده

(۱) شرح حال یحیی را در باب یاه متذکر شده .

(۲) ممکن است همان مناسبت ایجاد کرده مفیدالدین جهم را ذیل احوال اساتید محقق ایراد کرده والد نامبرده از اساتید او نیست و بعضی او را از شاگردان وی دانسته هر چند صحتش قابل تأمل است و ما سیزده نفر از اساتید و مشایخ او را در رساله شرح حال او نام برده ایم .

و از سید تاج الدین معیه و شیخ رضی الدین علی بن احمد مزیدی و شیخ علی بن لالا و امثال ایشان روایت میکرده .

ابن فهد حلی در شرح نافع بمناسبت بحث قبله مینویسد اوقاتیکه محقق طوسی -ره- در حله بود روزی وارد جلسه درس محقق حلی شد محقق خواست تا بیاس احترام محقق طوسی درس را تعطیل کند خواجه التماس کرد تا وی بتدریس ادامه دهد آنروز موضوع بحث به مسئله تیسر قبله برای کسیکه در عراق نماز میخواند بمیان آمد خواجه تیسر قبله را نپذیرفت و اظهار داشت تیسر اصولا درست نیست زیرا تیسر اگر از قبله بغیر قبله باشد حرام است و اگر از غیر قبله بطرف قبله باشد واجب است محقق بلاد رنگ پاسخ داد «من القبلة الى القبلة» خواجه سکوت کرد .

پس از آن محقق رساله در کمال آبرومندی بعنوان تیسر قبله بمناسبت بحث مزبور بنام خواجه نگاشت و نزد او فرستاد خواجه پسندید - انتهى  
مؤلف گوید : همان رساله بدون کم و کاست در شرح نافع ابن فهد حلی آورده شده (۱)

محقق علاوه بر مصنفاتی که پیش از این از وی نام بردیم از کتاب شرایع تا کتاب الکهنه که ممکن است بجای الکهان و مصحف آن بکار رفته باشد زیرا کهنه بفتح کاف بمعنی صناعت است و در کتب قدیمه مؤلفاتی بدین نام بسیار دیده میشود و معنای صحیح بهمین مناسبت برای آن میتوان در نظر گرفت (۲)

(۱) در آغاز این رساله محقق مرحوم از محقق طوسی کمال احترام را رعایت نموده و به دانشمندی و عظمت او اعتراف نموده و مخصوصاً متعرض است اشکال خواجه از جمله اشکالاتی است که اوائل و اواخر دانشمندان از آن بی خبر بوده و تا بحال کسی متوجه بدان نگردیده و افزوده بر هر کسی که از خاطرات علمی او باخبر میشود لازم است با کمال انقیاد تسلیم فرمان او بوده باشد و گفتار او را مایه شفای بیماریهای قلبی خود قرار دهد (۲) چند احتمال دیگر نیز دارد در رساله شرح حال نوشته ایم .

از آثار او اختصار مراسم سلار دیلمی است در فقه و کتابی بنام نهج الوصول الی معرفة الاصول . پیش از این در توصیفی که بعنوان براءت استهلال از محقق نمودیم باین دو کتاب اشاره کردیم .

شیخ حسن صاحب معالم در اجازه خود از شیخ شمس الدین محمد بن احمد بن صالح سیبی 'قسینی سابق الذکر شاگرد فخار بن معد موسوی و ابن نما سابق الذکر و امثال ایشان نقل میکند مشارالیه در اجازه ای که به شیخ محقق فاضل نجم الدین طمان بن احمد عاملی شامی داده پس از آنکه بنام عدّه از مشایخش اشاره کرده مینویسد تمام مصنفات و مؤلفات و مرویات فقیه معظم شیخ نجم الدین جعفر بن سعید را از وی روایت شده ام آری این موهبت از آن روزگار بود که بحضور شیخ فقیه نجیب الدین محمد بن نما حضور می یافتم و همان اوقات او آخر روزها بحضور محقق میرسیدم و کتاب نهج الوصول او و شرح آنرا که از آثار خود منست از او استفاده میکردم و هما نوقت بمحضر فقیه سعید معظم شیخ شیعه نجیب الدین ابوز کریا یحیی ابن احمد بن سعید حاضر میشدم و کتاب الجامع فی الشرایع را که از تصانیف او است آغاز تا انجامش استفاده می کردم و همزمان با قرائت من عدّه دیگر از قبیل نقیب طاهر عالم زاهد جلال الدین محمد بن علی بن طاوس و فقیه جمال الدین یوسف بن حاتم شامی و وزیر شرف الدین ابوالقاسم علی بن مؤید الدین محمد بن علقمی از آن محضرها بهره مند می شدند .

مؤلف گوید : از اظهار نظر شمس الدین قسینی استفاده میشود کتاب نهج الوصول را محقق در آغاز کارش تألیف کرده و قسینی نامبرده شرح نموده و نجیب الدین یحیی که پسر عموی محقق است اگر در روزگار محقق در علم فقه اشهر و متقدم از او نبوده دست کمی هم از او نداشته (۱) و سایر از دلالات دیگر

(۱) اظهار نظر فوق با آنکه پیش از این بیان داشته کمال تناقض را دارد زیرا پیش از این اظهار داشت حد اکثر تسلط یحیی در ادبیات بوده مگر منظور دیگری داشته

محقق اشعار رائقه و افکار فائقه زیادی داشته .

صاحب امل الامل پس از آنکه مصنفات او را نام برده مینویسد : اشعار  
و مضامین آراسته داشته و در رگرانهائی میسروده از جمله چند بیتی است که پیدرش  
نوشته :

لیه نك انی كل يوم الی العلا	اقدام رجلا لایزال بها النعل
و غیر بعیدان ترانی مقدما	علی الناس حتی قیل لیس له مثل
تطاوعنی بکر المعانی و عونها	و تنقادلی حتی کانتی لها بعل
و یشهد لی بالفضل کل مبرز	ولا فاضل الا ولی فوقه فضل

جای آن دارد بیالم و بگویم که من هر روز بدرجه تازه تری ارتقای پیدا  
میکنم و بدون هیچ لغزشی قدم به پله جدیدی میگذارم دور نیست هر گاه مرا از  
همه مردم مقدمتر به بینی تا بجائی که بگویند او بی مانند است معانی بکر از من  
پیروی میکنند و مانند همسری از من شنوائی دارند تمام مبرزان گواه فضل من اند  
و من از هر فاضلی بالاترم .

محقق گوید پدرم فوق اشعار مذکور نوشت هر چند شعر را در کمال آراستگی  
سروده ایکن بخود جفا کرده مگر نمیدانی سراینده کی رویه کسانی است که از حقایق  
فقه عاری و بلباس ژنده پوشی و خرقه درویشی ملبس میگرددند و سراینده ملعون  
است هر چند بجا گفته باشد و از اعتبار ساقط است اگر چه سخن در حد اعجاب  
گفته باشد و من چنان می بینم مضامین شعری آنچنان ترامجذوب خود قرار داده اند  
که تو با تلفیق لغات و مضامین بی پایه خواهی رسید که جز سراینده کی فضیلت  
دیگری برای تو قائل نباشند و ترا شاعری بیش نمانند بدیهی است این لکه  
بی اعتبار تا آخر روزگار دامن ترا آلوده خواهد داشت مگر نشنیده :

ولست ارضی ان یقال شاعر      تبألها من عدد الفضائل

نمیخواهم مرا شاعر قلمداد کنند و تفو بر چنین فضیلتی که هر گاه آن را

فضیلت بنامیم .



محقق گوید : سخنان پدرم چنان مرا متوقف ساخت که گویا هیچگاه شعری  
نسروده و پرده از چهره سرایندگی نگشاده بودم .  
از سروده های اوست :

هیهات یرضی و قد اغضبتہ زمنا	هجرت صوغ قوافی الشعر مذمن
عنفًا وازعجت عزمی بعد ما سکنا	وعدت اوقظ افکاری و قد هجعت
طابت وان یبق فیها ماؤها اجنا	ان الخواطر کالأبار ان نرحت
ما کنت اظهر غیبی بعد ما کمنا	فاصبح شکوت ابادیک التی سلفت

مدتها بود از ساختن شعر دست برداشته بودم و خیال نمیکنم در اینمدت که  
بر آن خشمگین بودم اینک رضایت کاملی از من داشته باشد اکنون در صد بیداری  
افکار خود که کمال ناراحتی را از من دارند بر آمده ام و با عزمی راسخ پس از  
مدتها آرامش بساختن اشعار قیام کرده ام آری خاطرات شعری مانند چاهپائی  
هستند که هر چه بیشتر کشیده شوند صافتر میگردد هر چند هم بحالت بی‌مزگی  
باقی باشند اینک از گذشتهای تو به شکایت برخاستم و رازنهان خود را آشکار  
کردم .

از سروده های اوست :

و غافلا و سهام الدهر ترمیه	یاراقدا والمنا یا غیر راقده
والدهر قد ملاء الاسماع راعیه	بم اغترارک والایام مرصده
وغدرها بالذی کانت تصافیه	اما رأناک اللیالی قبح دخلتها
یوما تشیب النواصی من دواهیہ	رفقا بنفسک یا مغرور ان لها

ای بخواب رفته ای که مصیبتها و گرفتاریها بخواب نرفته اند و ای غافل که از  
تیرهای روزگار که ترا هدف خود قرار داده اند بی خبری غرور تو بچیست و چرا  
از روزگاری که در کمین تست نمیه راسی و حال آنکه ستمگری روزگار همه  
کوشها را پر کرده مگر شبها از مداخله نابجای خود بتو خبر نداده اند مگر از  
مگر آنها که پیوسته بند گرفتاری خود را بیای مردم افکنده اند و همه نداری

اندکی بخود متوجه باش و از روزی بترس کہ مصیبت های آن موی های سر را سپید میگرداند .

ہنگامیکہ محقق رحلت کرد عدہ از سر ایندگان درسوک او اشعاری سرودند از جملہ شیخ محفوظ بن وشاح سابق الذکر در قصیدہ گوید :

اقلفنی الدهر و فرط الاسی	وزاد فی قلبی لہف الضرام
لفقد بحر العلم والمرضى	فی القول والفعل وفصل الخصام
اعنى ابوالقاسم شمس العلی	الماجدالمقدم لیث الزحام
ازمۃ الدین بتدبیرہ	منظومۃ احسن بذاک النظام
شبهہ بہ البازی فی بحثہ	وعندہ الفاضل فرخ الحمام
قد اوضح الدین بتصنیفہ	من بعدما کان شدید الظلام
بعذک اضحی الناس فی حیرۃ	عالمہم مشتبہ بالعوام
لولا الذی بین فی کتبہ	لاشرف الدین علی الاصطلام
قد قلت للقبر الذی ضمہ	کیف حویت البحر والبحر طام
علیک منی ما حدی سائق	اوغرّد القمری الفاسلام

روزگار واندوہناکی بسیار مرا بیچارہ ساخت و آتش گیرہ غمناکی شعلہ مصیبت را در دل من زبانیہ دارتر نمود آری این بیچارگی بمناسبت رحلت دریای علم بود یعنی همان کسی کہ کردار و گفتارش مورد پسند و فصل خصومت میان دشمنان بود منظورم ابوالقاسم خورشید آسمان سر بلندی است کہ از لحاظ بزرگواری برہمہ مقدم و شیر بیشہ انبوهی است زمام دین در دست تدبیر اوست و چنان رشتہ آن را بدست توانای خود بافته کہ باید پیوستہ بدان آفرین گفت او در ہنگام بحث مانند باز شکاری دست سلطان مقتدر بود و فاضل ذیمقدار در پیش او چون جوجہ کبوتر، با نگارش نصایف خود دین را با آنکہ در شدت تاریکی بود بسرحدوضوح رسانید متاً-فانہ پس از آنکہ از میان رفتی مردم حیرت زده شدہ و جہانشان چون جہان مردم عوام گردید ہر گاہ آنچه را در کتب خود ایراد کردہ

وجود نداشت پایه دین در اندک وقتی رو بنخرا بی میگذارد من آن هنگام که کنار مرقد او رفتم خطاب بقبرش نموده اظهار داشتم چگونه دریای مملو از آب معرفت را در خود فرو گرفته ! هزار مرتبه از من بتو سلام باد تا هنگامیکه ساربان برای راندن شتران خود حدو میخواند و قمری در لانه به آوازه خوانی مشغول است . باید معلوم باشد مورخان در تاریخ وفات و میلاد اختلاف زیادی نموده اند . پیش از این تاریخ وفات او را از رجال ابن داود نوشتیم و صحت تاریخ آن ممکن مستبعد نباشد مخصوصاً هر گاه ماده تاریخ او را که بعضی از مورخان تحصیل نموده و جمله « زبده المحققین رحمه الله » ۶۷۶ یافته مؤید قرار دهیم سال مزبور سال وفات او خواهد بود .

شیخ بهائی در کتاب توضیح المقاصد مینویسد محقق در بیست و سوم جمادی الاخری همانسال وفات یافته و از او چنین توصیف کرده : الشیخ المدقق سلطان العلماء فی زمانه نجم الدین جعفر بن سعید حلی .

یکی از شاگردان مجلسی مینویسد : محقق پس از هشتاد و هشت سال سنه ۷۲۶ وفات یافته .

بعضی گویند محقق سال ۶۲۴ یا ۶۰۲ هجری متولد شده و ممکن است قول دوم بصحت نزدیکتر باشد زیرا با سالیکه ابن داود نقل کرده موافقت است و مورخین هم بدان متوجه اند بنابراین تاریخهای دیگر که در سال وفات او نقل کرده اند ناشی از اشتباه به تاریخ وفات علامه یا یکی از عموزادگان معروف اوست .

و از اشتباهاتیکه مربوط بمحل دفن اوست از بعضی نقل شده بامداد روز پنجشنبه سیزدهم ماه ربیع الآخر سال ۶۷۶ هجری محقق از بالای منزل خود بداخل حیاط افتاد و بدون هیچگونه حرکت و حرفی جهان فانی را وداع گفت . (۱)

(۱) اختلافات مربوط بمرقد محقق و سال وفات او را در رساله شرح حالش نوشته ایم .

رحلت محقق غوغای عجیبی در میان حلیها بپا کرد و گروه بسیاری بتشیع جنازه او حاضر شدند و جنازه او را به نجف اشرف بردند .  
 مؤلف گوید : اینموضوع اشتباه است زیرا منتهی المقال در فن رجال مینویسد همه از عوام و خواص معتقداند که مرقد شریف محقق در حله است و مزار معروفی است و قبہ و بارگاہ و خادم دارد و خدام آنجا سمت خادمی آستان او را اباغن جد دارا میباشند .

هر چند کتاب مزبور خالی از اشتباه نیست چنانچه چنین اشتباهی را نسبت بسید مرتضی مرتکب شده است .

(۱۷۰) جعفر بن شیخ کمال الدین بحرانی .

شیخ محدث کامل و امین سرچشمه شیرین و زلالی بود که تشنگان علم و دانش را سیراب میکرد و نیازمندان را بمقصود خود میرسانید .  
 معظم له در حدیث و تفسیر و رجال و قرأت و عربیہ و سایر فنون معموله مهارت کامل داشت و از مشایخ اجازات بود جز اینکه تا بحال به تالیفی از او دست پیدا نشده (۱)

شیخ فقیه فاضل سلیمان بن علی بن ابی ظبیہ بحرانی آئی الترجمه از وی روایت میکرده و خود او از سید نورالدین برادر مادری صاحب معالم و از صاحب مدارک برادری پدری او و همچنین از شیخ علی بن سلیمان بحرانی و دیگر از

(۱) انوار البدرین مینویسد نامبرده از مشایخ سید نعمت الله جزائری وسید علیخان کبیر بوده و از مولی مؤمن جزائری نقل میکند نامبرده در هر یک از فنون تفسیر و حدیث و علوم عربیت و امثال اینها تصانیف متعدد و حواشی بی نهایتی داشته از جمله یکی کتاب اباب است که آنرا پس از تألیف برای شاگرد دانشمندش سید علیخان فرستاده اشعاری فیما بینشان رد و بدل شده و این موضوع میرساند که اظهاریه صاحب لؤلؤه از عدم وقوف به آثار او (که مؤلف عبارات صاحب لؤلؤه را نقل کرده و ترجمه شده) برخلاف واقع است و اشعاری از او نقل کرده .

معروفان روایت میکرده .

نامبرده با شیخ فاضل محدث فقیه صالح بن عبدالکریم کرز کانی بحرانی دوستی بی نهایت و ارتباط بخصوصی داشته آنگاه که آغاز کارشان بود بمنظور نگرانی از ناسازگاری هزینه زندگی بطرف شیراز روانه شدند .

آروز شیراز از سرچشمه فضیلت علماء و فضلاء کاملاً سیراب بود نامبردگان چندی در آستان مقدس حضرت شاهچراغ متوطن گردیده و باخذ علم و کمال پرداختند تا اینکه قرار گذاردند یکی از آنها بدیار هند رهسپار شود و آندیکر در سرزمین ایران باقی بماند هر يك از آنها که روزگارش رو بخوبی گذارد بدیگری با کمک مالی مساعدت نماید .

شیخ جعفر موافق با قرارداد قبلی عزیمت بلاد هند نموده در حیدر آباد ساکن شد و شیخ صالح همچنان در شیراز باقی ماند .

تصادفاً از عنایات ربانی و قضایای آسمانی هر دو در موطن خویش علم بلاد و مرجع عباد گردیده و امور مردم بدست آنها مقرر شد و نیکبختی هر دو جهان نصیب آنها گردید و فرمانشان در قلمرو ریاستشان همگان را تسلیم و زبون ساخت .

شیخ جعفر سال ۱۰۸۸ ( غفج ) در سرزمین هند وفات یافت (۱) .

ابوالبحر جعفر بن محمد بن حسن بن علی بن ناصر بحرانی .

شیخی جلیل و ادیبی فاضل و ماهر بود از شیخ بهائی روایت میگرد و دیوان شعر بزرگی داشته (۲) .

(۱) نزهة الخواطر سال وفات او را بنقل از نجوم السماء / ۱۰۸۰ و انوار البدرین بگفته محمد مؤمن جزائری اواخر ۱۰۹۱ هجری نوشته است .

(۲) سید علی خان در سلافه از او کاملاً توصیف و تعریف نموده و مینویسد دیوان او در کمال اشتهار است و مشتمل بر فرائدی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوش نشنیده و افزوده نامبرده وارد ایران شد و در شیراز متوطن گردید و همانجا بود و به نشر آثار خود میپرداخت نامبرده به اصفهان رفت و در آنجا با شیخ بهائی ملاقات کرد و قصیده در

شیخ جعفر فرزند صالح بحرانی .

شیخ فقیه پرهیز کار و محدثی صالح و از معاصران شیخ حر عاملی بوده در  
امل الامل او را نام میبرد .

مؤلف گوید ممکن است نامبرده از فرزندان صالح بن عبدالکریم سابق  
الذکر باشد و فرزندش را بمناسبت ارتباط تامی که با رفیق دانشمندش جعفر  
بحرانی داشته بنام وی نامیده .

(۱۷۱) قوام الدین جعفر بن عبدالله بن ابراهیم حویزی (۱).

اصلاً از مردم حویزه بوده و در کمره متولد شده و در اصفهان اقامت داشته  
و در نجف اشرف بنحاک سپرده گردیده .

معظم له آن اوقات که در اصفهان میزیسته ریاست شیعه منتهی باو بوده  
و بعالیترین مناسب حکومت وقت و تدریس که در آن روزگار منحصر بر رؤساء وقت  
بوده نائل گردیده .

و بطوری که از یکی نوشته های بعضی معاصرینش استفاده میشود نامبرده  
فاضلی جلیل القدر عظیم المنزله دقیق و باذکاوت و محل وثوق و موجه بوده و از

استقبال از قصیده شیخ که به این مطلع شروع شده «سری البرق من نجد فجدد تذکاری» در  
ستایش شیخ سرود و از طرف شیخ مورد توجه واقع شده و تقریظ مهمی بر آن نگاشت .  
نامبرده با سید ماجد بحرانی گفتگوها و محاورات ادبی داشته و سید بر بعضی از قصیده های  
او تقریظ عالمانه نگاشته . سید در کتاب مزبور اشعار بسیاری از او آورده و نوشته سال ۱۰۲۸  
هجری وفات یافته و همچنین مشاعره لطیفی که بین او و سید ماجد بحرانی بمناسبت شب  
سردیکه بدیدار یکدیگر رسیده بودند اتفاق افتاده ایراد نموده و همچنین قصیده ای که در سوك  
یکی از دانشمندان سروده تذکر شده

(۱) در مقدمه جامع الروات مینویسد یکی بودن شیخ جعفر حویزی و شیخ جعفر  
کمرئی و شیخ جعفر قاضی چنانچه از گفته صاحب روضات استفاده میشود محل تأمل و نظر  
است .

فنون اخبار و تفسیر وفقه و کلام و عربیت بهره کامل داشته و از تمام کمالات علمیه برخوردار بوده بلکه میتوان گفت هیچیک از دانشمندان آن عصر بیایه جامعیت او نرسیده و باندازه اورای رزین نداشته و حاضر جواب و باهوش و دقیق النظر نبوده مؤلف گوید مکن است حدا کثر مراتب معقول و منقول و فروع و اصول را از محقق ملا محمد باقر سبزواری صاحب ذخیره و کفایه و فحل مدقق آقا حسین خوانساری استفاده کرده باشد و آقا حسین علاقه تام و تمام و اعتقاد فوق العاده باو داشته و بطوریکه از یکی مجامیع استفاده میشود آقا اورا بر همه شاگردان و اعلام عصرش برتری میداده و مردم را در کلیه کارهاشان باو ارجاع میداده و مناسب معموله آن عصر تحت نظر او با افراد تفویض میشده .

قاضی مراتب حدیث و فن درایه را از ملا محمد تقی مجلسی استفاده کرده و به مقتضای بعضی از اجازات اعظام متأخران از او هم روایت میکرده .

نامبرده تمام عمرش بمنصب قضاوت اصفهان برقرار بوده تا اندازه ای که اورا بعنوان قاضی میشناختند .

قاضی حواشی و تعلیقات زیادی بر کتابهای اعلام نوشته متأسفانه بجز از تعلیقه ای که در ضمن ده هزار بیت بر شرح لعمه شهید نوشته و همچنین حواشی که بر کفایه استاد مرحومش نگاشته و رساله فارسی در اصول الدین (۱) و دیگری در تعقیبات بنام ذخائر العقبی که نظیر آن نوشته نشده و آنرا با اشاره شاه سلطان حسین صفوی تألیف کرده و همچنین وجیزه در حکم ولایت صبی بر نکاح صغیر که بنخواستش یکی از فضلا تدوین نموده و گویا او محقق خوانساری یا پدرش آقا جمال باشد بکتاب و اثر دیگری از او دست نیافتیم .

قاضی در آخر آن رساله خود را بعنوان حویزی کمره‌ئی معرفی کرده .

(۱) ممکن است همان کتاب تحفه سلطانی باشد که به توحید سلطانی معروف بوده که سال ۱۱۱۵ سال وفات خود مؤلف خاتمه یافته و بنام شاه سلطان نوشته شده و این کتاب با مقدمه ، در شرح حال مؤلف در تهران بطبع رسیده .

کمره با سه فتحه نام یکی از نواحی بر و جرد است که دارای مزارع و دیهات بسیاری است و از آنجا تا جرفادقان پنج فرسخ فاصله دارد .

گویند پس از آنکه قاضی از حویزه که از شهرهای اهواز است بعزم تحصیل علم وارد اصفهان شد و پس از آنکه مرانبی از علم را پیمود بطوریکه بعضی اظهار داشته و ما از علت آن بیخبریم به دستور آقا جمال خوانساری به کمره رفت و بالاخره تقدیر الهی چنان بود که همانجا متوطن شود و فرزندان و نوادگان او در آنجا بوجود آیند و چنانچه یکی از خویشاوندان ما اظهار میدارد اعلامیکه در قریه گوشه زندگی میکنند از نوادگان این بزرگوارند (۱) .

آری باید متوجه بود ملاعلینقی کمرئی اخباری آتی الترجمه از بستگان او نیست بلکه مقدم بر اوست .

و همچنین شیخ علی کمرئی فراهانی معروف به آقاشیخ که در کاشان بوده از بستگان او نمیباشد .

نامبرده از شاگردان آقا حسین خوانساری بوده و رساله در اثبات حدوث زمانی دارد و هشتصد حدیث در آن نقل نموده (۲) .

تا بحال هیچیک از اعلام با اندازه مادر شرح احوال وی قلمپردازی نکرده و متعرض مقامات او نگردیده .

عده از اعلام و دانشمندان بطوریکه از برخی اجازات استفاده میشود از شاگردان معظم له اند .

محمد اکمل شیخ اجل افضل اکمل پدر بزرگوار محقق بهبهانی قدس سرهما

(۱) پیش از این مؤلف اظهار داشت شیخ جعفر تمام عمرش را بعنوان قضاوت در

اصفهان گذرانید . اینک مینویسد بتقاضای آقا جمال به کمره رفت و تا آخر عمر آنجا بود این موضوع تأیید میکند حاشیه صفحه قبل را که شیخ جعفر قاضی غیر از شیخ جعفر کمره ایست -

(۲) وفات او را هزار و صد و اندی نوشته اند .



حاجی محمد اردبیلی مولی فاضل بارع متتبع بصیر صاحب جامع الرواة  
وامثال آن یکی از شاگردان علامه مجلسی است. (۱)  
سید صدرالدین قمی سیدسند فاضل مدقق شارح وافید بطوریکه از ظاهر  
احوال او استفاده میشود از شاگردان وی بوده.

میرزا قوام الدین محمد بن محمد مهدی حسینی سیفی قزوینی .

(۱) در مقدمه جامع الرواة مینویسد عالم متتبع خبیر وفاضل کامل بصیر مولانا  
حاج محمد بن علی اصلا از مردم اردبیل بوده و در مشهد حضرت علی و حضرت  
سید الشهداء میزیسته و اواخر قرن یازدهم به اصفهان آمده از تاریخ ولادت و مکان ولادت  
او اطلاعی نداریم آری او از دانشمندان نیمه اخیر قرن یازدهم بوده از علامه مجلسی و شیخ  
جعفر کمرئی بطوریکه خود در کتاب مزبور اظهار داشته اسفاده نموده و علامه مجلسی سال  
۱۰۹۸ هجری اجازه باو داده واصل اجازه را در آخر کتاب فوق آورده لیکن من از کسی  
که از وی روایت کرده باشد یا کتابی نزد او خوانده و همچنین به تألیفی غیر از کتاب  
نامبرده و به استادی بغیر از نامبردگان اطلاع نیافته ام . اردبیلی در ماه ذیقعده سال  
۱۱۰۱ وفات یافت و در حائر شریف بنحاک سپرده شد کتاب جامع الرواة در مدت بیست  
پنج سال تکمیل کرده و این کتاب در واقع مانند ذیلیست برای کتاب تلخیص المقال میرزا  
محمد استرآبادی یعنی رجال اوسط او کتاب مزبور را سال ۱۱۰۰ هجری پایان آورده  
و در آن هنگام در اصفهان بوده شاه سلیمان که از اهمیت کتاب اطلاع پیدا کرده دستور  
داده تا از نسخه اصل نسخه بمنظور کتابخانه سلطنتی استنساخ نماید پیش از آنکه کاتب به  
استنساخ آن پردازد مؤلف اعلام بزرگوار عصر خود را از قبیل علامه مجلسی آقا جمال  
خوانساری سید علاء الدین گلستانه سید میرزا محمد رحیم عقیلی و شیخ جعفر قاضی و آغا  
رضی برادر آقا جمال و مولی محمد سراب را به اطاق مدرسه خود دعوت میکنند از نامبردگان  
تقاضا میکند هر یک بمنظور قدر دانی از مؤلف و محض تیمن و تبرک کلمه ایرا بخط خود  
بنگارند و بدین ترتیب دوسطر را با تمام رسانند علامه مجلسی مینویسد بسم الله الرحمن الرحیم  
آقا جمال الحمد لله علاء الدین الذی عقیلی زین قلوبنا قاضی بمعرفة الثقات آغا رضی والمدول  
محمد سراب والاثبات والاعیان بعد همچنین مینگارند تا دوسطر با تمام میرسد پس از این  
کاتب که مرتضی افشار است مابقی را تا آخر کتاب می نگارد و وقفنامه اش را که شعبان  
۱۱۰۰ بود علامه مجلسی می نویسد.

فاضلی کامل و ادیبی ادیب و شاعری توانا بود . (۱)  
 مقطعات و قصائد مشہوری در صلوات بر رسول خدا و خاندان او دارد  
 و همچنین اشعار بسیاری در مرثی و لعن بردشمنان آنان سروده .  
 آثار او ارجوزہ های متعددی است کہ متون کتب معروف را بدین شرح  
 بلباس نظم در آورده .  
 ارجوزة التجويد نظم کتاب التجويد نظم لمعة الشہید بنام تحفة القوامیہ  
 فی فقہ الامامیہ نظم الکافیہ نظم الشافیہ نظم مختصر الحاجبی نظم الزبدة شیخ بہائی  
 نظم خلاصة الحساب نظم اسطرلاب الشیخ و امثال اینها .  
 قوام الدین بیشتر مراتب علمی را از شیخ جعفر آموخته و بی نهایت باوی  
 خصوصیت داشته تا مرگ بین این استاد و شاگرد را بفراق مبدل نموده .  
 سال ۱۱۱۵ ( هیقغ ) استاد مزبور از سفر حج مراجعت کرد و همان سال  
 پس از ورود باصفهان وفات یافت . (۲)

(۱) ریحانہ سوم نوشته نامبرده حدود ۱۱۵۰ وفات یافته و محدث معاصر در ہدیة الاحباب  
 وفات او را ۱۱۱۵ نوشته اشتباہ است نگارند گوید محدث مزبور نوشته وفات او سال مزبور  
 است بلکہ مینویسد نامبرده از شاگردان و مخصوصان شیخ اجل شیخ جعفر کمرئی است کہ  
 کہ در ۱۱۱۵ وفات یافته پس استاد در آن سال وفات یافته نہ شاگرد  
 (۲) ریحانہ اول از مستدرک نقل کرده کلام صاحب روضات محمول بہ اشتباہ است  
 و مینویسد سال ۱۱۱۵ محمود آقا نام تاجر باعدہ از اعیان دولت و اهل حرم سلطان و طبقات  
 دیگر کہ کلا در حدود ده ہزار ہزار ہزار تن عازم بیت اللہ ہونہ و نقود بسیاری  
 بجهت تعمیر مشہد حسینی ہمراہ داشته و شبکہ ضریح حرم کاظمین را ہمراہ خود داشتند  
 شیخ جعفر ہم ہمراہ قافلہ بود در کرمانشاہ بیمار شد و پیش از آنکہ زیارت کعبہ مشرف  
 شود در دو فرسخی نجف رحلت کردہ و عالم جلیل ملا محمد سراب بر جنازہ او نماز خواندہ  
 و پس از انجام مراسم نماز در قرب قبر علامہ حلّی مدفون ساختند بنا بر این اشتباہ در این  
 بود کہ وی نرسیدہ زیارت کعبہ وفات یافته نہ آنکہ پس از زیارت بیت اللہ وفات

قوام الدین بیاس قدردانی از مقام محترم استاد بزرگوارش قصیده ذیل را در سوک او سروده و در آخر ماده تاریخ او را با جمله « غاب نجم هدی » که ۱۱۱۵ بوده ایراد نموده :

الدهر ینعی الینا المجد والکرما  
 ینعی العفاف و ینعی الفضل یندبه  
 فلیت بالدهر مما قد حکى بکما  
 ولا تطیق الجبال الصم داهیه  
 وزلزلات ارض علم بعدما انفطرت  
 یا صبر هذا فراق بیننا و متی  
 بشیخنا جعفر بحر بساحله  
 یا عین جودی فعین الجود غایرة  
 من للحرین ینادی و هو منقطع  
 این الذی بسط الاحسان منبسطا  
 این الذی فسر الآیات محکمة  
 و باطل کان بالتحقیق یدمغه  
 لله ایامنا اللاتی مضین لنا  
 کانت هی العمر مرت و هی مسرعة  
 واخوة بصفاء الود و افقهم

والعلم و الحلم و الاخلاق و الشیما  
 ینعی الحیاء و ینعی العهد و الذمما  
 اولیت عن ذاک فی اسماعنا صمما  
 دهیاء دک لها الاسلام و انثلما  
 سماء علم و ماج و النظما  
 تطاق والدهر اوهی الرکن فانهدما  
 سفائن العلم مبدولا و مقتسما  
 تبکی علیها العیون الساهرات دما  
 فیستغیث و ینبکی المفرد العلاما  
 قد عم فیض نداه العرب والعجما  
 این الذی هذب الاحکام والحکما  
 کانه بقدم یکسر الصنما  
 ان نحن من نوره نستکشف البهما  
 وهل سمعت بحی عمره انصرما  
 فجمعهم بعده عقد قد انقصما

یافته باشد .

فوائد الرضویه پس از آنکه مطالب مزبور را با اضافه ایراد کرده مینویسد پیش از آنکه نامبرده عزیمت سفر نماید در مسجد جامع منبر رفت خطاب بمردم در ضمن مواعظی اظهار داشت من در قضاوتهای خود بایقین باینکه حکم الله را در باره افراد محکوم اجرا میکرده حکم میداده اکنون از حاضران درخواست دارم هر گاه کسی ظاهرا محکوم بحکم من بوده و در واقع محکوم نبوده آرزو مندم از من راضی گردد و مرا حلال کند .

و مسند زاده عزاً تمكثنه  
 ظلّ الاشارات بعد الشيخ مبهمه  
 بات الصحاح سقيما منذفارقه  
 تبكى عليه عيون العلم تسعد ها  
 تمضى الليالى ولا تفنى مآثره  
 نظمي مدامع تجرى فى مصيبتيه  
 طوبى له من وفى فى مهاجره  
 والنفس فى عرفات الشوق والهـة  
 و اذا ناف على وادى السلام رأى  
 واستقبلته به الارواح طيبة  
 فقال لبيك يا ربى و معتمدى  
 لبيك يا سيدى لبيك يا صمدى  
 فحلّ فى مجمع الارواح يصحبهم  
 مقرّبا فى منى التسليم مهجته  
 فالناظرون الى اشراق جبهته  
 والعاكفون على اطراف مضجعه  
 قف بالسلام على ارض الغرى وقل بع  
 منى السلام على قبر بحضرتيه  
 واقراء عليه بقرئيل و مرحمة  
 وابسط هناك وقل يا رب صلّ على  
 وآله الطيبين الطاهرين بما  
 وحفّ بالروح والريحان تربته  
 تاريخ ما قد دهانا «غاب نجم هدى»  
 يغلى الفؤاد ولا تمتدّ زفرته

كخاتم فسته جور الزمان رمى  
 كما الشفاء عليل يشتكى السقما  
 عين الخليل اصببت عينه بعما  
 شروحها و حواشيهـا و ما رقما  
 يبقى على صفحة الايام ما رسما  
 فالقلب ماثر العينان قد نظما  
 من بيته و هو يرجو الله معتصما  
 والقلب منه بنار اللوعة اضطرما  
 من جانب القدس نورايكشف الظلما  
 والرب ناداه قف بالواد محتشما  
 لبيك يا محيى الاموات و الرّما  
 حجبى اليك علمت السرّ والهـما  
 بالجسم والروح لا يلقى به سأمـا  
 أبدى من الحب ما فى صدره انكتما  
 يرون ثغر الرضا فى وجهه ابتسما  
 يستنشقون نسيم الخلد قد هجما  
 د السلام على من شرف الحرمـا  
 اهمى عليه سحاب الرحمة الديما  
 طه و يسن و الفرقان مختتما  
 محمد خير من لبتى و من عزما  
 اسدوا الينا صنوف الخير والنعما  
 واقبل شفاعتهم فى حقه كرما  
 فالله يهدى بياقى نوره الامما  
 ضعف القوام اكل النطق والقلما

روزگار خبر مرگ میدهد آری خبر مرگ بزرگواری و بخشش دانش و بردباری خوی و رویه پسندیده یا کدامنی و فضل و حیا و پیمان و وفای بعهد ای کاش روزگار لال میشد و چنین خبری بما نمیداد یا گوشهای ما از شنیدن آن خبر کر میشد آری مصیبت بسیار عظیمی بود که کوهها تاب کشیدن بار سنگین آنرا نداشتند و رخنه در دین اسلام افتاد زمین دانش پس از آنکه آسمان شکاف یافت متزلزل گردید و دریا بتلاطم درآمد ای شکیبائی اینست جدائی که بین ما اتفاق افتاد اما چه صبری که تاب توانرا از کف برده و رکن اسلام را منهدم ساخته .

آری رکن اسلام بفقدان شیخ جعفر منهدم شد یعنی بمرگ بزرگی که مانند دریائست که کشتیهای علم و کمال در کنار آن لنگر انداخته ای چشم از گریستن خودداری مکن و چون باران ریزش نما زیرا بزرگی از دست رفته که چشمهای بیدار در سوک او خون میگیرند آری او کسی بود که غمگینان را پشت و پناه بود و بداد بیچارگان میرسید کجا رفت آنکسیکه سفره احسانش را گسترده بود و عرب و عجم را بمیهمانسرای خود میخواند کجا رفت آن بزرگی که آیات خدا را تفسیر میکرد و احکام الهی را با کمال تهذیب ب مردم میرسانید و ریشه باطل را چون تبری که اساس بتان را در گون میسازد از میان میبرد یاد آن روزگاریها که از نور او استفاده میکردیم آن عمری بود که با شتاب هر چه تمامتر سپری شد و تابحال شنیده نشده عمر رفته باز گردد اخوان صفا مانند آنها از یکدیگر گسیختند و جایگاهی که عزت و ارجمندی آنرا بر پایه خود استوار داشت مانند انگشتری از ستم روزگار شکسته شد اشارات پس از درگذشت او نامعلوم ماند و شفا رنجور گردیده و از درد مینالید صحاح بر اثر مفارقت او بیمار شد و عین الخلیل کور گردید و چشمهای دانش بر او گریستند شروح و حواشی او با گذشت روزگار از میان نمیرود و بر صفحه روزگار باقیند شعر من مانند اشکهای منست که در سوک او

جاری میگردد و دل من چون گوهرهای پراکنده است که برشته نظم در آمده آفرین بآن بزرگی که با کمال امیدواری عزیمت خانه خدا نمود روحش در عرفات شوق حیران بود و دلش از آتش خوف او شعله ور هنگامیکه بوادی السلام رسید از ناحیه قدس الهی نوری را مشاهده کرد که تاریکی را برطرف نمود ارواح پاکیزه باستقبال او آمدند و پروردگار او را در آن وادی بجانب خود دعوت کرد او پروردگارش را اجابت کرد و تلبیه او را پاسخ داد و به سیادت آن حضرت اعتراف نمود و او را از ماسوا بی نیاز دانست و اظهار داشت آهنگم بسوی تو بود و تو از نهان من با خبری او وارد بر ارواح شد و با روح و جسم خود با آنها ملاقات کرد و در منای تسلیم دل خود را بحضرت او نزدیک نمود و آنچه در سینه داشت آشکار ساخت آنها که بنورانیت پیشانی نورانی او متوجه میشوند می بینند که گوئیا دندانهای صاف و پاک و زیبای خرسندی بر جبهه او خندانست و آنها که اطراف مرقد معتکف اند نسیم بهشت را از آن استنشاق میکنند در سرزمین نجف نوقف کن و پس از درود بمقام اقدس حضرت مولی علی علیه السلام که حرم مقدس نجف بمنایت آن حضرت مشرف گردیده سلام مرا بمرقد آن بزرگوار که ابرهای رحمت بر آن سایه افکنده اند برسان و سوره مبارکه طه ویس و فرقان را از جانب من در کنار قبر او با تجوید کامل تلاوت کن آنگاه دست بدعا بردار و بر محمد و خاندان او که از همه بهتر و پیشتر دعوت حق را اجابت کرده اند صلوات فرست و از آنها که انواع خیر را برای ما بوجود آورده اند و اطراف آنها را راحتی و آسایش فرا گرفته درخواست کن تا از روی کرم و بخشش شفاعت خود را شامل حال او قرار دهند.

تاریخ این سوگ که ما را سخت ناراحت کرده جمله « غاب نجم هدی » است که حاکی از فقدان ستاره درخشان هدایت است و خداهم به آنچه از نورانیت او

باقی مانده مردم را هدایت میکنند دل میجو شد نفس تازه نمیشود نیر وها ضعیف گردیده گویا همه درسوك او اندوهنا کند و زبان و قلم از کار افتاده اند .

(۱۷۲) ابوالقاسم جعفر بن حسین بن قاسم بن محب الله بن قاسم بن مهدی

موسوی .

سید سند بارع صاحب فضل قوی و فهم مستقیم و طبع قویم .

معظم له جدّ جدّ ابی مؤلف این کتاب و پسر دختر آقا حسین بن حسن

گیلانی متکلم فقیه آتی الترجمه است (۱)

موسوی عالمی عامل و فقیهی کامل و ادیبی ماهر و فاضلی بزرگوار و جامع

فنون و از بیکو کاران و ابدال و پارسایان و پرهیز کاران و نقاد رجال و اخبار و سیر

و آثار و صاحب کرامات با هیبه و مقامات عالیه و حسب و نسب بود .

معظم له در دارالسلطنه اصفهان متولد شد و از دانشمندان آن سر زمین

استفاده کرد .

در آن موقع که آتش غوغا و فتنه افغان در اصفهان شعله ور شد نامبرده

به حدود خوانسار و جرفادقان عزیمت کرد مردم آن دیار از وی درخواست کردند

تا همانجا اقامت نماید وی بدرخواست نامبردگان ترتیب اثر داده و همانجا زیست

نموده به اقامه جمعه و جماعت پرداخت و پیشوائی دین و دنیا و ریاست حکم

و فتواری ابعده گرفت و مقبولیت عامه پیدا کرد و مردم هم کاملاً مطیع و منقاد وی

بوده و بدینوسیله در مهد امن و امان غنودند و براه معرفت و ایمان رهبری شدند

و با آنکه موقعیتی نداشتند از برکت آن جناب بعالی ترین مقامات نائل گردیدند

چنانچه کمتر آدمی بود که از قرائت و حسن خط بی بهره مانده باشد (۲)

(۱) مؤلف نسب خود را پیش از این چنین مرقوم داشت محمد باقر بن زین العابدین

جعفر بن حسین بن ابی القاسم جعفر المشتهر بالمیر

(۲) تذکره شعراء خوانسار مینویسد میر کبیر ( میرزا ابوالقاسم ) در نائره فتنه افغان

که جان خود را در خطر می بیند از اصفهان بقصد عراق عرب عزیمت میکند در یکی از قراء

میر کبیر در آغاز کار مدنی از محضر علامه مجلسی استفاده کرده گویند هنگامیکه میر کبیر اراده داشت بمحضر مجلسی شرفیاب شود بمناسبت اینکه خرد سال و ابتداء بلوغ او بود و هنوز در چهره اش موی نروئیده بود از شرکت در مجلس درس او حیا میکرد تا اینکه مریم بیگم یکی از زنان حرمسرای صفویه و بانوی مدرسه معروف اصفهان از این موضوع اطلاع پیدا کرد روغن مخصوصی که در اختیار داشت برای او فرستاد تا بصورت خود بمالد و بدینوسیله موی بصورتش بروید میر کبیر طبق دستور آن روغن را بکار برد و در ظرف چند روز چهره اش

گلپایگان که گویا رباط میرک باشد موقع نماز کراماتی از او دیده میشود اهالی مانع از حرکت او میشوند ولی خود آقامایل بماندن نبوده کدخدای قریه با همراهان او تماس گرفته و اظهار میدارد که آقا از ادامه مسافرت بمراق منصرف شده اند و کرایه بار اثاث آقا را که جز کتابخانه وی چیزی نبوده است میپردازد کاروان در نیمه شب براه افتاده و بامداد که آقا متوجه موضوع شد بسیار افسرده میشود اهالی بالتماس تمام از آقا دعوت میکنند که به هدایت و راهنمایی و ارشاد آنها پرداخته و در گلپایگان متوطن گردد چیزی نمیکرد که آقا بیاد موطن آباء و اجدادی خود افتاده متوجه خوانسار میگردد اهالی خوانسار مقدم وی را گرامی شمرده و مانع از برگشتن او بگلپایگان میشوند بابا عظیم عارف مشهور و چند نفر دیگر از بزرگان خوانسار در این راه کوشش بسیار میکنند اهالی گلپایگان و کسانی که ملتزم رکاب آقا بودند زیر بار نمیروند نزدیک بود فتنه برپا و کشمکش ایجاد شود عقلاء طرفین وساطت کرده و بنا بتمایل میر قریه قودجان که جزو خوانسار و در قلمرو حکومت گلپایگان است برای اقامت وی انتخاب میشود از آن پس آقا در قودجان خوانسار اقامت گزیده و طبق قراری که بین اهالی خوانسار و گلپایگان بسته شده بود در ایام هفته جمعه ای را در گلپایگان و جمعه ای را در خوانسار اقامه نماز جمعه میفرمود این قرار داد تا زمان فوت میر اجراء گردید . پس از فوت او مجدداً کشمکش اهالی خوانسار و گلپایگان بر سر فرزندان آن مرحوم شروع شد تا بالاخره باتوافق یکدیگر سید حسین را خوانساریها و سید محمد را گلپایگانیها با خود بردند.



از موی پوشیده شد و بمحض روی حضور یافت .

میر کبیر در کتب و مصنفات خود از وی به شیخی الاعظم و استادی الافخم تعبیر میکند و مستقیم و غیر مستقیم از وی روایت مینماید .

و از دانشمندانیکه پیوسته از حضور او بهره مند شده و علوم معموله را از او فرا گرفته و اخبار اهل بیت را از او روایت نموده دانی بزرگوارش آقا حسین کیلانی سابق الذکر بوده که محقق بزرگوار و صاحب شرح صحیفه است میر کبیر در کلمات خود از او به خالی العلامه و استادی و من الیه فی جمیع العلوم استنادی تعبیر می نماید .

میر کبیر از مولای فاضل مسدّد محمد صادق فرزند محقق مولی محمد تنسکابنی معروف به سراب و صاحب مصنفات روایت میکرده .

محمد صادق به میر کبیر و فرزندش امیرسید حسین آنی الترجمه که در هنگام عزیمت بسفر عتبات در حدود خوانسار وفات یافته اجازه داده محمد صادق در آن اجازه از پدرش ملا محمد سراب از علامه سبزواری از مشایخ عظامش روایت میکرده .

میر کبیر علاوه بر نامبردگان از عده از فضلاء نجف روایت میکرده که اینک اسماء و صفاتشان حاضر الذهن نمیباشند .

میر کبیر با مرحوم سید صدرالدین قمی شارح وافیه دوستی بی نهایتی داشت بطوریکه از سید متبحر شهرستانی میرزا مهدی که او آخر روزگار این دو بزرگوار را ادراک نموده نقل شده صداقت و دوستی این دو مرد نامدار تا بعدی بود که هر گاه موقع نماز فرا میرسید و یکی از این دو بنماز شروع کرده بود آندیگر بوی اقتدا می نمود .

سید صدرالدین مقید بود پس از نماز صبح و نماز مغرب حوالات صدگانها را بگوید و هر شب به سید کبیر اقتدا میکرد از نظر آنکه از فیض نماز عشاء باز

نماید از وظیفه خود باز می ماند و میر کبیر با آنکه از وظیفه وی با خبر بود در این حال صبر نمی کرد تا وی حوالات را بانجام برساند .

از آثار میر کبیر آنچه بدانها دست پیدا کرده ایم عبارتند از مناہج المعارف فی اصول الدین کتاب بزرگی است و کتاب مبسوطی در زکاة و کتاب دیگری در زکاة مختصرتر از آن کتاب مبسوطی در حج رساله در عینیت نماز جمعه در زمان غیبت این رساله را بمنظور رد بر محقق آقا جمال خوانساری تألیف کرده مصباح کتاب مختصری است در ادعیه نادره معتبره که خود بتجربہ رسانیده این رساله را بخاطر عدّه زیادی از فضلاء خوانسار که نامشانرا در خطبه آن آورده قدوین کرده و آیات بسیاری حاکی از اهمیت دعا بدان افزوده تعلیقات لطیفی بر کتاب ذخیره در فقه و کنای به ترتیب ایضاح علامه بنام تتمیم الايضاح مقاله در شرح دعاء سحر ابو حمزه ثمالی، منظومه میمیه بزبان عربی سروده بطور کلی دارای الف و همزه نمیباشد و متجاوز از سه هزار بیت است حکم شرعی و آداب مرعیه را در آن مفصلاً ایراد نموده و حاکی از مهارت کامل او در زبان عربی است .

سید شهرستانی در ظهر نسخه اصل به خط خود توصیف کاملی بیشتر از آنچه تصور میشود از قصیده و منشد آن نموده (۱)

(۱) چهارده بیت از آن قصیده را به پاس احترام از نام چهارده معصوم علیهم السلام

می آوریم منه التوفیق .

تنشمت فی قصدی بخیر تنشم	و بدیت منظومی بذکر معظم
فبسملت فی قیدوم نظمی و منطقی	تبرکت من فوری بخیر مقدم
فلیس بمختوم ولیس بمنجح	تطلب مبدو بغیر متمم
ولیس لذی قدر متم بدونه	بتصریح منصوص بنص مسلم
فتمت مبدوی و یمت یسره	بیسلمة فی وقت نطق و مرقم
و جدت تنسیمی بحمد مجدد	فقلت و قولی من ضمیر مصمم
حمدت بحمد مخلص فی تیقن	بمعجزی و تصیری لتحمید منعم

و امثال اینها از رسائل و مجموعات و نوادریکه از فکر بکر خود بوجود آورده از قبیل خطبه ها و شعرها و ظرائف افکار و عبارات تصنعی خالی از الف و نقطه و امثال اینها .

میر کبیر در نهایت خوش خطی بود و با آنکه گفته اند در بعضی از انگشتانش عیبی وجود داشت در عین حال کتابهای بسیاری بخط خود نوشته و نزد ما موجود است .

میر کبیر بطوریکه خود از نوشته والد مبرورش نقل کرده در روز اربعین سال ۱۰۹۰ ( غص ) متولد شده و در دیه قودجان که از قراء جرفادقان است و متصل بزمینهای خوانسار میباشد در سیزدهم ذیقعد سال ۱۱۵۸ ( غقنح ) وفات یافت و در خارج همان محل مدفون شد و مقبره اش مزار عمومست و سر راه قرار گرفته .

یکی از سراینندگان ذیل قصیده بماده تاریخ فوت او اشاره کرده (۱)

میر ابوالقاسم اعلم ز جهان رحلت کرد

از میان نسخه آداب مسلمانان رفت

سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم

گفت : « دانای ادب عالم ربانی رفت »

نبی و صدیق فکیف بقصم	جلیل عظیم لیس یعرف قدره
و کنه حمیدی منطو غیر مفهم	و حمد حمید ینبغی قید قدره
ولیس لذی عجز بغیر تلغثم	فلیس بمقدور حقیقه حمده
و تصدیر ربی فیه غیر معلم	نم حمده فی ذکره غیر مره
مجرد تشبیه بحمد مسلم	و محمد ذی عجز یکون بمعجزه
به نفس تنزیل مجید مکرّم	فنجمله فی مثل حمد تجمّد
و حمد مقیم فی محلّ تعلم	و حمد ذوی قرب بحضرت ربهم

(۱) ماده تاریخ مزبور برابر با ۱۱۵۷ میباشد یعنی از سالیکه مؤلف تعیین کرده

یکسال کمتر است

(۱۷۳) شیخ جعفر فرزند شیخ خضر حلی (۱)

استاد فقہاء اجلہ و شیخ مشایخ نجف و حلہ اصلاً از مردم جناحیہ حلہ

بوده و در نجف اشرف میزیسته و ہما نجا دارفانی را وداع گفته .

کشف الغطاء در فقہ و کلام استاد بوده و در احکام شرعی مہارتی بکمال

داشته دروس شرایع اسلام را با کمال آراستگی تدریس میکرده و فروع مسائل

حلال و حرام را از مدارک لازمہ بسادگی استنباط می نموده مذهب حق اثنی عشریہ را

کما هو حقہ ترویج میکرده و مشکلات را با دقت منحصر بفردی کہ داشته کشف

می نموده رفق و فتق امور در دست او بوده و خواص و عوام او را بر ہمگان مقدم

میداشتند اعظام از اعلام و بزرگان حکام او را بزرگی میداشتند و او با کمال علاقہ

مندی بہ امر بمعروف و نہی از منکر میپرداخت و در کلیہ گرفتاریها آرامش را

از دست نمیداد و از صولت پیش آمدہای ناگوار نمی ہراسید در روز گاری کہ

میزیست عرب و عجم و ترک و تاجیک از وی چشم میزدند و در دین و دنیا بر معاصرانش

تفوق داشت .

شیخ اکبر در خاندان متوسط روحانی و علم تربیت شدہ بود در عین حال در

میدان حکومت شرعی بیایہ رسید کہ مشہور آفاق شد و در نشرفقہ آل محمد جدیتی

بی نہایت داشت خود در وصف حالش نیکو گفته :

« کنت جمعیرا فصرت جمعرا ثم الشیخ جعفر ثم شیخ العراقین ثم شیخ مشایخ

المسلمین علی الاطلاق، در آغاز جعفر خوردی بودم سپس کلان شدم آنکاه شیخ

جعفر خوانده شدم پس شیخ عراق عرب و عجم گردیدم پس از آن بطور کلی شیخ

مشایخ مسلمانها بودم .

کشف الغطاء هموارہ کمال فروتنی را رعایت میکرد و با آنکہ صولت

و افتدارش عالمگیر بود در مقابل مؤمنان نخوت و تکبری از خود بروز نمیداد

و خود را مانند یکی از افراد معمولی بحساب می آورد در عین حال خردمندان

(۱) شرح حال او و خاندانش مفصلاً در مجلد سوم ماضی النجف آورده شدہ .

وعالمان از هیبت او میهراسیدند و موی بر اندامشان بحرکت می آمد.

کاشف الغطاء دانشمندی دلاور و قوی اندام و بلند همت و دیندار و بینای بکار خود بود اشتیاق فراوان بکثرت خوراک و همخوابی با زنان داشت و همواره مطابق باصلاح دین و دیانت خویش با دربار پادشاهان و حاکمان ارتباط پیدا میکرد و این معنی را بحسب اجتهاد و اعتقادش لازم میدانست.

کاشف الغطاء حقوق الهی را بقدرت ریاستی که داشت از مردم بصورتهای مختلفی میگرفت و بلافاصله بمستحقان و بینوایان میرسانید.

کاشف الغطاء در آغاز کار با کمال فلاکت و ناتوانی میگذرانید تا بعدیکه حاضر شد سی سال عبادت استیجاری بعهده بگیرد و وجه آنرا در روزگار تحصیل مصروف بدارد.

کاشف الغطاء بیشتر مراتب علمی را از شیخ محمد مهدی فتونی عاملی وسید صادق فحّام (۱) و شیخ محمد تقی دورقی (۲) که از فقهاء نجف بوده استفاده کرده پس از آن بدرس مروج بهبهانی در حائر شریف حضور می یافت.

(۱) سید صادق از علما و بزرگان و ادبای عصر خود بوده سال ۱۱۲۴ هجری متولد شده از شاگردان پدر شیخ کاشف الغطاء و پدر بحر العلوم بوده و بر اثر احاطه ایکه بعلوم ادب داشته او را شیخ الادب و قاموس لغت العرب مینامیدند سید بحر العلوم و شیخ کاشف الغطاء مبادی عربیت را از او آموخته اند آثاری دارد و در نجف اشرف در ۲۱ شعبان سال ۱۲۰۵ هجری وفات یافته.

(۲) معارف الرجال نوشته نامبرده از علماء اعلام و از مبرزین علما و مدرسین نجف اشرف و از مراجع تقلید بود و طبع نقادی داشت و ریاست شعر و ادب دو قرن دوازدهم بعهده او بوده و شعراء اشعار خود را تحت نظر او تصحیح میکردند و بزرگانی از قبیل بحر العلوم و کاشف الغطاء از شاگردان او بودند و او در طبقه فتونی و بهبهانی بوده و خود از شاگردان سید عبدالله شبر بشمار می آمد سال ۱۱۸۷ در محله حویش نجف وفات یافت و مجالس مهمی برای او در خارج و داخل نجف منعقد شد.

و از نامبردگان وسید بحر العلوم و دیگر از اکابر روایت میکرده و بیشتر فقهاء روزگار ما از وی روایت می نمایند .

از قبیل سید علامه حاج سید محمد باقر حجة الاسلام صاحب مطالع الانوار و مرحوم حاجی کلباسی صاحب اشارات و منهاج و مرحوم شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام و دو داماد ارجمندش که سمت مصاهرت بر دختران همسر ایرانش داشتند یعنی دوفقیه فاضل سید صدرالدین موسوی عاملی و شیخ محمد تقی بن عبدالرحیم رازی ایوانکیفی سابق الذکر و صاحب شرح معالم و همچنین فرزند گرامیش که مشایخ اسلام و فقهاء اعلام بوده اند اعنی :

شیخ الفقیه الاکبر الافخر موسی بن جعفر که خلاق فقه بود و از قوانین آن بینائی فوق العاده داشت چنانچه چشم روزگار مانند او را ندیده بود پدرش او را باستثناء محقق و شهید بر همه فقهاء برتری میداد .

شیخ موسی رساله پدرش را از اول طهارت تا آخر صلاة در ضمن دو مجلد شرح کرده و در حدود ۱۲۴۲ یا ۱۲۴۳ هجری وفات یافته . فرزند دیگرش شیخ علی که از فقهاء مسلم بوده کتاب مبسوطی در خیارات دارد و نیز برخی از مسائل بیع را تدوین نموده و در اواسط حدود ۱۲۴۰ هجری در حائر مقدس وفات یافت جنازه او را با تشییع مفصلی از کربلا بنجف آوردند و نزدیک مرقد پدر و برادرش مدفون ساختند (۱)

فرزند دیگرش شیخ حسن است که از آن دو کوچکتر بوده و در فضل و فهم و فقه از فقهاء آن عصر بشمار می آمده (۲)

(۱) شیخ علی سال ۱۲۵۰ هجری وفات یافته و در آن روزگار مرجعیت باختلاف بین او و صاحب جواهر بوده با اینکه بمقتضای گفته شیخ خضر شلال مردم متوجه به شیخ علی شدند و او را بمرجعیت انتخاب کردند و پس از وفات شیخ علی مرجعیت منحصر بصاحب جواهر گردید و گوئیا عبارت فوق که ترجمه شده اشاره باین معنی دارد .

(۲) شیخ حسن که مشهور به صاحب انوار الفقاهاه است سال ۱۲۰۱ متولد شده و در

در عصر او ریاست شیعه و مرجعیت عامه منحصر به منامش شیخ حسن صاحب جواهر بوده و ما پس از این بشرح حال او اشاره خواهیم کرد .

از آثار معروف شیخ اکبر کاشف الغطاء کتاب کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء ابواب اصول آن تدوین و تکمیل شده و بحث فقه را بخصوص آنچه مربوط به عبادات بوده تا آخر ابواب جهاد تألیف نموده این کتاب خاصه فکر صائب او بوده و هیچیک از علما مانند آن تدوین نکرده اند پس از آن کتاب وقف و توابع آنرا بدان کتاب ملحق ساخته و آن اندازه که در دست اختیار قرار داده قریب به چهل هزار بیت است در عین حال چنانکه گفتیم برتر از تمام کتب فن است .

بطوریکه موثقان اظهار داشته اند این کتاب را مؤلف در یکی از سفرهایش تصنیف کرده و تصادفاً در آن موقع بجز از کتاب قواعد علامه کتاب دیگری حاضر نداشته (۱)

فقه و اصول و زهد و تقوی مشار بالبنان بوده در مسجد والدش نماز میخواند و گروه بسیاری باو اقتدا میکردند پیش از وفات برادرش در حله زندگی میکرد و پس از آن بنجف آمد و در منزل خود تدریس میکرد و حوزه او انفع حوزههای نجف بود و بر اثر احاطه ای که به مسائل فقه داشت در هیچ مسئله زیاد تأمل نمیکرد نامبرده از شاگردان برادرش شیخ موسی و صاحب مفتاح الکرامه و صاحب مقابیس و سید عبدالله شبر و امثال ایشان بوده و از همه آنها اجازه روایتی داشته و عده از اعلام از قبیل حاج ملا علی خلیلی و شیخ انصاری از شاگردان او بوده اند آثار نظمی و نثری بسیاری دارد معروف ترین آنها انوار الفقاهه است که یکدوره فقه را تقریباً داراست وی شب سه شنبه ۲۷ شوال سال ۱۲۶۲ وفات یافت و در مقبره خانوادگی مدفون شد .

(۱) سوم ماضی النجف از شیخ عبدالحسین تهرانی نقل کرده از شیخ صاحب جواهر پرسیدم با اینکه کشف الغطاء تألیف استاد شما بوده و مطالب عویصه و عبارات مشکله دارد چرا از شرح آن اعراض کردید پاسخ داد برای اینکه من نمیتوانستم مدارك فروع مذکوره در آنرا استنباط کنم و از شیخ انصاری نقل کرده کسیکه باکمال اتقان قواعد اصولی را که شیخ در کشف الغطاء ایراد کرده بدست آورد او در نزد من مجتهد مسلم است .

از آثار او شرحی است که بر بخشی از ابواب مکاسب قواعد علامه نوشته این شرح کبیر و مشتمل بر قواعد فقهیه است و مسائل فقهیه را بطور اعجاز آوری ایراد نموده چنانچه دیده روزگار مانند آنرا ندیده .

دیگری کتاب بزرگی است در طهارت این کتاب را در آغاز کار بمنظور توضیح عده از عبارتهای اصحاب و احادیثی که در این باب رسیده تألیف نموده .  
دیگری بغیة الطالب است که رساله عملیه اوست و مشتمل بر کتاب طهارت و صلاة است .

دیگری در مناسک حج رساله دیگری در اصول الدین بنام عقائد الجعفریه کتاب دیگری بنام حق المبین در رد اخباریها .

و رساله شیوائی بنام کشف الغطاء عن معایب میرزا محمد عدو العلماء این رساله را در طمن میرزا محمد بن عبدالنبی نیشابوری معروف باخباری نوشته و آنرا برای سلطان فتحعلیشاه قاجار فرستاده و کارهای ناپسند نامبرده را مدلل ساخته و اعتقادات کفر آمیز بیش از حد تصور او را ایراد نموده .

زیرا در آن موقع که میرزا محمد از ترس علماء عراق فراری بوده بدربار ایران پناهنده شده .

شیخ بزرگوار برای طرد نامبرده رساله مزبور را تدوین نموده و در آن خطاب بطهرانیها « میرزا محمد کم لامذهب له » میرزا محمد شما مذهب ندارد و مخصوصاً شیخ بزرگوار در آن متهرض است که نامبرده جناب او را اموی دانسته و سید محسن کاظمی را که فقیهی پرهیز کار و عالمی ربانی بوده محلل لواط قلمداد کرده ماییش از این ذیل احوال ملا محمد امین استرآبادی بیاره از مزخرفات و گفتار ناپسند او که در باره علماء اعلام اظهار داشته اشاره نموده ایم .

از جمله مطالبی را که شیخ بزرگوار در آن رساله متذکر شده و مناسب با حال حاضر است خطاب بوی مینویسد سوگند بخدا اعتبارت را از دست دادی



و موقعیت و اهمیت را نابود ساختی و بار ننگینی را بدوش کشیدی و آتش درونی خود را شعله ور ساختی و به پنج صفت که از پستترین صفات است و رسوائی دنیا و آخرت را در بردارد موصوف گردیدی : ۱- نقص در خردمندی ۲- نقص در دین ۳- بی وفائی ۴- بی حیائی ۵- حسادت بی نهایت و برای يك يك از آنها شواهدی است که عالم و جاهل از آن با خبرند .

آنگاه از جمله شواهدیکه برای نقصان عقل او آورده اینست که تو بخود میبالی و اظهار تکبر مینمائی زیرا شخصی را از بنی امیه میدانی که از مردم عراق عرب است و همه مردم میدانند عراق عرب جایگاه بنی عباس است و آنها هم از بنی امیه که در عراق عرب بوده فرار کرده و یکی از آنها در سرزمین عراق باقی نمانده و هیچیک از شهر نشینان و بیابان گردان بگروه بنی امیه بستگی ندارد .

پس از این افزوده بنی امیه در موقع فرار از سرزمین عراق به دو دسته تقسیم شدند برخی به ساحلهای دریا پناهنده شدند و عده بطرف هند رهسپار گردیدند و خود را از ترس مخالفان بنی هاشمی خواندند و راه هند هم از صحرا و دریا منشعب میشود محتمل است بنی امیه ای که از راه صحرا فراری بوده بطرف نیشابور عزیمت کرده باشند و مدتی در آنجا در کمال اختفا و سرگردانی بسر برده باشند. سپس باریگر بهند برگشته و در آنجا بعنوان هندی نیشابوری شهرت پیدا کرده اند. بنا بر این جناب شما اقرب به مردم بنی امیه هستی و آثار و قرائن هم حاکی از این حقیقت اند زیرا پیشینیان شما آنها را که کتاب ناطق حق بودند و خزینه حکمت الهی و فصل الخطاب واقعی بشمار می آمدند سب کردند و دشنام دادند و تو از آنجا که بدان خاندان که از هر جهت طاهر و مطهرند دست رسی پیدا نکرده تیر کینه خود را هدف سینه نایبان آنها قرار داده ا

علاوه بر این جناحیه ( زادگاه شیخ بزرگوار ) یکی از دیهات دور افتاده است و مردم آن در کمال بینوائی اند تراز کجا باصل آنها پی بردی و تحقیق کردی

کہ مردم آن از گروہ بنی امیہ اند و حال آنکہ شہرت آن دہ از ہنگامی بود کہ پدرم از آنجا حرکت کرد و بعنوان تحصیل علم در نجف اشرف ساکن گردید .  
پدر من بہ صلاح و تقوی و فضیلت معروف بود و فضلا و صلحاء نجف برای حضور بجماعت او بر یکدیگر سبقت می گرفتند .

وسید سند واحد واحد یگانہ عصر و یکتای دہر پارسای زاہد را کع ساجد عالم عامل فاضل کامل مرحوم مبرور مولینا سید ہاشم رحمہ اللہ تعالیٰ در بارہ او گفتہ کسیکہ میخواید چہرہ یکی از بہشتیان را بہ بیند بچہرہ تابناک شیخ خضر متوجہ شود و ہنگامیکہ وفات سید معظم لہ نزدیک شد وصیت کرد مشارالیہ امور تفصیل اورا بچہدہ بگیرد (۱)

(۱) سید ہاشم خطاب فرزند سید محمد موسوی نجفی . معروف ال رجال مینویسد نامبردہ در نجف اشرف متولد شدہ و عالمی فاضل و متقی و واعظی متعظ بودہ در آغاز کار ہرینہ زندگی خود را بمنظور تحصیل علم از راہ ہیزم کشی متحمل میشد و بدینجہت بہ خطاب شہرت یافتہ معظم لہ در روزگار نادر شاہ افشار میزیستہ ہنگامیکہ نادر بعزم زیارت مرقد طاہر حضرت امیر علیہ السلام وارد نجف میشود و بخانہ ہای علما بمنظور دیدن آنها میرود از جملہ بدیدن سید میرود فرش خانہ سید منحصر بحصیر بودہ نادر شاہ اظہار میدارد من نادر شاہم اگر فرمانی داشتہ باشی در پذیرش آن مفتخرم سید میگوید آری در خواست میکنم پشہ ہا کہ شبہا خواب را از من سلب میکنند از من دور کن نادر می گوید پوای تقاضا کن تا ہر چہ بخواہی در اختیار تو بگذارم میگوید من از کسی میخوام کہ برہمہ چیز تواناست نادر بدون آنکہ اظہار بنماید از پیش او خارج میشود .

ہمان کتاب مینویسد در روزگار او بازرگانی بعزم حج بیت اللہ وارد نجف شد و صندوق کوچکی مملو از طلا در اختیار داشت و میخواست اورا بہ یکی از معتمدان نجف بسپارد تاجری را باو معرفی کردند او ہم باطمینان اینکہ نامبردہ مرد نیکو کاری است صندوق مزبور را نزد او گذارد و بسفر حج رفت در بازگشت نزد تاجر رفتہ و صندوق امانتی خود را طلبید نامبردہ انکار کرد تا بحدیکہ آن بیچارہ مأیوس گردید سرگردان شدہ و پیش آمد او در نجف شہرت پیدا کرد تا اینکہ اورا بحضور سید ہاشم دلالت کردند سید فرمود من

شیخ بزرگوار مینویسد: کراماتی را به پدر من نسبت میدهند و همه دانشمندان از احوال او مطلعند و میگویند با حضرت ولی عصر روحی له الفداء یا خضر یا هر دوی آن بزرگواران علیهما السلام ملاقات نموده و در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء و باقی ائمه بروی او گشوده شده (۱)

نزد او خواهم رفت در کناری مخفی باش بمجردیکه دیدی از دکان او خارج شدم بلافاصله نزد او رفته امانتی خود را از او مطالبه کن آن تاجر پذیرفت در انتظار بود بمجریکه سید خارج شد نزدیک رفته صندوق خود را مطالبه کرده از جای برخاسته امانتی را باو داد تاجر که از این موضوع بشکفت آمده بود پرسید چگونه پیش از این انکار کردی پاسخ داد طلا بود و گرانها و چگونه اکنون بلافاصله پرداختی پاسخ داد موعظه سید در من اثر کرد اثر آتشی را بر پای خود نشان داد که سالها التیام پیدا نکرده بود و آن این بود فلسی بیکی از افراد قرض دار بود آنرا در عمامه خود گذارده تا بمجردیکه او را به بیند بوی پردازد چند روز گذشت شبی در خواب دید قیامت بپاشده نوشته از حضور امیر المؤمنین آورده بعرض رسانید قیامت برپا شده شما در کنار جهنم حضور پیدا کنید من همراه آنحضرت حرکت کردم حضرت مرا از همراهیش ممانعت کرد فرمود بازگرداگر خدا از تو مطالبه دارد من تعهد میکنم طلبش را ادا کنم و اگر مردم از تو مطالبه دارند باید حقوقشان را پردازی من از آن يك فلس خاطر کردم تا آنکه باتفاق حضرت کنار جهنم رسیدم در اینحال مردی بیرون آمد اظهار داشت ای هاشم يك فلس مرا بده و بطرف من متوجه شده با قوت تمام انگشت خود را بر پای من فرو برد چنانچه اکنون اثر آنرا می بینم آن مرد تاجر از آن حکایت گریست و امانتی را رد کرد همان کتاب نوشته شیخ خضر فوق الذکر از شاگردان او بوده و بنا بوصیت سید جنازه او را غسل داده و بر او نماز گذارده و سال وفات او را ۱۱۶۰ با ۱۱۶۷ هجری و مرقدش را در محله حویش نام میبرد .

(۱) معارف الرجال مینویسد شیخ خضر از فقها و مجتهدان عصر خود بود و مردم اطمینان بسیاری باو داشتند و او را از هر جهت احترام میکردند و از شاگردان سید هاشم سابق الذکر و معاصران سید شبر بود در فهم و فراست و عبادت بی نظیر بود رسائلی چند در فقه نوشته

اکنون اگر تو خردمند بودی و تدبیر امور بدست عقل اداره میشد آنچه آنچنان دروغ نمیگفتی که در میان مردم مفتضح و رسوا شوی تا بجائیکه کسی از تو پیروی ننماید .

و شواهد نقص دیانتی تو بسیار است یکی آنکه زبان و قلم خود را بید گوئی از دانشمندان بازداشته با آنکه علما بمنزله پیمبرانند و کسیکه سخن آنها را نه پذیرد رد قول خدا نموده و رد بر قول آنان در حدود شرك بخداست و طعنه ای که بر آنان وارد آورد برابر با آن است که آئین خدا را مورد طعنه قرار داده باشد بدیهی است علماء از پیمبران و ائمه که قائم مقامان پیمبرانند پیروی می کنند در هر عصری بدکارانی علیه مقامات عصمت خروج میکردند چنانچه مسیلمه کذاب و ابوالحمار غنبدی بر رسول خدا ﷺ خروج کردند و خوارج نهران علیه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قیام نمودند و همچنین در هر زمان عدّه از دین دوازده امامیان بیرون میرفتند از قبیل زیدیه و ناووسیه و اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه و امثال ایشان با آنکه همواره حق با اکثریت بوده که شیعیان دوازده امامینند و مابقی مذاهب ساختگی و بدعتگذاری که معدودی بیش نیستند میباشند و اینکه با سخنان مزخرف خود امر را بر مردم عوام مشتبه کرده و حق را باقلیت میدهی بدیهی البطلانست بخصوص این موضوع در باره شیعه اصولاً مصداقی ندارد .

آری در آغاز نبوت و امامت یکی بعد از دیگری بوجود می آیند اینهم دلیل بر حقانیت اقلیت در همه وقت نیست . آری از اینکه دانشمندان شیعه را قدح میکنند و حق را منحصر بنخود و پیروان خود که شیاطین انسی هستند میدانی ثابت میکنند دین شیعه را مورد طعن خود قرار داده و گاهی دینهای دیگر که مذهب

---

و مؤسس بیت کاشف الغطا بوده و از برکت عبادات او مجتهدان زیادی از خاندان او بظهور رسیده اند شیخ در حدود ۱۱۸۱ در نجف اشرف وفات یافت و نزدیک مرقد مقدس اردبیلی مدفون شد چهار فرزند داشت شیخ کاشف الغطاء اجل آنها بود دره .

شیعه را بنیال خود باطل میدانند گفته ترا مدرك خیالات واهی خود قرار میدهند در عین حالیکه ازدروغ تو بی خبرند و به اعمال زشت تو پی نبرده اند و امامیه را مردمی گمراه می پندارند و علماء امامیه را منحصر بعد از جهال میدانند .

دوم بدروغ ادعا کرده که بعلم عمل میکنی و مجتهدان مطابق باطن و قیاس رفتار می نمایند و حال آنکه بخدا سو کند تو خود بقیاس و ظن عمل میکنی زیرا تو در احکام باستناد گفتارائمه طاهرین حکمی بیان نکرده و هر چه گفته از خود گفته .

اینک میخواهم قیاس و ظن را که کار تو بوده بمنصه اثبات قرار دهم چنانچه همین معنی را برای اخباریهای دیگر با اثبات رسانیده ام .

هنگامی در کاظمین عده از اخباریها بمجلس درس وارد شدند و سخن بدینجا رسید که گفتم هر گاه شما بقیاس عمل نمیکنید منم یکی از شما هستم و اگر شما در ادعای عمل بعلم دروغ نمیگوئید و معترفید ظاهر قرآن را بدون تفسیر اهل بیت مورد عمل قرار نمیدهید باز هم من با شما همراهم و این اعتراف را در برابر عده از علماء کاظمین از آنان گرفته نامبردگان سه روز مهلت گرفته در عین حال پاسخی ندادند .

آری باید اعتراف کرد مجتهدان بظن مطلق عمل نمیکنند بلکه بظنی عمل میکنند که متأخم بعلم باشد پس در نتیجه عامل بعلم اند نه بظن .

بیاد دارم آن هنگام که بمناسبتی عازم اصفهان بودم موقعیکه از کاشان خارج شدم خواستم تا بطرف قهرود حرکت کنم استخاره کردم خدا مرا از رفتن بقهرود نهی کرد خواستم از راه نطنز حرکت کنم و دو منزل زیاده راه بییمایم باز استخاره اجازه نداد استخاره کردم بطرف اردستان حرکت کنم و چهار منزل زیاده طی نمایم استخاره خوب آمد و ترك آن منهی بود من از این استخاره بشگفت آمدم و از اینکه باطن مجتهدان و شریعت سید رسولان مؤید این استخاره اند بی خبر بودم !

بمجردیکه وارد اردستان شدم شنیدم شخص فاضلی از مریدان تو در آنشهر است دستور دادم او را نزد من احضار نمایند هنگامیکه حضور یافت پرسیدم تو پیر و میرزا محمدی؟! پاسخ داد میرزا محمد کیست؟ من خودم مستقلم گفتم: تو ادعا میکنی اخبار علم آورند؟ گفت: آری گفتم: ای بیچاره ادعای تو برخلاف ضرورت و بداهت است چگونه ممکن است از خبری تحصیل علم نمود که در ظرف هزار سال زبان بزبان و کتاب بکتاب گشته و با اسانید محتمل القطع بدست ما رسیده و ممکن است راوی آن اشتباه کرده باشد یا نقل بمعنی نموده و امثال اینها .

او بلافاصله از موقعیت استفاده کرده گفت در باره اصول الدین چه میگوئید؟ گفتم صبر کن تا کاملاً تحقیق کرده بگویم آنچه من اظهار میدارم بدیهی است یا غیر بدیهی است اگر گفته من بدیهی است نیازی باستدلال ندارد کلام تمام است والا فلا گفتار من که حجت صحیحی بود و به پایه درستی استوار شد و حق آشکار گردید نامبرده گفته مرا تصدیق کرد و از عقیده خود بازگشت .

با آنکه سخنانی از سابقه او میشنیدم که مرتکب انواع معاصی میشده از قبیل آنکه لعن علما را بر درو دیوار مینگاشته و علماء اصفهان و سایر از اعلام را لعن میکرد .

و نیز بر او ثابت کردم که مجتهدان بظنی عمل میکنند که بازگشتش بعلم است و شما به ظن مطلق عمل میکنید اگر شما ظن را عبارة اخرای علم میدانید آنان بتوسط ظن بعلم میپردازند و شما بعلم توجهی ندارید در نتیجه آنان به علم عمل میکنند و شما بظن اقرار و اعتراف نمود!

سوّم تو در نامه ای که حضرت ظل الله برای من نوشته بدون اذن او حواشی چندی نگاشته بلکه باید گفت هیچگاه حضرت ظل الله بتوا اجازه نمیدهد در نامه او حواشی بننگاری زیرا او از شدت عداوت تو با علما با خبر است تا باندازه ای که میدانند هر گاه علما معجزاتی بیاورند تو بر اثر کینه و دشمنی که داری سخن

آنها را نمی پذیرد اکنون باید فهمید چه کسی پایه جرات تو را تا این اندازه استوار داشته که برخدا جری شوی و احترام ظل الله را از میان ببری .

اکنون که چنان معصیتی را مرتکب شده چرا عبارات را طوری بنگاری که در عالم رسوا شوی و طلبه بر تو بخندد عالم که جای خود دارد و چرا در بحر بیکران و متلاطمی در آئی که هر گاه مانند تو نادانی در آن وارد گردد قدرت خروج از آنرا نداشته باشد زیرا از ساحل آن بی خبر است اینجا معلوم است نفس اماره تو موجبات افتضاح تو را فراهم آورد و کینه و حسد باطنی تو وسائل بیچارگی تو را تهیه نمود .

چهارم کارهایی از تو شیوع پیدا کرده که بخدا سوگو کنند کوهها از نتیجه اعمال به تزلزل درمی آیند مانند اینکه اخبار را عوض کرده و آنها را موافق با خواسته نفسانی خودت تطبیق نموده چنانچه گاهی صدر خیر و هنگامی ذیل آنرا حذف نموده و از این راه مرتکب تدلیسی شده و مردم را با شتاب انداخته و همچنین مدتی نزد حکام بغداد رفته تا از این راه فساد در دین شیعه بوجود آوری آنها هم که به بدبختی تو پی بردند بسخن تو اعتنائی نکردند و ترا از شهرهای خود اخراج کردند و بگفتارت ترتیب اثری ندادند .

پنجم فتوی بطوری میدهی که مردم ترا دوست بدانند و حکم الله را موافق با خواسته آنان عوض میکنند و از این راه رضای خلق را بر رضای خالق مقدم میداری با اینکه اگر در فتوا مصیب باشی باز هم معصیت کاری و تو و آن کسیکه از تو استفتا نموده در جهنمید زیرا بر تو لازمست در احکام شرعی به علما رجوع نمائی و حق نداری مستقلا به آراء خیالی خود پردازی زیرا تو از حقیقت دین بیخبری و شریعت سید مرسلانرا تحریف نموده !

پس از این در همان رساله بشواهد دیگر از عدم وفاء عدم شکر از منعم و امثال اینها که وی ابراز میداشت پرداخته و با برهانی که حق را ثابت میکند رساله را خاتمه داده .

شیخ بزرگوار در سرزمین نجف اشرف بدرود حیات گفت و در یکی از اطاقهای مدرسہ مشہوری کہ واقع بین مسجد و خانہ اش بودہ و مقبرہ های بسیاری از فرزندان و خاندانش در آنجا میباشند دفن شدہ و سال وفات او در اواخر ماہ رجب سال ۱۲۲۷ (غرکز) ہجری اتفاق افتاد قدس سرہ (۱)

(۱۷۴) حاج ملا جعفر استرآبادی: از بزرگان فقہا و مجتہدان عصر ما بودہ تحقیقات انیقہ و تدقیقات رشیقہ داشتہ و مصنفات مهمی بیادگار گذاردہ و در امور دینی و غیر آن بی نہایت بہ احتیاط میپرداختہ تا بجائیکہ در میان عوام و خواص ضرب المثل قرار گرفتہ و گاہی اورا وسواسی قلمداد میکردند .

استرآبادی در ہدایت مؤمنان اہتمام فوق العادہ داشت و در اقامہ حدود الہی کوشش بی نہایتی داشت .

(۱) در کرام نوشتہ شیخ معظم لہ روز چہار شنبہ ۲۱ یا ۲۷ رجب سال ۱۲۲۸ وفات یافت ماضی النجف سوم نوشتہ معظم لہ در پیش از ظہر روز چہار شنبہ اواخر رجب سال ۱۲۲۸ وفات یافتہ و در مقبرہ ای کہ خود برای دفنش آمادہ کردہ بود مدفون شد این مقبرہ در زمینی واقع شدہ کہ آنرا امان اللہ خان سنوی متوفی ۱۲۴۱ ہجری در ربیع الاول سال وفات شیخ وقف نمودہ بود و در آن زمین علاوہ بر مقبرہ مسجد شیخ موسی و مدرسہ معتمد کہ از مازاد وجہی کہ معتمد الدولہ وزیر آقا محمد شاہ قاجار برای ساختن ضریح مقدس حضرت امیر علیہ السلام فرستادہ شیخ حسن آل کاشف الغطاء بنیان نمودہ . گویند موقعیکہ شیخ فوت کرد یکی از رقبا و دشمنان وی شاد شدہ ریش خود را خضاب کردہ با آن حال وارد مجلس ختم او شد یکی از حاضران این دو شعر را سرود .

و اعداء لشیخ الكل لما

اجاب لربه رفعت رؤسا

وظنوا ان تطول به لحام

فخبیہم و آتاهم بموسی

از عبارت مؤلف استفادہ شد شیخ در یکی از بیوتات مدرسہ دفن شدہ و حال آنکہ از

پاورقی استفادہ میشود مقبرہ شیخ و خاندان او علیحدہ و مدرسہ بعدا بنیان شدہ .



استر آبادی در علم و عمل بی پایه رسیده بود که حاج محمد ابراهیم کلباسی صاحب اشارات و منهاج اورا مجتهد مسلمی میدانست و به احکام او ترتیب اثر میداد با اینکه پس از حجة الاسلام در باره هیچیک از اعلام چنین عقیده و مرامی را مرعی نمیداشت. در ملاقاتیکه با فرزندش شیخ علی (۱) که از فضلاء و دانشمندان بود در نجف اشرف دست داد اظهار میداشت نامبرده در کلیه فنون معموله آثار محققانه از خود بیادگار گذارده از جمله آثارش انیس الواعظین است این کتاب مشتمل بر سی مجلس است و هر مجلسی از پنج مقام بدین ترتیب که خود به پارسی سروده تشکیل یافته.

نصیحت است و اصول و فروع دین اخلاق دگر فضیلت در یگانه خلاق انیس الزاهدین در نوافل و تعقیبات زینة الصلاة مختصری از آن شفاء الصدور در تفسیر آیات موعظه و اخلاق، حل مشاکل القرآن، مظاهر الاسرار در بیان وجوه اعجاز تفسیر سوره فاتحه و بخش دیگر از آن با تمام رسیده و نزدیک بدوازده هزار بیت است، جامع الرسائل بیشتر از رسائل اصحاب را در آن گرد آورده و فوایدی از خود بدان افزوده و نزدیک بچهل هزار بیت است، جامع الفنون در این کتاب از علوم دوازده گانه که آنها را شرط اساسی اجتهاد میدانسته بحث کرده و خود پیارسی سروده:

چار علم ادب علی الکفایه  
میزان و رجال و هم درایه  
فقه است و اصول فقه اختیار  
تفسیر و کلام و علم اخبار

علاوه بر اینها پاره از علم اخلاق را هم بدان ضمیمه نموده. مدائن العلوم مشتمل بر پنج مدینه بوده و از فنون لغت و نحو و صرف و منطق و معانی و بیان بحث کرده کتاب مزبور شبیه کتاب آموزش العلوم حکیم متبحر عبدالکاظم بن عبدعلی

(۱) او هم مانند پدرش کتب زیادی داشته و سال ۱۳۱۵ هجری در تهران وفات یافته.

گیلانی تنکابنی است کہ معاصر با شیخ بهائی بوده (۱)

تنکابنی در این کتاب با سید داماد گفتگوها و مناقشاتی داشته و در نکویش از او رنج فوق العادہ بر خود هموار نموده و مشکلات تفسیر و کلام و اصول و فقہ و حدیث و عربی و منطق و پنج بخش از ابواب حکمت را ایراد نموده و بهمین مناسبت آنرا اثنی عشریہ نامیده اند - انتہی

از آثار اوست : مائدة الزائرین در زیارات نخبۃ الراد در دعا های ایام ہفتہ و ماہها ، کتاب دیگری در دعا ، تحفة العراق در علم اخلاق ، سفینۃ النجاة در حقیقت و با و طاعون و حرزها و دعا های نجات بخش ، البراہین القاطعہ در شرح تجرید ، مصباح الہدی در پنجهزار بیت ، حیوة الارواح رد بر شیخ احمد احسانی و پیروان او ، المغنیہ ، رسالہ صفات الباری ، حاشیہ تجرید ، الملک المشحون ، رسالہ فارسی در کلام بنام اصل الاصول ، دیگری بنام اصل العقائد الدینیہ ، المصابیح در اصول نزدیک بہ پنجاه ہزار بیت ، الشارح الکبیر در شرح معالم بہمان مقدار ، المشارع الصغیر یا نزدہ ہزار بیت ، موائد العوائد ہفدہ ہزار بیت ، ملاذ الاوتاد در تقریرات سید علی صاحب شرح کبیر ، الخزائن مختصری است در فقہ نزدیک بہ سہ ہزار بیت ، الشوارع در شرح قواعد علامہ (۲) ینابیع الحکمہ در شرح نظم اللغہ (۳) حواشی بر شرح لمعہ

(۱) ذریعہ دوم مینویسد انموزج العلوم کہ اثنی عشریہ ہم میگویند در دوازده علم تفسیر کلام

اصول فقہ حدیث نحو منطق حکمت ہیئت الہی طبیعی حساب ہندسہ تالیف شدہ مؤلفش محمد کاظم یاعبدالکاظم مناظر با میر داماد بودہ ریاض العلما نوشتہ کتاب مزبور را در کتابخانہ حضرت عبد العظیم کہ تاریخ تالیفش ۱۰۱۵ بودہ و آنرا بشاہ عباس ہدیہ کردہ دیدہ و پس از چندی بخش فقہ و حدیثش را مجرا نمودہ و آنرا بہ یکی از امیران ہند اہدا نمودہ .

(۲) این کتاب را در سی سالگی نوشتہ و بعرض صاحب ریاض رسانیدہ بہ اخذ اجازہ

نائل شدہ .

(۳) تالیف و تنظیم امیر قوا الدین سیفی قزوینی .

مشکوٰۃ الوری در شرح الفیہ شہید در اینکتاب فروع بسیاری ایراد کرده ، موالید الاحکام در فقه مذاہب پنجگانه ابواب کتاب را تا کتاب خمس با تمام رسانیده ، نجم الہدایہ در متفرقات احکام کہ بفارسی نگاشته ، القواعد الفقہیہ بترتیب ابواب فقه تدوین کرده و در پانزده ہزار بیت تألیف نموده . رسالہ بزبان عربی در علم ہیئت و تشخیص قبلہ ، حاشیہ بر حاشیہ میر بر شرح شمسیہ ، ایقاظ النائمین در این کتاب حکایات خندہ آور و مطایبات شیرین آورده و امثال اینها از کتب و رسائل دیگر (۱)

شریعتمدار دانشمندی نیکو قلم و خوش بیان و گویا بود مردم را بہ بہترین وجهی براہ ہدایت دعوت میکرد و با اصول فلسفی دقیق و پند و اندرز پسندیدہ با آنها گفتگو میکرد و از این راہ باطل گویان را کاملاً مجاب می کرد .

شریعتمدار آنہنگام کہ در عتبات عالیات بمنظور تحصیل علم میزیست و همچنین آن اوقات کہ در طهران اقامت داشت زندگانی مرفہی داشت و اموردین و دنیای او با نظم صحیحی اداره می شد و امراء و بزرگان عصر از او بی نہایت بزرگداشت می نمودند و بی دینان و متصوفان حیلہ گر از او سخت میہراسیدند .

شریعتمدار در اجتهاد سبک مخصوصی داشت و شرط اساسی اجتهاد را اطلاع کامل بر علوم عربی میدانست و معتقد بود علاوہ بر علوم معمولہ دیگر باید علوم اربعہ صرف و نحو و بیان و لغت را کاملاً بداند و از منطق و رجال و اصول و تفسیر و کلام و علم حدیث کاملاً برخوردار باشد بہمین مناسبت بعضی از مجتہدان معاصر او را در شرائط اجتهاد اثنی عشری لقب داده اند .

ذیلاً باید گفت در شرائط مزبور اقوال دیگر نیز هست بہتر و شایستہ تر آنها اینست کہ شرط اساسی در اجتهاد اصول الفقہ است زیرا ملاک فقہ و قوام آن مستلزم اصول الفقہ است و ہر گاہ بفنون دیگر نیازمند باشیم از نقطہ نظر مسائل

(۱) کتب او متجاوز از چہل و اندی مجلد است کہ در کرام البررہ ذکر شدہ .

فقہی است نہ آنکہ شرط اساسی آن باشد زیرا مجتهد مجبور نیست علوم عربی و امثال آنرا کاملاً فرا گیرد و ماہم دلیل قاطعی بر آموختن ماسوای آن نداریم بلکه مجتہدان نماز حضور امام علیہ السلام تنها بہ اصول فقہ میپردازند در عین حال موضوع خالی از تأمل نمیباشد.

شریعتمدار طبع شعر نیز داشته و از اشعاریکہ بدو منسوبست دو شعر ذیل است کہ در مقام مباحثات بعلم اصول فقہ کہ خود دارا بودہ سرودہ :

تخم اصول فقہ در ایام اندراس آقای بہبہانی از آن گشت بااساس  
در وقت آب سید دامادش آب داد (۱) والی نمود خرمنش اینخوشہ چین بداس

از ایندو شعر پیدااست معظم اہداری طبع موزون و متخلص بہ والی بودہ است.  
شریعتمدار از بزرگان شاگردان صاحب ریاض و اعلام طبقہ خود بودہ .

سالها در سرزمین کربلا بمعلی و در جوار حائر مقدس مجاورت داشته و در روزگاریکہ حائر مطہر بر اثر محاصرہ داود پاشا خراب شد بہ طہران منتقل شد و مدت بیست سال در پایتخت ایران بہ امامت و تدریس و قضاوت و فتوا اشتغال میورزید تا در شب جمعہ دہم صفر سال ۱۲۶۳ ہجری (غریب) بہ بیماری سل اعاننا اللہ و جمیع المؤمنین و تنگنفسی و ذات الجنب در سن ۶۶ سالگی وفات یافت پس از آن جنازہ اش را بنجف اشرف بردہ و در ایوان مطہر کنار مرقد علامہ حلّی بخاک سپردند . (۲)

تا بدینجا آنچه را از فرزند فاضلش بیاد داشتیم متذکر شدیم .

(۱) منظور از سید داماد سید علی صاحب ریاض است کہ استاد نامبرده و داماد محقق

بہبہانی بودہ .

(۲) کرام البررہ روز فوت او را نهم صفر نوشتہ همان کتاب مینویسد پدرش سیف الدین بودہ و خود او در سال ۱۱۹۸ در دیہ نوکنده انزان استرآباد متولد شدہ و پدرش کہ از نیکان آن سرزمین بودہ فرزندش را بتحصیل علم و ادار کردہ اوہم مدتی در شہرهای استرآباد بتحصیل علم پرداختہ سپس بہ بار فروشی انتقال یافته و ہر کتابی را کہ میخواندہ بخط خود

### حاج محمد جعفر فرزند محمد صفی آبادی شیرازی.

مینوشته از جمله مطول را نوشته و سال ۱۲۱۷ هجری از استنساخ آن فارغ شده و در همین اوقات نیز کتبی تألیف میکرده سپس به عتبات عالیات رفته و به درس صاحب ریاض حضور مییافته و کتاب ملاذ الاوتاد را که تقریر درس معظم له بوده تألیف و از طرف استادش تشویق شده و نیز شوارع الانام را در سن سی سالگی نوشته و از طرف نامبرده علاوه بر تشویق به اخذ اجازه نائل گردیده و سال ۱۲۳۱ در روزگار ریاست ملامحمد رضا استرآبادی که از اجلاء شاگردان آقا بهبهانی بود به استرآباد رفته لیکن بجبهاتی آنجا نمانده بقزوین رهسپار گردیده در آن شهرستان ملا عبدالوهاب قزوینی تازه علم ریاست به اهتزاز آورده بود وی بر او وارد شده و از طرف او بهمه گونه اکرام رسیده در این موقع فتحعلیشاه بقزوین آمده با وی ملاقات کرده پس از آنکه از فضیلت او باخبر شده او را بطهران طلبیده و در کنار کاخ خود پهلوی مدرسه مادر شاه منزلی برای او اختصاص داده و از احترام او هیچگونه خود داری نکرده و ماهی یکمرتبه یا کمتر با وی ملاقات می کرده همزمان مشارالیه به تدریس و اقامه جماعت پرداخته و شاگردانی تربیت کرده و سال ۱۲۴۱ باتفاق سید مجاهد بجهد رفته در مراجعت از حج بکر بلا رفته تا مجاورت اختیار کند برخلاف انتظار همسر و عده از فرزندانش بطاعون درگذشتند بعد از آن دختر حاج محمدعلی خان را بهمسری اختیار کرده و از او فرزندان روزی شده پس از دو سال بعزم زیارت حضرت رضاعلیه السلام در عین حالیکه از پیروان شیخ احمد احسائی کمال خوف را داشته رفته در مشهد عزیمت ماندن داشته و در آنجا با شیخ عبدالخالق یزدی مرید شیخ احسائی درافتاده و همچنان در مشهد بوده تا محمدشاه قاجار از جنگ هرات برگشته با وی ملاقات کرده او را بطهران دعوت نموده و مخصوصاً از وی پیمانها گرفته تا منصرف نشود وی بطهران رفته با استقبال گرمی مواجه شده و همانجا به انجام وظائف شرعی می پرداخته تا وفات یافته

قصص العلماء نوشته معظم له دو درس اصول و فقه که از کتب خودش بوده میگفت و معمولاً پیش از درس خطبه میخواند و پس از درس دعا میکرد . رحمه الله تعالی.

آبادہ ای در اصفہان میزیستہ و صاحب فتوا بودہ کتاب تحفۃ الابرار حجۃ الاسلام را بنام وجیزہ خلاصہ نمودہ و آثار بسیار دیگری در فقہ و اصول دارد ادام اللہ تعالی ظلالہ و کثر بین السلسلۃ امثالہ (۱) .

(۱۷۵) سید جمال الدین فرزند عبداللہ بن محمد بن حسن حسینی کرگانی

(۱) المآثر مینویسد حاج محمد جعفر از فحول مجتہدین طریقہ جعفریہ و مشاہیر مروجین شریعت محمدی است بزرگان نامش را با احترام میبردند و در علوفقاہت و مقام زہد و عبادت او غبطہ میبردند در ادبیات و متن اللغہ و علم رجال و درایہ کم نظیر بودہ . الکرام مینویسد نامبرده از علماء اصفہان واجلاء فقہاء آنسامان بود حافظہ زیادہ داشت و از خواص سید حجۃ الاسلام بود و بمناسبت اینکہ در آبادہ وارد شدہ بود بہ آبادہ ٹی شہرت یافتہ بود . سید شفیع جاپلقی مینویسد در اصفہان فقہ و اصول را از او استفادہ کردم و او در آن شہرستان رئیس مطلق العنان و مرجع فتوا و زاهد متقی بود از سید محمد مجاہد و حجۃ الاسلام و حاجی کلباسی و دیگران مراتب علوم را استفادہ کردہ .

تذکرۃ القبور مینویسد نامبرده جامع معقول و منقول بود و در بیشتر از علوم صاحب نظر بود و ہمہ از او احترام میگذازدند در اصفہان مدرس بود و در مسجدی کہ بنام خودش بود و از آثار نفیس قرن سیزدہم بشمار می آید نماز می خواند در مراعات و فصل خصوصیات بسیار زیرک بود و مزاحہای شیرینی داشت و کتب عدیدہ در فقہ و اصول داشت از جملہ تعلیقہ بر خلاصۃ الاقوال رسالۃ حمامیہ رسالۃ عملیہ سئوال و جواب شرح تجرید شرح دروس فقہ جعفری مرایادر اصول نقود المسائل کتاب ملمعی است از عربی و فارسی . نامبرده در شب ۱۹ ماہ مبارک رمضان سال ۱۲۸۰ ہجری در اصفہان و فات یافت و در اول تخت پولاد مدفون شد و مرحوم رکن الملک تکیہ برای او بنا نمودہ و قبر او در وسط بقعہ قرار داد پرتو شاعر تاریخ وفات او را چنین سرودہ :

حیف از حاجی محمد جعفرانک      گم رہان را سوی حق بردی برہ  
سال تاریخش ز پرتو شد سئوال      گفت « اللهم نور مضجعه »  
مرحوم جابری در تاریخ اصفہان مینویسد سالیکہ آبادہ بہمراہ حجت الاسلام بسفر

از اعلام شیعه است فاضلی عالم و محقق مدقق بود .

جمال الدین آناری داشته از جمله شرح تهذیب الاصول علامه حلی است صاحب ریاض اظهار داشته شرح مزبور ممتاز بامتن است و من آنرا در استرآباد تبریز دیده و اواسط ربیع الاخر سال ۹۲۹ هجری از تألیف آن آسوده گردیده و گمان میکنم مشارالیه از شاگردان شیخ علی کرکی است .

مؤلف گوید شرح گرگانی در میان اصولیها معروف است و در بسیاری از مسائل اصولی از آن نقل کرده اند و برآستی کتاب مزبور از کتب تحقیقی است که در کمال اتقان تألیف شده و مانسوخه ای از آنرا در اختیار داشتیم و ابیات آن نزدیک به ابیات نهاییه علامه است و حواشی چندی از شارح بر آن نگاشته شده بود و میتوان گفت شرح مزبور در میان شروعی که بتوسط عمیدی و ضیائی و فخری و منصور و شیخ عبدالنبی جزائری و سید مجدالدین بن عباد بن احمد بن اسماعیل حسینی که فاضلی جلیل بوده تألیف شده از همه بهتر و محققانه تر باشد .

در نظر دارم شهید ثانی «فده» در بعضی از مواضع از آن نقل کرده باشد و هرگاه چنین باشد دلیل بر اعتبار و استواری آن کتابست .

در یکی از اجازات سید حسین کرکی که از شیخ بهائی روایت میکرده مینویسد حدیثی امیر ابوالولی بن سید محقق شاه محمود انجوی حسینی شیرازی سال ۱۰۰۵ هجری از سید سند جلیل امیر صفی الدین محمد بن سید علامه جمال الدین استرآبادی صاحب شرح تهذیب الاصول از قطب المحققین شیخ علی بن عبدالعالی کرکی ره .

بنابراین ممکن است سید جمال الدینی که در بعضی از تراجم بعنوان سید

حج رفته بود علماء عامه از ورود سید باخبر شدند مسائلی را در نظر گرفتند تا از وی بپرسند در آن سفر حاجی آباد بلباس آشپزی در آمده بود سید از نظر بی توجهی بمسائل آنان دستور داد جعفر آشپز کجاست بگوئید بیاید تا بمسائل آنان جواب دهد وی باهمان لباس آشپزی آمد و تمام پرسشهای آنان را پاسخ داد . آباد دو فرزند فاضل بنام آقا عبدالجواد و آقا عطاء الله داشت «ره» .

صدر امیر کبیر جمال الدین استرآبادی معرفی شدہ مترجم ما باشد و همان شخص است کہ ویرا از شاگردان ملا جلال دوانی شمرده اند .

زیرا من خود روایت ابی الولید نامبرده را چنین یافته ام او از خواجہ جمال الدین محمود از علامہ دوانی روایت میکرده و همچنین از محقق مدقق شیخ منصور مشہور براستگو کہ شارح تہذیب الاصول ہم بودہ از دانشمندی از او روایت میکرده بنا بر این میتوان گفت جمال الدین فوق الذکر شاگرد ملا جلال دوانی بودہ .

از یکی از تواریخ فارسی نقل شدہ سید جمال الدین عزیمت ہرات کرد و در آنجا بدرس ملا شیخ حسن حسانی حضور مییافت و شرح لوامع و امثال آنرا استفادہ میکرد پس از آن در روزگار شاہ اسماعیل صفوی بمقام صدارت نائل شد ہمزمان با صدارت او وزیر شاہ اسماعیل خواست برای ارتباط میان جمال الدین و امیر غیاث الدین منصور شیرازی میر غیاث را در صدارت وی شریک نماید لیکن از نظریہ خود استفادہ نکرد و همچنان نفاق بین ایندو ادامہ پیدا کرد تا منجر بگفتگوہائی شد لیکن از آنجا کہ سید جمال الدین مرد مزاح بود عدم توافق بینہما بخوبی برگذار میشد و ہشتم و جرح منتهی نمیگردید .

از همان تاریخ نقل شدہ سید جمال الدین معاصر بامحقق کرکی بودہ و سمت شاگردی او را نداشته .

آری هنگامیکہ شیخ علی کرکی از دیار عرب بہ پایتخت ایران وارد شد سید جمال الدین بمقام صدارت برقرار بود و ظاہرا بایکدیگر اظهار مودت و دوستی داشتند و قرار گذاردند شیخ شرح قوشچی را در ظرف یکہفتہ از سید استفادہ کند و سید ہم در ہفتہ بعد شرح قواعد را نزد او بخواند لیکن سید زبردستی کردہ اظهار داشت حرکات نجوم دلیل بر آنستکہ در این ہفتہ جز علم کلام بہ علم دیگری نباید شروع کرد و بدین ترتیب شیخ علی کرکی ہفتہ اول را از نامبردہ استفادہ کرد و او را عامہرا از سید فرا گرفت و ہفتہ بعد کہ نوبت شیخ بود تا شرح



قواعد را به سید بیاموزد سید تمارض کرد و بدرس قواعد حضور نیافت و از اینراه ثابت کرد شیخ شاگرد اوست .

بعضی گویند این پیش آمد بین شیخ و امیر غیاث الدین اتفاق افتاد و ممکن است مترجم ما همان نامبرده ذیل باشد .

سید جمال الدین عبدالله بن محمد بن احمد حسینی نیشابوری . صاحب طبقات مینویسد ابن حجر گفته نامبرده در اصول و عربیت مهارت کاملی داشت و در اسدیة حلب بدرس دانشمندان حاضر میشده و خود یکی از پیشوایان معقول بوده . نامبرده اظهار تشیع میکرده و سال ۷۷۶ هجری وفات یافته .

میتوان گفت تسعمائة که ( نوسد ) باشد به سبعمائة که ( هفتصد ) باشد اشتباه شده بنا بر این عالم مزبور همان مترجم ماست .

سید جمال الدین فرزند سید نورالدین .

سید نورالدین برادر مادری صاحب معالم و برادر پدری صاحب مدارك بوده سید جمال الدین شريك درس شیخ حر عاملی بوده و بیشتر اوقاتش را بمسافرت در شهرها میگذرانیده و اشعار بسیاری دارد (۱) .

(۱) شیخ حر مینویسد نامبرده عالمی فاضل و محقق مدقق و ادیبی ماهر و شاعر بود و با ما در درس عدة از اساتید شرکت میکرد معظم له بمکه مشرف شد و در آنجا مجاورت اختیار کرد و پس از چندی بمشهد مقدس هجرت کرد و از آنجا بحیدر آباد هند رفت و اینک ( یعنی بین ۱۰۷۶ و ۱۰۹۸ که تاریخ اتمام اهل الاهل بود ) در حیدر آباد ساکن است و مرجعیت فضلا و اکابر آن سرزمین را داشته نامبرده اشعار بسیاری در معنیات و امثال آن از فنون شعری داشت و حواشی و فرائد بسیاری از او بیادگار است از اشعار اوست در ستایش از شیخ محمد حر عموی شیخ حر .

لذفع ملة الخطب المهول  
جبان الكلب مهزول الفصیل  
ذو الاعسار فی ظل ظلیل

فتی اضحی لكل الناس ركنًا  
شدید البأس ذو عزم سدید  
هو الحر الذی أضحت لده

سید جمال الدین بن عبدالقادر حسینی بحرانی.

امل الامل اورا از ادبا و سراینندگان ماهر نام میبرد (۱).

سید جمال الدین عطاء بن فضل الله حسینی دشتکی شیرازی معروف به امیر

جمال الدین محدث هروی.

مشارالیه درهرات اقامت داشته و بدینمناسبت اورا هروی میگفتند از آثار

او کتابیست بنام روضة الاحباب اینکتاب را در زندگانی رسول اکرم و خاندان

و یاران ادرسه مجلد بزبان پارسی تألیف کرده و همچنین کتاب اربعینی که

مشمول بر احادیث رسول اکرم بوده درباره مناقب امیرالمؤمنین عليه السلام و امثال اینها

از اشعار اوست ابیاتی که برای شیخ حر نوشته :

الى حضرة المولى الهمام المجدد      سليل العلى الحر التقى محمد

واهدى سلاما قد تنائر عقده      فاصبح يزرى بالجمان المنضد

فيا ايها المولى الذى بحر مجده      اليه تناهى كل فخر وسؤدد

و دم سالمافى طيب عيش و نعمة      مطاعا معافى طيب اليوم والغد

و ان تسألوا عنا فانا بنعمة      و عافية فيها نروح وننتدى

شیخ حر در پاسخ او منظومه در چهل و دو بیت سروده مطلع آن این است .

سلام و اکرام و از کی تحية      تعطر اسماع بهن و افواه

این پاسخ در سال ۱۰۷۶ بود چنانچه خود گوید

وفى صفر تاريخه عام ستة      وسبعين بعد الالف بالخير عقباه

(۱) شیخ حر چند شعری که نامبرده برای او نوشته ایراد کرده -

امولای ها انا ذا عبدکم      و من باياد يك طوقته

واغنيته بجزير العطا      وللبر و اللطف عودته

واعلنت من فضله كامناً      واغليت قدراً و وقرته

وعدت جميلاً و انجزته      و اوليت برأ و واليته

فكيف بك الان ابعده      و قد كنت من قبل قربته

از کتاب دیگر تألیف نموده .

شرح حال مفصل او در حرف عین خواهد آمد انشاء الله تعالی .  
شیخ جمال الدین از مردم طبرستان و فاضلی فقیه بوده .

شهید ثانی در رساله جمعه کتاب نهج العرفان را از آثار او نام برده و از او نقل میکند .

لیکن این انتساب خالی از تأمل نیست زیرا ممکن است منظور از صاحب نهج العرفان نامبرده زیر باشد .

شیخ جمال الدین ورامینی از بزرگان دانشمندان پیشین شیعه و از مردم ورامین است صاحب مجالس المؤمنین در یکی از حاشیه‌های خود ایندو بیت را از او نقل کرده:

العدل والتوحید دین المصطفی      لا الجبر مذهب ولا الاشراک

لکن خصوم الحق عمی کلهم      ومع العمی يتعذر الادراک

عدل و توحید دین پیغمبر برگزیده اسلام صلی الله علیه و آله است و جبر و شرک مذهب او نمیباشد ، آری همه دشمنان حق که مردم را بغیر توحید و عدل میخوانند دیدگانشان از دیدار حق کور است و بدیهی است با نایبناهی اگر حقیقتی را ادراک نمایند جای هیچگونه گله مندی نیست و عذر پذیرفته است این عده از دانشمندان را که بلقب جمال الدین یاد کردیم گاهی اوقات با لقب جلال الدین مشتبّه میشوند و بعضی از این افراد را که اسم مشخصی ندارند محض برای امتیاز ذیلا نام میبریم :  
جلال الدین از مردم استرآباد بوده و در اوائل جهاننداری شاه طهماسب صفوی بمقام صدارت رسیده و حاشیه بر حاشیه قدیمه ملا جلال دوانی تدوین نموده .  
جلال الدین فرزند شرفشاه (۱) از بزرگان سادات شیعه بوده و کتاب نهج الشیعه فی بیان فضائل وصی خاتم الشریعه از آثار اوست .

بطوریکه معلوم شد عده از متلقبین به جمال الدین و جلال الدین را نام

(۱) از اشاره ایکه مؤلف نموده معلوم میشود نام او در بعضی از مدارک شرفشاه بوده .

بردیم .

از آنجمله شیخ جمال الدین بن فہد حلّی و شیخ جمال الدین بن متوج بحرانی است کہ پیش از این در باب الف مفصلاً بہ احوال آنها اشارہ کردیم و بیاری خدا ذیل شرح احوال صاحب مجمع البحرین بہ مجملی از احوال شیخ جمال الدین بن طریح والد شیخ حسام الدین بن طریح نجفی مؤلف شرح صومیہ شیخ بہائی و شرح مبادی علامہ و شرح فخریہ صاحب مجمع البحرین و تفسیر قرآن و امثال اینها اشارہ خواهیم کرد .

(۱۷۶) آقا جمال الدین فرزند فاضل محقق آقا حسین فرزند جمال الدین

محمد خوانساری .

آقا جمال اصلاً از مردم خوانسار بودہ لیکن در اصفہان میزیستہ و نشو و نمایش در آن سرزمین بودہ و همانجا وفات یافتہ و پروندہ زندگانیش بستہ شدہ آقا جمال فاضلی کامل و دانشمندی بزرگوار و مجتہدی با اقتدار بودہ و در فن اصول و کلام و حکمت مہارت بسزائی داشتہ و در دقت نظر و استقامت فکر بزرگی بیمانند بودہ (۱) .

آقا جمال در دامن دانش تربیت شدہ و از گلہای شکفتہ علم و حکمت دستہا چیدہ و بستہا بکف آوردہ و چون ماہ شب چہارده بر چہار بالش تدریس بحقیقت تکیہ زدہ و دانشمندان اصولی و فلسفی از مباحث اصول و حکمت او کمال بہرہ وری را حاصل میگردند .

آقا جمال در روزگار خود ریاست تدریس را بعہدہ داشت و از برکات انفاسش گروہی از فضلا و اعیان بعالیترین مقامات علمی نائل می آمدند .

آقا جمال دانشمندی ظریف و خوش طبع و نیکو چہرہ و جلیل القدر و با اندیشہ

(۱) آقا جمال آنی از اشتغال بعلم فارغ نبودہ سید شفیع از استاد خود نقل میکند روزی در مجلس درس خطاب بشاگردان میفرمود خیال میکنید شما از فہم و فراست و ہوشمندی مانند آقا جمال نیستید نہ چنین است شما مانند او ہستید لیکن اشتغال بعلم مانند او ندارید

ومتنفذ و بزرگوار بود .

آقا جمال و برادرش آقا رضی الدین محمد که در فضائل صوری و معنوی همتای او بود فرزندان خواهر والا کهر علامه محقق سبزواری «قدسه» سابق الذکر بلکه از شاگردان او و پدر ارجمندشان محقق خوانساری آتی الترجمه بوده اند از او و فضلاء روزگارشان روایت میکردند .

امل الامل اورا در حرف جیم نام میبرد و مینویسد مولی الجلیل جمال الدین ابن حسین بن جمال الدین محمد خوانساری عالمی فاضل و حکیمی محقق و مدقق از معاصرین است آثاری دارد انتهى .

صاحب جامع الرواة که ایضا معاصر او بوده مینویسد جمال الدین (۱) حسین ابن جمال الدین خوانساری دانشمندی جلیل القدر عظیم المنزله و رفیع الشأن وثقه ثبت و صدوق بوده از حقایق اخبار باخبر و در فقه و اصول و حکمت مهارتسی کامل داشت .

آثار او عبارتند از شرح مفتاح الفلاح ، حاشیه بر شرح مختصر الاصول ، حاشیه

(۱) بطوریکه نسخه فعلی روضات حاکی است کلمه ابن از این محل ساقط شده یا نسخه جامع الروات که در دست مؤلف بوده چنین بوده و حال آنکه در نسخه منطبعه چنین آورده جمال الدین محمد بن حسین یعنی علاوه بر اینکه کلمه ابن را داراست نام او را هم محمد نوشته . ریحانه اول مینویسد از ظاهر امل و روضات استفاده میشود نامش جمال الدین است و بطوریکه از ذیل ترجمه وی که بنام برادرش اشاره کرده بدست می آید نام برادرش محمد بوده و معمولاً دو برادر بیک نام خوانده نمیشوند لیکن دیگران نام او را محمد نوشته اند دانشمندان اصفهان نوشت در مقدمه زیارتنامه صریحاً مینویسد کمینه داعیان دوام دولت قاهره المفتاح الی رحمة الله الباری جمال الدین محمد بن حسین الخوانساری پیش از این در پاورقی قاضی کمرئی نوشتیم آقا جمال و آقا رضی از اعلامی بودند که در نوشتن دو سطر اول جامع الروات شرکت داشتند . در آغاز شرح غرر و درر نام خود را محمد نوشته .

بر حاشیه فاضل ملامیرزا جان ، حاشیه بر حاشیه فاضل خفری ، تعلیقاتی بر تهذیب شیخ طوسی و من لایحضره الفقیه و شرح لمعه و شرایع و شفا و شرح اشارات و امثال اینها مد الله تعالی ظله العالی و صانه و ابقاه انتهى .

مؤلف گوید : حاشیه شرح مختصرش در نهایت بزرگی و در چندین مجلد گرد آمده و مشتمل بر تدقیقات و تحقیقات اصولی و فقهی و کلامی از خود و سایر از اعلامست و همچنین تعلیقات لطیفی که بر شرح لمعه نوشته کتاب بزرگی است که در فقه استدلالی تدوین شده و متجاوز از هفتاد هزار بیت است و مجلد طهرانی که در کمال استدلال نوشته شده نزدیک به بیست هزار بیت است .  
از آثار او شرح مبسوطی است بزبان پارسی که بر غرر و درر آمدی با اشاره سلطان عصرش نوشته (۱) رساله در شرح حدیث بساط و دیگری در نیت و رساله مهمی در نماز جمعه .

ما در ذیل شرح احوال جدمان سید ابوالقاسم جعفر بن حسین موسوی خوانساری بدان اشاره کردیم .

و امثال اینها از حواشی و رسائل و پاسخهای مسائل .

بطوریکه پیش از این اشاره کردیم آقا جمال دانشمند مزاح و شیرین بیانی بوده خواص و عوام لطائفی از او نقل میکنند و بخشی از لطائف او در کتب نواریخ پارسی که در آن روزگار تألیف شده آمده است .

(۱) این کتاب را آقا جمال خوانساری بنا بدرخواست شاه سلطان حسین صفوی

شرح کرده و کلمات قصار حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را که عبدالواحد آمدی گرد آورده با عباراتی ساده توضیح داده و سال ۱۱۰۷ هجری از تألیف آن آسوده شده است این کتاب که مورد علاقه همه دانشمندان بوده و برخی از اعلام آرزوی لقاء آنرا داشته در این روزگار در شش مجلد بطبع رسیده و محدث معاصر که بسی خدمات ارزنده ایشان محافل دینی و ادبی را زینت داده بهمت خود مقدمه مفصلی مشتمل بر معرفی از کتاب و مؤلف و شارح بر آن نگاشته و بطبع رسانیده شکر الله سمیه .

آقا جمال بطوریکه عادت اعلام معاصر بر آنجا ریست با علامه مجلسی و مدقق شیروانی صاحب حاشیه معالم گفتگوهای داشته .

آقا جمال در بیست و ششم ماه مبارک رمضان سال ۱۱۲۵ ( غفکه ) پس از بیست و پنج سال که تقریباً از رحلت والد ماجدش گذشته بود وفات یافت (۱) و در نخت پولاد در مقبره والدش که شاه سلیمان صفوی آنرا بمنظور تجلیل از روح آقا حسین برای آنجناب بنیان کرده بود مدفون شد (۲) .

و مایباری خدا ذیل احوال پدر نامدارش به بخشی از احوال آقا جمال اشاره خواهیم کرد .

(۱۷۷) شیخ جواد فرزند سعدالله فرزند جواد بغدادی کاظمی .

بطوریکه از یکی از آثارش استفاده میشود نامش تجل بوده .

فاضل جواد از دانشمندان مورد اعتماد و فضلاء مجتهدان بود در فقه و اصول و معقول و منقول و ریاضی و تفسیر و فنون دیگر تحقیقات شایان تمجید

(۱) مترجمین از اعلام سال فوت او را مطابق با مؤلف ۱۱۲۵ هجری نوشته اند تنها نجوم السماء طبق تاریخی که از ماده تاریخ سروده فاتح استفاده کرده ۱۱۲۱ نوشته او گوید :

مردمانرا حکمت العین از نظر شد ناپدید	شد شفا بیمار از مهجوری آقا جمال
بی قواعد گشت مفتاح الفلاح اهل فضل	شد جمال الصالحین مخفی ز چشم اهل حال
داشت کافی از کلام و افیش شرح اصول	مشرق الشمسین دانش بود آن نیکو خصال
رفت چون در ماه صوم آن آفتاب از شهر علم	باز کرد ابواب جنت را برویش ذوالجلال
سال فوتش را بفاتح هاتفی از غیب گفت	کرد ایزد با حسین بن علی حشر جمال

شاعر در این قطعه با تمثیل از نام کتابها اشاره به مراتب علمی و کمالی او نموده . در پاورقی امل الامل منطبعه نجف اشرف سال وفات او را از اعیان الشیعه ۱۰۲۵ نقل کرده ممکن است اشتباه از کاتب باشد .

(۲) آقا حسین سال ۱۰۹۸ هجری وفات یافته .

ودقت کافی داشت .

حسن بن عباس بلاغی آتی الترجمة انشاء اللہ در کتاب تنقیح المقال مینویسد نامبرده حافظہ قوی داشت و در نہایت خوش فہمی بود و حد اکثر اوقات خود را بہ فرا گرفتن علوم بسر میبرد !

فاضل جواد اصلاً از مردم کاظمین بود و در آغاز کار بہ اصفہان آمد و بیشتر کمالاتش را از شیخ بہائی (قدہ) فرا گرفت تا در نتیجہ از مخصوصان و ندیمان و بیژہ او گردید و بفرمان او زبدۃ الاصولش را بنام غایۃ المأمول شرح کرد . کتاب مزبور در نہایت آراستگی تالیف شدہ و مشتمل بر چہارہزار بیت است و شرح کبیری بر خلاصۃ الحساب شیخ مبرور نوشتہ و کتاب کبیری بام مسالک الافہام فی شرح آیات الاحکام تالیف نمودہ این کتاب بزرگترین کتابی است کہ در اینرشتہ تالیف شدہ و از ہمہ کتبی کہ در اینرشتہ با آن ہمتابند فوائدش بیشتر و بہتر است (۱) شرح دروس شہید در حدائق از آن نقل میکنند و بطوریکہ اظہار شدہ ممکن است تا کتاب حج تدوین شدہ باشد ، شرح جعفریہ شیخ علی محقق و امثال اینہا .

فاضل جواد تنہا از شیخ بہائی کہ شیخ قرائت و اجازہ اش بودہ روایت میکرده و من بتحقیق از مشایخ دیگر او اطلاعی ندارم .  
عدہ از اعلام از او روایت میکرده از جملہ :

سید امیر محمود بن فتح اللہ حسینی کاظمی نجفی سیدی فاضل بودہ .  
از آثار او رسالہ ایست در تقسیم اخماس و مقالاتی است در رجعت و احادیث

(۱) فوائد الرضویہ مینویسد فاضل جواد در محرم سال ۱۰۴۳ ، از تالیف آن فارغ شدہ گویند کتاب مزبور از سایر کتب تمامتر و بزرگتر و نفعش بیشتر است و حال آنکہ محدث نوری در مستدرک اظہار میدارد چنین نیست بلکہ کتاب اللباب کمال الدین حسن ابن محمد استرآبادی بنام معارج السؤل و مدارج المأمول از بہترین کتبی است کہ در رشتہ آیات الاحکام تالیف شدہ .



متعلق به آن و رساله در صعود جثه امام علیه السلام پس از سه روز بطرف آسمان و امثال اینها (۱).

(۱۷۸) سید جواد فرزند سید محمد حسینی حسینی عاملی غروی .

(۱) سید صدر «قد» در اجازه خود ذیل مشایخ سید نعمت الله جزائری سید هاشم بن حسین احسائی را نام میبرد که نامبرده از سید نور الدین عاملی و فاضل جواد روایت میکرده .

در انوار البدرین مینویسد سید نعمت الله در کتاب خود مینویسد اوثق مشایخم سید هاشم احسائی در شیراز در مدرسه امیر محمد از شیخ عادلش ثقه ورع شیخ محمد حرفوشی اعلی الله مقامه روایت کرده روزی وارد یکی از مساجد کهنسال شام شد در آنجا مردی را با هیئت آراسته ملاقات کرد شیخ بدون توجه باو شروع کرد بمطالعه کتب حدیث فاصله نشد آنمرد احوال حرفوشی و مشایخ او را پرسید حرفوشی پاسخ داد متقابلاً حرفوشی احوال او و مشایخ ویرا پرسید پاسخ داد من معمر ابوالدنیا هستم کمالات را از علی بن ابیطالب و ائمه طاهرین آموخته ام و فنون علوم را از صاحبان آنها و کتب را از مصنفینشان فرا گرفته ام حرفوشی از وقت استفاده کرده از وی در خصوص کتب احادیث اصول و امثال اینها از کتب عربیه و اصول استجازه کرد معمر او را اجازه داد حرفوشی برای استواری استجازه خود پاره از اخبار را در آن مسجد نزد وی قرائت کرد سید هاشم پس از این افزوده سند من به محمد بن ثلاثه و امثال ایشان از مؤلفان دیگر ظاهراً ناچیز است زیرا من روایت میکنم از فاضل حرفوشی از معمر ابوالدنیا از امیر المؤمنین و همچنین از ائمه دیگر و همچنین بتوسط وی روایت میکنم از صاحب کافی و تهذیب و فقیه و بتو هم اجازه میدهم تا بدین سند از آن بزرگواران روایت کنی سید جزائری گوید ما هم حسب فرمان کتب اربعه را چنان روایت می نمائیم .

سال وفات فاضل جواد معلوم نیست معارف الرجال از بعضی مشایخ نقل کرده سال ۱۰۳۵ وفات یافته ما میگوئیم این احتمال صحیح نیست زیرا با سال ۱۰۴۳ که سال فراغت از کتاب مسالک باشد چنانچه نوشتیم وفق نمیدهد .

معظم له از فضلاء متاخرین و از اکابر فقہاء شریعت سید المرسلین است بیشتر از معاصرین ما بکثرت اطلاعات و ید طولای او در قوانین فقہیات اعتراف دارند مخصوصاً آنها کہ فیض صحبت او را یافته اند باینحقیقت معترف و مدعند . گویند محقق میرزا ابوالقاسم صاحب قوانین هر گاه میخواست مخالف در مسئلہ ایرا تشخیص دهد بوی مراجعہ میگرد در نتیجہ بمطلوب خود پیروزمیشد آری بطوریکہ یکی از فقہاء معاصر حکایت میگرد سید صاحب ریاض المسائل مقام علمی و فضیلت او وملا عبدالصمد ہمدانی آتی الترجمہ مؤلف دو کتاب بزرگ لغت و فقہ را اصولاً منکر بود .

صاحب مفتاح الکرامہ شاگردان فاضل و معروفی داشته از قبیل شیخ مهدی ابن ملا کتاب و شیخ محسن بن اعسم (۱) و شیخ محمد حسن فقیہ اعظم (صاحب جواهر آتی- الترجمہ) .

صاحب مفتاح الکرامہ بیشتر کمالات خود را از محضر سید بحر العلوم «قدہ» وعده از اعلام کہ معاصر او بودند بلکه میتوان گفت از آقا باقر بہبہانی و بزرگانی

---

(۱) فوائد الرضویہ مینویسد شیخ محسن اعسم از بزرگان شاگردان کاشف النطاو خود شیخ المحققین روزگار خویش بوده و بر اقرانش برتری داشته کتاب کشف الظلام او معروفست و در چندین مجلد کہ ممکن است ناتمام مانده باشد تألیف شدہ وی چندی در بغداد بنخواست شیعیان آنجا زیست داشت معارف الرجال نوشته سال ۱۲۳۸ در نجف اشرف وفات یافته «ره»

شیخ مهدی ملا کتاب از زہاد علماء و از مفاخر شیعہ است صاحب کرامات و مقامات عالیہ بودہ از زہدی کہ داشت ہدیہ از کسی نمی پذیرفت و بعسرت میزیست او آخر عمر نابینا شد و بدرس شیخ محمد رضا حاضر میشد موقعیکہ از او پرسیدند تو با اینکہ اعلم از او هستی چرا بدرس او حاضر میشوی پاسخ داد چون از مطالعہ عاجزم میخواہم بدینوسیلہ تدارک مافات نمایم از آثار او شرحی است بر لعمہ شہید اول معظم له در راہ مکہ در سوم محرم وفات یافت و بجهت خوف از وہابیہا جنازہ او را در راہ دفن کردند .

که در طبقه او بوده استفاده کرده .

شیخ محمد حسن صاحب جواهر در اجازه خود اظهار داشته از نامبرده روایت میکرده و خود او از بحر العلوم اجازه داشته . (۱)  
از آثار معروف او کتاب مبسوطی است که بمنظور شرح قواعد علامه بنام مفتاح الکرامه در بیست و هشت تألیف نموده .  
گویند بیشتر از تفصیلات و تحقیقاتی را که شاگردش صاحب جواهر در کتاب جواهر الکلام خود ایراد نموده از آثار تحقیقی او اقتباس نموده .  
باری کتاب مفتاح الکرامه اثر ارزنده ایست که دیده روزگار هیچگاه مانند آنرا ندیده .

زیرا معظم له بطور کلی اقوال فقها و اجتماعات و موارد اشتها و امثال آنها را در این کتاب ذکر نموده و چنانچه از سبک کتاب بدست می آید در اقوال فقها هیچگونه تصرفی ننموده و برخلاف شاگردش در فهم آنها اجتهاد ننموده آری کتاب معظم له به آنها که در صدد اجتهاد اند کمک مؤثری می نماید .  
گویند در آن هنگام که در رقم مشرف بوده کتاب قوانین را مورد مطالعه قرار داده و انتقادات بسیاری در برابر عنایاتی که از مرحوم میرزا باوشده بطوری که بعضی اظهار داشته اند وارد آورده و العهده علی الراوی .

صاحب مفتاح الکرامه در حدود سال ۱۲۲۶ (غر کو) همزمان با سال تولد

(۱) سید صدر در اجازه خود مینویسد صاحب مفتاح الکرامه از سید بحر العلوم و آقا محمد باقر بهبهانی و میرزا قمی و شیخ جعفر کاشف الغطا روایت میکرده و کتاب مفتاح را بدستور استاد ارجمندش شیخ الطائفه شیخ جعفر کاشف الغطاء تألیف کرده انتهى این کتاب در هشت مجلد بطبع رسیده یعنی هفت مجلد آن در مصر طبع شده و مجلد هفتم آن بطوریکه الکرام نوشته در دمشق بهمت سید محمد حسن امین عاملی که از بستگان اوست بطبع رسیده و در پایان مجلد متاجر نسب او را به عیسی بن یحیی که از فرزندان زید بوده رسانیده .

مؤلف این کتاب رحلت کرده (۱)

پس از این مطالب مناسب با این بحث را ذیل احوال آقا محمدعلی نجفی ایراد خواهیم کرد .

(۱) مرحوم آقا سید حسن صدر «قده» در اجازه خود مینویسد السيد الاجل الماجد

الاجداد الرفیع العماد الراسی الاوتاد السيد محمد جواد بن السيد محمد العاملی اصلا از مردم جبل عامل بوده و در نجف اشرف میزیسته و همانجا و فات یافته از آثار او علاوه بر مفتاح الکرامه شرح ابواب طهارت وافی ملامحسن است که از تقریرات استادش بحر العلوم تألیف کرده و اجازه بیکی از افاضل داده در آن بخشی از مباحث علم درایه را ایراد کرده و رساله بخواش سید محسن اعرجی در باره مسئله خروج المقیم الی مادون المسافه نوشته معظم له در حدود ۱۱۵۰ و اندی در قریه شقری یکی از قراء جبل عامل متولد شده و بعنوان تحصیل علم وارد کربلا شده و بمحضر سید صاحب ریاض حضور یافته چنانچه خود در یکی اجازاتش ذیل نام وی مینویسد صاحب ریاض نخستین کسی است که مرا تربیت کرده و دانش آموخته پس از آن به نجف اشرف هجرت کرده و همانجا متوطن بوده تا حدود ۱۲۲۶ درگذشت انتهى .

گرام البرره مینویسد نامبرده بطوریکه از آخرین مجلد مفتاحش که در سال رحلتش ۱۲۲۶ به انجام آمده و متعرض است اکنون سن هفتاد سالگی را طی میکنم استفاده میشود باید حدود ۱۱۶۰ متولد شده باشد . نگارنده گوید اگر چنان باشد باید حدود ۱۱۵۶ متولد شده باشد پس از این مینویسد نامبرده بعد از درس صاحب ریاض بمحضر وحید بهبهانی حضور یافت و از وی به اخذ اجازه نائل شده بنجف رفته بدرس بحر العلوم و کاشف النطا و شیخ حسین نجف حاضر میشد و سال ۱۲۰۶ محقق قمی اجازه از قم برای او ارسال داشت . نامبرده بر اثر اشتغال زیادی که بفرا گرفتن فنون فقه داشت به انجام مستحبات قادر نبوده و حتی پیش آمدها هم او را مانع نمیشدند تا بجائیکه موقع محاصره وهابیهها نامبرده به اخذ علوم مشغول بوده ، نامبرده روز بروز شهرت یافت تا مرجع تقلید و تدریس شد . نامبرده در فقه و اصرار و تنبغ اقوال علمامهات خاصی داشت و خط را در کمال خوبی مینوشت و آثار چندی را از او نام میبرد .

## « باب ما اوله الجیم »

در این باب که آغاز آن با حروف جیم شروع میشود بشرح احوال سایر از فرق اسلامی میپردازیم .

( ۱۷۹ ) ابوموسی جابر فرزند حیان صوفی طرسوسی .

جابر از مشاهیر پیشینیان دانشمندان بوده و در علوم غریبه یعنی کیمیا ولیمیا و همیمیا و سیمیا و ریمیا و سایر از فنون سری و جفر جامع و امثال اینها اطلاع کافی داشت .

ومن تا کنون در هیچیک از فهرستهاییکه بمنظور شرح احوال رجال تدوین شده بترجمه او دست پیدا نکرده ام (۱) .

آری ابن خلکان ذیل ترجمه حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام مینویسد معظم له یکی از دوازده پیشوای شیعه است و از سادات اهل بیت بشمار می آید و از آنجا که بزرگی راستگو بود او را صادق نامیدند و فضیلت آنجناب مشهورتر از آنستکه ایرادشود . آنحضرت در فن کیمیا و جفر بیاناتی دارد و شاگردش ابوموسی جابر بن حیان صوفی طرسوسی کتابی مشتمل بر هزار ورقه که پانصد رساله آن از آثار آنحضرت است تدوین نموده انتهى .

مؤلف گوید : اظهار نظر ابن خلکان غریب و دور از قاعده است .

صاحب ریاض پس از آنکه پیاره از آنچه ما ایراد کردیم اشاره نموده مینویسد : حکیم سلمه بن احمد مجریطی در کتاب غایة الحکم پس از آنکه ابوبکر محمد بن زکریای رازی را بعنوان مهارت در علوم طلسمات و سایر از علوم حکمیه ستائیده اظهار میدارد .

بزرگی که در این رشته مهم بطور کلی بعالیترین مقامات نائل آمده و بر کلیه دانشمندان این فنون مقدم بوده شیخ اجل ابوموسی جابر بن حیان صوفی است جابر آثاری دارد از جمله کتاب منتخب است که در صنعت طلسمات تدوین

(۱) ابن ندیم در فهرست از جابر نام برده و شرح حال و کتب او را مفصلاً نوشته .

نموده و نیز کتاب طلسمات کبیر است که در پنجاه مقاله گرد آورده، و کتاب مفتاح است در صور درجات و تأثیر آنها در احکام نجومی و کتاب الجامع در اسطرلاب علمی و عملی این کتاب مشتمل بر هزار باب و اندی است و اعمال عجیبی در آن ایراد کرده که هیچیک از دانشمندان بحقیقت آنها نرسیده و همچنین کتاب طلسمات کبیر او کتاب بیسابقه است، در این کتاب عجائب علوم را که دانشمندان مورد دقت قرار داده متذکر شده و از هیچیک از مطالب مربوط به طلسمات و صور و خواص و افعال کواکب و افعال طبایع و تأثیرات آنها خودداری ننموده .

جابر علم میزان را پس از آنکه حقیقتش را از دست داده بود لباس تازه بر آن پوشانید و مطالب مربوط بآنرا از اندیشه ژرف خود بدست آورد تا بجائیکه من بافاصله زیادیکه داریم آرزومند بودم ایکاش وسیله شاگردی من برای او بوجود می آمد .

من میگویم (مراد صاحب ریاض است) هجریطی پس از سیصد و پنجاه هجری میزیسته بنا بر این جابر بن حیان از پیشینیا است .

یکی از دانشمندانیکه در صنعت کیمیا استاد بوده در دیباچه سفر اول از کتاب مصباحش که در علم مفتاح تألیف کرده مینویسد حکماء متأخرین که در این صنعت مهارت داشتند اجماعاً اصول متقدمه را پذیرفته اند لیکن اختلافشان در شرح اقوال کیمیاگرانست تا بجائیکه هر يك سخنی گفته و رموزی را بکار برده و اسمها و کنایاتی را وضع کرده اند .

از آنجمله امیر خالد بن یزید (۱) در کتاب الفردوسش کنایاتی را آورده که

(۱) ابن ندیم مینویسد خالد مردی خطیب و سراینده فصیح و با اندیشه بود و او نخستین

کسی است که کتب طب و نجوم و کیمیا را برای او ترجمه کردند خالد مردی بسیار سخاوتمند بود و شغل عمده اش کیمیاگری بود پرسیدند چرا پیوسته بصنعت کیمیاگری اشتغال میورزی ؟ پاسخ داد نظرم اینست تا از این راه کمک مؤثری بیاران خود کرده باشم زیرا

جز اهل صنعت دیگران خبردار نمیباشند و علاوه بر آن کتب دیگری به نثر دارد که مابدانها دست یافته و مورد استفاده قرار داده ایم .

پس از او استاد بزرگوار جابر بن حیان ریاست این صنعت را بعهده گرفت و او استاد عظیم الشانیست که هر کس پس از او در این رشته کار کرده شاگرد بالاستحقاق او بوده .

آری جابر حقیقت علم کیمیا را در یک کتاب مخصوص بظهور نیاورده بلکه آنرا در کتب متعددی تدوین کرده بدیهی است کسیکه از بسیاری از کتب او با خبر شود و اهل فهم و فراست باشد و از ناحیه مشرق حقایق نعمت اشراقی باو شده باشد میتواند از مقدمات و دستوراتی که وی در کتب خود داده بهره مند گردد.

پس از او امام مؤید الدین طغرائی در این رشته مهارتی پیدا کرد و کتاب المصابیح و المفاتیح او از بهترین آثار اوست .

و همچنین استاد بزرگوار علامه سلمه مجریطی در این رشته کمال تبرزا داشت و کتب ارزنده در این صنعت تألیف کرده .

و همچنین استاد بزرگوار عارف صادق محمد بن امیل تمیمی ماهر کاملی بوده و بهترین کتابش مفتاح الحکمة العظمی است .

و همچنین استاد بزرگوار صاحب مکتب این دانشمند نیز استاد ماهری بوده لیکن اسم خود را در کتاب مزبور یاد نکرده و ما کتاب مزبور را بنام نهایته الطلب شرح کرده ایم و مقاصد او را کاملا شرح داده ایم و میتوان گفت نامبرده در این کتاب مطالبی را که دیگران از توضیحش خودداری کرده اند ایراد کرده باشد و ما هم از نظریه او پیروی کرده و بتوضیح و بیان راز صنعت گران پرداخته ایم .

پیش از این چشم طمع بخلافت داشتم اخیرا آنرا مایه ننگ خود دانسته در اختیار دیگری در آوردم و متعهد شدم بجای آن این صنعت را بسرحد کمال برسانم تا بطوریکه بهیچیک از افراد نیازمند نگردم و دست بدرخانه شاه دراز نکنم و چنان شد که خواسته بود و آثاری از او در این رشته نام برده اند بگفته دیگری سال ۸۵ وفات یافت .

همچنین استاد بزرگوار ابوالحسن علی بن موسی مؤلف کتاب الشذور از دانشمندان ماهر علم صنعت بوده و ما آغاز کتاب او را در بسیاری از کتب خود شرح داده ایم و تمام دیوان او را در کتاب خود موسوم به غایة السرور در چهار جزء تشریح کرده ایم کسیکه کتاب مزبور را بخوبی مورد دقت قرار دهد و بحقایق نهفته در آن برسد بدیهی است از مطالب مشکله مر بوط به علم حجر و میزان اطلاع کافی بدست خواهد آورد و همچنین کتاب بزرگی در چهار جزء تدوین کرده ایم و اجزاء بسیاری از علم طبیعی و الهی را که بر مقدمات اصول صنعت-گران استوار بوده ایراد نموده ایم و کتاب بلیناس را در اصنام سبعة و کتاب جابر را در اجساد سبعة شرح داده ایم و بسیاری از کتابهای موازین جابر را تجزیه و تحلیل کرده ایم و در آن مطالب دیگر را باین کتابمان که بنام المصباح فی علم المفتاح نامیده ایم وعده داده ایم و در حقیقت این کتاب مشتمل بر خلاصه ایست از آنچه از افادات دانشمندان بهره مند شده ایم زیرا کتاب مزبور کلیدهای درهای گنجینه های علم صنعت را در بردارد و طالب این فن میتواند با توجه بدان تمام مشکلات و رموز صنعت گران را بدست آورد بنا بر این باید کسی که از طرف خدا موفق شود بکتاب ما دست پیدا کند بحمد و ستایش او بپردازد و با نظر ژرفی بحقایق آن توجه کند تا به آخرین مقصود این فن نائل گردد و کلید این فن را بفرمان حق منان بدست آورد! در پایان پس از مطالبی بعنوان تذکر و یادآوری خطاب بمطالعه کنندگان اظهار میدارد تا میتوانی خدا را در نظر بگیر و این علم را که شایسته نا اهلان نمیباشد از آنان پوشیده بدار والسلام .

مشار الیه در اواخر کتاب مزبور مینویسد از جمله اموریکه ما را بر تالیف این کتاب و ادار کردن آن بود که برای ما از راه برهان ثابت شده بود صنعت الهی جز از طریق ماده اصلی برای وجود طلا راه دیگری ندارد تا اینکه خدای منان ما را مورد عنایت قرار داد و راه متوسط را که دانشمندان از صنعتگران پیموده و خدا کثر رموز خود را بر آن استوار داشته اند در اختیار ما در آورد و با



توجه بصوریکه در کتب قوم آمده صحت راه میانه برای ما ثابت شد و ما توانستیم  
با برهان ثابت کنیم بدیهی است کسی نمیتواند به اکسیر اعظم دسترسی پیدا کند  
مگر آنکه همین طریق را به پیماید!

و من از جابر در شگفتم که او در باب اعظم و اکبر و اصغر برخلاف این  
طریق حکم داده و گمان میکنم این داوری هم از جمله رموز او باشد!  
پس از این بکتاب امیر خالد بن یزید دسترسی پیدا کردم که وی در آثار  
خود اشارات و راهها و عباراتی را آورده که با سبک ما کاملاً مبیانت دارد این موضوع  
ایجاب کرد چون آدم حیرت زده گردیده و بتناقضات فیما بین با کمال سرگردانی  
مینگریستم و برای من ثابت نبود که سرب قابل استحاله بصورت طلائی است مگر  
در اکسیر اوسط که برهان بر انقلاب آن بصورت فضه حکومت دارد اما انقلاب آن  
بصورت طلا درست نیست.

تا اینکه در صدد تحصیل علم صنعت بر آمدم و در نظر داشتم با دانشمندان  
این فن که در اکناف عالم پراکنده اند ملاقات بعمل آورم بدین منظور بسیر آفاق  
پرداختم و متجاوز از هزار کتاب از کتب جابر را بدست آوردم و در بسیاری از  
ابواب صنعت بکتاب حکماء دیگر دسترسی پیدا کردم و پیوسته در راه تحصیل  
علم صنعت از تحمل هیچگونه رنجی خود داری نکردم تا خدا بمتعال نعمت  
علم میزان و تراکیب بسیار دیگر را ارزانی فرمود و از نتایج علومیکه بدست  
آوردم بعجائب و غرائبی نائل گردیدم و در تصانیف خود راه اولی و وسطی را نگاشتیم  
در اینموقع باب اعظم و سایر ابواب دیگر بروی ما گشاده شد بادرخواست از خدا  
کتاب نهایت الطلب و کتاب التقریب فی اسرار الترکیب و مختصر آنرا بنام البرهان  
و شرحش را بنام سراج الازهان و کتاب شمس المنیر و المصحف الکبیر فیما يتعلق  
بالاکسیر و کتاب کنز الاختصاص فی علم الخواص را تألیف کردیم و از آنجا که  
بخاطر ما گذشت ممکن است راهی را که ما در کتب خود پیموده ایم برای طالبان  
صنعت از همه جهت مشکل باشد بادرخواست توفیق از حق به تصنیف این کتاب

پر داختم و در هیچیک از مطالب گفتار بر ابصورت رمز نیاوردم و بر حقایق آن حجابی نکشیدم مگر نسبت به برخی از الفاظ کہ برای اینکه کاملاً در ابتدال علم صنعت نکوشیده باشم و آنرا مجاناً در دست نالایقان قرار نداده باشم از بعضی از اقلام کہ در فن صنعت مورد لحاظ دانشمندان بوده استفاده کردم! (۱)

(۱) مناسب است در این پاورقی بمختصری از احوال جابر از کتب دیگر اشاره کنیم ابن ندیم مینویسد ابو عبدالله جابر بن حیان بن عبدالله کوفی معروف به صوفی : دانشمندان در باره او باختلاف سخن گفته اند ، شیعه او را از بزرگان و یکی از ابواب خود میدانند و معتقدان وی از اصحاب و شاگردان حضرت صادق علیه السلام بوده و از مردم کوفه است، گروهی از فلاسفہ او را از خود می دانند و کتبی هم در منطق و فلسفہ دارد، گیمیاگران او را از خود میدانند و می گویند در روزگاری کہ میزیست ریاست فن صنعت منحصر باو بود و خود را از مردم پوشیده می داشت و شهر بشهر می گشت تا دست سلطان روزگارش باو نرسد و هم گریند از برمکیها بوده و با آنان رفت و آمد داشته و با جعفر بن یحیی پیوند دوستی داشته و هر گاه در کتب خود سیدی جعفر گفته، منظورش جعفر برمکی است، شیعه می گوید چنان نیست بلکه مرادش جعفر صادق است. یکی از موثقان گیمیاگر برای من حکایت کرد در یکی از خیابان های شام به دربی رسید کہ آنرا درب الذهب (در طلائی) می گفتند اظهار داشت جابر بیشتر اوقات خود را در کوفه میگذرانید و بمناسبت اینکه هوای این شهر بامزاج او سازگار بود بکارهای گیمیاگری در اینجا می پرداخت در روزگار عزالدوله از این خانه هاون طلائی کشف شد کہ مقدار دو بیست رطل وزن داشت و اطای بنظر آمد کہ محل حل و عقد او بود دانستند منزل مزبور خانه مسکونی جابر بوده . عدۀ معتقدان جابر انسان حقیقی نیست و موجودیست معروف الاسم و مجهول الجسم و بعضی گویند در صورتیکه جابر حقیقتی داشته باشد تألیفات او منحصر بکتاب الرحمہ است و آنهمه کتب از آثار دیگرانست کہ به وی نسبت داده اند. ابن ندیم در ذیل این سخن مینویسد شکفت است کہ مرد دانشمندی بنشینند و خود را برنج بیندازد و کتابی مشتمل بر دوهزار ورقه تألیف کند و قریحه و فکر خود را به رنج افکند و دست و جسم خود را ناراحت کند آنگاه آنرا بموجودی نسبت دهد کہ وجود و عدم آن معلوم نیست بدیهی است این عمل ناشی از نادانی است و هیچ دانشمندی چنین کاری کہ فایده

(۱۸۰) ابو ملیکه جرول فرزند ایاس یا اوس وهم گویند فرزند مالک عنبسی باعین و نون و تاحال از نسب او تحقیقاً باخبر نمیباشم و ممکن است عنبسی همان

بر آن مترتب نباشد انجام نمی دهد بلکه باید بگوئیم جابر انسان حقیقی است و موجود خالی نمی باشد و شرح حال او در کمال آشکاری و شهرت او بالاتر از اینکه بخواهیم با معرفی او را بدیگران بشناسانیم و تصنیفات او در نهایت زیادی و عظمت است جابر کتبی مطابق با مرام شیعه داشته که ما در مجال خود از آن نام برده ایم . بعضی گویند جابر از مردم خراسان بوده . رازی در کتب صنعت خود مینویسد قال استادنا ابو موسی جابر بن حیان یعنی برخلاف ما کنیه اش ابو موسی می نویسد . از شاگردان او خرقی است که سکه خرقی مدینه منسوب باوست دیگری ابن عیاض مصری و دیگری اخمیمی است . پس از این از کتب او مفصلاً نام میبرد انتهى .

در مطرح الانظار می نویسد ابو موسی جابر از حکماء بزرگ مائه دوم هجری و از شاگردان امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق است و در ذیل خالد بن یزید مینویسد بعضی معتقداند جابر علم کیمیا را از خالد فرا گرفته و از کاتب چلبی نقل کرده اول کسیکه بنشر علم کیمیا پرداخت جابر بود و او این علم را از خالد بن یزید فرا گرفت پس صاحب مطرح اظهار داشته آنچه از قاموس الاعلام وسایر کتب تواریخ مفهوم می شود جابر بن حیان زمان خالد بن یزید را درک نکرده . جابر مخترع قوانین کیمیای قدیم و بنیان گذار کیمیای جدید یعنی شیمی است و حکمای اروپائی متفقاً میگویند ترقی شیمی امروز بر اثر بنائی است که پایه اصلی آن بدست جابر استوار شده جرجی زیدان در مجلد هشتم از سال دهم مجله الهلال مینویسد از همه مهمتر اینکه فرنگیها توجهشان به شرح زندگی جابر از عرب بیشتر است و نامبردگان دقت کاملی در وصف او و مؤلفاتش نموده و بالصراحة میگویند او نخستین کسی است که پایه گذاری شیمی جدید را نموده و کتابهای او در مدارس اروپائی تدریس میشود بدیهی است با توجه بدانچه گفته شد و جود جابر برای همیشه حجت و دلیل استوار بر تری شرقی بر غربی است جابر نخستین کسی است که رسائلی در علم کیمیا تدوین کرد و قواعد تجزیه و ترکیب را متقن و متفنن نموده گرچه بعضی سابقه اینعلم را

عبسی بدون نون باشد که منسوب است بکوه و آبی که در سرزمین نجد در دیار بنی اسد واقع شده یا عبسقی است که بقول فیروز آبادی منسوب به عبد قیس باشد نامبرده سراینده بد زبان و همه جائی و بیشرم و ملقب به حطیئه بصورت تصغیری بروزن مریمه است بمعنی مرد نکوهیده سیرت و کوتاه قد. حطیئه بمناسبت اینکه آدم کوتاه اندامی بود تا باندازه ایکه میتوان گفت اندام او نزدیک بزمین بود بدان لقب شهرت پیدا کرد.

قرنهای پیش از میلاد نام برده اند لیکن معلوم نیست بچه وسیله در دست عرب قرار گرفته پس باید گفت جابر بفرست خدا دادی خود از این فن بهره مند شده برخی گفته اند علم کیمیا بتوسط خالد بن یزید با تعلم از راهبی بنام موریانوس در عرب شیوع کرده در عین حال اثری از خالد باقی نیست که بتوانیم حقیقت این مطلب را آشکار بفهمیم و آنچه در دست است و مایه افتخار کتابهای جابر است . بعضی گویند علم جبر هم از مخترعات اوست و نام جابر را از آن علم برای خود اقتباس نموده . از مخترعات او تیزاب معمول است که جوهر شوره یا باصطلاح عصری اسید آزتیک باشد و دیگر تیزاب سلطانی است که جوهر نمک باشد که از اسید آزتیک و اسید کلرئید ریک بدست میآید که در شیمی جدید بکار میرود و بدستور جابر ساخته میشود و از مخترعات او که منحصر بوی بوده ملح آمونیاک و سنگ جهنم و راسب احمر است که در معالجات طبی بکار میروند . جابر نخستین کسی است که قاعده تقطیر و تصعید و تبلور را بیان نموده .

بعضی گویند جابر در محضر امام صادق علیه السلام برخی از مطالب و رموز را شنید و چنان پنداشت که میتواند برخی از معادن پست را به بعضی از معادن ثمینه مبدل سازد بدین منظور رنج فوق العاده در پیدایش آن بر خود هموار ساخت و بمنظور رسید بهمین مناسبت یکی از حکیمان که از زحمات او پی گیری کرده و بمقصود نرسیده در نکوهش او گوید :

هذا الذی بمقاله عز الاوائل والاواخر ما انت الا کاسر کذب الذی سماک جابر

سال فوت جابر بتحقیق معلوم نیست سنه ۱۶۰ و بعضی ۲۰۰ هجری نوشته اند .

وہم گویند چون محطوء الرجل (بکسر راء و سکون جیم) بود یعنی کف پای او باندازہ گود بود کہ بزمین نمیرسید اورا خطبہ گفتند!

از ابن جوزی نقل شدہ بطوریکہ از قرائن استفادہ میشود خطبہ پس از رحلت رسول اکرم ﷺ اسلام اختیار کرد زیرا ما نام او را در ردیف یاران واصحاب آنجناب کہ زمان اورا در حالیکہ مسلمان بودہ اند ادراک کردہ باشد نیافتہ ایم .

از سیوطی نقل کردہ اند خطبہ بزرگان و ثروتمندان روزگار خود را مدح میکرد و از آنان بجوائز ارزندہ نائل میگردد

شیخ بہائی گوید خطبہ در ہجویات ید طولائی داشت و کمتر اتفاق افتادہ شخصی بہ بند ہجاء او گرفتار نشود تا بجائی کہ خود و مادرو عمو و دائیش را ہجو کرد و ابیات ہجاء او در تاریخ ابن جوزی آورده شدہ .

مؤلف گوید خطبہ در آغاز خلافت عمر وارد مدینہ شد و از جملہ ہجویاتیکہ دربارہ ہمسرش گفتہ بود شعرذیل است .

اطوف ما اطوف ثم آئی الی بیت قعیدتہ لکاع  
 ہمہ جارا بسیار میگردد پس از آنکہ خستہ میشوم بخانہ بر میگردد نازہ  
 باخانہ نشین پست فطرتی روبرو میشوم ،  
 تشدید اطوف برای تکثیر است لکاع بفتح لام بز ن پست فطرت میگوبند  
 چنانچہ لکع بضم لام بمرد پست فطرت میگوبند .  
 در کشکول نقل کردہ خطبہ زبرقان بز بدر را با شعر ذیل ہجو کرد .  
 دع المکارم لانہض لبغیتہا واقعد فانک انت الطاعم الکاسی  
 بخانہ بنشین وداد از بزرگی و بزرگواری مز ن و در تحصیل آن برہیا زیرا  
 تو باید سرگرم خوردن و لباس پوشیدن باشی (۱) .

(۱) شعر بعد از آن کہ مضمون بسزائی دارا است .

من یفعل الخیر لایعدم جوائزہ لایذهب العرف بین اللہ والناس

ز برقان از او در حضور عمر شکایت کرده و اظهار داشت حطیثه مرا هجو کرده  
و آبرویم را بهدر داده عمر پس از آنکه شعر حطیثه را استماع کرد گفت خیال  
نمیکنم نامبرده ترا هجو کرده باشد بلکه ترا بعنوان خورنده و پوشنده ستوده !  
پس از این حسان بن ثابت را بحضور طلبیده پرسید آیا بیت شعر مزبور هجو  
است یا هجو نیست ؟ !

حسان پاسخ داد آری حطیثه تنها نامبرده را هجو نکرده بلکه سرپای او را  
آلوده ساخته !

عمر فرمان داد تا حطیثه را زندان کردند و افزود ای بدعمل اینک بافرمانی  
که دادم مردم را از شر زبان تو آسودگی بخشیدم !  
حطیثه همچنان در زندان بود تا بشفاعت عمر و عاص از زندان رهائی یافت  
در هنگام خارج شدن از زندان خطاب بعمر گفت :

ماذا تقول بأفراخ بذي مرخ	زغب الحواصل لاماء ولا شجر
غادرت كاسبهم في قعر مظلمة	فارحم هداك مليك الناس يا عمر
وامنن علي صببية بالرمل مسكنهم	بين الاباطح يغشاهم بها الغرر
نفسى فداءك كم بينى وبينهم	من عرض راوية يعمى بها الخبر

چشمی گوئی در باره جو جگانی که تازه موی پرمانند بر اندامشان روئیده و در  
سرزمین بدون آب و درخت سرگردانند تو شخص کار آمد آنها را که میتوانست  
آذوقه شانرا فراهم سازد در دل سیاه چالی زندانی کردی اینک ترحمی کن  
آرزومندم پادشاه مردمان یعنی خدا بتو رحم نماید منت گذار بر بچه گانی که  
در سرزمین هموار ریگزار زندگی میکنند و هدف همه گونه خطر ها قرار گرفته اند  
جان من فدای تو چه قدر فرقت بین من و بین کسانی که از ناحیه من سخن چینی  
کردند آنهم خبری که چشم آدمی را از هر لحاظ کور میکند .

شاعر شعر اول او را چنین سرقت کرده .

دع المآثر لا تذهب بمطلبها فاحبس فانك انت الطاعم اللاس

عمر از شنیدن این درد دل ناراحت کننده گریست و از حال او متأثر گردیده و او را آزاد کرده تعهد گرفت تا پس از این مردم را به بدی یاد نکند.  
در یکی از تاریخهای اهل سنت مینویسد ابوالعتاهیه شاعر بایشار بن برد ملاقات کرد پرسید از تاریخی که مرا ندیدی تا بحال چه شعر تازه سروده؟  
پاسخ داد چند شعر ذیل را گفته ام:

کم من صدیقلی اشارته البکاء من الحیا      فاذا رأنی راعنی فاقول ما بی من بکاء  
لکن ذہبت لأرتدی فطرفت عینی بالرءا      قالوا فکلتا مقلتیک اصابها طرف الرءا  
چه بسیار دوستی است که بر اثر آزر می که در نهاد دارد هنگامیکه با من  
رو برو شود میگرید لیکن گریه خود را از من پنهان میدارد و من در برابر میگویم  
چشمم از اشک تھی است در عین حال بطرفی توجه میکنم تا با گوشه رءا اشک چشمم را  
پاک کنم میگویند زحمت مکش آنقدر اشک چشمت فرو ریخته که گوشه  
ردایت را نمناک ساخته .

بشار پاسخ داد چه شعر زیبا و خوش مضمونی سروده هر گاه آنرا از دیگری  
سرقت نکرده بودی پرسید از چند شاعری سرقت کرده ام؟ پاسخ داد از من که  
میگویم.

و قالوا قد بکیت فقلت کلاً      وهل یبکی من الطرب الجلید  
و لکنتی اصاب سواد عینی      عوید قذی له طرفی حدید  
فقالوا ما لمدمعها سواء      أکلتا مقلتیک اصاب عود

گفتند گریستی پاسخ دادم چنین نیست زیرا هم اکنون کمال خرسندی را  
دارم و هیچگاه ممکن نیست دیده در موقع فرحنا کی گریان باشد .  
آری اگر اشکی از چشمم میریزد بر اثر چوب خوردیست که دو طرف  
آن مانند دو آهن تیز در چشم فرو رفته گفتند هر گاه چنین است چرا از هر  
دو چشمت اشک میریزد مگر اینکه در هر دو خار فرو شده باشد ابوالعتاهیه گفت  
آری تو هم مضمون اطیفی را در شعر خودت آورده هر گاه آنرا از عمر و بن ربیعہ سرقت  
نکرده باشی که میگوید:

انهل دمع فی الرداء صبابة      فسترتنه بالبرد من اصحابی  
 فرآسوابق عبرتی منهلة      عمرو فقال بکی ابوالخطاب  
 فرأیت نظرتنه فقال اصابنی      رمد فهاج الدمع بالتسکاب

قطرات اشك چشم بر روی رداء من میریخت و من از آن جهت که بارانم از آن باخبر نشوند اشك چشم را با دستمال می ستردم عمرو که از ریزش اشك من اطلاع پیدا کرد گفت ابوخطاب میگرید موقعیکه بچشم او توجه کردم گفت چنان نیست که بگریم بلکه درد چشمی عارض من شده در اینحال اشك چشم شروع کرد بریزش نمود .

بشار گفت آری عمرو بن ربیعہ هم خوش مضمونی سروده هر گاه آنرا از حطیئه سرقت نکرده باشد که میگوید .

اذا ما العین فاض الدمع منها      اقول بها قذی و هو البكاء

هر گاه اشك چشم شروع کند بریزش کردن میگوییم خاری در آن فرورفته و حال آنکه چنین نیست بلکه آن اشك اندوهست و گریه ناراحتی !  
 از گفته بشار استفاده میشود حطیئه مقدم بر دیگر سراینندگان بوده زیرا مضمون مزبور از ساخته های طبع رسای اوست و از دیگری سرقت ننموده انتهی گویند شخصی خطاب به حطیئه اظهار داشت اینمرد شاعر ترین مردم یا شاعر ترین مردم عربست حطیئه بلافاصله زبانش را بیرون آورد و گفت این زبان ، شاعر ترین موجوداتست هر گاه به انشاد شعر پردازد

از ابو الفرج اصفهانی از کتاب آغانیش و همچنین از ابن عساکر نقل کرده اند نامبردگان بطرق عدیده که بعضی برتر از بعض دیگر است روایت میکنند موقعیکه حطیئه در بستر احتضار بود عده از نزدیکانش گرد او اجتماع کرده گفتند ای باملیکه وصیت کن ! پاسخ داد وای بر آن شعری که راوی بد کرداری آنرا نقل کند .



گفتند خدا ترا بیامرزد وصیت کن! گفت کدام شاعر این شعر را سروده  
 اذا اقبض الرامون عنها ترنمت      ترنم ٹکلی او جعتھا الجنائز  
 هر گاه آنها که در اندیشه وی بوده از وی دور شوند ناله از جگر بر کشد  
 مانند ناله زن بچه مرده ای که جنازه ها او را دردمند کرده باشند .

گفتند این شعر سروده شمشاخ است گفت بمردم غطفان ابلاغ کنید که  
 او شاعر ترین مردم عرب بوده !

گفتند وای بر تو این چگونه وصیتی است وصیت کن !

گفت بخاندان صابی ابلاغ کنید که او شاعر توانائی است که میگوید  
 لكل جدید لذة غیر انئی      رأیت جدید الموت غیر لذید  
 هر تازه لذت و مزه تازه دارد مگر این که من مرگ را که تازه دامن گیر آدمی  
 می شود خوش مزه نیافته ام .

گفتند وای بر تو وصیتی کن که بحال خودت نافع باشد .

گفت به بستگان امرء القیس ابلاغ کنید که او بالاترین سراینده تازی  
 بوده که میگفته :

فیالك من لیل کأن<sup>۱</sup> نجومه      بكل معار القتل شدت بیدبل

بیاد آور از شبی که ستارگان آن بوسیله دسترنج بتارهای موی او محکم بسته  
 شده بود گفتند از خدا بترس و از این گونه سخنان گزاف مگو گفت به انصار  
 ابلاغ کنید که صاحب آنها توانترین سراینندگان عرب بوده که میگوید (۱)  
 یغشون حتی ما نهر کلابهم      لایستلون عن السواد المقبل

مردم از اطراف و اکناف بملاقات فرزندان جفنه می آیند و آنقدر گاو  
 و گوسفند بمنظور پذیرائی از میهمانان کشته می شود که سگانشان نیز از پارس  
 کردن فراموش میکنند و خود آنها هم از آیندگان پرسشی نمی کنند که کیستید

(۱) شعر از حسان بن ثابت انصاریست که در ستایش از فرزندان جفنه سروده .

و از کجائید یعنی از آشنا و بیگانه با کمال آبرومندی و خوشحالی پذیرائی می نمایند.

گفتند اینگونه سخنان نتیجه بحال تو ندارد سخن دیگری بگو! گفت  
الشعر صعب و طويل سلمه  
زلت به الی الحضيض قدمه  
اذا ارتقى فيه الذی لا يعلمه  
بريد أن يعر به فيعجمه

سرایندگی مشکل است و نردبان وصول بدان طولانی است بنابراین هرگاه کسیکه از حقایق آن بی اطلاع باشد و بر نردبان شعر بالا رود بدیهی است پای او می لغزد و به پستی سقوط میکند و میخواهد شعری فصیح بگوید بر خلاف انتظار شعری میسرآید که از درجه اعتبار ساقط است گفتند ای باملیکه نیازی داری؟ پاسخ داد خیر حاجتی ندارم لیکن ناراحتی من از اینست که مدح پسندیده را بمصرف ممدوح ناپسندی برسانند گفتند در باره بردگان خود چه میگوئی؟ گفت تا شب و روز پایدار است آنان در قید بندگی اند.

گفتند در باره بینوایان وصیتی داری؟! گفت آری به آنان بگوئید تا در درخواست خود دست از تضرع و زاری برندارند.  
گفتند در باره مالیه خود چه سفارشی داری؟ گفت بدخترانم دو برابر پسرانم بدهید.

گفتند این وصیت برخلاف فرمان خداست! گفت من چنین وصیت می کنم زیرا هم اکنون نمیدانم شما دوستان منید یا دشمنان من.  
گفتند در باره یتیمان چه وصیتی میکنی؟! گفت مالهای آنها را چپاول کنید و با مادران آنها نزدیکی نمائید

گفتند آیا غیر از اینها سفارش دیگری هم داری؟! گفت مرا بر ماده خری سوار کنید و بحال خودم باقی گذارید تا بدانحال بمیرم زیرا آدم کریم نباید بر فراز رختخواب خود بمیرد و ماده خر مرگمی است که هیچگاه شخص کریم بر روی آن جان نداده.

اطرافیان حسب الوصیه ویرا بر ماده خری سوار کردند میبردند و میآوردند  
تا بر بالای ماده خر جان بداور داد گرفت تسلیم کرد  
حطیئه در آخرین لحظات میگفت :

لا احد الام من حطیئه هجا بنیه و هجا مریئه من لومهمات علی القریئه  
هیچکسی بیایه بیچارگی حطیئه نرسیده زیرا اوزن و فرزندش را هجو کرد  
و از نشانهای بیچارگی او این بود که بر روی ماده خری جان تسلیم کرد.  
مرك حطیئه در سال ۵۹ هجری (طن) اتفاق افتاد.

(۱۸۱) ابو حزره جریر (بروزن امیر) فرزند عطیه بن حذیفه بن بدر بن

سلمه بن عوف بن کلیب تمیمی.

در وجه تسمیه او به جریر که بمعنی دسن و افسار شترانست نقل کرده اند  
هنگامیکه مادرش بوی آبستن بود در خواب دید گویا رسن سیاه رنگی زائیده  
و بمجردیکه تمامی آن از وی زائیده شد بگردن این و آن می پیچید تا بر گردن  
مردان بسیاری پیچیده شد مادرش از وحشت و بیمناکی از خواب بیدار شد.  
خواب را نقل کرده تعبیر کردند فرزندی خواهی زائید که سراینده  
خواهد شد و همه مردم از سر زبان او به بیچارگی خواهند افتاد و در حقیقت بلائی  
است که بجان مردمان می افتد.

هنگامیکه فرزندش متولد شد او را بنام همان ریسمانیکه در خواب دیده بود  
جریر نامید.

از ابن قتیبه نقل کرده اند جریر در هنگامی متولد شد که از زمان حماس  
هفت ماه پیش نگذشته بود.

جریر معاصر با فرزدق بود.

گویند عده سخنی از جریر و فرزدق میگفتند بعضی اظهار داشتند جریر  
نسبش مشهورتر و از فرزدق هموارتر و بدزبانتر است.

دیگری گفت جریر از دریا سرچشمه میگیرد و فرزدق از سنک میترشد  
جریر هنگامیکه اینسخن را شنید گفت دریا سنک را میبرد و آنرا درهم میشکند  
مردان بن ابی حفصه در قطعه میگویند :

ذهب الفرزدق بالفخار وانما      حلو الکلام و مره لجریر  
ولقد هجا فامض اخطل تغلب      وحوی اللہی بمدیحة المشهور

فرزدق با فخریه و مباحات در گذشت و گفتار میخوش از آن جریر بود با  
اشعار هجائی خود بر اخطل تغلبی پیروزی یافت و با مدیحه مشهورش همه گونه  
لهو و هجارا بوجود آورد .

ابن خلکان گوید جریر با فرزدق بدزبانیها و گرفتگیها داشتند .

مطالعان از قوانین شعر اظهار میدارند جریر از فرزدق سراینده تر بود و همه  
دانشمندان متفقاً معتقدند در میان سراینندگان اسلامی سراینده بی پایه جریر  
و فرزدق و اخطل نرسیده .

گویند خانه های شاعران بر چهار پایه: فخر و مدح و هجا و تشبیب استوار  
گردیده و در تمام این چهار استوانه جریر عالی ترین درجه را دارا بوده .  
در مقام فخریه میگوید .

اذا غضبت عليك بنو تمیم      حسب الناس کلهم غضابا

هنگامیکه مردم بنی تمیم را بر خود خشمناک یافتی بدانکه همه مردم بر تو خشمناکند  
در مقام مدح میگوید :

الستم خیر من ركب المطایا      و أندی العالمین بطون راح

مگر نه اینستکه شما بهترین کسانی هستید که بر شتران تندرو سوار  
می شوید و از همه سخاوتمندان دست بازر و سخاوتمند ترید .

در مقام هجا گویند :

فغض الطرف انک من نمیر      فلا کعبا بلغت ولا کلابا

پس چشم خود را بمناسبت اینکه تو از مردم نمیر بنی قیسی بیند و حال

آنکه تو نه بیایه کعب رسیده و نه بیایه بنی کلاب .

در مقام تشبیب و تغزل گوید .

ان العیون التي فی طرفها حور

قتلتنا ثم لم تحیین قتلانا

یصرعن ذاللب حتی لاحراك له

وهن " اضعف خلق الله انسانا

همانا دید گانیکه در گوشه های آنها آثار سیاهی زیادی هویدا است ما را

از پای در آوردند و متاسفانه کشتگان خود را هم زنده نکردند آنها آنچنان مردم

خردمند را بزمین می افکنند که توانائی حرکت را ندارند و حال آنکه آنها

از ناتوان ترین آفریدگان خدا یند.

از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی نقل کرده اند مردی از جریر پرسید

سراینده ترین عرب کیست ؟!

جریر گفت با اتفاق من بیانا پاسخ ترا بدهم آنگاه دست او را گرفته بخانه

پدرش عطیه برد!

عطیه در آن موقع پاهاى بز ماده ای را بسته بود و از پستان او شیر می نوشید

جریر پدرش را بخارج از منزل طلبید!

پیر مرد چر کین و بدقیافه ای که شیر بز از ریشش میریخت از خانه خارج

شد جریر گفت آیا این مرد را می شناسی ؟ گفت نه ؛ گفت این شخص پدر من است !

میدانی چرا از پستان بز شیر می نوشد ؟ گفت نه ! گفت تا صدای دوشیدن آن

بگوش دیگران نرسد تا از او شیر بطلبند ( کنایه از آنکه در کمال پست فطرتی

و بنحیلی است )

پس از این گفت سراینده ترین عرب کسی است که بچنین پدری مباحات

می کند و با هشتاد سراینده توانا برابر میگردد و بر همه آنها پیروز می شود !

از کامل مبرد نقل کرده اند موقعی فرزدق شعر ذیل را که سروده جریر است

خواند هنوز مصراع اول را تمام نکرده بود جریر دست زیر لب فرزدق برد تا

مابقی آنرا بخواند :

نری بر صا باسفل اسکتیہا

کمنفقه الفرزدق حین شابا

پیشی را در زیر دو طرف فرج او می بینی مانند موهای نرم زیر لب زیرین فرزدق در موقعی که جوان بوده .

زبیر گوید خوانندگان سروده های جریر و کثیر رجمیل واحوص ونصیب گرد هم اجتماع کرده و هر یک بسر اینده خود می بالید و میگفت سر اینده من بر تر و شاعر تر از دیگری است بالاخره داوری را بعهده حضرت سکینه دختر خردمند و بزرگوار حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحية والثناء مقرر داشتند زیرا آن معظمه در شعر شناسی و امتیاز رسا از نارسای آن کمال مهارت را داشت نامبردگان درب خانه آن مجلله آمده تقاضای شرفیابی کردند پس از آنکه شرف حضور یافتند علت شرفیابی را بمقام اقدس معروض داشتند .

آن معظمه بخواننده اشعار جریر (۱) فرمود مگر شاعر تو همان نیست

که میگویی :

طرقتك صائدة القلوب وليس ذا وقت الزيارة فارجمی بسلام

رباینده دلها در خانه را گوید اظهار داشتیم بسلامتی باز گرد که اینک موقع دیدار نیست فرمود چه ساعتی بهتر از موقع دیدار است خدا روی شاعر تو و شعرش را زشت گرداند چرا نگفت فادخلی بسلام .

و بر اوی شعر کثیر فرمود مگر شاعر تو نگفته :

تقر بعینی ما تقر بعینها واحسن شیء ما به العین قرنت

روشن میکنند دیده مرا آنچه مایه روشنی دیده اوست و بهترین چیز همان است که مایه روشنی دیده باشد .

فرمود مگر نه اینست که نکاح کردن بهترین پیش آمدیست که موجبات

(۱) ممکن است نام او مربع باشد که فرزدق در صدد کشتن او بود و جریر در

این خصوص گفته :

زعم الفرزدق ان سيقتل مربعا ابشر بطول سلامة یا مربع

روشنائی دیده را ایجاد میکند پس چرا شاعر توزن اختیار نمیکند خدای روی شاعر و شعر را زشت کند و بخواننده شعر جمیل فرمود شاعر تو میگوید :

فلوترکت عقلی معی ما طلبتها      ولكن طلبتها لما فات من عقلی  
اگر تنها عقل مرا برای من باقی میگذارد و ما بقی را میگرفت در صد مطالبه  
بر نمیآدم لیکن چه کنم او در صد بردن عقل منست .

فرمود معلوم است جمیل طالب ممدوح نبوده بلکه طالب عقل خود است .  
اینک خدا روی شعر و شاعر را سیاه گرداند .

و بمبلغ شعر نصیب گفت شاعر تو میگوید :

اهیم به مذما حییت فان امت      فوا حزنی من ذایهیم بها بعدی  
تازنده ام شیفته روی و موی او هستم و هر گاه بمیرم اندوهم از اینست چه  
کسی پس از من شیفته او باشد !

فرمود مگر کسی هم هست که شیفته خو برویان نباشد . خدا شعر و شاعر را  
قبیح سازد .

برای احفص فرمود شاعر تو میگوید :

من عاشقین تو اعدا و ترا سلا      لیلا اذا نجم الثریا حلقا  
با تا با نعم لیلۃ و الذها      حتی اذا وضح الصبح تفرقا  
از دو عاشقی که بایکدیگر وعده گذارده و نامه رد و بدل کردند آنهم در شبیکه  
ستاره ثریا حلقه وار بحالت خوش آنها نگران بود آری آنها شبی را با بهترین حال  
و خوشترین وضعی گذرانیدند و چون بامداد سرزد از یکدیگر جدا شدند .

فرمود : خدا روی شعر و شاعر را سیاه گرداند اگر برآستی حال خوشی  
داشتند چرا نکفت تعانقا - یعنی با آنکه سپیده صبح هم دمید باز همچنان دست  
بگردن بودند ، انتهى .

«الله اعلم حیث یجعل رسالته» آری خدا نعمت رسالت و ارجمندی دنیا  
و آخرت را در خاندانی قرار میدهد که در دین داری عالیترین مقامات را دارند

و در ذوق و خوش طبعی بالاترین مراتب را دارا هستند الحمد لله .

از ابن کلبی نقل کردند هنگامیکه قرعہ فال خلافت را بنام عمر بن عبدالعزیز زدند گروهی از سرایندگان بعبادت خلفاء پیشین در دار الخلافہ گرد آمده بمنظور اینکه قصائدی در تبریک مقام خلافت بسرایند تصادفا چند روز منتظر ماندند و اجازه حضور بدانها داده نشد تا اینکه عدی بن ارباطہ کہ نزد پسر عبدالعزیز موقعیت خاصی داشت از راه رسید سرایندگان عرب گرد او اجتماع کرده ویژه جریر خطاب باو گفت :

يا ايها الرجل المرخي ناقته هذا زمانك اني قد خلا زمني

ابلاغ خليفتنا ان كنت لاقيه اني لذا الباب كالمشودد في قرن

وحش المكانة من اهلي ومن ولدي نائي المحلة من داري و من وطني

ایمردیکہ ناقہ خود را عقال کردی اینک زمان تو رسید و زمان ما گذشت

هر گاہ خلیفہ ما را ملاقات کردی بگو من در کنار این درمانند گاوی هستم کہ شاخہای او را بریسمان بسته اند از ندیدن زن و فرزند خود بیمناک شده ام زیرا خانہام دور و وطنم بعید است .

عدی بن ارباطہ اظهار داشت دانستم مطلب تو چیست ؟

هنگامیکہ بحضور رسید گفت سرایندگان در کنار دربار خلافت منتظر

اجازہ حضور اند بدیہی است زبانہای آنان زہر آگین و تیر ہای گفتار آنان

نیز و تند است !

پسر عبدالعزیز گفت مرا با سرایندگان کاری نیست! پاسخ داد سرایندگان

حضور رسول خدا ﷺ میرسیدند و او را مدح میکردند و مقام اقدسش بہ آنان

جائزہ میداد و برہر مسلمانی لازمست پایہای آنجناب حرکت کند.

پسر عبدالعزیز گفت راست گفتی ! اینک از سرایندگان چه کسانی درانتظار

ملاقات ما هستند ! ؟

گفت پسر عمویت عمرو بن ربیعہ .



عمر گفت خدا اورا از نزدیکان من قرار ندهد و صورت اورا سیاه گرداند مگر  
نه اینست او سراینده این شعر زیر است .

ألا ليتني في يوم تدومني  
وليت طهور كان ريقك كله  
وباليت سلمى في القبور ضجيعتي  
هنالك أو في جنّة أو جهنّم

ایکاش در آن روز که مرگ من نزدیک میشد میان دو دیدگان و دهان ترا  
می بوئیدم و ایکاش همه آب دهان تو شراب خوشگوار بهشت بود و ایکاش حنوط  
من از خون بود و ایکاش سلمی در این دنیا در قبرها هدجوار من بود و در آن دنیا  
در بهشت یادوزخ همراه من .

پسر عبدالعزیز گفت ایکاش این دشمن خدا لقاء اورا در دنیا آرزو میکرد  
و پس از آن بعمل شایسته میپرداخت . سو کند بخدا باو هیچگاه اجازه حضور  
نخواهم داد !

پرسید دیگر از سراینندگان کیست ؟ گفتم جمیله بن معمر عدوی ! گفت مگر  
او همان سراینده نیست که گفته :  
ألا ليتنا نحیی جميعا وان نمت  
یوافی لدی الموتی ضربی ضربی  
ایکاش همه ما زنده بمانیم و هر گاه بمیریم قبر من در میان مردگان در کنار  
گور محبوبه من باشد !

بخدا! سو کند او هم هیچگاه بحضور من نمیرسد !  
پرسید دیگر از سراینندگان چه کسی در انتظار شرفیابی است ؟ گفتم کثیر  
عزت گفت : مگر اونگفته :

رهبان مدین والذین عهدتهم  
لویسمعون كما سمعت حدیثها  
یبکون من حذر الفراق قعودا  
خرّوا لعزة ، خاشعین سجودا

راهبان مدین و آنها ئیرا که بیاد دارم نشسته بودند و از بیم جدائی  
میگریستند هر گاه آنان آنچه را که من از محبوبه ام عزت شنیده بودم می شنیدند

بدون گفتگو و بمنظور بزرگداشت از مقام عزت برای او سجده میکردند  
بخدا سوگند اوہم هیچگاہ در پیشگاہ من بار نمیآید.

دیگر از شعرا کیست؟ پاسخ داد احوص انصاری است. گفت اوہم بہ پیشگاہ  
من بار نخواهد یافت زیرا اوروزی از کنار مردی از مردم مدینہ کہ کنیزش  
پهلوی او نشسته بود عبور کرد و بعملی پرداخت کہ کنیزك ناچار از کنار  
آقایش فرار کرد احوص کہ پیش از این در انتظار چنین فرصتی بود گفته بود.

اللہ بینی و بین سیدھا یفر منی بها فاتبعه

ایکاش خدا وسیلہ ایجاد میکرد تا کنیزك از کنار آقایش فرار کند

و من بدنبال او بیفتم .

پرسید دیگری کیست؟ پاسخ داد ہمام بن غالب فرزدق است ! گفت

اینہم سراینده ایست کہ بزنا و بدعملی مباحات میکنند .

ہما دلیانی من ثمانین قامۃ کما انقض باز لین الریش کاسرہ

فلما استوت رجلا فی الارض قالتا اخی فیرجی ام قتیل نعاذرہ

فقلت ارفعوا الامراس لا تظنوا بنا وولیت فی اعقاب لیلائی بادرہ

آندو مرا از میان ہشتاد قامت بجانب خود ہدایت کردند و مانند بازی کہ از

آسمان بجانب طعمہ توجہ میکنند همچنان بطرف من توجہ کردند هنگامیکہ

دوپای من بزمین رسید گفتند آیا زنده مورد آرزوست یا کشته ای کہ از آن

درہر اسیم؟ گفتم مرا بخود واگذارید و بیش از این فساد مکنید آنگاہ بدنبال لیلا

افتادہ تا اورا بچنک آورم .

اوہم هیچگاہ بحضور ما بار نمیآید .

پرسید دیگر کیست؟ گفتم اخطل ثعلبی است! گفت او مگر نکفته:

ولست بصائم رمضان عمری ولست بآکل لحم الاضاحی

ولست بزاجر عیسا بکور الی اطلال مکة بالنجاح

ولست بقائم کالعبد یدعو قبیل الصبح حی علی الفلاح

و لکنی ساشربہا شمولاً و اسجد عند مبتلیج الصبح  
تمام عمرم را روزہ نکر فتم و هیچکاه از گوشت قربانی نچشیدم و در هیچ  
بامدادی شتر قربانی نیازردم تا آنرا وسیلہ نیکبختی خود قرار دهم و بدامنہای  
مکہ بحرکت در آورم و هیچکاه مانند بندہ پیش از بامداد از خواب راحت  
برنخاستم تا حی علی الفلاح بگویم لیکن از شراب کوارا مینوشم و در موقع  
سپیدہ دم در برابر ساغر شراب بسجده درمی آیم!

پسر عبدالعزیز گفت: خدا اورا ازمن دور گرداند هیچکاه او برمن وارد  
نخواهد شد و بقدم نامیمون خود پای بر بساط نخواهد گذاشت او کافر است.  
پرسید دیگر از شعرا کیست؟ گفت جریر! گفت او ہم گفته است:  
زاورت صائدة القلوب فلیتنی  
داومت زورتها برد سلام

شکارچی دلها در باینده قلوب را دیدار کردم ایکاش همواره با پاسخ سلام  
او دیدار او برای من ممکن بود.

اینک اگر چاره از دیدار سراینده نمیباشد بهتر آنست جریر را بحضور بطلمبی  
عدی بن ارطاة گوید حسب الامر جریر را بحضور طلبیده بمجر دیکه وارد شد می گفت  
ان الذی بعث النبی محمداً  
جمل الخلافة فی الامام العادل  
وسع الخلائق عدله ووفائه  
حتی ارعوا و اقام میل المائل  
انی لأرجو منه نفعا عاجلاً  
والنفس مولعة بحب العاجل

همانا خدائیکه محمد را به پیمبری مبعوث فرموده خلافت را در وجود پیشوای  
دادگری قرار داده آنهم پیشوائی که دادگری و وفای او همه جا را فرا گرفته  
تا از جهل دست باز داشتند و هر خرابی را اصلاح کرد من آرزو مندم بزودی  
نتیجه کاملی از او ببرم زیرا میدانم نفس آدمی که بچیزیکه بزودی بدست آید  
حریص است.

پسر عبدالعزیز گفت ای جریر از خدا بترس و بجز حق سخن دیگری مگو  
جریر این اشعار را انشاء نمود:

و من یتیم ضعیف الصوت والنظر  
 كالفرخ فی العش لم یدرج ولم یطر  
 من الخلیفة ما نرجو و من المطر  
 كما اتی ربه موسى علی قدر  
 فمن لحاجة هذا الارمل الذکر

کم بالیمامة من شعیا راملة  
 فمن یدک یدکی فقد والده  
 انالمرجوا اذا ما الغیث اخلفنا  
 ان الخلافة جائته علی قدر  
 هذی الارامل قد قضین حاجتها

در یمامه چه بسیار زن پریشان حال و بیوه و چه بسیار یتیم بی نوابند که از  
 گرسنگی قادر بحرف زدن نیستند و تاب نگاه کردن ندارند بهر یتیمی که  
 میرسی از بی پدری مینالد و مانند جوجه در لانه خود است که قدرت بالا رفتن  
 و پرواز کردن را ندارد ما امیدواریم هر گاه دستمان از دامن باران کوتاه شود  
 خلیفه کار باران را برای ما انجام دهد زیرا خلافت بشخص شایسته خود دست  
 یافته همچنانکه خدا یمتعال مقام نبوت را بمانند موسی معزز داشت اینک زنان  
 بیوه اند که از مقام خلافت بحاجت خود رسیده اند پس چه کسی حاجت این بیوه  
 که مردیست دوا میکند ! ؟

پسر عبدالعزیز اظهار داشت سوگند بخدا ای جریر همزمانیکه سر بر خلافت  
 بعهده من برقرار شد بجز از سی دینار پول دیگری در اختیار نداشتم ده دینار  
 آنرا عبدالله گرفت و ده دینار آنرا مادر عبدالله، سپس بخادمش گفت ده دینار  
 باقیمانده را هم بجریر تسلیم کن !

جریر از مقام خلافت سپاسگزاری کرده اظهار داشت بخدا سوگند ای  
 امیر مؤمنان همانا اینمقدار از بهترین پولی است که بدست آورده ام.  
 پس از آنکه از دربار خلافت بیرون رفت سراینندگان اطراف او را گرفتند  
 پرسیدند خبر تازه چه بود؟! پاسخ داد خبر تازه آنکه جز ناراحتی شما موضوع  
 دیگری وجود نداشت زیرا از نزد امیری آمده ام که به بینوایان کمک میکند  
 و سراینندگان چیزی نمیدهد و من درعین حال از او خرسندم سپس میگفت:

رأیت رقی الجن لا یستفزهم وقد کان شیطان من الجن راقیا

دیدم که طلسم جنیان مانع از آنها نمیشود و حال آنکه شیطان من طلسم جن است احوال و پیش آمدهای جریر زیاد است که کتاب مازائد بر آنچه را نوشتیم گنجایش ندارد.

ابن خلکان در وفیات مینویسد هنگامیکه فرزدق مرد و خبر مرگ او با اطلاع جریر رسید گریست و گفت سوگند بخدا از مرگ او چنین نتیجه گرفتم من هم پس از او دوامی نخواهم کرد زیرا کم اتفاق افتاده دشمن یا دوستی بمیرد و رفیقش پس از او باقی بماند و چنین هم بود زیرا جریر در سال ۱۱۰ (علی) یا ۱۱۱ (علیا) وفات یافت و همانسال هم فرزدق در گذشته بود. انتهی.

مؤلف گوید طبق اظهار نظر یکی از بزرگان معاصر ماجریر پس از چهل روز از وفات فرزدق درگذشت. (۱)

(۱) در مجموعه مینویسد جریر بن عطیه خطفی که به کنیه ابوحرزه و ابن مراغه خوانده شده از سرایندگان مشهور مردم بنی کلب و از فحول شعراء اسلامی است دریمانه که واقع در جنوب شرقی نجد است در روزگار خلافت عثمان متولد شده و در میان عشیره خود که در بادیه بوده نشو و نما کرده و برای بدست آوردن جوائز شعری به بصره میرفته آنجا با فرزدق آشنا شده و بمنزلت او که از راه سرایندگی بدست آورده پی برده، جریر نخست بابنیت مجاشعی به هجو میپرداخته پس از آنکه فرزدق هم در هجا با آنان شرکت کرده از آن به بعد رسماً این دو بهجو یکدیگر پرداختند و همچنان ادامه داشت تا مرگ موجبات جدائی آنها را فراهم آورد، گویند هشتاد شاعر توانا از قبیل اخطل به هجو میپرداختند و مهارت داشتند جریر غالب بر همه آنها بود، جریر نخست در بادیه میزیست پس از چندی به بصره رفت و همانجا اقامت کرد و با دربار حجاج بن یوسف ارتباط پیدا کرد و مدایح بسیاری در حق او میگفت و جوائز هنگفتی بدست میآورد و بمقام عالی نائل شده بود تا بجائی که عبدالملک بر او حسد برد حجاج ناچار شده او را باتفاق پسرش محمد نزد عبدالملک بشام فرستاده جریر نامبرده را مدح کرد و خلیفه او را از مقربان خود قرار داد تا شهرت

جریر بن ضرار برادر شمشاخ سراینده مشهور است۔

نامبرده نیز یکی از سراینندگان مشهور است از سروده های او شعر ذیل است که آنرا ادبا بمنظور تنازع عوامل سه گانه بر معمول واحد مثال می آورند.

اتانی فلم اسر ربه حین جائنی      کتاب باعلی القنتین عجیب  
نامه بیسابقه ی در قلعه دو کوه بدست من رسید در صورتیکه از رسیدن آن  
هیچگونه فرحی در من بوجود نیامد .

برخی از ادبا معتقد اند تنازع بیش از سه عامل بر معمول واحد جایز نیست  
هر چند ابن عصفور و ابن مالک مازاد بر آنها هم تجویز کرده اند. (۱)

بیسابقه پیدا کرد و پس از او بمدح ولید و سلیمان و عمر بن عبد العزیز و یزید بن عبد الملك و هشام  
میپرداخت، گویند جریر طبع رسائی داشت و با سلیقه خاصی که داشت شعر میسرود و بهمین مناسبت  
اجزاء آن با یکدیگر پیوسته و عباراتی خالی از تکلف و زوائد دارد لیکن فرزدق در معانی شعر  
عمیق میشد و مردم عوام کمتر از آن استفاده میکردند تنها علما و شعر شناسان باشعار فرزدق  
توجه داشتند جریر در هجاء ید طولائی داشت و کمتر کسی از سر هجو او در امان بود، تا  
بجائی که از هجو زنان عقیفه هم باکی نداشت در عین حال آدمی متدین بود بر نماز  
و دعا رغبت فوق العاده داشت و باندازه هجو او مؤثر بود که طوائفی که مورد هجو او بودند  
هر گاه احوال آنها را جو یا میشدند خود را از طائفه دیگر که مورد هجو وی نبوده معرفی  
می کردند و جریر در غزل سرائی از سبک شعراء جاهلی استقبال می کرد و از طریق شعراء  
بادیه که در وصف زنان میسر اینند تجاوز نمی کرد در عین حالیکه غزلهای از طبع عاشق پیشه  
صادر نشده خالی از رقت و سوز نبوده و خود میگفته من هیچگاه عاشق نشده ام و هر گاه  
عاشق میشدم غزلی میسرودم که پیر زال بر جوانی خود تأسف خورد .

(۱) ادبا میگویند معمولاً تنازع بین عاملین است و کم اتفاق می افتد بین ثلاثه و اربعه

باشد و باید گفت شرط اولی تنازع بین عاملین نیست چنانچه در این جمله تنازع بین  
ثلاثه است تسبحون و تحمدون و تکبرون دبر کل صلوات ثلاثاً و ثلاثین که دبر ظرف  
و ثلاثاً مفعول مطلق و هر دو معمولند و در این شعر تنازع بین اثنین و ثلاث و اربع است

(۱۸۲) ابو معشر جعفر بن محمد بن عمر بلخی منجم معروف .

ابو معشر در روزگار خود پیشوای دانشمندان بوده و تصنیفات مفیدی در علم ستاره شناسی از خود بیادگار گذارده از جمله المدخل والزیج والا کوف وامثال اینها از آثار دیگر .

ابو معشر در احکامی که میکرده کمتر بخطا بر میخورده و پیوسته احکام او توأم با موضوعات شگفت آور بوده .

در مجموعه دیدهام ابو معشر بخدمت یکی از پادشاهان پیوسته بود و با او ارتباط کاملی داشت .

تصادفای یکی از نزدیکان شاه بر اثر مخالفتی که از او بظهور رسیده بود از شاه فراری بود همزمان با فرار کردن او شاه در صدد تعقیب وی بر آمد و مسلماً برای دستگیری او ناچار از ابو معشر کمک میگرفت !

مرد فراری که از کمالات ابو معشر باخبر بود و میدانست وی با معلوماتی که دارد از راه اسطرلاب و امثال آن بدست آورده میتواند بمکان او دست پیدا کند تصمیم گرفت تا وسیله فرار کند و ابو معشر را با نیروئی که در کشف مخفیات دارد حیرت زده نماید بدینمناسبت طشتی حاضر کرده و آنرا پر از خون کرده و هاون طلائی در میان آن گذارد و خود چند روز در روی آن هاون نشست و در اینمدت طبق امری که شاه در صدد جستجوی آن بر آمدند و هر چه بیشتر در تعقیب او بر آمدند کمتر به نتیجه رسیدند شاه که از دستگیری او درمانده شد! ابو معشر را طلبیده اظهار داشت بادستگاهی که داری باید آنمرد جنایتکار را پیدا کرده تسلیم من نمائی ! ابو معشر ناچار به استخراج پرداخته پس از استخراج چندی به اندیشه فرو رفته ! شاه پرسید علت حیرت زدگی تو چیست ؟ پاسخ داد در این استخراجی که کردهام با موضوع بیسابقه روبرو شدهام !

قعدت ولم ابغ الندا عندسائب

طلبت ولم ادرك بوجهی و لیتنی

تفازع اثبن طلبت ولم ادرك در بوجهی اند و بالم ابغ در ندا آنسه با قعدت در ظرف.

پرسید نتیجہ استخراج تو چیست؟ پاسخ داد می بینم مرد خیانتکار بر روی کوهی از طلا قرار گرفته و آنکوه در میان دریائی از خون واقع شده و اطراف آن خون راشهری از مس فرا گرفته و حیرت من علاوه بر آن از اینست که جائی را بدین کیفیت در عالم بنظر ندارم که او در آنجا پنهان شده باشد!

شاه گفت بهتر آنست تجدید نظر کنی و سؤال را تغییر دهی و طالع را عوض کنی! بومعشر چنان کرد باز هم پاسخ داد چنان می بینم که در دفعه اول بعرض رسانیدم و تا بحال هم چنین استخراجی سابقه نداشته هنگامیکه شاه از اینراه هم مأیوس شد منادی شاه بمنظور امان دادن او ندا داد آنمرد مغضوبی که از بیم شاه در پنهانی بسر میبرد در امان است و حتی کسانی هم که او را پنهان داشته اند در امانند و برای اطمینان او و دیگران اعلام کرد هیچگونه صدمه باو و هواخواهانش وارد نمی سازیم!

مرد خیانتکار هنگامیکه اطمینان پیدا کرد شاه هیچگونه آزاری نسبت بوی وارد نمی آورد از مخفیگاه خارج شده و خود را بحضور شاه معرفی کرد! شاه پرسید در ظرف اینمدت در کجا بودی که ما با تمام وسائل مجهزی که داشتیم نتوانستیم از محل تو اطلاعی بدست آوریم! آنمرد محل خود و حیلہ ایرا که بکار برده بود بعرض رسانید! شاه از طرز پنهان شدن و حیلہ گری که بکار برده بود بشگفت آمد و از استخراج بی سابقه اینکه بومعشر نموده بود بی نهایت تعجب کرد و بر اندیشه او آفرین گفت، موضوع مزبور یک نمونه از استخراجات او بوده و امثال آن از استخراجات دیگر که در کتب مربوطه آورده شده -

صاحب وفيات پس از ذکر استخراج مزبور مینویسد: بومعشر سال ۲۷۲

(عرب) هجری وفات یافت، (۱)

(۱) ابن ندیم مینویسد بومعشر در آغاز کار از محدثان بود و در جانب غربی دروازه خراسان بغداد میزیست و بایعقوب بن اسحق کندی که از حکما بنام آن روزگار بود کاملاً مخالفت میکرد و مردم را علیه او تحریک می نمود و از فنون فلسفه بشدت فکر پیش میکرد



## (۱۸۳) ابو بکر جعفر فرزند یونس خراسانی بغدادی معروف بشبلی.

کندی که از اعمال او سخت بزرگوار افتاده بود چاره اندیشید و بالاخره یکی از دانشمندان را که در حساب و هندسه مهارت داشت و اداری کرد تا بومعشر را باین رشته تشویق کند و در نتیجه بعلوم نجوم هدایت نماید و بدینوسیله کندی از شر زبان او در امان ماند زیرا ناچار در اینخصوص باید از خود کندی و امثال او استفاده نماید بومعشر در سن چهل و هفت سالگی به فرا گرفتن نجوم پرداخت و همان وقت بر اثر استعداد خدا دادی که داشت به بخش مهمی از آن علم دست یافت . سید بن طاووس در فرج المهموم مینویسد در نواحی قفص مزرعه مناسب و ویژه بود متعلق به علی بن یحیی منجم و در آنجا کاخ مهمی بوجود آورده بود و کتابخانه بزرگی بنام خزانه الحکمه تشکیل داده و مردم از اطراف بدانجا توجه میشدند و از کتب مختلف آن استفاده میکردند و از همه کاملاً پذیرائی میشد بومعشر در سفر حج که از خراسان آمد بود و در آنموقع بهره کاملی از نجوم نداشت بمرجری که از توصیف کتابخانه مزبور باخبر شد بدانجا رفته و بمطالعه پرداخت و چنان سرگرم کتب آنجا گردید که از رفتن به حج منصرف گردید و همانجا به تکمیل علم نجوم پرداخت بو معشر استخراجات عجیب و مناسبی داشت و بهمین مناسبت مورد مدح و قدح واقع میشد این ندیم مینویسد نامبرده که در استخراجات کمال هنرمند را داشت موقعی برای مستعین که خلیفه معاصرش بود استخراج صحیحی بعمل آورد و پیش از وقت استخراج او وقوع خارجی پیدا کرد مستعین که چنین انتظاری نداشت ناراحت شد دستور داد تا او را تازیانه زدند بومعشر که از نتیجه عملش که بجای تقدیر تعزیر شد اظهار داشت (اصبت فعوقت) استخراج صحیح کردم و بمذاب و بیچارگی افتادم . ابن طاووس می نویسد ابو احمد حارثی نقل کرده پدرم گفت من یکی از گارمندان و گزجوران خزینه سلاح جنگی معتمد بودم و همان وقت آماده جنگ بازنکیها بودیم و ابومعشر و منجم دیگری که نامش را از خاطر برده بودم حضور داشتند موفق از آن دو درخواست کرد استخراجی بنمایند بآندو گفت دیشب نیتی در دل گرفته و شکی نیست از آن نمیگذرم و ناچار شمارا آزمایش خواهم کرد اکنون طالع نیت مرا تعیین کنید زائچه کشیده گفتند موفق در نظر دارد تا غیر انسانی را باخود همراه داشته باشد اظهار داشت پس از ساعتی اندیشه گفتند آن غیر انسان گاو است گفت آری چه میزاید گفتند گاو پرسید صفت آن حیوان چیست بومعشر گفت سیاه است و در پیشانی او سفیدی است دیگری گفت سیاه

گاہی نامبرده را بعنوان دلف بن جحدر معرفی میکنند لیکن بطوریکه از لوحه

است و در دم او سفیدی است موفق گفت اینک گاو را بیاورید تا آنرا بیازمائیم هنگامی که گاو را حاضر کردند معلوم شد نزدیک است گوساله اش بزاید بالاخره گاو را کشته شکمش را دریدند گوساله کوچکی که سیاه رنگ و طرف دماغ و دمش را سفیدی فرا گرفته بود از شکم او خارج شد موفق و حاضران از استخراج بجای آنان بشکفت آمدند .

باز او نوشته روزی بومعشر و رفیقش در حضور موفق بودند موفق پرسید در آستین من چیست پس از آنکه طالع گرفته زایچه کشیدند بومعشر گفت حیوان است دیگری گفت میوه است موفق به او گفت تو راست گفتی و بومعشر خطا کرد و سببی را از آستین خود بیرون انداخت بومعشر متحیر شده بار دیگر زایچه کشید گفت سبب را بشکافتند بمجرد اینکه شکافتند دیدند کرمهای بسیاری از میان آن خارج شدند .

گویند یکی از زنان منشیان انگشتری گم کرد نزد بومعشر فرستاد از وی درخواست کرد تا محل آنرا بدست آورد بومعشر پس از زایچه گفت خدا آنرا گرفته آن زن از استخراج وی بشکفت آمد فاصله نشدانگشتری را در میان چند ورق قرآن بدست آورد . همان کتاب از ابومعشر نقل کرده در یکی از دیهات وارد کاروانسرائی گردیده در آنجا با چاپار عراق ملاقات داشت و او بایکدیگر انس گرفته تصادفاً از علم نجوم هم اطلاعی داشت از من پرسید اکنون قمر در کجاست پاسخ دادم قمر در تربیع مریخ است فردا در اینجا خواهی ماند گفت اگر قافله بامن همراهی کند ما با قافله صحبت کردیم که فردا حرکت نکنند گفتند اگر علوفه مر کبهای ما را بدهی خواهیم ماند و هر چه از اهل قافله درخواست کردیم آنشب را بمانند و فردا حرکت کنند ما را مسخره کردند قافله برای افتاد من بالای پشت بام کاروانسرا رفته طالع گرفته دیدم طالع ثور است و مریخ در ثور و قمر در اسد بود خطاب بقافله کرده محض خدا امشب را از رفتن منصرف شوید و بمانید به حرف من اعتنائی نکرده شبانه رفتند من به چاپار گفتم اینان خود را بهلاکت دادند ما مشغول غذا خوردن شدیم قافله در حالیکه مجروح و خون آلود بود باز گشته معلوم شد در دو فرسخی نعلان موضع کر رسیده دزدان سر راه بر آنها گرفته آنچه داشتند گرفتند و بعضی را کشتند نامبردگان موقعیکه با وضع ناهنجار باز گشتند مرا بسختی آزردهند و گفتند تو باعث قتل ما شدی یعنی فال بد تو چنین مامله با ما کردی من از آنروز متمهد شدم برای مردم عوام استخراج ننمایم . بومعشر با آنکه در نجوم مهارت کاملی داشت ماهی یکبار که قمر زائد النور میشد بصرع مبتلا میگردد و از دفع آن عاجز بود بومعشر در ۲۸ رمضان سال ۲۷۲ در گذشت .

مزارش بدست می آید نامش جعفر بوده (۱) ،

ابن خلکان مورخ و صاحب مجالس المؤمنین نامبرده را یاد کرده اند با اینکه از نظر اعتقاد این دو نفر کاملاً نظریه متفاوت دارند زیرا ابن خلکان او را سنتی مالکی مذهب و شهید صاحب مجالس او را امامی مذهب معرفی میکنند ولی افزایش مشارالیه در مذهب امامیه عالیترین مقامات را داشته .

محدث نیشابوری در رجال خود پس از آنکه نامبرده را بعنوان مزبور ستوده مینویسد شبلی در روز عید غدیر که با علویان ملاقات میکرد آنرا بآن روز فرخنده تبریک میگفت !

شبلی از جنید بغدادی مراتب کمالی را استفاده کرده .

گویند عمران بغدادی که از فقهاء اهل سنت بود و در بغداد میزیست شبلی را آدمی نادان معرفی میکرد و مردم را از دیدار او ممانعت میکرد روزی با عده از یارانش با شبلی ملاقات کرد یارانش گفت برای اینکه کاملاً از نادانی او باخبر شوید از او پرسشی کنید تا پایه و مایه علمی او را آزموده باشید !

یکی از یاران نزدیک وی پرسید ای شبلی هر گاه کسی دارای پنج نفر شتر باشد چند شتر باید بعنوان زکات بدهد ! ؟ پاسخ داد بنابر مذهب تو یک گوسفند و بنابر مذهب ما همه آنها را باید در راه خدا داد !

او پرسید پیشوای تو در این حکم کیست ؟ گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه زیرا

(۱) ابن خلکان نامبرده را بعنوان دلف بن جحدر نامبرده طبقات شعرانی بعنوان ابوبکر بن جحدر معرفی میکند مسلماً نامش از نسخه افتاده باشد چه آنکه ابوبکر کنیه اوست نفعات نام او را بقولی دلف بن جعفر و بقولی دلف بن جحدر و طبق لوحه مزارش جعفر بن یونس معرفی میکند و آنچه از مدارك فعلا در نزد ما موجود است او را مالکی مذهب و حافظ موطای مالک میدانند و مینویسد در خانه خیر نساج و بدست او توبه کرد و فقری را از جنید بغدادی استفاده کرد جنید در باره او میگفت او یکی از چشمهای فیض خداست و به چشمی که برخی از شما به برخ دیگران توجه میکنند نگاه نکنید .

موقعیکه این آیه نازل شد « من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً » آنچه در اختیار داشت همه را حضور پیغمبر آورده ! پیغمبر فرمود چیزی برای امور خانواده خود باقی نگذاردی ! پاسخ داد خدا و رسول کافی برای من هستند و بالاخره آنچه را داشت در راه خدا به بینوایان داد !

مؤلف گوید از این حکایت معلوم میشود نامبرده کمال اعتقاد را بمقام ولایت

داشته !

شبلی از بزرگان صوفیه و اهل حال بوده و از آنهایی بشمار می آید که به آخرین پایه زهد و پارسائی ضرب المثل اند .

ابن خلکان مینویسد شبلی در سامرا متولد شده و صاحب مجالس مینویسد بطوریکه گفته شده نامبرده در سامره یا شهرستان بغداد بوجود آمده .

بعضی گویند نامبرده در دیه شبلیه از دیهات اسروشنه که حدود ماوراءالنهر واقع شده بدنیا آمده و در بغداد متوطن گردیده و بمصاحبت جنید و حلاج و خیر النسیج روزگار سپری نموده .

پدر ودائی شبلی از مقربان درگاه خلفاء عباسی و امیران ایشان بودند ! بلکه در کامل بهائی مینویسد شبلی خود از رؤساء دنیاوند که از روستاهای ری است و عوام مردم آنرا دماوند و درماوند میدانند بوده .

شبلی مردی خردمند و فکور بود هنگامی پادشاه طبرستان او را بعنوان پیامبری نزدیکی از خلفا گسیل داشت بمجردیکه وارد عراق شد و از برکات مشاهد مشرفه بهره مند گردید و در فیوضات از جائیکه گمان نداشت بروی او گشوده شد بمجلس خیرالنسیج راه یافت و بطور کلی از امور دنیوی برکنار شد و بدعاوند رهسپار شد اظهار داشت تا پیش از آنکه توفیق توبه پیدا کنم والی شهر شما بودم اکنون آمده ام تا از شما حلال بوی بطلبم . و آرزو مندم مرا حلال کنید . در کتاب روض المناظر نوشته شبلی دربان موفق بالله بود پس از آن توبه کرد و بمصاحبت فقرا پرداخت .

شبلی مالکی مذهب بود و کتاب الموطاء مالک که از کتب فقهی معروف اوست قرائت نموده .

ابوعلی دقاق گوید شنیده‌ام شبلی هر شبی مقدار معینی نمک بچشم خود میریزد تا بتواند از بیدار خوابی شب استفاده کند و خواب عارض او نگردد .  
شبلی بی نهایت از فرمایشات شرع مطهر احترام میگذارد و هر گاه ماه مبارک رمضان فرا میرسد بانجام فرمانبرداری از احکام الهی میپرداخت و میگفت این ماهی است که آنرا پروردگار من محترم شمرده است و من شایسته تر با احترام گذاردن از آن ماهم .

شبلی در آغاز ریاضتش هر روز وارد کاریز یا سردابی میشد و شاخه درختی همراه خود بر میداشت در آن سرداب هر گاه غفلت از خدا او را فرا میگرفت آنقدر با آنچوب بخود میزد تا آنشاخه ریز ریز میشد و هر گاه پس از آن دسترسی بچوبی پیدا نمیکرد بطوریکه از رساله قشیریه استفاده میشود دست و پای خود را بشدت بدیوار میکوبید . (۱)

شبلی در پایان عمرش این شعر را بسیار میخواند .

و کم من موضع لومت<sup>۱</sup> فیه      لکننت به نکالا فی العشیره

بسیاری از جاهاست که اگر اتفاقا در آن امکانه جان سپارم مایه بدبختی بستگان منست .

در محاضرات راغب آورده هنگامی به شبلی پیشنهاد کردند تا در قوانین فقه دقتی نماید و مطالعه کند تا از آنراه فتوا دهد و مسائل مورد احتیاج نیازمندانرا بیان کند ، شبلی در برابر پیشنهاد آنها اظهار داشت هر گاه وارده برای من اتفاق افتد که از آنراه بتوانم اسرار باطنی خود را بحرکت در آورم بهتر است برای من از هفتاد قضیه ایکه شریح قاضی در آنها بدآوری پرداخته باشد !  
گویند هنگامی بحضور شیخ جنید بغدادی رسید در برابر او ایستاد

(۱) این حکایت در ترجمه رساله قشیریه ذیل احوال نامبرده آورده نشده

ودو کفش را بیکدیگر میزد و میگفت :

عَوْدُونِي الْوَصَالِ وَالْوَصْلَ عَذْبُ      ورمونی بالصد والصد صعب  
 زعموا حين ازمعوا ان ديني      فرط حبسى لهم وماذاك ذنب  
 لا وحق الخضوع عند التلاقي      ماجزا من يحب ان لا يحب

مرا بوصول محبوب خواندند تا مرا از شربت وصال کامیاب سازند از آنطرف از وصول بمقام او بازداشتند و شکی نیست بار دشواری را بر گردن من انداختند در چنین موقعی که مرا از وصول بدوست بازداشتند پنداشتند اگر از من جلوگیری نکنند بدیهی است از کثرت علاقه ای که با او دارم دین و دل را در راه او خواهم باخت و حال آنکه اگر چنین اتفاقی می افتاد هیچگاه مرتکب گناهی نشده بودم بلکه باید سوگند به فروتنی یاد کرد آن هنگام که ملاقات با حبیب از من بظهور میرسد از شما میپرسم پاداش کسی که دوست را مورد علاقه میدهد و مردم دیگر او را دوست ندارند چیست جنید در پاسخ او گفت :

وتمنيت ان اراك فلما رأيتك      غلبت دهشة السرور فلم املك البكا

آرزومند بودم ترا به بینم بمجردی که دیدار تو دست داد از آنجا که هر اس خوشحالی دیدار تو مرا بخود مشغول کرده بود از گریه خودداری نمیتوانستم بنمایم. از تاریخ خطیب به نقل از ابوسعید از طاهر خنعمی روایت کرده شبلی این دو شعر را از خود انشاد نمود.

مضت الشبيبة والحبيبة فانبرى      دمعان في الاجفان يزدهمان  
 ما أنصفتني الحادثات و منيتي      بمودعين و ليس لى قلبان

جوانی در گذشت و دوست از کنار من دور شد و اشک چشم در دیدگانم موجبات ازدحام را فراهم آورد پیش آمدها و آرزو از من وداع نکردند و منهم که دو دل ندارم تا با هر دو بسازم !

قشیری گوید از ابو حاتم سیستانی شنیدم میگفت ابونصر سراج از ابو محمد هروی حکایت میکرد در آن شبی که شبلی خرقه نهد میکرد بیالینش حاضر

بودم او در تمام شب که جان میسپرد ایندو بیت را تکرار میکرد :

کل بیت انت ساکنه  
وجهك الميمون حجتنا  
غير محتاج الى السرج  
يوم يأتي الناس بالحجج

هر خانه ای که تو در آن زیست کنی نیازمند بچراغ نمیباشد چهرهٔ تابناک  
تو برهان استواری است برای ما ویژه در آن روزی که همهٔ مردم با برهانهای  
در دست وارد میشوند .

و مریض انت عایده  
قد اتاه الله بالفرج

و چه بسیار بیماری که اگر تو از او عیادت کنی خدا بمتعال درب فرج  
و راحتی را بروی او میگذشاید !

و هم از سخنان او نقل کرده «العارف لا یكون لغيره لاحظا و لالكلام لغيره  
لافظا و لا یری لنفسه غیر الله حافظا» عارف کسی است که جز خدا را مورد عنایت  
قرار نمیدهد و سخن دیگری را بزبان نمی آورد و نگهداری جز خدا نمیداند .  
گفته است از جعفر بن نصیر بکران دینوری خادم شبلی پرسیدم در آخرین  
لحظات شبلی از او چه دیدی ؟ ! پاسخ داد در آن حال بمن گفت یکدرهم مظلومه  
بگردنم بود در برابر هزار درم از طرف صاحبش صدقه دادم باز هم دلم بشدت متوجه  
آنست سپس دستور داد آب وضو برای من حاضر کنید پس از آنکه ویرا وضو  
دادیم فراموش کردیم ریشهای او را شانه کنیم شبلی که زبانش از کار افتاده بود  
دست مرا گرفت در میان ریشهایش برد تا آنرا شانه کنم و با اینحال رحلت کرد !  
جعفر در آن هنگام که اینحال را از شبلی نقل میکرد گریست اظهار داشت  
چه میگوئید دربارهٔ آدمی که آخر عمرش هم هیچیک از آداب شریعتش را از  
دست نداد .

گفته است از محمد بن حسین از عبدالله بن موسی سلامی شنیدم میگفت از شبلی  
در مجلسی شنیدم این دو شعر را انشاد میکرد .

ذکرتك لا أنى نسيتك لمحاة  
و ایسر مافی الذکر ذکر لسانی

وهام علي القلب بالخفقان

شهدتك موجوداً بكل مكان

ولاحظت معلوماً بغير عيان

و كنت بلا وجود اموت من الهوى

فلما رآني الوجدانك حاضري

فخاطبت موجوداً بغير تكلم

بیاد تو بودم و یکچشم بهمزدن از تو خاطر نکرده بودم و میدانستم آسانترین یاد تو ذکر زبانی است من بدون وجد از عشق تو میمیرم و دلم خفگی میکند هنگامیکه وجد من متوجه شد تو پیش من حاضری گواهی میدهم تو همه جا وجود داری من بدون سخنی با موجودی سخن میگویم و بدون مشاهده آنچه معلوم است ملاحظه می نمایم !

گفته است از علی بن عبدالله بصری شنیدم میگفت مردی نزد شبلی آمد پرسید چه صبری بر مردم شکمبا سخت تر است ؟ پاسخ داد شکمبائی در راه خدا! گفت نه گفت صبر برای خدا ! گفت نه ! گفت صبر با خدا ! گفت نه! شبلی پرسید پس کدام صبر سخت تر است ؟! گفت صبر از خدا ! شبلی چنان فریادی زد که نزدیک بود روح از بدنش مفارقت نماید !  
گویند هنگامیکه شبلی بمکه رسید و بخانه خدا توجه کرد از توفیق دیدار خانه بطرب آمده گفت :

ارها عيانا و هذا انا

ابطحاء مكة هذا الذي

ای بطحاء این همان خانه خداست که من می بینم و این منم که چنین توفیقی رفیقم گردیده !

و پیوسته این شعر را میخواند تا بحالت غشوه در آمد .

بعضی از مدارك معتبره چند شعر ذیل را از مغازلات او نقل کرده :

تمیت بها و تحیی مائرید

كان العالمین لها عبید

والحظها فتعلم ما ارید

لهافی طرفها لحظات سحر

وبستی العالمین بمقلتیها

الاحظها فتعلم ما بقلبی

او بادیدگان سحر آمیزش آنچنان می نگرد که هر که را بخواد میمیراند



و هر که را بخواهد زنده میسازد دو گیتی تحت نظر او هستند و گویا همه جهانیان بردگان او بشمار می آیند من باو می نگرم و او از خاطرات قلبی من باخبر است و آنچه را اراده میکنم میداند!

شیخ بهائی نقل کرده شبلی در ماه مبارک رمضان پشت سر امام جماعت نماز میخواند هنگامی امام این آیه را خواند « ولو شئنا لنذهبنا بالذی او حینا الیک » اگر بخواهیم آنچه را که بتو وحی کرده ایم از میان خواهیم برد شبلی چنان ناله زد که مردم پنداشتند روح از بدنش خارج شد چنان که لرزش سراسر وجود او را فرا گرفته بود میگفت آیا با دوستان چنین خطابی میکنند و اینجمله را چند مرتبه مکرر کرد.

باز نقل کرده موقعی شبلی مشاهده کرد یکی از صوفیان نزد دلاکی آمده میگوید سرم را برای خدا بقراش! پس از آنکه دلاک سر او را تراشید! شبلی چهل دینار پول بدلاک داد و گفت این مبلغ را بمنظور خدمتی که برای این فقیر انجام داده ای از من باز گیر! دلاک گفت سر او را برای خاطر خدا تراشیدم و حاضر نیستم پیوند بین خود و خدا را با چهل دینار پاره نمایم! شبلی از شنیدن این سخن بر سرش زد و گفت همه مردم حتی دلاکان هم از شبلی بهتر اند!

در باب تصوف از رساله قشیریّه که بصوفیه نگاشته نقل شده از شبلی پرسیدند چرا این گروه را صوفی نامیده اند؟! پاسخ داد برای آن باقی جانی که برای آنها باقی مانده و هر گاه چنین نبود آنها را بدین نام نمینامیدند! در باب سکوت گوید گویند هر گاه شبلی در میان حلقه ای از صوفیان می نشست و پرسشی از او نمیکردند میگفت « ووقع القول علیهم بما ظلموا فهم لا ینطقون ».

گفتار و منقولات نامبرده بسیارند و این مختصر گنجایش بیش از این را ندارد!

وفیات الاعیان مینویسد شبلی روز جمعه دو روز باقی مانده از ذیحجه سال ۳۳۴ ( دلش ) هجری در بغداد وفات یافت و در مقبره خیزران در سن

هشتاد و هفتسالگی مدفون شد!

بعضی گویند وفات او سنه ۳۳۵ ( شله ) وفات یافته لیکن قول اول اصح از دوم است .

(۱۸۴) ابوالعباس جعفر فرزند ابو علی محمد بن ابی بکر بن معتز بن محمد ابن مستغفر نسفی سمرقندی معروف به مستغفری (بکسر فاء) .  
مستغفری از بزرگان پیشینیان فقیهان اهل سنت و محدثین ایشان بوده که آثار زیادی داشته و در فنون عدیده ماهر بوده و اعلام آن گروه بوی اعتماد داشتند .

مستغفری در اصول از اشعری پیروی میکرده و در فروع با حنفی همراه بوده بنا بر این اگر کسی او را از دانشمندان شیعه قلمداد کند نابجا خواهد بود زیرا نویسنده ای که چنان عقیده در نامبرده داشته باشد بغیر از برخی از کلماتیکه اعلام شیعه در باره او اظهار داشته اند مدرك دیگری ندارد!

مسلماً اظهاریه نامبردگان موجبات تشیع او را فراهم نمیسازد برای اینکه در رجال شیعه و کتب تراجمشان نام و نشانی از وی نمیباشد گذشته از این مستغفری از مردم محلی بوده که تا امروز بغیر از عده از ناصبیان از افراد برجسته دیگرش اطلاعی نداریم . مضافاً اعلام دیگر اهل سنت مدایحی در باره اهل بیت داشتند تصادفاً از او در این باره هم اثری بدست ما نرسیده و تمام مشایخ و شاگردان او هم از مردم سنی مذهب بوده .

از انساب سمعانی نقل شده مستغفری پس از درگذشت پدرش ابوعلی که احادیث بسیاری از او بتوسط ابو حفص احمد بن محمد عجللی شنیده بود و همچنین احادیثی را که از شیخ ابوسهل هارون بن احمد استر آبادی و ابو محمد عبدالله بن محمد ابن زررازی روایت کرده بود بطرف خراسان عزیمت کرد و مدتی در مرو سرخس اقامت نمود و در آنجا از ابوعلی زاهر بن احمد سرخسی و ابوالهیثم محمد بن مکی کشخمی روایات بسیاری نقل کرده و همچنین در بخارا از ابو عبدالله محمد بن احمد

غنجار حافظ روایت کرده و مشایخ و اساتید بیشمار دیگری از نامبردگان داشته  
سمعانی پس از این افزوده جد اعلا ایم ابو منصور محمد بن عبد الجبار سماعانی  
و ابو علی حسن بن عبدالمک قاضی و ابو محمد حسن بن احمد سمرقندی حافظ  
و گروه بیشمار دیگری از وی روایت کرده اند .

مستغفری در جامعیت و تصنیف و فهم احادیث مهارت کامل داشت چنانچه  
در ماوراءالنهر در این فنون بی نظیر بوده!

مستغفری سال ۳۵۰ ( سن ) هجری متولد شد و در سلخ جمادی الاولی  
سال ۴۳۲ ( لبت ) هجری در نسف وفات یافت و قبرش در کنار وادی واقع  
شده بود .

سمعانی مینویسد فرزندش ابوذر محمد بن جعفر مستغفری نیز خطیب نسف  
بوده از پدرش اجازه داشته و او در بسیاری از مشایخ با پدرش شریک بوده و پس از  
رحلت پدرش مدتی بر منبر خطابه بالا میرفته و از دانشمندان و نیکوکاران  
بوده .

ابو محمد عبد العزیز بن محمد نخشبی حافظ در معجم شیوخش از وی نام  
می برد انتهى .

مؤلف گوید: از جمله آثار معروف او که شیعه و سنی آنرا مورد استفاده  
قرار داده کتاب طب النبوی است کتاب مزبور از جمله کتبی است که علامه  
مجلسی همه آنرا در ابواب طب از مجلد سماء و العالم ایراد نموده و نیز خواجه  
نصیرالدین در اواخر آداب المتعلمین از آن کتاب یاد کرده و مینویسد متعلم  
ناچار است بخشی از علم طب را بیاموزد و بهتر آنست از آثار وارده ایکه شیخ  
امام ابوالعباس مستغفری در اثر معروفش بنام طب النبوی گرد آورده استفاده نموده  
و بدانها تبرک بجوید!

از آثار دیگر او تاریخ نسف، الشعر و الشعراء که در تاریخ سماعانی آمده

سید بن طاوس در رسالہ استخارات ، الدعوات را از او نامبرده از شواهد جامی نقل شده دلائل النبوه از آثار اوست ، بدیہی است دلائل النبوه مزبور غیر از دلائل بیہقی است .

ریاض العلماء مینویسد بطوریکہ عدہ از علما نقل کرده اند مستغفری از دانشمندان حنفی مذهب اہل سنت است بطوریکہ ملاجامی در شواہد النبوه ابراز میدارد کتاب دلائل الامامہ از آثار مستغفری است ووی در شواہد مطالبی از آن ایراد نموده (۱)

(۱۸۵) ابو محمد جعفر بن احمد بن حسین بن احمد بن جعفر سر آج . در بغداد متولد شدہ و همانجا نشو و نما کردہ و وفات یافتہ و بقاری شہرت داشتہ ابن خلکان مینویسد نامبرده حافظ عصر و علامہ زمان بودہ و تصانیف عجیبی از خود بیادگار گذارده از جملہ مصارع العشاق و امثال آن ، قاری از عدہ از محدثان روایت میکرده از قبیل ابوعلی بن شاذان و ابوالقاسم بن شاہین و خلال و برمکی و قزوینی و ابن غیلان و امثال ایشان و گروہ بسیاری ہم از او روایت میکرده از قبیل ابوطاہر سلفی .

سلفی سابق الترجمہ با آنکہ خود از اعیان دانشمندان بود و از رجال نامی آن عصر بہرہ ہا بردہ بود در عین حال از دیدار قاری خرسند بود و بوجود او مباحثات میکرد .

(۱) ذہبی در تذکرۃ الحفاظ مینویسد مستغفری علامہ محدث و صاحب تصانیف است و فی نفسہ عالم صدوقی است لیکن در کتب خود احادیث موضوعہ نقل کردہ و از گروہ بسیاری از اعلام روایت کردہ و از آثار او علاوہ بر آنچه ذکر شد این کتب را نامبرده: معرفۃ الصحابہ تاریخ کش ، المنامات ، الخطب النبویہ ، فضائل القرآن ، الشائل و ولادتش را بعد از ۳۵۰ نوشتہ و این حدیث را بسند او از پیغمبر اکرم نقل کردہ « کان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ یصلی نحو صلواتکم لکنہ کان یخفف الصلاة ، کان یقرہ فی صلاة الفجر بالواقعة و نحوہا » و از او ابن مندہ حافظ نقل کردہ یقول اذا وجدت فی اسناد زاهداً فاغسل یدک من ذلك الحدیث .

قاری سروده هائی نیکو و شایسته داشته تا آنجا که گوید از اشعار اوست .

وعدت بأن تزوری کل شهر  
و شقة بیننا نهر المعلى  
فزوری قد تقضى الشهر زوری  
و اشهر هجرک المحتوم صدق  
ولکن شهر و صلك شهر زور  
و عده دادی که هر ماه زیارت ما بیائی اینک ماه بسر رسید زیارت خود  
بپرداز آری نهر معلى که بطرف شهر موسوم به شهر زور روان می گردد  
موجبات دوری ما را فراهم آورده ماههای دوری که واقع شدنی است حقیقت  
دارد و یکی پس از دیگری بوجود می آید لیکن ماه وصال جز یکبار آنهم بزور  
و برخلاف حقیقت بیشتر اتفاق نمی افتد .

قاری گذشته از ابیات مزبور منظومات دیگر نیز دارد از قبیل نظم التنبیه در فقه  
و نظم المناسک و زهد السودان و امثال اینها .

ابن خلکان نوشته شریف ابو معمر مبارک بن احمد بن عبدالعزیز انصاری  
در کتاب وفيات الشیوخ مینویسد قاری سال ۴۱۶ ( نیو ) در بغداد متولد شد و در  
شب یکشنبه بیست و یکم صفر سال ۵۰۰ ( تق ) هجری در بغداد وفات یافت و در  
باب ابرز مدفون شد انتهى .

سراج بانشدید راء از جمله صیغه های مبالغه ( صیغه نسبت ) است و بکسی  
که کارش زمین سازی باشد سراج میگویند .  
مؤلف بمناسبت ابن السراج بکسر سین و تخفیف نامبردگان ذیل را یاد کرده  
و مینویسد بگفته سیوطی ابن السراج کنیه عدّه از ادب است .

ابو احمد طالب بن محمد بن نشیط معروف به ابن السراج از شاگردان ابن  
ابباری است و مختصری در نحو و کتابی بنام عیون الاخبار و فنون الاشعار از  
آثار اوست .

ابو یعلی محمد بن حسین بن عبیدالله بن عمر بن حمدون صیرفی نحوی معروف

به ابن السراج از آثار اوست المصنف فی القراءات (۱).

ابو عبدالله بدرالدین محمد بن احمد بن بصخان (۲) معروف به ابن سراج دمشقی از مقریان و نحویان و از شاگردان رضی الدین دبوقانی و جمال فاضلی و دمیاطی و شرف فزاری و امثال ایشان بوده (۳).

ابو القاسم عبدالرحمن بن قاسم بن یوسف بن محمد مغیلی فاسی معروف به ابن سراج اوهم از قاریها و لغویها بوده و ابو القاسم بن طیلسان لغوی از او روایت میکرده و سال ۶۱۹ (خیط) وفات یافت.

ابو بکر شمس الدین محمد بن محمد بن نمیر معروف به ابن سراج بطوریکه از درر ابن حجر نقل شده نامبرده از شاگردان نور الدین کفتی و مکین اسمر و امثال ایشان بوده و در فن قرائت عنایت خاصی بخرج میداده و خط مخصوص و منسوب را نیکو مینوشته و در شعبان سال ۷۴۷ (ذمر) وفات یافته

ابو مروان عبدالملک بن سراج بن عبدالله بن محمد بن سراج از نحوات و لغویها و پیشوایان فن عربیت قرطبه بوده.

بطوریکه از ریحانه نقل شده نامبرده در علم عربیت مهارت کاملی داشت

(۱) سیوطی مینویسد خطیب از وی روایت میکرده و هم در تاریخش نوشته نامبرده یکی از حفاظ حدیث و نحوات بوده و از حروف قرآن و مذاهب قراء اطلاع کامل داشته و مشار بالبنان بوده فن قرائت را از ابو الفضل عبدالله زهری شنیده در روز یکشنبه یکی از دو ربیع سال ۳۷۳ متولد شده و در شب جمعه ۲۸ ذیحجه سال ۴۲۷ وفات یافته .

(۲) صفدی نام مزبور را چنین ضبط کرده بفتح باء و سکون صاد مهمله و خاء معجمه

(۳) صفدی مینویسد نامبرده سال ۶۶۸ هجری متولد شده از محضر دانشمندان عصر

خود استفاده کرده و در قرائت و عربی مهارت کاملی داشته وصیت قرائت و عربیت اوهمه جارا فرا گرفته بود و طلاب عربیت و فن قرائت از اطراف بمحض او کوچ میکردند در همین حال با مخالفتهای معاصران خود روبرو بوده و از آنجا که مهارت او در فنون مزبور بی نظیر بوده مخالفتهای آنان مؤثر واقع نمیشد و پیوسته محضر او مملو از محصلان و دانش

و به آخرین پایه آن فن ارتقا پیدا کرده مدت هیجده سال سرگرم تدریس کتاب سیبویه بود و در ظرف این مدت بکتاب دیگری از آثار ادیبان دیگر که در این خصوص تألیف کرده بودند توجهی نمیکرد پس از آن به تدریس کتاب الجمهره پرداخت و مطالب و مضامین و ضمناً اشتباهات آن کتاب را آشکار ساخت و تمام روزگار خود را به بحث و تقدیر کتب مصروف داشت و خود می گفته گفتگوهای علمی من هر روز با اندازه هفتاد ورق کتاب را در بر دارد.

وی از نوادگان سراج بن قره کلابی بوده و او از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشمار می آید.

ابوالحسین سراج بن عبدالملک اندلسی فرزند نامبرده او نیز از بزرگان نحو و لغت بوده و در فن تصریف و اشتقاق هیچیک از معاصران پیایه او نمیرسید و بطوریکه از طبقات بدست می آید از شاگردان اوست ابن بادش و ابن ابرش (۱) مؤلف گوید: مشهورترین ادیبی که به ابن سراج شهرت یافته ابوبکر محمد بن سری بن سراج آتی الترجمه و ابن سراج نحوی بغدادی آتی الترجمه اند و پیش از این در باب همزه نیز نوشتیم از جمله کسانی که بکنیه ابن سراج معروفست ابراهیم بن عمر خلیلی نحوی است.

پژوهان آن روزگار بوده نامبرده لباسهای فاخر میپوشید و عمامه زیبائی بسر میگذاشته و نیک محاوره و خوش بیان بوده و او آخر عمر به ناتوانی چشم مبتلا گردیده روزی او و نجم محفازی از دربی که شیشه ها و ظروف روغن زیت بود وارد شدند پای یکی از آن دو به ظرفهای زیت خورده نجم باصطلاح علم عربیت گفت در ظرف مکان افتادیم نامبرده بهمان اصطلاح پاسخ داد زیرا تو بدون تمیز حرکت کردی گفت بنا بر این حال نحسی بود. گویند او تا آخر عمرش زردآلو نخورد و در هنگامی که برای قرائت جلوس میکرد آب دهان نمی انداخت نامبرده اشعاری دارد نمونه از آنرا صفدی نقل کرده و در پنجم ذیحجه سال ۷۴۳ وفات یافت.

(۱) بنیه مینویسد نامبرده در جمادی الاخری سال ۵۰۸ وفات یافته.

(۱۸۶) جلال بن احمد بن یوسف تیزی بنی بکسر تا و زا و یاء سا کنه معروف

به تیبانی .

بمناسبت اینکه نامبرده در محلی در خارج قاهره بنام تیبانه میزیسته بدین

نام شهرت یافته .

بعضی نام او را رسول نوشته اند .

سیوطی از حافظ ابن حجر نقل کرده وی در درر کامنه مینویسد نامبرده

پیش از پنجاه وارد قاهره شد صحیح بخاری را نزد علاء تر کمانی خواند و مطالب

مربوط به آن کتاب را از وی استماع نمود و مراتب علمی را نزد وی وقوام اتقانی

بسرحد کمال رسانید و در فنون معموله مهارت تامی بهم رسانید تیبانی عالمی

متدین و نیکو کار بود آثاری از وی بیادگار مانده از قبیل منظومه در فقه و شرح

آن ، شرح مشارق ، شرح المنار ، شرح التلخیص ، منع تعدد الجمعه ، مختصر

شرح بخاری مغلطائی و امثال اینها ، تیبانی دانشمندی خوش عقیده بود و باملحدان

و بدعت گذاران شدت هرچه تمامتر مبارزه میکرد و به آئین سنت کمال محبت

و علاقه مندی را ابراز میداشت .

تیبانی در روزگار خود بر ریاست مذهب حنفیه نامزد شده بود و چندین مرتبه

ویرا بمنصب داوری دعوت کردند و او در امتناع از پذیرفتن آن مقام پافشاری

کرد و اظهار داشت داوری تنها بعلم و کثرت معلومات نیست بلکه داور کسی است

که دارای ذوق بخصوصی در این رشته بوده از اصطلاحات و ریزه کاریهای داوری

کاملاً برخوردار باشد .

تیبانی در صرغتمشیه و الجهیه به تدریس میپرداخت و در سیزده رجب

سال ۷۹۳ ( ذیحج ) هجری در سن شصت و اند سالگی در قاهره وفات یافت .

جلال محلی نامش محمد بن احمد بن محمد است و از نحات عصر خود بوده .

جلال مرشدی نامش عبد الواحد بن ابراهیم الفوی مکی است و از فقها



و نحو بہای عصر خود بودہ (۱) .

(۱۸۲) ملا جلال الدین محمد بن اسعد دوانی صدیقی .

متکلمی حکیم و فاضلی محقق و مدققی منطقی و مشہور بود .

دوانی سہ حاشیہ جدید و قدیم و جدید تر بر شرح قوشچی کہ شرح تہجد محقق طوسی «فدہ» است نوشتہ معروف و متداولند .

دوانی از مردم دوان بروزن ہوان از دیہات کازرون شیراز است دوانی بیشتر اوقات اشتغالش را در جاہای خوش آب و ہوای کازرون بسر آورده حتی گویند برای مطالعہ خود خانہ ای در قلہ مرتفع کوهی در دشت ارژن کہ مشرف بر قسمتی از مرتعہای سبز و خرم بودہ بنیان کردہ بود و تا کنون اثر آن خانہ در آن دشت وسیع کہ بوستان سبز و خرمی است باقی است .

دوانی از بازماندگان بوبکر است و بہمین مناسبت بہ صدیقی شہرت دارد دوانی در آغاز کار از مذهب تسنن پیروی میکرد و پس از آنکہ بنوشتن سومین حاشیہ بر شرح تہجد نوفیق پیدا و در آن و در حاشیہ قبلش بر افکار امیر صدر الدین دشتکی شیرازی خوردہ ہا گرفت (۲) و کمال بررسی و تحقیق را در آن حاشیہ

(۱) سیوطی مینویسد ابوالمجامد مرشدی سال ۷۸۰ ہجری متولد شدہ و از شاگردان نھاوری دایوطی و امثال آنہاست وی بقاہرہ ہجرت کرد و در علم عربیت مہارت یافت و اصول و معانی و فقہ را بکمال رسانید و مردی مردمدار بود و در روز جمعہ ۲۴ شعبان سال ۸۳۸ ہجری وفات یافت و مرگ او بسیار مایہ تأسف و اندوہ بود .

(۲) از خوردہ گیریہای او بر صدر دشتکی کہ حاکی از تشیع مجوسی است آنستکہ دوانی مینویسد از فرزند علی شکفت است کہ ادعا میکند اہل سنت متفقاً معتقد اند ابوبکر کلیہ فضائل علی علیہ السلام را با اضافاتی دارا بودہ اصولاً نوشتن چنین عبارتی ولو بمنظور طعنہ بر اہل سنت باشد موجب شکست مقام علی علیہ السلام است یعنی فرزند علی نباید موجبات نقص پدرش را بوجود آورد معلوم میشود دوانی ارزشی برای مقام جد خود قائل نبودہ کہ از عبارت صدرالدین ناراحت گردیدہ

بعمل آورده و به تحقیقات بیسابقه دسترسی پیدا کرد بخاطرش گذشت من باداشتن چنین تحقیقات و کمالات از جدم صدیق برترم و براستی هر گاه او زنده بود یکی از این مشکلات علمی و دقایق فلسفی و مطالب عالیه اسلامی را که من بدست آورده و پرده از روی حقایق آنها برداشته ام نمی فهمید و کسیکه پایه علمی و مدارج کمالی او تا این اندازه باشد که چنین مطالبی بی بهره مانده باشد چگونه سزاوار است خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیشوای دینی من باشد!

این اندیشه موجبات استبصار او را بوجود آورد و بمذهب حق شیعه گرائید و بموقعیت و مقام اهل بیت رسالت که براستی بملیاردها مرتبه بالاتر از آنچه او فهمیده مطلع و خبیرند اعتراف کرد و در تعقیب این اندیشه و بطوریکه بحر العلوم در فوائد الرجالیه اش مینویسد رساله بنام نورالهدایه بزبان پارسی تألیف کرده و در آن به تشیع وی تصریح شده.

از آثار اوست شرح عقائد عضدیه، این شرح را نامبرده بسببک شرح عقائد نسفیه تألیف علامه نفتازانی تألیف کرده و از شرح مذکور بدست میآید دوانی در آغاز کار پیرو مذهب اشاعره بوده

دوانی در آن شرح مینویسد هنگامی علامه حلی با استاد بزرگوارش محقق طوسی «قدم» درباره فرقه ناجیه از فرق هفتاد و سه گانه اسلامی بحث میکردند و از حدیث متواتر رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخن میگفتند که فرموده پیروان من پس از درگذشت من بهفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد چنانچه پیروان موسی پس از او بهفتاد و یکفرقه و مردم عیسی بهفتاد و دو فرقه تقسیم شدند بدیهی است کلیه دستجات مختلفه جز یکفرقه شان برحق است و ما بقیشان بر باطل و در آتش اند محقق طوسی پس از مباحث طولانی اظهار داشته بدیهی است فرقه مزبوره در دین اسلام شیعه امامیه اند که با سایر از فرق اسلامی کمال اختلاف را دارند! دوانی پس از نقل کلام علامه و محقق طوسی بمنظور انکار گفتار آنان اظهار داشته چنان نیست که فرقه ناجیه گروه شیعه امامی باشند بلکه فرقه ناجیه اشاعره اند زیرا شیعه در بسیاری از اصول عقائد با معتزلیها توافق دارند و حال

آنکه اشاعره با شیعه و معتزله و سایر فرق کمال مخالفت را دارند و عقائدی را دارند که دیگران بدانها معتقد نیستند !

مؤلف گوید از عبارت دوانی علاوه بر آنکه معلوم شد در آغاز کار اشعری مذهب بوده بدست می آید اشعریها دسته ای هستند که به عقائدی معتقد اند که سایر از مسلمانان بدانها توجهی ندارند و معتقد نمیباشند و شکی نیست هر کسی برخلاف مسلمانان قدمی بردارد سر انجام بدوزخ خواهد افتاد چنانچه در قرآن فرموده « و من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ماتولی و نصله جهنم » و بطوریکه از اظهار نظر دیگران بدست می آید گروه شیعه طرف نقیض سایر فرق اند و با اعتقاد اینعده که حقانیتشان مسلم است هفتاد و دو فرقه دیگر ملعون و مستحق عذابند لیکن فرق دیگر در باره یکدیگر چنین عقیده ندارند حتی بفسق یکدیگر هم اقرار نمیکنند تا چه رسد آنها را مخلد در آتش بدانند چنانچه معتزله اشعری هارا فاسق هم قلمداد نمیکنند بنابر این آنها را مخلد در آتش نمیدانند و اشعریها نیز این عقیده را در باره معتزلیها ندارند بخلاف شیعه که هر دو دسته را باطل و هفتاد فرقه دیگر را که معتقد به ائمه اثنی عشر نمیباشند با آنکه امامت و خلافت آنها از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله منصوص و ثابت گردیده بی ارزش و معذب در آتش میدانند و هر گاه هفتاد و دو فرقه دیگر به امامت نامبر دگان معترف باشند در عین حال مؤمن به بعضی و کافر به بعضی دیگر بوده و در نتیجه کسی را که خدا و رسول مؤخر داشته مقدم میدارند و کسی را که مقدم دانسته مؤخر میدانند !

تحقیق این موضوع را عده از دانشمندان در کتب اصول نموده اند از آن جمله شیخ ابراهیم قطیفی سابق الذکر تحقیق کاملی در این زمینه نموده است . مؤید حقانیت شیعه علاوه بر اینکه سر انجام خیر المآلشان تا این زمان بخوبی و درستی برقرار گردیده و تا جائیکه توانسته اند دست از احتیاطات دینی برداشته و کاملاً از پیروی هوای نفسانی خود داری نموده و از مجتهدان از اموات مانند دیگران تقلید نکرده و حلال را حرام و حرام را حلال قرار نداده و برای رواج حکم خود از کسی رشوه نگرفته و با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله از راه غیظ و خشمناکی

در نیامده اند .

حدیثی است که ابن مردویه که یکی از اعظم حفاظ اهل سنت است و مشهور و معروف است به سند های خود از زاذان از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده و معترف است هیچگاه انفاق نیفتاده علی سخنی از خود بگوید پیوسته سخنانش از فرمایشات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود از آنحضرت نقل کرده پیروان اسلامی بزودی بهفتاد و سه گروه تقسیم میشوند هفتاد و دو فرقه شان در آتش اند و یکفرقه شان در بهشت اند و آنها کسانی هستند که خدا در حقشان فرموده «وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» و آن فرقه ناجیه من و شیعیانم هستیم !

از ظاهر این حدیث بدست می آید خلفای سه گانه و پیروانشان شیعیان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نبوده و تا روز قیامت هم شیعه علی نخواهند بود .

ابن خلکان مورخ ذیل شرح احوال علی بن جهم قرشی ناصبی مینویسد نامبرده را باید در اظهار عداوت و دشمنی که با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ میکرد معذور داشت زیرا حب علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با آئین تسنن قابل اجتماع نیستند زیرا سنی خالص خالی از عداوت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نمیباشد برای اینکه هنوز از پیش آمدیکه در یوم الدار با عثمان شده بود فراموش نکرده اند !

دوانی علاوه بر کتبی را که از او نام بردیم رسائل بسیار دیگری در مسائل نادره حکمت و کلام دارد .

دوانی اشعار روان و زیبا میگفته و تخلص فانی می نموده از اشعار معروف

اوست :

مرا به تجربه معلوم گشت آخر حال      که قدر مرد بعلم است و قدر عالم بمال

و از رباعیات او که حاکی از نشانه های تشیع اوست :

فانی ، الف است احد از او جوی مدد      وانگه بشمار بیمنانش بعدد  
بنمگر که علی است فالعلی سر الله      از قال الله قل هو الله احد

از سروده‌های اوست :

خورشید کمالست نبی ماه ولی  
گر بیتنه در این سخن میطلبی  
اسلام محمد است و ایمانست علی  
بنگر که زبینات اسماست جلی  
مؤلف گوید ممکن است رباعی صاحب السموات اشاره بدان باشد.  
گر مردرهی روشنی راه نگر  
در بیتنه بر اقامتش میطلبی  
آیات علی ز جان آگاه نگر  
ممکن است رباعی ذیل نیز از افکار دوانی باشد.

درشان علی آیه بسیار آمد  
آنکس که شنید و دید مقدار علی  
یارب که شنید و که خبردار آمد  
چون حرف مقطعات ستار آمد  
مؤلف گوید آری حروف مقطعه قرآن که فوائج السوراند هر گاه  
مکرراتشان حذف شوند جمله « صراط علی حق نمسکه » بدست میآید.  
از اوست :

آنچهار خلیفه ای که دیدی همه مغز  
با دام خلافت ز پی گردش حق  
بشنو سخنی لطیف و شیرین و مغز  
افکنند سه پوست تا برون آید مغز  
از اشعار اوست که بملا عبدالرحمن جامی نوشته:

ای از تو مرا بهر حدیثی صد ذوق  
در دیده من اگر سوادى باقی است  
در گردن من سلسله مهر تو طوق  
از اشعار اوست :

ای قبله ارباب وفا ابرویت  
هر سو دل گمراه بپهلو گردد  
وی نور دو چشم عاشقان از رویت  
تا آخر کار آورد رو سویت  
و از اشعار عربی اوست که بخط خود او دیده شده :

انتی لأشکو خطوباً لآعینها  
کالشمع بیکى فلاندری اعبرته  
لیبرء الناس من عذری و من عذلی  
من حرقة النار او من فرقة المعلى

من از پیش آمده‌های بیشمار شکوه میکنم و برای آنکه مردم از پوزش

خواستن و نکوهش من اظهار بیزاری نکنند مخصوصاً از آنها نام نمیبرم من میگیرم و مانند شمعی هستم که نمیدانند (نی) قطرات اشک او از سوزش آتش است یا از جدائی عسل است که مومی از آن در وی باقی است .

شیخ ابوالقاسم بن ابوحامد بن نصر البیان گزرده (۱) در کتاب سلم السموات که مکرر از آن نقل کرده ایم در شرح احوال او مینویسد : نامبرده از مردم دوان از قراء گزرده است بیشتر فنون و کمالات خود را در شیراز تحصیل کرده و با امیر صدر الدین محمد مناظرات و مباحثات بسیاری در دقائق مسائل حکمت داشته و در غیاب و حضور میر به نقد افکار وی میپرداخته و ما با استقصاء کامل نظرات ویرا ویژه آنچه را مربوط به امور عامه بوده در شرح جدیدی که برای تجرید نوشته مورد دقت قرار داده و سه مرتبه حواشی و تعلیقات ارزنده بر شرح مزبور نوشته و حاشیه قدیم او در میان طالبان حکمت و کلام مانند خورشیدی شهرت همگانی دارد انصاف آنست تحقیقاتی که در مباحث وجود و عدم، وحدت و کثرت وجوب و امکان و علیت و سایر از امور عامه از شارح و محشی بوجود آمده تا بحال برای هیچیک از دانشمندان بوقوع نپیوسته و در آثار هیچیک از متأخران سابقه نداشته .

دوایی حد اکثر نظر یانش در مسائل مزبور متوجه به افکار میر صدر الدین بوده و هر گاه لازم میدیده نام او را متذکر شود با احترام و تعظیم بتمام معنی یاد میکرده .

در آنروز کار شاگردان دوایی بیشتر از شاگردان میر صدر الدین بودند

(۱) در آثار عجم مینویسد نامبرده حکیمی است صاحب حقیقت و متکلمی دارای طریقت کتاب سلم السموات از مصنفات اوست در مصنفی المقال مینویسد نامبرده شاگردخواجه افضل الدین ترکه قاضی عسکر شاه طهماسب و شاگرد ملا وجیه الدین قاری و از علماء او آخر قرن دهم اصفهان بوده و جدش نصر البیان از حکماء او اسط آن قرن بوده سال میلاد و وفات او معلوم نیست .

و بطوریکه یکی از افاضل متأخران اظهاری داشته سبک میر و رویه و بهره او در حکمت و کلام نزدیک بسبک پیشینیان از حکما و اشراقیها بوده و چنانچه از واریسی افکار و سخنان دوانی و میر بدست تفاوت نسبی میان این دو دانشمند مساوی با تفاوت بونصر فارابی و ابو علی سینا و اختلاف نظر افلاطون با ارسطو است باین معنی دوانی معتقد بود باید حقایق را کاملاً استکشاف نمود و مفصلادر اطراف آنها کنجکاوی نمود ولیکن میر بیشتر اوقات به حدسیات اکتفا میکرد و با اشارات موجزه و عبارات لطیفی به نقل مسائل حکمت میپرداخت ! یکی از افاضل حکایت کرد بر اثر اختلافی که بین این دو حکیم پی در پی اتفاق افتاده بود در یکی از روزهای مناسب در جامع عتیق شیراز مجلس مهمی که گروه زیادی از فضلا حضور داشتند بمنظور تشخیص حقایق یکی از این دو بزرگ تشکیل داده شد در نتیجه مجادله و مباحثه طولانی بین این دو شخصیت مجالس باینجا خاتمه یافت که دوانی خطاب بحضار اظهار داشت مثل میر در ایراد مباحث عالیة حکمت مثل پرنده ایست که در آسمان میپرد و به آسانی از این طرف بدانطرف در پرواز است لیکن من ناچارم با عصای کوتاه یعنی چوب دستی حرکت کنم بدیهی است با چنین وضعی که فعلاً دارم نمیتوانم مسیر طولانی را با همقدمی وی به پیمایم !

پس از این دوانی از جاحر کت کرد و مجلس باحرکت او متفرق شد و پایان یافت، باز هم چنانچه باید مردم نتوانستند بحقیقت مطلب دسترسی پیدا کنند !

گازرونی پس از نقل حکایت مزبور کتب و رسائل او را علاوه بر حواشی سه گانه او بدین شرح نام برده است : رساله در اثبات واجب موسوم بقدم رساله دیگری موسوم به جدید ، انموزج العلوم ، حواشی تهذیب المنطق ، اخلاق جلالی ، شرح هیاکل النور تألیف شیخ مقتول اشراق ، شرح عقاید عضدیه ، شرح رباعیات (۱) شرح الغزل شرح البیت رساله زوراء در حکمت و حواشی بر آن .

دوانی در بحث حقیقت وجود افکار تازه داشته و از آنجا که نظرات او

(۱) رباعیاتی بوده که خود در باره علم تصوف سروده و شرح نموده.

اصولا مخالف بامذاق متأخران بوده در بسیاری از مواضع نظرات خود را بالفظ معذرت ایراد نموده چنانچه خود در رساله جدید اثبات الواجب در مبحث توحید میگوید مبحث توحید از دقیقترین مطالب الهی است و شایسته است طالب اینگونه مطالب جد بلیغی بمنظور بدست آوردن حقیقت آن بکار برد و من در کلام پیشینیان بموضوعی دسترسی پیدا نکردم که شك و شبهه را زایل کرده باشد و همچنین گفتار متأخران هم بنیایه نبوده که خالی از نقیصه و عیب باشد بهمین مناسبت بر خودم لازم دیدم تا گفتارم را در این خصوص بسرحد کمال برسانم و باندازه ای که فهمم مستعد برای ادراك آنست قلم تحقیق را بی کار نگذارم هر چند میدانم پس از آنکه اینگونه تحقیقات در اختیار پژوهندگان قرار بگیرد هدف تیر آزار پست فطرتان قرار خواهد گرفت .

اذا رضیت عنی کرام قبیلتی      فلا زال غضبانا علی لئامها

هرگاه نیکان قبیله من از نحوه کار من اظهار خرسندی نمایند بدیهی است پس فطرتان آنها همواره بر من خشنماک خواهند بود .  
گازرونی پس از این از شاگردان او بدین شرح نام میبرد .  
امیر جمال الدین محمد استرآبادی مولانا امیر حسین میبیدی یزدی شارح هدایه  
خواجه جمال الدین محمود شیرازی ملا کمال الدین حسین لاری شیخ منصور  
باغنوی که شاگرد امیر غیاث الدین منصور هم بوده امیر جمال الدین محمد این مرد  
شاگرد امیر صدر الدین والد امیر غیاث الدین هم بوده ملا شمس الدین محمد  
خفری که شاگرد امیر صدر الدین هم بوده و حاج میرزا محمود تبریزی از معاصران  
دوانی است .

و بیشتر نامبردگان حواشی و تعلیقاتی بر حاشیه قدیم او نوشته اند پس از  
ابن نوشته دوانی در حدود ۹۰۲ ( ظب ) هجری وفات یافت (۱)

(۱) فرصت الدوله در آثار عجم مینویسد دوانی در بدایت نزد پدر خود علوم ادبیه را دیده پس بشیراز آمده خدمت ملامحی الدین انصاری که از اولاد سعد بن عباده انصاری



(۱۸۸) ابو عمرو جمیل فرزند عبدالله بن معمر بن صباح قضاعی سراینده مشهور و یکی از عاشقان و مجذوبان معروف عربست .  
جمیل از خورد سالی مصاحب بئینه دوشیزه زیبا چهره بود پس از آنکه جمیل بزرگ شد و بهتر با چهره زیبائی او آشنائی پیدا کرد ویرا بهمسری با خود خواستگاری نمود بئینه برخلاف انتظار به همسری اوراضی نگردید جمیل درستایش او بسرایندهگی پرداخت و در پنهانی بخانه بئینه که در وادی القرا بود می آمد! دیوان جمیل مشهور است و نیازی به آوردن نمونه اشعار او نمیباشد!

بوده تلمذ نموده همچنین از همام الدین صاحب شرح طوابع اکتساب علوم دینی نموده باندک زمانی صیت فضل و کمالش باطراف عالم رسیده جماعتی کثیر اقتباس انوار علوم ازضیره منیرش می نمودند سلاطین تراکه چون امیر حسن بیک و سلطان خلیل و یعقوب بیک جنابش را محترم داشته و جودش را مغتنم میدانستند و افضی القضاتی مملکت فارس را باو تفویض کرده بودند و در بعض ممالک مانند عربستان و تبریز و غیر ذلک سفر نموده اموال بسیاری بدست آورده و مورد احترام مردم بوده پس از این بخشی ازتالیفاتش را نامبرده مینویسد نامبرده سال ۹۰۸ هجری وفات یافته و قبرش در دوان است . در پایان ترجمه وی قسمت مهمی از نور الهدایه دوانی را که حاکی از مقام تشیع اوست ایراد کرده و مینویسد بقعه دوانی نزدیک ده دوان واقع شده صحنی کوچک و بقعه دارد .

بخشی از کتاب نور الهدایه علماء امت اتفاق دارند بعداز من خلیفه و امامی باید باشد تا احکام و مسائل را بمردم بیاموزند لیکن در باره مستحق آن مقام اختلاف دارند جمعی خلیفه پس از پیغمبر را ابوبکر و بعد عمر و بعد عثمان و بعد از آنها علی بن ابیطالب را میدانند جمعی خلیفه بلافضل او را علی و فرزندان او تا مهدی هادی میدانند و هر کدام برای مدعای خود اقوالی دارند چون اقوال هر دو طائفه را پیش قانون عقلی مردم حکم نمودم خلیفه نبی انموزج اوست باید که شبهه او باشد در کمالات علمی و عملی نفسی و روحی و باید که صاحب نفس قدسی باشد تا بحسب استعداد ذاتی از ابتداء تکوین تا آخر در کمال عصمت باقی باشد و قول او بلا احتمال عقلی حجت باشد و دین نبی بجا ماند و چون از

ابن عساکر در تاریخ دمشق از او یاد میکند و مینویسد کسی با او گفت هر گاه قرآن بخوانی بهتر از نتایج آن بهره‌مند میشوی! پاسخ داد راستست لیکن انس بن مالک بمن اطلاع داده رسول خدا ﷺ فرمود *إن من الشعر لحکمة*: همانا پاره از سروده‌ها نمونه‌ای از مراتب حکمت و معرفت‌اند!

جمیل در روزگار عبدالعزیز بن مروان بمنظور ستایش کردن از او وارد مصر شد پس از آنکه بدارالخلافه او بار یافت و مدایح خود را معروض داشت از طرف عبدالعزیز بجائزه هنگفتی مفتخر شد.

تتبع کمالات متفق علیه و مختلف فیه دانسته بودم کمالات علمی و عملی امیر المؤمنین علی بجدی است که پیغمبر خدا بموجب امر الهی او را در مرتبه نفس خود دانسته چنانچه آیه *مباهله* بآن ناطق است *«قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم»* و باتفاق مفسران مراد از انفسنا حضرت مرتضی علی است چنانچه مراد از ابنائنا و نساءنا حسنین و فاطمه زهراست و دانسته بودم نفس شریف ایشان قدسی و علم ایشان لدنی است بخلاف خلفاء ثلثه که ایشان باتفاق مخبرین اولین و آخرین مشرک بودند و مدتهای مدید عمر خود را در بت پرستی و در اموریکه بحسب عقل صحیح حرام است صرف نمودند و بعد از آنکه در صدد برآمدند بشرف ایمان مشرف شوند بمجرد قول جناب مصطفوی و بمحض دلیل عقلی ایشان ایمان نیاوردند و بتوحید الهی قائل نشدند و بعد از ملاحظه کردن معجزه کردن نهادند و بعد از ایمان در امور دین غلطها میکردند و اعتراف می نمودند چنانچه حدیث لولا علی لهلك عمر اشهر از آنستکه کسی بیان نماید از این معلوم شد استعداد نفس ایشان در مرتبه بعض اوساط ناس که مرتبه حکمای اسلامی است مثل لقمان و بقراط و افلاطون و ارسطو هم نبوده چون در کتب متفق علیه مکتوب است آنان بعقل خود توحید الهی را دانستند و ایمان آوردند و اصلاً به بت پرستی راضی نشدند بلکه بعضی شان را بر اثر منع بت پرستی بدرجه شهادت رسانیدند پس بیقین دانستم که خلیفه برحق بعد از نبی مطلق امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است و بعد از آن امام حسن و بعد امام حسین الی المهدی الهادی علیهم السلام انتهى.

عبدالعزیز در باره شیفتگی او نسبت به بئینہ پرسش نمود جمیل با اندازہ ای کہ لازم میدانست شرحی از شیفتگی خود را نسبت باو اظهار داشت .  
عبدالعزیز باو وعده داد میتواند بزودی وسائل ہمسری اورا فراهم سازد و از او درخواست کرد تا در مصر بماند و دستور داد تا خانہ و وسائل مورد نیاز مندی را در اختیار او در آورند .  
جمیل مدت کوتاهی بیش در مصر اقامت پیدا نکرد بیمار شدہ و بدنبالہ همان بیماری سال ۸۲ ( ہجری وفات یافت .

جمیل در ہنگامیکہ در بستر احتضار بود این اشعار را سرود .  
بکر النعی و ما کنی بجمیل  
ولقد اجر البرد فی وادی القری  
قومی بئینہ فاندبی بعویل  
و ثوی بمصر ثواء غیر قفول  
نشوان بین مزارع و نخیل  
وابکی خلیمک دون کد خلیل (۱)

(۱) ابن خلکان از اصمعی نقل کردہ مردیکہ جمیل را دریافته بود برای من حکایت کرد ہنگامیکہ در مصر مرگ جمیل فرا رسید مرا طلبید اظهار داشت آنچه از مالہ دارم میخواہی در اختیار تو گذارم در برابر آنچه با تو پیمان میکنم با انجام آوری؟ گفتم آری گفت ہنگامیکہ من مردم تنہا ہمین حلہ مرا کنار بگذار و مابقی آنچه دارم در اختیار تو باشد سپس بجانب قبیلہ بئینہ رفتہ بمجردیکہ آنجا رسیدی از ناقہ فرود آمدہ ہمین حلہ را بپوش و با صدای بلند این اشعار را بخوان ( سه شعر فوق ) آنمرد گوید پس از آنکہ جمیل از دنیا رفت طبق وصیت او عمل کردہ پس از آنکہ در قبیلہ وی اشعار را با صدای بلند خواندم بئینہ کہ مانند پارہ از ماہ بود از قبیلہ خارج شدہ همچنان مضطربانہ بجانب من آمدہ گفت ای مردا گر راست میگوئی کہ جمیل مردہ مرا کشتی واگر دروغ میگوئی مرا رسوا کردی گفتم بخدا قسم راست میگویم و حلہ اورا بیرون آوردم بمجردیکہ حلہ را دید شدت گریست و سیلی بر خسار چون ماہ خود زد زنان قبیلہ اطراف اورا گرفته باوی ہم نالہ شدند طولی نکشید بئینہ بحالت بیہوشی درآمد پس از یکساعت کہ بہوش آمدہ در مرگ او اظهار بیتابی کرد و آنروز چنان غوغائی بوجود آمد کہ تا آنوقت چنان گریہ و نالہ ای بیاد نداشتم

مخبر مرگ خبر مرگ جمیل را اعلان کرد و اظهار داشت او در زمین مصر آرام گرفت در محلی اقامت گزید که امید بازگشتن او نیست اینک من حله او را در وادی القری آورده ام و چنان از مرگ او متأثر بودم که مانند مستان مسیر بین زراعت ها و نخلستانها را می پیمودم اکنون ای بئینه از جای برخیز و آماده سوگواری او باش و برای یار با وفایت که برخلاف دوستان دیگر است زار زار ناله کن !

سید جزائری در کتاب مقامات ذیل ترجمه اسم مبارک الجمیل از اسماء الحسنی بمناسبتی که از محبت حقیقی و آثار او یاد میکند مینویسد استاندار عبدالملک مروان بمناسبت اینکه جمیل اظهار آشفتگی و معاشقه با بئینه میکرد مأمور بود او را بقتل رساند جمیل که از اراده او باخبر شد در پنهانی بطرف شام رهسپار شد و بر بزرگی از مردم بنی عذره وارد گردید وی مقام او را گرامی او

و نیز بوسیله زبیر بکار از ابن عباس بن سهل ساعدی نقل کرده در آن موقعیکه در شام بودم یکی از دوستانم بملاقات من آمده اظهار داشت جمیل بیمار است میخواهی بعبادت او برویم باتفاق بمنزل جمیل وارد شدیم هنگامی رسیدیم که نامبرده آخرین لحظات زندگی را می پیمود بمجردیکه چشمش بمن افتاد اظهار داشت ای پسر سهل چه میگوئی در باره مردیکه هیچگاه شراب نخورده و زنا نکرده و آدم کشی ننموده و مال مردم را بدزدی نبرده و به یکتائی خدا گواهی داده گفتم گمان میکنم چنین آدمی نجات یافته و به بهشت خواهد رفت پرسیدم چنین مردی که او را ستودی کیست ! گفت من ! گفتم بخدا سوگند خیال میکنم تو از افرادی نباشی که فردای قیامت از عذاب نجات پیدا کنی زیرا مدت بیست سال شیفته بئینه بودی و با او عشق بازی میکردی پاسخ داد ای پسر سهل اکنون من آخر روزهای دنیا و اولین روزهای آخرت را می پیمایم و برستی میگویم از شفاعت محمد نا امید باشم هر گاه در این مدت دست من به ربه و شهوت به اندام او رسیده باشد ( یعنی شیفتگی من نسبت باو حقیقی بود نه مجازی و شهوی ) هنوز ما در منزل او بودیم که آخرین نفس را کشید و رخت از جهان بست . ره ( عاشقان مغفور دربار حق اند ).

هفت دختر داشت دستود داد خود را به بهترین لباس بیارایند بدین منظور مورد توجه جمیل قرار بگیرند و بایکی از آنها از دواج نماید . دختران طبق دستور پدر موقعیکه جمیل وارد میشد پرده را محض احترام او بالامیکر فتند و با این عمل اظهار خواهانی او را مینمودند جمیل که از غرض آنها اطلاع یافت گفت:

حلفت لکی ما تعلمینی صادقاً  
وللصدق خیر فی الامور وانجح  
لنکلیم یوم واحد من بشینة  
و رؤیتها عندی الذی واملح  
من الدهر، لواخلوبکن وانما  
اعالج قلبا طامحا حیث بطمح

سوگند یاد کرده و برستی میگویم و میدانم راستی در کلیه کارها بهتر و مناسب تر و به نجات نزدیکتر است يك روز که با بشینه بسخن پردازم و چهره زیبای او را به بینم بهتر است از تمام روزگار که با شما بسر برم و اینک که مرا بدینحال مشاهده میکنید نه برای توجه بشماست بلکه برای نگهداری دل خود منست که بجانب معشوقه نگرانست!

سید جزائری پس از این افزوده اینک ای بنده با چشم دل به شیفتگان مجازی توجه کن، به بین چگونه آنان در سر زمین محبت پابر جایند که حاضر نیستند يك ساعت دوری از معشوقه خود را با تمام روزگار که بادیگران باشند معاوضه نمایند با آنکه تو با آفریدگار خودت اظهار عشق می نمائی و هر آن چشم محبت بمخلوقات اوداری ( آری در یکدل نمیگنجد دو دوست ).

مگر نباید تو در میدان محبت مانند این گوینده باشی که میگوید:

علقت الهوی منها ولیدا فلم یزل  
الی الان ینمو حبتها و یزید  
وافنیت عمری فی انتظار نوالها  
و افنت بذاك الدهر وهو جدید

شیفتگی قلبی من از او بوجود آمده و پیوسته علاقه مندی با او رو با فزونی است روزگار خود را در انتظار بخشش او بیان رسانیدم و روزگار نوهم بدان سبب رو بکهنگی گذارد .

گویند روزی بینه که از گذشت روزگار شکسته خاطر شده بود بحضور  
عبدالملك وارد شد! عبدالملك از وی پرسید جمیل در تو چه دیده بود که اینگونه  
فریفته تو شده بود؟ پاسخ داد آنچه را مردم در تو دیدند که ترا بخلافت بر خود  
برگماشتند! عبدالملك از پاسخ او آنچه خندید که دندان سیاهش که نمیخواست  
کسی از آن با خبر شود ظاهر گردید.

سید جزائری بمناسبت اسم تو اب مینویسد کنیز کی بنام سخن چینی نزد  
پدر بینه آمده اظهار داشت دیشب جمیل نزد بینه بود پدر و برادر بینه که  
سخت خشمناک شده بودند شمیرها کشیده بمنظور کشتن او روان شدند که جمیل  
از دوری معشوقه بزبان شکوه میگفت حلال است برای تو آتش درونی مرا آنچه  
خاموش سازی که دو نفر دوست با انجام میآورند بینه که همراه پدرش حضور داشت  
پاسخ داد تو نزد من دور از این اظهاریه هرگاه بار دیگر چنین سخنی بگوئی برای  
همیشه از دیدار من محروم خواهی بود! جمیل خندید اظهار داشت بخدا سوگند  
این سخن را بمنظور آزمایش گفتم و هرگاه پاسخ مرا میدادی اگر میتوانستم با  
شمیر گردنت را میزدم و یا آنکه از تو دوری میکردم! مگر این شعر مرا  
نشنیده.

وانی لأرضی من بینه بالذی      لو ابصره الواشی لقرت بلابله  
من از بینه به آنچه امیدوارم که اگر سخن چینی متوجه گردد ناراحتیهای  
قلبی او رو به آرامش گذارد!  
روزی عبدالملك از کثیر عزه که او هم از شیفتگان و عاشقان بود احوال  
جمیل و بینه را پرسید پاسخ داد روزی با اتفاق جمیل بجانب بینه رفتم بمجردی  
که نزدیک او رسیدیم بینه به همراهی جمعی از زنان قبیله میآمد در این موقع  
عاشق و معشوق از اول شب تا طلوع صبح بگفتگوی بیکدیگر پرداختند هنگامی که  
خواستند خدا حافظی کنند بینه ویرا پیش خوانده سخنی بگوش وی گفت که

که جمیل بی اختیار بحال غشوه در آمده روی زمین افتاد پس از آنکه بهوش آمد سرود -

فما ماء مزن من جبال منیفة  
 ولما أكنت فی معادنہا البخل  
 بأشهی من القول الذی قلت بعد ما  
 تمکن فی حیزوم ناقتی الرحل  
 بارانیکه از کوههای مرتفع سرازیر میشود و معدنهاییکه در دل کوهها  
 برقرار شده بهتر از آن گفته نیست که بند سینه شتر مرا محکم نگه میدارد .  
 (۱۸۹) ابو اسامه جنادة بن محمد لغوی ازدی هروی

هروی واژه های بی نهایتی از لغت عرب محفوظ داشت و آنها را با مهارت  
 تمامی که نسبت بلغات وحشی و مستعملشان داشت در مواقع لزوم ایراد مینمود  
 ابن خلکان مینویسد هروی در روزگار خود در فن و اثره اش بی نظیر بوده و با حافظ  
 عبدالغنی بن سعید مصری و ابوالحسن علی بن سلیمان مقری نحوی انطاکی دوستی  
 کاملی داشت و اتحاد تام و تمامی فیما بینشان برقرار بود نامبردگان در دار العلم  
 اجتماع میکردند و بمذاکرات و گفتگوهای ادبی میپرداختند و پیوسته با این  
 موضوع همراه بودند تا حاکم مصر ابو اسامه و ابوالحسن مقری را در یکروز که  
 برابر با سال ۳۹۹ (شصت) هجری بود بقتل رسانید (۱)

(۱) سیوطی مینویسد بو اسامه دانشمندی عظیم القدر و ماهر در فن لغت بود و از  
 شاگردان ازهری و امثال او بشمار می آید هروی در جامع مقیاس ( یعنی مقیاسی که آنرا  
 برای زیاد و کم شدن رود نیل ترتیب داده بودند) تدریس میکرد سالی آب نیل رو  
 بکمی گذارد مخالفان هروی نزد يك حاکم شکایت کرده اظهار داشتند کمی آب نیل بمناسبت  
 بد قدمی هروی است زیرا او کنار مقیاس می نشیند و به تدریس نحو می پردازد و ضمنا رود  
 نیل را هم افسون می نماید بهمین مناسبت رو بکمی گذارده حاکم که آدم بد سیرتی بود  
 دستور داد او را در روز سیزدهم ذیحجه سال ۳۹۹ هجری بقتل رسانیدند . گویند هنگامی  
 هروی بالباسهای ژنده و چرکین وارد مجلس صاحب بن عباد شد و صاحب همچنانکه بکار  
 خود مشغول بود هروی کنار او قرار گرفت قطب نامی که ویرا بدان حال دید نزدیک آمده گفت

مؤلف گوید ہروی نامبرده غیر از ہروی لغوی مشہور و مؤلف کتاب الغریبین و امثال آنست زیرا نام او احمد بن ابی عبید عبدی است کہ پیش از این در باب احمد ترجمہ اورا مفصلاً یاد آوری کردہ ایم .  
وہم بمناسبت از ابو اسامہ ہروی یاد میکند .

(قص) ابوالقاسم جنید بن محمد بن جنید خزّاز قواریری بغدادی زاہد معروف .

فیروز آبادی در قاموس مینویسد جنید بر وزن زبیر لقب ابوالقاسم سعید بن عبید سلطان طائفہ صوفیہ است .

البتہ این اظہاریہ از صاحب قاموس در بارہ جنید بعید است زیرا در ہیچیک از کتب تراجم اورا بدین نام و نشان معرفی نکرده اند !

ابن خلکان اورا بطوریکہ ما نام بردیم معرفی کردہ و افزودہ جنید اصلاً از مردم نہاوند بودہ و در عراق متولد شدہ و ہمانجا نشو و نما کردہ

جنید شیخ وقت و یگانہ عصر خود بودہ و گفتار او در علم حقیقت مشہور و مدونست جنید مرد فقیہی بود و در این رشتہ از ابو ثور شافعی و یاسفیان ثوری پیروی میکرد و بمصاحبت دائیش سری سقطی و حارث محاسبی و بزرگان دیگر نائل آمدہ بود .

گویند ابوالعباس بن سربح کہ از فقہاء شافعی بودہ بمصاحبت وی رسیدہ و ہر گاہ سخن از اصول و فروع میگفت و حاضران از گفتار او بشکفت می آمدند ! میگفت میدانید این حقایق از کجا در دست اختیار من در آمدہ؟ آری وصول باین

ای سگ از اینجا برخیز ابو اسامہ گفت سگ کسی است کہ سیصد نام برای سگ نمیداند صاحب کہ اینسخن را شنید دست از کار کشید گفت از اینجا برخیز و در اینجا نشین زیرا مقام تو عالیتر است کہ در چنین محلی بنشیننی و از آن بہ بعد بمقام او افزود تا آنکہ بمصر رفت و در یک روز ہامر حاکم مصر باتفاق ابو علی مقرئ کشتہ شد و عبدالغنی بمنظور اینکہ مانند آن دو بقتل نرسد در پنهانی میزیست .



حقایق از برکت همنشینی با ابوالقاسم جنید است .  
دمیری در کتاب حیوة الحیوان ذیل نام ثوری بمناسبتی مینویسد گویند  
جنید به مذهب ثوری فتوا میداد و شکی نیست این اظهاریه غلط است و حق اینست  
جنید شافعی مذهب بوده!

شیخ تقی الدین سبکی و دیگران او را از یاران شافعی نام برده اند !  
و در جای دیگر گفته شیخ یافعی اظهار میداشت لازم نیست ولی صاحب کرامت  
برتر از ولی باشد که از او کرامتی بظهور نمیرسد بلکه گاهی از اوقات ولییکه  
از او کرامتی بظهور نرسیده برتر از کسی است که صاحب کرامت است زیرا  
کرامت خود مدخلیتی در فضیلت ندارد بلکه کرامت محض برای یقین صاحب  
کرامت و وسیله ای برای کمال شناخت خداست بهمین مناسبت قطب علوم و تاج  
عارفان و نور دیده صدیقان ابوالقاسم جنید گفته گاهی از اوقات مردانی بر اثر  
پیدایش نور یقین بر فراز آب حرکت میکنند و مردی که بالاتر از آنهاست از  
تشنگی میمیرد !

مؤلف گوید مؤید گفته جنید آنستکه پیغمبر اسلام ﷺ برتر از همه  
انبیاء بود و با مقام برتری که داشت معجزاتش نسبت به آنان کمتر بود، زیرا در  
روزگار او مدعیان پیمبری ناچیز بودند و مردم به آسانی دسته دسته بشرف  
اسلام نائل میگرددند و یقین آنحضرت سرحدی بود که شایسته مقام خود  
نمیدانست مانند جدش ابراهیم خلیل دم از پرسشی زند تا در پاسخ آن اظهار دارد  
این پرسش را از آن نقطه نظر نمودم تا به یقین من افزوده شود !  
از گفتار عارفانه ای اوست نشان عاشق چهار چیز است خوابش اندکست (۱)  
و بدنش رنجور است و اندوهش فراوان و رازش باخدای منان .  
روزی از او پرسیدند صوفی کیست ؟ پاسخ داد «من لبس الصوف علی الصفا

(۱) خواب بر عاشقان حرام بود ویژه آن عاشقی که خام بود

وعاش الناس علي الوفا و جعل الدنيا خلف القفا و سلك طريق المصطفى ، صوفی کسی است که جامه پشمینه از روی صفا بپوشد و با مردم بوفابجوشد و دنیا را پشت سر اندازد و راه محمد مصطفی به پیماید .

پرسیدند عارف کیست ؟ پاسخ داد « من ينطق عن سرك و انت ساكت » کسی است که با سکوت کامل تو از باطن تو سخن گوید !

پرسیدند خوف چیست ؟ پاسخ داد « اخرج الحرام من الجوف و ترك عسى و سوف » حرام را از درون خود بیرون کند و در اندیشه آینده نباشد که چنین و چنان خواهم کرد !

جنید میگوید کسیکه حافظ قرآن نباشد و حدیث رسول ننکارد و در میان مسلمانان رواج ندهد شایسته نیست در کارهای طریقت از وی پیروی کرد زیرا آئین طریقت ما بسته بکتاب و سنت است .

روزی دیدند تسبیحی بدست گرفته کسی از راه اعتراض گفت تو با این موقعبیتی که داری شایسته نیست تسبیح بدست بگیری ! پاسخ داد تسبیح راه وصول من بیروردگار منست و شایسته نمیدانم از آن دوری نمایم !

هنگامی جنید در مسجد بود طالبی نزد وی رفت تا او را دستگیری کند و آئین فقر را از او فرا گیرد جنید گفت چگونه آئین درویشی را بتو بیاموزم و حال آنکه در آغاز با پای چپ وارد مسجد شدی و از احترام خانه خدا فراموش نمودی !

کسی باو گفت ما از آخرین روز میترسیم که در آن باعمال ما رسیدگی میشود ، وی اظهار داشت من از اولین روز در هر اسم زیرا آنچه بما رسیده در نامه تقدیر ما ثبت گردیده .

او گفته رحمت حق در سه موضع در اختیار فقیر قرار میگیرد: در هنگام خوردن زیرا اوجز در هنگام نیاز مندی در موقع دیگر غذا نمیخورد و در هنگام سخنگوئی که جز در موقع ضرورت در وقت دیگر حرف نمیزند و در زمان سماع که جز هنگام وجد موقع دیگر سماع نمیکند.

جنید از کنار مردی که لبهایش میجنید عبور کرد پرسید بچه پرداخته‌ای؟  
 پاسخ داد بیاد خدا؟ اظهار داشت ز کز زبانی ترا از یاد مذکور باز داشته!  
 وان قمیصا خیط من نسج تسعة وعشرین حرفا عن معالیک قاصر  
 همانا پیراهنی که از بیست و نه حرف دوخته شده دسترسی بمقامات عالیه  
 تو ندارد!

امام قشیری در رساله ایکه بمنظور پند برای صوفیه تألیف کرده مینویسد  
 ابوالقاسم جنید بن محمد سید طائفه‌ی صوفیه و پیشوای آنهاست اصلش از مردم نهاوند  
 بوده و در عراق متولد شده و همانجا نشو و نما کرده و پدرش آبگینه فروش بوده  
 و بهمین مناسبت به قواریری ( شیشه فروش ) شهرت دارد تا آنجا که گوید دردنیای  
 سه نفر وجود داشتند که چهارمی برای آنها نبود: ابو عثمان نیشابوری و جنید بغدادی  
 و ابو عبدالله بن جلاء شامی و از جمله سخنانی که حاکی از جلالت قدر اوست  
 اینست که بمردیکه از معرفت سخن میگفت و اظهار میداشت اهل معرفت آنهایی  
 هستند که بر اثر نیکو کاری و تقرب بخدا دست از همه گونه حرکات برداشته اند  
 گفت بدیهی است توجه بچنین سخنی معتقد مردمی خواهند بود که حکم باسقاط اعمال  
 میکنند و من چنین سخنی را سخت بزرگ میدانم و میگویم کسی که دزدی میکند  
 و زنا مینماید بهتر است از کسیکه بچنین سخنی معتقد است بلکه عارفان بحق  
 آنهایی هستند که اعمالشانرا از خدا گرفته و بجانب او توجه دارند و هر گاه من  
 هزار سال عمر کنم هیچیک از اعمال نیکو کاران را از دست نمیدهم مگر آنکه  
 مرگ مرا از انجام آنها باز بدارد.

جنید گفته راههای وصول خلق بخدا مسدود است مگر آن راهی که بر اثر  
 پیروی از رسول خدا ﷺ باشد

و گفته است آئین طریقت ما بسته بحدیث رسول خدا ﷺ است.

از او پرسیدند از کجا باین مقام رسیدی؟ پاسخ داد از آنکه سی سال در

زیر این آستانه نشستم و به بندگی خدا پرداختم !  
 گروهی بر او وارد شدند گفتند ما خواهان رزقیم ! پاسخ داد اگر میدانید  
 روزی شما در کجاست در صدد بدست آوردن آن بر آئید گفتند از محل آن اطلاعی  
 نداریم لیکن از خدا میخواستیم تا آنرا بمانا اعطا فرماید گفت اگر میدانید او از  
 شما خاطر کرده ناچار او را متذکر سازید گفتند وارد اینخانه میشویم و با او توکل  
 میکنیم پاسخ داد آزمایش دلیل بر شك است گفتند پس چاره چیست پاسخ داد  
 چاره در ترك چاره است .

مؤلف گوید این سخن جنید که در مقام تفویض گفته مشابه با گفتار ابوعلی  
 دقاق است که از اجلاء مشایخ بوده و قشیری از وی چنین نقل کرده از استاد  
 ابوعلی دقاق شنیدم میگفت توکل صفت مؤمنانست و تسلیم صفت اولیاء و تفویض  
 صفت موحدانست .

و نیز گفته است: توکل صفت عوامست و تسلیم صفت خواص و تفویض  
 صفت خاص الخصاص .

و نیز گفته: توکل صفت انبیاست و تسلیم صفت ابراهیم علیه السلام و تفویض  
 صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله .

ابوبکر عطوی گفته در هنگام مرگ جنید حضور او بودم شروع کرد بتلاوت  
 قرآن کریم تا هفتاد آیه از قرآن تلاوت نمود رحلت کرد .  
 ابومحمد جریری گفته در حال جانکندن جنید نزد او بودم و آنروز مصادف  
 با روز جمعه و روز نوروز بود جنید در آنحال بتلاوت قرآن پرداخت گفتم ای جنید  
 در این حال هم مشغول ختم قرآنی گفت چه کسی از من شایسته تر بنختم قرآنست  
 زیرا در این موقع است که نامه معلم در هم نور دیده میشود در کتاب خزائن  
 نراقی ره نقل کرده کسی پس از مرگ جنید او را در خواب دید از او پرسید  
 خدا با تو چه کرد ؟! پاسخ داد اشارات پرید و پرده طاعات درید علوم طریقت از  
 نظر غائب و رسوم آن نابود گردید و جز رکعاتی که در سحرها بجای میآوردم

بهره دیگری نبردیم .

در وفیات مینویسد جنید روز شنبه که مصادف با نوروز بود سال ۲۹۷ (رض) وفات یافت و در بغداد در مقبره شو نیزیه که مقابر قریش است که اینک بکاظمین معروف است در جوار دائیش شیخ ابوالحسن سری بن مغلس سقطی مدفون شد (۱) سری یکی از رجال مشهور طریقت و ارباب حقیقت و اودائی جنید و استاد پیشین او و از شاگردان بشرحافی و معروف کرخی است .

صاحب وفیات گوید روزی سری در دکان خود بود معروف به همراه کودک یتیمی نزد او آمد باو گفت این کودک را پیوشان گفت پوشانیدم ، معروف از اینکه تقاضایش را پذیرفت خرسند شد درباره او دعا کرد و گفت خدا مهر دنیا را از دل تو بیرون کند و ترا از آنچه گرفتاری نجات کرامت فرماید !

سری گوید بمجردیکه معروف چنین دعائی در باره من کرد از دکان بیرون رفتم مگر آنکه هیچ چیزی با اندازه دنیا مبعوض نزد من نبود و هر چه را از روحانیات بدست آورده ام از برکات معروفست .

از او حکایت میکنند مدت سی سال است مشغول استغفار از الحمد لله است که گفته ام ! پرسیدند علت آن چیست ؟

گفت هنگامی در بغداد آتش سوزی اتفاق افتاد یکی از اشخاصیکه از حریق با خبر بود نزد من آمد اظهار داشت دکان تو سالم ماند من با جمله الحمد لله اظهار خوشوقتی کردم ! تا این هنگام از گفتن آن جمله پشیمانم زیرا برای خود خیری خواستم که مسلمانان دیگر از آن محروم بودند در حیاة الحیوان از ابوالقاسم جنید نقل کرده از سری سقطی شنیدم میگفت روزی در بیابانی میرفتم شب فرا رسید بکوهی پناهنده شدم نیمه شب منادی ندا داد: دلائد دور القلوب فی الغیوب حتی

(۱) ابن جوزی مینویسد جنید در روز شنبه در ماه شوال سال ۲۹۸ هجری وفات یافت و ابو محمد جوهری او را غسل داد و فرزندش بر او نماز گذارد و شصت هزار نفر برای تشییع و نماز بر او شرکت کرده بودند

تذوب النفوس من مخافة فوت المحبوب، دلہا در رازہای نہانی عالم بحر کت در نمی آیند مگر آن هنگام کہ از بیم از دست دادن محبوب آب شوند! از اینجمله بہ شکفت آمدم گفتم آیا این ہاتف جن است یا انسان؟ پاسخ داد جنی ہستم کہ بخدا ایمان آورده و برادران من ہمراہ منند! پرسیدم آیا نزد آنہا ہم ہست آنچه نزد تست؟! گفت آری زیاد تر از من ہم دارند دومی گفت «لانذهب من البدن الفترۃ الا بدوام الذکرۃ» سختی و ناتوانی بدن بر اثر ذکر دوام ناپود خواهد شد! با خود گفتم چقدر سخن این گروه بامنفعت است سومی گفت «من آنس بہ فی الظلام نشرلہ غدالاعلام» کسیکہ در تاریکیہای شب با او الفت پیدا کند فردا پرچمہای عظمت او باہتزاز درمی آید! از شنیدن این سخن فریادی زدم و بروی زمین افتادم پس از آنکہ بہوش آمدم دیدم گل نرگسی را روی سینہ من گذارده اند آہا بوئیدم و ہرگونہ وحشتی کہ در خود احساس میکردم از من برطرف شد و الفت من با آنہا بیشتر شد خواہش کردم تا مرا وصیتی کنند پاسخ دادند خدا ارادہ کردہ تنہا ذکر او در دلہای پرہیز کاران بوجود آید و بیاد او حیاہ تازہ پیدا کنند و ہر گاہ کسی ذکر خدا را در دل دیگران طلب کند و چشم طمع بگشاید بدیہی است طمع در محل نامناسبی بستہ خدا ما و ترا توفیق کرامت فرماید پس از این سخن از من وداع کردہ رفتند. مدتہا گذشت هنوز لطافت و تازگی سخن آنہا از دل من خارج نشدہ بود.

از کفایۃ المعتقد یا فعی نقل شدہ سری گفت مدتی بود دوست صدیق و راستگوئی میطلبیدم روزی در گذرگاہ یکی از کوہہا بگروہی از زمین گیران و کوران و بیماران برخورد کردم از احوالشان جو یا شدم گفتند در اینجا مردی است در ہر سال یکمرتبہ بیرون می آید برای آنہا دعا میکند و آنان شفا پیدا میکنند من در آنجا ماندم تا ہنگامیکہ بیرون آمد و برای آنان دعا کرد شفا پیدا کردند من از فرصت استفادہ کردہ پشت سرش راہ افتادہ تا بوی رسیدم دست بدامنش شدہ گفتم من درد باطنی دارم داروی آن چیست؟ پاسخ داد دست از من بردار کہ آن غرور

است به پرهیز مبادا با کسی الفت بگیری که از دیده او بیفتی باینجمله مرا  
واگذار و رفت! (۱).

از ابو علی دقاق نقل شده جریری، جنید را در خواب دید پرسید حالت  
چطور است پاسخ داد اشارات پرید، و جامه عبارات درهم نوردید، و جز تسبیحات  
صبحگاهی چیز دیگری نافع بحال ما نبود.

جنید گوید سری بمن میگفت برای مردم سخن بگو من از سخن گفتن در حضور  
مردم وحشت میکردم و خود مرا لایق سخن گفتن نمیدانستم شب جمعه ای رسول خدا  
صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم فرمود برای مردم سخن بگو از خواب بیدار  
شدم پیش از بامداد در خانه سری رفته در را کوبیده صدایش بلند شد گفته ما را  
تصدیق نکردی رسول خدا ترا بدانچه ما میخواستیم دستور فرمود!

فردای آنروز جنید در مسجد جامع رفته این خبر در اندک وقتی شهرت یافت  
که جنید میخواهد سخن بگوید در آن هنگام جوان ترسائی که به لباس مبدل  
در آمده بود نزد وی آمد پرسید معنی فرموده رسول خدا چیست که فرموده « اتقوا  
فراصة المؤمن فانه ينظر بنور الله؟ » جنید اندکی سرش را بزیر انداخته پس از  
آن سر بالا کرده گفت اسلام بیاور که اینک مدت سلامت رسیده غلام ترسا  
ایمان آورد!

جعفر از او نقل میکند سری رفته ای بمن داد و گفت این رقعہ را نگهدار که  
بهتر است از هفتصد قصه یا حدیثی که دل بدانها بندی رقعہ را از او گرفته در  
آن نوشته بود.

ولما ادّعت الحب قالت كذبتني	فمالي اري الأعضاء منك كوا سيا
فما الحب حتى يلصق الجنب بالحشا	و تذب حتى لا تجيب المناديا
وتنحل حتى لا يبقى لك الهوى	سوى مقلة تبكي بها و تناجيا

(۱) ابن جوزی مینویسد سری روز سه شنبه ششم رمضان سال ۲۵۳ وفات یافت دیگری  
۲۵۱ نوشته لیکن قول اول بصحت نزدیکتر است.

ہنگامیکہ دم از محبت زدی در پاسخ تو گفت دروغ گفتی زیرا هیچگونه  
اضطرابی در اعضاء تو نمی بینم زیرا لازمی محبت آنستکہ پہلو بہ رودها چسبیدہ  
باشد و آنچنان لاغر و نحیف باشی کہ قادر بیاسخ دادن نبودہ باشی و طوری از پای  
در آمدہ باشی کہ هیچگونه آرزوئی در تو نماید مگر پلک اشک ریز و زبان  
رازگو !

از کسانی کہ بحضور جنید رسیدہ و از برکات انفاس او بہرہ مند گردیدہ  
شیخ ابوبکر شبلی و ابوبکر کتانی و ابوسعید بن اعرابی و شیخ ابو محمد بن احمد  
ابن محمد بن حسین جریری .

جریری از بزرگان مشایخ صوفیہ است جنید اورا جانشین خود قرار داد  
و سال ۳۱۱ ( ایش ) وفات یافت . (۱)

و از شاگردان او ابو علی احمد بن محمد رود باری است .

بو علی میگفتہ استاد تصوف من جنید بودہ و استاد فقہم ابو العباس بن سرج  
و در فن ادب ثعلب و در حدیث ابراہیم حربی بودہ .

و بزودی احوال او را ذیل شرح حال حسین بن منصور ایراد خواہیم کرد !  
قشیری در چند جا گفتہ بوعلی دقاق اظہار میداشت ہنگامیکہ غلام خلیل از صوفیہ  
نزد خلیفہ سمایت کرد خلیفہ دستور داد گردنہاشانرا بزند جنید بلباس فقیہان  
در آمدہ و بمذہب ابو ثور فتوا میداد ، متأسفانہ شحام ورقام و نوری وعدہ دیگر  
دستگیر شدند ، پوستی را بمنظور گردن زدن متجاوزان کہ آن اوقات مرسوم  
بود انداختند نوری بر سایر از مشایخ برای مقتول شدن پیشقدم شد !

میر غضب پرسید میدانی برای چہ موضوعی شتاب میکنی؟! پاسخ داد آری  
گفت بنا بر این شتاب تو برای چیست؟! گفت میخواہم یکساعت ہم یاران من

(۱) بطوری کہ از کرسی نامہا استفادہ میشود جانشین جنید بوعلی رود باری بودہ کہ  
سال ۳۲۲ وفات یافتہ ممکن است جنید نخست جریری را بجانشینی خود تعیین کردہ و اظہار  
داشتہ ہر گاہ او زودتر وفات یافت پس از او بوعلی رود باری بہ تنظیم امور فقری پردازد.



در زندگی پیشقدمتر از من باشند یعنی من مرك خود را بر حیات آنها برتری می دهم!

میر غضب از این از خود گذشتهگی بحیرت آمد بخلیفه اطلاع دادند خلیفه دستور داد تا آنها را نزد قاضی فرستاده تا از نزدیک بحال آنها رسیدگی کند قاضی مسائل چندی از ابوالحسین نوری پرسید وی همه را پاسخ داد!

پس از این افزود: همانا خدا یمتعال بندگانی دارد که هر گاه بایستند به نیروی خدا می ایستند و هر گاه سخن بگویند به اراده ی خدا سخن میگویند و از این قبیل سخنان دیگر آنقدر گفت تا قاضی را بگریه در آورد!

قاضی نزد خلیفه فرستاده گفت هر گاه اینان مردم زندیق و بی ایمانی باشند باید گفت بنا بر این مسلمانی در روی زمین وجود ندارد.

مؤلف گوید: تا بدینجا مجلد اول را پایان داده و پس از این به تألیف جلد دوم از چهار مجلدی که در نظر گرفته شده می پردازیم و بسایر ابواب که آغاز آن از حرف حاء از اسماء فقهاء اصحاب شروع شده اشاره می نمائیم و چنانچه معلوم است دقت کاملی در مجلد اول بکار برده شده چنانچه کتاب در استنساخ بهیچ خطائی دچار نمیشود و از خدا میخواهم با دقتی که در آن بکار برده شده بهیچ خطا و غلطی دچار نگردیم و از مطالعه کنندگان آرزو مندم بدیده انصاف بدان نگرند و مرا از آنچه دیده ندیده یا بخاطر نگذشته به بخشایند و بالطف مخصوص به تصحیح آن پردازند تاریخ تألیف آن بیست و پنجم محرم الحرام سال هزار و دو بیست و هفتاد و یک هجری است.

بحمد الله والمنه اینجانب محمد باقر ساعدی موفق شدم مجلد اول آنرا که هشتم بر شرح حال صد و نود نفر از اصناف مختلفا کابر شیعه و سنی است پیارسی برگردانم و اضافاتی را با اندازه ای که مناسب باشد نه بعنوانی که از قلم مؤلف رفته افتاده باشد بلکه محض زیبایی ترجمه بنگارش در آورم و از مقام الهی آرزو مندم ترجمه مزبور را هم مانند اصلش مورد توجه اعلام قرار دهد بمنه و کرمه لیله شنبه ۲۴ رجب سال هزار و سیصد و نود هجری در مشهد مقدس رضوی.

## فهرست عناوین جزء دوم

از مجلد اول روضات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۵	ابوعلی قرطبی	۵۵۵	ابو اسامه هروی
۱۲۷	ابوعمر و شیبانی	۱۶۷	ابوبکر خوارزمی
۵۲۹	ابوعمر و جمیل قضاعی	۱۵۸	ابوبکر زبیدی
۱۵	ابو محمد اندلسی	۵۳۸	ابوبکر سراج
۵۳۶	ابو محمد قاری	۳۶۴	ابوبکر خفاف
۵۳۸	ابو مروان سراج	۳۰	ابوجعفر بصیر
۵۲۳	ابو معشر بلخی	۱۵	ابوجعفر جیانی
۵۳۷	ابو یعلی	۳۱۳	ابوجعفر حلبی
۴۴۹	ابو البحر بحرانی	۳۹	ابوجعفر زیات
۱۳۹	ابوالبرکات نحوی جوافی	۴۰	ابوجعفر فحام
۴۱۱ و ۴۰۸	ابوالحسن ثابت	۲۱	ابوجعفر لبلی
۲۱۱	ابوالحسن جرجانی	۴۰	ابوجعفر مالقی
۳۱۶	ابوالحسن حلبی	۱۶۹	ابوطالب خیمی
۲۰۲	ابوالحسن عباد	۲۲۴	ابوطاهر صقلی
۱۵۵	ابوالحسن مزنی	۱۱	ابوطاهر احمد حافظ سلفی
۵۳۹	ابوالحسین سراج	۱۵۶	ابو عبدالله فهری
۱۳۵	ابوالسعادات بهاء سنجاری	۳۱۳	ابوعلی حلبی
۲۴	ابوالعباس بصری	۱۵۵	ابوعلی قالی

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۷	ابن خروف	۲۳	ابوالعباس خرفی
۴۴	ابن خلکان	۲۴	ابوالعباس عسکری
۱۴۰	ابن خیزرانی	۱۴	ابوالعباس قرشی وفهری
۲۲۹	ابن خیزرانی	۴۱	ابوالعباس مالقی
۳۱۵	ابن داود	۵۳۴	ابوالعباس مستغفری
۳۶۲	ابن دعاس	۱۵	ابوالعباس نحوی
۴۱۹	ابن رازی	۱۴۲	ابوالعتاهیه شاعر
۱۳۰	ابن راهویه	۳۶۲	ابوالعتیق
۱۳۲	ابن زیات	۳۶۴	ابوالعتیق حنفی
۵۶	ابن ساعاتی	۱۳۳	ابوالفتوح عجلی
۵۷	ابن ساعاتی	۱۴۰	ابوالمکارم مصری
۵۳۸	ابن سراج دمشقی	۲۲۵	ابوالولید لحمی غرناطی
۵۳۸	ابن سراج فارسی	۳۱	ابن ابی اصیبعه
۳۶۵	ابن صایغ	۴۰	ابن اخت غانم
۶۳	ابن عساکر	۴۱	ابن الحاج
۶۵	ابن عساکر دمشقی	۵۳۷	ابن السراج
۷۱	ابن عساکر بطائنی	۳۴	ابن المجد
۷۲	ابن عساکر	۲۸	ابن بابشاذ
۲۱۱	ابن عیاش	۳۰	ابن جبارة
۲۱۳	ابن قریه	۱۲۰	ابن حجر
۴۱۸	ابن قولویه	۹۰	ابن حجر عسقلانی
۴۱	ابن کسری	۴۳	ابن حجه
۲۴	ابن مکتوم	۳۴	ابن خباز
		۲۲۹	ابن خراسانی

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۹۲	امیر محمود کاظمی	۸۷	ابن ملا
	حرف باء	۲۳۰	ابن مندانی
۴۴۸	بحرانی	۲۰	ابن منیر اسکندری
۳۵۵	بدیع اسطرلابی	۶۰	ابن نبیه
۱۲۷	بستان زاده	۴۲۸	ابن نما
۳۳۳	بشر حافی	۲۳	ابن وکیل
۳۴۲	بشر مریمی	۲۷۶	آقاہادی مازندرانی
۷۱	بطایحی	۴۸۸	آقا جمال خوانساری
۳۵۲	بطلمیوس اول	۲۸۲	آقا محمد باقر وحید بہبہانی
۳۵۰	بطلمیوس ثانی	۴۳۴	آبی
۳۶۶	بندار	۴۰۳	ابراہیم بن ثابت
۳۶۹	بہلول عاقل	۶۵	احمد اشبیلی
۳۹۰	بہمنیار	۳۵	احمد قرشی
۳۳۲	پشت مشہدی	۱۳	احمد بن علی زوال
	حرف تاء	۱۲۰	احمد قسطلانی
		۱۵	اخفش اندلسی
۴۳۸	تاج الدین محفوظ	۲۴۵	استر آبادی
۵۴۰	تبانہ	۴۷۶	استر آبادی
۳۰۸	تقی الدین حلبی	۱۳۵	اسعد میہنی
۳۱۵	تقی الدین حلبی	۲۳۴	اسماعیل یمنی
۳۱۶	تقی الدین بن حجہ	۲۳۳	اسماعیل جریری
۳۹۶	تیانی	۲۱	اشمونی
		۱۲۷	افضل زاده
		۲۷۶	الماسی

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۴۸۵	جمال الدین نیشابوری	۴۱۰	ثابت صفدی
۴۸۷	جمال الدین ورامینی	۳۹۸	ثابت بن قرۃ
۵۵۶	جنید بغدادی	۴۰۹	ثابت وراق
۲۲۶	جو الیقی	۴۱۱	ثابت جرجانی
۲۳۱	جو الیقی	۴۱۲	ثابت بن اسلم
۲۰۳	جوہری		
۲۱۱	جوہری		
	حرف حاء		حرف جیم
۴۵۳	حاج محمد اردبیلی	۴۹۷	جابر بن حیان
۳۰۳	حاج میرزا زین العابدین اصفہانی	۴۱۷	جابر نجفی
۲۸۹	حجۃ الاسلام شفتی	۴۱۷	جابر نخفی
۲۳۰	حرانی	۷۴	جار بردی
۴۳۹	حسن بن یحییٰ حلّی	۵۱۱	جریر شاعر
۵۰۳	حطیبہ شاعر	۵۲۲	جریر شمشاخ
۸۶	حفید تفتازانی	۴۵۰	جعفر بحرانی
۱۷	حفید نحوی	۵۴۰	جلال محلی
۲۲۶	حوزی	۵۴۰	جلال مرشدی
۲۲۴	حوفی	۴۸۷	جلال الدین استر آبادی
	حرف خاء	۴۸۷	جلال الدین شرفشاہ
۳۶۶	خبیصی	۴۳۸	جمال الدین شامی
۱۶۹	خسروی سرخسی	۴۸۶	جمال الدین شیرازی
۷۲	خشاب	۴۸۷	جمال الدین طبری
۱۲۷	خواجہ زادہ		
۱۲۷	خیری زادہ		

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
	حرف شین		حرف دال
۵۲۵	شبلی	۴۲۲	دوریستی
۴۳۵	شرف الدین یمنی		حرف ذال
۲۲	شریشی	۴۱۲	ذوالنون مصری
۴۲	شریشی	۶	حرف راء
۱۵	شریوقی		روز بہان
۴۳۸	شمس الدین سیمی	۴۳۹	رضی الدین حلی
۷۸	شمنی	۹	رضی الدین علی لالا
۱۲۰	شہاب الدین احمد		حرف زاء
۱۲۰	شہاب الدین حجازی	۲۷	زبیدی
۲۹	شہاب الدین حلبی	۴۴	زبیری
۷۷	شہاب الدین مصری	۲۲۹	زمخشری
۴۳۴	شیخ جلال الدین		حرف سین
۳۱۳	شیخ حسن حلبی	۱۴۱	سدی
۱۲۶	شیخ زادہ عجمی	۴۳۸	سدید الدین سورانی
۱۲۶	شیخ زادہ لاهیجی	۵۶۱	سری سقطی
۷	شیخ عمار یاسر	۳۶۶	سیاری
۳۰۲	شیخ قاسم نجفی	۲۹۵	سید اسد اللہ شفتی
۳۱۲	شیخ کردی	۹	سعد الدین حموئی
	حرف صاد	۴۳۴	سید جلال الدین
۴۰۵	صابی	۴۸۲	سید جمال الدین
۱۵۸	صاحب بن عباد	۴۳۴	سید غیاث الدین
۳۲۵	صاحب حاشیہ	۱۰	سیف الدین باخرزی

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	حرف قاف	۲۹۹	صاحب ومؤلف روزات
۱۲۱	قاضی زاده	۳۳۰	صاحب فصول
۱۲۱	قاضی زاده امامی		صاحب مفتاح الکرامه سید جواد
۱۲۳	قاضی زاده تتوی	۴۹۳	عاملی
۱۲۲	قاضی زاده رومی	۴۵۳	صدرالدین قمی
۴۵۰	قاضی کمرئی	۴۸۱	صفی آبادی
۷	قصری	۴۳۴	صفی الدین حلی
۲۲۶	قمی	۴۳۸	صفی الدین حلی
	حرف کاف		حرف طاء
۴۶۴	کاشف الغطاء	۲۴۴	طالبان
۱۲۷	کمال پاشا زاده		حرف عین
۱۸	کواشی موصلی	۴۱۷	عبدالله عاملی
	حرف لام	۳۱۴	عبیدالله حلبی
۳۷	لص اشبلی	۱۶۹	عبدالواسع جبلی
	حرف میم	۴۳۹	علامه حلی
۳۴۳	مازنی	۲۶۰	علامه مجلسی
۳۵	مالقی	۴۳۵	علقمی
۳۳	مؤید الدین عرضی	۳۱۶	علی شیرازی
۳۴	مجد نحوی		حرف فاء
۷	مجدالدین بغدادی	۴۹۱	فاضل جواد
۴۵۲	محمد اکمل بهبهانی	۴۳۹	فخار موسوی
۲۷۶	محمد علی استرآبادی	۴۳۹	فخرالدین حلی
۳۰۲	محمد نجفی	۷۲	فیومی

# فرهنگ جدید

عربی = فارسی = انگلیسی



تالیف جروان السابق

شامل پنجاه هزار لغات ، اصطلاحات ، تعبیرات

دو سه زبان : ترجمه

سید مصطفی طباطبائی

در ۵۶۵ صفحه بقطع وزیری با کاغذ اعلا و جلد زرکوب

ارزش ۲۰۰ ریال

ناشر : کتابفروشی اسلامیة

تهران خیابان بوذرجمهری شرقی تلفن ۵۲۱۹۶۶